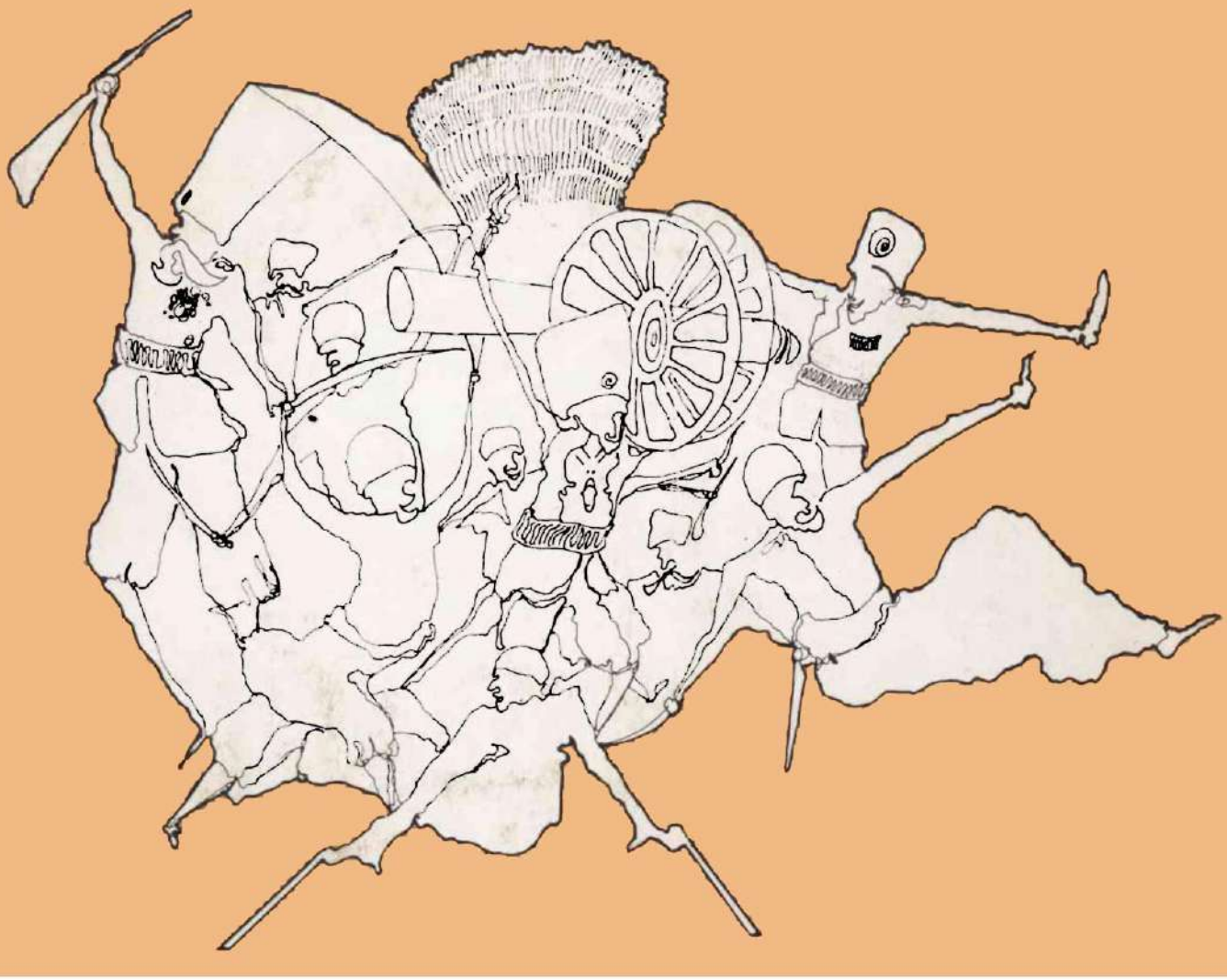
اسماعیل امیرخانی

قیام انفور با پاسداران خانه



ارمغان کتابفروشی تهران ــ تبریز

شرح سودی بر گلستان

مترجمان : حیدرخوش‌طینت ، زین‌العابدین چاوشی و علی‌اکبر کاظمی

اخبار سلاجقه روم

باهتمام : دکتر محمدجواد مشکور

منطق‌الطیر شیخ عطار

باهتمام : دکتر محمد جواد مشکور

چرچیل ، روزولت ، استالین

تألیف : هربرت مایس

ترجمه : ابوطالب صارمی

قیام آذربایجان و ستارخان

تألیف: اسماعیل امیرخیزی

تاریخ جامعه شناسی

تألیف : دکتر جمشید مرتضوی

روشهای جامعه شناسی

تألیف : دکتر جمشید مرتضوی

تاریخ امپراطوری عثمانی

تألیف . وین ووسینیچ ترجمه : سهیل آذری

جمهوری اول ترکیه

تألیف : ریچارد راینسن

ترجمه : ایرج امینی

دستور زبان فارسی

تألیف : دکتر ع خیامپور

اسماعیل امیرخیزی

قیام آذربایجان و ستارخان

چاپ اول: خردادماه ۱۳۳۹ شمسی
چاپ دوم: مردادماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی

باشگاه ادبیات

چاپ این کتاب در هزار نسخه
روی کاغذ ۸۰ گرمی سفید
در مردادماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی
در چاپخانه ارژنگ
به پایان رسیده است

حق طبع محفوظ است



حاج اسماعیل امیرخیزی

مؤلف کتاب

بسمه تعالی

شرح حال مؤلف

مرحوم حاج‌اسماعیل امیرخیزی درسال ۱۲۹٤ ه.ق، برابر با ۱۲۵۵ ه.ش ، در محلهٔ امیرخیز شهر تبریز متولد شد. مقدمات ادب فارسی و عربی را در چند مکتب مختلف فراگرفت، آنگاه به سائقهٔ ذوق و استعداد فطری در پی تکمیل معلومات خود برآمد و از محاضر استادان بزرگ عصر استفاده کرد و هم در ایام جوانی از ادبا و نویسندگان بنام آذربایجان‌به‌شمارآمد. اما چون بازرگان‌زاده بود و وسیلهٔ معاشی داشت شعر وادب را مایهٔ ارتزاق قرار نداد و در حجرهٔ پدر به‌شغل بازرگانی فتوره وقماش مشغول شد.

در آغاز نهضت مشروطه خواهی، مانند اغلب بازرگانان روشنفکر به جمع آزادیخواهان پیوست و در انجمن ایالتی آذربایجان به عنوان نمایندهٔ شهر اردبیل شرکت‌کرد و در پاره‌ای از جنگهای محلی تبریز همراه مشروطه خواهان بود و مشیر و مشاور ستارخان سردار ملی وگرد آزادی ایران به‌شمار می‌رفت، حتی بعد از افتتاح مجدد مجلس شورای ملی که ستارخان مجبور به‌ترک یار و دیار و عزیمت به تهران شد، مرحوم امیرخیزی همراه وی به مرکز حرکت‌کرد. چندی بعد ازراه آذربایجان

به اتفاق میرزا اسماعیل یکانی و امیرحشمت نیساری به استانبول رفت و پس از بازگشت به تبریز در سال ۱۲۹۸ شمسی باسمت معلم ادبیات فارسی مدرسهٔ متوسطهٔ محمدیهٔ تبریز وارد خدمت معارف شد و ازتیرماه ۱۲۹۹ به‌ریاست مدرسهٔ مزبور منصوب‌گردید و تا سال ۱۳۱٤ ه.ش، یعنی مدت پانزده سال‌تمام دراین مقام انجام وظیفه نمود، در سال مزبور به تهران انتقال یافت و ریاست دبیرستان دارالفنون را به عهده‌گرفت. در سال ۱۳۲۱ به ریاست فرهنگ آذربایجان رسید و مدت دو سال در تبریز بود، بعد به تهران بازگشت و تا سال ۱۳۲۵ باسمت بازرس عالی وزارتی انجام خدمت‌کرد. یکسال هم دوباره رئیس دبیرستان دارالفنون شد، سال دیگر به بازرسی رفت و از تیرماه ۱۳۲۸ بازنشسته‌گردید.

مرحوم امیرخیزی-از شعرا و نویسندگان ومحققان ومورخان نامدارکشور بود وعضویت فرهنگستان ایران را داشت. ازآثار وی علاوه برمقالات واشعار متعددی‌که در جراید ادبی مختلف کشور به چاپ رسیده است، تصحیح و تحشیه و نشر بوستان سعدی[۱] ، تصحیح وتحشیهٔ دیوان عنصری، تألیف سه جلد قطعات منتخبهٔ زبان فارسی[۲] و تألیف کتاب قیام آذربایجان وستارخان [۳] وتاریخ فرهنگ و ادب آذربایجان را می‌توان نام برد.

دیوان عنصری رابه‌خواهش وزارت فرهنگ‌تصحیح وشرح نموده وبه وزارتخانهٔ مزبور تحویل داده بود ولی متاسفانه وزارت فرهنگ به‌علت‌کمی اعتبار وگرفتاریهای روزهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ به‌نشر آن عنایتی نکرد،

۱ــ تبریز، چاپ اول ۱۳۱۰ ه.ش؛ چاپ دوم ۱۳۱۲ ه.ش.
۲ــ تبریز، چاپ اول ۱۲ــ۱۳۱۰ ه.ش؛ چاپ دوم ۱۳۱٤ ه.ش .
۳ــ تبریز، چاپ اول ۱۳۳۹ ه.ش .

مدتی بعد نسخه ناپدید شد. خدا می‌داندکه درآینده به نام واهتمام چه‌کسی از چاپ به درخواهد آمد. ازنسخهٔ تاریخ فرهنگ و ادب آذربایجان نیز یکی دوفصل به‌علت غفلت اهل منزل وبی مبالاتی خادمهٔ خانه، مفقود شده بود ومرحوم امیرخیزی تاآخر عمر براین پیش‌آمد تاسف می‌خورد، ظاهراً موفق به‌پیداکردن آن‌قسمت‌هم‌نشد، بقیهٔ آن نسخه نیز اصولا باید پیش خانوادهٔ آن مرحوم باشد.

مرحوم وحید دستگردی درسال یازده مجلهٔ ارمغان موضوع «ستایش یا نکوهش جهان» واستقبال یا به‌عبارت بهتر اقتفای قصیدهٔ معروف ادیب پیشاوری رابه‌مطلع:

یکی گل دراین نغز گلزار نیست
که چیننده را زان دوصد خارنیست

با حکمیت سه تن از اساتید درجه اول به مسابقه گذاشته و درذیل آن نوشته بود: «هرکس درجهٔ اول را حائز گردید یك‌دیوان خاقانی خطی از کتابخانهٔ ارمغان به رسم تهنیت بدو تقدیم می‌گردد وچون مسابقه ازطرف مدیر ارمغان است مراتب فوق تخلف پذیر نیست.

ما تمام فضلا و سخنسرایان فارسی را از دور و نزدیك وخارج وداخل به‌شرکت دراین مسابقه دعوت‌کرده و خواهشمندیم فقط در اطراف عقیدهٔ خود در خصوص ستایش جهان یا نکوهش آن سخن‌رانده، در مسائل‌شخصی وعوارض بی‌معنی از قبیل ریش وعمامه وکلاه وفکل وارد نشده وبا مراعات قوانین ادب ونزاکت سخن خود را به پایان برند». با وجوداینکه اغلب شعرای بزرگ و توانا در آن مسابقه شرکت کرده‌بودند باز قهرمان داستان ما مرحوم اسماعیل امیرخیزی‌گوی سبقت را ازمیدان ربود و به‌تصدیق استادان بزرگ سخن فارسی یکی از بزرگترین شعرای سبك خراسانی به‌شمار آمد. این قصیدهٔ مرحوم امیرخیزی نودوشش بیت دارد ومطلع‌آن چنین است:

«یکی گل دراین‌باغ، بی‌خار نیست
اگر هست جز نغز گفتار نیست»

قصیدهٔ مزبور درشمارهٔ ۱۱ سال یازدهم مجلهٔ ارمغان به‌چاپ رسیده ودرنشریهٔ شماره ۱۰ کتابخانهٔ ملی تبریز[1] نیز به‌عنوان نمونهٔ نظم مرحوم امیرخیزی[2] آورده شده است.

مرحوم امیرخیزی مردی پاکدامن، متدین وقانع بود. لحظه‌ای از ادای فرایض دینی و وظایف انسانی غافل نبود. با حقوق ناچیز دوران تقاعد می‌ساخت ودل به زرق وبرق زندگی تازه نمی‌باخت وسردرپیش ابناء زمان فرودنمی‌آورد ودرکنج عافیت مشغول تحقیق و تتبع و تنسیق وترتیب یادداشتهای دوران جوانی وخدمت خود بود ودراین کار گام ازحدحق واخلاق ووجدان فراتر نمی‌نهاد و زبان و قلم به دروغ وتوهین وپلیدی وناپاکی نمی‌آلود. ای‌کاش شیوهٔ مرضیهٔ این رادمرد پاکنهاد و نظایر وی برای یك عده ازوقایع‌نگاران مشروطیت‌که بااستراق مطالب دیگران وتحریف اقوال آنان به منظور تطهیر طرفداران سرسخت استبداد، رسائل وکتابهائی پرازکذب و افترا وفحش و اسائهٔ ادب به خدمتگزاران واقعی راه آزادی ایران عزیز منتشر می‌سازند سرمشق قرارگیرد و بدانندکه هرکسی در مزرع دنیا عاقبت‌کار آن درودکه‌کاشته است.

نثر شیوای امیرخیزی دست‌کمی ازنظم بلند وی نداشت، نامه‌هائی‌که از وی پیش دوستان باقی مانده به خوبی شاهد این مدعاست و اگر روزی به‌وسیلهٔ شخص

۱ــ شمارهٔ دهم نشریهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز به یاد سه دانشمند فقید : اسماعیل امیرخیزی، سیدهادی سینا و ولادیمیر مینورسکی انتشار یافته است.

۲ــ امیرخیزی در شعر، «هنر» تخلص می‌کرد.

مستعد وعلاقه‌مندی گرداوری شود، مانند منشآت قائم‌مقام و امیرنظام یکی از آثار ارزندهٔ نثر معاصر خواهدبود.

از دوستان درگذشتهٔ آن مرحوم، شادروانان ادیب السلطنهٔ سمیعی [۱]، میرزا محمدخان قزوینی [۲]، وحید دستگردی [۳]، عباس اقبال آشتیانی [۴]، حاج محمدنخجوانی، حاج محمدعلی حیدرزاده، سیدحسن تقی‌زاده، میرزا ابوالقاسم فیوضات، حاج حسین نخجوانی [۵]، حاج میرزا عبدالله مجتهدی [۶] و از یاران مورد علاقه واحترام درحال حیات وی آقایان حاج میرزا جعفر سلطان‌القرائی، حاج اسماعیل واعظ‌پور، دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی و استاد سید محمد حسین شهریار و دکتر منوچهر امیری را می‌توان ذکر کرد.

اما آشنائی من باآن مرحوم سابقهٔ سی وپنجساله دارد. در ۱۳۲۱ه.ش، من معلم بودم، دریکی ازشهرستانها خدمت می‌کردم. اوضاع آذربایجان، مخصوصاً شهرهای کوچك براثر جنگ ناراحت کننده‌بود. امن وامانی وجود نداشت. آشفتگی امید سلامت برای کسی باقی نمی‌گذاشت، همه می‌خواستندگوشهٔ بالنسبه امنی به‌دست‌آورند، من‌هم طبعاً آرزو داشتم در مولد خود پیش فامیل زندگی کنم.

۱ــ حسین سمیعی، متوفی به سال ۱۳۲۶ ه.ش، درتهران.

۲ــ متوفی به سال ۱۳۲۸ ه.ش، در تهران.

۳ــ حسن وحید متوفی به سال ۱۳۲۱ ه.ش، درتهران.

٤ــ متوفی در رم به سال ۱۳۳٤ ه.ش.

٥ــ متوفی به سال ۱۳٥۲ ه.ش، در تبریز.

٦ــ متوفی به‌سال ۱۳٥٥ ه.ش، در مشهد. نشریهٔ شماره ۱٥ کتابخانهٔ ملی به یادنامهٔ مرحومان آیةالله مجتهدی، علی ابوالفتحی، ولی‌الله اشراقی سرابی، دکترصادق رضازادهٔ شفق، حاج حسین نخجوانی وپروفسور محسن هشترودی اختصاص دارد.

شنیدم رئیس جدید فرهنگ مردی استخواندار ودرستکار است، حرف حسابی راگوش می‌دهد، از احقاق حق ابائی ندارد وحرفهائی ازاین قبیل...، ظاهرا مهرماه بودکه پیش وی رفتم، تقاضای رفع تبعیض و انتقال به‌تبریز کردم، دلائلی شمردم، عللی‌آوردم ازآنهائی‌که می‌توانستم. خوب گوش داد تا من سخنان خودرا تمام‌کردم،آنگاه سرخود را بلندکرد وپاسخ‌گفتن‌گرفت، آرام و شمرده؛ از آنهائی که معمولا رؤسای وطنخواه نوعدوست می‌گویند، معلوم است نتیجه‌چه شد.

ده سال بعد در کتابفروشی حقیقت تبریز ملاقاتش کردم، صحبت از آذربایجان به‌میان آمد، از تاریخش، ادبش، زبان کنونی وسابقش. درضمن بحث، ازشغل من پرسید،گفتم معلمم.گفت چندسال است؟ جواب دادم دوازده سال، اظهار تأسف کرد که چرا تاکنون توفیق زیارت‌دست نداده است. من دور از ادب دیدم‌که بگویم فلان سال بث شکوائی درمحضرتان رفت ومورد عنایت قرار نگرفت، اما راستش را بخواهید من هم این‌بار او را مرد دانشمند وارسته ومتینی یافتم غیر ازآن رئیس خشك ومقرراتی‌که آن روز جز جامهٔ عاریتی ریاست مزیتی باوی نمی‌دیدم.

چند روز بعد در منزل مرحوم حاج‌محمد نخجوانی [1] درجلسهٔ هفتگی دوستان دوباره زیارتش کردم، مرحوم سید حسن تقی‌زاده [2] نیز حضور داشت وصحبت ازتالیف تازهٔ مرحوم امیرخیزی یعنی‌کتاب «قیام آذربایجان وستار خان» می‌رفت.

۱ــ متوفی به سال ۱۳٤۱ هـ.ش، در تبریز. نشریهٔ شماره ٦کتابخانهٔ ملی تبریز به‌یاد مرحوم حاج محمدنخجوانی منتشر شده است.

۲ــ متوفی به سال ۱۳٤۸ هـ.ش، در تهران. انجمن آثار ملی یادنامهٔ مخصوصی، به اهتمام استاد حبیب یغمائی به نام مرحوم تقی‌زاده انتشار داده است.

مرحوم امیرخیزی تابستانهای بعد نیز بارها به تبریز آمد، دیگر به‌قول خود آن‌مرحوم دوست شده‌بودیم، اگر ازطرف من‌هم قصور وتاخیری در زیارت می‌رفت، احضارم می‌فرمود و دوستانه گله می‌نمود تا درسفر سال ۱۳۳۷ بنا به‌خواهش مرحوم حاج‌محمد نخجوانی نسخهٔ خطی‌کتاب «قیام آذربایجان وستارخان» را به‌تبریزآورد. آقای سلطان‌القرائی هم چندروزی این نسخه را مطالعه کرد وبهتر دیدکه وسائلی فراهم‌شود تا به‌چاپ ونشرآن اقدام گردد. دومشکل درکار بود، یکی نبودن ناشرآماده، دیگری کمی‌مدت توقف مؤلف در تبریز ونداشتن حال و حوصلهٔ تصحیح کتاب. کتابفروشی تهران را به‌طبع کتاب راضی ساختیم، اما ردبهانه‌های متنوع مرحوم امیرخیزی به آسانی میسر نبود. وظیفهٔ تصحیح کتابرا من به‌عهده گرفتم، رضایت مؤلف نیز جلب شد، کار چاپ آغازگردید ودرگله گزاری‌باز. اوعجله داشت، می‌خواست کتاب هم درست وخوب چاپ‌شود وهم سریع وبدون وقفه؛ من‌هم مجبور بودم درتصحیح و تنقیح وتطبیق مطالب با مآخذ مورد استناد دقت لازم به‌کار برم. چاپ کتاب یکسال ونیم وقت گرفت. بارها نامه نوشت واز تسامح وتساهل من گله کرد. توفیق رفیق‌شد، کارطبع پایان یافت، کتاب توزیع‌گردید، مورد استقبال قرار گرفت؛ یك نسخه از کتاب مزبور راهم به‌رسم یادگار به‌من اهداء کرد، رشتهٔ ارادت من ولطف او روزبه‌روزمستحکمتر شد. مرتبامکاتبه داشتیم، هروقت من به‌تهران می‌رفتم زیارت وی جزو برنامهٔ کارم بود، آخرین‌بار درخدمت یکی از دوستان بزرگوار به زیارتش رفتم، بسیار محبت ومرحمت کرد، قسمتی از مطالب «تاریخ فرهنگ وادب آذربایجان» یعنی جلد اول «قیام آذربایجان وستارخان» راگم‌کرده بود، کمی ناراحت می‌نمود، اما تادهن به‌سخن گشود گرد ملال از چهره‌اش زدوده شد وبابیان متین وشیرین و چاشنیهای

دلنشین ضمن صحبت، روح مارا باز دراعصار و قرون پیشین سیرداد ومثل همیشه چنان شیفته ومسحور ساخت که از محضرش سیرشدن نمی‌توانستیم. وقت غروب خدا حافظی کردیم، فردای آنروز من به‌تبریز بازگشتم، دیگر امکان زیارت دست‌نداد، نامه‌ای چند ردوبدل‌شد، برحسب معمول انتظار فرارسیدن عید را داشتم تاعرض تبریك وارادتی‌کنم، خبر ناگوار مرگش را شنیدم. درگذشت وی روز چهارشنبه ۲۷ بهمن‌ماه ۱۳٤٤ مصادف با ۲۵ شوال ۱۳۸۵، روزرحلت حضرت امام‌جعفرصادق (ع)، درتهران اتفاق افتاد. خدایش‌بیامرزاد وبانیکان وپاکان‌محشورش فرمایاد.

عبدالعلی کارنگ

تبریز ۱٦ بهمن‌ماه ۲۵۳۵

مقدمهٔ مؤلف

کتـاب «قیام آذربایجان و ستارخـان» کـه بنظر خوانندگان محترم میرسد عبارت است از جلد دوم کتاب «مقدمات مشروطیت در ایران و قیام آذربایجان» که هنوز جلد اول آن بطبع نرسیده است و علت تقدم طبع جلد ثانی بر جلد اول آنستکه نگارنده در اواخر تیر مـاه ۱۳۳۷ از گرمی هوای تهران فوق‌العاده ناراحت و درآن صدد بودم که مسافرتی بآذربایجان کرده و از هوای دلکش و نسیم روح پرور تبریزکه از اوان طفولیت مرا درآغوش خود پرورده بود یکی دو ماه استفاده کرده و از رنج گرما بیاسایم.

از حسن اتفاق در آنروزها که مصمم رفتن به تبریز بودم یکی از دوستان قدیم که مرا نسبت بایشان ارادت صادق بود و ایشانرا نسبت به بنده عنایت کامل، بواسطهٔ تلفون فرمودندکه درعرض همین هفته خیال عزیمت به تبریز دارم، خوب استکه شما نیز چند روزی خودرا از دست‌گرمای جان فرسای تهران رهائی داده بزیارت مولد خود بروید. گفتم بانهایت امتنان حاضرم‌که درخدمت آن دوست عالیقدر بدیدار یاران آذربایجـانی موفق شوم و امیدوارم که درعرض راه‌که بیش از یکروز نخواهد بود اگر بحسن خدمت موفق نشدم بارخاطر نشوم.

چند روز بعد عازم تبریز شدیم، دو سه روزی در تبریز مشغول دید و بازدید بودیم. منزل ما در تبریز اندك

فاصله‌ئی با منزل ایشان داشت. هوای تبریز نیك و باصفا و روح پرور بود و گاه‌گاهی‌که از استنشاق نسیم سحری احساس نشاطی درخود میکـردم باین رباعی کمال‌الدین خجندی مترنم میگشتم :

تبریز مرا راحت جان خواهد بود
پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود
تا درنکشم آب چـرنداب وگجـل
سرخاب زچشم‌من‌روان‌خواهدبود

درتهران قبل از حرکت نامه‌ئی ازیکی از دوستان شریف‌که سالها با وی آشنائی نزدیك داشتم و مستحضر بودکه بنده راجع بانقلاب آذربایجان‌کتابی مینگارم دریافت داشتم، نوشته بودندکه اگر درایام تابستان خیال مسافرت تبریز داشته باشید کتابی راکه دربارهٔ مجاهدات تبریزیان نگاشته‌اید با خود بیـاورید و چون دراین باب اصـرار فرموده بودند واطاعت امر ایشان را لازم میدانستم مسودهٔ کتاب را با خود آورده تقدیم خدمتشان کردم.

پس از چند روز مسوده را بازآورد و فرمود یکی از کتابفروشان تبریز مایل است‌که درصورت موافقت شما کتاب «قیام آذربایجان وستارخان» را با سرمایهٔ خود بطبع رساند. گفتم چون بنده خودم درتبریز نخواهم ماند و باید بتهران برگردم بنابراین موافقت با این پیشنهاد صورت صحیحی ندارد. ایشان نیز تصدیق کردند.

روزی چند براین نگذشته بودکه دانشمند محترم اقای عبدالعلی‌کارنگ بملاقات بنده تشریف‌آوردند، ضمن صحبت فرمودندکه یکی ازکتابفروشان معتبر تبریز حاضر است‌که‌کتاب «قیام آذربایجان و ستارخان» را با سرمایهٔ خود بطبع رساند . گفتم چنـد روز پیش نیز یکـی از دوستان چنین پیشنهادی کردند. بنده بایشان گفتم این اقدام عملی نیست و ایشان هم تصدیق فرمودند. آقـای کارنگ فرمودکه اشکال اگر درتصحیح اغلاط مطبعه باشد من بصرافت طبع حاضرم که تصحیح اغلاط مطبعه را در عهده کنم .

بالجمله پس از گفت و شنود بسیار خودداری بیشتر

ازاین را جایز ندیده تقاضای ایشانرا پذیرفتم و گفتم من باعتماد شما این مسؤول را اجابت کردم و امیدوارم که در سایهٔ مجاهدات سرکار این‌کتاب از اغلاط چاپی مصون باشد.

دو روز بعد آقای کارنگ با آقای حاجی مشمعچی مدیر کتابفروشی تهران بمنزل بنده تشریف آوردند و ترتیب طبع‌کتاب داده شد. این بود علت تقدم طبع جلد ثانی بر جلد اول.

اما مطالب جلد اول عبارتست از فرمانروائی قاجاریه و مسافرتهای ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه و مشروطه شدن دولت ایران و سلطنت محمدعلی‌شاه ودایر شدن مجلس شورای ملی و مخالفت شاه با مجلس شوری و نیرنگهای وی.

در موقع نوشتن‌کتاب «مقدمات مشروطیت درایران و قیام آذربایجان» چند تن از دوستان دانشمند بزرگوار از آنجمله جنابان آقایان: حاج‌محمد نخجوانی، حاج‌حسین نخجوانی، میرزاجعفر سلطان‌القرائی، اسماعیل واعظ‌پور، منوچهر امیری و مجید امیرخیزی آنچه ازعکس ومدارك لازمه دراختیار داشتند با خوشروئی تمام در دسترس نگارنده قراردادند، اینك بنام حقشناسی از فردفرد این آقایان محترم ودوستان عزیز صمیمانه تشکر وسپاسگزاری میکنم.

اسماعیل امیرخیزی

تهران، اردیبهشت ماه ۱۳۳۹

فهرست مندرجات

شرح حال مؤلف — پنج
مقدمه — سیزده

فصل اول :

ستار قره‌داغی یا ستارخان سردار ملی درسالهای قبل از مشروطیت ۱
عدهٔ اولاد حاجی‌حسن ۲
سرگذشت اسمعیل پسر حاجی‌حسن ۲
اولاد اسمعیل قره‌داغی ٤
مشهدی غفارخان ٥
حاجی عظیم‌خان کوچکترین پسران حاجی‌حسن ٦
معروفیت ستارخان ٦
حسن‌آباد کجاست ؟ ۷
فرار ستارخان از زندان نارین‌قلعه ۱۱
ستار قره‌داغی پس‌از آزادی ازحبس ۱۳
مشاجرهٔ ستارخان با رحیم‌خان چلبیانلو درزندان ۱٥
چوب خوردن رضاقلی‌خان ۱٦
ستارخان درسامرا ۱۷
دومین سفر ستارخان بعتبات عالیات ۱۸
ستارخان درسلماس ۱۹
روی‌آوردن ستارخان بکسب ۱۹
ستارخان درسالهای اخیر دورهٔ استبداد کبیر ۲۰
صفات پسندیده و خصا ل ستودهٔ ستارخان : ۲۲
« شجاعت‌ورشادت‌ـ عزم‌وارادهـ مهارت‌درفنون‌جنگ‌ـ مراعات‌احتیاط ـ درست‌قولی ـ حق‌شناسی ـ گذشت‌واغماض ـ یاد دوستان ـ تعصب ـ ۲۲
انصاف و مروت ـ اعتماد بنفس ـ حب‌وطن ـ ۲۳
تدین ـ عقیدهٔ خاص ـ اعتماد برحمت خداوند » ۲۳

عنوان	صفحه
اعتذار	۲٤
فصل دوم :	
ستارخان درصف آزادیخواهان	۲۵
مراجعت نابهنگام سیدهاشم به تبریز	۲۸
قضیهٔ شترقربانی و نخستین جنگ دربین تبریزیان	۲۹
ستارخان و باقرخان درسر خدمت	۳۰
تأسیس انجمن حقیقت	۳۰
تأسیس انجمن اسلامیه درمحلهٔ دوه‌چی	۳۱
عیدنوروز	۳۳
عزل میرزاآقا اصفهانی از وکالت	۳٤
متن تلگراف	۳٤
عضویت نگارنده اسمعیل امیرخیزی در انجمن ایالتی	۳۵
نیابت ایالت حاجی نظام‌الدوله رئیس قشون آذربایجان	۳۵
فصل سوم :	
فرار رحیم‌خان چلبیانلو از تهران	۳۷
نامهٔ رحیم‌خان بانجمن ایالتی	۳۸
رحیم‌خان درانجمن ایالتی	۳۸
ورود مخبرالسلطنه به تبریز	۳۹
ازسخنان فریبندهٔ رحیم‌خان درانجمن ایالتی روز اول ملاقات	٤۳
ملا اماموردی	٤۵
کشته شدن ایت‌خلیل	٤٦
تلگراف مجلس شوری راجع به چراغانی عید مولود محمدعلی میرزا	٤٦
شکایت مخبرالسلطنه ازنشر شب نامه‌ها	٤٦
اقبال‌السلطنه هم مشروطه‌خواه شده	٤٦
فصل چهارم :	
مراجعت امام‌جمعه ومجتهد به تبریز	٤۸

عنوان	صفحه
سواد تلگراف وکلای آذربایجان راجع بحرکت حاجی میرزاحسن مجتهد	٤٩
سواد تلگراف حضوری نمایندگان آذربایجان ازتهران	٥٠
نامهٔ مخبرالسلطنه بانجمن ایالتی	٥٢
ورود امام‌جمعه به تبریز	٥٣
ورود حاجی میرزاحسن آقا مجتهد	٥٣
فصل پنجم :	
محمدعلی شاه درباغشاه	٥٦
آغاز انقلاب آذربایجان	٥٩
حضور نمایندگان انجمن‌های ملی در انجمن ایالتی	٦٠
راه نجات و امیدواری ملت	٦١
متن تلگراف [انجمن ایالتی آذربایجان به انجمن‌ها]	٦٣
متن تلگراف [انجمن ایالتی آذربایجان به حجج‌الاسلام نجف]	٦٣
داوطلبی مردم آذربایجان برای رفتن بتهران	٦٤
تلگراف علمای تبریز بشاه	٦٤
ستارخان چه می‌گفت ؟	٦٧
اسم‌نویسی برای رفتن تهران	٦٧
حرکت اردوی ملی ازشهر	٦٨
تلگراف رمز آقای تقی‌زاده	٦٩
تلگراف سیدین ازقزوین	٧١
خواستن محمدعلی شاه تبعید چندنفر از آزادیخواهان را	٧٢
نامهٔ مجلس شورای ملی بمحمدعلی شاه قاجار	٧٥
جواب نامهٔ مجلس از طرف محمدعلیشاه	٨
بازگشت به تبریز	٨٥
فصل ششم :	
جلسهٔ حضرات علما یا ظاهر شدن رازهای نهانی درمنزل حاجی میرزاحسن آقا و نتایج وخیمهٔ آن	٨٦

عنوان	صفحه
تیرخوردن سیدهاشم	۸۸
حضرات علما درانجمن اسلامیه	۸۸
بهانه‌جوئی کسان و ششلول‌بندان سیدهاشم	۸۹
آخرین تلگراف وکلای آذربایجان ۲۲ جمادی‌الاولی	۹۰
اعتذار وکلای آذربایجان از حضور در تلگرافخانه	۹۲
تلگراف سردار نصرت رحیم‌خان به مجلس	۹۳
فصل هفتم :	
توپ بستن مجلس شورای‌ملی	۹۵
شرح قضیه بوجه اختصار	۹۵
آغاز جنگ	۹۶
دربارك امین‌الدوله بآزادیخواهان چه گذشت ؟	۱۰۰
کشتن یاخفه کردن ملك‌المتکلمین ومیرزاجهانگیرخان وتبعیدوحبس دیگران	۱۰۶
اسامی یك قسمت از محبوسین	۱۰۶
بازکشتن ستارخان و باقرخان از باسمنج	۱۱۰
فصل هشتم :	
آغاز جنگ تبریز	۱۱۱
تلگراف شاه بسیدهاشم	۱۱۲
یك‌شب با بصیرالسلطنه در منزل کمپانی	۱۱۲
استمداد شجاع‌نظام و ضرغام	۱۱۳
عقیدهٔ مردم قره‌داغ دربارهٔ تبریزیان	۱۱۳
اثاث غارت شده	۱۱۴
سواد تلگراف شجاع‌نظام بشاه راجع بقتل میرزا ابوالحسن	۱۱۴
آمدن بیوك‌خان نصرالممالك پسر رحیم‌خان بیاری دوه‌چی	۱۱۵
حملهٔ بیوك‌خان نصرالممالك بخیابان	۱۱۵
اشتباه رحیم‌خان دربارهٔ تبریزیان	۱۱۶
سوادتلگراف رحیم‌خان بنصرالممالك وضرغام‌نظام (۶ جمادی‌الثانیه)	۱۱۷

عنوان	صفحه
فصل نهم :	
عزل مخبرالسلطنه و نصب عین‌الدوله	۱۱۸
تلگراف تهران	۱۱۸
جواب عرض شد	۱۲۰
تلگراف مشیرالسلطنه به مخبرالسلطنه	۱۲۰
نیرنگ پاخیتانوف	۱۲۱
آمدن رحیم‌خان به‌تبریز	۱۲٤
نامهٔ پاخیتانوف برحیم‌خان سردار نصرت در۱۲ جمادی‌الاخری۱۳۲٦	۱۲٦
پاخیتانوف درانجمن حقیقت	۱۲۸
سوء قصد نامردانه بستارخان	۱۳۰
سرنگون شدن بیرقهای سفید و هیجان مردم	۱۳۲
رحیم‌خان درچه خیال است	۱۳۵
روزجمعه ۱۸ جمادی‌الاخری درتاریخ مشروطهٔایران یك‌روز تاریخی‌است	۱۳٦
فرار دادن رحیم‌خان ازباغ‌شمال	۱۳۸
رجوع بروز هفدهم جمادی‌الاخری و اهمیت آنروز	۱۳۹
محلات تبریز	۱۳۹
نوشتهٔ مرحوم علامهٔ قزوینی راجع به ستارخان	۱٤۲
حیلهٔ جنگی ستارخان	۱٤٤
بر برك اولسا اکوز اکوزون گورر	۱٤٥
خلاصهٔ تلگراف مقتدرالدوله نایب‌الایاله به‌محمد علیمیرزا	۱٤٥
خلاصهٔ تلگراف میرهاشم بشاه	۱٤٦
تلگراف حاجی میرزا حسن‌آقا وحاجی میرزا محسن‌آقا	۱٤۷
تلگراف رحیم‌خان بشاه	۱٤۷
تلگراف شجاع‌نظام مرندی	۱٤۷
علت مخالفت آقایان اسلامیه‌نشین با یکدیگر	۱٤۸
صورت تلگراف‌ها چگونه بدست مشروطه‌خواهان افتاد	۱٤۸

عنوان	صفحه
رحیم‌خان درخیال انتقام	۱۴۹
یکی ازسخت‌ترین جنگها	۱۵۰
روز دهم رجب ۱۳۲۶	۱۵۴
جنگ روز یکشنبه ۱۱رجب	۱۵۷
فصل دهم :	
اذان	۱۶۰
تشکیل انجمن وسر وصورت دادن بکارها	۱۶۱
نظم و ترتیب درافراد مجاهدین	۱۶۳
کمیسیون اعانه	۱۶۳
اسامی برخی از اشخاصی که اعانه داده‌اند	۱۶۳
۱۳ رجب روز مولود حضرت امیر	۱۶۶
مجاهدین باغمیشه	۱۶۷
فصل یازدهم :	
هیئت اردبیل	۱۶۸
حاجی مهدی‌آقا درانجمن	۱۷۰
به دار زدن ملا اماموردی	۱۷۰
جنگ مداومت دارد	۱۷۰
کشته شدن نایب محمد اهرابی و برادرش	۱۷۱
فصل دوازدهم :	
ورود شاهزاده عین‌الدوله به تبریز	۱۷۴
مذاکرات ملیون با عین‌الدوله	۱۷۶
خلاصهٔلایحهٔانجمن که‌سوادآن‌بنمایندگان‌رسمی‌دول‌خارجه‌نیزفرستاده‌شد	۱۷۹
جواب لایحهٔ انجمن ازطرف عین‌الدوله	۱۸۰
خلاصه لایحهٔ ملت به انجمن ایالتی	۱۸۰
هیجان ملت وکشته‌شدن شریف‌زاده	۱۸۱
کشته شدن حاجی جلیل مرندی	۱۸۶

عنوان	صفحه
آشتی نابهنگام	۱۸۶
نایب‌الایالگی اجلال‌الملك ۳ شعبان ۱۳۲۶	۱۸۸
خلاصهٔ مکتوب انجمن بنمایندگان دول خارجهٔ مقیم تبریز راجع بمعرفی اجلال‌الملك	۱۸۹
تلگراف انجمن بوزارت داخله راجع بحکمرانی عین‌الدوله	۱۹۰
استقراض محمدعلی‌شاه	۱۹۰
روز چهارشنبه پنجم شعبان ۱۳۲۶	۱۹۱
غارت تیمچه‌ها و کاروانسراهای تجارتی وتلگراف باستانبول	۱۹۳
آخرین اتمام حجت بعین‌الدوله	۱۹۴
خلاصهٔ لایحهٔ انجمن ایالتی	۱۹۵
جنگهای شبانه	۱۹۷
پشتیبانیهای حجج‌الاسلام نجف	۱۹۹
تلگراف از استانبول بانجمن راجع باحکام حجج‌الاسلام	۱۹۹
تلگراف از تهران	۲۰۰
ایضاً تلگراف از لندن	۲۰۱
خلاصهٔ تلگراف محمدعلیشاه برحیم‌خان	۲۰۱
اردوی ماکو	۲۰۱
جنگ عزت‌الله‌خان با مردم سهلان و الوار	۲۰۲
ورود اردوی تهران بیاسمنج	۲۰۴
جنگ چهاردهم شعبان یا جنگ اول اردوی ماکو	۲۰۴
شب پانزدهم شعبان	۲۰۸
تبریك عید مولود ومژده و فتح وغلبه	۲۰۹
جنگ قراملك	۲۰۹
استفاده از فرصت	۲۱۱
نامهٔ آقای تقی‌زاده به عموم ایرانیان	۲۱۲
تلگراف رمز سپهدار بشاه وپاسخ وی	۲۱۲
پیدایش تحول درافکارسپهدار	۲۱۴

عنوان	صفحه
یك شب وحشتناك	۲۱٤
تشییع جنازهٔ مسیو چلیتو	۲۱۵
تلگراف از لندن	۲۱٦
جواب تلگراف	۲۱۷
اولتیماتوم شاهزاده عین‌الدوله	۲۱۷
این اولتیماتوم را مردم چطور تلقی کردند	۲۲۰
جواب اولتیماتوم عین‌الدوله ازطرف ملت	۲۲۰
باز اردوی ماکو به تبریز می‌آید	۲۲۱
تلگراف انجمن باستانبول راجع به اولتیماتوم	۲۲۳
جنگ روز جمعه ۲۸شعبان	۲۲۳
تلگراف امیربهادر به رحیم‌خان	۲۲۷
تلگراف انجمن ایالتی به انجمن سعادت	۲۲۹
باز رأفت ملوکانه یا تمایل بآشتی یا امرار وقت	۲۳۰
نامهٔ ستارخان سردار ملی بشاهزاده عین‌الدوله	۲۳۲
نامهٔ شیخ‌سلیم به‌باقرخان سالار ملی ازنجف	۲۳۲
تشکر روزنامهٔ انجمن ازطرف عموم دربارهٔ اعانه	۲۳۵
انجمن سعادت استانبول	۲۳۵
تصرف قطعی قله	۲۳۹
آخرین جنگ با اردوی ماکو	۲٤۰
روز پانزدهم رمضان ، نقل از روزنامهٔ انجمن نمره۱۳ ، ۱۳۲٦	۲٤۲
کشته شدن حسین‌خان باغبان	۲٤٤
روز دوشنبه ۱٦ رمضان ، تیرخوردن بچشم اسد آقا	۲٤٦
فیروزی ملت و شکست دولتیان	۲٤٦
تفصیل این اجمال بدین قرار است	۲٤۷
درباسمنج چه خبری است ؟	۲۵۰
انتصاب مجدد عین‌الدوله	۲۵۰
سپهدار متمایل بطرف ملت	۲۵۱

عنوان	صفحه
تبریز درچه حال است ؟	۲۵۱
سواد تلگراف ملت بشاه	۲۵۳
تلگراف انجمن ایالتی بانجمن سعادت	۲۵٤
جواب از استانبول	۲۵۵
از پاریس	۲۵۵
تلگراف استانبول	۲۵۵
بیان نامهٔ تلگرافی	۲۵۵
کوشش انجمن ایالتی	۲۵٦
تشکیل‌دادن کمیسیون مخصوص‌برای‌تعیین خسارت‌وارده به‌تبعهٔ‌دول‌خارجه	۲۵۷
نامهٔ انجمن به کنسول روس	۲۵۸
مآل کار شجاع‌نظام مرندی	۲۵۹
آخرین شب شجاع‌نظام	۲٦۱
شرح وتفصیل فرستادن جعبه	۲٦۲
تلگراف ایرانیان مقیم ازمیر بحجج‌الاسلام ۲رمضان ۱۳۲٦	۲٦۷
جواب حضرات حجج‌الاسلام ٦ رمضان ۱۳۲٦	۲٦۷
تلگراف از طربزون بنجف اشرف	۲٦۸
جواب تلگراف طربزون	۲٦۸
مذاکرات انجمن ایالتی روز شنبه ٥ شوال راجع باصلاح امور	۲٦۸
مدیر معارف آذربایجان	۲٦۹
قضیهٔ اسف‌انگیز موجومبار	۲٦۹
فتح سلماس	۲۷۱
فتح مرند	۲۷۲
رفتن نوبری و حیدرخان عمواوغلی بمرند	۲۷۳
سواد قبض حاجی حبیب‌لك	۲۷٥
نشان افتخار برای سردار	۲۷٥
متفرقه	
سواد تلگراف نجف	۲۷٦
راپرت جلفا	۲۷٦

عنوان	صفحه
خلاصهٔ اعلان مدرسهٔ سعادت	۲۷۶
تشکیل انجمن در ارومی	۲۷۷
سلماس و شکست مجاهدین	۲۷۷
ورود متمدالتجار به تبریز	۲۷۸
حکومت مرند	۲۷۸
کمیسیون مالیه	۲۷۹
رسم افتتاح مریضخانهٔ ملی	۲۸۰
رفتن امیرمعزز بتهران	۲۸۰
ورود مساوات‌به‌تبریز	۲۸۰
ورود میرزا احمد قزوینی عمارلو	۲۸۱
تشکیل انجمن مجاهدین	۲۸۱
تسخیر خوی	۲۸۳
گزارش تلگرافی خوی	۲۸۳
نامزد شدن سعیدالممالك بحکومت خوی	۲۸٤
تفصیل و چگونگی تصرف خوی	۲۸٦
تلگراف مظفرانه خوی	۲۸۷
حمله بردن زاغان بربیرق سلطان و ازهم دریدن آن	۲۸۸
تلگراف انجمن سعادت	۲۸۹
جواب بابن مضمون مخابره شد	۲۸۹
عناد ولجاج روزافزون محمدعلیشاه	۲۸۹
شبیخون بردن بباسمنج	۲۹۰
نیابت ریاست میرزاحسین واعظ	۲۹۳
اوضاع اداری و انتظامی تبریز :	
اعضای انجمن ایالتی آذربایجان و اسامی ایشان	۲۹۳
ادارات	۲۹٤
حکومت	۲۹٤
ورود آقای نقی‌زاده به تبریز	۲۹۵

عنوان	صفحه
خیرمقدم یا سعادت اعظم	۲۹۶
نطق آقای تقی‌زاده در انجمن ایالتی	۲۹۶
تجدید عهد وسوگند	۲۹۷
آثار انقلاب دررشت و اصفهان و خراسان	۲۹۸
این تلگراف را صمصام‌السلطنه بانجمن سعادت کرده و انجمن سعادت هم به تبریز مخابره نموده	۲۹۹
راجع به‌خراسان [سوادتلگراف‌انجمن‌ایالتی‌تبریزدرخصوص‌انقلاب‌خراسان]	۲۹۹
جواب حجج‌الاسلام نجف در۲٤ ذیقعده	۲۹۹
در استرآباد	۳۰۰
خلاصهٔ تلگراف مشیرالسلطنه از مخابرهٔ حضوری	۳۰۰
جواب	۳۰۱
خلاصهٔ تلگراف دوم صدراعظم	۳۰۲
خلاصهٔ جواب حاجی‌شیخ محمدحسین و شیخ محمدباقر	۳۰۲
نامهٔ منتصرالدوله پیشکار سپهدار	۳۰٤
عین‌الدوله درچه خیال‌است ؟	۳۰٤

فصل سیزدهم :

مقدمهٔ جنگ دوم تبریز و رفتن قلعه‌بان باشی بمراغه	۳۰٦
رسیدن اخبار مراغه و بناب	۳۰۸
ورود صمدخان بمراغه یا آغاز جنگ دوم و بیدادگری وی در مراغه و کشتن مقدس و انصاری	۳۰۹
جنگ شرامین و شکست مجاهدین	۳۱۱
ستارخان چرا برفتن‌اردو موافقت کرد ؟	۳۱۲
تلگراف کوکان	۳۱۵
ورود صمدخان بسردرود	۳۱٦
ستارخان می‌خواست بسردرود حمله برد	۳۱٦
رشادت مسیوکری	۳۱۸

عنوان	صفحه
جنگ ۲۳ ذیحجه آخرین جنگ ۱۳۲۶	۳۱۹
اعلان یا اولتیماتوم چاپی صمدخان	۳۲۰
جنگ ۱۳ محرم‌الحرام ۱۳۲۷	۳۲۱
اخبار خوش :	
تلگراف انجمن سعادت راجع بتصرف رشت ازطرف مجاهدین	۳۲۳
راجع بفتح اصفهان [نامهٔ صمصام‌السلطنه بستارخان]	۳۲۴
تلگراف رشت	۳۲۵
تلگراف سپهدار ازرشت ۲۰ فوریهٔ ۱۹۰۹ مطابق۲۸ محرم ۱۳۲۷	۳۲۶
تلگراف از رشت به تبریز ۳ صفر	۳۲۸
جواب از تبریز	۳۲۸
استانبول از جلفا	۳۲۸
جنگ الوار	۳۳۰
جنگ خطیب و خیابان و خودنمائی ارشدالدوله	۳۳۴
جنگ حکم‌آباد	۳۴۰
پیش جنگان ملی درجنگ حکم‌آباد	۳۴۵
اشخاص غیرجنگی که درمیدان جنگ حضور داشتند	۳۴۶
مشق نظام در سربازخانه	۳۴۸
متفرقه :	
نامهٔ شاگردان دارالفنون مسکو	۳۴۹
اسب جنگی ، نقل ازروزنامهٔ انجمن شماره (۴۰) سال ۱۳۲۷	۳۵۰
چگونگی قضیهٔ مزبور	۳۵۰
خرق‌الارض ویا درهٔ آتش‌فشان	۳۵۲
تلگراف استانبول	۳۵۴
سواد نامهٔ انجمن ایالتی بنمایندگان دول خارجه مقیم تبریز درباغرهٔ محرم‌الحرام ۱۳۲۷	۳۵۴
زخمی شدن حاجی شیخ فضل‌الله نوری	۳۵۵
تشکر روزنامهٔ انجمن از روزنامهٔ صباح استانبول	۳۵۶
احساسات چند نفر گرجی ، نقل ازجریدهٔ مساوات تبریز	۳۵۶
نطق بارون سدراك درمیدان مشق	۳۵۸
مسمطات میرزاجعفر سلماسی	۳۶۰

عنوان	صفحه
کشته شدن سعید سلماسی	۳۶۱
آمدن پسر شجاع‌نظام بمرند وبسته شدن راه جلفا و گرفتارشدن حاجی‌میرزاآقا و فرج‌آقا	۳۶۴
روزهای سخت تبریز و حملهٔ احرار خیابان بسنگر دشمن	۳۶۵
اردوی حاجی پیشنماز	۳۶۷
نطق سالار ملی درانجمن ایالتی	۳۶۸
آغاز جنگ ساری‌داغ	۳۶۹
عیدنوروز	۳۷۰
جنگ آناخاتون و زخم برداشتن یارمحمدخان	۳۷۱
تبریز درچه حال است ؟	۳۷۳
جنگ شام‌غازان یا آخرین جنگ تبریز	۳۷۷
زمینهٔ صلح چطور شد ؟	۳۷۹
شرح‌حال هوارد باسکرویل	۳۷۹
ذکر شمه‌ئی از فداکاریهای مأسوف علیه هوارد باسکرویل	۳۸۰
تشییع جنازهٔ باسکرویل	۳۸۴

فصل چهاردهم :

شرح جریان مراسم بادبود پنجاهمین سال درگذشت هوارد باسکرویل آمریکائی	۳۸۵
از آذربایجانیان مقیم تهران	۳۸۶
از آمریکائیان مقیم تهران	۳۸۶
ورود دستهٔ اول مدعوین از تهران	۳۸۷
ورود دستهٔ دوم مدعوین به تبریز	۳۸۹
دعوت بدانشسرای مقدماتی پسران	۳۸۹
تالار باسکرویل	۳۹۱
نطق سفیر کبیر آمریکا	۳۹۴
مزار باسکرویل	۳۹۶
دعوت آقای استاندار	۳۹۷
کتابخانهٔ ملی و موزهٔ مشروطیت آذربایجان	۳۹۷

عنوان	صفحه
دعوت بشهرداری	۳۹۹
فرهنگ آذربایجان شرقی	۴۰۰

فصل پانزدهم :

قضیهٔ هولناك مرحوم میرهاشم‌خان خیابانی	۴۰۴
متارکه و آشتی و دخالت کنسول روس و انگلیس	۴۰۵
نامهٔ کنسول روس و انگلیس بانجمن ایالتی	۴۰۷
حضور هیئت منتخبه در تلگرافخانهٔ کمپانی	۴۰۹
خلاصهٔ تلگراف	۴۱۰
سواد تلگراف شاه بمین‌الدوله	۴۱۱
اسامی حاضرین در تلگرافخانهٔ کمپانی	۴۱۱
اسامی اشخاصیکه شاه معین کرده بود	۴۱۲
عبور قشون روس از سرحد	۴۱۳
تلگراف هیئت تبریز بهیئت تهران	۴۱۳
جواب تلگراف از محمدعلی‌شاه	۴۱۴
ملاقات اجلال‌الملك ورئیس انجمن وحاجی‌علی با کنسولهای روس وانگلیس	۴۱۵
سواد مشروحهٔ کنسول روس و انگلیس راجع بوارد کردن قشون روس بایران در چهارم ربیع‌الثانی	۴۱۵
مخابرات ثقةالاسلام با محمدعلیشاه	۴۱۷
جواب درششم شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷	۴۱۸
تلگراف محمدعلی شاه بثقةالاسلام	۴۱۹
رفتن آقایان علما بباسمنج	۴۱۹
تلگراف شاه بمین‌الدوله	۴۲۰
تلگراف از باسمنج بتهران	۴۲۰
جواب شاه	۴۲۰
مخابرات حضوری	۴۲۰
از باسمنج بتهران	۴۲۱

عنوان	صفحه
ازباغ بیاسمنج ـ دستخط تلگرافی اعطاء مشروطه	٤٢٢
آیا این دستخط با تلگراف شاه از روی حقیقت بود ؟	٤٢٢
تلگراف تشکرآمیز مرحومان ثقةالاسلام و سیدالمحققین	٤٢٣
باز شدن راه آذوقه به تبریز	٤٢٤
ورود سپاهیان روس به تبریز	٤٢٥
دخالت خودسرانهٔ روسها درامور داخلی ایران	٤٢٥
فصل شانزدهم :	
برگشت ورق	٤٣٢
دستخط تلگرافی محمدعلیشاه راجع بمشروطیت	٤٣٢
جشن و چراغانی	٤٣٢
متفرق شدن اردوی باسمنج	٤٣٢
اجلال‌الملك بلقب سردار ملقب شد	٤٣٣
تلگراف ستارخان بشاه	٤٣٣
کمیتهٔ واسطه	٤٣٣
سواد دستخط محمدعلیشاه	٤٣٥
کابینهٔ جدید	٤٣٥
تحصن‌سردار و سالار و جمعی ازسران مجاهدین درشهبندرخانه	٤٣٦
فوت قلب ستارخان	٤٣٨
نامهٔ متحصنین در شهبندرخانه دولت علیهٔ عثمانی	٤٤٠
شهرت عقد مقاوله نامه مابین دولت ایران و دولتین روس وانگلیس	٤٤١
حضور مبارك هیئت وزرای عظام دام ظلهم	٤٤٢
جواب وزیر خارجه از سلطنت‌آباد	٤٤٣
تلگراف ذیل درجواب آقای تقی‌زاده و انجمن ایالتی که ازلندن استخبار کرده بودند رسیده	٤٤٤
فصل هفدهم :	
فتح قزوین	٤٤٥
اختلاف رأی دربین سران اردوی قزوین	٤٤٦

عنوان	صفحه
تلگرافهای تبریك سران اردو به سران آزادیخواهان تبریز	٤٤٧
مراجعت سردار اسعد از فرنگ وعزم تصرف تهران	٤٤٨
تصرف تهران ازطرف آزادیخواهان وتحصن محمدعلی میرزا درسفارت روس	٤٤٩
مجلس عالی و کیفیت خلع محمدعلیشاه و برگزیدن سلطان احمدمیرزا بسلطنت	٤٥٠
خلاصهٔ نامهٔ مجلس عالی بمحمدعلی میرزا	٤٥١
هیئت مدیره	٤٥١
سلطنت سلطان احمدشاه	٤٥١
انتخاب هیئت دولت	٤٥٢
تلگرافهای تهنیت و تبریك راجع بفتوحات ملی وعزل محمدعلیمیرزا	٤٥٣
از رشت ٢٨ جمادی‌الثانیهٔ ١٣٢٧	٤٥٣
ایضاً از رشت ٢٨ جمادی‌الثانیه	٤٥٣
از تهران ٢٨ جمادی‌الثانیه	٤٥٤
ازتهران درجواب تلگراف انجمن ایالتی تبریز ٢٨ جمادی‌الثانیه	٤٥٥
تهران غرق شادی و سرور	٤٥٥
مجازات بدخواهان مشروطیت :	٤٥٦
١ـ مفاخرالملك	٤٥٦
٢ـ صنیع حضرت	٤٥٧
٣ـ حاجی‌شیخ فضل‌الله نوری	٤٥٧
٤ـ اسماعیل‌خان آجودان‌باشی	٤٦٠
٥ـ سیدهاشم تبریزی	٤٦٠
محبوسین و تبعید شدگان	٤٦١
رفتن محمدعلیمیرزا از ایران	٤٦٢
پیمان نامهٔ هیئت دولت با محمدعلیمیرزا	٤٦٦
سرود بنام ستارخان در مراکش	٤٦٨
مراجعت موقرالسلطنه و محاکمهٔ وی	٤٦٩
تقریرات موقرالسلطنه نقل از روزنامهٔ ایران‌نو	٤٧٠

عنوان	صفحه
توضیح	٤٧٤
تبریز درچه حال است ؟	٤٧٤
ورود مخبرالسلطنه به تبریز بسمت حکومت	٤٧٦
انجمن ایالتی تبریز	٤٧٨
وکلای دورهٔ دوم آذربایجان	٤٨٠
صمدخان جرایم مأخوذه را پس میدهد	٤٨٢
ورود حاجی میرزاآقا بلوری و همراهانش به تبریز	٤٨٢
فصل هیجدهم :	
عزیمت ستارخان سردار ملی باردبیل	٤٨٥
چرا حاجی مخبرالسلطنه ستارخان را مأمور اردبیل کرد ؟	٤٨٨
حرکت ستارخان سردار ملی ازتبریز بعزم اردبیل	٤٨٩
خلع اسلحه از دونفر مجاهد	٤٩٧
ورود باردبیل	٤٩٨
توقیف میرزا محمدحسین زاده و رسیدگی بحساب وی	٤٩٩
بیرون آمدن رشیدالملك و یارانش از کنسولخانهٔ روس	٥٠٠
جلب رضایت سردار برای مراجعت خود به تبریز	٥٠٢
اتفاق و اتحاد عشایر با دست رحیم‌خان وبرگزیده شدن او بریاست کل	٥٠٣
علل یاغیگری رحیم‌خان	٥٠٤
شرط نامهٔ ایلات مشکین و قره‌داغ وخلخال وغیره درحاشیهٔ قرآن	٥٠٦
تلگراف رحیم‌خان و عشایر متحده با او بشاه	٥٠٧
تغییر منزل دادن سردار	٥٠٩
جنگ شروع شد	٥٠٩
محاصرهٔ اردبیل	٥١٠
بازگشت ستارخان به تبریز	٥١٢
ملاقات با مخبرالسلطنه	٥١٤
وضع اردبیل پس‌از مراجعت سردار ملی	٥١٥

عنوان	صفحه
ستارخان پس‌از ورود به تبریز	۵۱۶
تلگراف سپهدار درجواب تلگراف سردار	۵۱۶
نامهٔ مستشارالدوله بسردار ملی	۵۱۹
فصل نوزدهم :	
تجهیز دو اردوی دولتی	۵۲۰
عملیات و اقدامات اردوی تهران	۵۲۰
خلاصهٔ‌تلگراف سردار بهادر ویفرم‌خان بستارخان اززنجان	۵۲۲
رسیدن اردوی تهران بسراب	۵۲۳
اشخاصی که بارحیم‌خان بخاك روسیه رفته‌اند	۵۲۴
غنائم و اموالی که رحیم‌خان با خود بروسیه برد	۵۲۵
عطف بماسبق	۵۲۶
تلگراف سردار بهادر بسردار ملی ازاهر درپنجم محرم ۱۳۲۸	۵۲۶
وضع اردبیل و اردوی سردار محیی	۵۲۷
خاتمهٔ امر قره‌داغ وآمدن سران اردو به تبریز	۵۲۷
فصل بیستم :	
مقدمهٔ رفتن سردار ملی و سالار ملی بتهران و مهمانی سردار	۵۲۸
تلگراف وزیر داخله [بسردار و سالار]	۵۳۰
ملاقات سردار با ثقةالاسلام	۵۳۱
تلگراف مستشارالدوله [بسرداروسالار]	۵۳۱
تلگراف عضدالملك بسردار و سالار	۵۳۲
مشاجرهٔ سردار و مخبرالسلطنه	۵۳۳
تلگراف مستشارالدوله بسردار و سالار	۵۳۵
تلگراف سردار محیی بسردار ملی	۵۳۶

عنوان	صفحه
حضور اعضای انجمن وچند تن ازمحترمین درمنزل سردار	۵۳۷
نقل از کتاب آبی راجع بامور آذربایجان :	
نمره ۳۳ ـ راپرت انیکلسن به سرادوارد گری واصله ۲۸ فوریه ، ازپطرز بورغ ۱۹ فوریه ۱۹۱۰	۵۳۹
نمره ۴۳ ـ تلگراف سرجرج بارکلی به سرادوارد گری ، ۱۳ مارس ۱۹۱۰ ، از تهران	۵۳۹
نمره ٤٤ ـ تلگراف سرجرج بارکلی به سرادوارد گری ۱۳ مارس ، از تهران ۱۳ مارس ۱۹۱۰	۵۳۹
نمره ٤٦ ـ قسمتی از راپرت سرجرج بارکلی به سرادوارد گری، ۱٦ فوریه ۱۹۱۰	۵٤۰
نمره ٤۹ ـ تلگراف انیکلسن به سرادوارد گری واصله ۱۵ مارس ، ازپطرز بورغ ۱۵ مارس ۱۹۱۰	۵٤۰
نمره ۵٤ ـ تلگراف سرجرج بارکلی به سرادوارد گری واصله ۱۸ مارس ، از تهران ۱۸ مارس ۱۹۱۰	۵٤۰
نمره ۵۵ ـ تلگراف سرجرج بارکلی به سرادوارد گری واصله ۱۸ مارس ، از تهران ۱۸ مارس ۱۹۱۰	۵٤۱
نمره ۵۷ ـ تلگراف سرجرج بارکلی به سرادوارد گری واصله ۲۰ مارس ، از تهران ۲۰ مارس ۱۹۱۰	۵٤۱
حرکت سردار ملی و سالار ملی ازتبریز	۵٤۲
آمدن شیخ محمد خیابانی و نوبری بزنجان	۵٤٤
نامهٔ مرحوم نوبری راجع بتفنگ	۵٤٦
ورود سردار و سالار بقزوین	۵٤۸
تلگراف حجج الاسلام	۵٤۸
ورود بتهران و تشرف بحضور اعلیحضرت	۵۵۰
پارك صاحب اختیار یا وزیر مخصوص	۵۵٤
پذیرائی	۵۵٦
سردار و سالار درمجلس شورای ملی	۵۵۷
لوحهٔ نقرهٔ طلاکوب یا قدرشناسی از سردارملی	۵۵۸

عنوان	صفحه
مجالس مهمانی	۵۵۹
نامه‌های بیشمار	۵۵۹
کمیابی نان درتهران	۵۶۰
تعیین حقوق سردارملی و سالار ملی و سوارانشان	۵۶۱
رفتن سردار بپارك اتابك	۵۶۱
پارك اتابك محل کنونی سفارت روس	۵۶۱
وضع آذربایجان بعد از حرکت سردار و سالار	۵۶۲

فصل بیست ویکم :

عزیمت اردوی فاتح بجانب اردبیل	۵۶۴
تلگراف سرداربهادر وپیرم‌خان بمخبرالسلطنه درتاریخ هشتم‌ربیع‌الثانی	۵۶۵
نامهٔ رشیدالملك به حسینعلی‌خان فولادلو و جواب آن	۵۶۵
محبوسین قلعهٔ اردبیل	۵۶۶
طایفهٔ قوجه‌بیگلو	۵۶۶
حرکت اردو بطرف مشکین	۵۶۷
جنگ مابین اردوی دولتی و قوجه‌بیگلوها	۵۶۷
تسلیم‌شدن بهرام‌خان قوجه‌بیگلو و ورود اردو باردبیل ومراجعت‌بتهران	۵۶۸
ورود اردو بتهران	۵۶۸
اهمیت خدمات اردوی فاتح	۵۶۸
باز برگردیم بتهران	۵۷۰

فصل بیست ودوم :

پیدا شدن حزب دموکرات و اعتدال	۵۷۱
نطق مفصل سردار اسعد درمجلس راجع باعتدال و دموکرات	۵۷۲
مسافرت آقای تقی‌زاده بآذربایجان	۵۷۶
سانحهٔ مرحوم سیدعبدالله بهبهانی	۵۷۷
وکالت سپهدار و سردار اسعد و رئیس‌الوزرائی مستوفی	۵۷۸
کابینهٔ مستوفی‌الممالك	۵۸۰

عنوان	صفحه
فصل بیست وسوم :	
دفاع ازحق یا رفع اشتباه	۵۸۱
عقیدهٔ مرحوم کسروی دربارهٔ انجمن‌ها	۵۹۶
فصل بیست وچهارم :	
مقدمات قضیهٔ ناگوار پارك :	
آیا دربین سپهدار اعظم و سردار اسعد هم اختلاف نظری بود یانه ؟	۵۹۹
اتحاد یا دسته‌بندی سرداران ملی	۶۰۰
نمدی درهاون انداخته می‌کوبیم	۶۰۱
سردار میخواهد بمشهد رضا علیه‌السلام مشرف شود	۶۰۳
خلاصهٔ نطق مهم سردار اسعد	۶۰۴
مصاحبهٔ تند سردار ملی با سردار اسعد درپارك اتابك	۶۰۶
فاجعهٔ‌تأسف‌آور قتل میرزا علی‌محمدخان‌تربیت وسیدعبدالرزاق‌خان‌حکاك	۶۰۸
کابینهٔ مستوفی باچه مشکلاتی مواجه بود ؟	۶۱۲
دادن‌اختیارات‌نامه به‌هیئت وزرا ازطرف مجلس برای نظامی کردن‌شهر	۶۱۴
مذاکرهٔ وزیر خارجه با وزیر مختار روس	۶۱۴
دعوت از سرداران مشروطه بمجلس شورای‌ملی	۶۱۶
سواد سوگندنامه و تعهد سرداران مشروطه	۶۱۷
سردار در مهرآباد	۶۱۸
ادارهٔ جلیلهٔ نظمیه [دستور وزارت جنگ بادارهٔ نظمیه]	۶۱۹
فصل بیست وپنجم :	
داستان جنگ پارك	۶۲۱
آمدن پیشکار سردار جنگ و سفیر آلمان و عثمانی بپارك	۶۲۵
نگارنده درمنزل سردار اسعد	۶۲۶
نگارنده درحضور هیئت وزراء	۶۳۰
آغاز جنگ	۶۳۳

عنوان	صفحه
قضاوت	٦٣٧
ورود قشون دولتی ببارك	٦٣٨
سردار و سالار درمنزل صمصام‌السلطنه	٦٤٠
چگونگی زخمی‌شدن سردار ورفتن سردار وسالار بمنزل صمصام‌السلطنه	٦٤٤
شغل بنده در این‌روزها	٦٤٧
تصرف درتاریخ	٦٤٨
سردار و سالار درمنزل صمصام‌السلطنه چگونه بسر می‌بردند .	٦٤٩
جراحی پای سردارملی	٦٥٢
سواران سردار متدرجاً از حبس بیرون می‌آمدند	٦٥٤
تصویب حقوق سردارملی و سالار ملی ازطرف مجلس	٦٥٦
آیا سبب اختلاف سرداران ملی با دولت رقابت بوده است ؟	٦٥٧
مراجعت نگارنده به تبریز	٦٥٩
تشکیل حزب دموکرات درتبریز	٦٦٠
زخمدار شدن امیرحشمت (نیساری)	٦٦٠
معالجهٔ زخم پای سردار ملی برای دومین‌بار	٦٦٢
نقل ازدفتر یادداشت مرحوم میرزا جوادخان	٦٦٢
خلاصهٔ مقالهٔ ناطق مبنی برتشکر ازدکتر سیدحسین‌خان	٦٦٥
فرستادن سردار پسر خود یدالله‌خان را به تبریز	٦٦٦
نقل ازکتاب خاطرات و خطرات	٦٦٦
وفات مرحوم ستارخان سردار ملی	٦٦٧
تشریفات تشییع جنازه	٦٦٨
مجلس ترحیم دراستانبول	٦٧٠
اعلام :	
اسامی اشخاص وقبایل	٦٧٢
اسامی اماکن	۶۹۸
تشکر و قدرشناسی	۷۱۳
مآخذ و مراجع	۷۱۴



ستارخان

سردار ملی و قهرمان مشروطیت ایران

قیام آذربایجان
و
ستّارخان

۱
ستار قره‌داغی یا ستارخان سردارملی درسالهای قبل از مشروطیت

چون‌شیر بخودسپه شکن باش　　فرزند خصال خویشتن باش

ستارقره‌داغی‌سومین پسرحاجی‌حسن‌قره‌داغی‌است که باحتمال‌قریب بیقین‌درسال‌هزاروده‌یست‌وهشتادوچهاریا هشتادوپنج متولد شده است،حاجی حسن محققاً ازمردم قره‌داغ بوده ولی از کدامین ده یادهستان،معلوم‌نیست. برخی ازروی اشتباه سلسلهٔ نسب او را بخوانین ایل محمدخانلومیرسانند. نظر باطلاعاتیکه نگارنده درخصوص ایل مزبور دارد این ادعاکاملا بی‌اساس است،اما احتمال‌میرود که‌اصلاحاجی‌حسن ازاهل اهر بوده‌باشد،این‌احتمال ازدوجهت‌قابل‌توجه‌است‌یکی برحسب‌عقیدهٔ‌یکی‌ازنزدیکان‌مرحوم‌ستارخان‌و دیگری کسبی که بدان اشتغال‌داشت.[۱]

بهرصورت‌مشارالیه مردی بود ظاهرالصلاح وباتقوی ونان ازدست‌رنج خود میخورد و درکار خود مهارت داشت، ازتبریز وگاهی ازاهر جنس میخرید و در قره‌داغ در میان ایل محمد خانلو و دهستانهای حسن‌آباد و میشه‌پاره و خداآفرین و منجوان بفروش میرساند و بعبارت دیگر بزاز بیرون‌برسیار بود واغلب اوقات درقریهٔ جانانلواقامت میکرد.

۱ـ یکی‌ازاشخاص بسیارنزدیك ستارخان عقیده داشت که حاجی‌حسن ازمردم‌اهر بود واغلب کسب‌کاران اهردرقدیم همین شغل بزازی سیار را داشتند.

عدهٔ اولاد حاجی حسن :

حاجی‌حسن‌دو بارتأهل اختیار کرده بود. زن اولیش معلوم نیست که از کدام قریهٔ قره‌داغ بوده ، یعنی گویندار ایل محمدخانلو بوده است ، از وی یك‌پسر بنام اسمعیل ودودختر داشت و زن دومش ام‌کلثوم ازقریهٔ بیشك دخترحاجی‌میرزاعباسعلی بود که ازوی سه پسرودودختر داشت،نام‌پسرانش بترتیب غفار- ستار- عظیم بود که درکلیه چهارپسروسه دختر داشت .

سرگذشت اسمعیل پسرحاجی حسن :

اسمعیل ارشد پسران‌حاجی‌حسن بود که درقره‌داغ متولد شده‌بود. مشارالیه دراوایل حال که هنوز بحد رشد نرسیده بود تاآنجا که‌میتوانست درکارهای پدرش شرکت میکرد وچون بحد رشد رسیدوسنین عمرش‌بهفده وهجده بالغ شد، دیگر اعتنائی بکسب پدرنداشت ،سروکارش بااسب وتفنگ بودو باخوانین حسن‌بیگلوومحمدخانلونشست و برخاست میکرد وشب وروز باسب‌تازی وتیراندازی‌میپرداخت وعاقبةالامرسرخودرا نیزدراین‌راه باخت.

ازآنجائیکه یکی ازعلل ضدیت ستارخان با قاجاریه کشته شدن اسمعیل بامرحاکم وقت بود جای‌آن دارد که اجمالاً بتفصیل‌آن پرداخت،

پس ازآنکه مقاومت دلیرانهٔ شیخ شامل در مقابل سپاهیان دولت امپراطوری روس بعد ازبیست وشش سال درتاریخ۱۲۷۶قمری درهم‌شکست ودولت روس بتمامت خاك قفقاز استیلا یافت، دیگر کسیرا یارای مقاومت نماند الاآنکه گاه گاهی‌مختصرآشوبی روی میداد ولی‌بزودی ازبین‌میرفت.

در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه چند نفر از مردان رشید قفقاز دسته‌های کوچکی‌تشکیل میدادند که عدهٔ هردسته از ده وپانزده نفرتجاوز نمیکرد اینان هروقت فرصت‌میبافتند کم‌وبیش موجبات‌مزاحمت مأمورین

دولت روس را فراهم می‌آوردند ودستبردهائی هم‌میکردند،معروفترین‌ایشان سه نفر بودند : کرم ، نبی ، فرهاد .

کرم درحقیقت یکی‌ازجوانمردان عصرخودبود،هرچه‌بدست‌میآورد بر بینوایان و بیچارگان می‌بخشود و درشجاعت و رشادت هم ضرب‌المثل بود وآن دونفردیگرنیزازدلیری بی‌بهره نبودند و هروقت عرصه را برخود تنگ میدیدندشبانه‌بطورقاچاق ازرود ارس گذشته‌بخاك ایران واردمیشدند. دولت روس هم برای دستگیری ایشان‌یادداشتهای شدیداللحن بدولت‌ایران میفرستاد ، دولت ایران نیزاحکام لازمه بحکومت‌های محل صادر میکرد . و اغلب در میان مأمورین دولت ایـران و ایشان زد و خورد روی میداد ، بالاخره جان بسلامت بدر می‌بردند وسالهاکاربدین منوال بود تاآنکه کرم یکی از مأمورین دولت ایرانرا بنام زال‌خان مرندی که مأمور دستگیری وی‌بوددرمحلهٔ لاکه[1] دیزج‌تبریز کشت ، دیگرسرازراهزنی وچپاول برتافت وبجانب تهران‌شتافت ودرآنجا توسط میرزا علی‌اصغرخان اتابك صدراعظم وقت مورد عفو قرار گرفت .

ودربارهٔنبی ومآل‌کار وی روایات مختلفه‌نقل می کنند،برخی گویند که در رضائیه کشته شد و جمعی گویند که ناصرالدینشاه اورا عفو کرد .

اما فرهاد ، قبلاباید بدین‌نکته توجه کرد که‌هر کدام‌ازین فراریها درآذربایجان با اشخاصی‌سروکارداشتند که هروقت بخاك ایران واردمیشدند در خانهٔ ایشان سکونت می کردند یا اینکه متواری می‌شدند . فرهاد هم بااسمعیل‌پسرحاجی‌حسن آشنا بود وهروقت ازرود ارس عبور کرده‌بقره‌داغ می‌آمد، درمنزل وی پنهان می‌شد. ازقضاوقتی حکومت قره‌داغ مستحضر میشود که‌فرهاد درخانهٔاسمعیل مخفی‌شده‌است،سوارچندی مأموردستگیری

۱ـ لاکه‌دیزج یا نکه‌دیزج یکی ازمحلات تبریزاست .

وی می کند،سواران دولتی منزل وی‌را محاصره‌می کنند،خود فرهاد کشته می‌شود و اسمعیل را دستگیر کرده به تبریزمی‌برند و درآنجا بامر حاکم وقت سرش‌را می‌برند . وقوع‌این‌قضیهٔاسف‌انگیزحاجی‌حسن رابکلی‌مستأصل کرد، چنانکه‌همیشه از وی یاد می کرد و اشك می‌ریخت واز کثرت تأثر میگفت ستار باید خون اسمعیل را ازقاجاریه بگیرد وستارهم این‌وصیت پدررا ازیاد نمیبرد ومیگفت اگر یکروزهم ازعمرم باقی باشد باید انتقام اسمعیل را ازقاجاریه بگیرم .

حاجی حسن پس ازین سانحهٔ جانکاه سخت پریشان و افسرده حال میزیست و عاقبةالامر درتبریز سکونت اختیار کرد ودیگرآن عشق و شور سابق‌را نسبت بدادوستد نداشت ولی‌ازناچاری‌نمیتوانست بکلی‌دست‌از کسب بازدارد تاآنکه روزبروز افسرده‌تر وناتوانتر گردید که ناگهان دست اجل گریبانش راگرفت ودرقره‌داغ درمحلی موسوم به آغ‌یازی بدرود زندگی گفت وبرحسب وصیت خود درآنجا بخاك سپرده شد .

اولاد اسمعیل قره‌داغی :

اسمعیل را سه پسربود باسامی محمد ـ کریم ـ ابراهیم که هرسه تا قیام‌آذربایجان زنده بودند .

محمدخان جوانی کاردان و با هوش بود و درانقلاب‌آذربایجان در یکی‌از جنگها که درموقع خود ذکرخواهد شد تیری بپایش خورد چون زخم لولهٔ پایرا شکسته بود وامیدبهبود نمیرفت پایش‌را بریدند بعدازآن با پای‌مصنوعی‌باستعانت عصا حرکت‌میکرد وازطرف‌ملت بلقب‌امیرتومانی ملقب گردید ، ستارخان همیشه با نهایت محبت باوی رفتار میکرد وتاسال ۱۳۳۰ قمری زنده بود .

درآغازهمان سال درماه محرم که صمدخان شجاع‌الدوله بدستیاری روسها واردتبریزشد،اورا با برادرش کریم‌خان که‌بدیدن صمدخان‌بباسمنج رفته بودند درمراجعت درمقابل گورستان دوه‌چی باغوا و تحریك یکی از تفنگ‌چیان محلهٔ دوه‌چی ، مردم دوه‌چی برسر ایشان ریخته از اسب پائین آورده پس از بی‌احترامیها بروسها تسلیم میکنند،روسها هم هردو برادر را درهمان ماه محرم بدار میزنند

ابراهیم‌خان نیز درسال ۱۳۲۸ قمری با ستارخان سردارملی‌بتهران رفت و همیشه با وی بود حتی پس اززخمدارشدن سردارنیزدرنزد وی بود وبا اجل طبیعی وفات یافت .

مشهدیَ غفارخان[1] :

مشهدی غفار پسردوم حاجی حسن بود،مشارالیه مردی بود عامی و متدین ، دکان کفش‌دوزی داشت و از راه کسب امرارمعاش میکرد،در دورهٔ انقلاب نیز روز گار خود را بروزه ونماز می گذراند وابداً دخالت درامور جنگ‌نمیکرد، باوجود این روسها بنام اینکه برادر ستارخان بوده بدارش زدند، هنگامیکه میخواستند او را بپای داربرند اجازت خواست که دو رکعت نمازبخواند پس ازتجدید وضو و ادای دو رکعت نماز در بالای دار جان بجان‌آفرین‌داد وازوی دوپسرمانده بود یکی‌محمدحسن‌خان که‌جوان رشید و پاك درون بود و درموقع مهاجرت نیز با مهاجرین بکرمانشاهان وبغداد رفت و ازابرازرشادت خودداری نمیکرد وواقعاً جوان بسیارصمیمی بود، گویابعد با اجل طبیعی ازدنیا رفت‌ودیگری علی‌اکبرخان که‌اکنون

۱ــ باید دانست که هیچکدام ازفرزندان حاجی‌حسن بلقب‌خانی ملقب‌نبودند،پس ازقیام ستارخان برادران و برادرزادگان وی دارای لقب خانی شدند .

هم زنده است و روزگارخود را با زراعت وفلاحت بسر میبرد .[1]

حاجی عظیم خان کوچکترین پسران حاجی‌حسن:

حاجی عظیم‌خان چهارمین پسرحاجی‌حسن بود که درچندسال پیش بدرود زندگانی گفت.مشارالیه اوایل‌عمرخودرا بزراعت و کسب میگذراند ومردی بود دائم‌الجماعة . درزمان انقلاب در روزهای اول چندان موافقتی با مجاهدات ستارخان‌نداشت،بعدبتدریج درصف مشروطه‌خواهان‌جای گزید، چون برادرستارخان بود مردم درمراعات احترامش کوتاهی نمی کردند .

معروفیت‌ستارخان :

ازچگونگی‌زندگانی‌ستارخان‌یاستارقره‌داغی‌تاشانزده وهفده‌سالگی وی‌جزهمسایگان نزدیك حاجی‌حسن کسان‌دیگرآگاهی‌نداشتند. باآنکه منزل بنده درمحلهٔ امیرخیزبود ابداً اسمی‌ازستارقره‌داغی‌نشنیده بودم‌مگر وقتیکه دردست مأمورین حکومت گرفتارشده بود وتفصیل این‌اجمال آنکه هفتاد واندسال پیش یعنی‌هنگامیکه‌حساب‌و کتابی‌درکار نبود و هر کسیکه اندك زوری داشت و یا در پناه شخص زورمندی میزیست بدعوی خودسری برمیخاست و از جور و بیداد بر بینوایان کوتاهی نمی‌ورزید و آنچه دلش میخواست می کرد . ازجملهٔ این‌اشخاص‌بی‌بند وبار وزشت کردارو بدرفتار گروه قاطرچیان دربارولیعهد بود. این گروه یادسته که غالباً از کسان‌پست وفرومایه وشرارت پیشه تشکیل‌یافته بود حتی‌المقدور دست از آزار مردم برنمیداشتند وازایجاد زحمت دربارهٔ آنان فروگزاری نمیکردند . تشکیل قاطرخانه درآن زمان برای‌آن بود که پاره‌ئی ازمایحتاج درخانهٔ ولیعهد بایستی‌ازخارج شهرتهیه شودازقبیل‌هیزم وزغال‌وغیره . زغال درخانهٔ‌ولیعهد

۱ـ دراین روزها شنیده شد که درسال ۱۳۳٦ وفات کرده است .

از جنگلستان حسن آباد و میشه‌پاره آورده می‌شد. حالا باید دانست گروه قاطرچیان که درشهر باوجود بودن ولیعهد و حاکم دست از بیدادگری و اجحاف برنمیداشتند مسلماً در خارج شهر مخصوصاً در دهستانها هر چه می‌توانستند میکردند.

حسن آباد کجاست؟

حسن آباد یکی ازدهستانهای معروف قره‌داغ وجنگلستان است و مرکز آن قریهٔ حسن بیگلوست. درآن موقع خوانین حسن بیگلو معروف بسید احمدلو نه‌تنها درآن ده بلکه تقریباً بکلیهٔ محال حسن آباد ومیشه‌پاره ریاست داشتند وصمدخان پسرمیرزا مصطفی‌خان[1] درحکم آنروزرئیس کلیهٔ خوانین آنجا بود. روزی او را با یکی ازقاطرچیان درسرمسئلهٔ ناچیزی اختلاف روی میدهد که منجر بقتل قاطرچی‌مزبورمیگردد، میرزا مصطفی‌خان سخت دلتنگ می‌شود وپسرخود را مورد ملامت قرار میدهد،خود صمدخان نیز از کردهٔ خود نادم شده ناچار با برادرخوداحمدخان عازم تبریزمیشود که توسط امیربهادر که درآن زمان سمت «قوللرآقاسی» داشت بارشوه وتعارف‌وسایل خون بندیرا فراهم آورد.[2]

۱ـ میرزا مصطفی‌خان مردی بود سلیم‌النفس و اندك مایه سواد عربی هم داشت و میپنداشت که خوانین سیداحمدلو از اولاد سیداحمد نوادهٔ میرزاداود میباشند که درسال ۱۱۴۰پس ازتصرف داراب وجهرم ونیریز کرمانرا نیز تصرف کرده بدعوی سلطنت برخاست وعاقبةالامراز کسان اشرف شکست خورده درقلعهٔ حسن آباد محصور گردید،سپس دستگیرش کرده باصفهان بردند ودرآنجا بامراشرف کشته‌شد. گویا مرحوم میرزامصطفی‌خان بتصحیف نیریزرا تبریزخوانده بچنین دعوی بیجا برخاسته بود. ۲ـ اینکه صمدخان میخواست توسط امیربهادر موجبات خون‌بندیرا تهیه کند برای آن بود که خوانین حسن‌بیگلو نوعی بستگی بوی داشتند وهروقت باصطلاح آنروزی کاری دردیوان ازقبیل مالیات وغیره بودبوی رجوع میکردند وبصلاح او رفتارمینمودند.

شبانه‌واردتبریزمی‌شوند،نظربآشنائی‌قبلی که‌باحاجی‌حسن‌پدرستارخان داشتند می‌خواهنددرخانهٔ وی فرودآیند. حاجی‌حسن که مرد جهاندیده‌ئی بود وشاید ازماوقع نیزاستحضارداشت ازدنبالهٔامراندیشناك شده بستارخان میگوید: ستارآقایانرا بیکی ازباغهابرده وسایل استراحتشانرافراهم‌آور. ستارخان هم برحسب فرمودهٔ پـدر مهمانانرا بباغ حاجی محسن نزدیکی «یکه‌دکانلر»[1] برده‌موجبات آسایش آنانرافراهم‌میآورد.صبح آن‌شب‌قاطرچیان ازآمدن صمدخان‌واحمدخان مستحضرمیشوند وبزودی‌محل‌سکونت‌ایشانرا پیدا میکنند، تقریباًدوساعت از روز گذشته سه تن از قاطرچیان وارد باغ میشوند،یکی ازآنان که گویا اسمش علی‌خان بوده بمجرد دیدن‌صمدخان بنای فحاشی و هتاکی میگذارد و باندازه‌ئی در زشت گوئی افراط میورزد که عنان تحمل ازدست صمدخان میرود،تفنگ‌را برداشته اورا نیزمیکشد. چون هردو برادرمیبینند که دیگرنمیتوانند درشهر بمانند بسراغ اسب‌های خود میروند که سوارشده ازشهر بیرون روند، متأسفانه می‌بینند که‌اسب‌ها رابرده‌اند، ناچار بامر قضاوقدرتسلیم میشوند.

آن دونفر قاطرچی رفیق علی‌خان از باغ فرارکرده جریان امر را بمافوق خودشان اطلاع‌میدهند، چون حاکم شهر از ماوقع خبردار میشود امرمیدهد که سوارموپیاده هرقدر که‌درشهرموجود است‌باید برای گرفتاری ایشان فوری حرکت کنند.

(نگارنده‌آن وقت بچهٔ هفت وهشت ساله بود ودر کوچه‌باهمسالان خود مشغول بازی بودیم که صدای تفنگ شنیدیم وبرای تماشا تا نزدیکی

۱ـ این باغ در دست چپ جادهٔ امیرخیزکه منتهی به پل رودخانهٔ‌آجی میشود واقع است و تا چند سال سوراخهای بالاخانهٔ‌آن که دراثر گلوله‌های توپ روی داده بود انظار عابرین را بخود جلب میکرد.

باغ مزبور رفتیم ، عدهٔ تماشاچیان بیرون از حد شمار بود و برعدهٔ سوارو سربازهم دایم افزوده میشد ، جنگ بیش‌ازپنج‌ساعت امتدادیافت،ازسواران وسربازان هر کس قدم جلادت پیش‌مینهاد سرخودرا می‌باخت باآنکه‌باغ ازهرطرف محصوربود کسی ازبیم جان نمیتوانست‌وارد باغ‌شود، عاقبةالامر راه چاره درآن دیدند که بالاخانهٔ باغ را که صمدخان وبرادرش وستارخان درآنجا بودند بتوپ بندند و این‌کار را نیز کردند،دیری نگذشت که‌جنگ بنهایت رسید ودانسته شد که توپ‌کارخودرا کرده‌است، دیوارشرقی‌بالاخانه ازچند جا سوراخ شده بود و تا چند سال بعد بالاخانهٔ مزبورتعمیرنشد و درهمان حال‌خود باقی بود . ومرحوم ستارخان میگفت تا بالاخانه را بتوپ نبسته‌بودند امید نجات میرفت وچون گلوله‌های توپ خشت وخاکرابرسر ما ریخت و بیم‌آن میرفت که گلوله‌های توپ اطاق را برسرما خراب کند دیگرمجال تیراندازی برای ما باقی‌نماند،قاطرچیان ازسکوت ما استفاده کرده با چند نفردیگری وارد اطاق شده بعاجز کشی پرداختند .)

نگارنده وقتی‌بنزدیکی‌باغ‌رسیدم که‌صمدخان‌را برهنه‌برپشت روی قاطر انداخته‌بودند پیکرش‌بسیارسفیدوفربه‌بود،درروی‌سینهٔ‌وی‌علامت‌سیاهی دیده‌میشد، گویا ازدود باروت بوده . احمدخان راطناب بپای انداخته‌روی زمین‌میکشیدند . من‌صورت صمدخان را بخوبی‌دیدم چنانکه گوئی‌اکنون هم درپیش چشمم مجسم است ولی صورت احمدخانرا نتوانستم ببینم .

جوان هفده وهجده ساله‌ئی‌رانیزدیدم که ارخاق‌قدك دربروعرقچین گلدوزی برسرداشت،حمالی بکول گرفته میبرد و کسی اورا نمیشناخت و مردم ازیکدیگرمیپرسیدند که این جوان کیست وچرا حمال اورا بکول گرفته میبرد تاآنکه دوسه نفر که اورا میشناختند گفتند : ستار قره‌داغی

است چون زخمدار است بپای خود نمیتواند برود لذا حمال او را بکول گرفته میبرد .

اسم ستار قره‌داغی آنروز شنیده شد ، چون جمعیت زیاد بود سبب شهرت وی گردید .

چون صمدخان و احمدخان را با آن‌حال فجیع بعالی‌قاپو بردند اندك رمقی داشتند که قاطرچیان ریخته با قمه و قداره قطعه‌قطعه‌شان کردند[1] و ستار را هم بزندان انداختند .

از آنجائیکه حاجی‌حسن را با برخی ازعلمای معروف‌شهر بواسطهٔ دائم‌الجماعه بودن ارتباطی‌درمیان بود بشفاعت یکی‌ازمعروفترین‌علما گویا مرحوم حاجی‌میرزاجواد ازحبس آزاد گردید.[2]

وقوع‌این قضیه مخصوصاً زندانی بودن ستارخان حاجی‌حسن‌را بکلی

۱ـ صمدخان پسری داشت که اونیزموسوم بصمدخان بود، گویا پس‌از کشته‌شدن پدرش متولد شده بود،مشارالیه درایام جوانی مدتی درتهران درجزوسواران امیربهادر جنگ بود و خواهرش نیزدرحبالهٔ نکاح وی بود،درموقع قیام‌آذربایجان عموی صمدخان یعنی کوچکتربن پسران‌میرزامصطفی‌خان، مرحوم‌محمودخان‌درصف‌آزادیخواهان‌جای گرفت،در موقعیکه بیوك‌خان پسر رحیم‌خان اهررا بتصرف خود درآورده بودبا عده‌ئی زیاد برسروی تاخت و نزدیك بود که پسررحیم‌خان شکست خورد، تیری بر وی اصابت میکند که در همانجاازپای‌در میآید.

ودرموقع حکومت پیشه‌وری صمدخان پسر صمدخان چون حاضر نشد که با وی همکاری کند با دستیاری دیگرانش‌دستگیر کرده به تبریزآوردند وبا نهایت قساوت‌نخست پسر جوانش را درمقابل چشم وی تیرباران نموده بعد خود صمدخان را تیرباران کردند .

آقای آستارائی که درآن موقع‌حضورداشت‌برای‌بنده نقل کرد وقتیکه‌میخواستند صمدخان را پس‌از کشتن پسرش بقتلگاه ببرند،قدرت حرکت نداشت ودرحقیقت‌مرده‌بود.

۲ـ بنابروایت آقای حسین‌آقا فشنگچی ، حاجی‌میرزاجواد مرحوم بولیعهدنوشته بود که ستارصغیراست وحبس صغیردرشرع جایز نیست .



امیر بهادر جنگ

ازپای درانداخت و خانه‌نشین کرد، گویند پس ازاین واقعه دیگربا کسی مراوده‌نداشت وتا روزمرگ متأثر بود .

فرارستارخان اززندان نارین‌قلعه :

درشهر اردبیل قلعه‌ئی است بنام نارین‌قلعه که مقصرین مهم را سابقاً درآنجا حبس میکردند، مخصوصاً آن اشخاصیرا که محل ملاحظه بودند و احتمال داده میشد که روزی علم طغیان برافراخته و برعلیه حکومت وقت

قیام کرده بدعوی سلطنت برخیزند ، ستارخان که نه دعوی سلطنت برسر داشت و نه صاحب ایل و عشیرتی بود که مستلزم سوء ظن دولت شود پس علت زندانی کردن وی درنارین‌قلعه چه بوده‌است هنوز برای نگارنده‌روشن نشده است ، حتی خود ستارخان هم نمیدانست که چرا اورا باردبیل برده در نارین‌قلعه حبس کردند .

ستارخان بنابقول خود قریب دوسال درنارین‌قلعه محبوس بود ودر نهایت سختی روزگار میگذراند و کسی از چگونگی‌حال‌وی خبر نداشت، ستارخان میگفت چند ماهی در نارین قلعه برای من خیلی سخت میگرفتند ومجاز نبودم با هیچیك ازمحبوسین‌ملاقات کنم‌بعد بتدریج‌قدری درپاره‌ئی‌مواردمسامحت‌میکردندواجازت‌میدادند که‌بامحبوسین‌دیگرملاقات و صحبت کنم .

تفصیل فرار کردن ستارخان را از نارین‌قلعه یگانه پسرش سرهنگ یدالله‌خان ازقول عموزادهٔ خود علی‌اکبرخان‌فرزندمرحوم‌مشهدی‌غفارخان برای بنده نوشته بود . چون نوشتهٔ مشارالیه تا اندازه‌ئی اغراق‌آمیز بود و با گفتهٔ خودستارخان قدری مباینت داشت لذاآنچه نگارنده وآقای یکانی ازخود ستارخان شنیده بودیم روی هم ریختیم که خلاصه و چکیدهٔ آن در اینجا نگاشته میشود .

ستارخان میگفت در اواخر ایام محبوسی درنارین‌قلعه با هاشم نامی از ایل یورتچی قوجه‌بیگلوآشنا شدم وگاه گاهی با هم درددل میکردیم . مدتها حال بدین منوال گذشت‌ودرهای‌نجات ازهرطرف بروی ما بسته‌شده بود تاآنکه شبی هاشم پیش‌من آمد وبا مراعات نهایت‌احتیاط آهسته گفت: فردا شب را نخوابیده تا دمیدهٔ صبح بیدارباش . پرسیدم چرا ؟ گفت شاید

خداوند وسیلهٔ نجاتی برای ما فراهم آورد. من با آنچه گفتهٔ اورا موردتوجه قرارندادم باوجوداین،آن شب را نخوابیدم، پس از نیمه‌شب بود که هاشم بسراغ‌من آمد و گفت برخیز که جای‌درنگ‌نیست، من‌خواه‌ناخواه‌برخاستم وبدنبال وی براه افتادم‌تارسیدیم‌بپای‌دیوارقلعه، دیدم طنابی‌ازدیوارآویزان است، گفت‌زودسرطنابرا بگیر که نجات خواهی یافت، گفتم چرا خودت این‌کاررا نمیکنی؟ گفت اگرمن جلوتر دست بطناب زنم دیگربشما نوبت نخواهد رسید و کسی درفکرشمانخواهدبود، من متوکلاعلی‌الله سرطنابرا محکم گرفتم و مرا بالا کشیدند،چون برسردیوار رسیدم و مأمورین نجات دیدند من هاشم نیستم کمی دلتنگ شدند ولی دیگرکارازکار گذشته‌بود،من باز سرطناب‌را گرفته‌ازآن طرف دیوارپائین‌آمدم بعد هاشم را نیز بهمان طریق نجات دادند. قدری دورتر از دیوارقلعه چند سواری حاضر بودند که ما را بترك‌خود کشیده بتاخت رفتند ومحمدقلیخان الارلو رئیس‌ایل الارلو نیزدرمیان سواران بود. مدتی درمیان ایل یورتچی و الارلو بودم که بخیال رفتن‌بمرندافتادم‌چون‌اسب نداشتم‌ناچارپیاده‌براه‌افتادم تاخودرا بمرندرساندم.

ستارقره‌داغی پس ازآزادی ازحبس :

ستارقره‌داغی چون بشفاعت حاجی‌میرزاجواد مجتهد ازحبس‌آزاد شد رنج فراوانی که درحبس دیده بود بر کینه وانتقام‌جوئیش‌افزود ومصمم شد که هرقدر بتواند و ازدستش برآید با دولتیان ضدیت کند و بمخالفت ایشان برخیزد ولی‌وسیله‌ئی‌نداشت که بدان واسطه بمقصودخودنایل گردد، شب وروز برخود میپیچید ودربدست‌آوردن وسیله میکوشید تاآنکه سنین عمرش از بیست گذشت و درفنون سواری و تیراندازی مهارت پیدا کرد و

بهرترتیبی بود اسب وتفنگی هم بدست آورد ،آنگاه بخیال یاغیگری افتاد وگاهی تأسی از یعقوب‌لیث هم میکرد ولی در رعایت طریق فتوت ومروت نیك میکوشید و نسبت بفقرا و ضعفا تاآنجا کـه میتوانست از دستگیری خودداری نمینمود. وچند بار باز گرفتاروزندانی شد ودرکارخودحیران‌بود، نمیدانست که باچه وسیلهٔی میتواند قدم‌بسوی مطلوب خود بردارد‌تاآنکه بخت بلندش بسوی مرد دلیری رهنمائی کرد که بشجاعت و فتوت معروف بود،آن‌شخص مرحوم میرزاحسینخان‌یکانی بودو بواسطهٔ وی با رضاقلیخان سرتیپ نیزآشنائی پیدا کرد. مشارالیه‌فرزند زال‌خان مذکور بود که‌دردست کرم کشته شد . نظر بخدماتی که خوانین یکان در جنگهای روس و ایران کرده بودند قراسورانی بین راه خوی وسلماس ومرند ازطرف دولت‌بایشان واگذارشده بود. درآن موقع‌ریاست قراسورانی راههای مزبور بارضاقلیخان بود،مشارالیه ستارخانرا مأمور کرد که در معیت میرزاحسین‌خان بمحافظت راه بپردازد .

ستارخان سالها درسراین خدمت بود و با نهایت جدیت وظیفهٔ خود را انجام میداد.آقای یکانی روزی برای بنده نقل کرد که میرزاحسین‌خان ستارخانرا اکیداً ازخوردن مسکرات منع کرده بود ،مگروقتی ستارخان دریکان فرصتی بدست‌آورد که درغیاب میرزاحسین‌خان‌دماغ‌خودرا تر کند، لیوانی پرازشراب کرد هنوز نخورده بود که میرزاحسین‌خان ازدر درآمد، چون لیوان شرابرا پیش‌ستارخان دید گفت ستار مگر من بتو نگفته بودم که‌نبایدشراب‌بخوری؟! گفت خان بنده که شراب نمیخورم ، گفت پس‌این چیست؟ گفت‌شیراست.خان‌سخت‌عصبانی‌شده گفت‌مگرشیرهم مسرخ میشود؟! گفت‌قربان‌چون‌شمارادیداز‌خجالت‌سرخ‌شد.خان‌بی‌اختیارخندیدو باز گشت.

جسته‌جسته ستار قره‌داغی درمیان مردم شهرتی پیدا کرد و بدربار ولیعهد وقت مظفرالدین راه‌یافت ومدتی‌درجزوتفنگداران‌ولیعهدبودتاآنکه بلقب خانی ملقب گردید . پس ازمدتی بعلت نامعلومی عازم تهران گردید وچند ماهی درتهران بود که درجزوسواران حاکم خراسان بمشهد رفت و دراندك مدتی‌توجه حاکم را بخود جلب کرد، روزی برای دستگیری‌چند تن ازسواران‌ترکمان مأمور گردید ولی‌نتوانست‌آنانرا پیدا کند، والی‌ازین مسئله‌دلتنگ شده‌بستارخان‌میگوید: مرد که‌آخراین ترکمانها کجا رفتند؟ ستارخان بدون‌آنکه ملاحظه‌ئی‌داشته باشد میگوید : مرد که زیر کلاهته. و از وی قهر کرده بتبریزمراجعت مینماید . ازین تاریخ ببعد ستارخان‌را مشهدی ستارخان میگفتند .

مشاجرهٔ ستارخان با رحیمخان چلبیانلودرزندان :

روایت از خود ستارخان است که میگفت وقتی از سوء اتفاقات،من با رحیمخان هم‌زندان شدم . رحیمخان هر روز صبحگاهان زود ازخواب برمیخاست و پس از ادای فریضهٔ صبح با صدای بلند مشغول خواندن دعا میشد و خدا را بجان بیوك‌خان فرزند خودش سوگند میداد که‌کارهای او را روبراه کند ومارا نمیگذاشت که‌براحت بخوابیم. روزی با وی گفتم‌خان حق هم‌منزلی را مراعات فرمائید ومانع‌خواب وراحت یاران نشوید.چیزی نگفت ولی از سیمایش معلوم بود که از اعتراض من دل‌آزرده شده است . فردا نیزهمان ترتیب سابق را پیش گرفت، چون من‌ازخواب بیدارشدم‌دیدم رحیمخان باز با صدای بلند دعا را میخواند و ملاحظهٔ یاران را نمیکند . آجرپاره‌ئی که‌نزدیك من‌بود برداشته بسوی رحیمخان پرتاب کردم و گفتم احمق گوش خدا العیاذبالله کر نیست که اینهمه دادوفریاد راه انداخته‌ای!

رحیمخان فوری از جای خود برخاست و زندانبانرا صدا کرد و گفت امروز باید یا ستارازاینجا برود یا من ومحال است که من با وی دریکجا باشم ، پس از گفتگوی مفصلی محل اورا تغییردادند ومااز ین رهگذر آسوده شدیم.

چوب خوردن رضاقلیخان :

ستارخان بازروزی مورد تعقیب واقع میشود ودیگر نمیتواندر تبریز اقامت کند ، ناچارشبانه راه مرند را پیش گرفته نزد رضاقلیخان میرود، چون رضاقلیخان ازقضیه مستحضر میشود اورا بدهی از ییلاق کومه شوروانه میدارد، حاکم وقت اطلاع پیدا میکند که ستارخان پیش رضاقلیخان رفته است ، رضاقلیخان را به تبریز احضار کرده محل ستارخانرا ازوی میپرسد، رضاقلیخان اظهار بی اطلاعی میکند. برطبق اصول معمولهٔ آن زمان بامر حاکم پای رضاقلیخان را بفلك میگذارند وآنقدر چوب میزنند که ناخنهای هردوپایش فرومیریزد ولی محل اختفای ستارخانرا بروزنمیدهد، این فتوت ومردانگی رضاقلیخان سبب نجات ستارخان گردید و پس از مدتی ستارخان هم ازپی کارخود رفت. بالجمله ستارخان روز بروزمشهورتر ومعروفتر میشد ولی هروقت که بیکارمیماند دست بکاری میزد که مجدداً قدم بتاریکستان زندان مینهاد و عاقبةالامر بشفاعت و وساطت این وآن مستخلص میشد بازشیوهٔ دیرینه را ازسر میگرفت .[1]

۱ـ قضیهٔ چوب خوردن رضاقلیخان و لطیفهٔ شیروشراب و چگونگی داخل شدن ستارخان بخدمت قراسورانی و تفصیل آمدن فرهاد بخانهٔ اسمعیل پسرحاجی حسن راآقای اسمعیل یکانی که اکنون رئیس دادگاه انتظامی عالی است برای بنده روایت کرده است، چون ستارخان سالها درمنزل ایشان در یکان وقتیکه جزو سواران قراسوران بود اقامت داشت ودرمعیت میرزاحسین خان برادرآقای یکانی مشغول انجام وظیفه بود لذاآقای یکانی بخوبی از حالات وی مستحضر بوده و بنده ازین لطف ایشان که چند فقره از پیش آمدها وکارهای زمان جوانی ستارخان را برای من گفتند نهایت امتنانرا دارم .

ستارخان درسامرا :

روزی مرحوم ستارخان قضیهٔ عجیبی را که درسامرا بوی روی داده بود برای نگارنده روایت کرد که بنده نیز خلاصهٔ آنرا دراینجا میآورم :

چون پس اززیارت عتبات عالیات و آستان بوسی حضرت امیرالمؤمنین بکاظمین باز گشتیم بعزم زیارت امامین همامین عازم سامرا شدیم، دربین راه ازرفقائی که بارها بسامرا رفته بودند شنیدیم که ازخدام سامرا شکایت میکردند. پس از آنکه بمقصد رسیدیم ومقدمات زیارت را ازغسل وتجدید وضو بجای آوردیم درنهایت خضوع و خشوع واردصحن مقدس شدیم ، قریب یکساعت که مشغول زیارت بودیم ، خدام این آستانرا ناپاکتروبی ادب تر از آن یافتم که شنیده بودم، با چشم خود میدیدم که حرکات زوار را مسخره میکردند وسخنان کنایت آمیز بایشان میگفتند . من ازاین بی مبالاتی و هرزه درائی ایشان سخت برآشفتم وعنان تحمل ازدست داده بمحضر حضرت حجةالاسلام حاجی میرزاحسن شیرازی اعلی الله مقامه شتافتم وآنچه دیده وشنیده بودم بعرض رساندم . مرحوم حجةالاسلام ازشنیدن عرایض من باندازه‌ئی متأثر شد که آثار آن از ناصیهٔ حالش دیده میشد . چون انقلاب حال وی رادیدم ، چنان آتش انتقام در دلم افروخته شد که گفتم آیا اجازه میفرمائید که کسی ایشانرا بجزای اعمال خود برساند ؟ نگاهی برمن کرد و فرمود کو چنان مردی که چنین کاری ازدستش برآید. من پنداشتم که اجازت دادند. بدون درنگ ازحضور حجةالاسلام مرخص شدم ، اول کسیرا که از زوارتبریزدیدم مرحوم سیدحسین دشتگیر[1] بود ، رازدل با وی درمیان نهادم وقصهٔ تشرف خود

۱ـ سیدحسین که بعد بمکه هم‌مشرف شد یکی ازجوانمردان تبریز بود وازپهلوانان کشتی گیر بشمار میرفت ، پدرش شخص عالم و امام جماعت محلهٔ خود بود .

را بمحضر حجةالاسلام باز گفتم . گفت از جان ودل حاضر جانفشانی هستم وچند نفرجوان رشید ازمیان زوارانتخاب کرده با چوب وشلاق واردصحن شدیم و بهریك از خدام که رسیدیم با چوب و شلاق و مشتو لگد تاآن اندازه که لازم بود،زدیم ونتیجهٔ قبایح اعمال‌وافعال ایشانرا کماهوحقه‌بآنان فهماندیم‌چنانکه یك‌تن‌ازایشان‌جان بسلامت‌بیرون‌نبرد . سروپاشکستگان بشکایت برخاستند و شرح قضیه را بوالی بغداد تلگراف کردند . والی هم امر اکید بدستگیری وتنبیه مرتکبین صادر کرد ولی خوشبختانه‌بادخالت مرحوم میرزای شیرازی هم قضیه بسود ما تمام گشت و هم خدام بجزای اعمال زشت و ناشایست خود رسیدند .

لطف حق با تو مداراها کند چونکه‌ازحد بگذری‌رسوا کند

دومین سفرستارخان بعتبات عالیات :

درسال‌هزاروسیصد ونوزده قمری‌ستارخان‌مجدداًعازم زیارت کربلای معلی شد، دراین‌سال نگارنده بآستان‌بوسی ائمهٔ اطهارمشرف شده بود . در بین راه دو سه مرتبه اتفاق ملاقات با ستارخان روی داد، روزی ازپی شکار اسب‌میتاخت، اسبش از صدای تفنگ چنان بسختی رم خورد که ستارخان را ازپشت‌خود انداخت،بازوی‌ستارخان ازین‌افتادن سخت‌آزرده‌شدچنانکه بالاجبار چند روزی در دهی استراحت کرد.[1]

۱ـ شاید برخی از اشخاص که درفنون اسب سواری چندان مهارت ندارندافتادن ستارخان‌را ازروی‌اسب درآن موقع خرده گیرند وحمل برعدم مهارت وی درفنون‌سواری بنمایند ،ولی کسانیکه در فنون سواری استاد هستند ،بخوبی‌میدانند که در دوموقع‌افتادن از روی اسب دلیل عدم مهارت نیست : یکی‌آنکه اسب خودش بزمین برخورد و دیگری آنکه در موقع تاخت رم کند .

ستارخان درسلماس :

ستارخان چون در دفعهٔ دوم اززیارت عتبات مراجعت کرد،مصمم‌شد که دیگردست‌ازبیابان گردی بردارد واقدام‌بکاری کند که چندی روزگار خودرا بآسودگی‌بگذراند، دراین ایام که نام ستارخان درتبریزشهرتی‌بسزا یافته بود و هر کس کم وبیش از شجاعت و جسارت وی استحضار داشت و روزبروز بـاهمیت وی افزوده میشد هر کدام از مالکین مهم تبریز درصدد آن بودند که املاك خود را بدست همچو کسی بسپارند کـه از تطاول قطاع‌الطریق‌وشر استیلاجویان محفوظ ماند . تاآنکه یکی ازملاکین مهم تبریزحاجی‌محمدتقی‌صراف مباشرت املاك خودرا درسلماس‌بعهدهٔستارخان واگذاشت .

ستارخان مدتی درنهایت خوبی و مهارت املاك مزبور را اداره کرد که هم موجبات رضایت مالك را فراهم‌آورد وهم رعیت را ازشر تاخت وتاز اشرارمصون داشت چنانکه درتمامت سلماس ونواحی‌آن شجاعت وی حکم ضرب‌المثل را یافت و چندین بار با راهزنان و استیلاجویان درآویخت و درهربارآنانرا بشکست عظیم دچار کرد . عاقبةالامرازاین‌کارنیزآزرده‌خاطر گشت و از مباشرت دست برداشت .

روی‌آوردن ستارخان بکسب :

طبع بلند ستارخان‌اورا اجازه نمیداد که روزگارخود را درملازمت دیگران بسربرد ومیخواست که درکارخودآزادباشد یابخدمتی مأمور گردد که متضمن صلاح و نفع عموم‌بشود، ازآنجائیکه وضع حکومت‌آن روزرا با مزاج خود منافی میدید نمیخواست که در ادارات دولتی‌مستخدم بشود. درآن‌صدد برآمد که بکسب اشتغال ورزد وروزی خود را باکدیمین‌وعرق

جبین بدست آورد . چون درشناختن عیب وحسن اسب مهارت عظیمی داشت تصمیم گرفت که بخرید وفروش اسب مبادرت ورزد و با دلالان اسب که در تبریز بنام (دشتگیر) معروفند مشاوره کرد، ایشان چنان صلاح دانستند که ستارخان نیز با ایشان شرکت کند ولی برای آنکه بشأن وی برنخورد در موقع خرید و فروش اسب درمیدان اسب فروشان حضور بهم نرساند مگر درمواقع ضرورت و هرروز سهم خود را ازسودیکه عاید میشود بردارد و تا زمان مشروطیت بدین‌کار مداومت میکرد وازاین کسب هم ناراضی نبود و شرکای وی نیز ازشرکت ستارخان رضایت داشتند زیرا از نام وی بیشتر استفاده میکردند .

ستارخان درسالهای اخیردورهٔ استبداد کبیر:

ستارخان پس ازمراجعت ازآخرین مسافرت وتشرف بعتبات عالیات درتبریز اهمیت شایانی پیدا کرده بود، مخصوصاً دربین طبقهٔ جوانمردان که اورا بانظراحترام مینگریستند ومرافقتش راغنیمت میشمردند وسایر مردم نیز از کسبه و اصناف بدوستیش میبالیدند، سبب دوستی مردم با وی ازاین روی بود که درموقع لزوم حتی‌الامکان ازآنان جانبداری میکرد وازمساعدتهای لازم دریغ نمینمود . رفته رفته کاربجائی رسید که دیوانیان نیزدربرخی از موارد از وی استعانت میجستند که ازآن جمله قضیهٔ حاجی‌میرزامحموداست که دراینجا آورده میشود :

حاجی‌محمدباقرتاجرباشی یکی از تجار محترم تبریزبود ،پسروی حاجی‌میرزامحمود که برای رسیدگی بپاره‌ئی امورتجاری خود باروپارفته بود ،پس ازانجام امور مربوط بتجارت بایران مراجعت میکند، ازقضایای اتفاقیه درنزدیکی تبریز راهزنان بر وی میزنند وتمامت هست ونیست اورا

بسرقت میبرند حتی بجامه‌ئی که در تن داشت ابقا نکرده آنرا نیز بیرون میآورند. مشارالیه لخت وعریان بخانهٔ خود واردمیشود وماوقع رابمتصدیان اموراطلاع میدهد، سپس نامهٔشدیداللحنی بحکومت شهرنوشته ودرخاتمه علاوه میکند که مأمورین‌دولت‌بانهایت تأسف‌باید گفت که دراستقرارنظم و امنیت توجهی ندارند وازوظایف خود مستحضرنیستند،من مدتی که دراروپا بودم‌باغلب شهرها رفتم و ابداً بایك نفر دزد و یا راهزن مصادف نشدم ولی چون بایران باز گشتم مرا در نزدیکی شهری که مولدم بود لخت کردند و هرچه داشتم بکلی بردند،دریغ که‌متصدیان امورتوجهی باین مراتب‌ندارند.

پس ازآنکه‌اقدامات مأمورین‌بجائی‌نرسید وازراهزنان‌خبری‌بدست نیامد ، بیگلربیگی‌شهرناچارشد که حل‌این‌مشکل راازستارخان بخواهد. چون ستارخان از چگونگی مطلع میشود میگوید من‌آنچه لازم است از سعی و کوشش‌دریغ‌نخواهم کرد وامیدوارم که‌به‌پیدا کردن‌دزدان‌موفق‌شوم.

ستارخان بفاصلهٔ دو روزکلیهٔ اموال مسروقه را با دو نفر از دزدان بگماشتگان بیگلربیگی تحویل داده مورد تمجید و تکریم میگردد .

ازین گونه وقایع چند باراتفاق افتاده که با دخالت ستارخان‌فیصله یافته است،چون‌آوردن‌کلیهٔ‌آنها موجب اطناب وتطویل است لذا بدین یك فقره اکتفا میشود که گویند : مشتی نمونهٔ خرواری است .

نگارنده‌خلاصهٔ ترجمهٔ حال‌ستارخان را ازریعان‌جوانی‌تاسال ۱۳۲۴ قمری تاآنجا که اطلاع‌داشت بعرض خوانندگان‌محترم رساند،اگرازباب بصیرت بلغزشی‌درآن متوجه‌شدند امیداست که با نظراغماض‌درآن‌بنگرند نه با نظرایراد .

صفات پسندیده وخصا ل ستودهٔ ستارخان :

شجاعت‌ورشادت ـ این دوصفت ستوده باندازه‌ئی دروی مشهود بود که درمیان مردم حکم ضرب‌المثل پیدا کرده بود .

عزم‌وارادهـ هر گز در عزم و ارادهٔ وی سستی روی نمیداد همواره مانند کوه‌آهنین درعزم خود پایدار بود و تندباد حوادث نمیتوانست‌اوراازعزم و ارادهٔ خود منصرف کند .

مهارت‌درفنون‌جنگـ هرچند درصف نظام داخل نشده‌بود ولی در سایهٔ کثرت ممارست دراولین نظر غالب ومغلوبرا ازهم تشخیص میداد .

مراعات احتیاط ـ باوجودآنهمه دلیری، لازمهٔاحتیاط را هر گزاز دست نمیداد مگر درموارد خاص که محلی برای احتیاط باقی نمیماند .

درست‌قولیـ درسرقول خود تا پای جان‌ایستادگی‌میکردواحترام قول خود را حتی‌المقدور منظور میداشت .

حق‌شناسیـ حق‌شناسی‌راتاآخرین‌نقطهٔامکان‌فرض‌ذمهٔخودمیدانست، چنانکه‌اگر کسی‌وقتی‌نسبت‌باونکوئی کرده‌بودهیچوقت‌آنرافراموش‌نمیکرد وهمیشه از وی شکر گزاری‌مینمود .

گذشت‌واغماض ـ شخص کین‌توزی نبود و کینهٔ کسی‌را ذخیرهٔدل قرار نمیداد و بمحض اعتذار از گذشته صرفنظر میکرد .

یاددوستان ـ هر گز ازیاد دوستان قدیمی خود غفلت نمیورزید و بطوری درین باب وفادار بود که درموقع سرداری که نامش‌تمام ایرانرا فرا گرفته‌بود ، دوستان‌قدیمی‌خود را که در طبقهٔ سوم‌بودند فراموش نمیکرد و حق دوستی را بطرز مطلوب بجا میآورد .

تعصب ـ روحاًشخص‌متعصبی بود،مخصوصاًنسبت‌بمردم محلهٔامیرخیز

تعصب فوق‌العاده‌ای داشت ودراینمورد حکایاتی درنظر است که آوردن آنها ما را ازمقصود بازمیدارد .

انصاف‌ومروتـ غالباً میگفت انصاف چیزخوبی‌است هر که‌انصاف ندارد ایمان ندارد و هر که‌مروت ندارد انسان نیست .

اعتمادبنفس ـ بقدری‌بخود اعتماد داشت که ابداً بارکان استقامت وی تزلزل راه نمییافت و اگرپنجاه نفر بوی حمله میکردند ازجای خود حرکت نمیکرد و چندین مرتبه دیده شد که به تنهائی درمقابل ده‌ها نفر ایستادگی‌ومقاومت نمود .

حب‌وطن ـ ایرانرا تاحد پرستش دوست میداشت و باستقلال آن از دل وجان علاقمند بود .

تدین ـ بردین اسلام ومذهب‌تشیع‌وائمهٔ‌اطهار(ع) فوق‌العاده عقیدت داشت ومخصوصاًحضرت امیررا باایمان راسخ‌مقدراحوال جهانیان‌میدانست و اغلب بحضرت ابوالفضل سوگند یاد میکرد ودرمجالس عزاداری‌حضرت سیدالشهداء حاضر میشد وخودش نیزمجلس عزاداری برپای میکرد .

عقیدهٔ‌خاص ـ راجع بگلولهٔ اجل ازته دل معتقد بود ودراین باب میگفت:«هر گلوله‌ای‌سبب‌قتل آدم‌نمیشود، گلولهٔ‌اجل‌غیرازین گلوله‌هاست. و اگر کسی درخانهٔ خود هم باشد نمیتواند خود را از گلولهٔ اجل محفوظ بدارد.» وتا روزمرگ در روی همین عقیده‌ثابت وراسخ بود .

اعتمادبرحمت‌خداوندـ میگفت درمقابل رحمت خداوندی گناهان ما هرقدرهم بیرون از حد وحصر باشد ارزش واهمیت ندارد و این بیت را شکسته و بسته میخواند :

چو دریای رحمت تلاطم کند　　گنه صاحب خویش را گم کند

اعتذار :

چون سر گذشت دورهٔ اول زندگانی مرحوم ستارخان سردارملی تا زمان مشروطیت باستثنای یکی دوفقره‌تاریخ معینی نداشته است که‌باستناد آن مراعات ترتیب منظور گردد ، بنابراین اگر تقدم و تأخری در تاریخ سوانح زندگانی وی روی داده باشد،یقین‌است که خداوندان خبرت بر بنده خرده نگرفته و اعتذار موجه بنده را مورد توجه قرار خواهند داد .

۲
ستارخان در صف آزادیخواهان

ما بخوبی‌میدانیم که مرحوم‌ستارخان یامشهدی‌ستارقره‌داغی هرگز قدم بمکتب نگذاشته و درس نخوانده‌بود ، چنانکه‌الف از با نمیشناخت و ازمزایای‌مشروطه چیزی‌نمیدانست زیرا نه سواد داشت که کتاب وروزنامه بخواند و نه پول داشت که بممالك مشروطه مسافرت کرده ازچگونگی و وضع‌زندگانی مردم کشورهای مزبورمستحضر گردد،مردی‌بود عامی‌وبی‌سواد محض ولی با هوش و مستعد و همین قدر میدانست که ظلم بد است و عدل خوب . پس چرا در صف‌آزادگان جای گزید و ارسعی و کوشش‌وبذل‌مال وجان درپیشرفت مشروطه کوتاهی‌ودریغ نورزید وباصمیمیت فوق‌التصوری بجانفشانی پرداخت وکاری کرد که موجب حیرت عموم گردید ؟ !

بعقیدهٔ نگارنده سائق ومحرك واقعی ستارخان تعدیات حق‌شکنانه و تجاوزات ظالمانهٔ مأمورین خونخوار و دنی طبع وپول‌پرست دولت قاجار بود که‌بخود وخانوادهٔستارخان رسیده‌بودوخودستارخان‌بارهامزهٔ جان گزای مظالم عمال‌دولت را چنانچه بایستی‌چشیده بود که این‌بنده چندفقره ازآن مظالم را که دیده وشنیده‌ام باطلاع قارئین محترم میرسانم :

۱ـ تعدیات بی‌پایان و خودسریهای بینهایت‌کارکنان درآن زمان یعنی‌دردورهٔاستبداد«کالشمس‌فی‌رابعةالنهار»براحدی‌پوشیده‌نبوده که‌مستلزم

شرح و توضیح باشد . اغلب مأمورین دولت از مزایای انسانیت بکلی محروم بودند و تا میتوانستند دست از ظلم و اجحاف برنمیداشتند و بدبختی مردم را ازهرحیث فراهم میآوردند و خود ستارخان نیز ازاین نعمت بیدریغ! حظ وافرونصیب کامل داشت وازاین گونه بی‌اعتدالیها که هرروزدرتزایدبودحس انتقامی دردل وی‌تولید میشد .

۲ـ قضیهٔ ناگواراسمعیل‌خان‌بود که‌همواره ورد زبانش‌بود ومیگفت دریغ که چنین مرد هنرمند و دلیریرا بدون‌آنکه تحقیقاتی دربارهٔ اوبعمل آورند بدست میرغضب سپرده وسرش‌راازبدن جدا کردند وازین پیش‌آمد ، مرحوم حاجی حسن پدرستارخان باندازه‌ئی متأثر بود که تا حیات داشت همیشه میگفت باید ستار انتقام اسمعیل را از عمال دولت قاجار بگیرد و ستارخان نیز متعهد شده بود که در این خصوص هرچه از دستش برآید دریغ نکند .

۳ـ زندانی شدن خود ستارخان با وجود حداثت سن دروقعهٔ کشته شدن صمدخان واحمدخان که مدتی‌درآن تاریك‌خانه گرفتارزجروشکنجه بود و اگر وساطت مرحوم حاجی میرزا جواد دربین نبود باحتمال قریب بیقین بدرود زندگی میکرد .

٤ـ نفی وحبس ستارخان درنارین‌قلعهٔ اردبیل که مدت مدیدی دور ازخانوادهٔ‌خود درآنجا گرفتار هرگونه عذاب جسمانی وروحانی بود .

۵ـ فراری بودن وی چندسالی که ملجأ ومأوای‌اوعبارت بودازقلل جبال وحشت‌خیزوقعرغارهای‌هول‌انگیز،ونمیتوانست ازبیم مأمورین دولت روی‌خانه یاشهرخود را ببیند وتمام‌آن مدترا بیابان گرد وصحرانورد بود .

٦ـ بیداد وحشیانه وجان فرسائی که ازناحیهٔ مأمورین دولتی‌دربارهٔ



حاجی میرزا جواد مجتهد

یکی از بهترین و عزیزترین دوستان وی از روی اشتباه بعمل آمد ووقتی مأمورین باشتباه خود پی‌بردند که‌کاراز کار گذشته بود وآن مرد غیوردیگر انگشتی‌در دست نداشت. وقتی که ستارخان ازین قضیهٔ ناگوارمستحضرشد باندازه‌ئی منقلب و متأثر گردید که اشك از دیدگانش جاری شد و دست بدرگاه خداوندی برداشت و گفت خدایاترا بفرق شکافتهٔامیرالمؤمنین‌قسم میدهم مرا آن قدر زنده بدار که انتقام این پاك سرشت را ازین نامردان زشت کردار و خونخوار بگیرم .

حقاً وعدلا هریك ازین ابتلاآت به تنهائی‌کافی بود که ستارخانرا بمخالفت و دشمنی دولت قاجار وعمال زشت کردارش برانگیزد تا چه رسد بگرفتاریهای دیگری که برخود و خانوادهٔ وی ازمأمورین دولت‌روی داده و میداد .

ستارخان بنا بر آنچه خودش میگفت پیوسته شب وروز منتظر فرصت بود که دست از آستین انتقام برآورده با دولتیان بستیزو آویز پردازد لذا همینکه دید ملت ایران از مظالم دولتیان بتنگ آمده وکاسهٔ صبر و تحمل ایشان لبریز شده است ومیخواهند که بساط استبداد را از ایران برچیده بیرق مشروطیت برافرازند، بیدرنگ درصف آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان جای گرفت .

برخی ازمجاهدین و آزادیخواهان که از نیات باطنی وی مستحضر نبودند اظهارات اورا راجع بفداکاری درراه مشروطه با تردید تلقی میکردند تا آنکه قضیهٔ اسف انگیز ۱۲ ذیحجهٔ ۱۳۲۵ بمیان آمد و هر گونه شك و تردید را ازمیان برداشت زیرا ستارخان دراین قضیه دوش بدوش مجاهدین جنگ میکرد .

مراجعت نابهنگام سیدهاشم به تبریز :

پس از آنکه سیدهاشم را بجرم حرکات خودسرانه ومستبدانه وبدرفتاری با میرزا حسین واعظ در تاریخ ۲۸ شعبان ۱۳۲٤ از تبریز بیرون کردند متأسفانه انجمن درموقع انتخابات نظر بخدمات سابقهٔ وی در آغاز مشروطیت وسایل انتخاب ویرا بهرطوری بود فراهم آورد واعتبارنامهٔ اورا هم تلگرافی بمجلس مخابره کرد. سیدهاشم نیز وکالترا پذیرفت ودوسه بارهم درجلسات مجلس حضور بهمرسانید و در مذاکرات مجلس اشتراك نمود. هنوز چهار ماه از تبعید وی نگذشته بود که بدون تحصیل اجازه از مجلس ،ازتهران خارج و در هفتم محرم ۱۳۲۵ وارد تبریز شد . انجمن خواه و نخواه صلاح درآن دید که با وی ازدرخصومت برنیاید، لذااورا بااعزازواکرام بانجمن آورده بعضویتش پذیرفتند وچون سیدهاشم باردیگردرانجمن قرار گرفت درصورت ظاهر با اعضای انجمن بنای همراهی و دوستی گذاشت ولی در

باطن با سرجنبانان محلهٔ دوه‌چی مشغول مذاکرات محرمانه برعلیه مشروطه خواهان گردید تا آنکه قضیهٔ شترقربانی بمیان آمد ومردم کما بیش به‌نیات باطنی وی پی بردند وتفصیل آن بدینگونه است که ذیلا نوشته میشود :

قضیهٔ شترقربانی ونخستین جنگ دربین تبریزیان :

پیش ازمشروطیت دراغلب شهرهای مهم ایران مخصوصاً درتهران وتبریز که‌شاه وولیعهدنشین بودچندروز بعیدقربان‌مانده‌علی الرسم بااستحضاردولتیان شتری را با تکلفات فوق‌العاده میآراستند وآن حیوان بیزبان را با وضع و ترتیب خاص در کوچه و بازار میگردانیدند و در روز عید قربان آنرا نحر کرده سرشرا به‌پیشگاه شاه یا ولیعهد برده خلعت‌وانعامی دریافت‌میکردند.

انجمن‌درآن‌سال ازین‌شترآرائی‌ممانعت کرد،ولی‌سیدهاشم‌بترویجش پرداخت تاآنکه روزعیدقربان سردستدهای محلهٔ دوه‌چی وسرخاب شتری خریده با وضع سابق برو دوشش بیاراستند و درمقابل بقعهٔ سیدحمزه نحر کرده سرش‌را بخدمت سیدهاشم‌برده مورد تفقد گشتند. چاقو کشان‌دوه‌چی و سرخاب چون دیدند کسی بمزاحمت ایشان برنخاست متأسفانه ایشان بمزاحمت وآزار مردم برخاستند وکار را بجائی رساندند که روزجمعه ۱۲ ذیحجه زدوخوردشدیدی دربین‌مجاهدین و سرکشان دوه‌چی وسرخاب‌روی داد.این جنگ اولین اختلاف وخصومت شدیدی بود که دربین مردم تبریز روی داد وجمعی ازطرفین دراین جنگ کشته شدند که یکی‌ازآنان‌مرحوم حاجی‌خلیل فرش‌فروش بود.مشارالیه یکی ازتجار محترم ومجاهدین غیور و دلیر بود که تیری بمغزش خورد ودرحال جان سپرد .

این اختلاف روزبروز برشدت خود افزود تاآنکه بتصویب انجمن ایالتی مرحوم اجلال‌الملك که در ۳۰ شوال بعضویت انجمن انتخاب شده

بود بریاست نظمیه منصوب گردید ومشارالیه توانست موقتاً این آتش سوزان را خاموش کند .

ستارخان وباقرخان درسرخدمت :

چون همراهی ستارخان دراین جنگ برهمه معلوم گردید وهر کس بخوبی ملتفت شد که ستارخان آنچه میگفت ازروی راستی و درستی بوده انجمن صلاح در آن دید که ستارخان و باقرخان هردو بخدمات دولتی منصوب گردند لذا اجلال الملك ایشانرا بخدمت پذیرفت بشرط اینکه هر کدام ده نفرسوارمسلح حاضر کرده بنام امنیه مشغول خدمت باشند .

پس از چند ماه روزی ستارخان در انجمن ایالتی نزد بنده آمد و اظهار کرد که اجلال الملك مرا ازخدمت اخراج کرد. (من درآن وقت عضو انجمن بودم.) گفتم دلتنگ مباش، تا یکساعت دیگر اجلال الملك بانجمن خواهد آمد من ازایشان خواهش میکنم که شمارا باز بخدمت بپذیرد چون اجلال الملك بانجمن آمد علت اخراج ستارخانرا ازایشان پرسیدم. گفت سوارانش مرتب ومنظم نیستند. گفتم باستارخان و باقرخان بهتر آن است که قدری باملایمت رفتار کنید که دل آزرده و مأیوس نشوند . مشارالیه مقصود مرا متوجه شده ستارخان را خواست و از وی دلجوئی کرد و گفت از فردا درسرخدمت حاضر باشید .

مرحوم ستارخان ازاین وساطت بنده همیشه اظهار امتنان میکرد واین یکی ازخصایص و خصائل او بود که هیچوقت نیکی ناچیزی را نیز فراموش نمیکرد .

تأسیس انجمن حقیقت :

روز بروز آثار نگرانی بیشتر نمودار میشد وعلائم اختلاف در بین مردم

ساعت بساعت متزاید میگشت واشخاص بصیر ازعاقبت امر اندیشناك بودند، باوجود این کار آگاهان نوعی حرکت میکردند که بهانه بدست مخالفان ندهند و اغلب اوقات خود را درتزاید عدهٔ انجمن‌های ملی صرف میکردند ودرهرمحله انجمنی باسامی مختلف دایرمیشد ازجملهٔ آنها انجمن حقیقت بود که درمحلهٔ امیرخیز باهتمام اشخاص ذیل تأسیس شد :

حاجی‌میرزاعلی‌اکبرمجاهد ـ میرآقا حسینی ـ کربلائی‌حسین‌آقا فشنگچی[1] ـ میرزامحمود اسکوئی ـ مشهدی میرزاعلی ـ حاجی‌اسمعیل امیرخیزی وچند نفردیگر که اسامی‌ایشان فراموش شده است واین‌انجمن حقیقت‌همان‌انجمنی‌است که بالاخره‌مرکزعملیات‌ستارخان وسایرمجاهدین گردیدوخود ستارخان نیزعضویت افتخاری این انجمن را داشت که‌بمعرفی مرحوم میرآقا حسینی و این بنده بعضویت پذیرفته شده بود .

تأسیس انجمن اسلامیه در محلهٔ دوه‌چی :

دیری‌نگذشته‌بود که‌میرهاشم‌بازدرانجمن‌ایالتی‌درحل‌وعقدامورداخالت میکرد وسایراعضای‌انجمن‌هم‌ازناچاری‌با وی‌موافقت‌میکردندونمیخواستند اسباب دلتنگی او را فراهم بیاورند کـه مبادا دست بکاری زند که مجدداً زدوخوردی بین محلات روی دهد. میرهاشم ازسکوت اعضای‌انجمن استفاده کرده محرمانه درصدد تهیهٔ وسایل لازمه و تزیید پیروان خود برآمد تـا درموقع‌خود موفق بانجام‌دستورشود و کمی‌نگذشت که انجمنی بنام(انجمن اسلامیه) درمحلهٔ‌دوه‌چی مقابل‌بازارچهٔ‌سرخاب‌تأسیس کرد که غالب‌اعضای آن ازسادات‌ارزیل وهممسلکان‌خوداو بودند و گذشت زمان بالاخره برهمه

۱ـ آقای حسین‌آقا معروف به فشنگچی‌همان مدیرروزنامهٔ تبریزاست که امروز به تبریزی معروف است .



گروهی از سران انجمن اسلامیه

عکسی از انجمن اسلامیه





ارشد ـ
میرهاشم ـ
ضرغام ـ

کس روشن کرد که چرا میرهاشم انجمن مزبوررا بانجمن اسلامیه موسوم کرده واین انجمن که بعداً بنام انجمن اسلامی موسوم گردید تا شب هفدهم رمضان دایر بود وخواهیم دید که چه کارها کرد .

عید نوروز :

روز شنبه ۱۸ صفر ۱۳۲۶ نخستین روز عید فیروز نوروز اعضای انجمن ایالتی از طلوع آفتاب درانجمن ایالتی برای پذیرائی حضورداشتند. اجلال الملك رئیس نظمیه و بلدیه با افراد نظمیه و اجزای بلدیه بانجمن آمدند، درحقیقت اجلال الملك درعرض مدت کوتاهی لیاقت فوق العاده‌ئی از خود نشان داده بود . چنانکه تا آنروز افراد نظمیه چه ازحیث لباس وچه

ازحیث نظم وانتظام دارای چنان وضعی نبودند . خدمات اجلال الملك ازهر حیث مورد تقدیر وتمجید حاضرین گردید .

عزل میرزاآقا اصفهانی از وکالت :

روزشنبه ۹ ربیع الاول ۱۳۲٦ درانجمن ایالتی با حضورچند نفراز نمایندگان انجمن های ملی دربارهٔ وکالت میرزاآقا اصفهانی مذاکراتی دربین بود . نمایندگان انجمنهای مزبور میگفتند که از طرف انجمن های ملی دربارهٔ عزل میرزاآقااصفهانی بمجلس شورایملی مخابره شده است . چون انحراف وی ازوظایف وکالت بتحقیق پیوسته است لذا ازانجمن ایالتی نیز متمنی است که تلگرافی در عزل وی بمجلس شورایملی مخابره نمایند . انجمن ایالتی مسؤول ایشانرا پذیرفته تلگراف ذیل را مخابره کرد .

متن تلگراف :

« تهران توسط وکلای فخام آذربایجان ـ ساحت مقدس دارالشورای کبری، میرزاآقااصفهانی که بغیر استحقاق وازراه خدعه وجلب توجه عوام خودرا مجاهد جلوه داده و بلباس مشروطه خواهی ووطنپرستی ملبس و بهرترتیب وحیله که بوده است خودرا داخل وکلای محترم آذربایجان نموده بعلاوهٔ اینکه سیئات سوابق اعمال اوپرده بردار نیست این ایام مفاسد افکاروخیانتهای مشارالیه نسبت بعمل وکالت وعالم مشروطیت وملت ودولت بدرجهٔ ثبوت رسیده است، ازطرف عموم اهالی وانجمن های محترم آذربایجان درخلع اوازمقام منیع وکالت تلگرافها مخابره شده ، استدعااز وکلای فخام دارالشورای کبری اینکه ازاین تاریخ که ۹ ربیع الاول است مشارالیه رابسمت وکالت ملت آذربایجان بدارالشورای کبری نپذیرند ، ان شاءالله یك نفرشخص صحیح العقیدهٔ امین متدین عاجلا منتخب ودرعوض او گسیل دارالشوری خواهدشد. انجمن ایالتی آذربایجان»

عضویت نگارنده اسمعیل امیرخیزی درانجمن ایالتی :

روز دوم ربیع‌الاول ۱۳۲۶ در انجمن ایالتی مرحوم شیخ اسمعیل هشترودی نطقی راجع به نگارنده ایراد فرمودند که شایستهٔ بزرگواری ایشان بود نه درخور لیاقت بنده و در روزنامهٔ انجمن شمارهٔ (۱۰) مندرج است و وکالت بنده‌را ازطرف‌اهالی‌اردبیل‌بیان کردند وآنچه‌ازطرف‌انجمن ولایتی‌اردبیل ونایب‌الحکومهٔ‌آنجا نوشته شده‌بود درانجمن قرائت گردید. چون اعضای انجمن نگارنده را بیش ازآنچه بوده است ستودند لذانوشتن تفصیل‌حسن‌استقبال‌ایشانرا دراینجا جایزندیده وبدین‌مختصر کفایت‌نمودم.

نیابت ایالت حاجی‌نظام‌الدوله رئیس قشون‌آذربایجان :

ازآنجائیکه‌شاهزاده مقتدرالدوله که ازطرف فرمانفرما والی سابق آذربایجان،سمت‌نایب‌الایالگی داشت و نمیتوانست از عهدهٔ مأموریت خود برآید ومخبرالسلطنه هم که برای ایالت‌آذربایجان معین شده بود هنوزدر تهران‌اقامت‌داشت،اوضاع‌رفته‌رفته‌خرابترشد وازهرطرف‌شکایتهای گوناگون بانجمن میرسید بالاخره اعضای انجمن صلاح درآن دیدند که با وکلای آذربایجان بمخابرات حضوری پردازند .

حسب‌المقرر روزپنجشنبه ۲۱ ربیع‌الاول مخابرات حضوری‌آغازشد. نخست اعضای انجمن چگونگی اوضاع آذربایجان را از قبیل بی کفایتی نایب‌الایاله و تعدیات و شرارت اشرار و تسلط شاهسونها و قتل و غارت ایشان و عدم حرکت مخبرالسلطنه والی آذربایجان بطرز شکایت نامه‌ئی مخابره کردند .

و وکلای‌آذربایجان در جواب گفتند که‌آقای مخبرالسلطنه تا دو هفتهٔ دیگر وارد تبریز میشود حال که مقتدرالدوله از عهدهٔ رفع اغتشاش

برنمیآید بنظرما بهتراست که آقای حاجی‌نظام‌الدوله که ریاست قشون هم بااوست نیابت ایالت را نیز قبول فرمایند.

حاجی‌نظام‌الدوله نخست ببهانهٔ کسالت مزاج ازپذیرفتن نیابت‌ایالت امتناع ورزید. ولی وکلای آذربایجان دست‌بردارنشدند وبشخص وی که در تلگرافخانه‌حضورداشت‌تلگرافی‌مخابره کرده واورا بخدمت‌تشویق وتحریص نمودند واونیز بناچار قبول کرد وازآن روز حاجی‌نظام‌الدوله دارای دوشغل عظیم‌شد: ریاست‌قشون ونیابت‌ایالت.

۳

فرار رحیم‌خان چلبیانلو از تهران

رحیم‌خان نصرة‌السلطان یاسردار نصرت که قریب سی‌سال ریاست ایل چلبیانلو را داشت یکی از سرکردگان معروف آذربایجان بود که در قساوت وشقاوت و بیرحمی وخونخواری کسی را قرین خود نمیدانست. مشارالیه در موقع رفتن محمدعلی‌شاه بتهران درعداد ملتزمین رکاب بود.

درماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ پسر ارشد وی بیوك‌خان درقره‌داغ بنای تاخت وتاز وقتل وغارت گذاشت، دراثر شکایت انجمن ویافشاری وکلای آذربایجان رحیم‌خان درتهران محبوس گردید. ولی درقضیهٔ توپخانه بانیرنگی ازحبس آزاد شد. مرحوم طباطبائی اورا باخود بمجلس شوری برد، رحیم‌خان درمجلس بازبانی آمیخته بترکی وفارسی سخنانی گفت وشیرین کاریهائی کرد که مورد توجه برخی ازمجلسیان گردید. مشارالیه بعدازاین پیش‌آمد برات آزادی بدست آورد مشروط براینکه‌ازتهران خارج نشود ولی رحیم‌خان بدون آنکه پای‌بند شرط وعهد شود درماه ربیع‌الاول ۱۳۲۶ ازتهران فرار کرد یااینکه فرارش دادند، عازم آذربایجان گردید و راپرتی‌هم توسط تلگرافخانه بانجمن رسید که رحیم‌خان ۱۷ ربیع‌الاول ازتهران فرار ودربین راه سیم تلگرافرا قطع نمود.

نامهٔ رحیم‌خان بانجمن ایالتی:

روز سه‌شنبه ٤ ربیع الثانی در انجمن ایالتی آذربایجان موضوع مذاکره عبارت از نامه‌ئی بود که رحیم‌خان از قریهٔ اسبلان نوشته بود، ملخص نامه مبنی بر این بود که: (من از اعمال گذشتهٔ خود نادم هستم و خیال دارم که به‌تبریز آمده با ملت و مشروطه همراهی کنم، خواهشمندم درصورت موافقت یکی از آقایان اعضای انجمن مقدس را به‌اسبلان بفرستید تا باتفاق وی بشرف حضور نایل شوم .) پس از مذاکرات مفصل رأی اکثریت براین قرار گرفت که چندنفر از اعضای انجمن ایالتی باچندنفر از اعضای انجمن‌های دیگر باسبلان رفته رحیم‌خان را باخودشان بتبریز بیاورند. برحسب تصویب انجمن ایالتی چند نفر از آقایان مزبور بقریهٔ اسبلان که در دو سه فرسخی تبریز است رفته با رحیم‌خان عهد و پیمانی بسته روز پنجشنبه ٦ ربیع الثانی رحیم‌خان را به‌تبریز آوردند[1].

رحیم‌خان در انجمن ایالتی:

روز پنجشنبه ۹ ربیع الثانی رحیم‌خان در انجمن ایالتی حضور بهم رسانید، پس از بجای آوردن مراسم معمولی سخن از همراهی و خدمتگزاری بملت و مشروطه بمیان آورد و گفت امروز در دو سرحد شما رشتهٔ نظم و انتظام گسیخته شده، یکی سرحد بیلاسوار است و دیگری حدود ارومیه و ساوجبلاغ، چون من از صمیم قلب می‌خواهم بعد از این بملت و مملکت خدمت کنم هر کدام از این دو نقطه را که مهمتر و مشکل‌تر می‌دانید بدین غلام پیر محول فرمائید تا در اندك مدتی بحول و قوهٔ الهی متمردین را بجزای عمل خود رسانده و خاطر اولیای دولت و امنای ملت را ازین بابت آسوده دارم.

از بسکه از اینگونه سخنان زراندود در انجمن گفت اعضای انجمن هم

۱ـ رحیم‌خان با دویست و پنجاه نفر سوار وارد تبریز شد.

شیفتهٔ بیانات او شده گمان کردند که رحیم‌خان بزودی ریشهٔ اشرار را کنده وآذربایجان را ساحت بهشت برین خواهدساخت.

از آنجائی که‌رحیم‌خان یکی‌ازسر کردگان با کفایت‌وجسوروممروف آذربایجان بود سخنان وی اعم از راست ودروغ در دلهای انجمنیان تأثیر خاصی بخشید و براین‌عزم‌وهمت وی‌آفرین خواندند ودرعالم‌خودیقین کردند که رحیم‌خان بزودی موجبات آسایش‌را ازهرجهت فراهم‌خواهد ساخت.

ورود مخبرالسلطنه به‌تبریز:

مرحوم‌مهدی‌قلی‌خان مخبرالسلطنه که‌برای‌فرمانفرمائی آذربایجان معین ومنتخب شده‌بود در اواخرماه ربیع‌الاول۱۳۲۶ازتهران حرکت کرده ازراه روسیه‌عازم آذربایجان گردید.

روزشنبه هشتم ربیع‌الثانی که روز ورود ایشان به‌تبریز بود مراسم استقبال شایانی‌ازطرف انجمن ایالتی وسایر ادارات‌بعمل‌آمده‌بود، سه‌ساعت



مخبرالسلطنه با جمعی از اطرافیان

بغروب مانده مخبرالسلطنه بکنارپل آجی یعنی محلی که مراسم پذیرائی واستقبال در آنجا بعمل آمده بوددرمقابل یکی ازچادرهائی که حاج نظام السلطنه ومیرزا محمدعلیخان تربیت در آنجا ایستاده بودند پیاده شد بدون آنکه متوجه این نکته شود که شاید اعضای انجمن ازین پیش آمد مکدر شوند.

بصیرالسلطنه رئیس انجمن بتصور اینکه شاید مخبرالسلطنه احترامات انجمن را منظور نداشته بدون آنکه با ایشان ملاقات کند بشهر مراجعت نمود واعضای انجمن نیز از وی تبعیت کرده بشهر باز گشتند ودرانجمن تشکیل جلسه داده دراین باب مشغول مذاکره شدند. مرحوم تربیت چون ازقضیه مستحضر میشود چگونگی را بمخبرالسلطنه اطلاع میدهد. مخبرالسلطنه برای آنکه دراول ورودخود بشهر اعضای انجمن را ازخود رنجیده نکند باتفاق مرحوم تربیت بانجمن آمده وبا بیانات مفصل خود آزرده دلانرا دل بدست آورد ومرحوم شریفزاده نیز نطقی کرد که بکلی هر گونه توهمی که روی داده بود مرتفع گردید وبصیرالسلطنه رئیس انجمن هم نطق مختصری کرد که خلاصهٔ آن عبارت بود ازاینکه: جا دارد امروزاهالی آذربایجان بحکومت خودشان ببالند که مثل حضرتعالی شخص متمدن سلیم النفسی سرپرست دارند وسخنان خودرا بدین بیت خاتمه داد.

گر خون دلم خوری زدستت ندهم زیرا که بخون دل بدست آمده‌ای

ومرحوم تربیت نیز شمه‌ئی ازفضایل ومناقب مخبرالسلطنه را بیان کرد ومجلس بخوشی خاتمه یافت.

مخبرالسلطنه ازفردای روز ورودشروع بحل وعقد امور کرد وازجمله کارهای مهمی که بایستی هرچه زودتر انجام داده شود وازتهران نیز دراین باب تأکید می‌شد تهیه واعزام اردو برای دفع متمردین بود وآن روز در تبریز کسی که بتواند ریاست اردو را درعهده کند بغیر ازرحیم خان کس دیگری بنظر نمی‌رسید،

مخبرالسلطنه پس از شور بااعضای انجمن رحیم‌خان را احضار کرد و باوی دربارهٔ تهیهٔ اردومذاکره کرد. رحیم‌خان‌هم چنانکه‌اعضای انجمن‌را فریب داده بود،مخبرالسلطنه‌را نیز باسخنان‌نیرنگ‌آمیز خودفریب‌داده طرفدارخود کرد.

بالاخره قرار براین داده شد که مبلغ بیست و پنجهزار تومان نقد وهشتصد قبضه تفنگ و دو عراده توپ و بیست هزار فشنگ پنج تیرروسی وآلمانی برحیم‌خان داده شود که وی اردوئی تهیه کرده به‌تنبیه‌اشرارشاهسون وسایرسرکشان برود. وخرید بیست هزارفشنگ‌هم بعهدهٔ حاجی‌ابراهیم صراف واگذار گردید ومشارالیه‌هم بچهارهزار وپانصدتومان یعنی هردانه فشنگ را بچهارقران‌ونه‌شاهی‌از بازارخریداری کرد و برحیم‌خان‌تحویل‌داد.

نگارنده‌ازسوابق‌احوال رحیم‌خان بی‌اطلاع‌نبود، نظر باهمیت موقع مخالفت‌را صلاح نمی‌دانستم، وقتیکه متوجه شدم که این همه پول واسلحه بایشان میدهند سخت‌نگران شدم ویقین کردم که‌این‌مرد حقه‌باز هم‌انجمن وهم‌آقای‌مخبرالسلطنه‌را فریب‌داده و برای‌آنکه‌بکلی‌اطمینان حاصل کنم از یکی‌ازنزدیکان‌رحیم‌خان که‌بامن‌سابقهٔ‌آشنائی‌داشت[1] پرسیدم که‌آیارحیم‌خان این‌همه سنگ ملت وملیت برسینه می‌زند از روی حقیقت‌است یا نه؟ گفت رحیم‌خان‌درعمرخود کی‌سخن‌ازدرراستی گفته‌است که حالاهم بگوید. من آنچه‌بایستی‌بفهمم فهمیدم، فردای‌آنروزدرانجمن‌با دو سه نفرازآقایان در بارهٔ‌رحیم‌خان‌مذاکره کردم‌و گفتم‌این‌همه‌اختیارات‌واسلحه‌وپول برحیم‌خان دادن‌بعقیدهٔ من‌صلاح‌نیست، شما بحرفهای ظاهرفریب وی گوش‌مدهید،این مرد غارتگر وخونخوار کسی‌نیست که بوی اعتماد کرد، دورنیست که در آتیه مشارالیه‌خودهم یکی‌ازآن اشخاص یاغی گردد که برای سرکوبیش

۱ـ این شخص شیرین‌دل‌خان سراجری پسر حاجی گل‌محمد و کدخدای قریهٔ سراجر ومورد اعتماد رحیم‌خان بود.

مجبور بتهیهٔ اردوی دیگر باشیم . گفتند عجالةً صلاح در آن است که پرده از روی کار برداشته نشود. بعد باحضور مخبر السلطنه وچندنفر از اعضای انجمن عرایض خودرا تجدید کردم.

متأسفانه آقایان درجواب بنده فرمودند : بمصداق عفاالله عما سلف دیگر از گذشته نباید سخن راند، کسیکه میخواهد باصفای نیت بملت خدمت کند نباید محرومش کرد. جناب آقای مخبر السلطنه هم فرمودند سردار نصرت بمن قول ایلاتی داده است که با جان ومال بدولت وملت خدمتگزار باشد ومن اطمینان دارم که وی طریق خیانت پیش نخواهد گرفت وازصمیم قلب بنفع مملکت خواهد کوشید .

گفتم اکنون عرایض مرا بسمع قبول اصغاء نمی فرمائید وصلاح وقت رادر آن می بینید که باوی دوستانه رفتار نموده ودرخواستهایش را کاملا بپذیرید ولی دیری نخواهد گذشت که خواهید دید گلوله های این تفنگ ها وتوپها در دفع دشمنان واشرار بکار نخواهد رفت بلکه درقتل مجاهدین ووطن خواهان صرف خواهد شد.

افسوس که سخنان زراندود ومزورانهٔ رحیم خان نه چنان درقلوب آقایان رسوخ کرده بود که با سخنان بنده تزلزلی در آن پیدا شود وخیال میکردند که رحیم خان قلب ماهیت کرده است، غافل ازینکه:

برتواضعهای دشمن تکیه کردن زابلهی است پای بوس سیل از پای افکند دیوار را

دراینجا لازم دیدم برخی ازسخنان ویرا که درانجمن گفته است بطور اختصار بیاورم که برای ارباب حل وعقد تذکری باشد که بقول هر کس نباید اعتماد کرد.

ازسخنان فریندهٔ رحیم‌خان درانجمن ایالتی روز اول ملاقات:

«من از تهران درعرض چهارروز بقره‌داغ رسیدم و بمجرد رسیدن خواستم بخدمت انجمن رسیده بگویم که من این راه بیست روزه را از آن درمدت چهار روز طی کردم که بآقایان اعضاء انجمن بگویم من از هرچیز صرف نظر کرده فقط میخواهم غلام حلقه بگوش انجمن باشم و بهرچه امر فرمایند بدون فوت دقیقه‌ئی انجام دهم، من بعد از این فدائی ملت هستم و تا جان دارم درراه ملت خواهم کوشید.»

باردیگر:

وروز شنبه ۲۲ ربیع الثانی بانجمن آمده احکام مأموریت خودرا که ازطرف ایالت جلیله داده‌شده بود برئیس انجمن داد ودر آنجا خوانده‌شد احکام مزبور ازطرف ایالت بعموم رؤسا وسرکردگان وعشایر و افواج نظامی نوشته شده بود که عموماً اوامر ونواهی سردار نصرت را[1] بایداطاعت کنید ورئیس قشون هم همان احکام را تائید کرده بود پس از آنکه احکام وی خوانده‌شد. وآقایان بر وی تبریك گفتند بانهایت فروتنی گفت: «چنانکه سابقاً هم عرض کرده بودم حالاهم میگویم من خودرا نوکر این انجمن مقدس میدانم ومیخواهم یك خدمت عمده بملت کرده باشم ولو اینکه خودم وپسرانم دراین راه کشته شویم وتا این خدمت را انجام ندهم ابداً کلمه‌ئی از امور راجع بخودم نگفته وبا کسی طرف نخواهم شد» چون ازطرف انجمن اظهار امتنان شد گفت: «بنده کارهای شخصی خودرا بالمره کنار گذاشته‌ام حتی بخانهٔ خود نیز نخواهم رفت ومی‌خواهم بهرنحوی است اول غایلهٔ طوایف و امور سرحدی را رفع بکنم تا آقایان انجمن یقین کنند که رحیم را مقصدی جزفداکاری و خدمتگزاری انجمن وملت نبوده ونیست».

۱ـ سردار نصرت لقب رحیم‌خان بود

بهرصورت رحیم‌خان چلبیانلو با آن همه بیسوادی و بادیه‌نشینی بخوبی توانست که مخبرالسلطنه واعضای انجمن ایالتی ورئیس قشون را چنان بفریبد که همهٔ سخنان ویرا ازدل برآمده وصحیح پندارند. حیرتم از چشم‌بندی رحیم.

باری روز بیست وهشتم ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ یعنی بیست وپنج روز بتوپ بستن مجلس شورای‌ملی مانده اردوی رحیم‌خان بسوی قره‌داغ حرکت نمود.

وباتصویب انجمن هیئتی مرکب ازچهارنفرمعین شد که در مخارج اردو نظارت کنند واسامی ایشان ازین قراراست:

۱ـ میرزا حسین واعظ ۲ـ دبیرالسلطنه فرزند نظام‌العلماء

۳ـ نصرةالحکماء ٤ـ میرزا احمد بزاز

حالا باید دانست که چرا انجمن ایالتی فریب این شخص را خورد درصورتیکه اغلب اعضای انجمن رحیم‌خانرا می‌شناختند ومی‌دانستند که وی مورد اعتماد نیست؟

البته این ایراد وارد است ولی دوچیز سبب شد که اعضای انجمن وشخص والی و رئیس قشون فریفتهٔ سخنان نیرنگ‌آمیز رحیم‌خان شدند.

یکی اینکه این مرد حقه‌باز باندازه‌ئی ماهرانه رل خودرا بازی کرد که اکثریت انجمن وشخص والی نیز مجذوب ومفتون سخنان زراندود وی شده نتوانستند تصور کنند که این‌همه اظهارخدمتگزاری مؤکد بسوگندهای عظیم وقول شرف دادن و خودرا بندهٔ مطیع وغلام حلقه‌بگوش انجمن ایالتی معرفی کردن ازیك سرکردهٔ بنام ومعروف ازروی خدعه وفریب باشد.

دومی آنکه اغتشاش سرحدی وخودسری عشایر وتاخت‌وتازیغماگران بجائی رسیده بود که بوجود شخص باکفایت ومقتدری احتیاج مبرمی حاصل

شده بود لذا نخواستند یانتوانستند که تحقیقات عمیقی دراین باب بنمایند و برخی هم معتقد بودند که این قبیل اشخاص را باید بهر نحوی بوده باشد جلب کرد.

عنقریب خواهیم دید که این مرد افسونگر واین مارخوشخط وخال چگونه وظیفهٔ چاکری وغلامی را بجای آورد وتاچه اندازه موجبات بدبختی برای ملت ومملکت فراهم کرد.

متفرقه

ملا اماموردی

مشارالیه یکی ازعلمای مشکین و مردی جسور ومشروطه طلب بود ودرمشکین وآن طرفها دارای نفوذکلمه بود. امیرمعززحاکم اردبیل از وی بمخبرالسلطنه شکایت میکند که مانع ازوصول مالیات است. مخبرالسلطنه هم نوشتهٔ اورا بانجمن فرستاده کسب تکلیف مینماید، درانجمن پس ازقراءت نوشتهٔ امیرمعززمذاکراتی دربین اعضا روی میدهد وبالاخره چنین تصویب میکنند که مشارالیه را به تبریز بخواهند تا تحقیقات لازم بعمل آید ومشارالیه هم به تبریز می آید، معلوم می شود که مخالفت امیرمعززباوی راجع بمالیات نبوده بلکه ازاینجهت است که اوعملا ازمشروطه طرفداری کرده ودرصدد جمع آوری و اتحاد مشروطه خواهان بوده است وابداً دخالت درامورمالیه نداشته است، چنانکه درآینده خواهیم دید که امیرمعززرا غرض ازشکایت چه بوده است.

کشته‌شدن ایت‌خلیل:(۱)

خلیل یکی از اشخاص بی‌باك و بی‌بندو بار بود وخودرا درصف مشروطه‌خواهان ومجاهدین وارد کرده بآزار واذیت مردم می‌پرداخت واز بس حرکات ناشایست از وی سرمیزد که به(ایت‌خلیل) اشتهار یافته‌بود . پس‌از ورود مخبرالسلطنه‌باز ازشیوهٔ سابق‌خود دست برنمی‌داشت لذا بامرمخبرالسلطنه پس‌ازثبوت تقصیرشبانه کشته‌شد.

تلگراف مجلس‌شوری راجع‌بچراغانی عید مولود محمدعلی‌میرزا ۱٤ربیع‌الثانی:

بعموم‌انجمن‌های‌ایالتی و ولایتی‌ازطرف مجلس‌شورای ملی‌تلگراف شده‌بود که‌بمناسبت‌تعدیات ومظالمی که‌درسرحدات آذربایجان‌خاصه‌ارومیه برعایای ایران واردآمده اعلیحضرت‌همایونی‌مقررفرمودند که درشب مولود شاه درپایتخت و سایرایالات و ولایات بمراسم‌جشن وچراغانی‌پرداخته‌نشود ومخارج‌آنرا بمصیبت‌زدگان تخصیص‌دهند.

باوجوداین‌جشن‌وچراغانی‌درهرایالت و ولایت مانند سالهای گذشته برپا شد وبلکه باشکوهترازسالهای گذشته‌هم‌بود.

شکایت مخبرالسلطنه ازنشرشب‌نامه‌ها :

در۲۲ربیع‌الثانی‌مرحوم‌مخبرالسلطنه‌نامه‌ئی‌بانجمن‌نوشته واشعارداشته بود که نشرپاره‌ئی لوایح بی‌امضاء وشب‌نامه‌هادرصورتیکه مراجع‌اظهارتظلم درشهرموجود است شایسته نیست وبرخلاف قوانین‌است باین گونه لوایح ابداً توجهی‌نخواهدشد ومرتکبین‌درصورت‌معلوم‌بودن مجازات خواهندشد.

اقبال‌السلطنه‌هم مشروطه‌خواه شده :

دراین روزها اقبال‌السلطنه نیز دم از وطن‌پرستی وملت دوستی‌میزد

۱ـ ایت درزبان ترکی بمعنی سگ است.

وخودرا خادم ملك وملت می‌نامید وتلگرافهای مفصل توسط حاجی‌جلیل مرندی وکیل ما کو بانجمن‌مخابره می کرد وازالطاف ومهربانیهای‌انجمن اظهارتشکر وامتنان می‌نمود.

شکرلله که گربه عابد شد　　عابد و زاهد و مسلمانا

حقیقت‌امردرآتیهٔ نزدیکی برای هر کس معلوم خواهدشد که همهٔ این‌اظهارات برای‌اغفال مشروطه‌خواهان بوده‌است وبس .

۴

مراجعت امام جمعه و مجتهد به تبریز

محمدعلیمیرزا پس از آنکه از پیدا کردن ومجازات کسانی که بوی بمب انداخته بودند نومید گردید مصمم شد که بهرنحوی بوده باشد اساس مشروطه را از ایران براندازد وچون از آذربایجان اندیشناك بود بجای اعمال زور بتدبیر پرداخت، نخست رحیم‌خان را بلطائف‌الحیل به‌تبریز فرستاد، اوهم وظیفهٔ شاه پرستی خودرا بخوبی انجام‌داد، سپس بر آن شد که برقوت وقدرت میرهاشم افزوده درشهر نیز تسلطی بدست آورد لذا وسایل مراجعت حاجی میرزاحسن آقارا نیز باطناً بدون آنکه درظاهر اقدامی کند فراهم آورد. مرحوم مجتهد که درآن اوقات درشمیران اقامت میکرد واظهار بی‌طرفی می‌نمود بدون مقدمه یك مرتبه سخن ازمراجعت وی به‌تبریز بمیان آمد تا آنکه ۲۸ ربیع‌الاول مجتهد بمجلس رفت ومرحوم بهبهانی درضمن بیانات خود فرمود «لیکن درباب جناب حجة‌الاسلام آقای حاجی میرزاحسن آقا اهالی آذربایجان استدعا کرده واستغاثه نموده‌اند که تشریف ببرند چون درواقع پیشوا وآقای مملکت هستند وخوب نیست بیش ازاین بی‌پیشوا بمانند. حال بمجلس تشریف آورده‌اند والبته مجلس مقدس هم تصویب وتأکید می‌نماید که تشریف ببرند.» ممتازالدوله رئیس مجلس نیز بیانات آقای بهبهانی را تصدیق کرده و گفت: «هرچه زودتر تشریف ببرند بهتراست».

مسلم است که گفته‌های آقای بهبهانی بدون مقدمه نبوده، بی‌شبهه قبلا مذاکره‌ئی دراین باب روی داده بود و گویا نظر براین بوده است که انجمن ایالتی آذربایجان و آزادی خواهان تبریز را درمقابل امر انجام یافته بگذارند و باحترام مجلس و آقایان طباطبائی و بهبهانی بمقام مخالفت برنیایند . وکلای آذربایجان رفتن مجتهد را بانجمن تلگراف کردند .

سواد تلگراف وکلای آذربایجان راجع بحرکت حاجی میرزاحسن مجتهد:

« خدمت اعضای محترم انجمن ایالتی آذربایجان دامت توفیقاتهم

بملاحظهٔ اینکه این خادمان وطن هیچ دقیقه‌ئی ازدقایق صلاح‌اندیشی وهیچ نکته‌ئی ازنکات تمهید اسباب استحکام این اساس مقدس فروگزاری نداریم ورعایت این قضیهٔ مسلمه که حضرت مستطاب شریعتمدار حجةالاسلام



وکلای آذربایجان در دورهٔ اول مجلس

آقای مجتهد دامت برکاته ازمؤسسین اول این اساس مقدس هستند ودراین مدت مسافرت از آذربایجان بطهران و قم تشریف‌آوردن ایشان بمجلس شورای ملی بتأخیرافتاده بود امروز ۱۱صفر حضرت معظم‌له با میل طبیعی خودشان باتفاق این خادمان وطن اعضای‌انجمن‌آذربایجان بمجلس شورای ملی تشریف‌فرما شدند و عموم وکلای محترم از حضور ایشان مسرت زیاد حاصل نموده باتفاق تبریك و تشکر گفتند . یحیی- فضلعلی- میرزاآقا - مستشارالدوله - حاجی میرزا ابراهیم - محمد - هدایت‌الله میرزا - سیدحسن تقی‌زاده - احسن‌الدوله - شرف‌الدوله ».

چون‌انجمن‌ایالتی‌ازجریان‌امرمستحضرشدبوکلای‌آذربایجان‌تلگراف کرد که مراجعت ایشان بآذربایجان صلاح نیست ولی‌کار ازکار گذشته و حاجی‌میرزاحسن‌آقا ازتهران‌بیرون‌آمده‌بود باوجوداین تبریزیان مقاومت بخرج‌میدادند ومیگفتند که‌ازقزوین‌باز گردد وبتهران‌برود ونمایندگانرا بتلگرافخانه خواستند و اظهار ناخشنودی ازاین کار کردند. نمایندگان تلگراف مشروحی مخابره کردند که سوادآن آورده می‌شود.

سواد تلگراف حضوری نمایندگان آذربایجان ازتهران :

« خدمت جنابان‌اعضای محترم انجمن‌ایالتی‌دامت توفیقاتهم، بعداز عرض‌سلام درباب عزیمت حضرت مجتهد دامت‌برکاته خواستیم خاطرشریف جنابانعالیرا مسبوق‌نمائیم که بعدازآن همه تلگرافات متوالیه دراستدعای مراجعت‌ایشان‌بآذربایجان وصلاح حجج‌الاسلام ورضای مجلس‌مقدس‌پاره‌ئی اظهارات در مراجعتشان از قزوین بطهران ، از اهالی تبریز و انجمن‌های متحده الحق‌خیلی‌اسباب‌تعجب‌وبلکه‌موجب‌حیرت‌این‌خادمان‌وطن‌است.این

فقره بدیهی است که امروز اشخاص محترم مملکت را که در دورهٔ سابق صاحب نام و مقامی بودند حتی الامکان نباید از این اساس مقدس مأیوس نمائیم، فرضاً یك وقتی مقتضیات حال ایشانرا مجبور بمسافرت کرده و یك سال تمام بسر گردانی ومفارقت ازخانواده وادارنمود. درحالتیکه ازمدتی باین طرف نهایت موافقت با مشروطیت را باقسام لازمه اظهار و تقویت مقاصد انجمن ایالتی را تعهد می فرمایند عقلاً وسیاسةً ما وشما تکلیفی جز پذیرفتن تعهدات ایشان نداریم. اقلا سی فقره تلگراف ازطبقات مختلفهٔ اهالی تبریز بایشان رسیده وهمهٔ آنها بنظر حجج الاسلام و آقایان این شهر رسیده و بملاحظهٔ احترامیکه درقلوب عالی ودانی طهرانیان نسبت باشخاص و امورخصوصی تبریزمرکوز است سیدین سندین بالخاصه مراجعت ایشانرا تصویب ومکرر درمجلس عنوان فرمودند، ماهاهم بملاحظاتی که عرضش طولانی است تصور کردیم که مقتضیات زمان مراجعت ایشانرا حکم میکند والبته دراین ضمن پارهٔ اطلاعات خصوصی هم داشتیم مشعر براینکه اسباب مراجعت حضرت معظم له فراهم است لهذا این خادمان وطن هم صلاحرا درترتیب حاضر دیدیم و رمزاً اطلاع دادیم. جواب انجمن چند روز طول کشید درحالتیکه دو روز قبل معظم له با مشایعت حجج الاسلام و وکلای آذربایجان وسایرین ازطهران حرکت فرموده بودند.

حال ملاحظه فرمائید که اگر باتفاق همت نگمارید براینکه اسباب حسن قبول فراهم آمده محترماً وارد شوند اولا توهینی است برتلگراف رسمی دارالشوری. ثانیاً صدمهٔ کلی میشود برتصویب این خادمان وطن. ثالثاً صلاح دید سیدین سندین ازعظم واعتبار می افتد. رابعاً خدای نخواسته تولید اختلاف درمیان اهالی تبریز شده درموقعیکه مصائب وبلایای عظیمه ازهرطرف آذربایجان را احاطه کرده است نفاق خانگی هم درمرکز آذربایجان مزید برعلل دیگر

خواهد شد. وخامت حال حاضر را عرض کردن توضیح واضح است، امروز هیچ شایسته نیست که اذهان قوای ملی داخلی صرف حرف بشود، باید تمامی اغراض ومصالح خصوصی فدای منافع کلی وعمومی شده بلکه اتفاق آرا واذهان در رفع بلایای خارجی تولید اثری نماید. بیش از این تصدیع را جایز ندانسته متوقعیم که با ملاحظهٔ اطراف کار فوری در رفع موانع همت فرمائید که در چنین موقع باریك حواس بجاهای غیر لازمه متوجه نشود . وکلای آذربایجان ».

انجمن ایالتی صورت مخابرات حضوریرا نزد مخبر السلطنه فرستاده و نظر ایشان را دربارهٔ آمدن مجتهد خواستار شدند. مخبر السلطنه در جواب نامه ایرا که ذیلا درج میشود، نوشت .

نامهٔ مخبر السلطنه بانجمن ایالتی:

«انجمن محترم ایالتی در خصوص تشریف فرمائی جناب مستطاب ملاذ الانام آقای حاجی میرزا حسن آقا مجتهد دامت برکاته مخابرات حضوریرا مراجعه کرده اینك معاودت میدهم . در این مسئله رأی شخصی دخالت ندارد وموافق اصل اصیل قانون اساسی جناب معظم له را از آمدن بتبریز ممانعت نمی توان کرد. مهدیقلی» .

انجمن دیگر چارهٔ جز آن نداشت که سر تسلیم فرود آورد ومرحوم مجتهد را نه اینکه از آمدن بشهر ممانعت نکنند بلکه بایداحترامات لازمه را نیز دربارهٔ ورود ایشان مرعی دارد زیرا که نمی توانست بخلاف رأی مجلس وصلاح دید نمایندگان آذربایجان واهالی آذربایجان اقدامی بکنند.

از جریان امر، مرحوم امام جمعه که درقزلجه میدان اقامت داشت مستحضر گشته اونیز از انجمن تقاضا کرد که اجازه داده شود بشهر باز گردد. انجمن درخواست ایشانرا نیز پذیرفت واجازه داد که بشهر معاودت کنند.

ورود امام‌جمعه به‌تبریز:

حاجی‌میرزا عبدالکریم‌امام‌جمعه‌ازمتنفذین ومتمولین معروف‌تبریز بوده، بواسطهٔ پاره‌ئی پیش‌آمدهای غیرمنتظردرتاریخ ۳ شهر رمضان ۱۳۲٤ مجبوراً ازشهر بیرون رفته ودر سه فرسخی‌تبریزدر دهی‌موسوم بقزلجه‌میدان واقع‌درسرراه‌تهران (ملکی‌خود) اقامت میکرد. وممنوع‌از آمدن بشهر بود. چنانکه مذکورشد پس‌ازاستحضار ازمراجعت مجتهد مشارالیه نیزازانجمن تقاضا کرد که بشهر بیاید وچون مخبرالسلطنه‌هم موافق‌بود انجمن تقاضای ایشان را پذیرفت. مشارالیه روزیکشنبه۲۳ربیع‌الثانی ۱۳۲٦ بشهرمراجعت کرد وبمحض ورود بانجمن‌آمد ودرضمن‌مذاکرات گفت: قریب‌دویست‌سال است که‌خانوادهٔ ما حامی‌ملت آذربایجانست، حالامن‌هم‌ازخداوندمتعال‌طلب توفیق‌میکنم که‌خداوند مراموفق کند که‌بااتفاق‌حضرات‌آقایان‌محترم‌دست بدست داده موجبات‌آسایش‌هموطنان عزیزرا فراهم نمائیم. آقایان‌انجمن‌هم ازاین حسن‌نیت ایشان اظهار امتنان وتشکرنمودند.

ورود حاجی‌میرزاحسن‌آقا مجتهد:

مرحوم حاجی میرزاحسن پسرمرحوم حاجی‌میرزا باقرمجتهد نوهٔ مرحوم میرزا احمد مجتهد تبریزی و از تلامذهٔ مرحوم سیدحسین مجتهد کوه کمری است. درسال ۱۲۹۷ از نجف به‌تبریزآمد وچون درآن‌اوقات مرحوم حاجی‌میرزاجوادمجتهد عم‌اکرم ایشان درتبریزریاست عامه داشت لذا مشارالیه درزمان حیات حاجی‌میرز جواد چندان مورد توجه عامه نبود ولی‌بعدازفوت مشارالیه‌حاجی‌میرزاحسن رفته رفته بمقام‌ریاست عامه رسید، مراتب علمیه‌اش‌موردتصدیق ارباب فضل ودانش‌بود. دراوایل‌مشروطه چنانکه درجلد اول کتاب نوشته شد با سران مشروطه همراهی میکرد وپیوسته در

انجمن حاضرشده ودرحل وعقد امورشرکت می کرد. متأسفانه دربارهٔ قضیهٔ قراچمن ، اختلافی دربین مجتهد مرحوم وبرخی ازاعضای انجمن روی داد و رفته رفته‌این‌اختلاف شدت پیدا کرد تاآنکه منتهی به‌بیرون رفتن‌مجتهد ازتبریزشد. پس‌ازمدتی‌اقامت درتهران‌چنانکه‌تفصیل آن‌مسطورشد مجتهد در۲۸ربیع‌الاول۱۳۲۶ازتهران حرکت کرده عازم تبریز گردید.

ازآنجائیکه مجتهد درتبریزهواخواه زیاد داشت ومرحوم‌سیدهاشم هم که با ایشان هم‌عقیده بودند و پیروان زیادی داشتند لذا پیش‌از ورود مجتهد به‌تبریز وسایل‌استقبال باشکوهی‌را تهیه کرده بودند والبته منظور ایشان این بود که بمشروطه‌خواهان سیاهی لشکری نشان بدهند ومسلماً جمعی‌هم بدون توجه بمشروطه واستبداد محض‌احترام مقامات عالیهٔ علمی مجتهد حاضر استقبال بودند.

بای‌نحوکان روزیکشنبه ٥ ربیع‌الثانی طرف عصرعموم طبقات اهالی اعم‌ازعلما وسادات واعیان وتجار واصناف تا یك فرسخی‌شهر باستقبال رفته بودند وتمامی عرض راه پرازجمعیت بود که همه بعزم استقبال آمده بودند واعضای‌انجمن و جمعی ازمحترمین‌هم درباغ حاجی‌ابراهیم صراف برای پذیرائی‌حضورداشتند. دوساعت‌بغروب مانده مجتهد وارد باغ شده وآقایان حاضرین باستقبال ایشان شتافتند. تقریباً نیم‌ساعت مجتهد درباغ بودند و ازطرفین احترامات مقتضی بعمل‌آمد .آنگاه مجتهدازآقایان خداحافظی کرده بمنزل خود تشریف بردند درموقع‌حرکت‌ازباغ تخت‌روان مخصوص مجتهد را مردم قریهٔ قره‌ملك بردوش خود نهاده تا بمنزل ایشان بردند.

چون‌مجتهدمرحوم‌وعده داده‌بودند که‌روزچهارشنبه۳جمادی‌الاولی را بعنوان بازدید بانجمن ایالتی تشریف بیاورند لذا همانروز سه ساعت

بغروب مانده حسب‌الوعده بانجمن ایالتی تشریف آورند.

پس‌ازتعارفات رسمی فرمودند: الحمدلله که به‌تجدید ملاقات آقایان محترم‌وبرادران عزیزخود موفق گردیدم، درحقیقت‌امروزاین‌مجلس‌روحانی شایان‌تشکراست. برخی‌ازاعضای‌انجمن سخن‌از اتحاد واتفاق بمیان‌آوردند ومیرهاشم نیزشمه‌ئی ازاین مقوله سخن‌راند وشیخ سلیم‌هم بیاناتی کرد ودر آخرسخنان خود گفت ازگذشته باید صرف نظر کرده باتفاق واتحاد باهم کار کنیم. مجتهد گفت: من‌هم‌میگویم‌عفاالله عما سلف، ان شاءالله بعدازاین دررعایت مقام اسلامیت وفراهم‌آوردن موجبات حفظ حقوق ملت همه‌نوع همراهی وتقویت خواهیم‌نمود.

۵

محمدعلی شاه در باغ شاه

کسانیکه کم و بیش از روحیات محمدعلی‌شاه اطلاع داشتند و بغرور و نخوت ذاتی و پستی فطرت وی پی‌برده بودند می‌دانستند که محمدعلی‌شاه هرگز با اصول مشروطیت موافقت نخواهد کرد و حتی‌المقدور در تخریب بنیان آزادی خواهد کوشید وموافقتهای ظاهری وی نسبت بمقتضای زمان بوده. نگارنده‌اگر بخواهد ازصفات رذیلهٔ وی دراینجا فصلی بنگارد شایددر نظرارباب فضل وادب ناپسندآید که چرا من‌نسبت باخلاق‌ناستودهٔ کسی که سالهاست درزیرخاك خوابیده تعرض میکنم، این‌است که زبان‌ازتعرض باز داشته همین‌قدرمیگویم که محمدعلی‌شاه درمدت سی‌ویك ماه سلطنت خود ابداً درخیال موافقت با اصول مشروطه نبوده و پیوسته درآن فکربود که روزی برمجلس ومشروطه خاتمه دهد .

اینرا نیز ناگفته‌نگذریم درمیان مشروطه‌خواهان‌هم پاره‌ئی‌اشخاص ناتراشیده و موقع نشناس وجود داشتند که از فحاشی وپرده دری خودداری نمی‌کردند و احترام مقام سلطنت را نگه نمیداشتند سهل است بلکه با گفتن ونوشتن پاره‌ئی حرفهای نامناسب‌وتهمت‌های‌نالایق اورادرخیالات فاسد خود پابرجا ودراجرای نیت سوء خود تحریك می کردند . وازطرف دیگر جمعی‌ازعلما مشروطه را خلاف شرع می‌دانستند وشاهرا برای برانداختن

اساس مشروطه تحریض و ترغیب مینمودند .

مع القصه محمدعلی شاه از چندماه پیش از بمباران مجلس جسته جسته نیت باطنی خودرا بروز می‌داد. مردمان دوراندیش حدس می‌زدند که شاه با ملت سر جنگ دارد ولی پرده از روی کار برنمی‌داشتند و کج دار ومریز امرار



محمدعلی شاه

وقت می کردند و منتظرعاقبت امر بودند . وقضیهٔ بمب‌انداختن بشاه دیگر بکلی رشته را پاره کرد[1] عاقبت امر بدانجا منجرشد که لیاخوف بنابدستور

۱ـ ۲۵ محرم ۱۳۲۶

استاد خود محمدعلی شاهر اتشجیع بنا بود کردن اساس مشروطه کرد و شاه نیز که باطناً از مشروطه و مشروطه‌خواه دلتنگ بود و می‌خواست بهر نحو باشد مجلس و مشروطه را از بین ببرد سر تسلیم پیش آورد و برطبق دستور لیاخوف روز پنجشنبه ٤ جمادی‌الاولی ۱۳۲٦ با یك وضع وحشت‌انگیزی که تمام مردم را متوحش کرد با توپ و توپخانه و سرباز و قزاق از مقر سلطنت بیرون آمده در حالیکه شاپشال و لیاخوف با شمشیرهای آخته در یمین و یسار کالسکهٔ شش اسبهٔ



شاپشال

او بودند ازمیدان توپخانه گذشته بسوی باغ شاه رهسپارشد . و درهمانروز دستخطی بدین مضمون درشهرمنتشرشد :

« جناب اشرف مشیرالسلطنه چون هوای تهران گرم وتحملش برما سخت بود. ازین‌رو بباغ‌شاه حرکت‌فرمودیم. پنجشنبه٤جمادی‌الاولی‌عمارت باغ شاه » . ازتهران بباغ‌شاه رفتن دیگر این کر وفر را لازم‌نداشت وحقیقت امر این بود که خواستند باغ شاهرا لشکرگاهی قراردهند که بآسودگی واطمینان باجرای مقاصد شوم خود بپردازند .

آغاز انقلاب آذربایجان :

تبریزازچگونگی امورمستحضرنبود ونمی‌دانست که چه وقایعی در تهران روی داده‌است. اولا آنکه درهفتم‌ماه جمادی‌الاولی۱۳۲٦ بنا بود که انجمن ایالتی باانجمن‌ولایتی اردبیل بمخابرهٔ‌حضوری‌پردازد،رئیس‌تلگرافخانه اطلاع‌داد که سیم‌تلگراف قطع‌شده‌است. من با مرحوم‌افتخارالاطباء بایالت نزد مخبرالسلطنه رفته وماوقع‌را بایشان گفتیم، بعد معلوم‌شد که‌سیم کمپانی نیز دایرنیست و من بمرحوم مخبرالسلطنه گفتم که چند روز پیش حاجی میرزاآقا بیکی‌ازدوستان خود نوشته بود هروقت که دیدید سیم تلگراف بریده شد، بدانید که درتهران حادثهٔ عظیمی روی داده‌است.والی با نهایت خونسردی گفت شاه باپشتیبانی امیربهادر میخواهد درمقابل‌ملت صف‌آرائی کند. این‌تصورات محملی ندارد بنده با افتخارالاطباءبتلگرافخانهٔ کمپانی رفتیم وازرئیس‌تلگرافخانه پرسیدیم‌آیا می‌دانید علت انقطاع سیم‌چه‌بوده؟ گفت من نمیدانم. از آنجا بانجمن مراجعت کرده ماوقع رابآقایان گفتیم.

پس‌ازمذاکرات زیاد قرار براین شد که‌ازانجمن‌های ملی دعوتی بشود که برای‌مذاکره‌درموضوعی‌نهم‌ماه‌نماینده‌ئی‌بانجمن‌ایالتی بفرستند دعوت‌نامه‌ها برای نهم ماه نوشته وفرستاده شد.

حضورنمایندگان انجمن‌های ملی درانجمن‌ایالتی:

روزنهم‌جمادی‌الاولی‌نمایندگان‌عموم‌انجمن‌های‌ملی درانجمن‌ایالتی حضوربهمرسانیدندوهمه درانتظاربودند که‌بدانند علت دعوت‌چیست. آنگاه رئیس‌انجمن‌ایالتی‌خطاب بحضار کرد و گفت مقصود از زحمت‌دادن بآقایان این بود که از پریروز سیم ایران کار نمی کند و از تلگرافخانهٔ کمپانی نیزعلت‌کارنکردن سیم را پرسیدیم ، گفت‌سیم کمپانی‌هم‌کارنمی کند. ازکار نکردن سیم‌ها معلوم‌میشود که‌درتهران‌حادثهٔ‌بزرگی‌روی‌داده‌است. با حالت امروزی‌آذربایجان که ازهرطرف مواجه بگرفتاریهای‌بی‌شمارهستیم باید بانهایت سکونت وآرامش و تدبیرعقلائی درکارهای خود بیندیشیم ، حالا چه‌اقدامی‌بنظرآقایان‌میرسد بفرمایند تاآنکه بالاتفاق درصدد چاره‌جوئی برآئیم. میرهاشم‌رئیس‌انجمن‌اسلامیه‌پرسیدآیا موضوع‌انقلاب‌وعلت‌انقطاع سیم معلوم است یا نه ؟ رئیس گفت موضوع این است که راپورتی بآقای رئیس تلگرافخانه رسیده‌است که شاه با عده‌ئی سوار وقزاق غفلةً ازتهران حرکت کرده ودرخارج شهرجمعیتی بدورخود جمع کرده‌است .

میرهاشم گفت وقت شمیران‌است؛ شاید برای ییلاق حرکت کرده است . پس‌ازمذاکرات زیاد که هرکس‌چیزی میگفت وکاربجائی نمیرسید دراین بین خبیرالسلطنه رئیس تلگرافخانهٔ تبریز از در درآمد وتلگرافی برئیس داد این‌تلگراف ازشاه بود با عنوان (راه نجات). چون خوانده‌شد موجب شور وهیجان فوق‌العاده گردید. سواد تلگراف در ذیل‌نوشته‌میشود:

« مخبرالدوله این تلگرافرا بعموم ایالات و ولایات اطلاع دهید » .

راه نجات و امیدواری ملت :

«ملت قدیم و قویم ایران که فرزندان حقیقی و روحانی ما هستند البته»
« خوشوقت نخواهند بود که دولت شش هزار سالهٔ ایشان پایمال هوی وهوس »
« جمعی خودخواه وخودغرض که بکلی از شرف ملیت دور و از حیث انسانیت »
« مهجورند گردد.

« والبته راضی نخواهند بود که بدبختانه دست خوش خیالات فاسدهٔ »
« دزدان آدمی کش شوند. یکی بطمع وزارت ودیگری بخیال ریاست، بعضی »
« بعلت جلب فائده، برخی بواسطهٔ کسب تسلط واقدام بامور نامشروع »
« ساده لوحان بیچاره را بعناوین مختلفه هرساعتی بزبانی وهرروز به بیانی »
« فریفته آنانرا آلت کار وایادی اعتبارخود قراردهند . بعموم فرزندان خود »
« اعلام می نمائیم که در این صورت چندی نخواهد گذشت که از دولت وملت »
« چیزی[1] باقی نخواهدماند و بکلی رشتهٔ قومیت وقوای مملکت ازهم گسیخته »
« خواهد شد چنانکه بسالهای دراز واتلاف نفوس صنادید ملت و عقلای »
« مملکت ازعهدهٔ اصلاح آن نتوانند برآیند. بدیهی است اشتباهی نخواهند »
« داشت که شخص همایون ما دراین مدت تاچه پایه درپیشرفت مشروطیت »
« وآسایش ملت وصلاح حال مملکت اقدامات فرموده ازهیچ اقدامی فروگزار »
« نفرمودیم. هرچه گفتند شنیدیم وهرچه خواستند کردیم وازهرحرکت »
« زشت وناپسندی تجاهل واغماض نمودیم، چه عهدها بستند که نشکستند »
« چه پیمانها که بپایان نبردند. آیا دیگر از برای شما شبهه‌ئی باقی مانده »

---

۱ - خ - ل : جزاسمی

« که معدودی ازمفسدین قصدی جزخراب کردن خانهٔ شما ندارند. آیا »
« نمی‌دانید که‌نمی‌خواهند رابطهٔ اتحاد حقیقی‌درمیان دولت وملت برقرار »
« بماند؟صراحةً بشما می گویم که‌بهیچ وجه‌من‌الوجوه ممکن‌نیست زیاده »
« ازین‌دولت وملت خودرا دچارحوادث وانقلابات دیده وازاعمال مغرضین »
« صرف‌نظرنمائیم واین حرکات ناشایسته را بازیچه پنداشته ملت خودرا »
« درتنگنای فشارظلم مفسدین ایران خراب کن بگذاریم . دولت ایران »
« بطوریکه دستخط فرموده و بعموم دول اعلام‌فرموده‌ایم مشروطه ودرعداد »
« دول کنستی‌توسیون محسوب‌است. وکلای مجلس شورای ملی در کمال »
« امنیت وقدرت‌بتکالیفی که‌ازبرای‌آنها مقرراست عمل‌خواهند کرد، ماهم »
« جداً در اجرای دستخط ومرحمت سابقهٔ خودمان جاهد وساعی، تجار »
« وکسبه ورعایا درامان وبکارخودمشغول، مفسدین‌بی‌هیچ قبول وساطتی »
« مخذول‌ومنکوب وهر کس‌ازحدود خودتجاوز کند مورد تنبیه وسیاست »
« سخت خواهد شد . البته ملت نجیب ایران وفرزندان عزیزمن اقدامات »
« حیات‌بخش شاهانه را شایستهٔ هر گونه تشکر دانسته مقاصد حسنهٔ مارا »
« درنظرداشته بهیچوجه‌ازهمراهی‌فروگزارنخواهند نمود . محمدعلی‌شاه »

مضامین خلاف حقیقت تلگراف محمدعلی‌شاه مایهٔ حیرت وتأثرات فوق‌العادهٔ حاضرین گردید وباتفاق گفتند باید جواب سخت ودندان‌شکنی بشاه داده شود تا بداند که‌امروزموقع این گونه سخنان دروغ‌آمیز گذشته، وهر کس ازافراد ملت وظایف خودرا نسبت بمملکت بخوبی می‌داند واین کلمات مزورانه نمی‌تواند پرده برروی حقیقت بکشد.

اکنون لازم است که با عزم راسخ و نیت پاك در مقابل این گونه حملات بی‌اساس مقابله کرد . وبرای تحصیل خبر از دارالشوری ومخابره

با سایر ایالات و ولایات بتلگرافخانه رفتند. وتلگراف ذیل‌را بانجمن‌های خراسان ـ فارس ـ کرمان ـ اصفهان مخابره کردند .

متن تلگراف :

خدمت اعضای محترم انجمن‌های مقدسه دامت توفیقاتهم .

« شاه نقض‌عهد وخلاف‌سوگندنموده آشکارا بمخالفت دارالشورای »
« کبری و معاندت و کلای فخام و هدم بنیان مقدس مشروطیت اقدام »
« می‌نماید. لازم است عموم برادران غیور ایرانی‌نژاد ازاین سوء رفتار »
« وحرکات مخالفانه وخائنانهٔ این‌شخص خائن دولت وملت و وطن مسبوق »
« شده بلادرنگ باقدامات مادی ومعنوی‌قیام‌نمایند کەدارالشوری ومبعوثین »
« محترم ملت درخطر مهاجمات خائنین وموقع غیرت وفتوت است که از »
« برکت‌یك‌قوهٔ متحدهٔ ملی،عموم‌ملت‌ایران‌را ازشر وفسادخائنین‌مستخلص »
« نموده وبسعادت ابدی نایل شویم . انجمن‌ایالتی‌آذربایجان » .

وتلگرافی‌هم بحجج‌الاسلام نجف مخابره کردند .

متن تلگراف :

« توسط تلگرافخانهٔ قصرشیرین، ساحت مقدس‌حجج‌الاسلام دامت »
« برکاتهم. شاه‌نقض‌قسم‌قرآن‌مجید ومخالفت‌مجلس، درصدد تخریب‌اساس »
« مقدس مشروطیت، ملت‌آذربایجان با تفدیهٔ جان‌ومال درمدافعه حاضر »
« ومنتظر امرمبارك‌آقایان هستیم . انجمن‌ایالتی‌آذربایجان .»

از ایالات و ولایات جوابهای حرارت‌آمیز می‌رسید و همه اظهار پشتیبانی وهمراهی میکردند و وعده میدادند که با قوای بیست هزارنفری وپنجاه هزارنفری عنقریب بتهران حرکت خواهیم کرد. متأسفانه پیش‌از

آنکه سپاهیان ملی عازم تهران باشندکار ازکار گذشت .

داوطلبی مردم آذربایجان برای رفتن بتهران :

ازروز چهارشنبه دهم جمادی‌الاولی در تلگرافخانه هنگامه‌ئی برپا بود. مردم ازهرطرف روی بتلگرافخانه آورده فریاد می‌زدند که چرا باید دراینجا نشست و وقت خودرا بیهوده تلف کرد، باید بیش‌از حرف بعمل پرداخت ومسلح شد و باید کسانی‌را که بملك وملت خیانت کرده ومی کنند بجزای خود رساند یاباید بخون خود آغشته‌شویم یا آنکه برمقصودخودنایل گردیم. فیصلهٔ این‌کار با زبان شمشیراست نه با زبان قلم . نصایح رؤسا و واعظان که مردمرا بسکوت وتأمل‌دعوت میکردند بگوش کسی فرو نمیرفت. مخصوصاً مجاهدین که خون حمیت وغیرت درعروق‌ایشان بجوش آمده‌بود پای بزمین می کوبیدند ومی گفتند یا مرگ یامشروطه، باید دست‌ازمخابرات برداشته بتهران برویم‌وکاررا یکسره کنیم که «صد گفته‌چون‌نیم کردار نیست». باوجود این سیم‌تلگراف درکاربود اتصالا بهرطرف تلگراف می‌شد وازطرف علمای تبریز نیز تلگراف مفصلی بشاه مخابره شد که سوادآن دراینجا درج‌می‌شود.

تلگراف علمای تبریز بشاه[1]:

« توسط حضرات مستطاب ظهیرالاسلام آقای بهبهانی وطباطبائی .

حضور مراحم ظهور اعلیحضرت همایونی زاد الله رأفته علی‌الرعیه دیروز تلگراف دستخطی همایونی که بعموم ولایات امر بمخابره شده بود

۱ـ سواد این‌تلگراف هم درروزنامهٔ انجمن شماره (۳۱ سال ۱۳۲۶) درج‌شده وهم درروزنامهٔ (اتحاد) شماره (۲۱) ولی درروزنامهٔ انجمن‌اسامی امضاء کنندگان نوشته نشده‌است ونویسندهٔ تلگراف گویا مرحوم ثقةالاسلام بوده‌است .



ثقة‌الاسلام باچند تن ازنزدیکان

عموم اهالی‌ودعا گویان زیارت‌نمودیم. شاهنشاه پیروز ظل عاطفت برسر کافهٔ ایرانیان مبسوط فرموده مشروطیت را که مایهٔ آسایش عباد و رفاه بلاد و موجب تشیید مبانی‌قویمهٔ اسلامیت واسباب قوت وترقی‌دولت وملت وآبادی مملکت‌است مرحمت‌فرموده پس از آنکه شاهنشاه مغفور غنودهٔ خاك رحمت شد اعلیحضرت‌شهریاری بهمان‌شیوهٔ مرضیه راه رفته وهمان‌حکم را محکمتر و دستخط آفتاب نقطهٔ همایونی برتمام ملت اعطا و بتمامی دول روی زمین اعلان مشروطیت فرمودند و جان چهل کرور ملت را از ذل اسارت و قید رقیت خلاص دادند وعموم ممالك متشکر این‌نعمت عظمی‌شدند. دراین‌مدت رعیت هرچه قدرت داشت پروانه وار بدورآفتاب معدلت جمع شده وخودرا درحفظ این اساس مقدس بآب و آتش زدند و بنا گواریهائی که ازجمعی

درباریان روی میداد متحمل شدند وقلب مبارك اعلیحضرترا که بین اصبعی الرحمن است منزهتر از آن میدانستند که برعرایض فاسدهٔ مغرضانهٔ تنی چند اعتنا فرمایند ولی ازین دستخط تلگرافی وپارهٔ اخبارموحشه که ازمرکز میرسد چنان تصور میشود که خدای نخواسته مغرضین ابواب مسدودهٔ فساد را باز و بانواع حیل و تدابیر آغاز کرده خاطر خطیر همایونیرا متغیر کرده میخواهند درنزد ملت متهم بنقض عهد وسوگند نمایند. دعاگویانرا لازم است که بالصراحه عرض نمائیم که بیضهٔ اسلام درموقع مخاطرهٔ عظیمه است وبموجب حکم واجب الاتباع حجج الاسلام عتبات عالیات اعلی الله شأنهم عموم ملت تشیید و ترویج مشروطیت را وجههٔ همت کرده تا جان دارند روگردان نخواهند شد وبالبداهه این قسم اقدامات درباریان اسباب انقراض وموجب هلاکت وباعث نفرین ولعنت حضرت ختمی مرتبت است .

پادشه سایهٔ خدا باشد سایه با ذات آشنا باشد

تکلیف اعلیحضرت همایونی که اولین حامی اسلامیت وپدر تاجدار رعیت است بیشتر ازسایرین است وصدمهٔ که ازاین نوع مخالفتها خدانکرده ملحوظ است جزو اعظم آن متوجه بخانوادهٔ سلطنت است .

شد مبدل آب این جو چندبار عکس ماه وعکس انجم برقرار

اگرخاطرمبارك را ازبعضی حرکات خلاف قانون انزجاری هست باز بدارالشورای کبری وعدلیه که تأسیس کردهٔ مشروطهٔ متبوعه است باید رجوع فرمایند وتمام عقلا دراجرای معدلت حاضرخواهندبود نه اینکه چهل کرور مخلوقرا یك مرتبه بهیجان واسباب تشتت خیال ملت خاصه حجج الاسلامرا فراهم آرند وملت نجیبهٔ ایران درنزد خودی وبیگانه مفتضح شود . محمدحسن

بن باقر (مجتهد) ـ علی بن موسی (ثقة الاسلام) ـ عبدالکریم (امام جمعه) ـ محمدتقی بن ابوالقاسم طباطبائی (حاجی میرزا تقی) ـ عبدالعلی طباطبائی ـ عبدالامیر طباطبائی (شیخ الاسلام) ـ علی بن محمد (حاجی میرزا علی) ـ مرتضی الطباطبائی (حاجی میرزا مرتضی قاضی) ـ احمد بن محمدباقر (حاجی میرزا احمد) ـ ابوالحسن (حاجی میرزا ابوالحسن) .

ستارخان چه می‌گفت ؟

ستارخان ازچند روز پیش می گفت اگرانجمن پنجاه نفر سوار در اختیارمن بگذارد من قول می‌دهم که بتهران رفته بیرق مشروطه را بربام مجلس بزنم[1]. آن روز کسی گمان نمیکرد که ستارخان آنچه کهمیگوید از روی یقین واعتماد برهنرخود می گوید واگر بر گفتهٔ وی ترتیب اثرمی‌دادند و او زودتر بتهران میرفت دورنبود که مصدرخدمت مهمی می گشت .

اسم نویسی برای رفتن تهران :

روزپنجشنبه ۱۲ جمادی‌الاولی هیجان عمومی بحد اعلی رسیده‌بود، مجاهدین قرار و آرام نداشتند و کاسهٔ صبرشان لبریزشده وعنان اختیار از دست داده‌بودند وانصالاً فریاد میزدند چه سود ازاین زندگی که‌ما دراینجا بآسودگی زندگی کنیم و نمایندگان ما گرفتارچنان مصائب طاقت فرسا باشند. بالاخره سران‌قوم ازعلما ورجال واعضای‌انجمن که‌همه‌درتلگرافخانه بودند قرارقطعی دادند که باید بیاری مجلس‌شتافت ونمایندگان را ازچنگ دژخیم خودسری نجات داد و با تصویب انجمن ایالتی چادری درسربازخانه

۱ـ عین ترجمهٔ عبارت ستارخان است .

برپای کردند که از آنروز داوطلبان درآنجا حاضر شده با ترتیب صحیح اسامی خودرا در کتابچه‌های مخصوص نویسانده پس‌ازتهیهٔ سایرلوازم عازم تهران‌شوند. ریاست آنرا بەتقی‌خان رشیدالملك مفوض کردند ومردم‌بتدریج درسر بازخانه حاضر می‌شدندومباشرین امر اسامی ایشانرا دردفترثبت‌میکردند ویك دفتر اعانه نیز باز کردند که هر کس که بدلخواه خود اعانتی میکرد اسمش‌درآن دفترچه ثبت می‌شد ودرعرض دو سه روزسیصدنفرسوار با اسب وسلاح حاضرحرکت شدند .

حرکت اردوی ملی ازشهر:

روزهفدهم جمادی‌الاولی این‌سیصد نفرسوار ومسلح ازتبریزحرکت کرده بباسمنج دوفرسخی شهر رفتند ودرموقع حرکت‌ایشان شور وهیجان غریبی‌بمردم روی داده‌بود که صدای « زنده باد مجلس‌شوری » دلهارا بلرزه می‌آورد وهر کس درحد ذات خودآرزو می کرد که بتواند در صف ایشان جای گیرد .

اول کسی که‌ازاشخاص‌نامی داوطلبانه قدم‌بمیدان گذاشت ستارخان بود که می گفت اکنون بآرزوی خود رسیدم، با پنجاه سوارعازم باسمنج شد. بعد باقرخان‌بود که‌اونیز باپنجاه سوارحرکت کرد ودیگرمحمدقلیخان آقبلاغی‌بود که با عده‌ئی‌ازسواران قره‌داغ که‌اغلب ازخویشاوندان خودش بودند رهسپار باسمنج شدند . و قرارشد که درآنجا اقامت کنند که اقلا عده‌شان بپانصد نفربرسد بعد حرکت کنند .

ناگفته نماند که از ناطقینیکه درسربازخانه درموقع ازدحام مردم نطق میکردند یکی‌هم مرحوم سیدحسن شریف‌زاده بود که‌آنوقت بیست

وهفت ساله بود و در بیاناتش علامت شور وعشق پیدا بود، آنچه می گفته معلوم بود که ازدل برآمده‌است وخودش ازیك خانوادهٔ جلیل‌القدر وفرزند مرحوم حاجی‌سیدمحمد شریف‌العلماء ونبیرهٔ مرحوم حاجی‌میرزامحمدتقی شریف‌العلماء بود که‌پدر برپدر از رجال نامی‌وفضلای گرامی‌بشمارمیرفتند.

تلگراف رمز آقای تقی‌زاده:

درپانزدهم جمادی‌الاولی تلگراف رمزی از آقای تقی‌زاده بانجمن ایالتی رسید که سواد آن بعداز کشف در روزنامهٔ انجمن (شماره ۳۲ سال ۱۳۲۶) مندرج است و ما نیزسوادآنرا از روی روزنامهٔ انجمن ذیلا درج می کنیم .

تلگراف رمز آقای تقی زاده دامت برکاته فی ۱۵جمادی‌الاولی :

« خدمت اعضای انجمن محترم ایالتی آذربایجان دامت تأییداتهم »
« بعدازآنکه دراین چند روز گذشته شاه دستخطهای تهدیدآمیز بدار- »
« الشوری فرستاده که مضمون همهٔ آنها مخالفت با ارکان مشروطه داشت »
« بالاخره روزجمعه بتوسط یك نفر ازسردارهای قزاق دستخطی بمجلس »
« نوشته‌تکلیف کرد که‌اگر تا دوساعت جماعت دارالشوری ومسجد متفرق »
« نشود تمامی‌اهل تهرانرا باتوپ متفرق‌خواهم کرد ودراین‌بین‌هم متواتراً »
« خبرمی‌رسید که‌بدروازه‌هاتوپ‌می‌آورند. انجمنها که‌عددشان‌بصدوپنجاه »
« بالغ است درمسجد بودند، تفنگدارها و سربازملی در دوره برای حفظ »
« اهالی ومجلس سنگرها بسته بودند. دارالشوری صلاح دراین‌دیدند که »
« مظلومیت ملت وخودشانرا بتمام‌سفراواضح‌وآشکارنمایند، مردم‌را موقتاً »

« امر بمتفرق‌شدن‌ازمجلس‌ومسجد نمودند ومردم‌هم با کمال‌اطاعت متفرق »
« شدند، بعدازمتفرق‌شدن‌اهالی، علائم‌خیالات فاسدهٔ مرکزازقبیل قتل و »
« نهب ظاهرشد. دارالشوری جهت اتمام حجت بشاه‌اعلان‌نمودند که این »
« حرکات منافی با قانون شرع وقانون‌اساسی‌موجب افتضاح مقام سلطنت »
« می‌باشد لازم‌است که‌آنچه نقض‌قانون‌شده جبران نماید تا مردم‌اطمینان »
« حاصل‌نمایند. شاه درافعال وحرکاتش‌مصر، لذا انجمنها تمام نمایندگان »
« خودرا بمجلس‌فرستاده کسب‌تکلیف کرده‌اند بجهت عدم‌انقیاد شاه بقانون »
« شرع واساسی‌کلیهٔ‌اهالی‌بی‌تکلیف مانده‌انقراض‌اسلامرا معاینه دیده خلع »
« اورا جداً خواستارشدند وهمچنین‌ازولایات وایالات متواتراً تلگرافات »
« سخت درخلع‌شاه می‌رسد، مجلس‌هم با شاه درمذاکرهٔ‌سخت‌است، قشون »
« ملی‌ازهرطرف‌درشرف‌حرکت می‌باشند، ازهمه مجدتر همدان ، رشت، »
« قزوین ، شیرازاست ؛ بدیهی است که در کلیهٔ امورات حقه‌آذربایجانیها »
« گوی سبقت از دیگران برده‌اند من‌اللّٰه‌التوفیق و علیه‌التکلان . »
« فدای ملت تقی‌زاده » .

تلگراف مزبور بطور تحقیق ازآقای تقی‌زاده نبوده زیرا مشارالیه درتبریز با کسی رمز نداشته است. ازقرار معلوم تلگراف مزبوررا یکی دو نفر ازآن کسانی که میخواستند بحرارت مردم بیفزایند جعل کرده بودند چون‌تبریزیان نسبت بآقای تقی‌زاده ارادت صادق داشتند وازگفتهٔ‌اوپیروی میکردند صلاح درآن دیده‌بودند که چنین تلگرافی در روزنامه‌ها منتشر نمایند وخودآقای تقی‌زاده هم ازاین‌تلگراف بی‌اطلاع‌هستند.

دراین‌روزها بازارتلگراف گرم‌بود وازهرجاتلگراف‌میرسیدوبهرجا تلگراف می‌شد . تلگرافی‌هم روز دوشنبه یعنی همانروزیکه علاءالدوله

و جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان و سردار منصور گرفتار و بمازندران تبعید شدند[۱] مرحومان بهبهانی وطباطبائی به‌تبریز وسایرولایات وایالات خواستند مخابره کنند ومردمرا ازچگونگی امرمستحضردارند وچون‌ممکن‌نبود که‌از تلگرافخانهٔ‌تهران‌مخابره‌نمایندناچارسوادتلگرافرا توسط‌دونفرازمجاهدین بقزوین فرستادند که میرزا حسن رئیس‌المجاهدین‌ازقزوین مخابره کنند .

تلگراف سیدین ازقزوین:

« خدمت علمای اعلام وحصون‌الاسلام‌انجمن‌ایالتی‌و سایرانجمن‌ها. تبعید چند نفر از درباریها ازقبیل امیربهادر که از اول مشروطیت بشدت مشغول افساد و اخلال‌روابط بین‌ملت وسلطنت بوده، دست فسادشان بدامن خارج دراز گشته ، استقلال مملکترا درمعرض خطرعاجل گذاشته بانواع وسایل‌مناسبه‌استدعا شده‌بود چند روز قاطبهٔ امرا وسرداران درمنزل‌حضرت اشرف عضدالملك متحصن وتبعیدآنهارا از دربار استدعا نموده وقبول نشد[۲] ولی باز ازقوه بفعل‌نرسید. روزپنجشنبه اعلیحضرت بصورت خیلی موحش بغتةً بباغ شاه که بیرون دروازه است تشریف برده اردوی مفصلی درآنجا تشکیل‌داده،دیروزیکشنبه‌درموقع‌شرفیابی‌چندنفرازسران‌امرا راامر بتوقیف فرموده ، به‌بیرون دروازه‌ها توپ گذاشته ، از حالت حاضرهٔ موحشه خیلی اهالی‌مشوش،سیمها مقطوع،اقدامات درباریان کلیةً بانهدام اساس مشروطیت ومجلس‌قریب وقوع. عبدالله‌الموسوی‌بهبهانی- محمدبن صادق طباطبائی»

۱- اشخاص مزبور با چندنفر دیگر در منزل عضدالملك متحصن بودند و از شاه تبعید چندنفر از درباریانرا میخواستند، روزیکه باتفاق عضدالملك بحضورشاه رفتند با امر شاه‌آن سه نفر دستگیر وتبعید شدند .

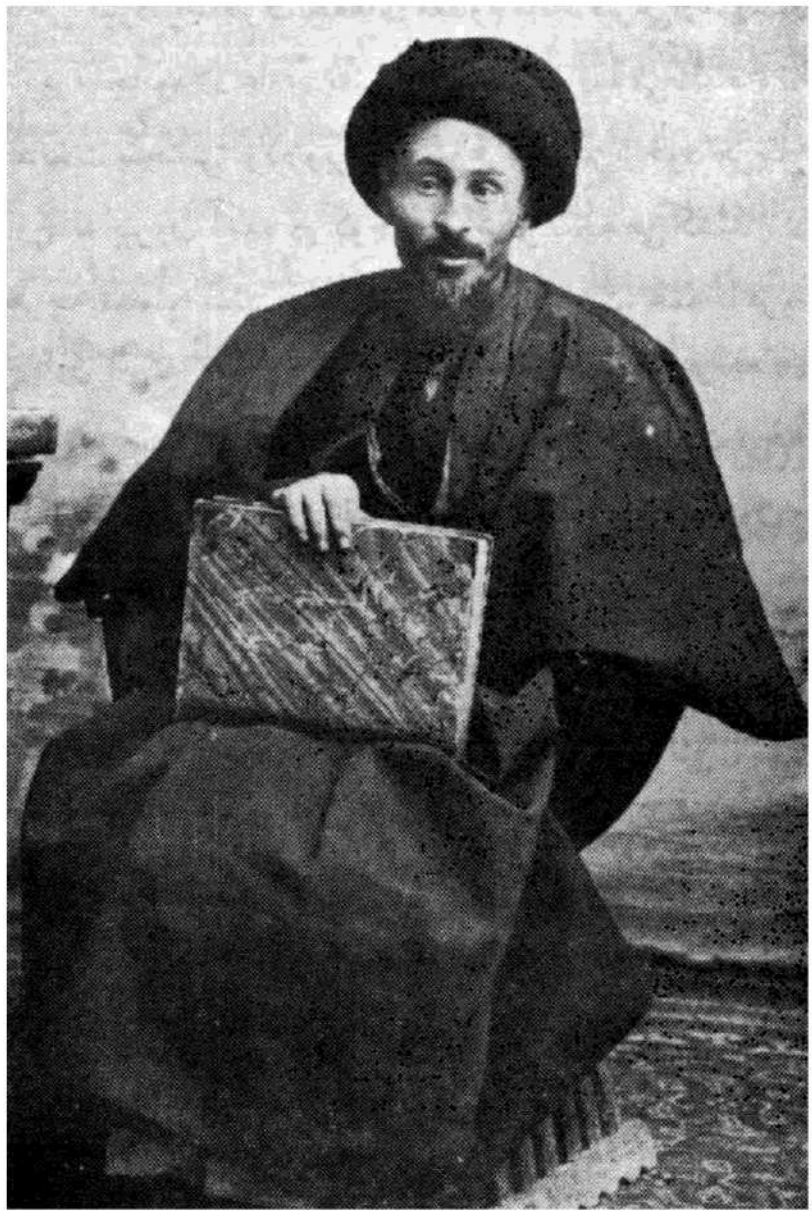
۲- ظ ، شد .

خواستن محمدعلی‌شاه تبعید چند نفر از آزادیخواهانرا:

چون محمدعلی‌شاه در باغ‌شاه مستقر گردید ولشکریانش که نزدیك بر بیست هزار نفر بودند در گرد وی پره زدند بخت ودولت را قرین خود دید ولیاخوف هم که شب و روز شاهرا به‌برانداختن‌کاخ آزادی و ویرانی مجلس تشجیع و تحریك می کرد در آن صدد برآمد که بپاره‌ای عناوین عرصه را برمجلس‌شورای ملی‌تنگ کند لذا پس از آنکه تلگرافیرا بنام « راه‌نجات » نشر کرد ، ازمجلس‌خواست که چند نفرازایران تبعید شوند وآنان عبارت بودند از اشخاص ذیل :

۱ـ میرزا جهانگیرخان (مدیر روزنامهٔ صور اسرافیل) ۲ـ ملك المتکلمین ۳ـ سید محمدرضا مساوات (مدیر روزنامهٔ مساوات) ٤ـ سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی ٥ ـ بهاءالواعظین. و دو سه نفردیگر کهاسامی ایشان باختلاف ذکرشده ودرخور اعتماد نیست .

در هرشمارهٔ روزنامهٔ صور اسرافیل حقایقی بنام « چرند و پرند » نوشته می‌شد که شاه از آن قسمت روزنامه سخت عصبانی بود و در روز رفتن شاه بباغ شاه مقالهٔئی در تحت عنوان « بلای ناگهان » نوشته و رفتار سربازان وسواران وملتزمین رکابرا بشدت‌انتقاد نموده‌بود که ما چند جمله از آنرا دراینجامی‌آوریم:«چه‌انقلابی، چه اختلاطی، چه‌شوری، چه غوغائی! آیا قیامت قیام کرده است ؟ آیا صاعقه ازآسمان نازل شده‌است ؟ آیا کوه دماوند تجدید آتش‌فشانی می کند ؟ آیا قشون دشمن مارا غافل‌گیر کرده است ؟ هیچ کس نمی‌داند ، هیچ کس نمی‌فهمد ، همه کس درحیرت است ، همه کس مات ومبهوت است، چندین‌دسته سوارعصرچنگیز در دورهٔ تربیت



سید جمال‌الدین واعظ

تفنگها را با حالت حاضر باش سردست گرفته ، بی‌محابا بهر طرف شهر می‌دوانند و چندین فرقه سرباز دورهٔ ساترابها با پاچدهای ورمالیده درعهد کنستی توسیون بی‌اراده بهرسمت شلیك می کنند، یك طرف درشکدها وکالسکدها بسرعت برق درحرکت و اطفال صغیر وپیرمردان و زنانرا زیر

پا می گیرد. یك طرف بچه‌های معصوم مانند صرعی ازمدرسه‌های خود بیرون آمد ملجأ وملاذ عادی یعنی دامن مادرخودرا می‌طلبند ، یك سمت زنهای بدبخت بتجسس اولاد وبرادر و شوهرهای عزیزخود تقریباً عریان و برهنه ازخانه بیرون آمده در کوچه‌های شهر ضجه می کشند ، دکاکین بسرعت هرچه تمامتر بسته میشود . همه‌جا ناله است، همه‌جا فریاد است، همه‌جا چپاول است . همه‌جا غارت است ، همه جا پر ازعربده ، نعره ، تهدید و تخویف است . حقیقت چیست ؟ واقع امر کدام است ؟ چهار و پنج ساعت بعد یك دستخط آفتاب نقطهٔ ملوکانه تقریباً باین مضمون جواب همهٔ این سؤالاترا می‌دهد :

جناب اشرف مشیرالسلطنه چون هوای تهران گرم وتحملش برما سخت بود ازاین رو بباغ شاه حرکت فرمودیم . پنجشنبه٤ جمادی‌الاولی. یعنی یك پادشاه رعیت پرور درعهد تمدن دنیا در قرن بیستم بیکصد قدمی شهرحرکت می کند . »

بدیهی‌است که محمدعلی‌میرزا این مقاله را خوانده و دود ازنهادش برآمده وتبعید اورا خواسته‌است .

و با سید محمدرضا مساوات که روزنامهٔ مساواترا می‌نوشت علاوه براینکه نوك قلمش خاطر وی را میآزرد از وقعهٔ بمب نیز از وی کینه‌ئی در دل داشت .

وملك‌المتکلمین وسیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی پدرآقای‌جمال‌زاده چون هردو ناطق و واعظ بلیغ وفصیح بودند و سخنان حکمت‌آمیز ایشان مردمرا ازخواب غفلت بیدارمی کرد وشاه‌هم میخواست که مردم همیشه در خواب‌غفلت‌باشند لذا دوری بلکه مرگ‌ایشانرا ازصمیم قلب‌آرزو می کرد. گویند وقتی که ملك‌المتکلمین شنید که شاه تبعید وی و سید جمال‌الدین

را خواسته است گفت : « خاك برسرمملکتی کنند که مشروطیتش بوجود یك‌نفر کور ویك نفرشل‌قائم‌باشد.» مقصودش‌از کور خودش‌بود که چشمانش آب آورده بود و غرض ازشل‌هم مرحوم سید جمال‌الدین بودکه بواسطهٔ پرت شدن از درشکه پایش لنگ شده بود.

واز آنجائیکه محمدعلی‌شاه می‌دانست که‌مجلس‌اجازهٔ‌تبعیدایشانرا نخواهدداد میخواست‌برای‌اجرای‌آخرین‌تصمیم‌خود بهانه‌هائی بدست‌آورد.

نامهٔ مجلس‌شورای ملی بمحمدعلی‌شاه قاجار:

هرچند نگارنده را غرض اصلی نگاشتن وقایع‌آذربایجان است نه اوضاع‌تهران،چون‌قسمتی‌ازوقایع تهران‌ارتباط خاصی با وقوعات‌آذربایجان داشته و دارد، مخصوصاً قضیهٔ جانگداز مجلس که ناچار خلاصهٔ آن باید در اینجا نوشته شود، بنابراین خواستم نامه‌ئی را که مجلس بشاه نوشته و جوابیرا که شاه داده‌است هم‌دراین‌جا بیاورم تا نکته سنجان نکاتیرا که در این‌دونامه مندرج‌است با دیدهٔ حقیقت‌بین بنگرند . این نامه توسط رئیس مجلس فرستاده شده‌است .

« مجلس‌شورای ملی مورخه پانزدهم جمادی‌الاولی۱۳۲۶

بشرف سدهٔ سنیهٔ اعلیحضرت‌اقدس‌شاهنشاهی‌خلدالله‌ملکه وسلطانه

درحالتیکه از دولت چند هزارسالهٔ ایران نمانده بود مگر اسمی بلامسمی وقوای حیاتیهٔ‌آن با تسلط خارجه وجهل وبی‌قیدی داخله باسفل مراتب سقوط رسیده وسلاسل‌امنیت واستقلال‌آن منتهی بود بموئی موسوم بارادهٔ ملوکانه که‌آن هم درمقابل تندباد اغراض اجانب سفیل وسرگردان روبمخاطرات‌عظیمه سیرمراتب‌مضره می‌نمود، چون مشیت خداوندی منشور اضمحلال آنرا امضاء نفرموده بودند ندای غیبی اسلامیت و ایرانیت افراد

اهالیرا ازخواب غفلت بیدار وبراهی هدایت فرموده که هادی عقل وتجربه درطی مراحل تاریخ اختیارنموده، لهذا یکباره خاص وعام مملکت باوجود اختلاف مدارك پی بمخاطرات برده بیك حرکت غیورانه ازفضاحت بی‌حسی خودرا دورساخته متنبه باین دو اصل اصیل استقلال ملت واستحکام قومیت شدند که قوای مملکت ناشی ازملت است وسلطنت ودیعه‌ایست که بموهبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده است، لاجرم خواستار تغییر مسلك سلطنت شدند و اعلیحضرت شاهنشاه مبرور انارالله برهانه بامضای فرمان مشروطیت واعطای سعادت حریت منتی بزرگ برملت نهاده نام خود را برحمت ابدی زینت تاریخ ایران ساختند، ولی تکمیل این عطیت وتتمیم این موهبت را روزگار برای تقدیس وتکریم نام نامی اعلیحضرت همایونی ذخیره کرده بود، اینست که مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند در اواخر ولایتعهد و اول جلوس میمنت مأنوس، رضای شاهانه را بتصدیق مشروطیت جالب شده و در ۲۷ ذیحجه حسن نیت شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان عمومی ظاهر گشته بود توفیق داده با کمال نواقص قانون اساسی فرمان دادند درصورتیکه جهانیان منتظر بودند که از این تجاذب حقیقی که بین پادشاه ورعیت حاصل و بااین سرمایهٔ سعادت که بتوفیقات خداوندی کامل گردید آثارترقی وتمدن بسرعت و سهولت که شایستهٔ نجابت ملی و فطانت جبلی ایرانیانست ظاهر وموجبات امن وآسایش عمومی فراهم گردد روز بروز اغتشاش ولایات وناامنی طرق وشوارع وانقلابات سرحدات زیادتر ودرخود پایتخت که درتحت نظر مستقیم اعلیحضرت شاهنشاهی وهیئت دولت ومجلس شورای ملی است وقایعی بس ناگوار اتفاق افتاد که اگر درصور وعلل آن شور وتدقیق وغور عمیق بعمل آید هریك ازآنها لکهٔ مبرمی است که از

انتساب آن بادنی مقربین دربارهرچند قلم ایرانی راشرم آید تاریخ که درمحور حقایق امورمتحرك لایزال است بدبختانه درثبت وضبط آن شرم وترحم نخواهد داشت. تعداد آن قبایح وتذکار آن فضایحرا چه حاجت که اجتماعات حضرت عبدالعظیم و وقعهٔ میدان توپخانه و غیره هنوز در السنه و افواه مثل سال وبا وطاعون درعداد تواریخ بدبختی این مملکت مذکور ومرکوز اذهانست. ازاثرات آن اتفاقات فضیحه دلهای رمیدهٔ رعیت آرام نیافته وجراحتهای وارده برقلوب ملت کاملا التیام نپذیرفته بود که بازمفسدین بی ایمان امان نداده برای اخلال روابط بین پادشاه ورعیت وقایع چندروزقبل را حاضر واحوال مامذیقعده را بوجهی شدیدتر تجدید ودرظرف دو روز ازحاصل زحمات دوساله قسمت کلی را بهدر داده ازجمله اصل (نهم ، دوازدهم، چهاردهم وبیست وسوم) را که روح قوانین اساسی است نقض نمودند. مجدداً نونهال امیدرا که بهزاران آب تدبیر وخون دل درقلوب رعایا میروید ازبیخ وبن برانداخته بجای آن یأس وحیرت ویأس وشدت نشاندند ومخصوصاًدرموقعی که سرحدات مملکت دچارمخاطرات عظیمه است نفاق خانه برانداز خانگی را باین شدت حادث نمودند که خاطرمقدس همایونرا مثل مساعی وکلاء ملت و وزراء دولت و قوای مادی ومعنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول یکدیگر سازند وبرمقاصد سوء خود بپردازند، بدیهی است که دوام این حال ملازم است بااضمحلال دولت قدیم وقویم ایران وایرانی مسلمان که بمدلول فرمان قضا جریان استاد ازل از آب حیات حب الوطن من الایمان آب خورده با بیداری حواس بطورخاص تشنهٔ حفظ حقوق خویش است متحمل نخواهدشد که ایران واسلام خودرا با هرچه دراوست آلت بازیچهٔ دست چندنفرمفسد درباری ببینند . دستخط همایون که روز جمعه برتفرقهٔ معدودی رعایا که

بطورصلح وسلم جبر کسور واقعه برقوانین اساسی واعادهٔ حقوق رفتهٔ خویش را متظلماً استدعا می کردند بهرتدبیر واصراربود ازطرف مجلس شورای ملی که درطی تمامی طرق چاره ساعی است بموقع اجرا گذارده شد ولی این اقدام وامثال آن ازقبیل سرشك از رخ پاك کردن است درحالی که خون دلها درفوران وکلیهٔ ایران درهیجان است. نقض قوانین ازشمال تا جنوب وازمشرق تا مغرب ایران را با ناله وافغان پر کرده که اگر این ناله وفریادها یك جا جمع شوند خدای نخواسته چه آهنگ مخالفی از آن ظهور ، تواند کرد . بالجمله تکلیف برو کلای ملت خیلی سخت شده وانتظار مردم تهران وفشار ولایات در اعادهٔ احترام قوانین واصلاح کلیهٔ امور آن بآن درتزاید وفرصت ومجال را از دست می برد آنچه بطور قطع برعقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی این همه خرابیها وتکرر اتفاقات ناگوار که شأن عهود وشیشهٔ دلها رایکجامی شکند وحرمت قانون بانوامیس سوگند اسلامی رایکسره برطرف می کند دوچیز است :

اولاً شبهات مغرضین تا کنون مانع شده است که درقلب شاهانه این اعتقاد راسخ شود که درسلطنت مشروطه تمامی امور درتمام اوقات باید در مجاری قانون سیر نماید تااصول ذیل قانون اساسی ازلفظ بمعنی رسد. (اصل چهل وچهارم- شخص پادشاه ازمسؤلیت مبری است، وزراء دولت درهر گونه از امور مسؤل مجلس هستند) ، (اصل چهل وپنجم- کلیهٔ قوانین ودستخطهای پادشاه درامورمملکتی وقتی اجرا میشود که بامضای وزیرمسؤل رسیده باشد ومسؤل صحت ومدلول فرمان و دستخط همان وزیر است) (اصل پنجاه و هفتم- اختیارات واقتدارات سلطنتی فقط همان است که درقوانین مشروطیت حاضره تصریح شده است)، (اصل شست وچهارم- وزرا نمی توانند احکام شفاهی

یا کتبی پادشاهرا مستمسك قرارداده سلب مسؤلیت ازخودشان نمایند .)
درصورتیکه کلیهٔ امور ازجزئی وکلی درمجرای وزارتخانه‌ها فیصل پذیرفت مسئولیت نیك و بدآن از شخص همایون شاهنشاهی مرتفع وبرعهدهٔ وزرا تحقق‌مییابد وقدس مقام منیع سلطنت بتمامه محفوظ‌می‌ماند والا درصورت بی‌اطلاعی وزیر ازفلان امرکلی یا جزئی ایراد مسؤلیت برآن وزیر بدیهی است که ازطریق عقل وعدل خارج است ودر اساسیکه بتجارب هزارسالهٔ عقلا وحکمای جهان مرتب شده‌است البته تصورچنین امر بی‌رویه وعجیب نمی گنجد که فعل عمرو را زید مسؤول باشد .

ثانیاً آنچه بیقین پیوسته‌است اغراض مفسدین‌چند که دشمن ملك و دولت و خائن شخص شخیص همایونی هستند درمیان نیت پاك و فطرت تابناك همایونی که از مزایای سلاطین عظیم‌الشأن است و حقوق رعایای صداقت شعارحایل وحاجبند وهرساعت خاطرمقدس‌ملوکانه را برصرافتهائی جلب‌میکند که با خیر وصلاح عامه فرسنگها مسافت دارد وهردقیقه بالقاء شبهات مغرضانه قلب شاهانه را ازمعانی اصول مشروطیت و قوانین اساسی منصرف ساخته باقتضای خودخواهی واستبداد ذاتی‌خودشان یا درراه خدمت بمصلحت غیرمتابعت قوانین مملکتی را گویا درحضور مبارك مغایر شؤون سلطنتی جلوه داده بقدر امکان و بهرفرصتی که می‌یابند خاطر مقدس را برابقای الفاظ و انهدام معانی اصول قانون وا میدارند لهذا مادامیکه کسور واقعه بقوانین اساسی جبران نشده و اعادهٔ احترام قانون بعمل نیامده‌است ودرآینده‌کلیهٔ امورات درمجاری قانونی حل وفصل نشود ونمایندگان ملت را اطمینان‌کامل حاصل نگردد که برحفظ تمامی حقوق ملت قادرخواهند بود و مثل‌آنچه تا حال واقع شده باردیگر نقض عهد قانون نخواهد شد

مجبوریت نامه وارد خواهد بود که وکلای ملت باقتضای وظایفی که دیانتهٔ و وجدانا با شهادت خداوند و توسط قرآن مجید برعهده گرفته‌اند عدم امکان تحمل خودرا بفشار فوق العادهٔ مسؤلیت یك ملت بموکلین خود اعلان نمایند . اسمعیل . محل مهر ممتاز الدوله »



ممتاز الدوله

جواب نامهٔ مجلس ازطرف محمدعلیشاه :

« السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان

محمدعلیشاه قاجار۱۳۲۶. مجلس شورای ملی، لایحهٔ مشتمله برمکنونات خاطر و کلای ملی از پیشگاه همایونی گذشته با اینکه تمام مردم ایران ودایعی است که پرورد گارعالم بحکمت بالغه حفظ وحراست و آسایش وامنیت قاطبهٔ آنانرا برعهدهٔ مکلفهٔ ما واگذار فرموده و هیچگاه مقصد نیت ما جز رفاه حال و آسایش عموم اهالی نبوده ومقصود همان نکتهٔ واحدهٔ بروزمحبت متحده وتکمیل تربیت عامه است ولی جواب بعضی ازمطالب اظهاریه را لزوماً مقرر وهیئت دارالشوری را ملتفت می‌فرمائیم که درچندین جاازحدود معینه تجاوز شده‌است. اولاً عزت وذلت هرقوم وملت وبقا وفنای هردولت وسلطنتی بنص آیات کریمه منحصر است بمشیت وحکمت خلاق عالمیان جلت عظمته که دست قدرت واحاطهٔ تصورات بشریه‌ازپیرایهٔ این نکته کوتاه بوده وخواهد بود، پس نهایت کراهت‌دارد که‌بدون رعایت حشمت سلطنت‌ازمسلك نگارش و قاعدهٔ بیان عدول کرده متذکر چنین عبارتی بشوند: (امنیت واستقلال منتهی بموئی بوده) وحال آنکه علاوه‌براینکه درمقابل‌زحمات وضرب‌شمشیر نیاکان‌سلطنت‌ایران‌ارث محقق‌وحق‌مسلم‌نفس‌نفیس‌خود می‌دانیم‌تاموقعیکه مشیت خلاق‌احدیت بمقتضای‌آیهٔ کریمهٔ (قل‌اللهم مالك‌الملك تؤتی‌الملك من‌تشاء و تنزع‌الملك ممن‌تشاء و تعزمن‌تشاء و تذل من‌تشاء بیدك‌الخیر انك علی کل‌شیء قدیر) علاقه گرفته رشتهٔ‌انتظام‌آسایش‌این‌ملت در کف کفایت شخص همایون ما باشد استقلال وثبات سلطنت ومحافظت قوم وملت خودرا ازهمان قوه وبهمان ارادهٔ ازلیه مستدام وبی‌زوال می‌دانیم و بهمین‌ملاحظهٔ عطوفت پدرانه بود که محض‌تکمیل اشاعهٔ عدل وداد وفراهم شدن موجبات رفاه وترقیات ملی واستخلاص‌ازذلالت جهل ونادانی آراء عموم‌را راضی‌شدیم که در کلیهٔ امور مداخله داده شود بدین جهة از روی نهایت جود و سخا

سلطنت خود و دولت ایرانرا بتمام دول در عداد دولت (کنستی توسیون) اعلان فرموده وبرای تحدید حدود جریان امور مملکتی ونظام جمهور که عبارتست ازسه قوهٔ قانونیه، اجرائیه، قضائیه، قانون اساسیرا درنهایت رغبت وحرمت پذیرفته و ممضی داشتیم که درتحت قاعدهٔ مقرره اصل بیست وهشتم این سه قوه منفصلاً ازهم درنتیجهٔ واحد ونظم ملك وملت جاری وساری باشد یعنی بتصریح قانون اساسی جریان امور را از همان سه مجری مترصد و ترقیات مملکت و نجات ملت خودرا ازآن راه منتظر شدیم و دراین مدت آنچه را قانون مصرح بود متابعت نموده حتی مسؤلیت را بحکم قانون از ذمهٔ خود خارج دانسته و درکلی و جزئی هرچه ازطرف هیئت مبعوثه باسم ملت صحیح یا سقیم پیش آمد اعتراض نداشته نهایت همراهی را با مستدعیات ملیه درپیش وجدان خود باقتضای تکلیف مقرره بعمل آورده منتظر حصول نتیجه بودیم .

چون بنا بمتابعت قانون اساسی و از روی حلم وبردباری که خلاّق عالمیان در وجود ما ودیعه قرار داده هرقدر اصلاح امور و رفع انقلابات مملکتی را از قوای ثلثه مترصد شده نتیجه جز بعکس ندیدیم بلکه درهر مسئله که پیش آمد نقض قانون اساسی مکاشفه وبی پروا ازطرف هیئت مبعوثه وملت بی علم مشهود افتاده وبرخلاف تمام قوانین عالم بتحریك جهال کم ظرف باغوای مفسدین پرمایه باستظهار انجمن ها هرمطلب مختصری را وسیلهٔ هیجان عمومی قرارداده درمدارس شهر و گاهی درمحوطهٔ خود مجلس تشهیر سلاح کرده مرتکب هزار گونه حرکات بیقاعده شدند وبهمین جهة شیرازهٔ نظام مملکت را چنان ازهم گسیخته کردند که اداره نمودن آن باشکالات وزحمات

بی‌اندازه برخورده‌است ازجمله یکی‌ازتکالیف واجبهٔ دارالشوری که مقدم و الزم تمام تکالیف میباشد وضع قانون قضائیه که عبارت ازعدلیه باشد بود تا باین درجه هر کس بخیالات شخصیه و اغراض نفسانیه رفتار ننماید بکلی ازاین‌تکلیف اصلیه تقاعد شده وهنوز ادارهٔ عدلیه قائم نگردیده‌است وبهمین علت باوجود مشروطیت جان ومال وناموس وشرف عموم درمخاطره وفریاد وا عدالتاه بثریا می‌رسد وبواسطهٔ مداخلهٔ هر کس‌دراجرائیات برای احدی امنیت باقی نمانده، درصورتی قانون بعدم مسؤلیت و تقدیس شخص سلطان تصریح میکند با مسؤلیت هیئت مجریه که‌عبارت‌باشد ازدولت‌مجلس‌شورای که جز وضع قوانین‌لازمه ونظارت‌امورتکلیفی‌ندارد درهرامری شخص‌سلطان را طرف قرار داده ودرامورات شخصیه مداخله نموده مواد چندی ازقانون را دراین‌مورد نقض کردند بحکم قانون‌اساسی قوهٔ اجرائیه وانتخاب وزراء که بسلطنت مفوض است هر کس‌را ما خواستیم مصدرشغل و امری نسبت بدقایق‌مقتضیات وقت وصلاح جریان نظم امور با رعایت روابط دول خارجه قراربدهیم بخلاف قانون و با هزار وسایل بعضی‌اقدامات غیرمقتضیه کردند که حاجت تذکارنبوده بلکه حلم وحشمت سلطنت مانع ازتصریح کیفیات است وبخلاف اصل‌هشتم‌ونهم درچند مورد رفتارشده وبه‌تبعیض‌عمل گردیده وقانون تصریح کرده سلطان مقدس‌است واصل دهم مصرح‌است که درمواقع ارتکاب جنحه وجنایت قوهٔ نظمیه اقدامات فوریه‌بعمل‌آورده درمقدمهٔ وقعهٔ بمب و استنطاق و محاکمهٔ مرتکبین بنا بتوضیحات روزنامهٔ محاکمات چه حرکات وقیحانه که‌بعمل می‌آمد که جزعظمت همت و بغیر رأفت ذات ملوکانه نسبت بملت که بمنزلهٔ فرزند خود ملاحظه می‌شود هیچ قانون و قاعده اغماض چنین خیانتی را تجویز نمی کرد، اصل هشتم‌آحاد ملت را در

مقابل قانون متساوی نموده، اصل دوازدهم مجازاترا منحصر بطریقهٔ مجوزهٔ قانون کرده . درچند مورد این هردو اصل نقض شده بااینکه مداخله در اجرائیات از وظیفهٔ مجلس خارج بوده بنقض اصل پانزدهم لایحه ونوشتجات عدیده ازطرف هیئت مبعوثه صادرشده چنانکه نقض اصل شانزدهم متضمن همین فقره شده‌است، قانون تصریح کرده سلطان مقدس‌است، دراصل بیستم هرروز وهرساعت‌هزارنقض‌وبی‌حرمتی بمفاد قانون‌عمل آمده، وجهاًمن‌الوجوه جلوگیری‌نشده‌است، شاهد مسئله جرایدمنتشره ونطق نطاقین‌است، عموماً، علناً، حتی‌درحوزه وساحت مجلس‌نیز ازمدلول اصل بیست و یکم درمسئلهٔ اسلحه عدول ونقض گردیده، علاوه براینها بزرگترین نقض قانون ازکلمهٔ مصرحه تقدیس‌سلطنت، اشاعه و اظهارهمین عبارت عدم همراهی شخص ما با مشروطیت است که از روی کمال عدم مبالات در مقام ابراز چنین عقیدهٔ سست یا غرض سقیم برمیآیند که مدلل میدارد بی‌اطلاعی هیئت مبعوثه را ازمسائل سیاسی‌واصول قواعد جهانبانی‌دورهٔ حاضره ومأیوس‌مینماید شخص همایون مارا از استعداد و اطلاعات لازمهٔ وکلای ملت خود، زیراهنوز تا این درجه بروابط دول وحقوق بین‌المللی ولوازم ملك داری ملتفت نشده‌اند که برفرض محال خدانکرده شخص ما با مجلس یا مشروطه مساعد نباشیم لکن برای بقای شرف واستقلال سلطنت وحفظ مقام قول وقلم خود درمیان ملل معظمه ساعی بحفظ (کنستی توسیون) خواهیم بود وهرگزهتك‌این حرف وثقلت این تهمت را که از روی کمال بی‌اطلاعی ناشی شده برخود قبول نکرده و جمعی که تا این درجه از اس اساس مسائل مهمهٔ مملکت بی‌اطلاع بوده وبه‌تبعیض اصول قانون با اختلاف مواقع معتقد باشند رشتهٔ نظم اکناف مملکت چندین‌هزارساله وموجبات رفاه وامنیت جماعت کثیرهٔ

ملت را که خداوند درعهدهٔ کفایت شخص همایون ما مقرر ومسؤل معین فرموده ازدست نداده وبیشتر ازاین متحمل هوا پرستی اشخاص قلیلی ازمغرضین نخواهیم بود تا بمشیت قادرمتعال وتوجهات ائمهٔ هدی وتأییدات حضرت حجة عجل الله فرجه سلطنت خودرا از روی حقیقت منظم وقانون اساسی را بدون تبعیض بموقع اجرا گذاریم تا عموم ملت از فوایدآن بهره مند ودر مهد امن وامان آسوده ومرفه الحال باشند .

بازگشت به‌تبریز:

اکنون که شمه‌ئی از وضع پایتخت وقصد محمدعلی‌شاه تاآنجا که درخور لزوم بود بیان کردیم و مقصود محمدعلی‌شاهرا هرچند که قبلا همی‌دانستیم‌چیست بخوبی‌ملتفت ومتوجه‌شدیم‌برای‌نوشتن وقایع آذربایجان باز باید به‌تبریزمراجعت کرده از اوضاع وجریان اموزه‌مستحضرباشیم.



محمدعلی‌شاه

٦

جلسهٔ حضرات علما یاظاهرشدن رازهای نهانی درمنزل حاجی میرزاحسن آقا ونتایج وخیمهٔ آن

روزجمعه ۱۹ جمادی‌الاولی باآنکه روز تعطیل بود انجمن ایالتی مشغول انجام‌وظیفه‌بود. وظیفهٔ آنروزها جزازمذاکره دربارهٔ خبرهای‌ناگوار تهران که ساعت بساعت میرسید بچیزدیگری عاید نبود. هریك از اعضای انجمن‌بفراخورحال واطلاعات خود چیزی می گفت که خبرآوردند درمنزل حاجی‌میرزاحسن‌آقا جلسه‌ئی‌ازحضرات‌آقایان علما تشکیل یافته‌است.این خبرسبب نگرانی اعضا گردید وبصیرالسلطنه رئیس‌انجمن بمرحوم حاجی میرزاعلی‌النقی گنجه‌ئی گفت:حاجی «قینما قا صقیراتی» شما باآقایان‌علما رابطهٔ‌نزدیکی‌دارید، خواهشمندم‌بمنزل‌مجتهد رفته خبری‌برای ما بیاورید.

حاجی میرزاعلی‌النقی بدون عذر وبهانه رفت ولی پس‌از نیم ساعت بازآمد و گفت خبرتازه‌ئی نبود، سخن‌ازلامذهبی وبی‌دینی مشروطه‌خواهان میرفت . بصیرالسلطنه گفت چرا سخن در پرده میگوئی؟ خواهشمندم که حقیقت امر هرچه بوده واضح وبی‌پرده بگوئید .

گفت می گویم بشرط اینکه بعدازاین مرا بچنین مأموریتی امر نفرمائید. پس‌ازآنکه‌بصیرالسلطنه شرطرا قبول کرد. حاجی‌میرزاعلی‌النقی نخست با دقت نظری بحاضرین نمود که ببیند شخص نامحرمی در انجمن

وجود دارد یا نه ، چون دید که‌غیراز اعضا شخص دیگری درمجلس نیست گفت : من وقتیکه وارد منزل آقای مجتهد شدم دیدم حیاط پراز اشخاص مسلح‌است و کسانی را درآنجا دیدم که تا امروز ندیده بودم وطالارهم پراز حضرات علماست، متحیر بودم که چگونه خودرا بطالار برسانم، یکی از گماشتگان آقا که سابقهٔ معرفتی‌بامن‌داشت مرا باطاق دیگری هدایت کرد که‌آنجا نیزپرازآقایان علما بود وچندنفر ازتجار واصناف نیز دیده می‌شد بالاخره‌بهرنحوی‌بود جائی‌پیدا کرده‌نشستم. هنوز بیش‌ازچند دقیقه‌نگذشته بود که یکنفر ازآقایان معمم ازجای خود بلند شده بدرفشانی پرداخت و نخستین سخن وی این‌بود :آقایان این‌مشروطه‌خواهان وانجمن نشینان که سخن‌از برادری وبرابری میزنند ومیخواهند با نیرنگ وحیله شمارا مطیع خود سازند یا بابی هستند ویا بهائی، ویك نفرمسلمان درمیان ایشان پیدا نمی‌شود ومیخواهند شمارا نیزلامذهب کنند. من با نهایت ادب گفتم جناب آقا چرا بی‌لطفی می‌فرمائید؟! اعضای‌انجمن و وکلای مجلس همه مسلمان هستند ودرمیان‌ایشان نه بهائی وجود دارد ونه بابی . همینکه من‌این‌سخن بگفتم آخوند سخت برآشفت وگفت فضولی مکن. من دیدم که قافیه را باخته‌ام گفتم چشم . باز تکرار کرد، باز عرض کردم چشم . درمرتبهٔ سوم آخوندی پهلوی من نشسته‌بود روی بناطق کرد وگفت این مرد که درمقام تسلیم ورضاست دیگرتکرارلازم‌نیست؛آخوند ساکت شد ومن‌هم ازفرصت استفاده کرده یواشکی چون گربهٔ دزد از اطاق بیرون‌آمدم. حاجی میرزا علی‌النقی چون مردی ظریف و بذله‌گو بود و غالباً سخن از در شوخی می‌گفت ، حاضرین پنداشتند که باز شوخی می کند با قهقهه خندیدند. گنجه‌ئی‌نگاهی‌بآقایان کرد وگفت: یاران وقت گریه‌است نه‌هنگام خنده.

من آینده را سخت تاریك می‌بینم، باید برای فردای خود فکری کنید و الا نه سر خواهد ماند و نه دستار . اعضای انجمن‌هم پی بحقیقت امر بردند و دانستند که‌این‌رشته سر دراز دارد .

حضرات علما درهمان جلسه تلگرافی بشاه مخابره کردند مبنی بر تشکر از اقدامات شاه وتنفر ازمجلس ومشروطه‌خواهان .

پس‌از امضای تلگراف هنگام ظهرجلسه خاتمه یافت وآقایان از مرحوم‌مجتهد خداحافظی کردند و بیرون رفتند .

تیرخوردن سید هاشم :

سید هاشم‌هم آنروز درمنزل مجتهد بود پس‌ازآنکه جلسه خاتمه یافت اونیز ازمجلس‌بیرون‌آمده سوار الاغ‌خود شد و کسانش درجلو وعقب اوپیاده براه افتادند. هنوز بیش‌ازصد قدمی‌ازخانهٔ مجتهد دورنشده بودند که ناگاه سیدی با ششلول بسید هاشم حمله و تیری بسوی وی خالی کرد . تیر بآقا اصابت کرد و ضارب گرفتار گردید . کسان میرهاشم ضاربرا باشخص دیگری که همراه وی بود دستگیر کرده بانجمن‌اسلامیه بردند ضارب درست شناخته نشد، افواهی‌می گفتند ژنجانی‌بود وهمراهش شخصی بود بنام تقی مسگر . شب همانروز درانجمن‌اسلامیه سید را بوضع فجیعی کشتند و کشندهٔ وی‌فتح‌الله‌باغمیشه‌ئی‌معروف‌بآسیابان‌بود. گویند مشارالیه میخ چوبینی بسوراخ گوش وی‌نهاده با پتك چنان زد که سرمیخ ازسوراخ گوش دیگرش بیرون رفت .

حضرات علما درانجمن اسلامیه:

فردای‌آن روز یعنی روز شنبه ۲۰جمادی‌الاولی آقایان علمای بنام تبریز بانجمن‌اسلامیه‌رفته وبرتق وفتق امورشروع کردند وبرای‌برانداختن

اساس مشروطیت عهد وپیمان بستند وجمعی از تجار و کسبه نیز حضور داشتند. آنروز نخستین روزی بود که رازها از پرده بیرون افتاد و آشکارا بر علیه مشروطه ومشروطه‌خواهان سخن‌سرائی می کردند ومردم را بمخالفت مجلس ومجلسیان تهییج وترغیب می‌نمودند.

بهانه‌جوئی کسان وششلول بندان سیدهاشم :

ششلول بندان میرهاشم تا دهم جمادی‌الاولی نسبت بکسی در صدد تعرض نبودند ولی از آن تاریخ ببعد بنای تعرض گذاشته وموجبات مزاحمت مردم خاصه مشروطه‌خواهانرا بانواع مختلفه فراهم می آورند ودر کوچه وبازار هر وقت بیکی ازمشروطه خواهان مصادف می‌شدند بایراد سخنان ناشایست و کنایت آمیز خاطر ایشانرا آزرده میکردند. وآزادیخواهان برای آنکه بهانه بدست ایشان ندهند سکوت وملایمت اختیار می کردند ولی آنان دست بردار نبودند و پیدا بود که میخواهند بهانه‌ئی بدست آورده مخالفت باطنی خودرا آشکار کنند .

طرفداران میرهاشم چنین می‌پنداشتند که مشروطه‌خواهان یا آزادی طلبان با نظر تردید درآنها مینگرند و یا شاید باور نمی کردند که میرهاشم با دستورالعمل خاصی به‌تبریز مراجعت کرده‌است . حتی برخی از اعضای انجمن ایالتی هم نسبت بایشان حسن ظن فوق‌العاده‌ئی داشتند و او را نخستین مؤسس اساس مشروطیت می‌دانستند ونمی‌خواستند باور کنند که میرهاشم روزی برضد مشروطیت قیام خواهد کرد و در زیر بیرق استبداد جای خواهد گزید و گرنه متوجه میشدند که چرا مشارالیه انجمن محلهٔ دوه‌چی را باسلامیه موسوم کرد. آیا در تبریز انجمنی بنام انجمن مسیحی وجود داشت که درمقابل آن انجمنی بنام انجمن اسلامیه تأسیس شود ودر نتیجهٔ این خوش باوریها بود که ازرحیم‌خان نیز پشتیبانی کردند ودشمن بی امانی برای ملك وملت ببار آوردند.

ولی کسان سید هاشم می‌دانستند که حقیقت امر چیست وعنقریب ورق برگشته اوضاع تغییرخواهد یافت ومحمدعلی‌میرزا مجلس ومجلسیان را ازبین برده وازمشروطه نام ونشانی درایران بجا نخواهد گذاشت.

محمدعلی میرزا درسایهٔ تعلیمات ارباب خود با حفظ صورت ظاهر امور، درباطن شب و روز درتهیهٔ وسایل‌تخریب وتعطیل‌مجلس‌بود ولی‌سران آزادی یا بکلی‌ازنیات وی مستحضرنبودند ویا اینکه نمی‌خواستند پرده از روی‌کاربردارند. درهردوصورت درغفلت بودند؛ باری انجمن‌اسلامیه حقیقت خودرا ظاهرساخت ودیگرجای‌تردیدبرای کسی‌باقی‌نگذاشت، همه‌دانستند که‌انجمن‌اسلامیه انجمنی‌است که‌برضد ملت و با تبعیت وفرمانبرداری شاه تأسیس شده‌است و سیدهاشم هم بدون تردید مانند رحیم‌خان با تعلیمات محمدعلی‌میرزا بآذربایجان‌آمده ومیخواهد که نام‌مشروطه وآزادیرا بکلی ازصفحهٔ‌آذربایجان بزداید.

وتعرض کسان سیدهاشم از آن جهت بود که میخواستند بهانه و دست‌آویزی‌بدست‌آورند کدنایرهٔ جنگ بین‌طرفین یعنی‌مستبدین‌ومشروطه‌خواهان مشتعل گردد و ایشان بمقصود خود رسیده و از اندوختهٔ دیگران نصیبی ببرند.

آخرین تلگراف وکلای‌آذربایجان ۲۲ جمادی‌الاولی:

« دیروز ازطرف شاه تلگرافی‌بامضای‌علمای تبریزازمجتهد وحاجی میرزامحسن‌ومیرزاصادق وامام‌جمعه‌ـ حاجی میرزارضاـحاجی‌میرزا تقیـ حاجی سید احمد ـ حاجی میرزا علی‌اصغر ـ حاجی میرزا ابوالحسن ـ آقاسیدعلیـ حاجی‌میرزا احمد ـ حاجی‌میرزاعبدالحسینـ میرزا یوسفـ میرزا حسن ـ میرزا عبدالعلیـآقا سید رضی ـ شیخ‌العلما طبع و نشر شد

مشتمل بر تقویت دولت ومخالفت مشروطه. ازین تلگراف عموم آذربایجانیان تهران سرافکنده ودر کوچه وبازارمعرض سر کوبی مردم شده‌اند. بالعکس تلگرافی از علمای اصفهان مخابره شده بود که موجب سربلندی آنها شد که در آن تلگراف فتوای سربازان وسواران افواجیرا که بکمك مستبدین وبموجب احضار آنها از ولایات بتهران می‌آیند داده وآنهارا درحکم قشون کربلا و انصار بنی‌امیه وتیر اندازان ببدن مطهرحضرت سیدالشهدا علیه السلام شمرده‌اند وعلاوه پنجاه هزارتومان پول نقد برای مخارج دارالشوری ببانك حواله داده‌اند. عموم ولایات ایران بدون استثنا بغیراز تبریز باتمام قوا با جان ومال حاضر فداکاری و جان نثاری مجلس شورای ملی بوده ومصمم حرکت تهران‌هستند، دست‌ازاین‌نفاق‌بردارید ودراین‌موقع‌باریك نگذارید بتحریك واغوای انگشتهای مستبدین نفاق واختلاف درمیانه بیندازند. و دشمنان خارجی موقع پیشرفت مقاصد درجنگ خانگی پیدا کنند وعیب وطن‌بدبخت ما همین‌است کدازهمه ولایات زودتر می‌درخشد وازهمه زودتر ضایع‌میشود. جسارترا ببخشید، سوزدل دراین‌فرصت تنگ باظهاراین‌مطالب مجبور می کند. کار درتهران بسختی کشیده وهنوز بجائی منجر نشده وپانزده روز است درتهران تعطیل عمومی‌است وسه روز است بازعموم کسبه وتجار و اصناف شب وروز درمسجد سپهسالار مجتمع‌اند. وکلای آذربایجان».

آقایان وکلای آذربایجان علی‌الظاهر حق داشتند که تبریزیانرا هدف ملامت قراردهند، برای‌آنکه ازصورت بباطن توجه نداشتند یکی‌از جمله بدبختیها که سبب شکست قوای ملی در مقابل قوای دولتی گردید همین تلگرافهای حماسی بود که ازهرطرف بمجلس شورای ملی میرسید و مجلس‌هم تصور میکرد که عنقریب تهران جولانگاه دلاورانی خواهد

بود که‌ازتمامی ولایات وایالات خواهند رسید. شیههٔ اسبان ونعرهٔ دلاوران اریکهٔ سلطنت‌را متزلزل خواهد ساخت؛ ولی محمدعلی‌میرزا میدانست که کسی بتهران برای یاری مجلس نخواهدآمد. زیرا وی درهرشهری مأمورین خاصی‌داشت که‌حقیقت‌امررا برای‌محمدعلی‌میرزا گزارش‌می‌دادند و او بهتر ازمجلسیان می‌دانست که قضیه ازچه قرار است مثلاً وقتی که تلگرافی‌از انجمن‌ولایتی یا ازخوانین ایالتی که‌بمجلس مخابره می‌شد که‌حتماً قریب ده هزارسوار جرار برای محافظت مجلس‌شورای ملی مسلح بااسلحهٔ جدید عازم تهران شده وکاخ استبداد را سرنگون خواهند کرد ، مأمورمحرم شاه اعم ازحاکم وغیره محرمانه بشاه گزارش می‌داد که ده هزارنفر سهل است ده نفرسوارهم‌نمی‌توانند بتهران‌اعزام کنند. درنتیجه شاه با اطمینان خاطر مشغول تجهیزلشکربود، ولی مجلسیانرا چشم انتظار بر در که چه وقتی از دامان دشت گرد سواران ملت توتیای چشم ایشان خواهد شد، بالاخره شاه غالب ومجلس مغلوب شد .

اعتذار وکلای آذربایجان ازحضور درتلگرافخانه :

اعضای‌انجمن‌ایالتی‌برای‌استحضارازاوضاع‌تهران‌بوکلای‌آذربایجان تلگراف کرده بودند که در تلگرافخانه حضور بهمرسانند . وکلا درجواب تلگراف زیررا مخابره کردند :

«انجمن‌ایالتی‌این‌خادمان وطن‌را بمخابرهٔ‌حضوری دعوت‌فرموده‌اید، دیشب‌هم ممکن‌نشد، بمناسبت اهمیت وجلوگیری از وقایع‌ناگوارمجبور بحضور درمجلس‌هستیم،امشب‌هم‌رسیده‌معذور،نشانه‌منصور-تقی‌زاده-ابراهیم-فضلعلی- هدایت‌الله - شرف‌الدوله - احسن‌الدوله- یحیی‌میرزا » .

تلگراف سردارنصرت رحیم‌خان بمجلس :

رحیم‌خان علاوه برشیرین‌کاریهائی که درتبریزدرانجمن ایالتی میکرد از اهر نیز تلگرافی توسط انجمن بمجلس‌شورای ملی مخابره کرد که سواد آن ذیلاً درج میشود :

« ۱۳ جمادی‌الاولی از اهر توسط وکلای محترم آذربایجان حضور مبارك مجلس‌شورای ملی شید الله ارکانه . این‌خادم وطن‌امروز در اردوی‌اهر هزارنفرسوارمسلح و هفتصد نفرسرباز برای‌انتظام امور قره‌جه‌داغ ومشکین و اردبیل حاضر نموده وچون بعضی‌اخبار راجع بحرکت مستبدین‌برخلاف مشروطیت شنیده‌میشودبرخود لازم‌دانسته که باین چندکلمه جسارت نمایم.

سر که نه در راه عزیزان بود بار گرانی‌است کشیدن بدوش

حمد می کنم خالقی را که باین ذرهٔ بی‌مقدار توانائی کرم فرموده بمحض اشارت از طرف ملت خود در مدت سه روز اقلا سه هزار نفر سوار جنگ دیده وغالب با تفنگ پنج‌تیرحاضرنموده جز برای ربودن گوی‌نیك‌نامی و شرف ملت خواهی آرزوئی ندارد و از فضل الهی می‌توانم علاوه از مصارف این عده سوارهم برحسب لزوم در این موقع تحمل مخارج دوهزار تفنگ‌چی پیاده را نموده و کمك بملت مظلوم خود بنمایم همین قدرعرض میکنم(گوش‌برحکم وچشم برفرمان) منتظرم و تا آخرین‌نفس که درخود وبازماندگانم باشد در اوامر مقدسهٔ وکلای دارالشورای ملی کوشم، نهایت آرزو دارم ندای غیبی‌مژده رساند: رحیم بیا . خادم همان هستم که‌ازطهران به تبریز چهار روزه‌آمدم، حالا از دوست یك اشارت از ما بسر دویدن . رحیم سردارنصرت » .

رحیم‌خان از این تلگراف شاید سه مقصود داشته‌است :یکی آنکه چون بدون‌تردید بامرمحمدعلی شاه‌ازتهران گریخته‌بود میخواست شاهرا از اقدامات خود مستحضر دارد ، زیرا می‌دانست که تلگرافخانه صورت تلگرافرا بشاه خواهد داد.

دیگرآنکه‌اگرشاه دراقدامات خودکامیاب نشد انجمن ومجلس از وی سلب اطمینان نکند.

سه دیگرآن بوده که انجمن اورا طرفدارمشروطه دانسته به‌تبریز بخواهد تا بآسانی بتواند فاتحهٔ مشروطه را بخواند .

۷

توپ بستن مجلس شورای ملی

روز سه‌شنبه۲۳ جمادی‌الاولی روزی‌است که دست جنایتکارمحمدعلی میرزا در اثر تلقینات سوء بیگانگان و تحریکات خبائث‌آلود درباریان از آستین شقاوت بیرون‌آمد ومجلس‌شورای ملی‌را که کعبهٔ آمال ملت ومایهٔ سعادت واقبال ایرانیان‌بود با توپهای آتشبار با خاك یکسان کرد و ازفرط جهالت ندانست که بادست خودآتش‌بخانمان وخاندان خود میزند.

شرح قضیه بوجه اختصار:

روزیکه شاه باآن وضع ناهنجار و غیرمنتظر بباغ شاه رفت زعمای ملت متوجه شدند که شاه درصدد مخالفت با مجلس ومشروطه‌است باوجود این باز احتمال‌میدادند که ممکن‌است بمکاتبه ومجامله‌نگذاشت که رشتهٔ مرابطه‌بکلی گسیخته گردد، ولی‌روزیکه‌جواب‌نامهٔ‌مجلس‌ازطرف‌محمدعلی‌شاه رسید (۲۰جمادی‌الاولی) دیگرجای‌تردید باقی‌نماند ومجلسیان بخوبی دریافتند که شاه با مجلس سرجنگ دارد و دیگرآشتی با محمدعلی‌میرزا حکم‌آب وآتش را دارد. ودرآن صدد برآمدند که فکری برای‌آتیهٔ خود و مملکت بنمایند تا بتوانند در مقابل حملات وی سدی ایجاد کنند ولی خیلی‌دیرشده بود، باوجود این هیاهوئی براه انداختند ومجاهدین و افراد انجمنها آنانکه سلاح داشتند خودشانرا برای مدافعه حاضر می کردند و

وکلا هم بایالات و ولایات چگونگیرا تا آنجا که می‌توانستند اطلاع دادند ولی چه فائده داشت تا تریاق از عراق آورده شود مار گزیده مرده باشد . بازهم برخی از آقایان وکلا مخالفت با شاهرا تصویب نمی کردند غافل از اینکه شاه برطبق دستوراتیکه از استاد دارد برتخریب مجلس کمر بسته‌است، دیگر تغییر وتبدیلی درآن راه نخواهدیافت .

مجاهدین انجمنهامخصوصاً اعضای انجمن آذربایجان ومظفری خودرا برای مدافعه حاضر کرده بودند .

شب ۲۳ جمادی‌الاولی محمدعلی‌میرزا با لیاخوف بمشاوره پرداخت. لیاخوف با وی گفت باید هرچه زودتر بتخریب مجلس اقدام شود والا از توجه خاص محروم خواهید ماند. پس‌ازلختی مشاوره ومذاکره قرارقطعی داده شد که صبح همین شب باید فاتحهٔ مجلس خوانده شود .

آغازجنگ :

روز سه‌شنبه ۲۳ ماه هنوزآفتاب سرنزده بود که ستونهای قزاق و سربازان سیلاخوری با چند عراده توپ آتشبار بجانب مجلس و مسجد سپهسالار رهسپارشدند واطراف مجلس‌ومسجدرا فراگرفتند و راه‌آمد وشد بمردم بستند وکسی را اجازه نمیدادند که‌بمجلس‌برود ویاازمجلس‌بیرون بیاید، ولی مرحومان طباطبائی وبهبهانی را ممانعت نکردند ازقرارمعلوم در اول امر از واردین مجلس‌ممانعت نمی‌شد ولی بعداً از واردین وخارجین هردو ممانعت می کردند .

دراین اثنا مرحوم سید جمال‌الدین افجه‌ئی با عدهٔ بیش‌ازیکصد نفر میخواست بمجلس بروده،در نزدیکی خانهٔ ظل‌السلطان افسران روس از وی ممانعت کردند ولی سید میخواست که بهرنحوی است خودرا بمجلس



سید جمال‌الدین اقجه‌ئی

برساند، ایستادگی بخرج می‌داد چون قزاقها دیدند که سید برنمی گردد دهانهٔ توپی را که در آن نزدیکی بود بسوی جماعت بر گردانده آتش کردند. ازغرش مهیب توپ الاغ سید رم خورده بزمین غلطید، کسانی که با سید آمده بودند جمعی فرار کردند وجمعی در اطراف سید مبهوت ایستاده بودند که کسان میرزا صالح خان وزیر اکرم که درخانهٔ بانوی عظمی بودند بدادشان

رسیده آقا را با چند نفر کسانش بدرون خانه بردند. بالاخره جنگ آغاز شد مجاهدینی که در سر درمجلس سنگر داشتند به تیراندازی پرداختند و مجاهدین انجمن آذربایجان ومظفری نیز باران تیر برسرقزاقان می باراندند درآغاز جنگ غلبه با مجاهدین بود وتلفات سنگینی بقزاقان واردآوردند چنانکه اغلب قزاقها واسبهائیکه درجلومجلس بودند کشته شدند وقشون دولتی ناچارشد که بکوچه‌ها وخیابانهای اطراف پراکنده شوند وخبرشکست بلیاخوف داده‌شد ، اونیزدرمیدان جنگ حاضرشد چون اوضاع را وخیم دید فرمان داد چهار عراده توپ که در باغ شاه است فوری برزمگاه بیاورند و مجاهدین هم با نهایت رشادت جنگ می کردند وازخانهٔ بانوی عظمی مرحوم میرزا صالح خان بیش از ده و دوازده نفر توپچی وقزاق را بخون خودشان غرق کرد، مهارت و رشادت اورا خودصاحب منصبان روسی نیز تصدیق میکردند، مجاهدین ازشکست قشون دولتی جسورترشده دلیرانه می کوشیدند، کاربجائی رسید که مجاهدین خودشانرا فاتح وقشون دولتی خودشانرا مغلوب میدانستند.

دراین بین آقایان و کلائی که در مجلس بودند تکلیف خودشانرا نمیدانستندوغرق دریای حیرت بودند، مرحومان طباطبائی و بهبهانی مجاهدینرا قسم می‌دادند که دست از جنگ بردارند و گاهی دست بسوی آسمان بلند کرده ازخداوندمتعال مسئلت می کردند که این بلارا ازسرمردمان دور کند.

مرحوم ملک‌زاده درجلد چهارم تاریخ مشروطیت می نویسد که یکی از مجاهدین سنگرسر درمجلس نزد مرحوم ملک‌المتکلمین آمد و گفت لیاخوف درمقابل سنگرمن است ومن می‌توانم اورا هدف گلوله قرارداده بکشم آن مرحوم درجواب فرمود چون لیاخوف تبعهٔ روس است می‌ترسم کشته شدن او بهانه بدست روسها بدهد ومشکلاتی برای مملکت پیش آید.

بالجمله جنگ در کمال شدت جریان داشت وجمعی که درمجلس بودند از وکیل وغیروکیل اشخاصی بودند جنگ ندیده و تصورمیکردند که اگر توپی بعمارت مجلس برخوردکلیه عمارت‌مجلس زیر و رو خواهدشد ومیخواستند بهرنحوی است خودشانرا ازآن مهلکه نجات دهند بالاخره قرار براین‌داده شد کسانیکه دارای‌اسلحه‌نبوده ومی‌ترسند ازمجلس‌بیرون بروند چون بیرون رفتن ایشان از در معمولی مجلس امکان پذیر نبود لذا دیوارشمالی‌مجلس‌را شکافته‌ازآنجا بیرون رفتند جمعی‌از ایشان بخانه‌های خود رفتند وجمعی دیگرصلاح درآن دیدند که بپارك امین‌الدوله بروند .

چون وکلا و اشخاص غیرمسلح از مجلس بیرون رفتند بازجنگ همانطور ادامه داشت ولی رفته رفته تغییری در کیفیت جنگ روی داد برای آنکه ساعت‌بساعت برعدهٔ قزاقها افزوده می‌شد وازجهت‌اسلحه وقورخانه‌هم مستغنی بودند ولی بعکس علاوه براینکه از عدهٔ مجاهدین کاسته می‌شد بفشنگ نیزدست رس نداشتند،کاربجائی رسید که در کمرهریك‌ازمجاهدین بیش‌از ده یا پانزده دانه فشنگ نماند .

دراین بین قزاقهای دولتی به‌بمباران مجلس پرداختند، گلوله‌ها شرپنل مانند تگرك بلا بر در و دیوار مجلس باریدن گرفت، دیگر عرصه برمدافعین مجلس تنگ شد وپای مقاومتشان بلغزید وبرای‌آنکه خودرا از آن گیر ودار نجات دهند هریك از گوشه‌ئی فرا رفتند وخانهٔ ملت را از ناچاری بدست دولتیان بدفرجام سپردند .

لشکریان چون دیدند که صدای تفنگ مدافعین خاموش گردید بساحت مجلس‌حمله‌بردند ودست بغارت‌باز کرده کلیهٔ‌اشیاء نفیسه را بغارت بردند و در وپنجره‌را درهم‌شکستند ودرعرض‌چندساعتی آن‌عمارت روح افزا

وساحت فرح بخشارا که نمونهٔ بهشت برین بود بخرابه زاری مبدل نموده خانهٔ امید خودرا ویران کردند وازعاقبت حال اندیشه ننمودند .

گوئی خاقانی شروانی این بیت را دربارهٔ ویرانی مجلس گفته است :

ما بارگه دادیم این رفت ستم برما برقصر ستمکاران تاخود چه رسد خذلان

دسته‌های دیگری هم مأمورشدند انجمن آذربایجان وانجمن مظفری را که مجاهدین درآن دومحل دلیرانه مقاومت می کردند در زیر آتش توپ قرار داده ازبین ببرند و مأمورین نیز بمأموریت خود عمل کرده وآخرین قوهٔ امید آزادیخواهانرا مبدل به نومیدی کردند پس از چهارساعت جنگ تهران حکم وادی خاموشان بخود گرفت .

درپارك امین‌الدوله بآزادیخواهان چه گذشت ؟

اشخاصی که بپارك امین‌الدوله رفتند عبارت بودند ازدوقسمت، وکیل وغیر وکیل که اسامی ایشان ذیلا ذکرمی‌شود :

از وکلا آنانکه شناخته شده‌اند سید محمد طباطبائی ـ سیدعبدالله بهبهانی ـ ممتازالدوله رئیس مجلس ـ حاجی میرزا ابراهیم وکیل آذربایجان ـ مستشارالدوله ـ حاجی میرزا یحیی امام جمعهٔ خوئی ـ آقای حکیم‌الملك[1] .

۱ـ تفصیل رهائی یافتن آقای حکیم‌الملك و مرحوم ممتازالدوله بطور اجمال بدینگونه بوده‌است که نوکر ممتازالدوله را با باغبان محسن‌خان امین‌الدوله سابقهٔ معرفتی دربین بود . مشارالیه وقتیکه اوضاع را بدانطور که درمتن ذکرشد دید ، ممتازالدوله و حکیم‌الملك راکه باهم بودند درزیر برگهای درخت مو پنهان کرد تاآنکه آن دژخیمان خونخوارپیشوایان آزادیرا باآن وضع دلخراش ازپارك بیرون کرده باخودشان بردند. آقایان نیز از زیر برگهای مو بیرون آمدند ولی نظر براینکه نسبت بامین‌الدوله خوش‌بین نبودند درآن صدد شدند که بنحوی خودشان را ازآن ورطهٔ بیمناك نجات دهند، نوکر ممتازالدوله احساس کرد که آقایان نمی‌خواهند درپارك بمانند، این‌راز را با دوست خودباغبان امین‌الدوله ←



امین‌الدوله

← درمیان نهاد، مشارالیه برای آنکه وظیفهٔ دوستی را کما هو حقه انجام دهد، دو دست لباس کهنه تهیه کرده نزد آقایان آورد وایشان هم بانهایت ممنونیت لباسهای خودرا ازتن بیرون کرده و با همان جامه‌های کهنه ملبس شدند وچون هوا تاریك شد براهنمائی باغبان از پارك بیرون آمده بخانهٔ برادرنوکر ممتازالدوله رفتند ودرآنجا ممتازالدوله تلگراف رمزی به برادرخود ممتازالسلطنه سفیرایران درفرانسه مخابره کرد، سه روز بعدجوابی قریب باین مضمون رسید که ازطرف دولت بسفیرفرانسه تلگرافی اطلاع داده شد که شمارا بسفارتخانهٔ فرانسه بپذیرد . ایشان نیز بدون اتلاف وقت خودشانرا بسفارتخانه رسانده ازمرگ یا حبس حتمی نجات یافتند.

ازمعاریف آزادیخواهان آنانکه ما می‌دانیم ، ملك‌المتکلمین- میرزا جهانگیرخان (مدیر روزنامهٔ صوراسرافیل) - قاضی‌ارداقی - برادر قاضی- پسر ملك‌المتکلمین . دونفر اولی ازجمله اشخاصی بودند که شاه ازمجلس تبعید آنها را میخواست وآنان نیزچند روزی بود که شب و روز درمجلس



میرزا جهانگیرخان
صوراسرافیل

متحصن بوده بیرون نمی‌رفتند. قاضی ارداقی ازآزادیخواهان‌معروف بشمار میرفت و شاه از وی نیز بد دل بود.

شاید غیراز اینان کسان‌دیگری‌هم بوده‌اند که برای نگارنده معلوم نیست که اسامی ایشان چه بوده‌است.

وقتیکه اشخاص مزبور وارد پارك شدند محسن‌خان امین‌الدوله از ورود این مهمانان ناخوانده سخت متوحش‌ومشوش‌الحال گردید، ولی شرم



حاجی میرزا ابراهیم

حضورمانع ازممانعت بود، باوجود این پس ازچند دقیقه با تحصیل اجازه از پارك بیرون رفت. وحاضرین درساحت باغ بودند، دیری نگذشت که در باغ بشدت کوفته شد و عدهٔ زیادی ازسرباز وقزاق واشخاص غارتگر از اجامرو-اوباش هیاهو کنان وعربده جویان وفحش گویان وارد باغشدند وآنچه از دستشان برمی آمد ازبی شرمی وهرزگی وبی احترامی دریغ نکردند. حاجی میرزاابراهیم آقارا کشتند ولباسش راازتن بیرون آوردند ،مرحومان طباطبائی



ملك المتكلمين

وبهبهانی وامام‌جمعهٔ خوئی را با مشت وسیلی آنقدر زدند که بکلی ازتاب و توان افتادند، چون‌از کتك زدن سیرشدند بکندن ریش ایشان پرداختند ، موی ریش‌ایشانرا دسته دسته می کندند وبدور می‌انداختند، مرحوم‌بهبهانی وطباطبائی درمقابل این همه بی‌احترامی وآزار و اذیت بی‌پایان جز بجملهٔ (لا اله الا الله) بچیزی زبان بازنمی کردند . پس‌ازآنکه این اشخاص ناپاك زشت درون‌آنچه از دستشان برمی‌آمد دربارهٔ بزرگان ملت دریغ ننمودند

بجبر و زور همهٔ ایشانرا باستثنای آقای حکیم‌الملك و ممتازالدوله از باغ بیرون کردندووقتیکه واردخیابان شدند در آن صدد بر آمدند که‌همهٔ آنانرا بکشند که دراین بین قاسم‌آقامیر پنجه رسید و آقایانرا ازدست ایشان‌خلاص کرده ازمرگشان نجات داد. قاسم‌آقا می‌خواست که درآن حوالی خانه‌ئی پیدا کند که‌آقایان قدری استراحت کنند هر دریرا که زدند کسی از ترس بایشان راه نداد تا بالاخره دریکی‌ازخانه‌ها که سا کنین‌آن همه زن‌بودند اندك استراحتی کردند وزنان نهایت احترامرا دربارهٔ ایشان بجای‌آوردند، چون خبر بباغ شاه رسید امرشد که کلیهٔ دستگیران باید بباغ شاه بیایند، ناچارآقایانرا سواردرشکه کرده بباغ شاه‌بردند ودرموقع ورود بباع شاه نیز گرفتارهمان مخمصه شدند که مرحوم حشمت‌الدوله بدادشان رسید.



زندانیان باغشاه

ناگفته نماند پس‌از آنکه وکلا وآزادی خواهان وارد باغ یا پارك امین‌الدوله شدند. ملك‌المتکلمین وقاضی ارداقی وبرادرس وپسرملك‌المتکلمین ومیرزا جهانگیرخان بهرعلتی‌بوده که محققاً معلوم‌نیست ازدیگران یعنی از وکلا جدا می‌شوند وبخانهٔ سیدحسن مدیر(حبل‌المتین‌تهران) میروند ودرآنجا گرفتارمی‌شوند که‌آنها را نیز بباغ شاه می‌برند.

کشتن یا خفه‌کردن ملك‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و تبعید وحبس دیگران:

فردای‌آنروزملك‌المتکلمین ومیرزا جهانگیرخان را بامرشاه طناب بگردن انداخته خفه می کنند ومرحوم سید محمد طباطبائی را بخراسان تبعید می کنند ومرحوم بهبهانی‌را بکرمانشاه می‌فرستند، سایربن‌را بزندان می‌برند ولی در زندان زندانبانان از زجر و آزار آنچه می‌توانستند دریغ نمی کردند. مرحوم قاضی ارداقی را نیز زندانی‌می کنند وبالاخره مشارالیه درمحبس بدرود زندگانی می کند وگویند که اورا چیزخور کردند.

اسامی یك قسمت ازمحبوسین:

مدیرروح‌القدس ـ شیخ ابراهیم پسرعموی مدیرروح‌القدس ـ میرزا محمدعلی خان مدیر روزنامهٔ ترقی ـ حاجی محمدتقی بنکدار ـ میرزا علی‌اکبرخان‌برادرقاضی‌ارداقی‌ـقاضی‌ارداقی ـحاجی‌خان‌خیاط ـ شاهزاده یحیی‌میرزا ـ میرزا داودخان ـ شاهزاده ناصرالممالك.

این فصل را بدین بیت خاتمه میدهیم.

حرف دشمن مشنو تیغ‌مکش دوست‌مکش ظلم از حد مبر امروز که فردائی‌هست

این‌قضیهٔ اسف‌انگیز وهولناك درتاریخ ایران یکی ازقضایای عدیم‌

النظیر بست که آنروز بفرمان بدفرجام محمدعلیمیرزا انجام یافت. این خبر وحشت انگیز نخست ازطرف مأمور تلگرافخانه که بتصویب انجمن معین شده بود بطور مبهم بانجمن رسید. قضیه بدان اندازه مهم بود که باور کردن آن بسهولت امکان نداشت ، باوجود این اول کاری که انجمن کرد این بود که بدون تأخیر بیاسمنج تلفون کرد که اردوی ملی بدون فوت دقیقه‌ئی بشهر مراجعت کند. بعد برای کثرت تردد مردم بانجمن ممکن نبود که دربارهٔ این امرعظیم مذاکره کرد قرارشد که بمنزل مرحوم حاجی علی اصغر گمپانی رفته و درآنجا در اطراف این واقعهٔ باورنکردنی مذاکره کنند. هنوز درمنزل حاجی علی اصغر



ردیف نشسته از دست چپ :
زکریا تاجرباشی روس، جعفر آقا شکاك و دونفر ازاتباع روس



شجاع نظام مرندی باسرکردگان دولت

داخل بمذاکره نشده بودند که حاجی‌علی گمپانی وارد شد وچیزی آهسته بگوش بصیرالسلطنه گفت ورفت. پس از رفتن وی بصیرالسلطنه که در کثرت تأثر برخود می‌لرزید گفت متأسفانه خبرتأیید شد. حاجی‌علی آقا می گفت که زکریا تاجرباشی[1] بمن گفت که مجلس‌را بتوپ بستند وخراب کردند. ازشنیدن‌این‌خبر چه حالی برای‌اعضای‌انجمن روی داد محتاج‌بتوضیح‌نیست، پس‌ازچنددقیقه که‌همه‌مبهوت‌ومتحیر بودندیکی‌ازاعضا گفت‌خوب‌است که‌از خود زکریاچگونگی‌قضیه‌پرسیده‌شودوقراربراین‌شد که‌بنده‌با بصیرالسلطنه بمنزل بصیرالسلطنه رفته وزکریارا که منزلش‌درآن نزدیکی‌است خواسته

۱ـ روس‌ها در تبریز دو نفر تاجرباشی داشتند. یکی تاجرباشی تبعهٔ‌ارامنه‌بود که زکریا نام داشت ودیگری حسن‌آقا که‌تاجرباشی‌تبعهٔ مسلمانان بود .



حاجی علی اصغر کمپانی

وکیفیت امررا از ایشان بپرسیم . وما نیزهمین کاررا کردیم، زکریا ماوقع راتصدیق کرد وگفت خبرصحیح است ومن بحاجی علی آقا گفتم که هرچه زودتر انجمن ایالتی را ازماوقع مستحضر دارد. دیگرجای تردید باقی نبود . ما یعنی بصیر السلطنه وبنده مجدداً بخانهٔ حاجی علی اصغر باز گشتیم، بانهایت تأسف صحت ماوقع را بایشان خبردادیم وقرارشد هرچه زودترچگونگیرا به برخی از سران مجاهدین مانند علی مسیو و غیره اطلاع دهیم که درفکر دفاع باشند واین کار نیز انجام یافت .

دوسه ساعت بعد اسلامیه نشینان نیز ازچگونگی امرمستحضرشدند وجسته جسته صدای تفنگ بگوش میرسید که بالاخره جنگ آغازشد و تا غروب ادامه داشت وهمانروزمعلوم شد که اسلامیه نشینان قبلاً اطلاع داشتند

که در آن روزها شاه بچنین کار منحوسی اقدام خواهد کرد و ازاین جهت بود که قبلا بشجاع نظام مرندی و ضرغام نظام قره‌داغی خبرداده بودند که به تبریز بیایند و ایشان هم آمده بودند و همانروز بجنگ مبادرت کردند. اعضای انجمن ایالتی سخت درتشویش بودند و بیش ازهمه بصیرالسلطنه متوحش بود و می گفت محمدعلی‌میرزا بواسطهٔ دشمنی که با من دارد اگر بمن دست یابد مرا بشدیدترین عقوبات خواهد کشت .

فردای آنروز اعضای انجمن باستثنای چندنفردرمنزل حاجی‌علی‌اصغر گردآمدند ولی اغلب ایشان مضطرب و هراسان بودند و یقین داشتند که دیگر فاتحهٔ مجلس و مشروطه خوانده شده‌است. بیش‌ازهمه بصیرالسلطنه مضطرب ومتحیر بود ومی گفت میخواهم در کونسولخانهٔ روس متحصن باشم ولی می‌ترسم که راهم ندهند وقبول نکنند .

بالجمله رشتهٔ انتظام انجمن ازهم گسیخت، بصیرالسلطنه واجلال الملك در کونسولخانهٔ روس متحصن و سایرین‌هم متفرق شدند ، برخی در بروی خود بسته‌ازخانهٔ خود بیرون‌نیامدند وجمعی بخانهٔ دوستان خود پناه بردند. بنده ومعین‌الرعایا درخانهٔ حاجی‌علی‌اصغر ماندیم ومرحوم سیدحسن شریف‌زاده با چند نفرازآزادیخواهان بکونسولخانهٔ فرانسه پناه بردند.

بازگشتن ستارخان وباقرخان ازباسمنج :

همینکه اردوی باسمنج از طرف انجمن احضار شد رؤسای اردو با سواران خود بدون تأخیر بشهر باز گشتند وستارخان و باقرخان ومحمدقلی‌خان هر کدام درمحل ومسکن خود قرار گرفته بمدافعه پرداختند.

مراجعت این سیصد نفرسوارمسلح به‌تبریز فوق‌العاده مایهٔ امیدواری گردید وآزادیخواهان توانستند که درجلوحملات مخالفین مقاومت ورزند چنانکه تفصیل آن نوشته خواهد شد .

۸

آغاز جنگ تبریز

هرچند جنگ از روز بیست وسوم آغازشده بود ولی از روز بیست و چهارم شدت یافت . پیش آهنگان معروف جنگجویان طرفدار شاه در محلهٔ دوه‌چی‌وسرخاب سکونت‌داشتند واینك‌اسامی‌چندنفرازایشان‌راکه‌در نظر است دراینجا می‌نگاریم :

شجاع نظام مرندی و پسرش ـ ضرغام نظام و برادرش سام خان ـ حاجی فرامرزخان ـ علی‌خان هجوانی[1] ـ قولاغی کسیك اصغر (اصغر گوش‌بریده) ـ کاظم پسر اصغردواتگر ـ پسران کباب‌پز، وچندنفر ازمردم قره‌ملك و عدهٔ زیادی‌ازسواران شجاع‌نظام وسواران ضرغام وجمعی‌ازاهالی دوه‌چی و سرخاب که از روز اول جنگ همه مسلح و مجهز بودند واینها اشخاصی بودند که در روز بیست و سوم جمادی‌الاولی بدستور سیدهاشم و بفرمان باطنی شاه درمحلهٔ دوه‌چی وسرخاب منتظر توپ‌بستن مجلس‌بودند، همینکه خبرمنحوس‌غلبهٔ شاه‌برمجلس‌رسید، سیدهاشم‌هم حکم قتل وغارت داد، مناره‌های صاحب‌الامر وسیدحمزه را که مشرف بتمام شهر بود سنگر قرارداده به‌تیراندازی‌پرداختند وجمعی‌ازالواط‌دوه‌چی وسرخاب باهمراهی سواران حاجی علیلو و مرند بمحلهٔ امیرخیز وخیابان حمله‌ور شدند، ولی

۱ـ هجوان مخفف هوجقان، وآن دهی‌است درچهارکیلومتری شمال مرند.

شکست خورده باز گشتند ، ودراین دو روز پیش آهنگان استبداد اند کی ملتفت شدند که با حریفان زورمندی بجنگ پرداخته‌اند.

تلگراف شاه بسیدهاشم :

روز بیست وپنجم ماه تلگرافی ازشاه بمیرهاشم رسید بمضمون ذیل:

« جناب مستطاب شریعتمدار آقامیرهاشم‌سلمه الله تعالی، باکمال »
« قدرت فتح کردم، مفسدین را تمام گرفتار کرده سید عبدالله را کربلا »
« فرستادم ، سید محمد را بخراسان ، ملك‌المتکلمین ومیرزا جهانگیر را »
« سیاست کردم، مفسدین‌تماماً محبوس، شماهم باکمال‌قدرت مشغول دفع »
« مفسدین باشید وازمن‌هم هرنوع تقویت بخواهید حاضرم، منتظرجواب »
« هستم، جنابان حجج‌الاسلام سلمهم‌الله را احوالپرسم ، همین‌تلگراف را »
« بایشان نشان بدهید . محمدعلی‌شاه قاجار » .

اگراین تلگراف از محمدعلی‌شاه باشد معلوم خواهد شد که چرا میرهاشم دست از وکالت برداشت وبه‌تبریز آمد .

باری‌هرروز که‌می گذشت‌دولتیان‌ضعیف‌ترمی‌شدند، زیرا دلاوریهای ستارخان وباقرخان وسایرمجاهدین‌بآنان می‌فهماند که‌باشیر پنجه‌افکندن کارهر کس‌نیست .

یك شب بابصیرالسلطنه درمنزل گمپانی :

این‌روزها از دمیدهٔ صبح تا غروب آتش جنگ شعله‌ور بود و اغلب شبها نیزحکم‌روزداشت، ازصدای‌تفنگ مردم‌نمی‌توانستند مشغول‌استراحت باشند . شبی درمنزل حاجی‌علی‌اصغر گمپانی چند نفری ازآزادیخواهان باهم درد دل میکردیم، ازقضا آن شب بصیرالسلطنه هم فرصتی پیدا کرده

از کونسولخانه بیرون آمده بود که ساعتی با یاران مشغول مصاحبه شود چون می‌دانست که منزل حاجی‌علی‌اصغر مجمع احباب است بآنجا آمد، هنوز نیم ساعت ازحضور ایشان نگذشته بود که گلوله‌ئی بالای سر وی بدیوار خورد بصیر السلطنه‌ازاین پیش‌آمد متأثرشد و گفت شمارا بخدا ببینید کار بکجا رسیده که درخانهٔ حاجی‌علی‌اصغرهم که دور ازمنطقهٔ‌جنگ‌است نمیگذارند یکساعت بفراغ خاطرمشغول گفت و شنید باشیم. این بگفت وخدا حافظی کرد و برفت.

استمداد شجاع نظام وضرغام :

چون طرفداران‌استبداد چنان‌تصورمیکردند که درعرض دو سه روز غائلهٔ تبریز تمام خواهد شد و آقایان بآرزوی قلبی خود خواهند رسید ولی بخلاف میل و آرزوی ایشان مجاهدت دلیرانهٔ مجاهدین عرصه را برایشان تنگ کرد و فهمیدند که بقول ستارخان : (دم شیر بازی نتوان گرفت) وهرروزچند نفری ازسواران ایشان با مرگ هم‌آغوش گردیدند. ناچارشجاع نظام سواری بمرند فرستاد که‌هرچه زودتر ازسواره وپیاده‌آنچه ممکن است به‌تبریز فرستاده شود و ضرغام هم سواری بقره‌داغ فرستاد که از ایل حاجی علیلو و قره‌خانلو سوار جمع‌آوری کرده بشهر روانه کنند که کارسخت است واحتمال میرود که سخت‌ترهم باشد.

عقیدهٔ مردم قره‌داغ دربارهٔ تبریزیان :

قبل‌ازمشروطیت‌مردم قره‌داغ مخصوصاً‌خوانین ایشان متلك‌ها دربارهٔ تبریزیان‌ساخته‌بودند وهروقت‌یك‌نفر تبریزی‌رامی‌دیدند یکی‌از آن‌متلك‌ها را با وی می گفتند ومی‌خندیدند وتصورمیکردند که‌صدنفرتبریزی‌بایك‌نفر

قره‌داغی نمی‌تواند مقابله کند، اینك یکی از داستانهائیکه دربارهٔ تبریزیان ساخته بودند : «روزی دونفر تبریزی که باهم آشنا بودند درقهوه‌خانه‌ئی باهم ملاقات کردند یکی از ایشان پس از ادای تعارفات گفت ددوش[1] امروز یك نفر مرد کردن کلفتی بمن مشتی زد که نزدیك بود بمیرم، رفیقش گفت : توهم میزدی. جواب داد: چه میگوئی دریك دست قمه داشتم و در دست دیگری ششلول، مگر میخواستی که با چانه‌ام بزنم » .

ولی جنگ تبریز با یشان فهماند که درتشخیص خودشان اشتباه عظیمی کرده‌اند وتبریزی کم ازقره‌داغی یا مرندی نبوده‌است .

اثاث غارت شده :

اثاث غارت شدهٔ خانه‌ها در این روزها غالباً توسط شجاع نظام بمرند فرستاده می‌شد و البته ضرغام هم‌از این کیسیب‌ها (غارتها) بی‌نصیب نبود،متدرجاً اهمیت ستارخان برای اهالی دوه‌چی یاطرفداران محمدعلیمیرزا معلوم می‌شد زیرا هروقت می‌خواستند بامیرخیز حمله برند بی‌نیل مرام باز می گشتند و ازاینجهت یکی دو روز قدری ازحرارت جنگ کاسته شد وازآنجائیکه حسن خدمتی میبایست بشاه نشان دهند، شجاع نظام کشتن طبیب بیچاره‌ئی را باآب وتاب بشاه تلگراف کرد.

سواد تلگراف شجاع نظام بشاه راجع بقتل میرزا ابوالحسن :

تهران توسط حضرت مستطاب اشرف سپهسالار اعظم وزیر جنگ بخاکپای مبارك اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری ارواح العالمین فداه ، میرزا ابوالحسن حکیم نوادهٔ میرزا سلمان حکیم رئیس ومدرس تمام بابیها

۱ـ ددوش یعنی: داداش وابن کلمه ازمخترعات قره‌داغی‌هاست.

بوده، گرفته دادم تیرباران نمودند. غلام خانزاد شکرالله.

این میرزا سلمان که خانه‌اش در دم کوچهٔ صدر بود هیچوقت در نهضت مشروطیت شرکت با مشروطه‌خواهان ومجاهدین نمیکرد ، عجب است که شکرالله شجاع نظام ملتفت نبوده که شاهرا سر وکاری با بهائی یا بابی نبوده، خصومت وی تنها با سران مشروطه‌خواهان بوده‌است و بس.

آمدن بیوك‌خان نصرالممالك پسررحیم‌خان بیاری دوه‌چی :

غرهٔ جمادی‌الثانیه بیوك‌خان با هفتصد سوار جرار بکنارشهررسید، چون قبلا باغ صاحبدیوانرا برای نزول اجلال وی معین کرده بودند لذا درآنجا پیاده‌شد ونظر براینکه رحیم‌خان را با مرحومان حاجی‌فرج‌صراف و حاجی‌ابراهیم برادرش سابقهٔ دوستی دربین بود لذا حاجی‌ابراهیم‌هم بنابر مشهور نسبت به‌بیوك‌خان اظهار ارادت بخرج میداد و از راهنمائی غلط دریغ نمیکرد، فردای‌آن روز را قراردادند که‌بیوك‌خان باسواران خود تبریز را زیر و رو کنند .

حملهٔ بیوك‌خان نصرالممالك بخیابان :

روز دوم جمادی‌الثانیه بیوك‌خان لباس جنگ پوشید و سواران خود را که نوید تاراج وغارت بایشان داده بود فرمان حمله داد. سواران‌بدبخت که فریب‌بیوکخان را خورده وخیال‌میکردند که دریك‌حمله محلهٔ خیابان رامتصرف‌شده ودست‌بیغما بازخواهند کرد جلوریز بسوی‌سنگرهای خیابان تاختند. باقرخان که سنگرهای محکمی درجلو مهاجمین درست کرده بود چون‌ازحملهٔ‌ایشان‌آگاهی‌یافت که ازدورجلوریزمی‌آیند با کمال‌خونسردی درپشت‌سنگرایستاده و همینکه سواران به‌تیررس رسیدند فرمان‌تیراندازی

داد، گلولهٔ توپ وتفنگ ازسنگرها برسرمهاجمین باریدن گرفت وعدهٔ زیادی ازایشان بخاك هلاك افتادند وچنان خودرا باختند که راه فرار را هم گم کردند. مجاهدین چون این حال را دیدند ازسنگر بیرون آمده بایشان حمله بردند، بیوك خان چاره‌ئی جز فرار ندید و بهر نحوی بود خودرا بباغ صاحبدیوان رساند وتا اندازه‌ئی فهمید که تبریزیان هم میتوانند دشمن را بجزای خطای خود برسانند. چون دراین جنگ شکست خورده قریب هفتاد نفر ازسواران خودرا ازدست داد فردای آنروز بمحلهٔ باغمیشه که تابع امر ونهی اسلامیه نشینان بود تاخت آورد، سواران قره‌داغی که دیروز چنان شکستی خورده بودند امروز بیغما برخاستند و برهست ونیست مردم ابقاء نکردند وهرقدر که می‌توانستند ازغارت برخوردارشدند و بیوك خان آنروز عمداً بچنین کار ناشایستی اقدام کرد که سواران بر وی خرده نگیرند که شما مارا نوید غارت داده بودید اکنون ما بجای غارت کردن کشته می‌دهیم.

این اقدام وحشیانهٔ بیوکخان نه تنها سبب انزجار خاطر مردم باغمیشه گشت بلکه مردم دوه‌چی نیز ازاین کار ابلهانه ومجنونانهٔ بیوك خان منزجر شدند.

اشتباه رحیم‌خان دربارهٔ تبریزیان:

رحیم‌خان که یکی ازسرکردگان نامی وشجاع آذربایجان بشمار میرفت و درواقع دلیری وتزویررا باهم توأم داشت تصورمی کرد که تبریزیان چون نام ویرا بشنوند مانند برگ بید برخود خواهند لرزید و بدون درنگ ازدراستمالت خواهند آمد، چون دید که ازضرغام وشجاع نظام کاری ساخته نشد ناچار ارشد فرزندان خود بیوك خان نصرالممالك را باهفتصد سوارجرار ازاهر به تبریزفرستاد که مقاومت تبریزیانرا درهم شکند ومطمئن بود که شورش تبریز با دست وی خاتمه خواهدیافت، وقتیکه دید بیوك خان شکست خورده ومحلهٔ

باغمیشه را غارت کرده ومقداری ازسواران وی کشته شده است سخت بر آشفت وحوصله‌اش سر آمد وتلگراف ذیل را به بیوك‌خان وضرغام مخابره کرد .

سواد تلگراف رحیم‌خان بنصر الممالك وضرغام نظام (٦ جمادی الثانیه):

« جناب نصر الممالك وضرغام نظام باوجود شما محمدقلی وستار »
« وباقر گرفتار نشود جای تعجب است، حتماً گرفتار نمائید، بقیهٔ سوار الان »
« روانه میشود، در گاه بیگ[1] را روانه نمائید، البته سیصد نفر مأمور نمائید هر جا »
« باشد حکماً وحتماً بگیرید، منتها ده نفر کشته شود دربارهٔ آنها بهیچ وجه »
« توسط قبول نکرده فردا اگر خبر مرده یا زندهٔ آنها بمن نرسد تمام خدمات »
« شما ناقص است، دراین باب حرف قبول نخواهم کرد، بازهم تأکیدمی کنم »
« بطور سخت اگر یك نفر ازسوار با حدی ازفقرا وضعفا متعرض شود مواخذهٔ »
« سخت ازشما خواهم نمود . سردار نصرت » .

از این تلگراف چنان مستفاد می‌شود که هنوز رحیم‌خان دراشتباه خود باقی است و تصور میکند که بیوك‌خان و ضرغام عمداً با تبریزیان نمی‌خواهند بجنگند و باایشان طریق ملایمت ومسامحه پیش گرفته‌اند و نمی‌داند که تبریزیان امروز آن تبریزیها نیستند که ایشان تصورمی‌نمایند ونمی‌فهمند که امروز تبریز کنام شیران است وعرصهٔ دلیران، میدان جنگ را مجلس عیش وعشرت می‌شمارند وجانبازیرا درراه وطن فیض عظیم میانگارند . باری این لاف و گزاف اندك قیمتی پیدا نکرد وبیوك‌خان وضرغام نتوانستند فرمان رحیمخان را مجری دارند. آقایان اسلامیه باتدابیر گوناگون دیگر خواستند بآرزوی خود نایل شوند.

۱ـ در گاه بیگ کدخدای قریهٔ جاجان بوده ازطرف رحیم‌خان.

۹

عزل مخبرالسلطنه و نصب عین‌الدوله

نخستین کاری که اسلامیه نشینان کردند درخواست عزل مخبرالسلطنه بود، خودشاه نیز میل داشت که مخبرالسلطنه را بردارد و کسی را بایالت آذربایجان بگمارد که آذربایجانیان از وی حساب برند. قرعهٔ این فال بنام عین‌الدوله زده شد و تفصیل را بهتر است که از خود مخبرالسلطنه شنید. مرحوم مخبرالسلطنه در کتاب « خاطرات خطرات » پس از نوشتن اجتماع آقایان علما در منزل حاجی میرزا حسن و تیرخوردن میرهاشم و ملاقات کونسول روس با وی راجع بتلگرافهای تهران چنین می‌نویسد[1]:

تلگراف تهران :

« مخبرالسلطنه از تلگرافاتی که پی درپی از تبریز میرسد چنین »
« استنباط می‌شود که درجلوگیری مفسدین واشرار ازطرف شما کوتاهی »
« می‌شود، اهمال وسوء این حرکات نتیجه جز ندامت وپشیمانی از برای شما »
« نخواهدداشت، بموجب این دستخط لوازم دفع شر اشرار و مفسدین را »
« هرچه زودتر با احسن وجه تدارك نمائید و خاطر علمای اعلام وعموم »
« اهالیرا ازحرکات وحشیانهٔ مفسدین ایمن داشته با تمام قوی در انتظام »
« آذربایجان بکوشیدوهرچه‌زودتر اقدامات‌خودرا بعرض برسانید،محرکین »

۱ـ صفحه ۲۲۷ و۲۲۸ .



عین‌الدوله

« ضارب جناب مستطاب آقامیرهاشم سلمه‌الله را دستگیر نمائید، اگر زودتر »
« ازحضرات علمای اعلام تلگراف رضانامه نرسانید منتظر اقدامات سریعه »
« درگوشمالی اشرار ومفسدین ازطرف ذات مقدس شاهانه باشید ۲۴ جمادی‌ـ »
« الاولی منتظر اقدامات شما سریعاً هستم[1] ».

۱ـ این تلگراف گویا ازطرف رئیس‌الوزرا مخابره شده‌است .

جواب عرض شد :

« بخاکپای اقدس اعلای همایونی روحنافداه اینکه بعرض رسانده‌اند »
« غلام درجلوگیری اشرار مسامحه مینماید غلام درست ملتفت نیستم اشرار »
« کی هستند وجلوگیری با کدام اسباب باید کرد محلهٔ دوه‌چی وسرخاب »
« مثل آنکه در زمستان جمع شده بودند اجتماع کرده‌اند وسایر محلات »
« برضد آنها بلند شده‌اند و سنگر بسته‌اند، تبعید چندنفر از انجمن ایالتی »
« وغیره را می‌خواهند. این هم باحمایت اکثر محلات تبریز از قوهٔ غلام خارج »
« است. سه روز قبل هرطور بود مردم را متفرق کرد، طرف اسلامی متفرق »
« نشدند، دیشب عرض کردم که محلات درثانی جمع شده‌اند، قورخانه هم در »
« تصرف آنهاست وهمچو استعدادی نداریم که بتوانیم از تصرف آنها بیرون »
« بیاوریم، سیصد نفر از فوج اقبال درشهر قراول است آن هم با تفنگ شکسته »
« درصورتیکه اکثر مردم تفنگ پنج تیر دارند، سیصدنفری که ازفوج اقبال »
« حاضر شده‌اند تمکین درست ندارند، ضارب میرهاشم فرارنکرده‌است و »
« اصرار داشته‌است مرا بکشید درمقابل این اشخاص با چه وسیله می‌شود »
« امنیت داد اینکه فرمایش فرموده‌اند بعلما امنیت بدهم اگر این امنیت »
« ازطرف یك جماعتی بود ممکن میشد، ازطرف مجاهدازجان گذشته غلام »
« خودهم امنیت ندارد و استدعای عاجزانهٔ غلام این است که خانزاد را »
« تصدق فرمائید، دورهم نیست دراین بین‌ها تصدق شود».

تلگراف مشیرالسلطنه بمخبرالسلطنه :

« خدمت جناب مستطاب اجل اکرم آقای مخبرالسلطنه دام اقباله »
« تلگرافی که بجناب مستطاب اجل اکرم آقای مخبرالدوله دام اقباله »

« کرده بودید دیدم، احضار جناب مستطاب عالی نه بمناسبت استعفای جناب عالی »
« بوده ونه برای ایالت حضرت مستطاب اشرف والا شاهزاده عین الدوله بلکه »
« رجوع شغل دیگری است که بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی »
« روحنا فداه برای جناب عالی معین فرموده اند، البته معجلا حرکت بفرمائید »
« بهیچوجه خودتانرا معطل نکنید. مشیر السلطنه ».

مخبر السلطنه در ذیل تلگراف فوق می نویسد شغلی که اعلیحضرت همایون برای من درنظردارند فوقش بالای دار است وتحتش کنج زندان. ومخبر السلطنه چون ازعزل خود وایالت عین الدوله مستحضر گردید تصمیم گرفت که ازتبریز حرکت کند و پس از آن درعالی قاپو نماند، بخانهٔ میرزا اسحق خان کارگزار رفت وپس ازچند روز بمنزل حاجی مشیر دفتر نقل مکان کرد وبامیر بهادر تلگراف کرد که سوارچندی همراه وی کند که از شهر خارج شود واین کارهم صورت گرفت، علی خان نامی باچند نفرسوار درمعیت وی تا جلفا برفتند وازآنجا ازطریق روسیه عازم اروپا گردید[1].

درغیاب عین الدوله مقتدر الدوله بسمت نمایندهٔ ایالت فائز گردید و برحل وعقد امور رسیدگی می کرد. این جمله را نیز باید معروض بدارم که کلیهٔ اقدامات انجمن اسلامی با استحضار وتصویب پاخیتانوف کونسول روس انجام می پذیرفت.

نیرنگ پاخیتانوف :

پاخیتانوف کونسول روس درتبریز اساساً بامشروطه ومشروطه خواهان مخالفت می نمود وازطرفداران استبداد ومجتمعین انجمن اسلامیه کاملا حمایت وجانبداری می کرد. چنانکه در روزهای اول اختلاف وقتیکه با مرحوم

۱ـ حرکت مخبر السلطنه ازتبریز گویا ۱۲ جمادی الاخری بوده است.

مخبر السلطنه درعالی قاپو ملاقات میکند صریحاً از وی می‌پرسد که شما تابع پادشاه هستید یا مجلس؟ مخبر السلطنه جواب می‌دهد که از طرف دولت مشروطه مأموریت دارم. پاخیتانوف بمحض شنیدن جواب می گوید فهمیدم و بدون آنکه خدا حافظی بکند از اطاق خارج میشود.

این مأمور رسمی دولت روسیهٔ تزاری که بایستی علی‌الرسم طریق بی‌طرفی را پیش گیرد آشکارا بدون محابا طرفداری از استبدادیان می کرد، وقتیکه دید سواران دولتی از قره‌داغی ومرندی وتفنگچیان محلهٔ دوه‌چی و سرخاب نتوانستند کاری از پیش ببرند بیاری ایشان برخاست ونقشه‌ئی بسیار ماهرانه تنظیم کرد، حسن آقا تاجرباشی روسرا که ساکن محلهٔ خیابان بود واداشت که بهرطریقی باشد اهالی محله را با سخنان عوام فریبانه ازعواقب وخیم امتداد جنگ بترساند چنانکه ایشان مجاهدین را بترك مجادله ومنازعه مجبور نمایند.

حسن آقا که پدرش عسکر بیگ نیز همان سمت را داشت در محلهٔ خیابان دارای وجهه‌ئی بود وبرخی ازمردم اورا شخص بی‌طرفی می‌دانستند خواه نخواه مصمم گردید که با سرشناسان محله وارد مذاکره شود. دو سه نفر از ایشانرا باخود همراه کرد و چند نفر ازتجار و ریش سفیدان را که تبعهٔ روس بودند نیز واردآن جمع نمود وایشان هم اهل محله را جمع کرده با سخنان ظاهر فریب پای استقامتشان را متزلزل ساختند وسخن را نوعی جامهٔ خیرخواهی پوشاندند که درقلوب شنوندگان مخصوصاً در افکار کسبه وتجار تأثیر مهمی بخشید. وخلاصهٔ بیاناتشان ازین مقوله بود که با شاه مملکت پنجه درافکندن خودرا ازحلق آویختن است، مجلس شوری با آن عظمت چه صرفه برد که شما هم ببرید، بی‌جهت خودرا بمخاطره می‌اندازید مگر نمیدانید

که‌کلیه مردم ایالات و ولایات ایران که دم‌ازمشروطه‌خواهی‌میزدندسر بر بقهٔ اطاعت نهاده دست ازهر گونه اختلاف وانقلاب برداشته‌اند، شمارا چه شده است که‌پیروی‌ازستارخان و باقرخان‌می کنید؟! فردا چون‌عرصه بر مجاهدین



ستارخان وباقرخان باگروهی از تفنگچیان خود

تنگ شد باقرخان ازپی‌کارخود خواهد رفت وستارخان سوار اسب شده به بیابان گردی مشغول خواهد شد و آنوقت شما گرفتار بدبختی و خسارت خواهید گردید. چندان‌ازینگونه سخنان‌ظاهرفریب گفتند که‌مردم بجوش‌و خروش‌آمده با هیئت اجتماعی که مرحوم‌آخوند ملاحمزه‌هم با ایشان بود بخانهٔ باقرخان رفتند ودرآنجا نیزشمه‌ئی‌ازسخنان‌مزبور گفتند که‌باقرخان عجالةً برای اسکات مردم صلاح درآن دید که چند روزی دست ازجنگ و

جدال برداشته درمنزل میرهاشم[1] که‌ازمجاهدین نامی‌خیابان بود چند روزی سکونت نموده منتهزفرصت باشد. کناره‌جوئی موقتی باقرخان تأثیر بزرگی درافکارعامه بخشید چنانکه مجاهدین‌محلهٔ‌نوبر ومارالان‌نیز باقتفای باقرخان دست‌ازمدافعه برداشته ودرخانهٔ خود نشستند ولی جمعی ازمجاهدین مزبور مسلحانه بمنزل ستارخان رفته وباکمال صداقت وشجاعت گفتند ما تاجان درتن‌داریم بدون هیچگونه خوف وهراس ازجان ودل درنزدشما بمجاهدت خواهیم پرداخت.

آمدن رحیم‌خان به‌تبریز:

رحیم‌خان بموجب تعهدی که درتهران کرده بود می‌خواست هرچه زودتر تبریزیان ازدرطاعت‌آمده مطیع اوامر شاهانه باشند و تصورمیکرد که بیوکخان و ضرغام می‌توانند این مهم را بزودی انجام دهند، وقتیکه دانست که بیوکخان و دیگران نمی‌توانند از عهدهٔ این‌امر بیایند ومقتدرالدوله‌هم از وی درمخابرهٔ حضوری‌تقاضا کرده‌بود که‌خود رحیمخان به‌تبریز بیاید، بیوك‌خانرا باهر احضار کرد وپس‌از ورود وی باهرخودش عازم‌تبریز شد و در دوازدهم جمادی‌الاخری بکنارشهررسید ومی‌خواست که از گرد راه بحمله‌پرداخته وضرب شستی باهل‌شهرنشان دهد، پاخیتانوف که راهرا برای وی صاف کرده‌بود وقتی که متوجه‌شد رحیم‌خان‌می‌خواهد بقهروغلبه وارد شهرشود، بهرصورت‌بود بوی رساند که دست‌ازین‌کار بردارد ودرصورت ظاهرچنان وانمود کرد که درشهربسیاری ازتبعهٔ روس سکونت دارند اگر سواران‌رحیم‌خان‌بقهروغلبه‌بشهرحمله کنند اتباع‌دولت‌روس‌متضررخواهند

۱- مرحوم میرهاشم پسرحاجی میرجعفر و پدرتیمسارسرتیپ هاشمی است وخود سرتیپ داماد مرحوم باقرخان سالارملی‌است .

شد. رحیم‌خان چون درست پی بسخنان کونسول نبرده بود گفت کونسول بستگان خودرا بگوید ازشهر بیرون روند، بالاخره پاخیتانوف نامه‌ئی برحیم‌خان نوشت که بطریق دیپلماسی رحیم‌خانرا متقاعد کرد که راه خودسری نه‌پیماید.

آوازهٔ آمدن رحیم‌خان و قضیهٔ کناره‌جوئی باقرخان و مجاهدین خیابان و نوبر ومارالان تزلزلی درقلوب اکثرمردم بی‌طرف شهر بیفکند و ایشانرا سخت مضطرب وپریشان کرد و کونسول روس‌هم بیرقی بمحلهٔ خیابان فرستاد که درآنجا برافراشتند و بمردم اطمینان دادند که دیگر کسی از سواران رحیم‌خان و کسان دولت بایشان متعرض نخواهد شد.

رحیم‌خان با اختیار نامه از طرف دولت وارد تبریز شده در باغ صاحبدیوان بطور موقت سکونت ورزید وازطرف آقایان علما حاجی‌میرزا حسن مجتهد وحاجی‌میرزا کریم بیانیه یا اعلانی منتشر نمودند که خلاصهٔ آن دراینجا نوشته میشود:

«چون شهرتبریز واطراف خیلی بی‌نظم‌شده‌بود ومردم‌محروم‌ازامنیت بودند وشخص با عزمی که بتواند بساط امنیت را درشهر بگسترد جزجناب سردارنصرت‌نبودند لذا اعلیحضرت‌همایونی نظم شهررا بعهدهٔایشان واگذار کرده‌اند، داعیان نیزازآن‌جناب خواستارشدیم که‌باقدامات مجدانه اشرار را قلع وقمع نمایند تا درنزد خداوند جل وعلا حائزمثوبات اخرویه ونائل درجات رفیعه‌باشند ورأی‌شریف‌ایشان‌هرنحواقتضا کند مختاراست و کسیرا حق بحث واعتراض‌نیست. تحریراً فی ۱۲شهرجمادی‌الثانیه ۱۳۲۶».

سهام‌الدوله نیز با فوج ملایر در همانروز وارد تبریز شد و فتح‌الله باغمیشه‌ئی‌راهم‌مأمور کردند که‌راه‌آب بروی‌مردم به‌بندد تا آسیابها کارنکنند[1].

۱ـ فتح‌الله باغمیشه‌ئی معروف به«دگیرمانچی» یعنی آسیابان ازالواط وپهلوانان مشهورتبریز بود ودرمحلهٔ باغمیشه روزگارخودرا بمردم‌آزاری وبدکاری میگذراند، بالاخره جزای اعمال خودرا دیده درجنگ معروف (ساری داغ) کشته شد.

نامهٔ پاخیتانوف بر حیم‌خان سردار نصرت در ۱۲ جمادی‌الاخری ۱۳۲۶:

« جناب جلالتمآب دوستان استظهارا مشفق مکرما مقصود دوستار که در این چند روز متحمل زحمات شده‌ام برای این بود که تبعهٔ روس را در محلهٔ خیابان که چندین خانوار در نقاط مختلفهٔ خیابان اقامت دارند محافظه نمایم و بیرقی که دادم برای این است که تبعهٔ روس در نشانده‌های بیرق از حمله و قتل وغارت محفوظ بمانند، دراین ضمن کلیهٔ اهل خیابان بدوستار قول داده‌اند که تماماً اطاعت کرده وتسلیم سردار خواهندشد، حالاهم دراطاعت وتسلیم باقی هستند ودرتسلیم اسلحه ابداً حرفی ندارند، توپ هم که درخیابان مانده‌است بدون عذر تسلیم حکومت خواهند کرد. بعقیدهٔ دوستدار مطلب را بجنابعالی اشتباه گفته‌اند ، درعالم خیرخواهی که دوستدار شخصاً ببندگان اعلیحضرت شهریاری خلدالله ملکه وسلطانه دارم و بملاحظهٔ دوستی که با جنابعالی دارم لازم دیده زحمت میدهم اگر بخواهید باینطورها در خیابان رفتار نمائید ودرحالت اطاعت وتسلیم بخیابانیها سخت بگیرید تمام مردم مضطرب شده و خدانکرده نتیجهٔ بد بظهور رسیده و انجام مأموریت جنابعالی دچار اشکالات عمده خواهد شد . دوستدار در کارهای داخله ابداً مداخله ندارم ولی در عالم خیرخواهی اظهار میدارم که در این موقع مهم باید از روی نهایت احتیاط رفتار فرمائید ، محلهٔ خیابان که اظهار اطاعت می‌نمایند چرا مجبور می‌فرمائید که مجدداً بمقام شورش برآیند ؛ اسکات شورش خیلی اشکال دارد ، با تجربه‌ئی که دارید باظهارات دوستدار بخوبی ملتفت باشید، دوستدار یقین دارم که از اهل محلهٔ خیابان حرکت بی‌قاعده ظاهر نخواهد شد ودرتسلیم توپ و اسلحه حاضر هستند،احتیاط در موقع جنگ وظیفهٔ نظامی سردار اردوست ، اینکه اظهار فرموده‌اید تا

یکساعت دوستدار اتباع روسرا ازخیابان خارج نمایم خودتان میدانید در محلهٔ خیابان اتباع روس زیاد هستند و بیرون کردن آنها در یکساعت امکان ندارد، لازم است جنابعالی دراین کارخیلی احتیاط فرمائید که زحمات بهدر رفته واسباب تکدرخاطرمبارك همایونی فراهم نیاید، چیزی که بآسانی ممکن است بموقع اجرا گذاشت شخص عاقل چرا باید خودرا دچار اشکالات نماید . درخصوص مسئلهٔ معهوده که اشاره فرموده بودید جواب آنراهم در موقع ارسال مینمایم مختصراً اظهارمیدارم خیابانیها سنگرها را برداشته‌اند وغیرازتسلیم خیال دیگر ندارند، تبعهٔ روس هم که چندین خانوار بااهل وعیال درخیابان اقامت دارند ممکن نیست دریکساعت خارج شوند واگردوستدار حکم نمایم که اتباع روس ازخیابان بیرون بروند آشوب بزرگ حاصل و برای جنابعالی زحمت فوق العاده فراهم خواهد شد وهمین سرهنگ راهم که حامل مراسله است مأمورفرمائید توپرا تحویل بگیرد، تاجرباشی هم حضوراً تفصیل را عرض خواهدنمود، زیاده چه زحمت افزا شود». (درپشت نامه و روی نامه مهرچهار گوشی پاخیتانوف زده شده). بنده این نامه را از آنجهت در اینجا آوردم که کسی را جای شبهه وتردید باقی نماند که این قضیهٔ تسلیم یا متارکه در اثر اقدامات پاخیتانوف بود و چنانکه خود وی صریحاً اعتراف می کند که وسایل متارکه در اثر زحمات چند روزهٔ من بوده‌است وعلاوه براین باآنکه میگوید من ابداً درکارهای داخله مداخله ندارم باوجود این هر گونه مداخله را بنام دوستی وارادت بشاه جایزمیداند وضمناً برحیم خان می فهماند که مبادا بمقام جنگ و جدال برآید والبته مقصودش این است اگرشما بخواهید بقهر وغلبه وارد شهرشوید کسانی که تفنگ های خودشان را بزمین گذاشته ودرخانهٔ خود نشسته‌اند قطعاً بمدافعه خواهند برخاست وآنوقت همهٔ زحمات بهدرخواهد رفت وشماهم نمی توانیدکاری ازپیش ببرید

اما مسئلهٔ معهوده که مرحوم کسروی آنرا منوط بفشنگ می‌داند دور نیست صحیح باشد هرچند که رحیم‌خان باندازهٔ لزوم فشنگ داشت واعتقادش‌هم براین بوده که درعرض چند روز تمام مردم تبریز را مجبور بتسلیم خواهد کرد باوجود این از ذخیره کردن فشنگ نمی‌توانست خودداری کند .

بالجمله رحیم‌خان نصایح دوستانهٔ پاخیتانوفرا بسمع رضا اصغاء نمود چنانکه نوشته‌شد واردشهر نگشته درباغ صاحبدیوان‌نشیمن کرد ورو .دوشنبه ۱٤ جمادی‌الاخری با دبدبه وشکوه بباغ شمال رفت و از روز ورود برحل وعقد امورپرداخت ودولتیان‌ازاین پیش‌آمدنیك‌خرسند شدند وکاررا خاتمه یافته پنداشتند وبرای‌آنکه سایرمحلات‌نیز ازخیابان ونوبر ومارالان تأسی کنند تدبیری اتخاذ کردند وآن عبارت‌ازاین‌بود که درشهرمشهور کردند که هر کس بخواهد جان و مال او درامان باشد باید بیرق سفیدی بالای درخود بزند وبیرق‌امانی‌هم درمنزل‌جناب‌آقا میرزاصادق زده شده وهر کس خودرا بزیرسایهٔ‌آن بیرق برساند درامان خواهدبود، چون همهٔ اهل شهر که نمیتوانستند در منزل مرحوم‌آقامیرزاصادق جمع شده در امان باشند ناچارهر کس بیرق سفیدی بدرب خانهٔ خود می‌زد .

پاخیتانوف درانجمن حقیقت :

پاخیتانوف که رل خودرا راجع بخیابان خوب بازی کرده‌بود بدان خیال افتاد که‌نسبت بمحلهٔ‌امیرخیز نیزهمان بازیرا ازسر گیرد ولی ملتفت شد که باوجود ستارخان نمی‌تواند مردمرا تهییج کند، ناچارشد که‌باخود ستارخان وارد مذاکره شود و بمشارالیه پیغام داد که فردا بریش سفیدان محله نیز اطلاع دهید که من سخنانی‌دارم، می‌خواهم بشما وسایر آقایان

بگویم وتصورمیکنم که بتوانیم با مذاکرهٔ با آقایان این اختلاف حاصل دربین دولت وملت را بوجه احسن رفع کنیم . ستارخان جواب موافق داد وچند تن ازسران محله را برای فردای آنروزدعوت کرد.

فردا در ساعت مقرر پاخیتانوف بانجمن حقیقت کد مرکز فعالیت ستارخان بودآمد و وقتیکه ازدر وارد سالون شد بستارخان دست داد و گفت تو مرد دلیری هستی ومن شخص شجاع را دوست دارم . پس ازصرف شربت و شرینی پاخیتانوف مشغول صحبت شده قدری ازمفاسد جنگ ومحاسن صلح وصفا سخن راند وبالاخره گفت شما نیزدست ازجنگ بردارید و راه مسالمت پیش گیرید، من خودم از دولت تقاضا میکنم که شخص شمارا مورد توجه قرارداده و درجه‌ئی که مناسب مقامتان باشد برای شما معین کند و بیرقی هم میدهم که درمحل مناسب بزنید و بیرقی دیگرهم بشخص شما میدهم که بدرب خانهٔ خودنصب کنید. ستارخان همینکه این سخن شنیدروی صندلی راست نشست و گفت : «جناب قونسور من میخواهم هفت دولت زیرسایهٔ بیرق امیرالمؤمنین باشند،شمامیخواهیدمن زیر بیرق روس بروم؟! هرگز چنین کاری نخواهدشد».پاخیتانوف چون این حرف را ازستارخان شنید سخت برافروخت ودیگر چیزی نگفت، برخاست ورفت .

باید دانست که از روز ۲۳ جمادی‌الاولی تا ۱۶ جمادی‌الثانیه جنگ هرروز برپای بود وهیچ روزی نبود که جنگ روی ندهد الا آنکه دربعضی از روزها شدت داشت ودربعضی از روزها ازشدت خود می‌کاست واینکه در تاریخهای مشروطه می‌نویسند مثلا از روز ۱۳ تا ۱۵ جنگ نبود نه این است که‌دیگر این‌سه روزرامردم آسوده وراحت مشغول کسب وکارخود بودند، ماهرگز چنین روزیرا ندیدیم، مقصود ازآرامی عدم حملات شدید ازطرفین

بوده و گرنه صدای تفنگ همیشه بلند بود. این سنگرها که از طرفین در مقابل همدیگر واقع بودند شب و روز مشغول تیراندازی بودند[1]

سوء قصد نامردانه بستارخان :

مرحوم ستارخان با آنکه همیشه مراعات احتیاط میکرد، روزی باعتماد دوستی رشتهٔ احتیاط از دست داد و نزدیك بود که خودرا بکشتن دهد. تفصیل قضیه از این قرار است که مشهدی عباسعلی نام علاف که در بازارچهٔ دوه‌چی دکان علافی داشت وخانه‌اش در کوچهٔ (ایران چیلر) بود با ستارخان دم از دوستی می‌زد. روزی پیش ستارخان آمده میگوید که من یك عرض محرمانه دارم ولی نباید کسی بدین راز پی برد. ستارخان هم قول میدهد که خاطر جمع باش، آنچه بگوئی در سینهٔ من محفوظ خواهد ماند . چون مطمئن میشود که ستارخان حرف اورا قبول خواهد کرد، آهسته میگوید که از بالاخانهٔ منزل من توپی که در نزدیکی (سیدابراهیم[2]) گذاشته شده و اسباب زحمت شما می‌شود کاملا پیداست و شما می‌توانید توپچی را هدف گلوله ساخته شر اورا از سرخود دور کنید. (درواقع نیز این توپ فوق العاده برای مجاهدین ایجاد زحمت میکرد، برای آنکه کوچهٔ ایرانچیلر که واقع شده بود درمقابل

۱ــ همهٔ بازار ومغازه‌ها وتیمچه‌ها درحال تعطیل بودند. مرحوم پدرم بعضی از روزها صبح میگفت امروز جنگ نخواهدشد یا اینکه جنگ خواهدشد وازقضا همانطورهم می‌شد. روزی من ازایشان پرسیدم که شما بچه واسطه اطلاع پیدا میکنید؟ فرمود من غالب شب‌ها درخواب می‌بینم که یك مجمر آتش درمقابل من گذاشته‌شده هروقت آتش را درزیرخاکستر پنهان میکنم آنروز جنگ روی نمی‌دهد وهروقت خاکستر ازروی آتش کنار می کنم آنروز جنگ می‌شود، مقصود ازجنگ نیز جنگ عمومی است والا تیراندازی هیچ روزی موقوف نمیشد.

۲ــ مقصود مقام ومقبرهٔ امام زاده سیدابراهیم است که در بین محلهٔ دوه‌چی وامیرخیز واقع شده است.



گروهی از سردستگان تفنگچیان دوه‌چی

ردیف اول نشسته. از راست بچپ: عبدالله‌یاور (خشکبار) اکبر بی‌بی‌اوغلی (نانوا) ـ کاظم‌خان‌پسر اصغر دواتگر ـ عباسعلی‌خان (علاف) ـ نایب‌نقی (قصاب). کودک‌خردسال ابراهیم (برادر عبدالله‌یاور).

ردیف دوم ایستاده: از راست به‌چپ: احمد باغ معروفلی (خواهرزادهٔ حیدرخان باغ‌معروفلی) ـ نایب محمد (برادر نایب‌تقی) ـ یکی از تفنگچیان باغ معروف ـ نایب تقی پسربقال ـ خودی (نوکر کاظم‌خان) ـ آقا بالا (برادر عبدالله یاورکه تیراندازی وجسارت وتهور وی هنوز زبانزد مردم دوه‌چی است) ـ دو نفر شناخته نشد ـ نفر آخر محمدآقا (از منسوبین عباسعلی‌خان که تا چند سال پیش در قیدحیات بود وتره‌بار فروشی میکرد).

این عکس درسال ۱۳۲۶ در حیاط اول دربند خان‌قیزی در درب سرخاب برداشته شده‌است.

انجمن حقیقت ومهمترین جنگهای مابین دوه‌چی وامیرخیز دراین کوچه روی میداد، باآنکه جزو محلهٔ امیرخیزمحسوب میشد ولی درموقع جنگ تقریباً اهل دوه‌چی ازآنجا استفاده میکردند). ستارخان بدون آنکه‌احتمال خدعه ونیرنگی بدهد بایك نفرمجاهد باتفاق مشهدی عباسعلی وارد دربند ایرانچیلر شده تا دم درب خانهٔ مشهدی عباسعلی صحبت کنان میروند ولی در موقعیکه میخواهند وارد حیاط شوند از بالاخانه بطرف سردار شلیك می‌شود، مجاهد همراهش‌ازپای درمیآید ، تیری هم بشانهٔ ستارخان میخورد ومشهدی‌عباسعلی‌فرارمیکند،ستارخان‌باهمان‌زخم‌بانجمن‌حقیقت‌برمیگردد، زخم خوردن خودرا بکسی‌نمیگوید وچون زخم چندان عمیق نبود بزودی بهبودمییابد وبجراح‌هم میسپارد که‌این‌رازرا با کسی فاش‌نکند،خود مرحوم ستارخان‌عقیده‌داشت که‌استخلاص‌وی‌ازین‌مهلکه‌ازتوجهات‌حضرت‌ابوالفضل بوده‌است. بهرصورت کمی‌نمانده‌بود که‌ستارخان جان خودرا ازدست بدهد وخاك بدبختی برسر آزادیخواهان ریخته شود ، رسیده‌بود بلائی ولی بخیر گذشت[1].

سرنگون شدن بیرقهای سفید وهیجان‌مردم :

تقریباً از اوایل ماه جمادی‌الاخری دربعضی ازمحلات شروع بزدن بیرق سفید شد و روز بروز افزوده می گشت و راستی برخی از مردم تصور میکردند همینکه بیرق سفید زدند دیگر مال وجان ایشان درامان‌خواهد بود ومبلغین‌انجمن‌اسلامیه هم ازتبلیغ باز نمی‌ایستادند وستارخان هم شب

۱ـ بعد حقیقت مسئله کشف شد وتفصیل ازاین قراربوده که مشهدی عباسعلی در باطن با تفنگچیان دوه‌چی همدست‌بود وبدستورایشان بیك چنین‌کارناشایست‌اقدام کرده‌بود.

و روزمشغول مدافعه بود وتوجهی باین‌مسئله نداشت تاآنکه روزی بایشان گفتند که‌انجمن‌اسلامیه مردمرا ترغیب وتحریض بزدن بیرق‌سفید میکنند ومردم‌هم بدون‌توجه‌بحقیقت‌امر بزدن بیرق‌سفید مبادرت می‌ورزند،ستارخان گفت بگذارید بزنند، همهٔ این بیرقها سرنگون خواهد شد .

روزپنجشنبه۱۷ جمادی‌الاخری ستارخان بعدازظهر برای سرنگون کردن بیرقهای سفید ازانجمن‌حقیقت یا بقول پسرمرحوم حاجی‌مهدی‌آقا از خانهٔ ایشان با عدهٔ معدودی که پیش از هفده تن نبودند بیرون رفت و هرجا که بیرق سفید دیده می‌شد پائین آورد و یا با تیر زد یا پاره پاره کرد . مردم که در این چند روز در کارخود حیران بودند وقتیکه دیدند ستارخان بی‌محابا پیش‌می‌رود وبیرقهارا واژگون می کند ازهرسوی بروی گردآمدند وچنان شوری در دلها پدیدآمد که فریاد « زنده‌باد ستارخان و نابود باد دشمنان مشروطه» مردم درتمام‌شهرپیچید وکاربجائی‌رسید که خود اهالی در فرودآوردن بیرقها برهمدیگر پیشی گرفتند . هرگز گمان نمیرفت درچنان موقعی که رحیم‌خان با عدهٔی بی‌شمار درباغ شمال نشسته وسواران خودرا مأمورخلع سلاح ازمجاهدین کرده وبیم وترس تمام شهررا فراگرفته ستارخان با هفده تن بیرقها را پائین‌آورده اینطور بی‌باکانه پیش رود و کسی را قدرت‌آن نباشد که ازاین اقدام وی ممانعت نماید. ستارخان آنروز را تا غروب باین‌کار اشتغال داشت. چون راسته کوچه را طی کرد و بطرف انجمن روی‌آورد دید انجمن ایالتی را مخالفین غارت کرده وبیرق آنرا برده‌اند، محافظت‌انجمن‌را بمرحوم‌حسین‌خان‌باغبان‌محول کرد و گفت درفش‌مشروطه‌باید شب‌وروز همیشه‌درانجمن‌متموج‌باشد، بسی‌جای‌تعجب‌بود که‌درعرض‌این‌چندساعت کسی‌ازمخالفین بممانعت برنخاست ، باآنکه‌بدون

مبالغه فریاد وهلهلهٔ مردم تمام شهررا فرا گرفته‌بود. ستارخان پس‌از آنکه دستورمحافظت ومراقبت‌انجمن‌را داد مجدداً بادامهٔ راه پرداخت،بالاخره در مسیرستارخان‌ازامیرخیز تا دم‌عالی‌قاپودیگر بیرق‌سپیدی‌دیده‌نمی‌شد پس‌از غروب‌آفتاب بامیرخیزمراجعت کرد ویکی از کسان خودرا مأمور کرد که پیش باقرخان سالار برود و از قول وی بسالار بگوید که چشم اغلب اهالی شهر بسوی شما نگران‌است وتوقع‌دارند که‌درچنین‌موقع‌ازایشان دستگیری کنید. برخیزید دست ازآستین همت ومردانگی برآرید که روزمبارزت و دلیری است نه‌هنگام عزلت و کناره گیری، باید دست بدست داده مردانه بکوشیم تا جامهٔ ذلت‌نپوشیم ودشمنان‌آزادیرا درجای خود بنشانیم، دل‌قوی دار که فتح وفیروزی با ملت است نه با دولت زیرا که دست خدا با ملت یاراست.

چون ستارخان بمنزل خود مراجعت کرد فرستاده بازگشت و گفت درمنزل آقامیرهاشم‌خیابانی‌خدمت سالار رسیدم وپیام شمارا بایشان رساندم، گفت ازطرف من بسردارسلام برسان وبگومن رفیق نیمه‌راه نیستم، عهدی را که‌باهم‌بسته‌ایم تا روزمرگ وفادارخواهم بود و ابداً قدم باز پس نخواهم گذاشت و دست ازمدافعه نخواهم برداشت. حقیقت‌امر بدینگونه است که چند روز پیش‌اهل محله با جار وجمعیت پیش‌من‌آمدند ودرخواست کردند که من دست ازجنگ بردارم وطریق مسالمت پیش گیرم. گفتم این‌تقاضای شما قابل قبول‌نیست، ازبس اصرار ورزیدند وگریه و زاریرا ازحد برون بردند که دیدم عجالهٔ صلاح درآن‌است که برای اسکات ایشان باید طریق موافقت پیش گیرم لذا ازخانهٔ خود بیرون‌آمده درمنزل‌آقا میرهاشم اقامت کردم، خاطرآسوده دارید که من‌درعهد خویش پایدارم وعنقریب خواهید

دید که با رحیم‌خان چه خواهم کرد . گویا میخواست بگوید :

چون فردا برآید بلندآفتاب　　من و گرز ومیدان افراسیاب

رحیم‌خان درچه خیال است :

رحیم‌خان‌چون‌در باغشمال جای گرفت وازطرف‌شاه موردعنایت واقع شد و تقریباً کلیهٔ امورشهر ازحیث نظم و انتظام بعهدهٔ وی محول گردید با کمال دلگرمی و اطمینان بحل و عقد امور پرداخت و روزچهارشنبه هم حملهٔ شدیدی ازطرف‌سواران وی و تفنگچیان دوه‌چی وضرغام وشجاع‌نظام وغیره بامیرخیزشد وآنروز دو عراده توپ هم از دامنهٔ کوه سرخاب بمحلهٔ امیرخیز آتشباری و گلوله نثاری میکرد و رحیم‌خان یقین کرده بود که دیگرستارخانرا تاب‌مقاومت‌نمانده یا تسلیم خواهد شد یا فرارخواهد کرد، ولی روز بپایان آمد وحکایت همچنان باقی‌بود، ستارخان دلیرانه مقاومت ورزید و ازتوپ هم نتیجهٔی حاصل نشد.

چون‌ازاین‌جنگ‌هم‌سودی‌نبرد بکارهای دیگرپرداخت، غلامعلی‌خان فراش باشی نوبر را بلی بلی خود قرارداد و اونیز ازسعایت و مردم‌آزاری فروگزاری‌نمیکرد، خانهٔ مرحوم علی‌مسیورا غارت کردند وپسرش‌را زندانی نمودند . و براهنمائی مصلحین بجمع‌آوری اسلحه از مجاهدین پرداخته و ازسواران خود چندین نفررا مشغول این‌کار کرد ومردم خیابان و نوبر در اینروزها طعم‌تسلیم‌را خوب چشیدند و دانستند که‌بکار زشتی‌اقدام کرده‌اند، درصدد چاره‌جوئی بودند، رحیم‌خان‌هم درمغزخود خیال بیهوده می‌پخت و وبهوای‌باطل خودرا دلخوش میکرد . وی سرمست‌آرزوهای دور و درازخود بود که دستی ازپرده برون‌آمد وجایگاه اورا نشان داد .

روزجمعه ۱۸ جمادی‌الاخری در تاریخ مشروطهٔ ایران یك روز تاریخی است :

از آغاز مشروطیت تاانقلاب تبریز اغلب روزهای جمعه آزادیخواهان درمسجد صمصام‌خان اجتماع میکردند وناطقین محترم‌هم از افادات و افاضات دریغ نمی‌نمودند (مرحوم‌میرزاحسین واعظهم که با رحیمخان باهرزفته‌بود پس‌از بمباران مجلس‌خودرا با هزاران زحمت مستخلص‌نموده به‌تبریز آمد و در کونسولگری فرانسه متحصن‌شد ولی امروزها ایشان نیز بیرون آمده



علی مسیو
بادوپسرش

بسخنرانی می‌پرداختند .) روز جمعه ۱۸ جمادی‌الاخری جمعیت زیادی در مسجد صمصام‌خان اجتماع نموده بودند وهر کس سخنی میگفت، یکی سخن ازخانه نشینی سالار بمیان می‌آورد و دیگری از بیدادگری رحیم‌خان قصه می گفت و آن دیگری ازغیرتمندی ستارخان داستانی نقل میکرد و رفته رفته بحرارت مردم افزوده می‌شد و بیش از همه شجاعت و پیروزی ستارخان و خواباندن بیرقها مورد مذاکره گردید و گفتند واقعاً مردی و دلاوری حق اوست، باید راه اورا پیمود، چون مرحوم میر کریم وحاجی شیخ علی‌اصغر درمیان جمعیت بودند ومیخواستند مردمرا بشورانند موقع را مغتنم شمرده بتشجیع مردم پرداختند و بالاخره میر کریم روی پلهٔ منبر ایستاده گفت درمسجد نشستن و داد و بیداد راه‌انداختن رحیمخان را ازخیابان دور نمیکند اگرمردید وآنچه را که می گوئید سخن قلبی وحقیقی شما است چه‌جای درنگ است، برخیزید بالاتفاق پیش باقرخان سالارملی برویم و بانهایت صراحت بایشان بگوئیم ما عزم کرده‌ایم که رحیم‌خان را همین امروز از باغشمال بیرون کنیم اگر شماهم میل دارید با ما همراهی کنید مایهٔ مزید افتخار واطمینان ماست واگرشمارا محظوری دراین اقدام‌است اجازه دهید که ما بوظیفهٔ خود عمل کنیم و محال است که ما ازتصمیم خود دست برداریم یا باید کشته شویم یا اینکه رحیم خانرا ازباغ بیرون کنیم. همگان گفتند با سر وجان حاضریم، این بگفتند و ازجای برخاستند و راه خیابان پیش گرفتند ودربین راه قدم بقدم برعدهٔ ایشان افزوده می‌شد چون بنزدیك منزل مرحوم میرهاشم‌رسیدند باقرخان سالارملی ازآمدن جمعیت مستحضرشد، با نهایت مهربانی از ایشان پذیرائی کرد ومقدم ایشان را گرامی داشت.

مرحوم میر کریم مقصود خود ویارانرا بسالار باز گفت . سالارچون سخنان میر کریم را شنید گفت تا من زنده هستم شما نباید ساختهٔ جنگ باشید، هر کس ازماها نسبت بخود وظیفهئی دارد که باید انجام دهد، وظیفهٔ شما هدایت و راهنمائی مردم است و وظیفهٔ من تفنگ برداشتن و با بدخواهان ملك وملت دست وپنجه نرم کردن .

فراردادن رحیم‌خان ازباغ شمال :

دراثنای مذاکره‌ئی که میان سالار وجمعیت روی میداد خبر آوردند که باپنج‌نفر ازسواران رحیم‌خان که می‌خواستند تفنگ‌ازدست مجاهدین بگیرند نزاعی‌روی داد که‌درنتیجه ٤ نفرازسواران کشته شد ویك نفر اسیر گردید. مردم‌ازشنیدن‌این‌خبر ودیدن جنازه‌های سواران کشته‌شده چنان احساساتشان بغلیان درآمد که سراز پا نشناخته بدون مراعات نظم بسوی باغشمال‌شتافتند ومجاهدین نیز ازدیدن جماعت واحساسات ایشان بهیجان آمده هر کس‌تفنگ خودرا برداشته بحمله پرداختند. غرش تفنگ و غریو دلاوران ولوله‌ئی درشهر ایجاد کرد که برنادیده نتوان‌آنرا شرح‌داد، چنان خون‌غیرت ملی درعروقشان‌بغلیان‌آمده‌بود که‌بدون‌آنکه‌اندیشه‌ئی‌ازمرگ داشته باشند یا علی گویان بسوی باغ هجوم کردند.

رحیم‌خان درباغ نشسته سرگرم خیالات خود بود که یکمرتبه از شنیدن نعرهٔ دلاوران وصدای تفنگ که ازهرطرف بلند شده‌بود چرتش پاره شد و تصور کرد که از هرطرف باغ را احاطه کرده‌اند و اکنون گرفتار خواهدشد، باآنکه رحیم‌خان یکی‌ازسرکردگان مشهور ودلیر بود چنان گرفتار وحشت وهراس گشت که بدون‌آنکه بجنگ پردازد راه گریزپیش

گرفت وسواراسب شده از طرف جنوب باغ که راه بصحرا دارد پا بگریز نهاد وسوارانش پس‌ازمختصر زد وخورد تاب مقاومت نیاورده‌ازهمان راه که رحیم‌خان رفته‌بود گریختند .

ملت وقتی که فاتحانه وارد باغ شدند با کمال مسرت دیدند که سماورها درجوش ودیگهای‌چلو روی‌اجاقهاست و ازسواران رحیم‌خان‌اثری نیست، همه‌فرار کرده‌اند، چون وقت ظهر بود مردم‌هم خسته و گرسنه‌بودند هرچه خوردنی‌بود خوردند وهرچه بردنی بود بردند . گمان می کنم که‌این شکست اولین شکستی بود که رحیمخان درتمام عمرخود دیده بود .

باردیگرمجاهدین خیابان ومارالان ونوبر درتحت قیادت سالارملی ازجان‌ومال بمدافعه‌پرداختند ورحیمخان عنان گسسته‌بباغ‌صاحبدیوان‌رفت.

رجوع بروزهفدهم جمادی‌الاخری و اهمیت آنروز :

اکنون‌برای پی‌بردن باهمیت‌اقدام ستارخان درروزهفدهم جمادی‌الاخری که منتهی بشور وغلیان مردم درروزهجدهم شد خوب است اندکی درآن باب سخن رانده چگونگی آنرا تا اندازه‌ئی شرح دهیم وحقیقت امررا تاآنجا که می‌دانیم‌باز گوئیم تاهر کس‌بخوبی‌بداند که‌اقدام‌ستارخان درآنروز دارای چه اهمیتی بوده‌است .

محلات تبریز:

اگربنقشهٔ تبریز که درموقع انقلاب ترسیم‌شده مراجعه شود معلوم خواهد شد که شهر تبریز بواسطهٔ رودخانهٔ (مهرانرود) که امروز به (میدان چائی) معروف‌است بدو قسمت شمالی وجنوبی منقسم می‌شود.

قسمت شمالی عبارتست ازمحله‌های ذیل :

دوه‌چی ـ سرخاب ـ باغمیشه ـ پل سنگی ـ ششگلان ـ امیرخیز.

قسمت جنوبی آن هم عبارت است ازمحله‌های مرقوم در زیر:

خیابان ـ مارالان ـ نوبر ـ مقصودیه ـ چاراندا‌ب ـ مهادمهین ـ لیل‌آباد ـ اهراب ـ راسته کوچه ـ قره‌آغاج ـ ویجویه ـ عموزین‌الدین ـ حکم‌آباد ـ آخونی ـ خطیب ـ چوست دوزان ـ کوچه‌باغ ـ شام غازان ـ گاموش‌آباد[1].

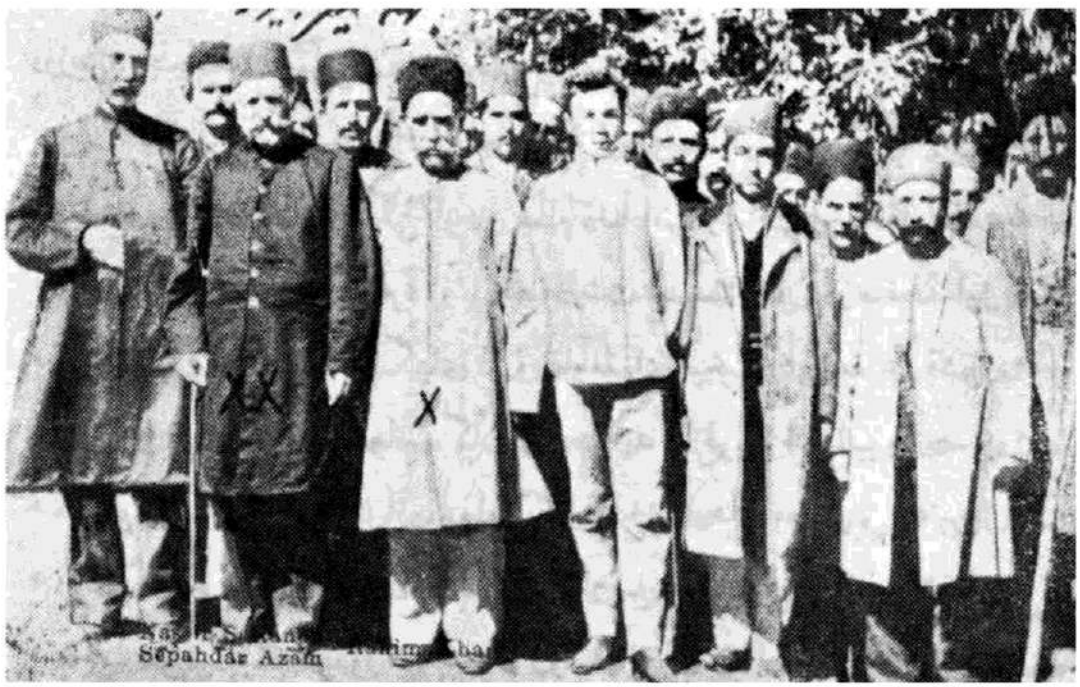
درقسمت شمالی اگرچه درمحلهٔ ششگلان وباغمیشه کسانی بودند که طرفدارآزادی بودند ولی‌کاملا درتحت نفوذ دولتیان بوده و ابداً یارای اظهارعقیده‌نداشتند. تنهامحلهٔ‌امیرخیز بود که‌بیرق آزادی‌درآنجانمایان‌بود.

درقسمت جنوبی چند محله‌ئی ازقبیل : عموزین‌الدین ـ آخونی ـ شام‌غازان ـ گاموش‌آباد ـ کوچه‌باغ ـ خطیب ـ حکم‌آباد، هرچند درمیان ایشان(درجنگ‌اول یعنی‌از۲۳جمادی‌الاولی تا ۱۷رمضان ۱۳۲٦) مجاهدین فداکار بودند ولی ازآنجائیکه غالب مردم‌ایشان‌اهل‌زراعت وفلاحت‌بودند و خودشان هم‌آنروز ازمیدان جنگ دور بودند[2] و یکی ازمحلات معتبر این قسمت محلهٔ‌اهراب‌بود که‌آن‌هم درتحت‌اختیارنایب محمد اهرابی و برادرش نایب‌علی بود. این دوبرادر درجرگهٔ جوانمردان جای داشتند وهردو رشید و پردل‌بودند، نه طرفداری از دولتیان می کردند ونه متمایل بآزادیخواهان بودند، هردوجنبهٔ‌بی‌طرفی‌اختیار کرده دعوی استقلال داشتند و دروازه‌ئی‌هم برای محله نهاده مانع از ورود اشخاص مسلح بودند ومرحوم ستارخان‌هم

۱ـ عوام « گامیشاوان » گویند وخواص « جمشیدآباد » نویسند .

۲ـ البته درمیان‌ایشان کسانی نبودند که نفوذکامل دراهالی داشته‌باشند که مردم ازحرف ایشان تخلف نورزند .

نظر بمقتضیات وقت دربارهٔ ایشان طریق مدارا پیش گرفته بود، باقی محلات اگرچه اشخاص رشید درمیان ایشان بودند ولی از کناره گیری سالارمتأثر شده درکارخود حیران بودند . اهالی محلهٔ خیابان و نوبر و مارالان که از مهمترین و پرجمعیت‌ترین محلات بود در اثر تلقینات ریش سفیدان محله اسلحه را بزمین گذاشته و درخانهٔ خود نشسته بودند وهرروز برعدهٔ دولتیان افزوده می‌شد و ازعدهٔ آزادی طلبان کاسته می گشت ومبلغین دولتیان از نشر اخبار دروغ یا راست که از تهران لشکرعظیمی برای آذربایجان فرستاده شده و عین‌الدوله و سپهدار بزودی وارد تبریزخواهند شد دریغ نمی‌نمودند و باندازه‌ئی رعب و وحشت در قلوب مردم ساده دل اصناف و کسبه ایجاد کرده بودند که کسی بجان و مال خود ایمن نبود و اگرحال چندی نیز بدین منوال می گذشت دیگر چارهٔ منحصر بفرد ایشان همان برافراشتن



سپهدار ورحیم‌خان باجمعی از اطرافیان

علمهای سفید میشد که درحقیقت معنی تسلیم را در برداشت، هرچند عده‌ئی ازمجاهدین ازتسلیم اسلحه خودداری کرده ونزد سردارملی آمدند و گفتند که ما تا روزمرگ باشما خواهیم‌بود ولی رفته رفته حلقهٔ محاصرهٔامیرخیز تنگترمی‌شد وکاربجای سخت می کشید. ستارخان چون دیدکاربجای‌باریك رسیده بایدکاری کرد که از یأس مردم‌کاسته وبامیدواری ایشان افزوده شود لذا بایك عزم تزلزل ناپذیر با چند تن ازخانهٔ خود بیرون آمد و بیرقها را سرنگون نمود و کاری کرد که آن سه محله مجدداً تفنگ برداشته بجنگ برخاستند و رحیم خانرا ازباغ شمال بیرون کردند وستارخان کار را بجائی رساند که آوازهٔ دلاوری وی از حدود ایران گذشته باقصای ممالك شرق وغرب جهان رسیده بمراتب افتخار ایرانیان بیفزود .

نوشتهٔ مرحوم علامهٔ قزوینی راجع بهستارخان :

مرحوم مبرور میرزا محمدخان علامهٔ قزوینی در وفیات‌المعاصرین درزیرترجمهٔ حال ستارخان می‌نگارد :

« متدرجاً شهرت‌او(ستارخان) ازداخل بخارج‌ایران سرایت کرد »
« و صیت شجاعت ومردانگی او در تمام دنیا انتشار یافت و غالب اوقات »
« درجراید اروپا وامریکا هرروز با خط درشت اسم‌ستارخان در صفحهٔ اول »
« روزنامجات با تفصیل جنگهای او ومقاومتهای سخت او درمقابل قشون »
« دولتی چاپ می‌شد و خوانندگان‌آن جراید را قرین اعجاب و تحسین »
« مینمود وعده‌ئی‌ازجراید اروپا وامریکا وقایع‌نگارهای مخصوص به‌تبریز »
« فرستاده بودند، من درآن اوقات تازه بپاریس‌آمده بودم و ازبس‌اشتیاق »
« باخبارتبریزداشتم هرروزصبح‌بسیار زود ازخواب‌برخاسته‌ازمنزل‌بیرون »
« میآمدم وچندین روزنامهٔ فرانسه ویك روزنامهٔانگلیس(نیویورك هرالد) »

« که درپاریس طبع میشد ولی شعبه‌ئی از« نیویورك هرالد » خود نیویورك »
« بود میخریدم واخبار این روزنامهٔ اخیر که بواسطهٔ وقایع نگارخودش »
« ازتبریز یاازطهران باروپا فرستاده میشد ازتمام جراید دیگرمفصل‌تر بود »
« ومن تمام این جراید را قبل‌از آمدن بخانه روی نیمکتی دریکی از باغهای »
« کوچك محله‌نشسته میخواندم سپس باقلب راضی وبکلی خوشحال درپیش »
« نفس خود درمیان اروپائیان سربلند بخانه برمی گشتم وبصرف صبحانه »
« می‌پرداختم » .

آری ستارخان را درجزو اشخاص معمولی نتوان شمرد، وی ازنوادر روزگارخود و مصداق واقعی شجاعت و رشادت بود . هرگز یأس وحرمان بردل وی راه نیافته‌بود، پیوسته می گفت من یقین‌دارم که نسیم فتح وظفر بر پرچم آزادی‌خواهان خواهد وزید، محال است که حق‌مغلوب ناحق شود و جنگرا با آغوش گشاده استقبال میکرد، هرقدرکارسخت‌تر می‌شد و برعدهٔ دشمنان افزوده می گشت ابداً خم بابرویش نمی‌آورد ومی گفت شیررا ازیك دسته روباه چه بیمی زاید و کوهرا از وزش باد چه خللی آید بالجمله از مقصود دور افتادیم غرض اصلی عبارت‌ازاین بود که اگرروزهفدهم جمادی‌الاخری ستارخان بیرقهای سفید را پائین‌نمی‌آورد مشروطه تا مدت نامعلوم رخت از ایران بیرون می‌برد زیرا آنروز درتمام نقاط ایران بجز ازتبریز استبداد حکم‌روا بود . این را نگفته نگذرم مجاهدین هنرمند را نیز در نگهداری مشروطیت حق عظیمی‌است اگرچه سردارشجاع قوی‌القلب بود ولی‌ازیکدست که صدا برنمی‌خاست منتهی ستارخان سرداری بود که آنانرا بخوبی‌اداره میکرد وهیچوقت‌نمی‌خواست خود درخانه‌نشسته ومجاهدین‌را بجنگ‌فرستد،درتمام جنگها دوش‌بدوش‌مجاهدین‌مشغول جنگ بود ومجاهدین

هم اورا نسبت بحسن رفتاری که داشت از جان ودل دوست میداشتند وستارخان همیشه می گفت من از دولت این مجاهدین و سر و پا برهنگان سردار ملی شدم واگر بنده بگویم که رشادت آنروزی ستارخان مشروطهٔ از دست رفته را باز آورد سخن از روی حقیقت گفته‌ام و ادعائی بیجا نکرده‌ام البته سعی سایر فدائیان جانبازهم هر کسی از ایشان علی‌قدر مراتبهم مشکور است مخصوصاً مرحومان باقرخان سالار وعلی‌مسیو وحسینخان وغیرهم کـ اسامی ایشان درجای خود مذکورخواهد شد .

حیلهٔ جنگی ستارخان :

ستارخان بخوبی می‌دانست که غالب سواران قره داغی بطمع غارت به‌تبریز آمده‌اند وقتی که چشمشان بغارت افتاد دست ازجنگ برمی‌دارند واکثریت آنان در دوه‌چی وسرخاب ساکن‌بوده و باتفنگچیان محلهٔ دوه‌چی قدم بجنگ مجاهدین می گذارند . روزی ستارخان حیله‌ئی‌اندیشید دو سه تن ازمجاهدانرا گفت بهرنحوی‌است ده و پانزده رأس الاغ پیدا کرده بباغ (حاجی‌آقالار[1]) ببرید و مقداری اثاث جمع‌آوری کرده برپشت الاغها بگذارید وهروقت من بشما اطلاع دادم الاغهارا ازباغ بیرون‌آورده بطرف محلهٔ دوه‌چی حرکت دهید . آنروزها سواران رحیم‌خان و قره خانلوها فوق‌العاده اسباب مزاحمت‌فراهم‌می‌آوردند وهرروز بامیرخیز حمله میکردند وآنروزهم چون‌جنگ آغازشد غارتگران چلبیانلو وقره‌خانلو وحاجی‌علیلو بمحلهٔ‌امیرخیز تاخت‌آوردند، ستارخان بمجاهدینیکه درباغ (حاج‌آقالار) بودند خبرفرستاد که موقع‌حرکت‌است‌آنان نیزالاغهارا ازباغ‌بیرون کرده

۱ـ باغی‌است واقع درکوی امیرخیز نزدیکی کوی دوه‌چی .

رو بسوی دوچی براه افتادند همینکه الاغها بسنگرقره داغیها نزدیك شدند وغارتگران را چشم بالاغها افتاد بیمحابا از سنگرهای خود بیرون آمده وبغارت پرداختند ودرسرغارت با یکدیگر درکش مکش بودند که ناگاه برحسب دستورقبلی ستارخان مجاهدین از کمینگاه بیرون آمده برغارتگران تاختند و معنی گفتهٔ عبدالله سلطان قره خانلورا که زخم خورده از تبریز باز گشته و بقره داغ می‌رفت در بین راه بهر کس که برمیخورد که به تبریز می‌رفتند می گفت « برگردید که بجای غارت گلولهٔ توپ وتفنگ درانتظار شماست» بخوبی دریافتند. بعدازاین قضیه چنان چشم قره داغیها ترسیده بود که ازسایهٔ خودشان هم رم می‌خوردند.

یر برك اولسا اکوز اکوزدن گورر:

این عبارت یکی ازامثال سائرهٔ ترك زبانان آذربایجان است وترجمه اش این است که: چون زمین سفت شد گاو از گاو می بیند. اکنون درمیان سران استبداد این مثل حکم فرما شده است. چون دامن فتح وظفر بطوریکه آقایان گمان می کردند بدست نیامد و هرروز شکست دیگری بایشان روی داد ناچار بمخالفت بایکدیگر برخاستند وهر کدام ازایشان عدم پیشرفت را از چشم دیگری می‌دید وتقصیررا بر گردن یکدیگرمی انداختند وما اکنون خلاصهٔ تلگرافهای آقایانرا که بتهران مخابره کرده‌اند برای مزید اطلاع خوانندگان ذیلا می‌آوریم .

خلاصهٔ تلگراف مقتدرالدوله نایب‌الایاله بمحمدعلیمیرزا :

« طهران خاکپای مهراعتلای اعلیحضرت همایونی ازنمك خوارگی ودولتخواهی بی‌پرده بعرض میرساندشجاع نظام سفیه مرندی‌را خود اعلیحضرت

کاملا می‌شناسد دونفرعالم بیچاره را که از مقتضیات سیاست ومملکتداری بی‌خبرند آلت اجرای مقاصد ومنافع شخصیهٔ خود قرارداده آنچه بایست نشود کردند، هزارمرتبه دادوفریاد کرده‌ازدامن‌حضرات گرفتم‌حتی‌ازنمایندگان دول خارجه التماس و تمنی کردم که نشستن حضرات آقایان در اسلامیه و دخالت درامورسیاسیه صحیح و وظیفهٔایشان‌نبوده ونیست، مورد قبول نیافت. چه خانه‌ها ومغازه‌ها وبازارها بتاراج‌رفته ومیرود، روزی‌نیست که نامه‌های رسمی‌ازنمایندگان دول خارجه نرسد، ولی‌حضرات ملتفت‌این نکات نیستند کسیکه با خیالات غلام همراه‌است سردارنصرت وجناب آقا میرهاشم‌است. خانه‌زاد منوچهر » .

خلاصهٔ تلگراف میرهاشم بشاه :

« توسط جناب سپهسالارامیرجنگ، وضع‌شهر کمافی‌السابق، اشرار ازسنگرهای خود و ارك درتیراندازی کوتاهی‌ندارند با این وضع بی‌ترتیب گویا تصفیهٔ امور امکان‌ندارد، ازهمه بدتر اطوار ناملایم این دونفرآقایان می‌باشد که ابداً ازاعمال غرض‌دست‌برنمیدارند اغلب ناس بواسطهٔ حرکات ایشان از اسلامیه اعراض نموده تنخواه حواله شده را مال خود فرض کرده بطور دلخواه صرف می کنند. حالیه بغیراز اینکه حاکم‌کافی با اردوئی که در راه است بیاید علاجی بنظرنمی‌رسد، اقامت دعاگو جز زحمت بی‌ثمر اثری ندارد، استدعا ازدرگاه عالم پناه‌آنکه مرخص فرمائید چند روزی یا درنعمت‌آباد بدفع گلوله که درموضع‌موذی مانده‌پردازد یاآنکه عازم‌زیارت آستان مقدس بوده باشد . اقل هاشم الموسوی ج ۲ » .

تلگراف حاجی میرزا حسن آقا وحاجی میرزا محسن آقا :

« طهران حضورمبارك بندگان اعلیحضرت شهریاری خلدالله سلطانه متدرجاً جسارت معاندین بیشترمیشود، چندتوپ دولتی تصاحب نموده وجنگ دولتی می نمایند، تمام مالداران درمحلات ایشان طوعاً و کرهاً تنخواه بفراوانی میرسانند، سه روزعلی التوالی جنگ بود بالفعل غلبه وقدرت دراین طرف است لیکن از بی تنخواهی کارخیلی سخت ولنگ است، چنانکه مکرر بعرض رسیده توجه مخصوص فوری لازم است . محسن بن محمد ـ محمدحسن بن باقر» .

تلگراف رحیم خان بشاه :

« بعرض خاکپای اقدس اعلی روحنا فداه دو روز قبل تمام اشرار محلات با توپ و تفنگ سرمحلهٔ شتربان و سرخاب ازدحام ، مغازه های مجیدالملك را غارت کردند ، از اینطرف جلوگیری نموده بعداز زد و خورد دونفر سرباز ازاین طرف وپنج نفرهم از اشرار مقتول ، ازغلام این دو روز بعلت نبودن فشنگ اقدام نشده ، حضرت اجل سپهسالار اعظم مخابره کرده بودند ازجنرال قونسولگری سی هزار فشنگ دریافت دارم ، ندادند ، مراتب را بحضرت سپهسالار مخابره نمودم تاکنون جواب نرسیده نمیدانم تکلیف غلام درخصوص فشنگ وحقوق چه چیز است ـ مهریارحیم » .

تلگراف شجاع نظام مرندی :

« طهران توسط سپهسالار وزیرجنگ بخاکپای اعلیحضرت شهریاری اشرارمحله جات همه عقب نشسته اند ، اغلب سنگرهای ستاررا گرفته ام ، دوفقره سنگرمحکم بسته اند اتصالا توپ می اندازند ، درست نمی توانند بزنند،

توپهائی که غلام بسته‌ام تمام کرده اگر مقتضی رأی مبارك باشد از سفارت بجنرال قونسول امر شود بیست هزار فشنگ بدهند ، برختم عمل چیزی نمانده . غلام خانه زاده شکرالله ۲٦ جمادی‌الثانیه » .

وعلاوه‌برتلگرافهای‌مزبورتلگرافهای دیگری‌نیزازآقایان‌اسلامیه‌نشینان ومیرهاشم وشجاع نظام بتهران مخابره شده که‌ازآوردن‌آنها برای آنکه تکرارموضوع است صرف‌نظرشد .

علت مخالفت آقایان اسلامیه‌نشین با یکدیگر:

مسلماً بایستی آقایان ازهمدیگرشاکی بوده ومخالفت کنند وعلت اصلی‌آن اولا عبارت ازاین‌بود که تیرشان بسنگ‌خورد ودیدند که بی گدار بآب زده‌اند ودرثانی چون‌آقایان مجتهد وامام‌جمعه خودشانرا بالاتر ازهمه می‌دانستند و متوقع بودند که جریان امور با میل ایشان باشد و میرهاشم هم مدعی بود که من‌کارها را باینجا رسانیده وزحمت فراوان کشیده و رنج بی‌پایان برخود نهاده‌ام دیگران از هرقبیل که باشند باید بدستورالعمل من رفتار کنند و رحیم‌خان منتظر بود که کسی بدون اجازهٔ وی‌آب نخورد. شجاع‌نظام وضرغام می گفتند که‌تنها ما بودیم که‌ازبالای منارهٔ صاحب‌الامر و گلدستهٔ‌سیدحمزه شهررا تیرباران‌می کردیم باید امور بروفق‌صلاح دید ما صورت جریان پذیرد بنا بعلل مزبوره اختلاف درمیان ایشان روی داد و تا روزآخرهم این اختلاف دربین‌آقایان بود .

صورت تلگرافها چگونه بدست مشروطه‌خواهان افتاد :

دراین مورد عقاید مختلف است مرحوم ویجویه‌ئی می‌نویسد: یکی ازمجاهدین بتلگرافخانه فرستاده شد که رفته حکماً صورت تلگرافهای

مخابره شده را گرفته بیاورد، او نیز برطبق دستور رفتار کرده تلگرافها را گرفته برؤسای مشروطه‌خواهان داد و پس از برداشتن عکس مجدداً بتلگرافخانه تحویل دادند . برخی گویند که یکی از اعضای تلگرافخانه این تلگرافها را بآزادی خواهان داده بود .

ولی آنچه در آن ایام شهرت داشت این بود که روزی مجاهدین بتلگرافخانه دست یافتند واین تلگرافها را بدست آوردند. وبعقیدهٔ نگارنده قول اخیرصحیح وقریب بیقین است .

رحیم‌خان درخیال انتقام :

رحیم‌خان چون‌شکست خورده‌از باغشمال باز گشت سخت خشمگین وشرمنده بود، از کثرت دلتنگی بزمین وآسمان بد می گفت ونمی‌توانست ساعتی آرام بگیرد وشایدهم حق داشت که خجلت زده وخشم آلود شود زیرا رحیم‌خان کسی بود که خودرا ثانی رستم دستان و سام نریمان می‌پنداشت و هرگز گمان نمیکرد که ازمعدودی اشخاص جنگ ندیده شکست خورد و یقین‌داشت که بیك حمله می‌تواند تمام قوای آزادیخواهانرا از بین ببرد، چون بخلاف آزرو وخیال خود با نهایت افتضاح روی بفرارنهاد، قرار وآرام از دست داد و درصدد انتقام و کینه‌جوئی برآمد . از بیست و یکم ماه چند روزمتوالی با سواران خود وسواران ضرغام وشجاع نظام وتفنگچیان دوه‌چی وسرخاب بمحلهٔ امیرخیزهجوم آورد وبسیار کوشید که بلکه بتواند بستارخان ظفر یابد ولی نتیجه‌ئی که از کوشش خود بدست آورد دونفر از سرکردگان سوارخودرا نیز از دست داد که یکی حسین پاشاخان ناپسری خود بود و دیگری بایرام قلی سلطان ودرتلگرافی که بشاه مخابره کرده کشته شدن این دونفررا بعرض رسانده‌است بالجمله تا آنجا که می‌توانست

بسواران تأکید کرد و وعده ونوید داد که بلکه بتواند دامن خودرا از گرد ننگ شکست پاك کند نتوانست وهرقدر سواران ودولتیان برتلاش و کوشش خود افزودند بیشتر کشته شدند، رحیم خان چنان عصبانی شده بود که از کثرت غیظ بدوستان ویاران خود نیز فحش می داد، بالاخره متوجه شد که غلبه جستن بستارخان از دست او برنمی آید ناچار بمخابرهٔ تلگرافهای دروغ پرداخت وعلت شکست خودرا تقریباً بواسطهٔ نبودن پول ونداشتن فشنگ جلوه داد .

یکی ازسخت ترین جنگها :

جنگ در آذربایجان بخلاف مأمول محمدعلیشاه بدرازا کشید و از خودستائیهای رحیمخان وشجاع نظام و کوششهای آقایان اسلامیه نشینان نتیجه ئی جز ازخواهشهای متوالی پول وفشنگ نمودارنگردید که سهل است اختلاف عقیده ئی هم درمیان آقایان و سر کردگان بظهور رسید، شاه ازاین پیش آمدها وازپیش نرفتن کارها حوصله اش سر آمد، احکام سخت صادر کرد که غائلهٔ تبریز باید هرچه زودتر فیصله یابد، تأکیدات شدید شاه سبب شد که که طرفداران دولت بانهایت جدیت مشغول نقشه کشی شدند وقوای تازه نفسی نیز به تبریز رسید که از آن جمله نصرالله خان یورتچی بود که با عدهٔ زیاد از سواران ایل یورتچی به تبریز آمده درصف مخالفین قرار گرفتند و از طرف دیگر قورخانهٔ مهمی ازقبیل تفنگ وفشنگ و دوعراده توپ ازمراغه رسید. (و این قورخانه عبارت بود ازقورخانه ئی که مرحوم فرمانفرما درموقع حرکت خود بساوجبلاغ از تبریز برده بود ، بعداز استعفای فرمانفرما بجا مانده بود که از آنجا بمراغه آوردند و ازمراغه هم بامر دولت به تبریز فرستاده شد.) رسیدن قورخانه موجب مسرت وخوشوقتی استبدادیان گردید.

تأکید شاه ورسیدن قورخانه سبب‌شد که‌جنگجویان‌اسلامیه‌خودرا برای حملهٔ شدیدی حاضر کردند و رؤسای سواران وتفنگچیان شب دهم رجب۱۳۲۶درمحلهٔ دوه‌چی‌اجتماع کرده شورائی بنام شورای‌جنگی‌تشکیل داده و ترتیبات لازمه اتخاذ کردند و واقعاً نقشه‌ئی که کشیده بودند بسیار مدبرانه ودقیق‌بود واگرمی‌توانستندآن‌نقشه را کاملا بموقع‌اجرا بگذارند دور نبود که بتوانندکاری ازپیش ببرند غافل از اینکه حریف نیزدرکارخود مهارت زیادی داشت و بزودی دست ایشان را می‌خواند بالجمله میخواستند که نقشهٔ جنگرا نوعی ترتیب دهند که ازسایرمحلات کسی نتواند بیاری ستارخان برود، برای عملی کردن‌این‌منظورقراردادند که قبلا برای هریك ازمحلات وسنگرهای مهم نسبت باهمیت‌آنها عده‌ئی‌تفنگچی بفرستند که نگذارند کسی بیاری ستارخان بیاید وباید ستارخان طوری محصورباشد که کسی‌نتواند خودرا بنزدیك ستارخان‌برساند برای‌آنکه‌خوانندگان محترم بخوبی ازنقشهٔ دولتیان مستحضرباشند مجبور ازبعضی توضیحات هستیم .

نخست باید دانست که محلهٔ دوه‌چی و امیرخیز پهلوی همدیگر واقع شده چنانکه دربعضی جاها منزلهائی دیده میشد که دیوارغربی‌آنها ازآن محلهٔ‌امیرخیز بوده درصورتیکه دیوارشرقی‌آنها راجع‌بمحلهٔ دوه‌چی است، بنابراین‌اگر کسی‌بخواهد از سر(دربند للك‌لر[1]) رو بجنوب‌حرکت کند در امتداد این خط تا میدان کاه فروشان در دست راست که متعلق بامیرخیز است چهار کوچه واقع است . اولی کوچه‌ایست که از دوه‌چی سرازیرشده از سر(کوچه للك‌لر) که یکی‌ازسنگرهای‌امیرخیز بود گذشته درمحلی موسوم بچهارراه بجادهٔ امیرخیزمی‌پیوندد و این کوچه اسم خاصی

۱ـ سر کوچهٔ للك‌لر یا دربند للك‌لرمحلی‌است موسوم به (شرشرا) و ملیون در آنجا سنگری داشتند .

ندارد . دومی کوچه (حاجی نوری) است که‌آن‌هم منتهی بجادهٔ امیرخیز می‌شود . سومی کوچهٔ (ایرانچیلر) است که‌آنهم بجادهٔ امیرخیز منتهی میگردد و آخر این کوچه درست روبروی انجمن حقیقت است . چهارمی کوچه‌ایست مابین‌امامزاده سید ابراهیم ومیدان‌کاه فروشان که‌باندك فاصله میرسد بکوچهٔ (تودلخ[1])، اکنون‌باید توجه کرد که از سر دربند (لك‌لر) تا میدان‌کاه فروشان همه‌جا دست راست ازآن امیرخیز است و دست چپ ازآن دوه‌چی . واگر ما بخواهیم از میدان کاه فروشان رو بغرب حرکت کنیم تا مسجد (ایریلی‌لر[2]) طرفین راه همه‌جا دکان و کاروانسرا است . نرسیده بمسجد ایریلی‌لر در دست چپ پلی وجود دارد که معروف است به‌پل (میدان چائی) ، این پل‌ازجمله پل‌های متعددی‌است متعلق‌برودخانه مهرانرود که‌درهرمحله درچندجا برای‌عبور ومرورمردم‌ساخته‌شده‌است.آن طرف پل‌جائی‌نسبةً وسیعی‌است معروف به (آت‌میدانی) یعنی (میدان‌اسب فروشان) ، درآنجا یك توپ شراب نیل گذاشته شده که متعلق‌بملیون‌است وچند نفرمحافظ و توپچی نیزهمیشه دراطراف توپ برای محافظت توپ و انداختن‌آن حاضر و منتظر امر سردارند . و از آنجا بفاصلهٔ کمی میرسد بمحلی موسوم ببازارچهٔ‌استانبول و از آنجا کمی دورتر دروازهٔ استانبول[3]

۱ـ توت‌لخ یا تودلخ : یعنی تودستان ، ولی درخود کوچه درخت توت نیست .

۲ـ ایریلی‌لریعنی‌مردم‌ایری . و ایری دهی‌است در سه چهارفرسخی‌تبریز، چون اغلب کسانی که‌از ایری به‌تبریز آمده‌اند درنزدیکی‌آن مسجد سکونت داشتند لذا مسجد مزبورموسوم بمسجد ایریلی‌لر شده . (لر) درترکی از ادات جمع است .

۳ـ درسال ۱۱۹٤ بامرنجفقلی‌خان دنبلی‌حصاری بدورشهرتبریز کشیده‌شده‌بود که چندین‌دروازه داشت وبکی ازآنها دروازهٔ استانبول بود، و وجه تسمیهٔ‌آن ازاینجهت بوده که مسافران و کاروانیانیکه از طرف ترکیه بشهر تبریز می‌آمدند یا از تبریز بترکیه

است و درجنب دروازه سنگری دیده می‌شد که متعلق بود بآزادیخواهان. وقدری بالاتر از دروازه مسجدی است موسوم به تکیهٔ آقا باقر ودرآنجا نیز ملیون سنگری داشتند و این سنگر در مقابل کوچه‌ایست موسوم بکوچهٔ کدخدا باشی وپلی دربین کوچه وسنگرواقع‌است واین کوچه منتهی‌می‌شود بیك قسمت از بازارچهٔ شتربان که در تصرف دوه‌چیان بود. واگر ما ازاین جا برگردیم و راه اولی را تعقیب کنیم یعنی از میدان‌کاه فروشان مستقیماً بجای اینکه بمیدان اسب فروشان برگردیم بطرف انجمن‌حقیقت‌برویم‌می‌رسیم بنزدیکی مسجد ایریلی‌لر و ازآنجا باید برگردیم بدست راست یعنی رو بشمال حرکت کنیم‌آنوقت می‌رسیم باول جادهٔ امیرخیز که منتهی میشود بپل رودخانهٔ آجی. در اول این جاده مسجد ایریلی‌لر واقع است و بعداز

مسافرت میکردند از آن دروازه وارد وخارج می‌شدند. و مادهٔ تاریخ‌آن (حصار سکندر ثانی) است .

نجفقلی‌خان دنبلی پدر عبدالرزاق بیگ‌از بزرگان طایفهٔ دنبلی بود و سمت بیگلربیگی شهرتبریز داشت و در زمان کریم‌خان زند بحکومت تبریزمنصوب گردید وبآبادی تبریزهمت گماشت وهمچنانکه ذکرشد حصاری بدور شهر کشید وچندین دروازه بنا نهاد که یکی‌ازآنها دروازهٔ استانبول یا استانبول‌قاپوسی بوده وبالای هریك ازدروازه‌ها این اشعار با خط جلی نوشته شده بود :

زهی اساس مشید که باد تا بابد — زحادثات زمان در امان سبحانی
زبرج بارهٔ آن درتحیراست سپهر — که شد بپا زعنایات خان خافانی
خدیوملك عدالت نجفقلی‌خان آنك — مفوض است بدو رونق جهانبانی
که‌درنگارش‌این‌قلعه درزمان‌خلیل — نموده همت وی معجز سلیمانی
نشان زسد سکندر چوداد تاریخش — خرد بگفت حصار سکندر ثانی

و در زمان انقلاب مشروطه این دروازه باقی بود و اشعار مزبور در روی سنگ نوشته شده بود . دو سه بیت‌آنرا بنده فراموش کرده بودم ، دانشمند محترم‌آقای حاجی حسین‌آقا نخجوانی نسخهٔ کامل‌آن را برای بنده فرستادند.

آن کاروانسرائی‌است[1] و بعداز کاروانسرا خانه‌ایست که آنوقت متعلق بود بمرحوم‌حاجی‌شیخ‌صادق شیرزاد. و درب ورودی این خانه از دربند انجمن حقیقت بود یعنی فاصله مابین مسجد و انجمن حقیقت عبارت بود از یك کاروانسرا ویك‌خانه که‌شاید مساحت‌هردو درحدودصدمتر بوده‌یا کمی‌بیشتر و انجمن حقیقت واقع بود در مقابل کوچهٔ (ایرانچیلر[2]) هرچند کوچهٔ ایرانچیلر درجزو محلهٔ امیرخیز بود ولی درمواقع جنگ بدست دوه‌چی‌ها می‌افتاد و شدیدترین جنگ‌ها با ستارخان درآنجا روی می‌داد. اکنون باید ببینیم که جنگ چگونه‌آغازشد .

روز دهم رجب ۱۳۲٦ :

روزشنبه دهم رجب درشهرغوغای غریبی برپای بود صدای ترس‌آور توپ وتفنگ وهلهلهٔ‌مردان‌جنگی وآه‌وناله وفریادمردم‌بی‌دست وپا بهم‌دیگر آمیخته قرار و آرام از مردم سلب کرده بود . و تا آنروز جنگی چنان هراس انگیز و وحشت خیز در شهر روی نداده بود . برطبق نقشهٔ دوشین، سحر گاهان دولتیان عدهٔ معتنابهی‌ازمردان‌کاری ازطرف ششگلان ومیدان مشق وعالی قاپو بطرف خیابان فرستادند که با سالار به‌ستیز وآویزپردازند وجلو مجاهدین نوبر و مقصودیه وچاراندابرا بگیرند که نتوانند بطرف امیرخیز بیایند و چون ترتیب این‌کارها را دادند بامیرخیزهجوم‌آوردند . نخست از طرف مسجد عربلر سرازیرشده سنگر سر دربند (للکلر) را از میان برداشته در چهارراه بجادهٔ امیرخیز رسیدند که طرف دست چپ

۱ـ اکنون‌کارخانهٔ قالیبافی جوان است .

۲ـ ایران بر وزن‌ایوان بمعنی‌دوغ‌است، ایرانچیلر یعنی‌دوغ‌فروشان واین‌کوچه ازقدیم بدین‌اسم معروفست درصورتیکه دوغ‌فروشی درآنجا نبوده و نیست .

انجمن حقیقت است و معدودی هم از کوچهٔ (حاجی نوری) که تقریباً صد قدم با دربند لك‌لر فاصله داشت باز بطرف جادهٔ امیرخیز روانه شدند و عدهٔ مهمی‌هم از طرف بالای امام زاده سید ابراهیم وارد کوچهٔ (ایرانچیلر) شدند، اینها علاوه براسلحهٔ‌ناریه‌کلنگ واهرم‌نیزهمراه داشتند که برای سوراخ کردن دیوارها آورده بودند که دیوار خانه‌ها را سوراخ کرده برای خود سنگری درست کنند وچون‌این کوچه در روبروی‌انجمن حقیقت واقع‌است، رشیدترین و پرکارترین‌اشخاص را برای‌این کوچه معین کرده بودند .

نصرالله‌خان یورتچی با عده‌ئی از سواران خودازمیدان‌کاه‌فروشان رو بانجمن‌حقیقت درحرکت بودند وتوپی‌هم همراه‌داشتند ودربازارچهٔ شتربان یا(دوه‌چی[1])ضرغام وتفنگچیان‌دوه‌چی‌مقابل‌مسجدآقاباقر آمادهٔ‌جنگ بودند.

جنگ آغازشدوازهرسو بطرف‌امیرخیزحمله‌ور گردیدند.تفنگچیان دوه‌چی وسواران ضرغام بزودی سنگریان نزدیك مسجدآقا باقر را از پیش برداشتند وازآنجا بدروازهٔ‌استانبول حمله‌ور شده آن را نیزتصرف کردند وبازارچهٔ (استانبول‌قاپوسی) راآتش زده داخل میدان اسب فروشان شدند مستحفظین‌توپ‌اندکی‌مقاومت کردندولی‌بزودی‌مجبور بفرارشدند،عباس‌وستار دوبرادر دست‌ازتوپ برنداشته‌پایداری کردند ولی‌درهمانجا ستارتیرخورده‌از پای درآمد وعباس‌هم زنده دستگیر شد و توپ شراب نیل بدست دوه‌چیان

۱ـ بازارچهٔ شتربان بازار مفصلی است که بعداز چند پیچ و خم منتهی می‌شود بمیدان صاحب‌الامر و وجه تسمیهٔ این‌میدان‌ازآن روست که گویند حضرت حجت عجل‌الله فرجه درآنجا دیده شده ودرآنجا مسجد وصحنی‌ساخته شده ودومناری دارد که شجاع‌نظام ازبالای‌آن منارها بمردم تبریزتیراندازی میکرد.

افتاد. توپ را چندنفر برداشته بردند ومابقی بسوی انجمن حقیقت هجوم بردند. حالا ستارخان ازسه طرف محصوراست، از چپ و راست و طرف مقابل و هیچکسی نمی‌تواند خودرا بامیرخیزرسانده بسردار کمك کند و دولتیان‌هم قدم بقدم پیش میروند ستارخان با چند نفر معدود درمقابل این همه سوار و پیاده مقاومت می‌ورزد، بنا بنوشتهٔ مرحوم حاجی‌محمدباقر ویجویه‌ئی با دوازده نفر، واگریك مقابل‌هم‌بعدد مزبور بیفزائیم بگوئیم بیست وچهارنفر، بازبیست وچهارنفردرمقابل اقلا دوهزارنفر که‌ازسه‌طرف آنهاراا‌حاطه کرده چگونه مقاومت می‌ورزیدند؟ از هرطرف گلولهٔ توپ و تفنگ مانند باران برسردلاوران‌انجمن‌حقیقت می‌بارید وهرلحظه برعدهٔ مخالفین‌افزوده میشد وگمان می کردند که‌بزودی بستارخان غلبه خواهند جست، ولی‌ستارخان مانند کوه پابرجا، درجای خود مستقر بود و ابداً خم‌بابروی خودنمی‌آورد ومجاهدین را تشجیع میکرد ومخالفین را بخاك می‌انداخت. دراثنای این جنگ ازمجاهدین سنگر استانبول قاپوسی که فرار کرده‌بودند ده و دوازده تن بازگشتند وبجنگ پرداختند،کاروانسراهای بازارچهٔ استانبول قاپوسی پر از دولتیان بود پس‌از مختصر زد وخورد حسین‌خان باغبان بادستهٔ خود خودرا ببازارچهٔ‌استانبول رسانید ومشغول جنگ شد[1] و دراندك مدتی‌توانست مخالفین را شکست داده وازکاروانسراها بیرون کند. این‌مرد شیردل همیشه درموقع سخت خودرا بستارخان میرسانید و دلیرانه جنگ میکرد ودشمن را مغلوب می‌نمود، این بار نیز با نهایت مردانگی بهرترتیب بود خود را بامیرخیزرساند وچون دولتیان‌دیدند که‌ازپشت سرمورد حمله واقع شده‌اند

۱ـ مرحوم مشهدی محمدعلی‌خان و اسدآقاخان نیز با حسین‌خان‌آمده ومجدداً مجاهدبنبکه پس‌ازگرفتاری عباس فرارکرده بودند بازگشته بمقابله ومجادله پرداختند.



حسین‌خان باغبان

وسواران یورتچی راه‌فرارپیش گرفته‌اند، قدری‌درکارخودسست‌شدند و بالاخره ازطرف خیابان نیزعده‌ئی بیاری ستارخان رسیدند، پس‌از ده ساعت جنگ استبدادیان بی‌نیل مقصود بلکه شکست خورده باز گشتند .

جنگ روزیکشنبه ۱۱ رجب :

امروزنیزمثل دیروز سر کردگان استبداد ازطرف سر دربند لك‌لر و کوچه ایرانچیلر ومیدان کاه فروشان بمحاصرهٔ انجمن‌حقیقت پرداختند و عدهٔ معتنابهی‌ازتفنگچیان دوه‌چی ومرند از بازارچهٔ شتربان نزدیك‌تکیهٔ آقاباقر رفته و در آنجا وارد رودخانهٔ مهرانرود شده و از روی بسترخشك رودخانه خودرا بمقابل‌مسجد ایریلی‌لر رساندند وازطرف میدان‌کاه فروشان هم دستهٔ بزرگی که توپ همراه داشتند بسوی‌انجمن‌حقیقت رهسپارشدند.

آتش‌جنگ شعله‌ور شد ، ناگاه گلولهٔ توپی بدیوار مسجد ایریلیلر خورد مجاهدینیکه در مسجد سنگر کرده بودند فرار کردند وآن عده که در رودخانه منتظرفرصت‌بودند بنای شلیك گذاشتند، جنگ درنهایت شدت آغازشد ومهاجمین توانستند مسجد را متصرف شوند تنها خانهٔ حاجی‌شیخ صادق مانده بود که به دربند انجمن حقیقت وارد شوند و گمان می کردند که امروز بهرنحوی باشد ستارخان را دستگیرخواهند کرد اما آرزوی ایشان در دلشان ماند . ستارخان که امروزهم از سه جانب محصورشده‌بود ناچارشد که بهرترتیبی‌است دشمن را از مسجد بیرون کند ناگاه ازطرف پشت مسجد سر درآورد وتوپچی را گفت دیوارمسجد را هدف گلوله قرار دهد چون گلوله بدیوارمسجدخورد چندنفر کشته‌شد و بقیه پابفرارنهادند[۱] . جنگ ساعت بساعت برشدت خود می‌افزود و ستارخان دلیرانه مقاومت میکرد و چنان شجاعت ستارخان مخالفین را برعب انداخته بود که خیال می کردند گلوله بر بدن ستارخان اثر نمی کند . درهمان گیر و دار باز حسین‌خان باغبان با دستهٔ خود ازطرف راسته کوچه گذشته‌از کناریخچال خودرا بکوچهٔ (توت لخ) رسانده درآنجا برای خود سنگری درست کرده بنای‌تیراندازی گذاشت.سنگرحسین‌خان درمحلی‌واقع‌شده‌بود که مهاجمین را ازپشت سر تهدید میکرد وبزودی‌آثارشکست درایشان نمودارشد.

۱ـ دونفر توپچی در جزو مجاهدین یکی محمدخان بود ودیگری محمد بیگ طرزمی، این‌محمدبیگ بسیار دلیر و ماهربود وخدمت زیادی‌هم نسبت بمشروطه‌خواهان میکرد. معروفست که ستارخان آنروز بمحمدبیگ طرزمی میگوید که باید توپ بمسجد انداخت. می گوید من بمسجد توپ نمی‌اندازم. ستارخان میگوید تو هدف را بگیر من خودآتش‌میکنم وهمینطورشد.



شجاع نظام با سواران دولتی

امروز رحیم‌خان که از باقرخان دل پردردی داشت خواست تلافی باغشمال را بکند، بااستعدادکامل بخیابان حمله برد وساعتها مشغول جنگ بود ولی نتوانست شاهد فتح‌وفیروزی را بدست آورد، بالاخره جنگ با دادن تلفات بپایان رسید، نه رحیم‌خان توانست تلافی مافات کند و نه شجاع‌نظام و یارانش توانستند ستارخان را دستگیر کنند. دراین جنگ درطرف عالی‌قاپو مرحوم میرهاشم شجاعت زیاد ازخود نشان داد.

گویا دراین روز بود که (موسی یاغ‌بستی‌لو) را تکهٔ نارنجکی بشکم خورد و روده‌هایش بیرون آمده بود و اورا بروی تخته پاره گذاشته می‌بردند و او دست برشکمش گذاشته فریاد میکرد که « آی تاری موسی گوزی باخاباخا الهجاخ ! » یعنی ای خدا موسی با چشم بازخواهد مرد.

۱۰

اذان

شب دوشنبه۱۲رجب من‌درخانهٔ خود بودم ویك‌نفرسیدی که همسایهٔ ما بود او نیز درمنزل ما تشریف داشت و همه صحبتش دایر بمشروطه و مشروطه‌خواهان بود ومیگفت که‌این‌مشروطه‌خواهان باطناً لامذهب وبابی هستند و عن‌قریب بجزای اعمال‌خودشان میرسند. پدرم می گفت این‌حرف ازشما بعید است، حکم کفردادن بمردم یك شهرکارعاقلانه نیست، ولی وی در سر گفتهٔ خود باقی بود که بیك مرتبه از هرطرف صدای اذان بلند شد و تمام شهر را آوای الله‌اکبر و آواز اشهد ان لا اله الا الله فرا گرفت و دلها ازین زمزمهٔ ملکوتی بهیجان آمد. مهمان عزیز تصور کرد که مشروطه‌خواهان انجمن‌اسلامیه را تصرف کرده‌اند و آن آوازهلهلهٔ شادی آنهاست که بگوش میرسد، سخت بترسید و گفت خدا معین حق بوده و هست وشاید مدعیان از راه عداوت‌نسبت کفر بمشروطه‌خواهان‌می‌دهند. گفتم‌آقا جای تشویش‌نیست، این‌آواز اذان است و در حقیقت جواب آن اشخاص است که مشروطه خواهان را لامذهب می‌دانند و واقعاً هم این بنا گذاری اذان ازتمام خانها برای‌آن بود که مدعیان می گفتند مشروطه‌خواهان بی‌دین هستند، با گفتن اذان جواب‌آنانرا می‌دادند.

تشکیل انجمن و سر وصورت دادن به کارها :

پس از آنکه محمدعلی‌شاه مجلس را بهم زد و نمایندگان برخی فراری و بعضی زندانی وجمعی متحصن وچند نفرهم کشته شدند واین خبر بتبریزرسید، ترتیب ادارات بهم‌خورد و انجمن ایالتی که پناهگاه مردم آزادی طلب بود از پای درآمد و تفنگچیان دوه‌چی و سرخاب و سواران شجاع‌نظام مرندی دست تعدی باز کرده وبقتل و غارت مردم پرداختنداغلب آزادیخواهان‌درکارخودحیران‌بودند ونمی‌دانستند تکلیف‌چیست که‌ستارخان و باقرخان از باسمنج به‌تبریز باز گشتند و مردمرا بمقاومت تشجیع کردند و علی‌مسیو که درمیان مجاهدین نفوذ داشت وخودش مرد فداکاربود باسایر



شجاع نظام مرندی با اطرافیان

مجاهدین ومخصوصاً سرشناسان ایشان مردمرا امیدواری داده نگذاشتند رشتهٔ مقاومت واستقامت ایشان ازهم پاشیده شود، ولی لازم بود که درشهر مرکز ثقلی باشد که مرجع وملاذ عمومی گردد، لذا مردمان بصیر بکار پرداختند، نخست در خیال تشکیل انجمن افتادند، معلوم بود که تشکیل انجمن مطابق نظامنامهٔ انجمن در آن گیر ودار که آتش جنگ در نهایت شدت مشتعل بود امکان نداشت، پس ازمشاوره جمعی از اشخاص معروف بآزادی طلب و درستکار را بوجهی که ممکن بود انتخاب کردند که هم مرجع احتیاجات مردم باشند وهم با مراجع دیگر مرابطه ومراوده پیدا کنند اعم ازداخله وخارجه، واین اقدام چنانکه خواهیم دید فوق العاده ضرورت داشت والا ارتباط با حجج الاسلام نجف وانجمن سعادت استانبول وسایر نقاط ایران سخت مشکل بود.

این انجمن در اواخر جمادی الثانیهٔ ۱۳۲۶ تشکیل یافت[1] و اسامی اعضای آن آنچه بنده یاد دارد بقرار زیر است :

سید محمدتقی طباطبائی که سمت ریاست هم داشت ـ میرزا حسین واعظ ـ میرزا اسمعیل نوبری ـ میرآقا رشتچی ـ سیدحسین خان عدالت ـ حاجی محمدتقی اهرابی ـ شیخ محمد خیابانی ـ حاجی مهدی کوزه کنانی ـ حاجی شیخ علی اصغر لیل آبادی ـ اجلال الملك ـ حاجی میرمحمدعلی اصفهانی ـ (اسم مشهدی حاجی آقا خسروشاهی ومشیر السادات هم بعداز رفتن عین الدوله بباسمنج وشکست قشون دولتی در روزنامه‌ها دیده می‌شود ولی درست معلوم نیست که ایشان بعداز فتح ملیون بانجمن آمده‌اند یا قبلا هم بوده‌اند) .

۱ـ مرحوم وبجوبه‌ئی تاریخ تشکیل انجمن را در روز ۱۷رجب ۱۳۲۶ نوشته‌است.

نظم وترتیب در افراد مجاهدین :

مجاهدین در آغاز کاردر تحت نظم وترتیب معینی نبودند، کسانیکه دارای تفنگ بودند بنام مجاهد دفاع ازمهاجمین میکردند و از کسی پول نمیگرفتند یعنی جیره ومواجبی نداشتند و دراین خصوص نیز ترتیبی داده شد و قرار دادند که برای هر بیست نفر یا بیست وپنج نفر یك سردستهٔی بانتخاب خود افراد معین شود که درموارد لزوم اوامرصادره برؤسای ایشان ابلاغ شود . ومقرر گردید که برای هر نفری روزی چهارقران داده شود.

کمیسیون اعانه :

برای سهولت کار و اخذ اعانه و خرج آن ازقبیل پرداخت حقوق مجاهدین و غیره کمیسیونی از اشخاص معتمد انتخاب شد که مشغول کار باشند؛اعضای این کمیسون جدیت فوق العادهٔی درکارهای خودمی کردند ومرتباً حقوق مجاهدینرا می‌پرداختند و بجهت آنکه مردم بایشان اعتماد داشتند در دادن اعانه اظهاردلتنگی نمیکردند. از اعضای این کمیسیون اسامی چهار نفررا بنده یاد دارم یکی مشهدی علی آقا ماهوتچی و دومی مشهدی عباسعلی و سه دیگر میرآقا حسینی و چهارمی حاجی حسن بادکوبه‌چی، و گویا بیش از چهارنفرهم نبودند وبخوبی هم وظیفهٔ خودشانرا انجام دادند[1].

اسامی برخی از اشخاصی که اعانه داده‌اند :

۱ـ حاجی حسین قند فروش ۱۰تومان

۲ـ حاجی حسین مهاجر ۲۰ «

۱ـ در روزنامهٔ انجمن سال ۱۳۲۶ شمارهٔ (۳۷) اسامی این چهار نفر نوشته شده‌است .

۳ـ حاجی ابراهیم خراسانچی	۱۵۰تومان
٤ـ حاجی میرزا باقرترکی	٤۰ «
۵ـ حاجی میرزا حسن میلانی	۱۳۰ «
٦ـ حاجی نقی بافته‌چی	۷۵ «
۷ـ حاجی مهدی ایپکچی	۲۱۰ «
۸ـ حاجی صادق بافته‌چی	۷۵ «
۹ـ حاجی محمدجعفر هشترودی	۲۰۰ «
۱۰ـ بالاآقا صراف	۱۰۰ «
۱۱ـ حاجی‌محمدآقا خوئی	۱۰۰ «
۱۲ـ حاجی میرهادی خوئی	۲۰ «
۱۳ـ حاجی امین‌آقا	٤۰۰ «
۱٤ـ حاجی اسمعیل هندی	۳۵ «
۱۵ـ وثوق دفتر	۱۱۰ «
۱٦ـ آقا محمدآقا شبستری	۸۰ «
۱۷ـ حاجی حسن کوچمشکی	٦۰ «
۱۸ـ حاجی علی‌آقا قنادی	۷۵ «
۱۹ـ حاجی محمد ابراهیم شبستری	۱۰۰ «
۲۰ـ حاجی احمدآقا خامنه‌ئی	۱۰۰ «
۲۱ـ حاجی هادی بزاز	۲۰ «
۲۲ـ حاجی میرزا محمد صراف	۱۲۰ «
۲۳ـ بصیرالسلطنه	۵۸۰ «
۲٤ـ حاجی ابوالقاسم چینی فروش	۱۵۰ «

۲۵ـ حاجی مشیر دفتر	۱۰۰ تومان
۲۶ـ حاجی رضا قصاب	۲۰ «
۲۷ـ حاجی عباسعلی، حاجی علی اصغر شتردار	۶۰ «
۲۸ـ حاجی محمدعلی یزدچی	۸۱ «
۲۹ـ حاجی شیخعلی یزدچی	۲۵ «
۳۰ـ محاسب الملك	۲۰۰ «
۳۱ـ حاجی سید احمد خسروشاهی	۵۰ «
۳۲ـ حاجی علی اکبر وحاجی علی اصغر	۱۰۰ «
۳۳ـ مشهدی محمدآقا صراف	۵۰ «
۳۴ـ حاجی میرزا باقر، حاجی بالاآقا	۵۰ «
۳۵ـ حاجی احمد خسروشاهی	۷۵ «
۳۶ـ میرتقی حریری	۱۰۰ «
۳۷ـ حاجی کاظم صراف	۱۰۰ «
۳۸ـ میرزا هادیخان	۵۰ «
۳۹ـ حاجی رضا قصاب	۳۰ «
۴۰ـ مشهدی محمدتقی صدقیانی	۵۰ «
۴۱ـ حاجی اسمعیل وحاجی محمدحسین مقدم	۱۰۰ «
۴۲ـ حاجی رضا قند فروش	۸۵ «
۴۳ـ ناصرالحکما	۵۰ «
۴۴ـ حاجی عبدالرحیم حمامچی	۵۰ «
۴۵ـ معاون نظام	۱۰۰ «
۴۶ـ حاجی علی قره داغی	۱۰۰ «

٤٧ـ ارفع الحکما	٥٠ تومان
٤٨ـ حاجی کریم شعرباف	٥٠ «
٤٩ـ میرزاعلی ایروانچی	٣٠ «
٥٠ـ حاجی ابراهیم شعار	٣٠ «
٥١ـ حاجی حسن ناصح	٥٠ «
٥٢ـ حاجی ابوالقاسم خامنه‌ئی	٥٠ «
٥٣ـ حاجی عباس علم‌داری	١٢ «
٥٤ـ حاجی محمدآقا تاجرخوئی	١٠٠ «
٥٥ـ حاجی محمدحسین آقا حلبچی	٤٠ «
٥٦ـ میرزا تقی اصفهانی	٢٠ «

اغلب این اشخاص را بنده می‌شناختم وشاید کسی از ایشان فعلا زنده نباشد و نگارنده از آن جهت اسامی اشخاص مزبور را در اینجا آورد که باقی ماندگان ایشان بدانند که پدرانشان در پیشرفت مقاصد ملی از بذل مال دریغ نمی کردند، مسلم است که این مبلغ جزء بسیارقلیلی است از آن اعانه‌ئی که داده شده‌است، چون اسامی این پنجاه وشش نفر درروزنامهٔ (نالهٔ ملت) نوشته شده بود از آنجا نقل شد .

۱۳ رجب روز مولود حضرت امیر:

شب ۱۳رجب مجاهدین محله‌های لیل آباد ونوبر با هیئت اجتماعی درحالیکه دستهٔ موزیك درجلو ایشان حرکت میکرد ونوای موزیك قلوبرا بهیجان می‌آورد ، برای عرض تبریك بستارخان سردارملی بانجمن حقیقت آمده‌بودند وسردار از دیدن ایشان اظهارخرسندی نمود وباکمال خوشنودی از ایشان پذیرائی کرد . باآنکه شب عید بود جنگ آزمایان ساکن محلهٔ

دوه‌چی وسرخاب دست از تیراندازی برنداشته دقیقه‌ئی آرام نمی گرفتند و تا طلوع آفتاب باران تیر برسر کوی امیرخیز می‌باراندند . وهم درآن شب بطرف انجمن حمله‌ورشده میخواستند بیرق انجمن را بربایند و هرچه از اثاث در انجمن بوده بغارت برند .

روزسه‌شنبه جماعت زیادی درمسجدصمصام‌خان گردآمده وازآنجا با شوق و شعف برای عرض تبریك بانجمن حقیقت آمده و بسردارتبریك گفتند وازآنجا بطرف‌خیابان رهسپارشده بباقرخان‌سالارملی‌تبریك گفتند و دربین‌راه هم‌جماعت زیادی برعده شان افزوده شده بود .

امروزدرست پنجاه روز بود که درتبریزشب و روز تیراندازی بوده و شاید یك روز در اینمدت دیده نشده که مردم تمامی‌آنروز را بآرامی‌کامل بگذرانند و کاربجائی رسیده بود که اهالی ازصغیر و کبیر بشنیدن صدای توپ و تفنگ خو گرفته بودند، دیگر چندان اهمیتی بغرش توپ و تفنگ نمیدادند .

مجاهدین باغمیشه :

مجاهدین باغمیشه که درآغازجنگ بسخنان سران استبداد فریفته شده بی‌طرفی اختیار کرده بودند و نتیجهٔ آنرا برأی‌العین دیدند که سواران بیوکخان تاچه اندازه‌احترام بی‌طرفیرا مراعات کردند، روزجمعه۱۶رجب پیش سالارملی رفته عذرتقصیرخدمت بجای‌آوردند و از گذشته اظهارندامت کرده و گفتند ازامروز درتحت امر سالار بوده وهستیم، بهرچه فرمان دهد فرمان‌پذیریم وسالارازایشان تفقد کرد و گفت همین‌ازامروزدرمحلهٔ خیابان مهمان عزیزما هستید .

۱۱
هیئت اردبیل

عین‌الدوله پس‌از آنکه وارد اردبیل شد هیئتی مرکب از وکیل‌الرعایا وصارم‌السلطنه و یك نفر دیگری به‌تبریز فرستاد که اینان مقدمات کار را بهرترتیبی که مقتضی بدانند فراهم آورند بطوریکه دیگر کسی از فرمان وی سرپیچی نکند هیئت مزبور گویا در پانزدهم رجب وارد تبریز شدند و با سران مشروطه مذاکراتی کردند و بستارخان نیز خبردادند که ما می‌خواهیم با شما ملاقات کنیم و بهتر است که چند نفر از اشخاص صالحرا نیز اطلاع دهید که حضور داشته باشند. روزشانزدهم رجب آقایان هیئت‌بانجمن‌حقیقت آمدند ودرانجمن‌حقیقت‌هم عده‌ئی‌ازصنادید قوم حضور داشتند. پس‌از تعارفات یکی از آقایان هیئت منویات شاهزاده عین‌الدوله را بیان کردند که حضرت والا هرگز درآن صدد نیست که این اختلافات حاصله دوام پیدا کند و درنظر دارد که هرچه زودتر باین‌اختلافات خاتمه داده شود تا مردم دچار وحشت و اضطراب نشوند و متعهدند که ازجانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت همایونی‌تقاضا نمایند که نسبت بعموم‌عفو عمومی داده شود و ازآنجائیکه «الصلح‌سیدالاحکام» آقایان هم ممنون وخوشوقت خواهند بود که جنگ بصلح مبدل گردد ومردم بفراغ بال وآسودگی حال برسر کسب وکارخود بروند. مرحوم میرزا سیدحسین‌خان عدالت گفت که

شاهزاده عین‌الدوله از چه تاریخی برای فرمانفرمائی آذربایجان منصوب شده‌اند ؟ گفتند تقریباً یك ماه است که ایشان ازطرف اعلیحضرت بایالت آذربایجان معین شده‌اند . میرزا سیدحسین‌خان گفت درعرض این یك ماه که مشارالیه والی آذربایجان شده‌اند این قتل وغارت بی‌پایان که ازشجاع نظام و پسررحیم‌خان و خود رحیم‌خان روی داده برطبق امرشاهزاده بوده است یا نه ؟ گفتند شاهزاده ابداً چنین‌امری صادرنکرده وایشان خودسرانه باین‌کارها اقدام کرده‌اند . گفت پس اصولا باید شاهزاده این اشخاص را که بدون اجازهٔ ایشان بچنین اقدامات خودسرانه مبادرت ورزیده‌اند مورد مواخذه وتنبیه قرار داده و اموال غارت شده را ازآنان پس گرفته و بصاحبانش تسلیم کنند و اعلیحضرت همایونی هم فرمان افتتاح مجلس را صادر کنند. آنوقت تمام‌کارها درمحورخود قرارخواهد یافت و ستارخان هم گفت که ما یاغی دولت نیستیم ونسبت‌باعلیحضرت هیچگونه خصومتی‌نداریم ومطیع‌دولت هستیم وما با دولت نمی‌جنگیم، بلکه مدافعه از حقوق حقهٔ خود می کنیم و این مدافعه هم برطبق احکام آقایان مجتهدین نجف است تا دولت این اشرار را تنبیه و مجلس را باز نکنند ما ناچار از حقوق خود دفاع خواهیم کرد . بالاخره آقایان هیئت درخواست کردند که چند روزی متارکه شود بلکه بتوانیم دراین باب فکری بکنیم . سردار گفت تا ازطرف مخالفین اقدام بجنگ نشود ما مبادرت بجنگ نخواهیم کرد و مجلس مذاکره خاتمه یافت .

ولی متارکه صورت عمل پیدا نکرد، شب یکشنبه۱۸رجب‌ازطرف دوه‌چی،استبدادیان بدون‌اینکه مراعات‌احترام قرارداد هیئت بنمایندشروع به تیراندازی شدید کردند .

حاجی مهدی آقا درانجمن :

پس از تشکیل دادن انجمن حاجی مهدی آقا بانجمن نمی آمد،روز یکشنبه ۱۸رجب جمعی از رؤسای مشروطه‌خواهان بمنزل حاجی‌مهدی آقا رفته و ایشانرا با تجلیل وتکریم بانجمن آوردند ونطق‌هائی ازطرف ناطقین بعمل آمد .

به‌دار زدن ملا امام وردی :

چنانکه گفته‌شد ملا اماموردی از طرف انجمن ایالتی در مقابل شکایت امیرمعزز، حاکم اردبیل به‌تبریز احضارشد. پس‌از توپ بستن مجلس ملا اماموردی از آزادیخواهان درخواست کرد که اجازه بدهند مشارالیه بمشکین رفته و درآنجا مشغول اقدامات شده و تهیهٔ قوه‌ئی بکند. بایشان اجازه داده شد که برود وهمین قدر بس کند که نگذارد خوانین شاهسون عازم جنگ تبریزیان شوند. ملا اماموردی‌رفت‌ودرآنجا مشغول‌تبلیغات‌شد. امیرمعزز او را دستگیر کرد و بدار زد. دراینروزها این‌خبر به‌تبریز رسید وفوق‌العاده مایهٔ تأسف گردید وهمهٔ آزادیخواهان از این حرکت ناشایست وظالمانهٔ امیرمعزز سخت متأثر گشتند .

جنگ مداومت دارد :

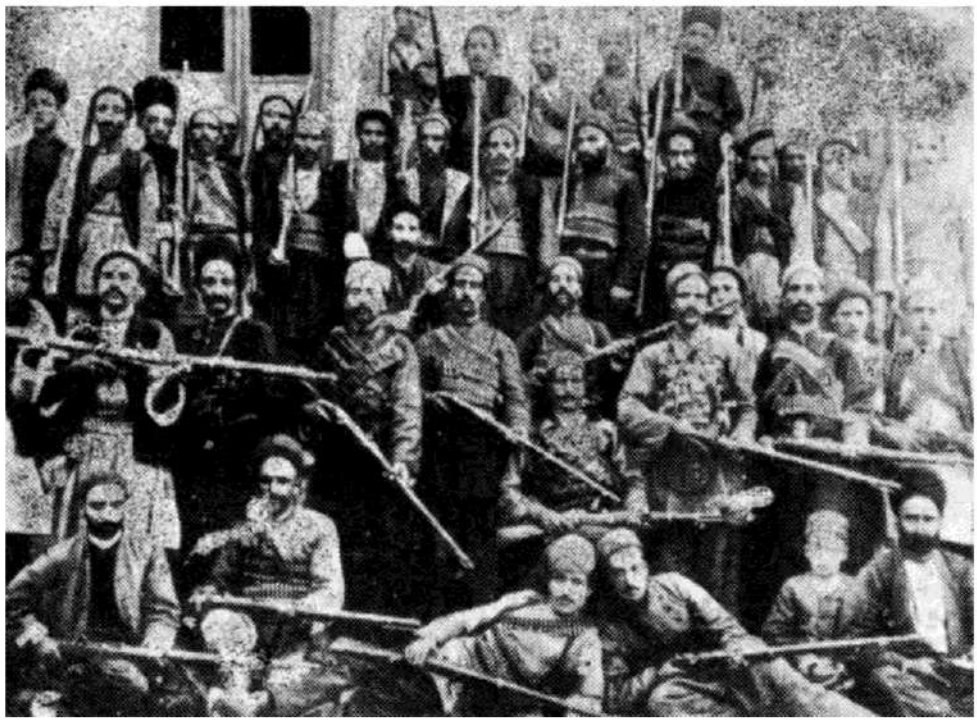
البته ازدست هیئت چیزی برنیامد و سران استبداد بقرارداد ایشان راجع بمتارکه اهمیتی نداده دست ازجنگ برنداشتند و رحیم‌خان درآن صددبود که شب وروز ازپای‌ننشیند بلکه تارسیدن‌عین‌الدوله‌کارفوق‌العاده‌ئی انجام بدهد که مورد تصدیق‌وتحسین شاه وعین‌الدوله شود، ولی نمی‌توانست

زیرا که حریف پرزور بود. تفنگچیان تبریز روزبروز درکارخود ورزیده‌تر می‌شدند و بفنون جنگ بهتر آشنا می گشتند .

کشته شدن نایب محمد اهرابی و برادرش :

نایب‌محمد اهرابی را می‌توان یکی ازجوانمردان بشمارآورد. این شخص چنانکه قبلا نوشته شده در محلهٔ اهراب سکونت میکرد و برادری داشت بنام نایب علی، پس‌ازبمباران مجلس ، وی وبرادرش بی‌طرفی اختیار کردند، نه با دوه‌چیان‌همکاری کردند ونه با ستارخان وباقرخان، و کسی را هم با ایشان کاری نبود الا آنکه یکی دو مرتبه ستارخان از نایب محمد درخواست کرد که به‌صف مجاهدین‌واردشود، نپذیرفت، ونایب‌محمد شخص بی‌آزار و بافتوت بود، ولی رفته رفته محلهٔ اهراب بواسطهٔ وجود این دو برادر اهمیت خاصی پیدا کرد و اغلب اشخاص بی‌طرف و ثروتمند بدانجا پناه میبردند و نایب محمدهم از ایشان حمایت می کرد و دروازه‌ئی بکوی اهراب درست کرد.مجاهدین محلهٔاهراب ازترس وی‌آزادانه نمی‌توانستند باسلاح وارد محله شوند . ودرحقیقت نیمه‌استقلالی برای خود فراهم‌آورد، تاآنکه مجاهدین شکایت پیش‌ستارخان‌بردند ومشارالیه حاجی‌محمد میراب ومشهدی محمدعلیخان ناطق‌را نزد وی فرستاد که‌اگر باماهمکاری نمیکنند خود میداند ولی نباید به مجاهدین سخت گیری کنند. گفته بود من خود وظیفه‌ئی‌دارم که‌بدان‌عمل‌می کنم‌و کسانی که‌باهراب‌پناه‌می‌آورندبایددرامان باشند و من کسی را اجازه نمیدهم که مسلحانه در اهراب گردش کنند که اسباب ناراحتی مردم را فراهم سازد .

از آنجائیکه استقلال نایب محمد دراهراب و حرکات خصمانهٔ وی



مشهدی محمدصادق‌خان با مجاهدین چرنداب

با مجاهدین مانع از پیشرفت‌کار مجاهدین می‌شد بالاخره قرار دادند که بهر وسیله است باید برفع این محظور پرداخت که مبادا نایب محمدخان با انجمن اسلامیه رابطهٔ نزدیك پیدا کند و اهراب هم مانند دوه‌چی و سرخاب گردد .

بالجمله روز دوشنبه ۱۹رجب جمعی از رؤسای مجاهدین از قبیل مشهدی محمدعلی‌خان ناطق وحسین‌خان‌باغبان ومحمدصادق‌خان چرندابی ومجاهدین‌خود اهراب بمنزل نایب محمدهجوم بردند،نایب‌محمدو برادرش بمدافعه پرداختند . نایب محمد کشته شد و نایب‌علی فرار کرد. مجاهدین اورا تعقیب ودریکی از باغها پیدا کرده کشتند. آن روزمن درمحلهٔ اهراب درمنزل مرحوم حاجی‌خسین‌ارومچی مهمان بودم وشنیدم که نایب‌علی گفته بود که مرا نکشید و پیش‌ستارخان ببرید ، ولی مجاهدین از ترس اینکه

شاید ستارخان او را آزاد کند نپذیرفتند. از آنجائیکه نایب‌محمد اهرابی هم‌جوان‌رشیدوهم‌شخص نیکوکاربود کسانی که‌اورامی‌شناختندبر کشته‌شدن وی تأسف می‌خوردند. افسوس که سیاست خویش و پیوند ندارد و مرحوم ستارخان نیز از کشته شدن وی متأثر بود.

۱۲

ورود شاهزاده عین‌الدوله به‌تبریز

انتخاب عین‌الدوله بایالت آذربایجان بچند علت بود. اول اینکه محمد علیشاه میدانست که اهالی تبریز نسبت بعین‌الدوله بیشتر از سایر مقربان دربار اهمیت میدهند و میدانند که مشارالیه شخصی است که نالهٔ مظلوم ونعرهٔ ظالم در نظر وی یکسان است و از قتل وغارت پروائی ندارد. و دیگر آنکه درتبریز بهر مأموریتی که گماشته‌شده ازانجام‌آن اظهارعجز نکرده و بدلخواه خودکامیاب گردیده بود و علاوه براینها نفوذ زیادی در رؤسای ایلات و خوانین عشایر دارد. اما عین‌الدوله که مرد جهاندیده‌ئی بود او چرا چنین مأموریتی را که جزخسران دارین و رنج بیهوده سودی نداشت‌پذیرفت. شاید عین‌الدوله هم‌کار آذربایجان را چندان مهم نمی‌دانست وخیال می کرد که‌بزودی برفع‌اختلاف وانقلاب موفق شده هم‌آذربایجانیان را از خود ممنون می کند وهم بصدارت نایل می گردد. بای نحوکان، این مأموریت را یا بصرفه وصلاح‌خود دانست‌ویااینکه نظر بسوابقی که مابین‌شاه وعین‌الدوله روی داده‌بود لازمهٔ احتیاطرا مرعی‌داشت. عین‌الدوله‌پس‌ازانفصال ازصدارت‌بخراسان رفت ودرفریمان که گویا آنوقت متعلق بوی‌بود سکونت اختیار کرد و پس‌از مرگ مرحوم مظفرالدین شاه و جلوس محمدعلی‌شاه وبرگزیده شدن اتابك بصدراعظمی‌دیگرهوس صدارت‌را ازسر بیرون کرده



گروهی از سواران دولتی

بکارهای شخصی خودمی پرداخت. وقتیکه تلگراف محمدعلیشاه راجع بانتصاب ایالت آذربایجان بوی رسید، باردیگر خیال صدارت بسرش افتاد، ازراه دریاعازم آذربایجان گردید، چون باردبیل رسید خواست تدبیری بکار برد که پیش از رسیدن خود به تبریز، انقلاب تبریز که در بادی امر در نظروی خیلی آسان جلوه می کرد خاتمه پیدا کند وخود بدون هیچگونه پیش آمدنا گواری واردتبریز شده برتق و فتق امور بپردازد. لذا چندنفر از معروفین آن سامان ازقبیل مرحوم وکیل الرعایا و صارم السلطنه رابه تبریز اعزام کرد که با رؤسای آزادیخواهان ملاقات کرده بهروسیله‌ئی که ممکن باشد ازتحبیب و تهدید آنان را وادارند که مقدم او را گرامی داشته وانتخاب او را بایالت آذربایجان فیض عظیمی شمارند.

چنانکه اشاره شد، هیئت به تبریز آمد ومذاکرات مفصل مابین رؤسای آزادیخواهان و هیئت روی داد و البته منتج نتیجهٔ مطلوبه نگردید، چون عین الدوله دریافت که ازهیئت کاری ساخته نشد خود عازم تبریز گردید.

روز دوشنبه ۱۹ رجب وارد سعیدآباد چهار فرسخی تبریز شد و نصرالسلطنه سپهدار رئیس کل نظام آذربایجان نیز درهمانروز وارد سعیدآباد گردید، هردو بزرگوار باهمدیگر ملاقات کردند. اردوئی که در تحت فرماندهی سپهدار ازطهران فرستاده شده بود هنوز نرسیده بود. فردای آنروز هردو بباسمنج آمدند، عین‌الدوله درباسمنج اقامت کرد ولی سپهدار به‌تبریز آمده درباغ صاحبدیوان پیاده شد. روز چهارشنبه ۲۱ رجب شاهزاده عین‌الدوله نیز از باسمنج حرکت کرده در میان هلهله‌های شادی استقبال کنندگان به‌تبریز وارد گشت و او نیز درباغ صاحبدیوان پیاده شد.

مذاکرات ملیون با عین‌الدوله :

پس‌از ورود عین‌الدوله مرحوم ثقةالاسلام محض اصلاح ذات‌البین صلاح درآن دانستند که‌اگرچند نفر ازاهالی‌محلات با شاهزاده عین‌الدوله ملاقات کرده ومستدعیات ملت را بایشان اظهار وبیانات عین‌الدوله را بملت ابلاغ نمایند شاید بی‌اثرنباشد. نظریات مرحوم‌ثقةالاسلام ازطرف‌آزادی‌خواهان مورد تصویب قرارگرفت، لذا ده نفر از طبقهٔ سادات و علما وتجار و معارف شهر انتخاب شده روزجمعه ۲۳ رجب باتفاق رشیدالملك و اقبال لشکر بباغ صاحبدیوان رفتند.

پس‌از تبادل تعارفات مرسومه ، عین‌الدوله شرحی از نیات حسنهٔ محمدعلیشاه در بارهٔ مردم‌آذربایجان بیان کردند و بعد اظهار داشتند که که مقصود من‌دراین‌ایام پیری که مسؤلیت‌این‌امر بزرگرا بگردن گرفته‌ام برای جلب نفع ونیل مقام نبوده، بلکه برای کسب نیکنامی‌وتحصیل‌شرف جاودانیست. حاضرین ازحسن نیت‌ایشان اظهار تشکر نمودند.

مرحوم میرزا سید حسین‌خان عدالت که یکی از منتخبین بودند،

اظهارداشتند اگر مقصود ازشرفیابی خوش آمد گوئی ومداهنه است استحسانی ندارد واگرغرض بیان حقیقت وعرض مستدعیات ملت است مقرر دارید بدون رنگ وریا درنهایت بساطت وسادگی حقیقت امر گفته شود. عین‌الدوله گفت دو چیز ایرانرا خراب کرده است مداهنه وغرض ورزی . میرزا سیدحسین‌خان گفت اهالی دو استدعا دارند، عمومی وخصوصی. عمومی تشکیل دارالشوری و اجرای قوانین مشروطه است ومطالب دیگر درجزء مسائل خصوصی است.

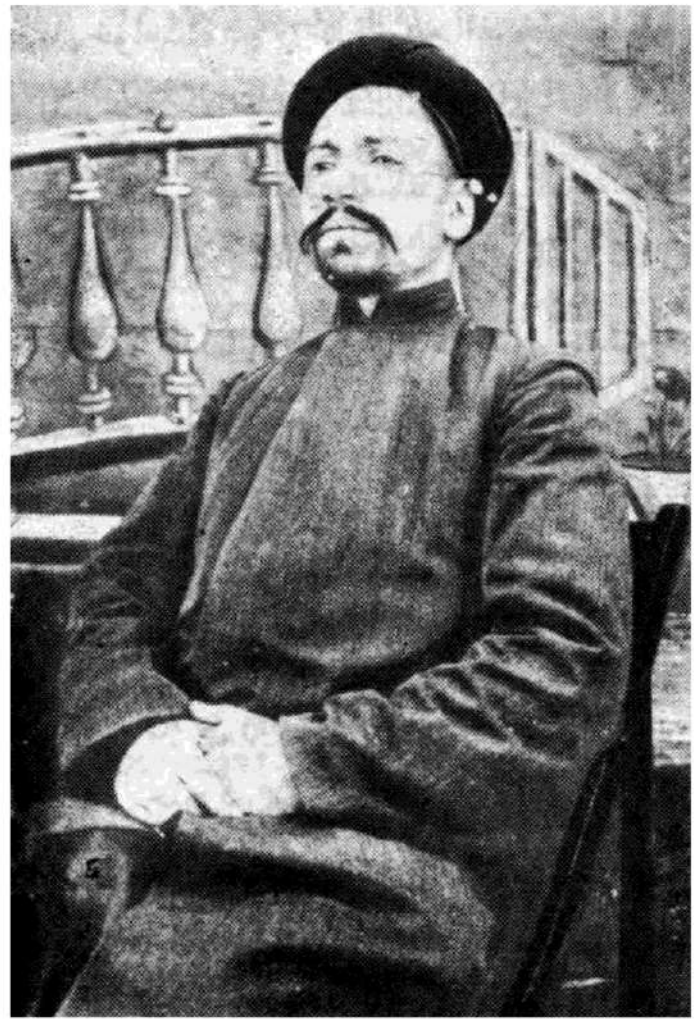
عین‌الدوله درجواب اظهار داشت راجع بمسئلهٔ عمومی اعلیحضرت بموجب دستخط همایونی مقرر فرموده‌اند که بعداز سه ماه ازتاریخ انفصال مجلس انتخاب جدید بعمل خواهدآمد و درخصوص مسائل خصوصی مقصود ازآمدن من رفع ظلم و اصلاح جنگ خانگی است .

میرزاسیدحسین‌خان گفت این‌همه توپ‌وتفنگ که شب‌وروز ازمحلهٔ دوه‌چی انداخته می‌شود و این همه قتل وغارت که می کنند بامر کیست ؟

عین‌الدوله گفت من ازاین‌اقدامات مأمورین‌دولت مسؤل نیستم‌وخبر ندارم واگر این وضع شهررا می‌دانستم یکساعت‌زودتر وارد اینجا می‌شدم.

آنگاه راجع بوکلا قدری صحبت کردند که باستثنای عدهٔ معدودی مابقی همه رشوه‌خوار بودند وجواب سخت شنیدند، باین‌معنی که اگرقصوری از بعضی از وکلا روی داده علتش این است که دولت قاجاریه هرگز درآن صدد برنیامده که درمملکت مردان‌لایق ودانشمند قدم‌بعرصهٔ وجود گذارند و از افتتاح مدارس علمی و فنی جلوگیری کردند تا کار باینجا رسید . و دراین‌باب ازطرفین مذاکراتی بعمل آمد وتقریباً بیانات‌واستدلالات مرحوم عدالت مورد تصدیق واقع گردید وآخرین منظور عین‌الدوله عبارت از این بود که بمردم اطمینان بدهید که بدون ملاحظه نزد من آمده و تظلمات

خودرا اظهاردارند، چون نزاع داخلی از بین رفت البته با تأسیس دیوانخانهٔ عدلیه بدعاوی طرفین رسیدگی خواهد شد. مجلس خاتمه یافت وآقایان مراجعت کردند وملخص مذاکرات را درانجمن ملی بسمع مردم رساندند. ازطرف ملت اظهار شد که چون نتیجهٔ مطلوبه حاصل نشده‌است ناچار ما مستدعیات خودرا باید مشروحاً نوشته بخدمت شاهزاده توسط انجمن بفرستیم. قرارشد انجمن لایحه‌ئی ازطرف ملت نوشته بعین‌الدوله بفرستد. انجمن لایحه‌ئی نوشته توسط مرحوم شریف زاده و اجلال‌الملك به‌عین‌الدوله فرستاد.



سید حسن شریف‌زاده

خلاصهٔ لایحهٔ انجمن که سواد آن بنمایندگان رسمی دول خارجه نیز فرستاده شد:

« بشرف عرض حضرت والا شاهزاده عین‌الدوله می‌رساند :

اولا حضرت والا که بحکم دولت مأمور ایالت آذربایجان شده‌اید درصورتیکه آسایش ملت را که ودایع خداوندی هستند درنظر داشته باشید ملت موکب مسعود حضرت والا را با نهایت توقیر خواهند پذیرفت .

ثانیاً مادامیکه اعلیحضرت شهریاری با ملت خود برطبق قانون مشروطه رفتار کند علقهٔ دولتخواهی مردم پیوسته پایدار خواهد بود. چنانچه بموجب دستخط ۱۴ ذیقعدهٔ ۱۳۲۴ و ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ دولت ایران مشروطه ودرجزء دول کنستی توسیون محسوب است ، ملت ایران هم حقوق سلطنت را مطابق اصول ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ قانون اساسی درعهدهٔ خود شناخته ومقام سلطنت را مقدس خواهد دانست .

ثالثاً برطبق اصل ٤٤ قانون اساسی شخص اعلیحضرت از مسؤلیت مبری است، ولی بموجب همان اصل ٤٤ واصول ٤٥ و ٦٠ و ٦١ و ٦٤ هیئت وزراء مسؤل مجلسین می‌باشند . اکنون اعلیحضرت مجلس را تعطیل کرده و امورمملکت ازطرف اشخاص غیرمسؤل اداره می‌شود، لذا ملت آذربایجان انعقاد مجلس و اجرای مواد قانون اساسی را ازپیشگاه همایونی درخواست می‌نماید .

رابعاً رحیم‌خان و شجاع نظام و سایر مأمورین نظامی که از طرف ادارات غیرمسؤل در تبریز اقدامات کرده و می کنند بحکم دولت آنها را توقیف فرمائید تا جزای ارتکابات ایشان از دیوان عدالت عظمی داده شود.

خامساً اشخاصی که بدون ثبوت تقصیر ومحاکمه، تبعید شده‌اند

مقررشود که باوطان خودشان عودت داده شوند .

سادساً مادامیکه مجلس شورای ملی افتتاح نشده ملت نزع سلاح نخواهدنمود و تا افتتاح مجلس امور ایالت آذربایجان باید درتحت نظارت ودقت انجمن ایالتی باشد که ازمؤسسات قانونی است. امضاء انجمن ایالتی . »

جواب لایحهٔ انجمن ازطرف عین‌الدوله :

« انجمن ایالتی آذربایجان شرحی که باین‌جانب اظهارداشته بودید بتوسط جناب مستطاب آقا سیدحسن شریف زاده سلمه‌الله تعالی رسید و از اظهارات شما مطلع شدم ، چون لازم بود مطالب مندرجه بعرض خاکپای جواهر آسای بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه برسد، این‌است که مضمون مشروحه را تلگرافاً بعرض آستان مبارك میرسانم و هرجوابی که رسیداطلاع خواهم‌داد وهمین‌قدر می گویم که بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی نشرعدل ومرحمت دربارهٔ عموم رعایارا ازوظایف لازمهٔ مأموریت‌من فرموده وامیدوارم آنچه شایدوباید براحقاق حق وحفظ حقوق عامه ازجانب اینجانب همه قسم مساعدت بشود . ۲۵ رجب ۱۳۲۶»

انجمن نامهٔ شاهزاده عین‌الدوله را درحضورجمع کثیری قراءت کرد، ساعتی نگذشته بود که لایحه‌ئی بنام عموم ملت بانجمن فرستاده شد که انجمن عین‌آنرا بعین‌الدوله ارسال دارد. انجمن نیزخواهش آقایانرا پذیرفته ، خود نیزشرحی مرقوم داشته بعین‌الدوله فرستاد .

خلاصهٔ لایحهٔ ملت بانجمن ایالتی :

«حضورمحترم اعضای انجمن ایالتی، دستخط شاهزاده عین‌الدوله که در جواب مشروحهٔ انجمن ایالتی ومستدعیات ملت مرقوم فرموده بودند قراءت شد. این است مجدداً توسط نمایندگان محترم اتمام حجت مینمائیم درخاتمهٔ

تعلیقه مرقوم فرموده بودند که: اعلیحضرت نشرعدل ومرحمت را دربارهٔ عموم ازوظایف لازمهٔ مأموریت من فرموده . . . الخ؛ آیا این نشرعدل صورت خارجی دارد؟ اگرواقعیت دارد امروزتا عصرمقرردارند رحیم‌خان وشجاع‌نظام توقیف شده و انجمن اسلامیه متفرق گردد والا عموم ملت بموجب احکام مقدسهٔ حضرات حجج‌الاسلام نجف بتکلیف خود عمل خواهند کرد .این‌مشروحهٔ ملی را بعرض حضرت والا رسانیده وتا عصرتحصیل جواب‌فرمایند والسلام علی‌من‌اتبع‌الهدی ». گویا ازعین‌الدوله جوابی بدین اتمام حجت نرسید و شاید ملیون هم می‌دانستند که بدین اولتیماتوم جواب داده نخواهد شد . چون جواب ازعین‌الدوله نرسید وانجمن‌هم درآن‌صدد برنیامد که تأکیدی دراین باب بنماید .

هیجان ملت وکشته شدن شریف‌زاده :

روزدوشنبه ۲۶رجب هیجان شدیدی دربین‌مردم مخصوصاًمجاهدین نمودار بود زیرا ازمذاکرات باعین‌الدوله دلخوش نبودند و تقریباًمی‌دانستند که این مذاکرات مثمرثمری نخواهد بود چون برخی از اشخاص محترم صلاح درآن دیدند که شاید مذاکرات وملاقات باعین‌الدوله بی‌نتیجه‌نباشد، محض‌مراعات‌احترام ایشان لب فرو بستند و بمخالفت برنخاستند وبالاخره معلوم‌شد که حق باایشان‌بود بعلت‌آنکه فرضاً اگرخودعین‌الدوله‌میخواست که طرفداری ازملت کند، درصورتیکه شاه شب وروزدرآن‌خیال بود که نام ونشانی ازمشروطه درایران نگذارد وطرفداران‌آزادی را محو ونابود کند، ازطرفداری‌عین‌الدوله چه‌سودی حاصل میشد وسپهدارهم آنروز ازدشمنان سرسخت مشروطیت‌بود، وقتی که مرحوم سیدحسین خان یا کسان دیگردر



سپهدار

حضورعین‌الدوله سخن‌ازمشروطه می‌راندند سپهدار ازاطاق خارج‌می گشت ومی گفت بازهم‌ازمشروطه صحبت‌می کنید ! بالجمله حوصلهٔ مردم‌سررسید وکاسهٔ صبرایشان لب‌ریز گشت وبمسجد صمصام خان رفتند و بنای هیاهو گذاشتند و گفتند بزرگان ما متوجه بدین‌نکته نیستند که روزهای‌فرصت را ازدست می‌دهند والتفات نمی کنند. هرقدرما تسامح‌بخرج دهیم برقدرت ایشان وبرضعف ما خواهد افزود؛ بهروسیله‌است باید بکوشیم تا دشمن را

ازپیش برداریم و گرنه با «بسم‌الله» گفتن خوك ازمزرعه بیرون نخواهدرفت .
ما که دست‌ازجان شسته‌ایم و کمرهمت برمیان بسته، چرا باید وقت‌خودرا
بدلیت ولعل بگذرانیم. ازاین گونه سخنان می گفتند وهمدیگررا تشجیع
وتحریض‌می‌نمودند . میرزاحسین واعظ ومیر کریم باسخنان حکمت‌آمیز
آنانرا بآرامی‌وسکوت دعوت می کردند، ولی‌نه‌چنان‌شور وهیجان در دلهای
ایشان استیلا یافته بود که بتوانند بنصایح و مواعظ ایشان گوش بدهند.
دقیقه بدقیقه برحرارت ایشان افزوده می‌شد وبسرداروسالارنیز اطلاع دادند
که‌بیش‌ازاین وقت خود را بمماطله گذراندن و دست بروی دست نهادن و
منتظرشدن براینکه‌هروقت دشمن‌تاخت‌آوردآنوقت باید بمدافعه‌پرداخت،



حاجی‌علی دواچی‌ـشریف‌زاده ـشمس‌آوری وچندنفردیگر

برجسارت دشمن خواهد افزود وازحرارت ما خواهدکاست .

بالجمله پس ازمذاکرات ومناقشات مفصل، آقایان ناطقین توانستند که اندکی موجبات اسکات ایشان را فراهم آورند ونگذارند که بی‌موقع بحمله پردازند و قراردادند که فردا بتمام رؤسای مجاهدین و سردسته‌ها اطلاع دهند که در انجمن ایالتی گرد آمده وراجع بچگونگی وجریان امورمذاکراتی بعمل آورده وتکلیف خودرا روشن کنیم.

فردای آنروز سه شنبه ۲۷ رجب از هرطرف برطبق اطلاع قبلی مجاهدین پرشور و سردستگان جنگ جوی بانجمن ایالتی روی آوردند، چنانکه اطاقها وحیاط انجمن پرازمجاهدین وسردستگان گردید و فریاد می‌زدند ما جنگ می‌خواهیم وشایسته‌نیست که دست‌ازجنگ برداریم ونباید فریب دشمن خورده وقت خودرا بسکوت گذرانیم. ازآنجا که عقیدهٔسردار همیشه این بود که حتی‌المقدورما نباید بحمله آغاز کنیم و صلاح ما درآن است که بمدافعه‌پردازیم وحق هم باایشان بود ، زیرا علاوه براینکه سردار می گفت ما بجنگ آغاز نکرده‌ایم، استبدادیان بما هجوم‌می‌آورند ماهم‌درصدد مدافعه‌برمی‌آئیم ، همیشه مهاجم تلفات‌زیادمی‌دهد چنانکه‌در کلیهٔجنگ‌ها تلفات مجاهدین نسبت‌بمهاجمین‌بسیار کم بود . درروی این‌اصل که سردار اتخاذ کرده‌بود، مرحوم‌حاجی‌شیخ‌علی‌اصغروسایرناطقین سخنرانی‌می کردند وبسخنان نرم ودلنشین باسکات مجاهدین می‌پرداختند والبته مجاهدین هم داد وفریاد می کردند. دراین بین‌مرحوم شریفزاده که ازناطقین زبردست و جوان دانشمندی بود ازجای خود برخاست وجلو پنجره‌آمد ومجاهدینرا مخاطب قرار داده بسخنوری پرداخت. مشارالیه جوان پاکدرون وصافدلی بود ومی‌خواست پاره‌ئی سخنان‌نزدیك‌بحقیقت گفته وازمداهنه‌وخوش‌آمد

گوئی احتراز کند.متأسفانه قدری تند رفت ومقتضیات وقترا بطوریکه‌لازم بود مراعات نکرد. چندنفرازمجاهدین بحقیقت سخنان وی پی‌نبرده تصور کردند که نظرتوهین بایشان‌دارد، بوی‌تاخت‌آوردند وبسخنان درشت گفتن پرداختند که ازآن جمله یکی‌مشهدی محمدصادق‌خان چرندابی بود که سخت عصبانی شده بود وحاجی محمد میراب وچند نفردیگر نیزازایشان پیروی کردند. مرحوم کسروی درتاریخ‌مشروطهٔ‌ایران می‌نویسد که‌مشهدی محمدعلی خان می گوید: «که من دم پنجره ایستاده‌بودم شریفزاده‌رابزمین نشانده وخودم درجای اوایستادم وبسخن پرداختم و گفتهٔ شریفزاده را معنی نموده بمجاهدین‌نکوهش کردم ، همچنین کربلای علی‌مسیوبحاجی محمد ودیگران نکوهش کرد،کاربجائی‌رسید که مشهدی محمدصادق‌هم‌ببالاآمده همگی‌ازشریفزاده چشم پوشی طلبیدند.»

پس‌ازبمباران‌مجلس که‌ازمردم‌تبریزآنانکه‌طریق‌آزادی‌می‌پیمودند و اهل‌جنگ نبودند و برجان خود می‌ترسیدند ، برای خود ملجاء ومفری پیدا کرده بودند؛ ازآن جمله یکی‌هم مرحوم شریف زاده بود که با چند نفر ازسران آزادیخواهان در کونسولگری فرانسه متحصن بودند. دراین روزها اغلب‌آنان از کونسولگری بیرون آمده بودند ولی شریفزاده هنوز بکلی از کونسولخانهٔ مزبور قطع علاقه نکرده بود، شب‌هارا در کونسولخانه بسرمی‌برد .آن روز نیز پس‌ازآنکه مردم متفرق شدند مشارالیه با مرحوم حاجی مهدی کوزه کنانی ازانجمن بیرون می‌آید، درنزدیکی کونسولخانهٔ فرانسه یك نفر از مجاهدین بنام عباسعلی که شغل‌آهنگری داشت سرراه بر وی گرفته وتیری‌بسوی وی خالی‌می کند. هنوز روح از بدنش مفارقت نکرده بود که او را بکونسولخانه می‌برند ، ولی بعداز نیم ساعت چشم از

زندگانی می‌پوشد . کشته شدن این جوان فاضل که پدر برپدر از اهل فضل ودانش‌بود کلیهٔ آزادیخواهان را قرین محنت و اندوه بی‌پایان کرد . قاتل پس‌از دو روز مخفی شدن بستارخان پناه می‌برد، ستارخان می گوید این امور راجع بملت‌است، بمن مربوط نیست وبکسان خود می گوید که اورا بارك ببرید تا فردا در انجمن استنطاق ومحاکمه شود. فردای آنروز اورا بانجمن می‌برند، پس‌ازمحاکمه محکوم بقتل میشود و درهمان محل که شریف زاده کشته شده بود اورا می کشند. مرحوم ویجویه‌ئی در کتاب خود می‌نویسد : عباسعلی باغوای مستبدان‌اسلامیه اقدام بکشتن شریفزاده نمود. ولی درخور اعتماد نیست زیرا اگر ازطرف‌استبدادیان چنین‌اقدامی روی میداد قاتل می‌توانست بمحلهٔ دوه‌چی رفته و درآنجا مخفی شود چرا بمنزل‌ستارخان میرفت.آنچه بتحقیق پیوسته این است که نطق آنروزی او سبب کشته شدن وی گشت .

کشته شدن حاجی جلیل مرندی :

حاجی‌جلیل اصلا مرندی بود و در اوایل مشروطیت ازطرف مرند درانجمن وکیل بود، بعد بوکالت ماکو انتخاب شد . روز یکشنبه بیست وپنجم رجب وقتیکه باتفاق مرحوم حاجی علی قره داغی از انجمن خارج شدند درنزدیکی‌کلیسا ازطرف شخص مجهولی کشته شد .

آشتی نابهنگام :

پس‌از آنکه حسین‌خان باغبان بحفاظت بازار مأمور شد روز شنبه ۲٤ رجب درنزدیکی بازار کهنهٔ سمساران چند نفر سوار از استبدادیان می‌خواستند وارد بازارشوند، حسین‌خان بمقابله می‌پردازد . یکی از آنان

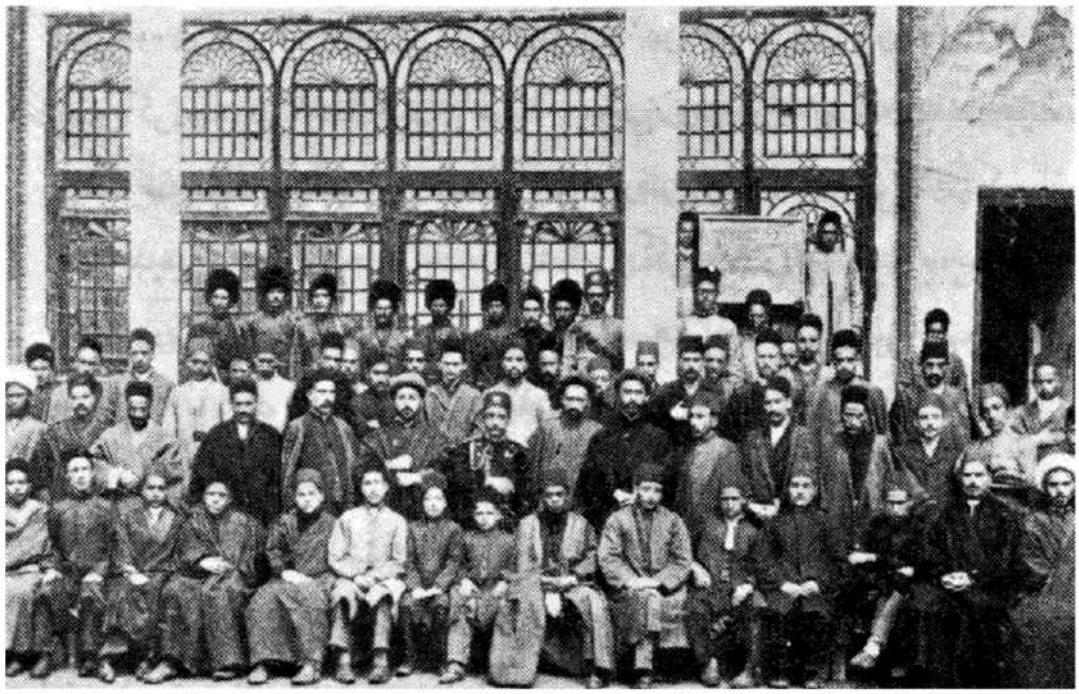
می گوید تیرمیندازید ، ما می‌خواهیم با شما راجع بمطلبی‌مذاکره کنیم، یك نفرشماانتخاب کنید ویك نفرما معین بکنیم که درآن خصوص صحبت کنیم. بالاخره‌ازطرف ایشان علی‌اصغر یا اصغر گوش بریده که از الواط معروف ورشید محلهٔ دوه‌چی بود پیش‌حسین‌خان‌باغبان‌می‌آید پس‌از تعارفات و گله گزاری، علی‌اصغر می گوید ما بی‌جهت خون همدیگر را می‌ریزیم من‌آمدم که‌بشما بگویم باید باهمدیگر همدست ودوست شده بدخواهانرا ازمیان برداریم، حقیقت امر این است که مارا فریب داده بودند، اکنون ملتفت شده‌ایم که‌آنچه می گفتند همه دروغ بوده است.آنگاه یکدیگررا درآغوش کرده و بوسهٔ چند بر سر وصورت یکدیگر زده سپس بالاتفاق بانجمن ایالتی رفتند و پیش پای علی‌اصغر گوسفندی‌هم ذبح کردند. پس‌از صرف شربت وچائی خداحافظی کرده رفتند وضمناً خواهش کردند که شما نیز بدوه‌چی‌تشریف بیاورید. این‌ملاقات درشهر اهمیتی پیدا کرد ومجاهدین یقین کرده‌بودند که‌تفنگچیان محلهٔ دوه‌چی درسرقول خودشان پایدار بوده دیگر بمخالفت‌نخواهند برخاست. پس‌از رفتن ایشان تقیوف که یکی از مجاهدین‌معروف وشجاع بود با یك نفر دیگری(گویامشهدی محمدعلی‌خان‌بوده) میخواهند ازایشان‌بازدید کنند، همینکه‌بدروازهٔسرخاب‌نزدیك می‌شوند با گلولهٔ پنج تیر از ایشان پذیرائی می کنند و ایشان هم ناچار هر کدام خودرا بطرفی کشیده بدون‌آنکه‌صدمه‌ئی‌بایشان واردشودمراجعت می کنند. علت‌آن آشتی و سبب این تیراندازی بهیچوجه معلوم‌نگردید.

تا غرهٔ شعبان جنگ مهمی اتفاق نیفتاد ولی تیراندازی همیشه در جریان‌بود وهیچگاه دچارتعطیل نمی‌شد، فرق روزها بایکدیگراین‌بود که جنگ گاهی شدید و گاهی سست بود . عین‌الدوله هرچند درظاهرسخن از

صلح و آشتی میگفت ولی ابداً از جنگ جلوگیری نمیکرد وهنوز غرض اصلی اودرست معلوم نبود که آیا این سخنان وی از روی حقیقت بوده و یا منتظر رسیدن اردوی تهران و سواران عشایر آذربایجان است که پس از تکمیل قوا ما فی الضمیر خود را روشن سازد .

نایب‌الایالگی اجلال‌الملك ۳ شعبان ۱۳۲۶ :

انجمن ایالتی پس از آنکه یقین کرد که نمی‌تواند باشاهزاده عین‌الدوله بسازد، اجلال‌الملك را بنایب‌الایالگی تعیین کرد و رسمیت آنرا بنمایندگان دول متحابه اعلام کرد .



اجلال‌الملك ـ شریف‌زاده ـ حاجی‌علی دواچی ـ حاجی‌محمدعلی بادامچی وچندنفر دیگر.

خلاصهٔ مکتوب انجمن نمایندگان دول خارجهٔ مقیم تبریز راجع بمعرفی اجلال‌الملك :

« نظر باصل هفتم متمم قانون اساسی که: (اساس مشروطیت جزءً و کلا تعطیل بردار نیست .) واعلیحضرت محمدعلی شاه درتاریخ ۲۹شعبان ۱۳۲۵ آنرا توشیح کرده‌اند ودرصورت انفصال موقتی‌مجلس‌بازرعایت‌اصول قانون اساسی از وظایف لازمهٔ سلطنت‌است. اعلیحضرت ازآن تاریخی که امر بانفصال مجلس کرده که خودبزرگترین‌رخنه‌ایست که باساس‌مشروطیت واردآمده، تاکنون بااین‌اصل ازاصول قانون اساسی‌مخالفت صریح نموده واینك شاهزاده عین‌الدوله را بعنوان حکومت‌آذربایجان اعزام فرموده‌اند، شاهزادهٔمزبورانفصال موقتی مجلس‌را سندعدم‌توجه بقوانین‌اساسی‌می‌انگارد وتظلمات اهالی واخطارات قانونی مردم‌را موردتوجه قرارنمیدهد ودرمقابل اظهارات قانونی وحقهٔ ایشان بعبارت (نشرعدل) قناعت ورزیده آثاررأفت ملوکانه را درمیان مبانی یغماشده و قتل و غارت گردیده باصرار تمام بخرج ملت می‌دهد و دخالت انجمن ایالتی را بهیچوجه درامور مملکتی تصویب نمی‌فرماید . ازآنجائیکه نمایندگان ملت حق‌آنرا بموجب قانون دارند که نظارت خود را درکارهای ملتی بموقع تطبیق گذارند لذاحکومت شاهزاده‌را مطابق بامقررات‌ندانسته جناب اجل‌آقای اجلال‌الملك‌را موقتاً ازاین‌تاریخ بسمت نایب‌الایالگی منتخب ومراتب‌را بموجب همین‌مشروحه بعموم نمایندگان دول متحابه اظهارمیدارد. انجمن ایالتی» (گویا تاریخ حدود٦ یا ۷ شعبان‌بوده) وشرحی‌هم دراین‌باب‌یعنی دربارهٔنایب‌الحکومگی اجلال الملك بکلیهٔ شهرها و قصبات آذربایجان نوشته بوسایل ممکنه ارسال داشتند.

تلگراف انجمن بوزارت داخله راجع بحکمرانی عین‌الدوله :

« بمقام‌منیع وزارت‌داخله معروض‌میدارد : بموجب اصل‌هفتم که »
« در متمم قانون اساسی قابل تعطیل نبودن اساس مشروطیت تصریح شده »
« است ، درصورتیکه مجلس شورای ملی موقتاً هم منفصل شده‌باشد ادارهٔ »
« امورمملکتی لازم‌است که برطبق موادقانون اساسی بوده‌باشد . بنابراین »
« حکام ولایات نیزباید خودرا پابند اصول قانونی دانسته وانفصال مجلس »
« را سندفسخ‌قوانین‌قرارندهند،مع‌ذلك‌نواب‌مستطاب اشرف‌والا عین‌الدوله »
« حکمران‌جدید آذربایجان بهیچوجه‌درامر ادارهٔ‌حکومتی‌خودرامنسوب[1] »
« (کذا) ندانسته وعنوان کیف مایشاء را منظور خاطرخود قرارداده‌اند . »
« بنابراین‌ملت آذربایجان که‌درتمام‌مجاهدات خود مقصودی غیرازمجری »
« بودن قوانین شرعی وعرفی‌ندارند، عنوان مأموریت ایشان‌را قبول‌نکرده »
« ازمقام وزارت‌جلیلهٔ داخله مستدعی هستند که باحکومت ایشانرا تعلیق »
« بالتزام قوانین ونظارت ملی فرمایند یا اینکه یك‌نفرحاکم رویتمند که »
« رعایت شرایط فوقرا ملتزم بوده‌باشد برای تسویهٔ اموراایالتی آذربایجان »
« اعزام فرمایند . انجمن ایالتی آذربایجان »

استقراض محمدعلی شاه :

ازچندی‌پیش‌شهرت‌داده‌بودند که‌محمدعلی‌شاه میخواست‌استقراضی ازیکی از دول خارجه بنماید لذا درآن وقت ازطرف انجمن ایالتی رسماً بتمام نمایندگان دول خارجهٔ مقیم تبریز بواسطهٔ اعلان چاپی اعلام‌شد که

۱ـ ظ : مسؤل .

مقصود شاه ازاین استقراض تهیهٔ اسلحه وقواست که برملت ایران بتازد، این است که ملت ایران هیچوقت عهده‌دار این‌قرضه نخواهد بود . اینك مجدداً تلگرافی دراین باب بمجلس شوری ومجلس سنای فرانسه مخابره شده که سواد آن ذیلا درج میشود :

« پاریس، مجلس مبعوثان ومجلس سنا ، درموقعیکه شاه مجلس را با توپ منفصل ساخته و میخواهد برای منقرض ساختن قوای ملی ازدول متحابه قرض کرده وتجهیزسلاح و قشون نماید، ما ملت‌ایران بعموم ملل حریت پرورعالم اعلام می کنیم که این وجه نظر براینکه باعث اضمحلال یك ملتی‌خواهدشد که درراه اخذحقوق‌انسانیهٔ خود جان سپاری می کنند، ملت ایران هم بهیچوجه خود را ذمه‌دار این استقراض نخواهد دانست . انجمن‌ایالتی‌آذربایجان » .

روز چهارشنبه پنجم شعبان ۱۳۲۶ :

چنانکه در گذشته یادآور شدیم از ۲۳ جمادی‌الاولی روزی نشد که صدای تفنگ شنیده نشود و هرروز تیراندازی و جنگ در بین بوده ولی برخی از روزها درخور اهمیت نبوده و دربعضی از روزها بااهمیت و سخت‌هول‌انگیز بود وامروزهم یکی‌ازآن‌روزها بود که‌نایرهٔ‌جنگ‌سخت‌زبانه می کشید و اگر درسایر روزها جنگ پس از طلوع آفتاب شروع میشد ، امروز ازشب‌چهارشنبه شروع وتاغروب روز مزبور امتداد داشت. امروزنظر سردار وسالار براین بود که بلکه بتوانند تا اردوی تهران نرسیده سواران رحیم‌خان و شجاع‌نظام وضرغام وتفنگ چیان دوه‌چی وسرخاب‌را شکست عظیمی داده و ازشهر بیرون کنند که دیگر درداخل شهر از ایشان کسی

باقی نماند ومجاهدین بتوانند با اطمینان خاطر ازمتجاوزین مدافعه کنند واگرتمایل برخی‌ازمجاهدین بغارت‌نمی‌شد شاید بمقصود نایل‌می گشتند. امروز استبدادیان باآنکه شب را تاصبح به‌تیراندازی مشغول بوده خواب وآرام‌بمردم‌حرام کرده‌بودند پس‌ازطلوع‌آفتاب‌ازهرطرف‌بحمله پرداختند، مجاهدین دلیرانه کوشیدند ومهاجمین سرخاب ودوه‌چی را شکست داده از درب حرمخانه وارد کوچهٔ مجتهدشده وسوارانیرا که درخانهٔ حاجی میرزا کریم‌امام‌جمعه‌بودنداز آنجا بیرون کردند؛ آنگاه برخی‌ازاشخاص‌بی‌حقیقت بطمع غارت دست ازجنگ برداشتند، سواران قره‌داغی وتفنگ‌چیان دیگر چون دیدند میدان غارت وسعت‌یافته ناگاه بمجاهدین‌تاختند پس اززد و خورد و کشته‌شدن چندتن ازمجاهدین ومردم دیگر،هنگام غروب‌توانستند خودرا از مهلکه نجات‌دهند وامروز خانهٔ حاجی‌میرزاعلی برادرامام‌جمعه نیز بغارت‌رفت. مجاهدین‌دیگر بسنگرهای‌چندی ازآن‌تفنگ‌چیان‌سرخاب و دوه‌چی دست یافته بازار مسگران را تاآخر بازارچهٔ شتربان‌آتش زدند و ازسردربند لك‌لرهجوم برده خانهٔ حاجی میرصالح کوه کمریرا که نخستین سنگر مقابل سنگر دربندلك‌لر بود تصرف و خانه را هم غارت کردند. خانهٔ حاجی میرباقر صراف هم که در کوچهٔ کدخداباشی واقع بود بغارت رفت. تلفات امروز از طرفین نسبت بروزهای قبل بیشتر بود.

چون طمع برشیرنر گردید چیر ماده روباهیش سازد دستگیر
از طمع هرکان نپرهیزد بجان دشمن‌جان خودست اوبی گمان

درهمین‌روز چهارشنبه ستارخان سردارملی برای ادای وظیفهٔتبریك و تهنیت بمنزل اجلال‌الملك رفت واورا بارتقاء بنایب‌الایالگی‌تبریك گفت و علاوه کرد که چون این حکومت ازطرف ملت‌بشما داده شده است جای

آن دارد که خشنود ومفتخر باشید ، ایشان نیز تصدیق کردند . واجلال الملك هم فردا یا پس فردای آنروز ازستارخان بازدید کرد .

غارت تیمچه‌ها وکاروانسراهای تجارتی وتلگراف باستانبول:

نهم ودهم ماه سواران قره‌داغی و تفنگچیان دیگر اول صبح وارد تیمچهٔ خرازیها شده غیرازحجرهٔ حاجی‌محمدتقی صراف وحاجی‌میرمناف که هردو از فرماندهان یا ازفرمانبران اسلامیه بودند همهٔ حجراترا غارت کردند و فردای آنروز در سرای کهنهٔ حاجی سید حسین وارد حجرهٔ مرحوم معین‌الرعایا (که سابقاً از اعضای انجمن ایالتی بود) و چندین حجرهٔ دیگر شده هرچه درآنها بود بغارت بردند . در اثراین اتفاقات ناگوار تجار محترم تبریز در انجمن ایالتی گردآمده و زبان بشکایت باز کردند. چون چاره‌ئی بنظرنرسید ناچار تلگرافی بعنوان ذیل بتجار مقیم استانبول کردند : « حسین‌شالچی[1]، سواران دولتی‌خانه ودکاکین‌تبریزرا که تاراج کردند از امروز شروع بغارت تیمچه و کاروانسراها نموده و مال تجاررا بیغما برده‌ومی‌برند، تمامی‌مطالبات ومحاسبات سوخته وپامال‌میشود وبتمامی‌صدمات دولتیان تحمل کرده اکنون اساس تجارت درشرف انهدام است، بدانید. عموم تجار »

این تلگراف‌از آن‌جهت به‌تجارمقیم‌استانبول‌مخابره گردید که‌انجمن سعادت‌استانبول‌وتجارایرانی‌مقیم‌آنشهرتاراجگری‌قشون‌دولتی‌را بتمام‌ممالك دنیا اطلاع بدهند و جهانیان بدانند که سپاهیان دولتی چگونه اشخاصی می‌باشند وجز ازقتل وغارت‌کار دیگری ندارند واین بی‌اعتدالیها درجراید

۱- مرحوم شالچی‌معروف به‌قره یکی‌ازتجارمحترم ومردان‌نیك‌وآزادیخواه‌بود .

دنیا طبع ومنتشر شود .

اکنون دوماه ونیم بیش است که مردم تبریز از کسب وکار بازمانده شب وروز درزیر باران گلوله زندگانی می کنند. هستی مردم بکلی ازدست رفته وراه آمد وشد بروی مردم شهر بسته‌شده، جای تعجب است که باچنین وضع بیمناك و حیرت‌آور باز دست ازمطالبهٔ حقوق ملی برنداشته دلیرانه در مقابل چنین حوادث ناگوار مقاومت می‌ورزند و قدم واپس نمی گذارند.

آخرین اتمام حجت بعین‌الدوله :

حرکات وحشیانهٔ اخیرسواران عین‌الدوله وتجاوزات نامحدود پیروان وی مجامع ملی و مجاهدین را واداشت که یکبار دیگر اتمام حجتی بشاهزاده عین‌الدوله بنمایند . حسب‌المقرر کتباً از عین‌الدوله درخواست شد که یکی‌دونفر ازمعتمدین خود را فرستاده با ملیون داخل مذاکره شده وآخرین مقصود ایشانرا بعرض برساند[1]. عین‌الدوله ، منتصرالدوله وآقا تقی معاون الایاله را از طرف خود معین کرد که با ملیون مذاکرات لازمه را بعمل آورند. روز سه‌شنبه یازدهم شعبان جمعیت زیادی درمسجد کریم‌خان منتظر ورود فرستادگان عین‌الدوله بودند . وقتیکه ایشان رسیدند درهمان مسجد ازطرف ملت پذیرفته شدند. ناطقین مقصود ملت را بایشان بانهایت صراحت بیان کردند که آخرین مرتبه هیئت عمومی ملت آذربایجان بعین‌الدوله اتمام حجت کرده و می گویند چنانکه چندی قبل باطلاع نمایندگان دول خارجه‌هم رسانیده‌ایم حکومت اورا درصورتیکه مقید بقبول کردن مواد قانون نباشد مطلقاً نخواهند پذیرفت واگردرصورت نپذیرفتن

۱ـ حامل این نامه مرحوم اقبال لشکر بود .

شرط مذکور بخواهند قویهٔ جبریه بکار برند اینك ملت با نهایت میل آمادهٔ مرگ بوده و ابداً قدم باز پس نخواهد گذاشت .

فرستادگان از اظهار منویات خود درمیان جمع معذرت خواسته درخواست مجلس خصوصی کردند. درخواست ایشان مورد قبول یافته حوالی ظهر بمنزل مرحوم میرهاشم رفته با حضور اعضای انجمن و سایر رؤسای آزادیخواهان مشغول مذاکره شدند و نتیجهٔ مذاکرات این شد که ملت مستدعیات خود را نوشته بنواب والا بفرستند. بنابرین مجلس خاتمه یافت ولایحهٔ مزبور پس از تنظیم توسط مرحومان : شیخ محمد خیابانی ـ میرزا حسین واعظ ـ میرزا محمدتقی ـ میرزا سیدحسین خان فرستاده شد .

خلاصهٔ لایحهٔ انجمن ایالتی :

«بعدالعنوان از بدو ورود حضرت والا وسپهداراعظم بباغ صاحبدیوان مقصود بالاصالهٔ ملت چندین بار بعرض رسیده است، اکنون هم بعرض این مختصر مبادرت می‌ورزد: اولا این هیئت منتخبه طرف وثوق ورافع تمام مطالب ملت هستند . ثانیاً اهالی تبریز مطالب پر پیچ و خمی ندارند که محتاج بمذاکرات طولانی و جر و بحث شود ، مطلوب ملت فقط یك چیز ، و آن هم این است که مرحوم مظفرالدین شاه بملت مشروطه عطا کرده و محمدعلی شاه آنرا قبول و امضا فرموده‌اند و اکنون دوسال وچند ماه است مملکت ایران مشروطه بوده و کلیهٔ دول عالم ایران را دولت مشروطه می‌شناسند وقانون اساسی آن در دست ملت است .

آخرالامر باغوای مفسدین مجلس شورای ملی بتوپ بسته شد و اکنون نام آنرا انفصال مجلس گذاشته‌اند . بموجب اصل هفتم متمم قانون



مظفرالدین شاه

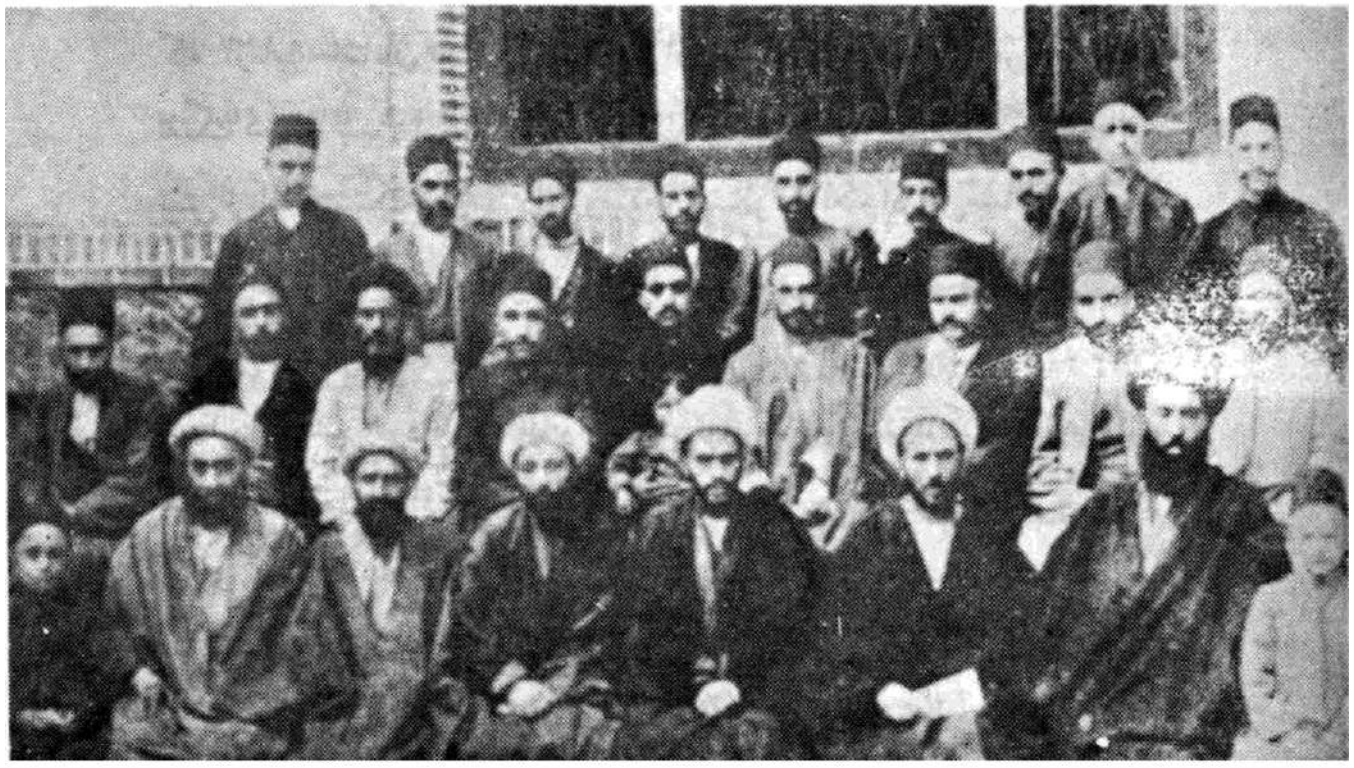
اساسی که صریحاً قید شده که اساس مشروطیت جزء و کلاً تعطیل بردار نیست . اهالی تبریز اصالةً از طرف خود و وکالةً از طرف تمامی ایرانیان جبران تخطیات بقانون اساسی و اجرای اصول مشروطیت را درخواست می‌نمایند . اکنون هیئت منتخبه که بشرف حضور رسیده‌اند باید رافع آخرین جواب ملت باشند تا صفحهٔ آذربایجان ازین غائلهٔ خانمانسوز آزاد گردد که درصورت امعان نظر ضرر و زیان آن بالاطراف عاید ارکان دولت می‌شود . انجمن ایالتی »

روزجمعه چهاردهم شعبان چهارنفر اشخاص مزبور باهمراهی نمایندهٔ

سیاسی دولت انگلیس در باغ صاحبدیوان حضرت والا را ملاقات کردند. پس از تسلیم لایحه مذاکرات طولانی شد، عاقبت‌الامر بدون آنکه نتیجه‌ئی بدست آید فرستادگان مراجعت کردند وکلیهٔ بیانات حضرت والا دراطراف صلح وصفا بوده وخودرا طرفدار آشتی ومسالمت ومخالف خونریزی و جنگ وجدال معرفی می‌فرمودند، ولی اظهارمیداشتند مادامیکه‌دارالشورای کبری‌در طهران انعقادنیافته نمی‌توانند انجمن ایالتی آذربایجان‌را برسمیت بشناسند.

جنگهای شبانه :

ازشب ششم شعبان استبدادیان بعلت غیرمعلومی شبها بستیز وآویز



از راست به چپ :

سید محمدپیغمبر، میرزا اسماعیل نوبری، شیخ محمد خیابانی، محمدعلی صفوت، حاج شیخ علی‌اکبر خامنه‌ای با جمعی از طرفداران مشروطه.

برخاسته‌ازهرطرف هجوم کرده به تیراندازی می‌پردازند و نمی‌دانند و یا نمی‌خواهند بدانند که مردم شهر همه اهل جنگ نیستند، بیش‌از نه عشر مردم از اطفال معصوم و پیران سالخورده و زنان و دختران جنگ نادیده و ومردم بازاری می‌باشند. خواب و راحت را بایشان حرام کردن و لرزه بر جان ایشان انداختن ازیك دشمن دینی‌هم مذموم است تا چه رسد باشخاصی که اسم خودشان را مسلمان و شیعهٔ اثنی عشری گذاشته‌اند و باین هم اکتفا نکرده بخانه‌ها ریخته بقتل وغارت مبادرت می کنند . بالجمله شب ششم و هفتم و هشتم را هرشب باین کار ناشایست اقدام میکردند، مخصوصاً شب یکشنبه نهم‌ماه شعبان، شب مزبور هنوزیکساعت‌ازغروب نگذشته بود که از اول خیابان تا آخر امیرخیز از تمامی سنگرها یك مرتبه صدای تفنگ شنیده شد . از سر محلهٔ خیابان تاآخر کوی امیرخیز بدون مبالغه بیش‌ازیك فرسنگ مسافت دارد وصدها سنگر در امتداد این‌مسافت موجود است، یکمرتبه از تمام این سنگرها بهجوم پرداختن و شلیك کردن چه ولوله‌ئی درشهر ایجاد می کندبنادیده شرح آن‌نتوان کرد و کسانی که چنین شبها را بچشم خود ندیده‌اند واقعاً نمی‌توانند تصور کنند که‌این حرکت ظالمانه در دلهای صاف وسادهٔ بینوایان‌شهر ایجاد چه رعب و وحشتی‌میکرد.

تو ای کبوتر بام‌حرم چه میدانی طپیدن دل مرغان رشته بر پارا

صدای وحشت‌انگیز توپ وتفنگ وبمب بهمدیگر آمیخته دقیقه‌ئی سکون وآرامش نمی‌یافت و گاهی باندازه‌ئی‌شدت پیدامیکرد که گفتی تمام شهر ویران خواهد شد ودرکلیهٔ شهر نقطه‌ئی نبود که صدای تفنگ‌ازآنجا شنیده نشود .

مهاجمین نخست بخیابان حمله برده و یکی از سنگرها را تصرف

میکنند، میرهاشم باچندنفر ازمجاهدین برسر آنان تاخته ازسنگر بیرونشان میکنند وسنگررا متصرف میگردد. ازقرارمعلوم درآن روزها قوای جدیدی باردوی عین‌الدوله رسیده بود ومیخواستند که یکمرتبه ازهرطرف بسنگرهای مجاهدین حمله برند بلکه بتوانند قسمت مهمی ازشهر را آن‌شب بتصرف درآورندواغلب مهاجمین ازهمراهان عین‌الدوله وسواران رحیم‌خان و نصرالله‌خان یورتچی و شجاع‌نظام بودند ولی مقاومت مردانهٔ مجاهدین پس ازدوساعت جنگ، مهاجمین‌را مجبور بمراجعت کرد. تلفات مهاجمین درآن دو یاسه ساعت بیش ازیکصد نفر بوده، هرچند جنگهای شبانه‌گاهی‌در تبریز روی میداد ولی جنگی چنین وحشت‌انگیز کمتر دیده شده بود.

عجب‌تر اینکه دراین‌شب وحشت‌بار که دولتیان با کمال بی‌وجدانی بهرطرف هجوم‌آورده وبآتش‌ریزی مشغول بودند، دمبدم‌نیزفریاد می‌زدند که بکشید این لامذهب‌ها وبابی‌ها را که میخواهند دین خود آشکار کنند.

پشتیبانیهای حجج‌الاسلام‌نجف :

هرچند که مساعدت‌های ذی‌قیمت و اوامر واحکام مقدسهٔ حضرات حجج‌الاسلام‌نجف‌انارالله‌برهانهم‌بیش‌ازآن‌است که درحوصلهٔ‌بیان بگنجد، ما نظر بمقتضای‌مقام‌یکی‌از آن‌تلگرافهارا که‌دراین‌ماه‌مخابره‌فرموده‌اندمیآوریم.

تلگراف از استانبول بانجمن راجع باحکام حجج‌الاسلام :

انجمن ایالتی تبریز تلگراف امروزی عتباترا عیناً عرض میکنیم عموم ایرانیان تلگراف ذیل را نسخهٔ عدیدهٔ اوراق دولتی گرفته بجمیع نقاط برسانید :

« عموم غیرتمندان عشایر آذربایجان و قبیلهٔ مؤمنین ایران دامت

تأییدانهم ، از غیرت دینی آن برادران امید جانفشانی در نصرت دین مبین داشتیم . این دفعه برادران غیور تبریز را چنین تنها گذاشته،جنودظالمین درصدد جمع آوری وهدر دماء و اعراض و اموالشان هستند ، لهذا صریحاً بشما می گوئیم که اهتمام در مشروطیت دولت ایران موجب حفظ اسلام و بمنزلهٔ جهاد در رکاب معصومین صلوات‌الله علیهم و اعانت ظلمهٔ مستبدین و تعرض بمشروطه‌خواهان محارب با آن بزرگواران‌است ، اعزکم‌الله علی ذلك . عبدالله المازندرانی ، محمدکاظم خراسانی ، نجل میرزا خلیل طهرانی محمدحسین . »

حضرات‌حجج‌الاسلام‌آنی از ادای وظایف‌دینی فروگزاری‌نفرمودند وساعتی از پشتیبانی ملت دریغ نکردند ولی مردم عوام وروستائی وقتی که می‌دیدند علمای‌معروف شهرتبریز آزادیخواهان‌را لامذهب وبی‌دین‌میدانند ایشان نیز تصور میکردند واقعاً مشروطه خواهان از دین برگشته و راه ارتداد پیش گرفته‌اند و اگر کسی پیدا می‌شد که احکام حجج‌الاسلامرا برایشان می‌خواند وترجمه‌میکرد آنرا مجعول‌میدانستند زیرا قبلا بایشان گفته بودند که این احکام از حجج‌الاسلام نبود و خود این بابیها اینهارا نوشته بنام‌آقایان مجتهدین عظام نشر می کنند . بدیهی‌است که مردم‌عوام چون چنین سخن‌را ازآقایان معممین می‌شنیدند ازجان ودل می‌پذیرفتند.

تلگراف از تهران :

دولت روس و انگلیس دیروز که هشتم‌ماه سپتامبر باشد بشاه‌ایران رسماً نوشته‌اند که عمل انتخاب مجلس باید در نصف‌ماه نوامبر فرنگی‌ختم شده افتتاح مجلس شود .

ایضاً تلگراف از لندن :

انجمن تبریز، دولتین افتتاح مجلس را ازشاه جداً خواسته‌اند، مبادا سستی نمائید ، ترانیان .

خلاصهٔ تلگراف محمدعلی شاه برحیم‌خان :

رحیم‌خان سردارنصرت، دستورالعمل های شفاهی که وقت حرکت از تهران فرمودیم البته فراموش‌نکرده حالا هم دستورالعمل می‌دهیم که در سرکوبی مخالفین دولت ازهیچ اقدامی فروگزاری‌ننما، بقسمی بامخالفین دولت سلوك‌بنما که تا دیرباز اهالی فراموش‌ننمایند. همان‌وضعیکه‌لیاخوف درتهران کرد سرمشق خود قرار ده . هرقدر زودترمخالفین دولترا سرکوبی کردی زیادترمورد مرحمت ملوکانهٔ ما خواهید بود. شرط وشروط مصالحت یعنی چه ، رعیت باید در مقابل احکام دولت تسلیم محض باشد، مشورت با جنرال کونسول روس بنما و تحصن را بهیچ مشمار .

اردوی ماکو :

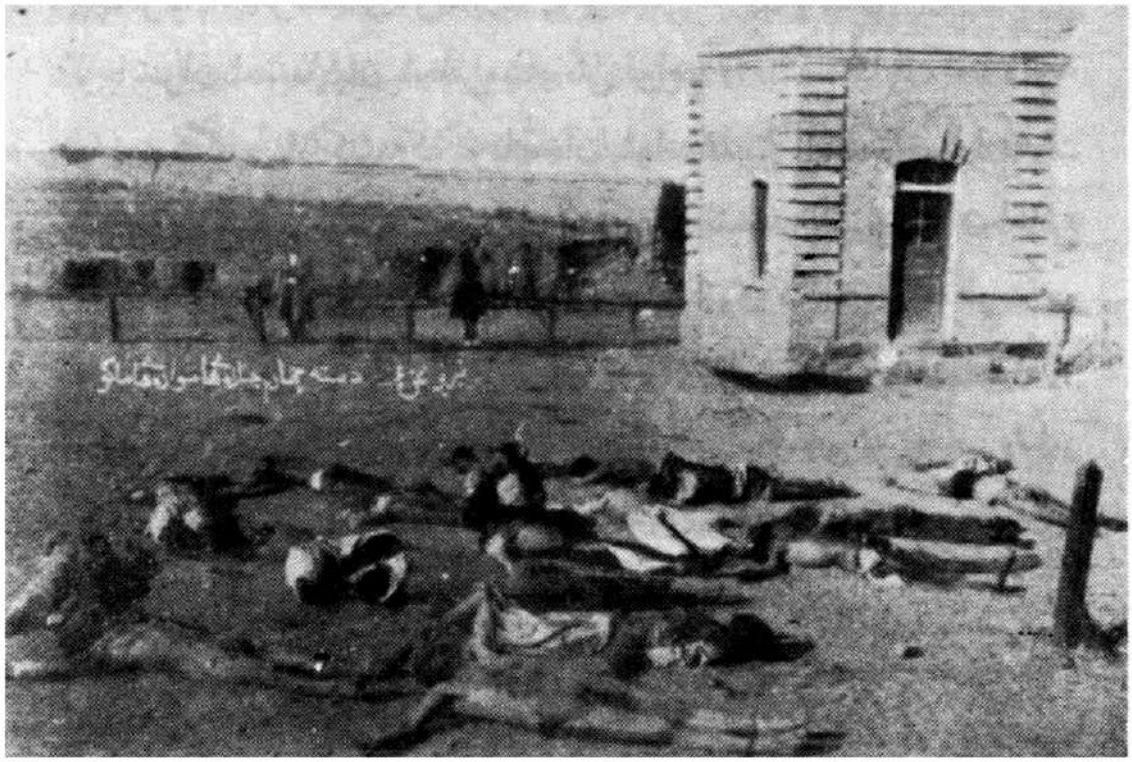
چند روز است که جسته جسته شنیده میشود که اردوی مجهزی‌از ماکو برای‌قتل وغارت جان ومال مردم عازم‌تبریز است، پنجم‌شعبان۱۳۲۶ خبر رسید که مقدمة الجیش اردو بصوفیان شش‌فرسخی تبریز رسیده‌است، قائد این اردو عزة‌الله‌خان معروف بعزوخان خواهرزادهٔ اقبال‌السلطنه است که در اوایل مشروطیت جامهٔ آزادگی پوشیده و دعوی مشروطه خواهی میکرد وبا ملت دست بهم‌داده اقبال‌السلطنه را از ماکو بیرون کردند وبعد

از ملت برید و بوی پیوست و تفصیل حالات وی در مجلد سابق نوشته‌شده است . این شخص جوان متهور و بی‌بند و باری‌است، خودستای ویاوه‌سرای، اکنون بدستورخالوی‌خویش لشکری‌آراسته‌وبی‌محابا بسوی‌تبریزمی‌آید .

جنگ عزةالله‌خان با مردم سهلان والوار:

در بین صوفیان و تبریز چند دهی است از قبیل الوار و سهلان و غیره که مردم آن‌دهها غالباً مشروطه خواه بودند و وقتیکه شنیدند چنین اردوئی می‌خواهد به‌تبریز حمله‌برد بدان شدند که‌اگرافراد اردو موجبات مزاحمت ایشان را فراهم‌آورند بمقام‌مدافعه‌برآیند. و عده‌ئی‌ازتفنگ‌چیان مایان و خواجه‌دیزج بآنان پیوسته در سهلان سنگری درست کردند وحتی برخی از اهالی آن دهات زن و بچهٔ خود را بشهر فرستادند .

روزچهارشنبه ۱۲شعبان عزةالله‌خان بااردوی‌خود ازصوفیان‌حرکت کرده در ده خواجه مرجان بمقدمة الجیش اردو ملحق شدند . عدهٔ اردوی ماکو باختلاف از هفتهزار تا سه‌هزار حدس زده می‌شد و محققاً ازیکهزار وپانصد تن کم نبوده است . این‌عده در تحت فرماندهی یك‌جوان خودپسند دیوانه منش از خواجه مرجان بجانب تبریز روی‌آوردند ، چون بنزدیکی سهلان رسیدند ومستحضرشدند که‌مردم قریهٔ سهلان و الوار وخواجه‌دیزج سنگربندی کرده‌اند لذا سواری‌چندفرستاده پیغام دادند که‌اسلحهٔ خودشان را تسلیم‌نموده و سر اطاعت فرود آورند، البته مردم نپذیرفتند. عزةالله‌خان فرمان داد که توپچیان سنگرها را بتوپ بندند. هنوز بیش‌از ده‌تیر توپ انداخته نشده‌بود که مجاهدین روستائی‌تاب مقاومت نیاورده سررشتهٔ جنگ از دست‌داده راه صحرا پیش گرفتند. سواران‌اکراد ازهرطرف راه‌برایشان



نعش‌های سواران ماکو درکنار پل آجی

بسته و دست بکشتار باز کردند و ده را آتش زدند؛ ۲۸ نفر ازتفنگ‌چیان آن‌چهار وپنج‌ده کشته‌شدند وهفتاد وپنج‌تن‌اسیر ودستگیر گشتند وبدستور عزوخان چهارنفر از ریش‌سفیدان ایشان راکه یکی از ایشان حاجی کریم سهلانی پیرمردی‌بود که سنین‌عمرش از شصت گذشته بود بدهان توپ‌بستند و اعضای بدن ایشان را ازهم متلاشی کردند و پس ازآنکه هست و نیست مردم را بباد فنا داده و ازظلم و اعتساف آنچه از دستشان برمی‌آمد دریغ نکردند شب پنجشنبه را درسهلان اقامت کردند، روزپنجشنبه ۱۳ماه چون این خبر بشهر رسید شجاع‌نظام با عده‌ئی از سواران مرندی از دامنهٔ کوه سرخاب گذشته از طرف قریهٔ آنا خاتون خود را بسهلان رسانید و برای ورود بشهر وچگونگی جنگ فردا مذاکراتی نموده وقرار قطعی دادند که

بچه‌ترتیب بشهر حمله‌ورشوند، راموچاهرا بعزةالله‌خان یادداده خودباز گشت و با سران استبدادیان مجلس‌مشاوره‌ئی فراهم‌آورد که فردا از کجا وبچه نحو بجنگ آغاز کنند که عزةالله‌خان بتواند قسمتی از امیرخیزرا بدست آورده درآنجا سکونت کند، پس‌از مذاکرات نتیجه‌را بسردستگان اطلاع دادند که فردا برطبق‌آن بجنگ پردازند. اکنون که اردوی ماکو در دو سه فرسخی تبریز است اردوی تهران نیز وارد باسمنج شده است علاوه بر سواران قره‌داغی و مرند وشاهسون و تفنگ‌چیان دوه‌چی وسرخاب وسایر قوای متفرقه دو اردوی مهمی یکی از شرق و دیگری از غرب شهر را تهدید میکنند.

ورود اردوی تهران بباسمنج:

گویا یازدهم شعبان اردوی تهران که مدتی پیش ازتهران حرکت کرده بود وارد باسمنج گردید.

جنگ چهاردهم شعبان یا جنگ اول اردوی ماکو:

روز جمعه ۱٤ شعبان یك روز پرآشوب و بیمناك برای تبریزیان بود. پس ازآنکه روزپنجشنبه شجاع‌نظام در ده سهلان باعزوخان ملاقات کرد وآنچه‌بایست‌بگوید گفت وباز گشت،نقشه‌ئی‌طرح کردند که‌ستارخان فردا باید از هرجهت محصور باشد و در تمام نقاط شهرجنگ‌آغاز گردد. بنابراین سالار ارفع راکه در سردرود بامر عین‌الدوله مأمور گرد آوردن سوار وسرباز بود امر شدکه با سوار وپیادهٔ موجودی خویش عازم قره‌ملك شده و در جنگ روز جمعه شرکت کند و او نیز روز پنجشنبه حسب‌الامر

بقرمملك وارد شد وعیوضعلی اسکوئی که یکی از الواط معروف اسکوبود با دستهٔ خود وسیف‌الله‌خان وامان‌الله‌خان با عدهٔ‌ئی‌سواردرتحت قیادت سالار ارفع‌درقرمملك‌جای گزیدند.سواران‌اردوی‌ما کوچون‌بکناررودآجی‌رسیدند دو دسته شدند یك دسته ازطرف پل‌آجی ودستهٔ دیگر ازطرف گامشاوان مأمورحمله گردیدند وضرغام وموسی‌خان وتفنگ‌چیان دوه‌چی‌وسرخاب با استعداد کامل ازطرف دربندایرانچیلر و جمعی از طرف میدان‌کاه‌فروشان برای ویران کردن انجمن حقیقت و دستهٔ توپچیان از دامنهٔ کوه سرخاب و اردوی جدیدالورود و اردوی شاطرانلو مأمور مارالان و خیابان بودند . بدین ترتیب می‌خواستند شهر و مخصوصاً محلهٔ امیرخیز را از هرطرف محصور کنند. درجنگ‌های سابق از طرف پل آجی و از طرف گامشاوان ولاکه‌دیزج بامیرخیز حمله‌نمی کردند.آنروز ازآن‌جهت نیز چنین‌نقشه‌ئی درست کردند که بهرنحوی باشد ستارخان را ازمیان بردارند. یکساعت از طلوع آفتاب گذشته استبدادیان ازهرطرف بحمله پرداختند ، گلوله‌های توپ از هرسو برسرمردم شهر فرومیریختند، اهالی گامشاوان ولاکه‌دیزج که تا آنروز چندان مورد حمله واقع نشده بودند آنروز در میان آتش توپ و تفنگ می‌زیستند (ولی بزودی مقابلهٔ مجاهدین از صولت ایشان کاست و سواران و پیادگان قرمداغ و اسکو و سردرود باتفاق قرمملکیان بجانب حکم‌آباد وشام‌غازان هجوم آوردند وجنگ سختی امروز از دربند ایرانچیلر آغاز شد که ازهرطرف دیوارهارا سوراخ کرده بانجمن حقیقت نزدیك می‌شدند و ساعت بساعت برعدهٔ ایشان افزوده می گشت و سواران ما کو که‌دسته‌ئی‌ازآن‌درطرف محلهٔ گامشاوان‌مشغول‌خونریزی‌بودند. دستهٔ دیگر اردو که هم ازحیث عده وهم از جهت جنگ‌آوری امتیاز داشتند از

پل آجی حمله‌ورشدند. مجاهدین که در آنجا سنگرداشتند پس از مختصر زد و خوردی تاب مقاومت نیاورده عقب نشستند ، این پیش‌آمد برجسارت ماکوئیان افزود، جلو ریز تا کاروانسرای امیر پیش رفتند و ازآنجا شروع به‌بمباران محلهٔ‌امیرخیز کردند. درآن گیرودار ملا ابوذر باچندنفرشجاعت فوق‌العاده‌ئی بخرج داد، این شخص که‌آخوندی بود تقریباً چهل‌وپنج‌ساله، وهمان‌لباس‌آخوندی‌را هم دربرداشت وبجای‌عمامه کلاه‌بلندی‌برسر گذاشته بود، واقعاً باندازه‌ئی ابراز لیاقت وهنرمندی کرد که موجب تعجب‌وحیرت جنگ‌جویان گردید. دراین‌موقع مرحوم‌مشهدی محمدصادقخان‌وحسین‌خان باغبان و مشهدی محمد علیخان و دستهٔ ایشان نیز رسیدند و جلو تهاجم اکراد راگرفتند . ستارخان‌آنروز ازدو ساعت از آفتاب رفته تاچهارساعت از ظهر گذشته با مهاجمین دست وپنجه نرم می کرد، دراین‌موقع یکی از گرجیان بمب‌انداز که بمب می‌انداخت برحسب تصادف یك مرتبه هم در حین بمب انداختن، بمب بدیوار خورد وترکید، بمب‌انداز راکه چلپتو ۱ نام‌داشت سخت مجروح کرد،چنانکه‌باهمان زخم پس‌ازچند روزدر گذشت. از دامنهٔ کوه سرخاب هم توپ پیاپی بامیرخیز انداخته می‌شد، با وجود این‌ستارخان مهاجمین‌را شکست‌داده واز اطراف انجمن حقیقت دور کرد . چون از طرف پل آجی و حملهٔ اکراد نگران بود سواراسب شد و گفت توپ بزرگ را هرچه زودتر از سنگر امیرخیز حرکت داده بطرف‌میدان جنگ ببرند. چندنفر ازمجاهدین وسایر مردم بزودی‌امر سردار را بموقع اجرا گذاشته وتوپرا بعرصهٔ نبردآوردند . مجاهدین همینکه دیدندسردار برپشت‌اسب نمودار گردید گوئی نیروی تازه‌ئی‌بدلهای‌ایشان‌رسید و باقوت

۱ ـ مسیو چلپتو یکی از فدائیان بمب‌انداز بود .

قلب حملهٔ شدیدی بدشمن کردند و چنان آتش برسر ایشان باریدند که از هول جان قورخانهٔ خود را که درکاروانسرای امیر بود نتوانستند با خود ببرند ودست ازپا نشناخته راه فرار پیش گرفتند و سردار امر کرد که توپ را آتش کنند. چهارتیر توپ پشت‌سرهم انداختند وتوپ پنجم که‌انداخته شد گلولهٔ آن از قورخانه ما کوئیان بود که جا گذاشته بودند.

بالجمله حوالی‌غروب نه از اردوی ما کو در این سوی پل رودخانهٔ آجی خبری بود و نه از سپاهیان سالار ارفع اثری و دولتیان که از طرف خیابان و مارالان هجوم آورده بودند درمقابل حملات متقابلهٔ باقرخان و حاجی‌حسین‌خان[1] مارالانی تاب مقاومت نیاورده بمحل اولی‌خود باز گشتند. ستارخان بسردستگان مجاهدین‌ازقبیل حسین‌خان‌باغبان ومشهدی محمد ـ صادقخان و مشهدی محمدعلی خان وملا ابوذر ودیگران بسیار نوازش کرد و مقاومت دلیرانهٔ ایشانرا تقدیر نمود. در این جنگ از طرف مجاهدین جزچند نفرمعدودی زخمی و کشته دیده نشد ولی‌ازقراریکه می گفتند از اکراد قریب صدنفر بخاك هلاك افتاده‌بودند وجنازهٔ اغلب ایشان جا مانده بود که بامر ستارخان پس از غسل و تکفین بخاکشان سپردند.

ستارخان آنروز چون از سرزدن آفتاب تقریباً تا دوساعت بغروب مانده درحوالی‌انجمن‌حقیقت بامهاجمین‌مشغول نبرد وپس‌ازشکست دادن ایشان با اکراد مشغول محاربه بود لذا سخت خسته شده بود ومی‌خواست چند دقیقه‌ئی برفع‌خستگی پردازدباینجهت دریکی‌ازاطاقهای واغزال که روسها کناررودخانهٔ آجی ساخته‌بودند کمی باستراحت‌پرداخت وازقهوه‌خانه هم قلیانی برایش آوردند،هنوزمشغول کشیدن قلیان‌بود که‌ناگاه گلولهٔ توپی

---

۱ ـ حاجی حسین‌خان درآن موقع بمکه مشرف نشده بود و حسین خان نامیده می‌شد.

که از آن طرف پل آجی انداخته شد بالای سر ستارخان بدیوار خورد کسانیکه آنجا بودند سراسیمه رو بفرار گذاشتند ولی ستارخان از جای خود حرکت‌نکرد وهمانطور مشغول قلیان کشیدن شد، پس‌از چند دقیقه کسانیکه در نزد ستارخان بودند باز گشتند، رئیس واغزال بسردار تبریك گفته وپرسید چرا وقتیکه گلولهٔ توپ بردیوارخورد وآجرها را فروریخت شما ازجای خود تکان نخوردید؟ ستارخان خندید و گفت اگرمن ازجای خود بلند می‌شدم گلولهٔ توپ باز پس‌نمی گشت. وقتی مسترمور[1] هم‌ازسردار پرسید که چرا آن‌روز در واغزال‌که گلولهٔتوپ بالای سر شما بدیوارخورد ازجای خود تکان‌نخوردید، همان جوابرا که برئیس واغزال داده بودتکرار کرد . واز جملهٔ اشخاص معروفی که آنروز در جنگ زخمی شد یکی‌هم ضرغام نظام بود که مزهٔ بمب را چشید ولی مهلك نبود و بزودی جراحاتش التیام پذیرفت.

شب پانزدهم شعبان :

شب مزبور که شب ولادت حضرت‌حجت عجل‌الله فرجه‌بود وبرتمام شیعیان اثنی‌عشری احترام این‌عید ضروری‌است، متأسفانه بجای‌آنکه آن شب سعادت نمود را محترم بشمارند عدهٔ زیادی از سپاهیان دژخیم سیرت برای تصرف میدان مشق بدانجا تاخت آوردند تا نه ساعت از شب گذشته باران تیر برسر مجاهدین میریختند، بالاخره بدون نیل مرام‌باز گشتند .

۱ـ مسترمور درموقع‌انقلاب‌تبریز ازطرف روزنامهٔ دیلی‌نیوز **Daily News** و روزنامهٔ دیلی کرونیکل **Daily chronicle** و روزنامهٔ منچستر گاردین **Mancheeter guardian** مأموربود که‌اخبارجنگرا بروزنامه‌های‌مزبوراطلاع‌دهد.

تبریك عید مولود و مژدهٔ فتح و غلبه :

پس از آنکه ستارخان اردوی ماکورا درهم شکست و با فتح وظفر بمنزل خود باز گشت ، نامه‌ئی باجلال الملك و حاجی مهدی کوزه کنانی نوشت که شامل تبریك عید مولود حضرت حجت و مژدهٔ فتح بود و سواد آن ذیلا درج می‌شود :

« خدمت بندگان حضرت اجل آقای اجلال‌الملك دام اقباله‌العالی و ابوالمله‌آقای حاجی مهدی‌آقا کوزه کنانی دامت شوکته‌العالی، اولا از توجه حضرت حجت عجل‌الله فرجه ، امشب که شب مولود مسعود حضرت حجت است عیدانهٔ مارا با فتح وظفر مرحمت فرمودند، الان‌الساعه قورخانهٔ مدعی را با تفضل حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و امداد مجاهدین تصرف کردیم. خداوند ان‌شاءالله جمیع مطالب این فدویها را مثل فتح امروز مرحمت فرمایندآمین یارب‌العالمین، خادم ملت ستار . »

جنگ قراملك :

هرچند قراملك یکی از محلات شهرتبریز بشمار است ولی کثرت مزارع و باغها آنرا از شهرجدا ساخته‌است و بمثابهٔ دهکده‌ایست که در غرب شمالی شهر واقع شده است و مردم‌آنجا اشخاص زارع و فلاح بشمار میروند و از رشادت وشجاعت نیز بهره مند می‌باشند، در دوستی ودشمنی ثابت قدم بوده و وظایف دینی را سخت محترم میشمارند و نسبت بمرحوم سیدهاشم و حاجی میرزا حسن ارادت کامل داشته و پیروی از ایشانرا ازفرایض می‌شمردند چنانکه درموقع ورود حاجی میرزا حسن درمراجعت

ازتهران تخت روان او را بردوش گرفته بمنزلش بردند و ملا نصرالدین در روزنامهٔ خود این قضیه را بطور مضحکی تصویر کرده است. بالجمله اغلب مردم قراملك به پیروی علمای انجمن اسلامی مشروطه را بمنزلهٔ کفر و مشروطه‌خواهانرا درحکم کافر دانسته و جنگ با ایشانرا بمثابهٔ جهاد در راه حق تصورمیکردند ودرحقیقت‌قراملك علاوه‌براینکه یك دشمن بی‌امان مشروطه‌خواهان‌بود دولتیان نیز بآسانی می‌توانستند ازموقع قراملك بنفع خود استفاده کنند و هم میتوانستند ازطرف سردرود بآنجا سوار و سرباز فرستاده مجاهدین را از پشت سر تهدید کنند . ستارخان بدین معنی پی برده بود مخصوصاً دراین‌جنگ اخیر با اردوی ماکومتوجه‌شد که در واقع قراملك یکی‌ازقلعه‌های مصون ازتعرض دولتیان‌است و اگر روزی ازطرف دشمنان قوای مهمی بقراملك‌فرستاده شود ممکن‌است با کمك قراملکیان ، حکم‌آباد و لاکه‌دیزج‌وعموزین‌الدین‌را متصرف شوند،آن وقت‌بدون‌تردید محلهٔ امیرخیزمواجه با خطرعظیمی‌خواهدبود. نظر بمراتب فوق ستارخان مصمم شد که بهرقیمت باشد بدفع این خطر پردازد . نخست چند نفر از ریش‌سفیدان قراملك را خواست وآنچه لازمهٔ پند و اندرز بود فروگذاری نکردولی‌سودی‌نبخشیدزیراآنچه‌بزبان‌می گفتندوباظهارارادت‌می‌پرداختند قلباً بخلاف‌آن رفتارمی کردند، عاقبةالامر ستارخان بیقین دانست که فیصلهٔ این امر جز بزبان شمشیر نخواهد بود و پند و اندرز را درمغزهای ایشان اثری‌نیست؛ لذا کربلائی‌حسین‌خان‌باغبانرا احضار کرد وفرمود که‌بهرنحوی است باید این‌مانع‌بزرگرا ازپیش‌برداشت. حسین‌خان‌نیز کمرهمت‌برمیان بست و روز سه‌شنبه ۱۸ شعبان با عدهٔکافی ازمجاهدین عازم قراملك شد و چهارساعت بغروب مانده جنگ درنهایت شدت‌ازطرفین‌آغازشد و تا حوالی

غروب امتداد داشت، مردم قراملك سخت مقاومت ورزیدند. حملات ومجاهدات مجاهدین بی اثر ماند، زیرا اطراف قراملك همه‌جا بواسطهٔ باغهای پردرخت محصور بود، مجاهدین نمی‌توانستند وارد باغها شوند باوجود این دست‌از کوشش برنمی‌داشتند . و روز چهارشنبه ۱۹ ماهرا نیزجنگ برپای بود . روزپنجشنبه۲۰ماه هشت نفر از ریش‌سفیدان قراملك نزد مرحوم ستارخان آمده از گذشته اظهار ندامت نمودند وعهد کردند که دیگرطریق مخالفت با ملیون نپویند . هرچند ستارخان میدانست که ایشان در سر عهد خود پایدارنخواهندبود ولی نظر بمقتضای وقت مسؤل ایشانرا اجابت کرد وجنگ با مردم قراملك عجالةً نهایت یافت و چند نفر از مجاهدین دراین جنگ کشته‌شدند که‌یکی‌از آنان شاطرمحمدحسین برادرمشهدی محمد صادقخان بود که جوان رشید وهنرمندی بود، ازمردم قراملك معلوم‌نشد که چندنفر کشته شد .

استفاده ازفرصت :

در این دو سه روز که ستارخان مشغول فیصله دادن مسئلهٔ قراملك بود دشمنان آزادی یا خود هواخواهان استبداد فرصترا غنیمت شمرده روز پنجشنبه ۲۰ شعبان هنوز آفتاب سرنزده بود که‌ازهرطرف بسوی امیرخیز وخیابان‌تاخت‌آوردند و ازدامنهٔ کوه سرخاب نیز به‌توپ‌اندازی پرداختند . گلوله‌های توپ پشت سرهم بمحلهٔ امیرخیز می‌بارید وآه و نالهٔ مردم از مرد و زن بآسمان میرسید وجمع کثیری هم ازسواران رحیم‌خان وشجاع نظام و غیره از جانب مغازه‌های مجیدالملك بمحلهٔ خیابان حمله‌ور شدند هجوم درنهایت شدت بود وجنگ در کمال سختی، تا حوالی غروب میدان

حمله ودفاع گرم‌بود. بازهنگام غروب نسیم‌فتح‌وظفر برپرچم آزادیخواهان وزیدن گرفت ومهاجمین شکست خورده وخجلت زده باز گشتند.

نامهٔ آقای تقی‌زاده بعموم ایرانیان :

« عموم اولاد ایران ، من که وکیل بدبخت ملتم بنام ملت مظلوم بی کس درماندهٔ اسیرصلا میزنم که امروز وطن در دست جلادان‌اسیر است و تبریز فقط یك قطعهٔ ایران واسلام است که هنوز درمیدان جهاد وحریت دست وپا زده مقاومت میکند، برهرایرانی وطن دوست فرض‌است که‌آنچه از دست برآید امروز مالا بآنجا معاونت نماید، تقی زاده . »

تلگراف رمز سپهدار بشاه و پاسخ وی :

روز بیست ویکم شعبان اقبال لشکرصورت دو فقره تلگراف را از اردو بانجمن آورده بودند که درانجمن قرائت شد، یکی‌ازآن دو تلگراف تلگرافی بود که سپهدار بشاه مخابره کرده بود و دیگری جواب شاه بود بسپهدار. سپهداردرمقابل‌تأکیدات‌شاه که چراکارتبریزخاتمه پیدانمیکند، تلگرافی برمز بشاه مخابره می کند که: کونسول انگلیس‌اظهارمیدارد که اعلیحضرت درموقع‌بستن مجلس وعده داده بود که مجدداً مجلس را افتتاح خواهد کرد، اکنون اگرشاه بوعدهٔ خود وفا کند اختلاف فیمابین‌مرتفع خواهد بود .

شاه از این تلگراف سپهدار دلتنگ شده تلگراف خشونت‌آمیزی بسپهدارمیکند که سوادآن ذیلا آورده می‌شود :

« سپهداراعظم‌ازتلگراف رمز شما تعجب کردم، از روز اول‌سلطنت

دستخطی که در اعطاء مجلس دادم لفظ مشروطه و مشروعه مطابق قانون محمدی بود، بعد لامذهبان بنای خودسری گذاشتند، خواستند دین ودولت را ازمیان ببرند، هرچه بدلایل ونصایح خواستم آنها را متقاعد کنم نشد، تا اینکه بفضل‌الله و کمك حضرت حجت عجل‌الله فرجه بطوریکه لازم بود قلع وقمع مفسدین دین و دولت را کردم، حالا شما می‌نویسید که کونسول می گوید دولت وعده داده‌است مجلس‌شوری بآنها بدهد، قانون‌بآنها بدهد، عدلیه بدهد ، همگی صحیح است، دولت گفته است بسفرا هم امروز کتباً اعلان شده‌است، دولت مجلس‌مشروعه که مطابق با مزاج مملکت ومطابق با شریعت نبوی صلوات‌الله باشد خواهد داد وبرسرقول خود استوارهم‌است ولی چهار نفر مفسد رجاله اسم خودشانرا مشروطه طلب گذاشته‌اند، در تبریزعلم خودسری‌افراشته‌اند حالا من‌بآنها تملقاً ومجبوراً بگویم مشروطه دادم وبرای سلطنت خود رفتن دین وآیین مسلمانی‌را ننگ تاریخی‌بگذارم، معاذالله نخواهد شد . عجب‌ازغیرت شما، عجب دولتخواهی‌می کنید، همان است که مکرر گفته‌ام تا این اشرار تنبیه نشوند وپدرشان سوخته نشود، دست بردار نیستم ولواینکه دو کرور خرج شود، بعداز فضل خدا قشون و نوکر وسوار و غیره‌است که بتواند این‌خدمت‌بزرگرا بدین و دولت انجام بدهد،مخصوصاً درمراسلهٔ سفرا قید شده است که اولیای دولت ایران وقتی می‌توانند این‌ترتیب مجلس مرتب کنند که‌آذربایجان منظم و رفع اشرار شده‌باشد که‌بفراغت خاطرمشغول‌ترتیب مجلس‌باشند. شما توی‌اطاق نشسته دست بروی دست گذاشته‌اید، چه باید کرد اگر اردوی ماکو را یك نفر مأمور گذاشته‌بودید،میان‌آنها بود، ابداً مراجعت‌نمی کردند،برنمی گشتند، حالاهم با تلگرافات اقدامات ازطرف من شده‌است ولی درمحل شما هستید

باید دست و پا بکنید و بهرشکلی است آنها را مراجعت بدهید. امروزهم بآن صورتیکه دیروز سپه سالار اعظم داده فشنگ و تفنگ و گلولهٔ توپ با صد نفرسوارفرستاده شد، بازهم اگر استعداد می‌خواهید اطلاع بدهید، تکلیف آخری است که نوشتم . »

پیدایش تحول در افکار سپهدار :

سپهدار ، در روزهای نخستین که به‌تبریز وارد شده بود بخلاف عین‌الدوله که میخواست بملایمت کار را از پیش برد نهایت درشتی بخرج میداد چنانکه‌نمایندگان ملت هروقت پیش‌عین‌الدوله میرفتند وآغازسخن می کردند همینکه اسمی ازمشروطه بمیان می‌آمد سخت عصبانی می‌شد و ازجای خود بلند گشته و دستهارا بجیب شلوار گذاشته از اطاق بیرون میرفت ومی گفت جائی که صحبت از مشروطه شود من حاضر نیستم که در آنجا بنشینم، ولی رفته رفته آن خشونت بنرمی مبدل می گشت تا بجائی رسید که خود را طرفدار آزادی معرفی می کرد و از تلگراف رمزش‌هم تا اندازه‌ئی‌میشود فهمید که میخواهد بساط مشروطیت‌ازایران برچیده نشود و احتمال میرفت که سواد دو تلگراف فوق که‌اقبال‌لشکرآورده بود بدست ایشان یا با مساعدت ایشان بوده و چنانچه درآتیه خواهیم دید سپهدار باطناً موافقت خود را با مشروطیت بسردار میرسانید .

یك شب وحشتناك :

شب بیست وچهارم شعبان باقرخان سالار بمجاهدین خیابان‌دستور داده بود که بهرنحوی‌است باید (قله) را تصرف کرد. (قله عبارت‌ازمحل

مرتفعی است واقع در سمت شرقی شهر که مهرانرود از طرف شمالی آن جاری است و درفصل بهار مخصوصاً در اردی‌بهشت ماه صفائی دارد واغلب مردم با ذوق محلات در این‌ماه و ماه خرداد صبحانهٔ خود را درآنجا صرف میکنند . در خود قله جز چند قهوه‌خانه چیزی نیست ولی چون مشرف بتمام شهر است لذا دارای مناظر بدیعی‌است، تا چشم کار کند باغهای سبز و خرم پشت سر همدیگر چشم را جلا و روحرا صفا می‌بخشد و نسیم خنکی پیوسته برونق آن میافزاید ، بالجمله بدست آوردن این محل قطع‌نظر از آنکه باغمیشه و پل‌سنگی را از تصرف دولتیان بیرون میآورد طریق ارتباط اردوی دولتی را نیز با دوه‌چی و سرخاب قطع می کرد.) لذا چند ساعت از شب گذشته مجاهدین بطرف قله یورش برده وجنگ آغاز گردید ،آن شب را تا طلیعهٔ آفتاب صدای تفنگ دقیقه‌ئی منقطع نشد و مردم در نهایت وحشت بسر بردند وپس از طلوع آفتاب نیز جسته‌جسته از طرف قله صدای تفنگ شنیده میشد و بعد از ظهر باز شدت گرفت و آن روزنتوانستند دولتیان کاری از پیش برند و از قرار مذکور تلفات از طرفین در این‌جنگ نسبةً زیاد بوده است .

تشییع جنازهٔ مسیو چلیتو :

مسیوچلیتو یکی ازفدائیان آزادی طلب گرجستان بود که باچند تن از فدائیان گرجی برای‌مساعدت ویاری آزادی خواهان تبریز درچندی پیش از راه جلفا به‌تبریز آمده ودرساختن بمب و پرتاب کردن آن مهارت داشت. چنانکه گفته‌شد در روزچهاردهم‌شعبان وقتیکه بمب بسوی‌مخالفین می‌انداخت، بمب بدیوارخورد و منفجر گردید ومسیو چلیتو با یکی دونفر

از یارانش مجروح شدند چون زخم وی مهلك بود معالجه مفید نیفتاد ، در روز یکشنبه ۲٤ شعبان در بیمارستان زندگیرا بدرود گفت :

روزدوشنبه ۲٤شعبان باتشییع بسیار مجللی جنازهٔ اوراازبیمارستان بیرون آورده بخاك سپردند و از بیمارستان تاگورستان علاوه برآنکه جمعیت فراوانی جنازه را تشییع میکردند قریب یکهزار تن ازمجاهدین از یمین و یسار بترتیب نظامی چهار بچهار در حرکت بودند و درپیشاپیش آنان بیرق رسمی ایران در اهتزاز و یك دسته موزیك نیز در ترنم بود. مرحوم میرزا آقا در روزنامهٔ (نالهٔ ملت) شمارهٔ (۱۸ [۱]) در تحت عنوان (تعزیت یا تهنیت) مقالهٔ مفصلی راجع به تشییع مسیو چلیتو نوشته و از کشته شدن وی بی‌اندازه متأسف بوده وازتجلیل‌مشایعت جنازهٔ وی سخت اظهار امتنان میکند .

تلگراف از لندن :

انجمن تبریز مقتضیات سیاسی نصرت فراهم ، ایستادگی واجب ، تقی‌زاده .

---

۱ ـ مرحوم میرزا آقا نالهٔ ملت یکی از آزادیخواهان معروف بوده و در موقع انقلاب آذربایجان از جان ودل می کوشید، درموقعیکه برخی از مدعیان مشروطه‌خواهی درگوشهٔ انزوا خزیده بودند مشارالیه با نهایت صمیمیت مشغول ایفای وظیفه بود وروزنامهٔ (نالهٔ ملت) را درآن روزهای سخت طبع ونشرمی کرد. درماه محرم هزار و سیصد و سی قمری که قشون تزاری روسیه صفحهٔ تبریز را صحنهٔ قتلگاه قراردادند ، مشارالیه نیز در پنجم محرم با سایر آزادیخواهان شبانه از تبریز خارج شده پس از کمی اقامت درسلماس و (وان) عازم استانبول‌شد ودرآنجا مشغول کسب گردید . ولی روز بروز آثار ضعف در وجنات حال او پیدا می‌شد بالاخره معلوم شدکه بیچاره مسلوراست. در سال ۱۳۳۳ که می‌خواست مشارالیه بایران‌بازگشته و وظایف ملی خودرا انجام دهد متأسفانه در (دیرزور) داعی‌حقرا لبیك گفت، خدایش بیامرزاد .

جواب تلگراف:

. . . سرمقصودثابت، منتظرمعاونت هموطنان . انجمن ایالتی.

اولتیماتوم شاهزاده عین‌الدوله:

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود ور نه هیچ ازدل بی‌رحم تو تقصیر نبود

راجع بحکومت عین‌الدوله ومسالمت جوئی وی در گذشته چیزهائی نوشتیم واکنون نیزدرهمان عقیدهٔ خود پابرجا هستیم وهیچوقت نمی‌توانیم معتقد باشیم که عین‌الدوله طرفدار ملت بوده از آزادی و مشروطیت جانبداری خواهد کرد . مرحوم عین‌الدوله فرزند عضدالدوله و نوهٔ خاقان مغفور فتحعلی‌شاه بود، در اوایل‌حال درتبریزریاست اصطبل را عهده‌دار بوده و ملقب بامیرآخور بود بعد بعین‌الدوله ملقب شد و در حکومت قره‌داغ، مردم قره‌داغ او را شاهزاده چال پاپاق می گفتند، ازعنفوان جوانی تازمان پیری همیشه با مردم باخشونت رفتارمی کرد ، گویند در زمانیکه درتبریز تقریباً بمقام پیشکاری آذربایجان ارتقاء یافت روزی بحضور مظفرالدین‌شاه که‌آن وقت ولیعهدبود شرفیاب‌می‌شود، ولیعهد میگوید: «عین‌الدوله‌قدری حالتان‌راتغییر بدهیدمن‌هم گاهی‌اتفاق می‌افتد که چون‌شمارا می‌بینم‌واهمه می کنم، وای بحال کسانیکه درتحت حکومت شما زندگی می کنند» .

چون بصدارت رسید رفتار وی با عدالت‌خانه‌خواهان بکجا منتهی شد محتاج تذکار نیست زیرا چیزی که عیان است محتاج بیان نیست .

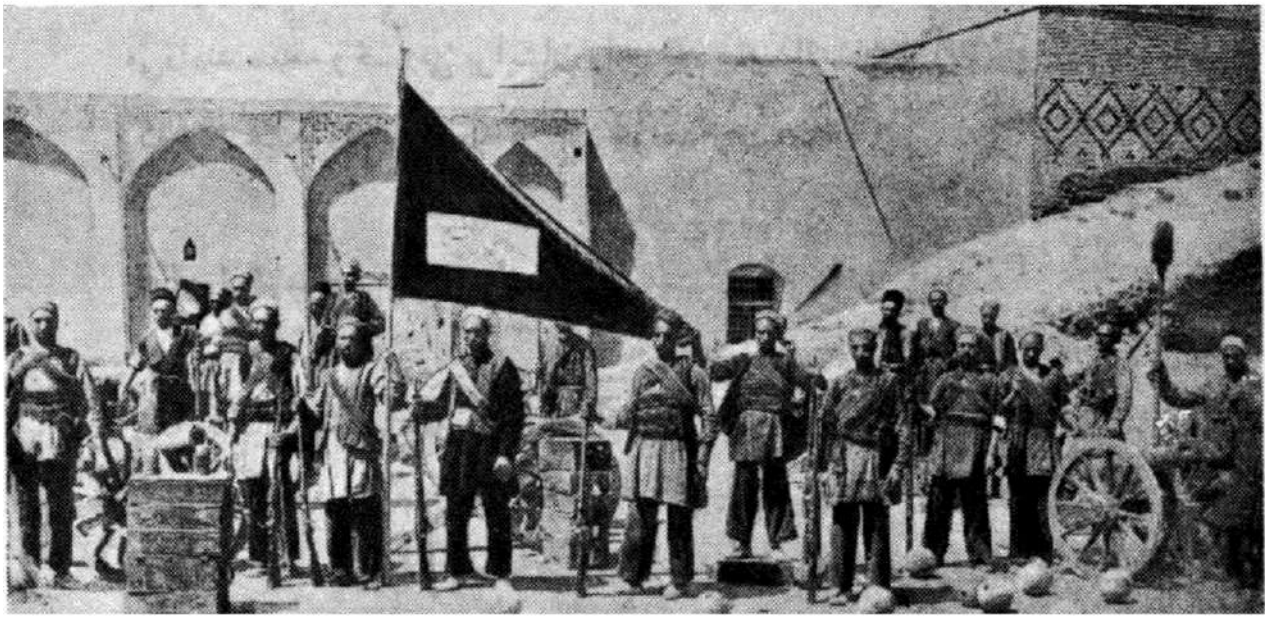
پس اورا شخص مسالمت جوی وعدالت خواه نامیدن چنانچه‌برخی از اشخاص‌تصورمیکنند درحکم تصدیق بلا تصوراست. برای رفع هر گونه خیالات بی‌مأخذ که‌روی آنها بنظرمیرسدعین‌الدوله مخالف‌جنگ وطالب‌صلح

و صفا بود ، ناچار باید به گوئیم که عین‌الدوله از بدو ورود تا آنروزی که مراجعت کرد هیچ وقت از جنگ جلوگیری نکرد، برای‌آنکه برهر کس از پیر وجوان روشن‌بود که‌بجزدرموارد ناچاری‌هیچوقت مجاهدان مبادرت بجنگ‌نکردند وهمیشه مدافع‌بودند نه متجاوز، پس‌این‌جنگها وهجومهای شبانه روزی پس از ورود ایشان بامر و فرمان که بود ؟ اگر خوانین و سر کردگان اعم از قرمداغی ، اردبیلی، هشترودی وغیره خودسرانه بدون اجازهٔ وی بجنگ می‌پرداختند پس چطور فرمانفرمای آذربایجان بود که فرمانبران وی ازاو اطاعت نمی کردند واگر با اجازهٔ وی بود پس‌چگونه صلح طلب و مسالمت جوی بود . و علاوه براین صلح و صفا در اینجا مورد نداشت، شاه مجلس‌را بتوپ بسته‌بود که مشروطه را ازبین ببرد و تبریزیان دلیرانه مقاومت می کردند که ما دست‌ازمشروطه‌برنمیداریم،آن وقت میان آتش‌وآب صلح‌چگونه‌امکان پذیر بود، فقط دوامر باعث‌تأخیراولتیماتوم بود: یکی‌تکمیل تجهیزات و دیگری‌یادآوری کنسولهای خارجه بعین‌الدوله که برانداختن اساس‌مشروطیت بدین‌آسانی‌امکان‌پذیرنیست . اولی مطابق میل انجام‌یافت، دومی‌هم‌فشار واصرارزیاد شاه مجالی‌بامراروقت‌نداد که‌عین‌الدوله برای فردای خود زمینه‌ئی تهیه کند لذا خواه نخواه آمادهٔ جنگ شد[1] .

نگفته نماند فرقی که مابین عین‌الدوله با سایر سر کردگان ازقبیل رحیم‌خان وشجاع نظام و غیره می‌توانیم بگذاریم این است که عین‌الدوله می‌خواست مشروطه‌خواهان دست ازمشروطه خواهی برداشته تسلیم شوند

۱ـ عین‌الدوله با اینکه از اوان کودکی شیر از پستان استبداد خورده بود ولی شخص عاقلی بود، او را با رحیم‌خان و شجاع نظام نمی‌توان در یك ردیف جای داد او می‌دانست که بالاخره مشروطه‌خواهان کاررا از پیش خواهند برد ومیخواست نوعی مقصود شاهرا از پیش ببرد که‌آزادیخواهان نیز از وی ممنون‌باشند چنانکه در کابینهٔ دوم مرحوم مستوفی‌الممالك بآرزوی خود رسید .

وآن دیگران می گفتند که باید آزادیخواهان را بکشیم و هست و نیست آنانرا غارت کنیم. بالجمله شاهزاده عین‌الدوله روز دوشنبه۲۴شعبان ۱۳۲۶ اعلامیه‌ئی نوشته بسی وشش تن از معاریف شهر یك نسخه‌از آن فرستاد. عین نوشتهٔ عین‌الدوله بدست نیامد ومفاد آنرا که روزنامهٔ انجمن درشمارهٔ (۸) سال۱۳۲۶نوشته ذیلا می‌آوریم: « دراین‌مدت یکماه هرچه خواستم رأفت ملوکانه را بشما اهالی‌برسانم قبول‌نکردید و اوامر ما را از در عصیان درآمده در قتل نفوس و نهب بیوت اصرار ورزیدید، عاقبت دولت مجبور شد که‌شمارا بنظریاغی‌نگریسته و تنبیه شمارا باعث سلامت حال و استقبال خود بداند،این‌است که بموجب این ورقه رسماً اعلام می‌نمائیم ازسردستهٔ فردا روز سه‌شنبه بیست وپنج تا بچهل وهشت ساعت اگرسلاح خودتانرا نزع نموده و ارك دولتی را تسلیم نمودید فبها وگرنه بعداز انقضای مدت مذکور قشون دولتی داخل شهرشده اقدامات لازمه را درقلع وقمع و اعدام شماها بعمل خواهدآورد.



فدائیان و ارك دولتی

آنانکه بی‌طرف هستند در بالای خانه‌های خویش بیرقهای سفید افراشته درباغشمال یادرمساجد جمع شوند که قشون دولتی آنهارا شناخته و متعرض نشوند و هر کسی که مقابل قشون ایستادگی نموده و یا اسلحه در دست داشته باشد ابداً معفو نبوده و اعدام خواهد شد. »

وازهرمحله دونفرخواسته‌بودند که‌بباغ‌صاحبدیوان بروند و بایشان نیز آنچه در اعلامیه نوشته شده بود شفاهی گفتند .

این اولتیماتوم را مردم چطورتلقی کردند ؟

آزادی‌خواهان ومجاهدین‌بانظرتمسخر و بی‌اعتنائی‌بدان‌نگریستند، حتی ستارخان گفته بود که معلوم میشود تا امروزشوخی میکردند وبعداز این جنگ خواهند کرد ولی برخی‌ازتجار واهل کسب ومخصوصاً کسانیکه باطناً برضدمشروطه‌بودند ولی‌درصورت ظاهردعوی مشروطه‌خواهی‌میکردند هم می‌ترسیدند و هم مشعوف بودند ، ترسشان برای آن بود که احتمال می‌دادند صدمه وخسارتی برایشان وارد شود ، و شادیشان ازآن جهت بود که‌خیال میکردند مشروطه از بین خواهد رفت .

جواب اولتیماتوم عین‌الدوله ازطرف ملت :

« حضورمبارک‌بندگان‌حضرت‌مستطاب‌اشرف والا شاهزاده عین‌الدوله دامت شوکته ، اعلام بانظام نواب مستطاب اشرف والا که منشور قتل و فتوای‌اعدام مسلمین‌دارالسلطنهٔ‌تبریزبود عز وصول یافت، می‌فرمایند هرچه خواستم شماهارابانواع پند واندرز ازطریق‌عصیان‌بازداشته‌برأفت ومرحمت

امیدوار و متقاعد نمایم نشد و شما با کمال تمرد دولت را مجبور کردید که بنظر مخالفت بشما نگریسته قلع وقمع شمارا مستلزم سلامت حال واستقبال خودبداند. ملت هم با کمال توقیر و احترام عرض میکند که مناظر قرا و قصبات منهوبه و ضجهٔ زنهای مسلمانان دیگرطاقت اینرا درماها نگذاشته که زیربار تحمل این رأفتهای شایان برویم، ماهم هرقدرخواستیم بتأمل و تأنی فریاد مظلومانهٔ خود را بگوش وجدان حضرت والا رسانیده ایشانرا دربارهٔاستیفای حقوق ملی نایل یك سعادت ابدی نمائیم میسر نشد، بنابراین درمقابل اظهارات حضرت والا جزتکرار این فرمایش حضرت فخرالمجاهدین سیدالشهداء علیه افضل الثنایا جوابی نداریم :

« اذا کانت الابدان للموت انشأت فقتل الفتی بالسیف لله اجمل

ازین قبیل اولتیماتومها گوش ملت پرشده، دیگرحالت پذیرائی این تهدیدات را ندارند، منتظر اقدامات فعلی هستیم.

(آنکه در بحر قلزم است غریق چه تفاوت کند زبارانش)

والسلام علی من اتبع الهدی . »

باز اردوی ماکو به تبریز می‌آید :

اردوی ماکو که باآن کبر وغرور به‌تبریز آمده بود وبدان رسوائی و بیچارگی شکست خورده راه فرار پیش گرفت ، باردیگری پس از جمع‌آوری فراریان بسر کردگی عزوخان عازم تبریز است . عزة‌الله خان پس‌ازآن شکست چرا باز هوای‌آمدن تبریز را برسر می‌پروراند علتش از تلگراف شاه بسپهدارمعلوم است، شاه بسپهدار میگوید که دربارهٔ اردوی ماکو اقدامات تلگرافی شده است و از طرف دیگر اقبال‌السلطنه او را

بحکومت خوی و سلماس منصوب کرده و سپرده بود که بهرنحوی است بجبران مافات قیام کرده با اردوی مجهزی عازم تبریز شود و آن جوان مغرور وبی‌شعور نیزمردم را با ضرب شلاق و چوب بزور جمع‌آوری نموده میخواهد مجدداً کاردانی ودلیری خودرا نشان دهد وبانهایت بی‌رحمی چند نفر ازمردم بیچاره را که‌نمی‌خواستند بجنگ مردم تبریز بروند امرداد که گوشهای آنانرا بریدند و آن بدبخت‌های گوش بریده را برای ترساندن مردم پیشاپیش اردو می‌آورد. بهرصورت روز چهارشنبه۲۶ شعبان عزوخان با اردوی خود ازصوفیان حرکت کرده راه تبریز پیش گرفتند،سالار ارفع[1] حوالی‌عصر باستقبال اردو رفته با اعزاز واکرام عزةالله‌خان‌را بقریهٔ آناخاتون واقع در یکفرسخی شمالی شهرآورده و از وی پذیرائی نمود .

امروزرا اغلب مردم شهر درفکر فردا بودند که جنگ چگونه‌آغاز خواهدشد، نسیم فتح و ظفر بکدامین طرف وزیدن خواهد گرفت و شب آنروز را اغلب مردان دلیر نیز بخواب نرفته منتظردمیدن آفتاب بودند و واقعاً هم شب بیمناك بود، چه‌بسا اشخاصی که شب زنده داری کرده و با خدای‌خود درمناجات‌بودند و ازدرگاه پروردگارعالمیان مسألت می‌نمودند که خود دلهارا بسوی حق برگرداند تاازبرادرکشی خودداری‌نمایند. بهر نحوی بود عاقبت شب بپایان آمد و اثری از تاخت و تاز مشهود نیفتاد . ستارخان وباقرخان چندی منتظر بودند، چون دیدند که‌ابداً جنب وجوشی در کار نیست فرمودند از ارك و سنگرهای امیرخیز چند تیر توپ بطرف دولتیان‌انداخته شود و ایشانرا متوجه سازند که امروز روزی‌است که باید حق‌ازباطل‌شناخته‌شود، ولی‌ازطرف دولتیان جوابی داده نشد . حالا اردوی

۱ـ مجیدالسلطنه سالار ارفع پسرمرحوم نظام‌العلما بود .

عین‌الدوله چرا درسرموعد اقدامی نکرد پرواضح است که هنوز تجهیزات تکمیل نشده بود و بقیهٔ اردوی ماکو نیز در راه بود که پس‌از ظهر وارد آناخانون گردید.

تلگراف انجمن باستانبول راجع باولتیماتوم :

« دولت قتل عموم ملت را از بیست و پنجم ماه چهل وهشت ساعت اعلان داده، ملت حاضرمقابله، انجمن ایالتی .»

این تلگراف مایهٔ تشویش‌ایرانیان مقیم استانبول گردیده مضمون تلگرافرا بجاهای لازم ازقبیل نجف و لندن اطلاع دادند . شب جمعه از طرف دولتیان تیراندازی می‌شد ولی‌ازطرف مجاهدین چندان‌اعتنائی‌نشد.

جنگ روزجمعه ۲۸ شعبان :

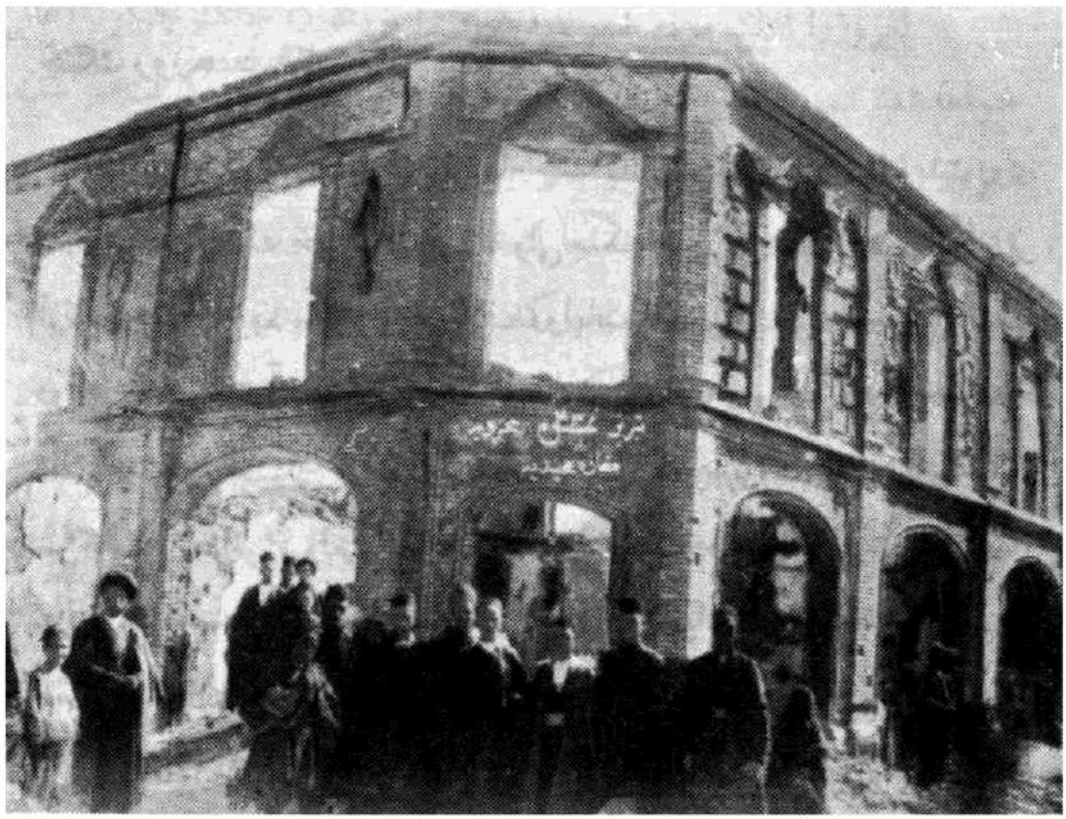
هرچند که‌درعرض‌این‌سه ماه جنگهای سختی بین دولت وملت روی دادومردم باجنگ خو گرفته‌بودند ولی‌جنگ آنروزموحشتر وهول‌انگیزتر ازکلیهٔ جنگها بود .آنروز باختلاف روایات از سی تا سی وپنجهزار قشون دولتی که رؤسای‌آن همه‌ازجنگجویان ونامداران معروف بوده با استعداد کامل و لوازم جنگی از توپ وتفنگ وغیره علاوه برتفنگچیان دوه‌چی و سرخاب با حرص و ولعی شدید مهیای جنگ بوده و یقین داشتند که در عرض چند ساعتی خواهند توانست ملیون را از پای در انداخته و هست و نیست ایشان را بغارت خواهند برد .

هنوزآفتاب سر از دامن افق بیرون نیاورده بود که غرش توپ از محلهٔ دوه‌چی برخاست وآغازجنگرا اعلان کرد تا دوساعت بظهرمانده از

سه طرف گلوله‌های توپ بمواقع مشروطه‌خواهان باریدن گرفت :

۱ـ ازطرف باغ‌صاحبدیوان که عدهٔ توپهای آن صحیحاً معلوم‌نبود.
۲ـ ازطرف دوه‌چیان، ازدامنهٔ کوه‌سرخاب که‌هدف‌ایشان محلهٔ‌امیرخیز بود.
۳ـ ازطرف رودخانهٔ‌آجی با دست توپچیان اردوی ما کو.

چون از گلوله‌باری توپ‌ها نتیجه‌ئی بحصول نه‌پیوست و اهالی‌ازدر استئمان نیامده وبیرق سپید بالای خانه‌های خود نیفراشتند و درباغشمال ومساجد تحصن نجستند تقریباً دو ساعت بظهرمانده از محلهٔ دوه‌چی که آنروز پراز سوار وقزاق بود صدای شیپور بلند شد وفرمان یورش‌را بگوش مردم رسانید .



خرابهٔ مغازه‌های مجیدالملك

شجاع نظام مرندی با عدهٔی قریب بپانصد نفر از سواران مرندی وشاهسون وغیره بسوی سنگرهای بازارحمله‌برد وقزاقهارا ازپشت بامهای بازار بجلو فرستاد. مستحفظین بازار که درجمله بیش‌از پنجاه و شصت تن نبودند درمقابل هجوم ایشان دلیرانه مقاومت ورزیدند از جانب دیگرعدهٔ زیادی از طرف مغازه‌های مجیدالملك وپل سنگی بسوی سنگرهای نوبر وخیابان تاخته بجنگ پرداختند. شجاع نظام که از اولین روزجنگ تبریز آستین بالا زده با تبریزیان مشغول ستیز وآویز بودمیدانست که جنگ را چطور و از کجا بایدآغاز کرد. لذا نگهبانان بازار را با یك عده سرگرم کرده و مهمترین قوا را از قبیل سواران قره داغی و سواران اردوی باغ صاحبدیوان وهمچنین اردوی ماکو را مأمور محلهٔ امیرخیز کرد.

رحیم‌خان نیز با یك عراده توپ و سواران خود از دروازهٔ شتربان بطرف دروازهٔ استانبول دست راست ستارخان حمله برد وجمعی از کوچهٔ ایرانچیلر بسوی انجمن حقیقت هجوم‌آور شدند و در همان کوچه گلولهٔ توپی که از دوه‌چی انداخته می‌شد محمدجعفر نام مجاهد را باخود برد و یك نفر گرجی بمب انداز نیز درهمانجا گرفتار و کشته شد وجنازهٔ او را بدوه‌چی برده مثله کردند و گفتند مشروطه‌خواهان از این قبیل اشخاص می‌باشند. روزنامهٔانجمن‌می‌نویسد: توهینی که‌بجنازهٔ او روا داشتند قلم از نوشتن‌آن شرم دارد. و دراین‌جنگ مرحوم محمدخان برادر زادهٔ ستارخان را تیری‌برپای[1] خورد که‌احمد نامی‌اورا بکول گرفته‌ازمعر که‌بیرون برد.

درچنین‌موقعی که عفریت جنگ‌ازچهرهٔ عبوس‌خود پرده برانداخته

۱ـ زخم محمدخان معالجه پذیر نشد بالاخره پایش را بریدند.

بود و جنگ درنهایت شدت پیش میرفت . سالار ارفع‌هم با دسته‌جات خود و تفنگچیان قراملك وعیوضعلی اسکوئی که‌از الواط مشهور بود ازطرف غرب بشهرحمله‌ورشده وارد محلهٔ حکم‌آباد گردیدند. سواران و سربازانی که با وی بودند دست بغارت باز کرده به‌نهب و کشتار پرداختند، و گویا با عزت‌الله‌خان ماکوئی قرار گذاشته بودند که سواران ماکو اگرتوانستند بشهر وارد شوند بدستیاری یکدیگر امیرخیز را محاصره کنند، وقتیکه عیوضعلی که پیش‌آهنگ‌ایشان بود تیرخورد دیگردست‌ازجنگ وپیشروی برداشتند.عدهٔ کشتگان‌آنروز ازطرفین‌نسبت‌بروزهای سابق‌بیشتر بوده حتی تلفات‌دولتیانرا تاسیصدنفرمی گفتند. بهرصورت‌جنگ رفته‌رفته‌برشدت‌خود می‌افزود و صدای تفنگ وهیاهوی جنگیان قرار وآرام ازخلق میربود که ازهرطرف نوید فتح وبشارت ظفر بمشروطه‌خواهان وخبرشکست وپریشانی بدولتیان رسید و دولتیان در هیچ یك از نقاط جنگ پیروز نشدند .

شرح وتفصیل‌یکایك‌مواقع‌جنگ‌آنروز وبیان‌چگونگی‌آنرا بقلم‌آوردن بسیارسخت بلکه غیرممکن‌است این‌است که بمدلول مشتی‌نمونهٔ خرواری است باختصار کوشیده و حقیقت امر را بدون آنکه چیزی بدان بیفزائیم نوشتیم و برای‌آنکه‌اهمیت‌آنروز تا اندازه‌ئی درست معلوم گردد از ایراد چند چیز ناگزیریم: اولا آنروز را دولتیان ازشاه تا سربازفوق‌العاده‌اهمیت میدادند و یقین‌کامل برای‌ایشان حاصل شده بود که دیگر ملیون را قدرت مقاومت نمانده و رشتهٔ نظم و انتظام ایشان ازهم گسسته خواهد شد حتی رحیم‌خان‌باندازه‌ئی برجزخوانی برخاسته‌وتلگراف‌حماسه‌آمیزی‌به‌سپهسالار وزیر جنگ مخابره کرده بود که سپهسالار درجواب وی یکروز یا دو روز بعد یعنی اول رمضان تلگراف ذیل را مخابره می کند :

تلگراف امیربهادر برحیم‌خان :

« جناب جلالتمآب سردار نصرت دام مجده تلگراف‌شمارا خوانده خدای متعال میداند که از محاسن خدمات و بروز رشادت و غیرت شما چقدر مسرور شدم ، در حقیقت تمام چاکران و خانزادان دولت باید مراسم جان نثاری و مردانگی را از شما تعلیم بگیرند که بهیچوجه فروگذاری‌نکرده‌اید. ان‌شاءالله بقدری مراحم ملوکانه ارواحنا فداه شامل احوال شما خواهد شد که مافوق برآن متصور نباشد . سپهسالار اعظم »

ثانیاً بیش‌از یکماه بود که عین‌الدوله وارد تبریز شد و بتکمیل و تجهیز قوا پرداخته و در واقع اردوی مکملی حاضر و آماده کرده بود رحیم‌خان وشجاع‌نظام وتفنگچیان دوه‌چی وسرخاب می گفتند درصورتیکه ما با عدهٔ کمی درمقابل مشروطه‌خواهان ایستادگی کرده و مغلوب نشدیم اکنون که‌ازهرحیث برقوای ما افزوده البته غالب خواهیم‌بود . ثالثاً نقشهٔ جنگرا نوعی‌طرح کرده‌بودند که‌آزادیخواهان‌ازهرطرف محصوربوده و از نه نقطه تبریز را بتوپ بسته بودند . درعرض چهارساعت بیش‌از پانصد تیر توپ‌انداخته‌شد. یعنی‌درعرض یك دقیقه دوتیرتوپ‌انداخته می‌شد و دلهارا بلرزه درمی‌آورد .

هفده تیر توپ‌آنروز بدروازهٔ استانبول بامر رحیم‌خان انداخته شد که یکی‌ازآنها بسنگری خورده سنگررا خراب کرد و جوانی حاجی‌آقا نام کرد درلو را ازپای درآورد. باید توجه کرد که این‌توپها هوائی‌انداخته نمی‌شد و اگر برهدف اصلی نمی‌خورد اقلا بدیواری یا بخانه‌ئی می‌خورد وضجه ونالهٔ مردم بلند می‌شد. خدا میداند که چقدر اشخاص بی‌طرف که

درخانهٔ خود نشسته، نه با اینت مهر و نه با آنت کین،درمیانه تلف شدند .
چهار نفر از آن کوچهٔ لك‌لر که سنگر امیرخیز درآنجا بود کشته شدند .
بالجمله آنروز روزی بود که کسی برجان خود ایمن نبود و تمام همت لشکریان برآن مقصور بود که بهرنحوی‌است باید امیرخیز را تصرف کرد و ستارخانرا دستگیر نمود، غافل از اینکه :

خدا خواهد آنجا که کشتی برد اگر ناخدا جامه برتن درد

نیم ساعت‌ازظهررفته نخستین‌خبر فیروزی‌ازطرف حسین‌خان‌باغبان بمسامع منتظرین رسید و شیپور مهاجمین بدست مدافعین افتاد و سوارانی که‌بمحلهٔ نوبرحمله‌برده‌بودندآنان نیز بادادن تلفات زیادشکست خوردند وچهار نفر از کشته شدگان ایشانرا حاجی‌خان پسرعلی‌مسیو مراقبت کرد که برطبق شرع انور غسل داده و کفن کرده بخاك سپردند .

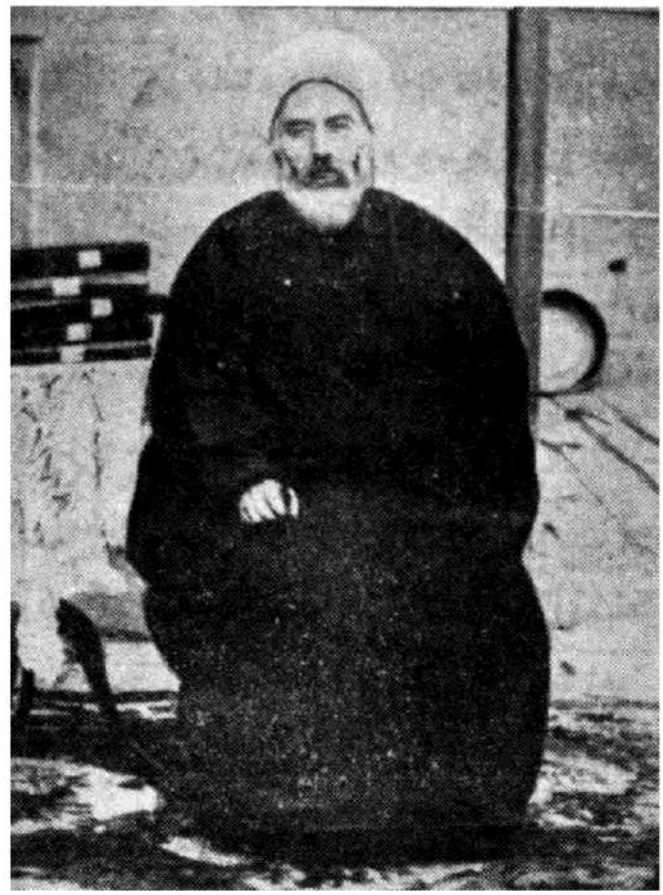
آنروزاغلب سواران رحیم‌خان وشجاع‌نظام که دندان طمع‌را برای غارت خانه‌ها تیز کرده بودند دندان شکسته‌باز گشتند وآرزوی غارت، دل و جان ایشانرا غارت کرد و امیدشانرا بیأس و نومیدی مبدل نمود . شاید خوانندگان تصور فرمایند که من بنده از روی جانبداری و الزام طرف مشروطه‌خواهان سواران قره داغ را بغارتگری منسوب می‌دارم، خداوند متعال شاهد است که بنده ازروی حقیقت می گویم وچون من آنانرا بخوبی می‌شناسم و می‌شناختم می‌دانم که غایهٔ آمال ایشان ازجنگ و خونریزی غارت و بقول خودشان کسیب بود و بس . درهرصورت آنروز جنگ بسود ملیون‌خانمه‌یافت، شب بیست ونهم وروز بیست ونهم بازجنگ‌ازطرفین‌بوجه تهاجمی و تدافعی دوام داشت ولی نه‌بشدت روز بیست وهشتم. ولی رسیدن ماه صیام یك دو روزی نسبةً ازشدت جنگ بکاست .

اردوی ماکو با آنکه ضرب شست مجاهدین را دیده وسیلی تأدیب از دستشان خورده بود باز بخودنمائی برخاسته و بامیرخیز تاخت می‌آورد. بناهای خط شوسهٔ واقع در کنار پل آجی را که متعلق بروس‌ها بود پناهگاه خود قرار داده با مجاهدین کوی امیرخیز بزد وخورد برمی‌خاستند. چون نظر بپاره‌ئی ملاحظات سیاسی ستارخان بمجاهدین سپرده بود که بر بناهای مزبور توپ نیندازند وماکوئیان بدین معنی پی‌برده بودند بجسارت خود افزوده گاهگاهی بنای خودسری می گذاشتند.

روز چهارشنبه چهارم رمضان سواران مأمور محلهٔ دوه‌چی عوض شده دسته‌های دیگری بجای آنان گذاشته شد. این سواران تازه وارد بقصد خودنمائی شب ازدهنهٔ خیابان و دم حرمخانه وجبه‌خانه بسنگرهای مجاهدین هجوم برده و به‌تیراندازی مبادرت می کنند، پس از اندك زد وخوردی متوجه می‌شوند که درجلو کنام شیر واقع شده‌اند وبیهوده خودرا بخطر انداخته‌اند، ناچاردست از جنگ برداشته بجای خود بازمی گردند وبجرم جسارت سنگری از سنگرهای خودرا تقدیم مجاهدین مینمایند.

تلگراف انجمن ایالتی بانجمن سعادت :

از آنجائیکه اولتیماتوم عین‌الدوله را انجمن ایالتی باستانبول اطلاع داده‌بود وازآنجا بسایرجاها این‌خبر وحشت‌انگیزرا تلگراف کرده‌بودند، پس از آنکه اولتیماتوم عین‌الدوله باشکست مواجه‌شد، انجمن ایالتی شکست دولتیان را بانجمن سعادت استانبول تلگرافی اطلاع داد و انجمن سعادت هم بجاهای لازم فیروزی مجاهدین را مخابره کرد.



ثقةالاسلام

باز رأفت ملوکانه یا تمایل بآشتی یا اءرار وقت :

روز سه شنبه سوم رمضان قاسم‌خان امیرتومان رئیس سابق بلدیه بانجمن ایالتی آمده پیغامهائی ازطرف شاهزاده عین‌الدوله که مشعر برحسن نیت ایشان بوده ابلاغ کردند و سپس اظهارداشتند که مقصود شاهزاده این است که هیئتی از طرفین معین شود بشرط آنکه ثقةالاسلام نیز حضور داشته‌باشد تا باردیگرمذاکره‌ئی درباب اصلاح ذات‌البین بعمل آید ومفهوم پیغام حضرت والا این بوده که دولت در اعادهٔ حقوق ملت حاضر است ولی دراطراف موضوع‌لازم‌است یکی دومجلس مذاکره شود. درهمان مجلس ده

نفر از آقایان اعضای انجمن منتخب گردید که داخل در مذاکره شوند و اسامی ایشان بقرارتفصیل ذیل‌است : « حاجی شیخ علی‌اصغر ـ میرزاحسین واعظ ـ حاجی مهدی کوزه کنانی ـ اجلال‌الملك ـ شیخ محمد خیابانی ـ میرزا اسمعیل نوبری ـ میرزا محمدتقی طباطبائی ـ میرزاسیدحسین‌خان عدالت ـ آقا میرآقا رشت‌چی ـ حاجی محمدتقی‌اهرابی » . و قرار شد که جلسهٔ اول درمنزل اقبال لشکر شب پنجشنبه پنجم رمضان تشکیل شود .

همان شب را منتخبین درمنزل اقبال لشکرحضور بهمرسانیدند ولی ازطرف عین‌الدوله جز قاسم‌خان امیرتومان کسی حاضر نشد .

منتخبین انجمن اظهار داشتند که ملت را با دولت سرجنگ نیست وتقاضای‌ایشان جز اعلان‌انتخاب و کلاء وافتتاح‌مجلس‌چیزدیگرنیست. هر وقت شاه دراین‌باب دستخطی‌صادر کرد، مردم تبریزتفنگ را بزمین گذاشته و از پی‌کار خودشان خواهند رفت . امیرتومان هم تصدیق کرد و قرار شد روز پنجشنبه جواب قطعی ازطرف عین‌الدوله داده شود. عصر روزپنجشنبه قاسم‌خان‌ازطرف عین‌الدوله‌آمده‌چنین گفت که حضرت والا می گویدآقایان درخواست‌های خود را نوشته بثقةالاسلام بدهند و ایشان‌هم عین‌آنرا برای من‌ارسال دارند، من شب با تهران مخابرهٔ حضوری خواهم کرد،اگرموفق باصدار دستخط شدم فبها و الا رسماً استعفا خواهم داد . انجمن شرحی بثقةالاسلام نوشت که تقاضای ما جز اعلان انتخابات و باز کردن مجلس چیزدیگری‌نیست. امااازطرف عین‌الدوله‌جوابی‌نرسید ودرست معلوم‌نشد که مقصود ازاین پیغام چه‌بود وچراآخرش بجائی‌نرسید . طرفداران عین‌الدوله چنین‌شهرت‌میدادند که‌عین‌الدوله‌چون‌نتوانست‌نتیجه‌ئی‌ازاولتیماتوم‌بگیردو مواجه‌باشکست‌شد لذا میخواهد بااین‌سخنان زراندود چند روزی‌هم بالش

زیر سر انجمنیان بگذارد. امروزها از قرار این چنان معلوم میگردد که عین‌الدوله از پذیرفتن این مأموریت پشیمان شده و گریز گاهی هم برای خود نمیتواند پیدا کند.

نامهٔ ستارخان سردار ملی بشاهزاده عین‌الدوله :

ستارخان چندروز پیش نامه‌ئی قریب بدین مضمون بشاهزاده عین‌الدوله نگاشته بود که بهتر است حضرت والا دست ازین جنگ برداشته و با مردم آذربایجان که سالیان دراز از خوان نعمت ایشان متنعم بوده‌اند از در مخاصمت برنیایند و دیگر آنکه این خادم ملت برحسب وظیفهٔ ملیت و ایرانی بودن قدم بعرصهٔ مجاهدت گذاشته‌ام، اگر خدا نخواسته البته که نخواهد خواست حضرت والا غالب شدند برای من مایهٔ ننگ و ندامت نخواهد بود زیرا که جای تعجب نیست که حضرت والا با آن همه قدرت و شوکت بستار قره‌داغی غلبه جویند و اگر ان‌شاءالله بنده غالب شدم والبته‌هم غالب خواهم شد حضرت والا مادام‌العمر مورد ملامت و تمسخر خواهند گردید و هر کس خواهد گفت که شاهزاده عین‌الدوله باسی هزار قشون جرار از ستارقره‌داغی شکست خوردند .

نامهٔ شیخ سلیم باقرخان سالار ملی از نجف :

(مرحوم شیخ سلیم که از پیش‌قدمان آزادیخواهان و از علمای حائز درجهٔ اجتهاد بود و درموقع انتخابات بنمایندگی منتخب گردید ولی مردم نسبت بارادتی که بشخص وی داشتند نگذاشتند که از تبریز خارج شود و در موقع توپ بستن مجلس عضو ایالتی تبریز بود . تقریباً چهار و پنج روز ازقضیهٔ بمباران مجلس گذشته بود که روزی مرحوم حاجی علی‌اصغر

گمپانی[1] به بنده گفت که دیروز شیخ سلیم کسی را پیش من فرستاده بود که من می‌خواهم مدتی بطور محرمانه درخانهٔ ایشان امرار وقت بنمایم، آیا اجازه می‌دهید یانه ؟ و قرار است که امروز باوجواب بدهم . شما در این‌امر چه‌عقیده دارید، آیا صلاح است که من ایشان را بپذیرم یانه ؟ گفتم صلاح جوئی در این‌باب ازمن چندان درست‌نیست. گفت چرا؟ گفتم بعلت آنکه شیخ سلیم از دوستان و هم‌فکران من است ، البته من خواهم گفت بپذیرید و اگر اوناچارنمی‌ماند ازشما چنین‌تقاضائی نمی کرد. حالا رد یا قبول تقاضای ایشان بسته بمیل و فتوت خودتان است . گفت راست گفتی اگر او ناگزیر نمی‌ماند همچو تقاضائی‌ازمن نمیکرد وفتوت چنین اقتضا میکند که من اورا بمنزل خود بیاورم ولو در نتیجه خانهٔ من بغارت برود . این مردانگی وی چنان درمن اثر کرد که از دهانش بوسیدم و گفتم واقعاً مرد بزرگوار وبا فتوت هستید . کمی نگذشت که فرستادهٔ شیخ آمد و حاجی علی‌اصغر باو گفت که خدمت شیخ ازمن سلام برسان و بگو که خانه متعلق بخودتان‌است، هروقت میل داشته باشید تشریف بیاورید . ولی دو سه روز براین‌بگذشت و ازشیخ خبری نشد. بعد دانسته شد که شیخ با برادرخود مرحوم آقا کریم متنکراً ازتبریز خارج‌شده‌عازم‌عتبات گشته‌اند.)

نامهٔ شیخ هرچند تاریخ ندارد ولی احتمال قوی میرود که در ماه شعبان نوشته شده است . بالجمله خلاصهٔ مضمون‌نامه عبارت از این است :

---

۱ ــ حاجی علی‌اصغر گمپانی از تجارمحترم تبریز بود و اغلب بامشروطه‌خواهان معاشر بود ولی در حقیقت بدون مبالغه مرد عزیزالنفس و منیع الطبع‌بود. خانهٔ ایشان در ایام انقلاب مجمع برخی از آزادیخواهان بود و اگر می‌خواستند همدیگر را ببینند بمنزل ایشان میرفتند. من هیچ وقت ندیدم که مشارالیه روزی ازکثرت واردین گره به پیشانی‌افکند، همیشه‌آنانرا باگشاده‌روئی وچهرهٔ خندان‌استقبال‌می کرد، خدایش‌بیامرزاد.



شیخ سلیم

« وقتیکه محلهٔ خیابان بنای سستی گذاشت من صلاح در آن دیدم که خود را بنجف رسانده و از حضرات حجج‌الاسلام استمداد کنم ، پس از تحمل زحمات طاقت فرسا خود را بنجف‌الاشرف رساندم و این در موقعی بود که تجار ایرانی‌مقیم استانبول از حجج‌الاسلام تقاضا کرده بودند که عازم‌ایران باشند. پس‌ازمذاکرات لازمه رأی‌آقایان براین‌قرار یافت که جناب‌حاجی سیدعلی آقا مجتهد با جمعی از علمای عظام بجانب آذربایجان حرکت کنند. این‌عریضهٔ مرا بعموم مشروطه طلبان ومجاهدین‌ارائه دهید، خیال نکنند من از ریختن خون خود در راه اسلام مضایقه کرده بنجف حرکت کردم،مخاطرهٔ آمدن‌نجف‌صد بار بیش‌ازماندن درتبریز بود،من‌این‌مخاطرات

را برخود هموار کردم تا خدمتی کرده باشم و اشارتی هم بحرکت حاجی سیدعلی آقا و سایر علماء کرده و می‌نویسد که شما هم باهل و عیال من که بدون سرپرست مانده‌اند سر کشی بفرمائید تـا خداوند کمی فرج دهد . الاحقر الاقل سلیم هریسی .»

تشکر روزنامهٔ انجمن ازطرف عموم دربارهٔ اعانه :

چندی پیش پانصد لیرا ازطرف هموطنان مقیم استانبول ، دوهزار منات درضمن دوفقره از ولاد قفقاز وسایرهموطنان وبرادران قفقازی برسم اعانه بجهت مصارف ملی رسیده است. روزنامهٔ انجمن ازاین مساعدت وهمراهی ایشان ازطرف عموم آذربایجانیان اظهار تشکر نموده است .

انجمن سعادت استانبول :

انجمن سعادت استانبول درنفس الامر نسبت بقیام آذربایجان مساعدتهای ذی قیمت کرده، قطع نظر ازمساعدت مالی معاونتهای زیاد دیگری نیز کرده است که بایدحقاً ازهمراهی های صمیمانهٔ اعضای محترم آن ازته دل سپاسگزاری کرد و برای آنکه قدری ازنزدیك باایشان آشنائی پیدا کنیم لازم است در کیفیت تشکیل آن و شناسائی اعضای آن قدری عنان قلم را باختیار خود باز گذاریم .

باید دانست که ازصد سال پیش بلکه بیشترتجارایرانی ومخصوصاً تجارآذربایجان که با فرنگیان دادوستد داشتند و وسایل حمل ونقل هم تا اندازه‌ئی صعوبت داشت غالباً سروکار ایشان با استانبول بود زیرا اغلب نمایندگان صاحبان کارخانه‌های اروپا دراستانبول اقامت داشتند وتجارایرانی

هم نمایندگان خود را باستانبول فرستاده مشغول خرید وفروش میشدند، بعبارة اخری استانبول مرکزیت داشت و واسطهٔ تجارت مابین ایران واروپا بود، ازاین روی عدهٔ زیادی از تجار ایرانی دراستانبول اقامت میورزیدند، علاوه برطبقهٔ تجار از سایر طبقات نیز برای کسب باستانبول می رفتند. پنجاه و شش سال پیش که من یکی دو ماه در استانبول اقامت کردم اغلب اصناف آنجا ازاهل ایران بودند. اصناف ایرانی مقیم استانبول برای آنکه ترتیب صحیحی درکارشان باشد هرصنف هم برای خود رئیسی انتخاب میکردند چنانکه اگر اختلافی دربین ایشان روی میداد حل وفصل آنرا برئیس رجوع میکردند. و تجار هم در اغلب موارد مجمعی داشتند که برگزیدگان هفته‌ئی یکمرتبه یا هر دو هفته یکمرتبه درآنجا گرد آمده راجع بپاره‌ئی مسائل لازمه مذاکره میکردند. (اینرا نیز نگفته نگذاریم که ایرانیان درغربت بیشتراحترامات یکدیگررا منظورمی‌داشتند ودرموارد مقتضیه از بذل مال هم دریغ نمی کردند) . پس از آنکه درسال ۱۳۲٤قمری دولت ایران مشروطه شد، ایرانیان مقیم استانبول بیش ازسابق بهمدیگر نزدیك شده و راجع بترقیات مملکت اظهار رأی میکردند. درموقع انقلاب آذربایجان که درنتیجهٔ اقدامات خودسرانه ومتجاوزانهٔ محمدعلی میرزا روی داد چندنفر ازتجار و رؤسای اصناف انجمنی بنام انجمن سعادت تشکیل دادند که دراینجا راجع بایران مذاکرات می کردند. اسامی اشخاصی که آن وقت این انجمن را بنا گذاری کردند باستثنای چندنفر که درنظر ندارم بقرار زیر است :

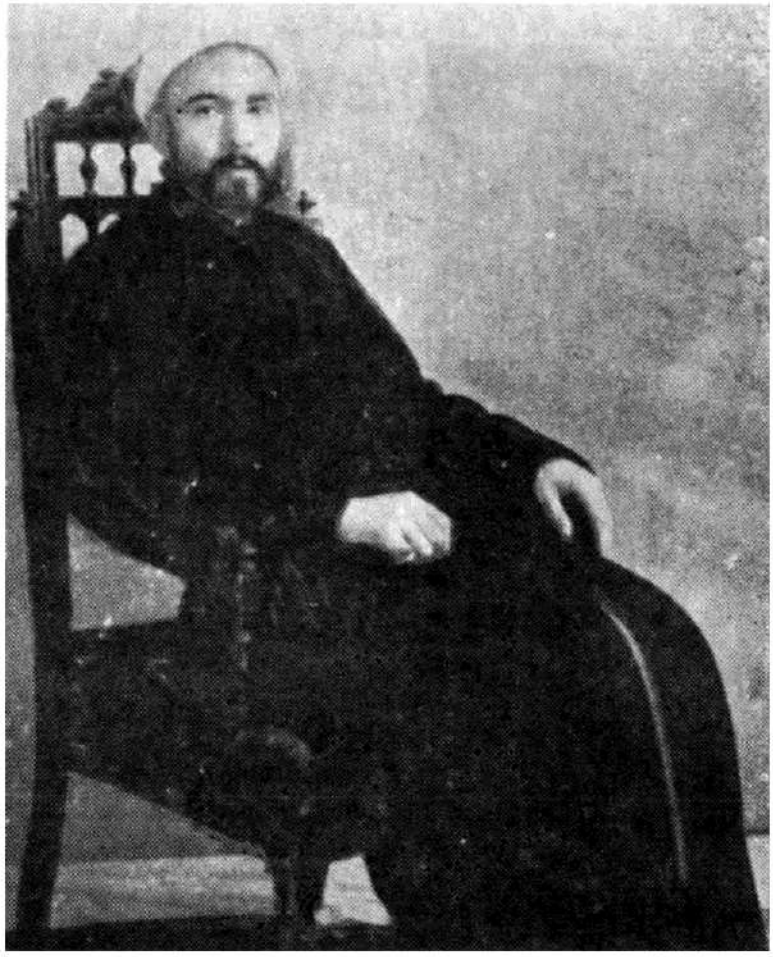
میرزاعلی برادر مستشارالسلطنه - آقا مرتضی امین برادر مرحوم معتمدالتجار-حاجی رسول صدقیانی- آقای هندی شباهنگ-حاجی حسین شالچی معروف قره - حاجی حسینقلی قرطاسیه‌چی - حاجی حسن پدر دکتر علیخان



سید مرتضی امین



مرحوم معتمدالتجار



حاجی شیخ
اسدالله ممقانی

توفیق . این انجمن باندازهٔی علاقه‌مندی و دلسوزی بخرج داد و چنان در روزهای سخت بفداکاری پرداخت که می‌توان گفت ثانی انجمن تبریز بود . تلگرافاتی که از تبریز بنجف یا از نجف به‌تبریز مخابره می‌شد غالباً توسط انجمن سعادت بود و روز بروز براهمیت آن افزوده میشد تا اینکه مرحوم آخوندخراسانی بر آن شد که‌ازطرف حجج‌الاسلام‌نمایندهٔی بانجمن سعادت بفرستد. قرعهٔ این فال بنام‌آقای حاجی‌شیخ اسدالله ممقانی برآمد، مشارالیه‌ازراه حلب وشام عازم استانبول شد ومرحوم شیخ‌سلیم نیز آن وقت درنجف بود، باآقای ممقانی بطورخصوصی تا استانبول رفاقت کرد .

آقای‌ممقانی ۲۶ شوال ۱۳۲۶ وارد استانبول شد و بریاست انجمن

سعادت منتخب گردید . شرکت آقای ممقانی بعلت آنکه نمایندهٔ حضرات حجج‌الاسلام بود براهمیت انجمن سعادت افزود ودولت ترکیه بنظر احترام بانجمن مزبور مینگریست تا آنکه مرحومان میرزا قاسم‌خان صور اسرافیل و میرزا علی اکبرخان دهخدا و معاضدالسلطنه هم باستانبول رسیدند و با اعضای انجمن درپیشرفت امور شرکت کردند .

آقای ممقانی میگوید روزی تلگرافی از سفیر ایران در روسیه بانجمن سعادت رسید بدین مضمون : (فوری بسردار اسعد وسپهدار تلگراف کنید که بتهران حمله ننمایند والا قشون روس تهران را اشغال خواهد کرد.) من این تلگرافرا بمرحوم معاضدالسلطنه پیرنیا ارائه دادم. گفت بسردار اسعد وسپهدار تلگراف کنید که هرچه زودتر بتهران حمله کنند. انجمن نیز برطبق دستور ایشان بهر دوسردار تلگراف کرد که درحرکت تعجیل کنید .

تصرف قطعی قله :

راجع باهمیت قله در گذشته شرحی نگاشته شد، چون تصرف قله از طرف مجاهدین سبب آن میشد که تقریباً مراوده و مرابطهٔ بین اردوی شاطرانلو ومحلهٔ دوه‌چی وسرخاب قطع می‌شد لذا دولتیان دست بردار نبودند و با تمام قدرت می کوشیدند که قله را از تصرف مجاهدین بیرون آورند و تااندازه‌ئی موفق شدند، ولی شب جمعه ۱۳ ماه برطبق دستور باقرخان سالار ملی مجاهدین ازهرطرف هجوم برده وقله را تصرف کردند. دولتیان هرچه کوشیدند که مجدداً قله را تصاحب کنند، نتوانستند . واین اقدام دلیرانهٔ مجاهدین فوق‌العاده موجب پریشانی خاطر استبدادیان گردید .

آخرین جنگ با اردوی ماکو :

هرچند اردوی ماکو چنانکه‌نوشته‌شد درقریهٔ آناخاتون رحل‌اقامت انداخته بود ولی پس‌ازچندروز بخیال دستبرد افتاده عدهٔ زیادی از ایشان از پل‌آجی گذشته در اطاقهای راه شوسه متعلق بروسها واقع دراین طرف پل وکاروانسرای مقابل‌آن جا گیرشدند .

ماکوئیان از این اقدام دو مقصود داشتند یکی بستن راه جلفا و تصرف مال‌التجاره که‌ازآن راه به‌تبریز وارد می‌شد ودیگری نفوذ تدریجی بمحلهٔ امیرخیز.ستارخان نظر بپاره‌ئی ملاحظات سیاسی قدغن کرده‌بود که باطاق‌های مزبور توپ انداخته نشود . ماکوئیان نیز بدین نکته پی برده اطاقهای راه شوسه را پناهگاه خود قرارداده بودند. چون اقامت ایشان در آنجا از هرجهت برای مجاهدین و اهل شهر تولید زحمت میکرد لذا ستارخان مصمم شد که بهرقیمتی تمام شود ماکوئیان را از آن محل بیرون کند ، لذا شب جمعه ۱۳ رمضان ، چهل نفر از مجاهدین را مأمور کرد که از رودخانهٔ‌آجی گذشته درآن طرف رود درمحلی موسوم به‌آق‌تپه جای گزینند که‌اگرفردا از اردوی‌ماکو سوار و یا سربازی‌بخواهد بشهر وارد شود جلوگیری کنند و بچند تن از سردستگان مجاهدین نیز خبر داد که برای جنگ فردا حاضرشوند.

صبح روزجمعه پس‌ازشور قرارشد که قریب دویست تن ازمجاهدین به پناهگاه ماکوئیان که دراین طرف پل واقع است هجوم برند .

دوساعت ونیم ازروز گذشته هجوم‌آغاز گردید و ازسردستگانی که در این هجوم اشتراك کردند اشخاص ذیل بودند :

حسین‌خان باغبان ـ مشهدی صادق‌خان ـ مشهدی محمدعلی‌خان ـ حسن آقا قفقازی ـ حاجی‌خان پسرعلی‌مسیو ـ اسدآقاخان ومحمدعلیخان[1] ایلات . و این هجوم با آنکه ازمیان باغها ومزارع شروع گردید وبتأنی پیش می‌رفت و احتیاطهای لازم کاملا منظور می گشت باوجود این مجاهدین توانستند هنگام ظهر خودشان را بنزدیکی اقامتگاه ماکوئیان برسانند وجنگی بسیار وحشتناك ازطرفین آغازشد و تا سه ساعت ازهردو جانب تگرگ گلوله می‌بارید، هرچند که ماکوئیان سنگرهای محکمی برای‌خودتهیه کرده‌بودند باوجود این قدرت مقاومت را از دست داده روی بفرارنهادند. بطور تحقیق سی و هفت تن از ایشان کشته شده و جنازه‌های آنان بجای مانده بود وهفت تن زنده اسیر شدند . این سی وهفت تن کشته نظر باقل روایات بوده ولی تا هشتاد نفرنیز روایت می کردند . و از طرف مجاهدین بیش‌ازپنج‌نفر کشته وچند نفر زخمی‌شنیده‌نشد. دراین گیر ودار خود ستارخان‌نیز وارد معرکه شد، نسبت بسردسته‌ها مخصوصاً حسین‌خان باغبان اظهار محبت ومهربانی کرد و ازخدمات ایشان تمجید نمود. پس‌از شکست خوردن اکراد ماکو از آن طرف پل چند تیرتوپ انداخته شد، ولی بالاخره چنان ترس و رعب بوجود ایشان استیلا یافته بود که بزودی رشتهٔ انتظام‌ایشان‌ازهم گسیخته‌شد وبانهایت بی‌نظمی فرار را برقرارترجیح دادند وهرچه ازایشان بجا مانده بود نصیب مجاهدین گردید . عزةالله‌خان چون دید که افراد اردو هریك‌از گوشه‌ئی فرا رفت با چندنفر سوارخود را

۱ـ این محمدعلیخان باچندنفردیگر که بایلات مشهوربودند از روز اول جنگ درکلیهٔ جنگها حاضربودند وخدمات شایانی کردند ولی‌نمی‌دانم‌چرا درهیچ‌جا ازفداکاریهای ایشان نامی برده نشده است .

باردوی صاحبدیوان رسانید ، ببهانهٔ اینکه درمیان اردوی ما کو ناخوشی روی داده از عین‌الدوله اجازهٔ مرخصی گرفت و رفت .

مال‌التجاره و سایر چیزهائی که سواران ما کو ضبط کرده و در کاروانسرای مقابل انبار کرده بودند ستارخان کسی را بحفاظت آن مأمور کرد وفردای آنروز بصاحبان اموال اطلاع دادند که بروند و اموالشان را تحویل بگیرند .

بهم‌خوردن‌این‌اردو فوق‌العاده مایهٔ تکدر و پریشانی‌خاطرعین‌الدوله گردید و ملتفت شد که از اول قافیه را باخته و خودرا بمهلکه انداخته است. آنروزمردم‌ازهرطرف‌بتماشا آمده‌بودند ومخصوصاً اهالی‌محلهٔ‌امیرخیز تانزدیکیهای‌باغ‌امیر، وبعد تامحل‌جنگ‌نیز برای‌دیدن‌جنازه‌های کشتگان رفتند، حتی‌مرحوم شیخ رضا دهخوارقانی نیز درمیان جمعیت دیده میشد .

ستارخان چند نفر را مأمور کرد که جنازه‌های کشتگان را غسل داده و با حضوریکی‌از پیشنمازان بدفن ایشان پردازند وآنان نیز برحسب گفتهٔ سردارعمل کرده اجساد ایشان را درآن طرف پل بخاك سپردند .

روز پانزدهم رمضان، نقل از روزنامهٔ انجمن نمره۱۳، ۱۳۲٦ :

روز یکشنبه‌ازطرف مجاهدین محله‌های خیابان و نوبر که‌درتحت فرمانروائی‌سالارملت باقرخان می‌باشند برای فتح‌محلهٔ ششگلان وسرخاب ترتیب هجومی‌داده شد. درساعت شش از دستهٔ صبح شروع بهجوم گردید . نخست خود باقرخان با عدهٔ قریب بسیصد نفر ازمجاهدین خیابان برای آنکه خط عبورسواران‌اردوی‌باغ‌صاحبدیوان را بطرف سرخاب وششگلان بریده باشند در سر قله جای گرفتند .

سپس یوزباشی تقی که‌ازسردستگان معروف محلهٔ خیابان می‌باشد با دویست وپنجاه‌نفر تفنگچیان‌ازطرف پل‌سنگی‌ومشهدی حاجی ومشهدی حسن که هردو ازمجاهدین قفقازی میباشند با عده‌ئی‌از دروازهٔ باغمیشه ، حاجی پسرعلی مسیو و زینال و اسدالله با جمعی‌ازدسته‌های خود از دربند تلگرافخانه و حسین‌خان باغبان و مشهدی محمدعلیخان و اسدآقا مشهور تفنگچی با مجاهدین تحت امرخودشان ازطرف بازار ازچهارنقطه بهجوم پرداختند، ازمیان‌ایشان فقط حسین‌خان بمحلهٔ سرخاب حمله برد مابقی قصد محلهٔ ششگلانرا داشتند .

محلهٔ ششگلان‌ازطرف سواران یورتچی درتحت ریاست نصرالله‌خان وشجاع نظام محافظه می‌شد .

در اول حمله تقی‌خان یوزباشی با سوارانی که در خانهٔ شاهزاده مقتدرالدوله بودند بزد وخورد پرداخته درظرف چهل وپنج دقیقه بسواران غالب‌آمده وکلیهٔ‌آن حوالیرا بتصرف خود درآورد .

وازطرف دیگرمیرهاشم با یك‌نفر از کسان خود زینال نام بسنگر (قاری کورپی‌سی) حمله‌ور شده و در عقب ایشان مشهدی حاجی قفقازی خودرا رسانده، چهارنفر از سنگریان کشته شده مابقی فرار کردند .

حاجی‌خان پسرعلی‌مسیو هم از دربند تلگرافخانه بسوارانی که در مغازه‌های‌مجدالملك‌بودند هجوم کرد وازهرطرف عرصه‌را بسوارانی که در آنجا بودند تنگ کرد وهمگی‌آنان راه فرار پیش گرفتند ومغازه‌ها را که ازنقطهٔ نظر جنگی اهمیت زیاد داشتند بتصرف درآوردند .

خیابان مجدالملك یا بعبارت صحیح مغازه های مجدالملك که از اوایل‌جنگ بدست دولتیان افتاده بود قبلا درحکم تفرجگاه‌اهالی ومرکز

خیلی ازمؤسسات ازقبیل کارخانهٔ چراغ برق ومطبعهٔ (امید ترقی) و کتابخانهٔ (تربیت) بودآنروز بکلی تار ومار شده واثاثیهٔ آنها همه بغارت رفته بود که سهل است در وپنجرهٔ آنهارا نیز برده بودند . بهرصورت جنگ ازطرفین در نهایت شدت مداومت داشت بالاخره یوزباشی تقی از طرف بالا و فاتحین مغازه‌ها ازطرف پائین محلهٔ ششگلانرا درمیان دو قوت قرارداده و یك بیك سنگرهای ایشان را بتصرف درمی‌آوردند دوساعت بغروب مانده سواران را ازششگلان بیرون کرده ومحله را متصرف شدند وبیرق آزادی درششگلان برافراشته شد .

عدهٔ کشتگان ازدولتیان باختلاف روایات تا چهل‌تن بوده و ازطرف مجاهدین چهارنفر و عدهٔ مجروحین در حدود چهار وپنج تن بود .

کشته شدن حسین‌خان باغبان :

این مرد بدون تردید درعداد رشیدترین و دلیرترین مردان جنگی بود، علاوه‌بررشادت ودلاوری دارای صفات حسنه ومردمعتقدی‌بود. هرگز از وی حرکتی بخلاف درستی و وفاداری شنیده نشد، نه‌هرگزدست بسوی غارت دراز کرده نه در صدد آزار و ایذاء کسی برآمده بود. درسخت‌ترین جنگها بهروسیله‌ئی بود خود را بیاری ستارخان میرساند و بامردانگی و هنرمندی گرد ملال از چهرهٔ وی می‌زدود و از کسانی بود که مجاهدت در راه مشروطیت را از روی ایمان و ایقان پذیرفته بود. در این روز یعنی پانزدهم رمضان با یك شور و شعف با یاران خود از روی پل نظام‌العلماء گذشته داخل سرخاب می‌شوند و تاکاروانسرای خرمائی پیش میروند . دراین بین یعقوب نام کرددرلو که یکی از مجاهدین بود کشته می‌شود.

مجاهدین جنازهٔ او را برداشته بیرون می‌برند ، بدون آنکه توجه بحال حسین‌خان داشته باشند و حسین‌خان که سر گرم جنگ بود ناگاه تیری بسرش خورده بدرود زندگانی می کند و کسی از یارانش از این قضیهٔ ناگوارمستحضر نمی‌شود، چون مجاهدین حوالی‌غروب فاتحانه برمی گردند بیاد حسین خان می‌افتند از هر کسی سراغ می کنند کسی جواب صحیح نمیدهد . رفته رفته نگرانی سخت بمجاهدین روی داد و در انجمن گرد آمده داد وفریادی براه‌انداختند، چون‌مشارالیه‌را عموم مجاهدین‌از ته دل دوست می‌داشتند آثار تأثر شدیدی در ناصیهٔ حال‌ایشان پیدا شده بود، پس از مذکرات زیاد رأی عموم براین قرار گرفت که چیزی به تفنگ‌چیان دوه‌چی‌نوشته ازاحوال حسین‌خان جویا باشند، نظر بسابقهٔ دوستی که مابین تقیوف ومشهدی محمدصادق با نایب‌کاظم بود نامه‌ئی باو نوشته و از حال حسین‌خان جویا شدند . چون فرستاده باز آمد نامه‌ئی از نایب‌اصغر آورد که نوشته بود :

« فدایت شوم تقیوف ومشهدی صادق،کاغذ شما رسید، خیلی‌غمگین شدم، خدا شاهد است بنده آمدم دیدم کربلائی‌حسین‌خان‌را آدمهای‌شجاع‌نظام زده‌اندآورده‌اند، از سر زخمدار شده‌است، خیلی افسوس‌خوردم، فوری دادم مرده‌شور تمام کرد، دفن کردم، خاطرجمع باشید کربلای حسین‌خان مرده، خدا می‌داند چطورشدم، خدا رحمت کند، شما سلامت‌باشید . »

تصور نمیکنم در تمام شهر تبریز کسی از مشروطه‌خواهان و مردم بی‌طرف که‌ازمردانگی و پاکدامنی کربلائی‌حسین‌خان اندك اطلاعی‌داشت پیدا شود که از این قضیهٔ ناگوارمتأثر وملول نگردد. دریغ که‌آن مرحوم چند روز دیگری زنده نماند که‌نتیجهٔ زحمات خودرا با چشم خود ببیند.

خدایش بیامرزاد . ستارخان فوق‌العاده از شنیدن این خبر ناگوار متأثرشد وهمیشه از وی یاد می کرد و نامش را با نهایت احترام می‌برد .

روز دوشنبه ١٦ رمضان، تیرخوردن بچشم‌اسدآقا :

این روز جنگ مابین امیرخیز و دوه‌چی و درسایر جاها مداومت داشت و دستهٔ مرحوم حسین‌خان سخت بحمله پرداخته بودند و در این روز بود که‌بچشم‌اسدآقا تیرخورد وچشمش‌را نابینا ساخت وقتیکه‌اورا بانجمن آوردند وجراح مشغول عملیات‌بود حاضرین اظهارتأسف می کردند، خود اسدآقا ابداً خم بابرو نیاورده می گفت مترسید من‌نخواهم‌مرد، پس‌ازمدتی که زخمش بهبود یافت باز تفنگ برداشت و بکارخود مشغول شد . یکی‌از آن اشخاصی که درستی وصحت عمل را با شجاعت و رشادت همراه داشت اسدآقای‌مرحوم‌بود . مشارالیه در پنجم محرم ۱۳۳۰ با آزادیخواهانی که از تبریز شبانه بیرون رفتند همراه بود و در استانبول داخل مکتب ژاندرمری شد و دو سه سالی مشغول تحصیل شده دارای تصدیق گردید و بالاخره درجنگ باسمیتکو کشته‌شد. مرحوم مخبرالسلطنه‌نسبت‌بوی عقیدهٔ زیادی داشت وصحت عملش را تصدیق‌میکرد و رشادتش را می‌ستود و واقعاً هم مرد شایسته و صدیقی بود .

فیروزی ملت و شکست دولتیان :

روز سه شنبه ۱۷ رمضان ۱۳۲٦ تقریباً دو ساعت ونیم یا سه ساعت از روز گذشته بود که سر ازخواب برداشتم. شب را هم مثل‌اغلب شب ها در منزل مرحوم حاجی علی‌اصغر کمپانی بودم دیدم سر وصدا بلند است، همینکه من‌از رختخواب‌بلند شدم اسماعیل‌آقا برادر زادهٔ حاجی‌علی‌اصغر

با روی خندان پیش آمد و لیموئی تر و تازه بمن داد و گفت این لیمو از آن لیموهای معمولی نیست ، این لیموی تاریخی است واز گلخانهٔ حاجی محمدتقی صراف آورده‌اند. گفتم که آورده؟ گفت ملت. گفتم چرا سخن در پرده می گوئی ومقصودت چیست؟ گفت دوه‌چی وسرخاب تسلیم شدند وخانهٔ حاجی محمدتقی بیغما رفت و از آن خوان یغما لیموئی هم بدست من رسید که برای شما آوردم. من ازشنیدن اینکه مردم محلهٔ سرخاب ودوه‌چی سرتسلیم پیش آورده‌اند سخت خوشحال شدم ولی از اینکه برخی ازمجاهدین دست به‌یغما زده‌اند نیك دلتنگ گشتم .

تفصیل این اجمال بدین قراراست :

چنانکه ازمدتی پیش می دانستیم که اختلاف سلیقه‌ئی دربین آقایان اسلامیه موجودبوده واحتمال می‌رفت که پس ازورود عین‌الدوله فرمانفرمای کل،این اختلافات خاتمه یابد ولی ورود عین‌الدوله بجای آنکه سبب رفع اختلاف شود مایهٔ مزیدآن گردید، زیرا آقایان اسلامیه نشین باستثنای چند نفر از اشخاصی بودند که قدم بمیدان جنگ نگذاشته و ازچگونگی جنگ اطلاع نداشتند وتصور می کردند که اگر روزی قشون دولتی از روی واقع اقدام بجنگ کند وچند تیر توپ انداخته شود دیگر کسی را مجال مقاومت باقی نخواهدماند وباتکاء این خیال موهوم هروقت که میدیدند قشون دولت پیشرفت نمی کند گمان می کردند که فرمانده قشون خودش نمی‌خواهد اقدام جدی بکند ولی متوجه نبودند که در دل بیرحم ایشان تقصیر وقصوری نبود،فرمانده قشون می‌خواست هرچه زودتر بمقصودخودبرسد ولی نمیتوانست زیرا بیش از ده هزار تن جوان دلیر مسلح سینهٔ خود را در راه استقلال

کشور خویش سپر ساخته و نمی گذارند که دولتیان قدم پیش گذارند . باری آقایان دست از خیالات بی اساس خود برنداشته تقصیررا بگردن یکدیگر می انداختند. وقتیکه دیدند اولتیماتوم عین الدوله با شکست دولتیان خاتمه یافت و اردوی ماکو راه فرار پیش گرفت دیگر حوصلهٔ آقایان سر رفت و خواستند آخرین تکلیف خودرا روشن سازند بنابراین : پی مصلحت مجلس آراستند، نشستند و گفتند و برخاستند . و درنتیجهٔ این مشاورت شب شنبه چهاردهم رمضان حاجی میرزا کریم امام جمعه وحاجی میرزا محسن محرمانه باردو رفتند تا باعین الدوله ملاقات کرده و از وی استمزاج کنند که مقصودش چیست و روز دوشنبه شانزدهم ماه بحاجی میرزاحسن سفارش کردند که اردوی دولتی استعداد جنگ ندارد، شماهم محرمانه حرکت کرده بباسمنج تشریف بیاورید . مشارالیه شب شانزدهم رمضان وقت سحور محرمانه ازشهر خارج شده بباغ صاحب دیوان رفت ، چون آثار پریشانی در میان دولتیان مشهود گردید شب هفدهم رمضان سید هاشم و کلیهٔ سواران و تفنگچیان اعم ازشهری وغیرشهری ازقبیل رحیم خان وضرغام وشجاع نظام از شهر بیرون رفته باردوی دولتی ملحق شدند و دیگر کسی از ایشان در شهر باقی نماند که جان سپار معرکهٔ جلادت شوند .

چون مردم محلهٔ دوه چی وسرخاب ازماوقع مستحضرمی شوند جمعی از ریش سفیدان انجمنی کرده بمشاوره می پردازند، پس از گفت و شنود صلاح درآن می بینند که چند نفر نزد ستارخان و چند نفر پیش باقرخان رفته ماوقع را باز گویند و از ایشان خواهش کنند که چند نفرازمجاهدین ذی نفوذ برای محافظت این دومحله مأمور کنند که اهل محله آسوده باشند و این مسؤول ایشان درنزد سردار وسالارمورد قبول یافته ازطرف سردارچند

نفرمأموره‌محلهٔ دوه‌چی وازطرف سالارچندنفرمأمور محلهٔ سرخاب میشوند. متأسفانه تا مأمورین برسند و بمحافظت محله بپردازند برخی ازمجاهد و غیره‌مجاهد که از فرار کردن سیدهاشم و رحیم‌خان و سایرین خبردار می‌شوند دست بغارت و یغما باز کرده چندین خانه را غارت می کنند که از آن جمله خانهٔ حاجی محمدتقی صراف وحاجی میرمناف وحاجی‌میرزا رفیع‌خان بوده‌است وانجمن اسلامیه را هم غارت کرده‌آتش می‌زنند ولوحهٔ آنرا بانجمن ایالتی برده وارونه‌آویزان می کنند.

وقتیکه سردار و سالار از حرکات خودسرانهٔ مجاهدین مستحضر می‌شوند اوامر اکیده صادر می کنند که‌اگر یکی ازمجاهدین از وظیفهٔ خود خارج شده درصدد غارت کردن اموال مردم و یا آزار و اذیت ایشان برآید شدیداً تنبیه خواهد شد و دیگر کسی درصددآزار کسی برنیامد.

روز سه‌شنبه ۱۷ رمضان درتبریزیکروزتاریخی‌بود که شرح و وصف آن بیرون ازحوصلهٔ تحریر وتقریر است، مردم که چهارماه بود در نهایت پریشانی روز را بشب وشب را بروزمی‌آوردندآنروز درنهایت شادی وخرمی همدیگررا درآغوش می گرفتند ومبارکباد می گفتند و گروه گروه بمحلهٔ امیرخیز و خیابان برای تبریك ستارخان و باقرخان میرفتند.

اردوی عین‌الدوله‌هم باغ صاحبدیوانرا ترك گفته در باسمنج رحل اقامت افکنده بود. باقرخان چون از حرکت اردو مستحضر شد بفرمود تا عمارت باغرا با خاك یکسان کردند و هنوزهم خراب است.

درباسمنج چه خبری است ؟

چنانکه از قدیم عادت براین جاری است که در این قبیل موارد هر کس گناه یا قصور را بعهدهٔ دیگران میافکند ، در باسمنج‌هم آقایان گناهرا یاخودقصوررا بگردن‌عین‌الدوله گذاشته‌ازسستی واهمال عین‌الدوله بشاه شکایت می کنند و شاه چون از عین‌الدوله باطناً دلتنگ بود تلگرافی فریب بدین مضمون بعین‌الدوله مخابره می کند که یکی از این دو کار را باید بپذیرید ، یا آقایانرا باخود بشهر برده کارتبریز را خاتمه دهید ، یا استعفا کنید . عین‌الدوله کناره‌جوئی را می‌پذیرد ، ازباسمنج حرکت کرده بقریهٔ (قزلجه میدان) یك فرسخی باسمنج میرود .

انتصاب مجدد عین‌الدوله :

پس‌از رفتن عین‌الدوله ازباسمنج سران قوم بمشاورت می‌پردازند تا کسی را معین کرده بشاه پیشنهاد کنند . پس‌از چند ساعت مشاوره صلاح درآن می‌بینند که باز از شاه تقاضا کنند که از عین‌الدوله دلجوئی کرده مجدداً او را بایالت آذربایجان منصوب دارد ، زیرا در اردو شخص متعینی که همه از وی تبعیت کنند وجود ندارد و درصورت انتصاب یکی از آنان اختلاف شدیدی دربین رؤسا و صاحب منصبان روی خواهد داد لذا مراتب را بشاه تلگراف می کنند ، شاه نیزمسؤول ایشانرا اجابت می کند .

هنوز عین‌الدوله در قزلجه میدان بود که برخی از سرکردگان

و آقایان علما از اردو کناره گیری می کنند که اسامی بعضی از ایشان در اینجا آورده میشود: سید هاشم با کسان وتفنگچیان خود عازم تهران میشود، مجتهد بقریهٔ یوسف آباد میرود ، آقایان حاجی میرزا محسن ومیرزا صادق وکلیبری به اهر تشریف می برند .

رحیم خان تلگرافی بشاه مخابره کرده و اجازه خواسته بود که بقره داغ برود. اجازه داده شد که برود ولی نگذارد از قره داغ آنوقه بشهر فرستاده شود . او نیز اموال غارتی را باخود بقره داغ برده در اهر سکونت گزیده مشغول تاخت و تاز گردید. شجاع نظام با سواران خود بمرند رفت و بقتل و غارت پرداخت .

سپهدار متمایل بطرف ملت :

اما سپهدار از چندی پیش با ستارخان محرمانه ارسال مرسولی داشت ومنتصر الدوله پیشکار وی که خود را علی سربازملی می نامید پس از چندین بار ملاقات باستارخان، در آخرین ملاقات گفت خوب است شما بآزادیخواهان رشت شرحی مرقوم داشته اظهار رضایت وممنونیت ازسپهدار بنمائید. سردار نیز شرحی مبنی برضایت ازسپهدار بآزادیخواهان رشت نوشته بمنتصر الدوله داد . بالجمله ایشان هم چند روز پیش از عین الدوله خدا حافظی کرده و در تعقیب مقصود خود عازم مقصد گردیدند .

تبریز درچه حال است ؟

پس از برخاستن اردو از کنار شهر چند روزی آزادیخواهان خوش



سالار مؤید
(سرلشکر دیبا)

و خرم بودند واین دلخوشی هرروز با برگزاری متوالی مجلس ترحیم برای مرحوم حسین‌خان باغبان قرین تأسف وتألم بود .

انجمن ایالتی کوشش زیاد در برقراری نظم وتنظیم ادارات مبذول میداشت.

ریاست نظمیه که سابق بااجلال الملك بود ضمیمهٔ حکومت اینشان گردید ومشارالیه درحفظ نظم شهر از جهد بلیغ وسعی وافی خودداری نمی کرد.

(بعد از چندی ریاست نظمیه به سالار مؤید محول گردید)

شب بیست و دوم رمضان اعضای انجمن ایالتی درمنزل حاجی ابراهیم صراف که آنروزها دارالحکومهٔ اجلال الملك بود حضور داشتند وجمعی از محترمین شهر نیزدعوت شده وسردار وسالارهم حاضر بودند واین دعوت برای مذاکره درباب اصلاحات فوری شهر بود. پس ازمذاکرات قرارشد که صبح درشهرجار بکشند که هر کس باید وظیفهٔ خود را بداند و پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نگذارد و آزار و اذیت کسی را روا نداند ، متخلفین مورد مؤاخذه و تنبیه سخت خواهند شد .

و یك نفر ازطرف سردار و یك نفر از طرف سالار در محلهٔ شتربان و سرخاب مراقبت کامل بنمایند که کسی متعرض اهالی نشود .

و تلگرافی بامضای عموم حاضرین بشاه مخابره کردند که سواد آن ذیلاً درج می‌شود .

سواد تلگراف ملت بشاه :

« طهران بسریرمعدلت تخمیر همایونی خلدالله ملکه، الآن متجاوز از چهار ماه است که شرح گزارشات خطهٔ آذربایجان بعلاوه اینکه باعث خرابی وپریشانی ملك وملت وانهدام اساس عمران مملکت وتعطیل تجارت شده ، خاطر خطیرهمایونی را نیز دچار انواع ملال وتشویش نموده است و یقین است که اگر پای اشرار ومفسدی چند که محض پیش بردن اغراض شخصیهٔ خود بانواع تأویلات مسئله را کاملاً برخلاف نفس الامر قلمداد کرده وموضوع حقیقی را درپیشگاه مقدس آن پدرمهربان پوشیده وپنهان میداشتند در میان نمی‌بود هرآینه کار خرابی ملك و ملت باین درجه ازمحوراعتدال خارج نمی‌شد بالاخره‌هم بحمدالله برضمیرمنیر اعلیحضرت همایونی مکشوف افتاد که مقصود از تمام خودنمائی و عرض چاکری جز

بستن کوله‌بارنمتع چیزدیگرنبود، چنانکه طرف خودرا بستند، هریك راه هضم‌آنرا در پیش گرفته بسمتی در گذشتند.

و بهترین حجتی که این اولاد مظلوم اعلیحضرت ملوکانه در دست دارند اینست که همینکه با توجه امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه پای این چند نفر مفسد دولت و ملت کش ازمیانه خارج گردید، کوس اتحاد حقیقی اولاد در میان تمام اهالی کوفته شد.

و ثانیاً باب مخادمت در میان رعیت مطیع و پادشاه مهربان، فراز گشت. ازآن وقت‌اعلیحضرت امر اجرای قانون و انتخاب وکلا را تعلیق بنظم آذربایجان می‌فرمودند، حالا دیگر گویا برای تردید خیال آن پدر تاجدار هیچ موضوعی درکار نباشد، چه اهل تبریز باتحاد کلمه فعلا درقلب خودجزمحبت پادشاه وانتظار افتتاح دارالشوری وتطبیق قانون‌اساسی‌ندارند، بنابراین‌درعالم‌شاه پرستی ودولتخواهی ملت‌آذربایجان که‌درحقیقت بمثابهٔ قندیل ممالك محروسه است مستدعی هستند که اعلیحضرت اقدس ملوکانه بجای مقاومت ملال‌انگیز برای تنکیل ملت بدبخت بیك همت ملوکانه امر بانعقاددارالشورای‌ملی‌وانتخاب وکلاءنمایند که‌هم‌این‌فرصت‌نیکورا واسطهٔ اتحاد وآمیزش میان دولت وملت قراردهند وهم باین تدبیرسد سرایت این بلوای عمومی را بسایر ولایات فرموده باشند. ۲۲رمضان ۱۳۲۶ »

تلگراف انجمن ایالتی با انجمن سعادت :

« استانبول، انجمن‌سعادت، ازتوجه حضرت حجت (ع ـ ف) ملت غالب و مجاهدین غیورتمام شهررا تصرف، مفسدین فرار ،بحجج عتبات و جاهای لازم اطلاع، انجمن‌ایالتی تبریز.»

جواب از استانبول :

« انجمن ایالتی تبریز تلگراف مظفریت بهمه‌جا تلگرافاً تبلیغ، تبریك می کنیم ، انجمن سعادت . »

از پاریس :

« انجمن تبریز،فتوحات شما حیات ملی را ثابت،برادران مجاهد را باین افتخار تبریك،اعلان رسمی حسن نیت ملت نسبت باتباع خارجه وسفرای دول لازم . »

تلگراف استانبول :

«انجمن ایالتی،ازفتوحات جدیدجنابان را تبریك، زنده بادمجاهدین، معتمدالتجار . »

بیان نامهٔ تلگرافی :

که‌ازطرف انجمن ایالتی آذربایجان بسفرای دول خارجهٔ مقیم تهران مخابره وصورتی از آن بهریك ازنمایندگان رسمی خارجه درتبریزفرستاده شده است .

«تهران،خدمت جناب مستطاب اجل ارفع سفیر کبیر دولت علیهٔ عثمانی دام اقباله العالی ، دراین مدت چهارماه انقلاب تبریز که ملت در راه استیفاء حقوق خودمشغول مدافعه ومجاهدات بود بقدرامکان درباب وقایه وحفظ حقوق اتباع خارجه نیز لازمهٔ دقت واهتمام بعمل آمده وبشهادت عموم نمایندگان

دول معظمه‌اگر تعرضی‌هم بحقوق اجانب شده‌باشد ازطرف اشرار و آنهائیکه مخل ومانع تجارت دنیاهستند بوده‌است و الآن چگونگی خیالات ایشان در نظر اعلیحضرت همایونی مکشوف و بحمدالله درسایهٔ ثبات عزم ترقیخواهان داخلهٔ شهر از وجود اشرار و سواران قره داغی و سایر مفسدین پرداخته شده از طرف ملت بحفظ روابطی که من قبل درمیان دولت ایران و دول کاملة‌الوداد موجود بوده‌است رعایت کلی خواهد شد و امید است که مدازین درهرمقامی که قدرت ملی درآنجا نفوذ داشته باشد درباب جریان معاملات و محافظهٔ حقوق اتباع و تجار خارجه موجبات سهولت وهمراهی فراهم و ان‌شاء الله این‌خادمان ملت در طرفداری و ترویج منافع تجارتی عموم دول معظمه کوتاهی نخواهیم کرد. انجمن ایالتی آذربایجان »

کوپیه:سفارت انگلیس ـ سفارت روس ـ سفارت آلمان ـ سفارت امریك ـ سفارت فرانسه ـ سفارت اطریش[1].

کوشش انجمن ایالتی :

انجمن ایالتی با نهایت جدیت مشغول تنظیم امور وتشکیل ادارات است، چون درعرض این چهارماه تقریباً می‌توان گفت که هرروز چهرهٔ عبوس جنگ نمودار بود وسران قوم ناچار گرفتار کش‌مکش جنگ بودند. بدیهی است که‌درچنین گیر ودار فرصتی برای اصلاح ادارات بدست نمی‌آمد، اکنون که تا اندازه‌ئی موانع از بین رفته وانجمن دست بکار زده‌است یکی ازاقدامات مهم انجمن ایالتی ترتیب و تنظیم ادارات بود که با کمال اشتیاق مشغول

۱ـ تلگرافهای مزبور ازروزنامهٔ انجمن نقل شد (سال سیم، شمارهٔ چهاردهم) .

است و ما تفصیل آنرا در آتیه اجمالاً خواهیم نوشت و یکی از کارهائی که توجه بآن درحکم آنروز از اهم مسائل بود محدود کردن برخی ازمجاهدین خودسر و وظیفه نشناس بود، خاصه آن مجاهدینیکه درموقع جنگ ناتوان وهنگام آسودگی خودرا رستم دستان می‌شمردند . در سایهٔ جدیت انجمن و همراهی سردار و سالار و مجاهدت اجلال‌الملك این اشکال بزودی حل شد و مأمورینی که از طرف سردار و سالار بمحلهٔ دوه‌چی و سرخاب معین شده بودند ازهر گونه بی‌اعتدالیها جلوگیری کردند ومنادیان ببازارها و کویها فرستادند وجار کشیدند که هر کس پای از اندازهٔ خود بیرون نهد تنبیه ومؤاخذه خواهد شد . سنگرهارا که مانع ازعبور ومرور بود بتدریج توسط بلدیه ازبین برداشته وبرتخریباتی که دربازار ومعابر روی داده بود، بلدیه به تعمیر آنها می‌پردازد. مردم بآسودگی سر کسب و کار خود رفته مشغول داد وستد شدند . بالجمله روز بروز توجه برفع نقائص شده و قیمت نان را که بالا رفته بود تنزل دادند واهالی شبها درخانه‌های خود بدون آنکه ازصدای توپ وتفنگ متوحش باشند در کمال امن و آسودگی بخواب میروند.

تشکیل دادن کمیسیون مخصوص برای تعیین خسارت وارده به تبعهٔ دول خارجه :

یکی ازکارهای انجمن ایالتی تشکیل کمیسیونی بود برای رسیدگی بخسارات وارده برتبعهٔ دول خارجه و اعلانی هم درهمین باب نشر کردند و تلگراف ذیل ازطرف انجمن باشخاص ذیل مخابره گردید .

« لندن : مسترلنج ـ پاریس : ژوریس ـ پترزبورغ : استاپین ـ استانبول پرنس صباح‌الدین .

پس از هزیمت اردوی اشرار و قافلهٔ مفسدین، انجمن ایالتی درضمن ترتیب ادارات لازمه هیئتی را مأمور تحقیق اموال منهوبه و رسیدگی بخسارتهای وارده باهالی کرده است که در کمال اهتمام در این امر مداقه کرده ونتیجهٔ تحقیقات خودرا کتباً بانجمن ایالتی اعلام دارند. لهذا قرارداد مزبور بعموم اهالی شهر ونمایندگان دول متحابه وجراید داخله و خارجه اعلام میشود. انجمن ایالتی».

در ایام جنگ چنانکه ذکر شد اردوی ماکو در اطافهای ایستگاه راه شوسه سنگر کرده درصدد آزارمجاهدین برمی‌آمدند وستارخان تأکید بلیغ کرده‌بود که بآنجا توپ انداخته‌نشود و کونسول روس هم کاملا مستحضر بود باوجود این جسته جسته شنیده می‌شد که رئیس راه شوسه پارهٔ‌ئی حرفهای دور ازمنطق وحقیقت می‌زند، لذا انجمن ایالتی نامهٔ زیر رابژنرال کونسول روس مقیم تبریز ارسال کرد.

نامهٔ انجمن بکونسول روس:

جناب جلالتمآب اجل جنرال کونسول دولت بهیهٔ روس دام اجلاله العالی.

چون ازآن مدتی که دولتیان بجهت اضمحلال حقوق ملت اشرار را بشهر وحوالی آن اعزام داشته وبعموم نمایندگان دول متحابه مسلم‌شده که دیناری از طرف ملت بحقوق خارجه تخطی نشده و اوقاتیکه سواران ماکو (زاستاو) راه شوسه را سنگر قرار داده وازآنجا باهالی تیراندازی می‌نمودند، محض رفع اشرار مجاهدین ملت ایشانرا بغلبه ازآنجا بیرون کردند وبنوشتهٔ نمره ۱۰۲ جریدهٔ تفلیس (اسکی‌لیستوق) مختصرخسارت

یا خرابی به (زاستاو) وارد شده چون هیئتی برای تحقیقات کلیهٔ اموال غارت شده چه از داخله و چه از خارجه معین شده است از آن جنابعالی هم خواهشمندیم مأموری معین فرمایند تا در این خصوص تحقیقات کامل بعمل آورده و نتیجهٔ تحقیقات خود را بانجمن ایالتی اظهار دارند ومأمورین راه کمافی السابق مشغول اخذ حقوق خویش ازعابرین باشند . سلخ صیام .

مآل کار شجاع نظام مرندی :

شجاع نظام یکی از سرکردگان معروف استبداد بود و قبل از مشروطیت گاه گاهی هم بحکومت مرند منصوب می‌شد ومقداری سوار دولتی درتحت امر او بود. این شخص همیشه نمازمیخواند و روزه می گرفت و در ادای فرایض کوتاهی نمی‌ورزید و از قتل نفوس هم دریغ نمیکرد. از روز نخست که جنگ مابین دولتیان ومليون آغازشد، مشارالیه منارهٔ مقام صاحب‌الامر را سنگر کرده تا روزهفدهم رمضان یعنی سه ماه وبیست و اند روز ، شب و روز تفنگ وی در کار بود و خدا می‌داند که چند تن مسلمان با تفنگ وی کشته‌شد. مشارالیه پس‌از شکست ۱۶ رمضان دیگر چاره‌ئی جز فرارندید، نخست بصوفیان رفت وچند روزی درآنجا اقامت گزید و راه بر کاروانیان بست و بعد بمرند رفته و در راهها مأمورینی معین کرد که ابداً نگذارند مال التجاره بشهر وارد شود .

بسته‌شدن راه جلفا ازجهات عدیده باعث‌نکث‌امورمشروطه‌خواهان شد. عمده‌ترین آنها یکی بسته شدن راه تجارت‌بود که‌آن وقتها مال التجاره اعم ازآنکه از روسیه باشد یا سایر ممالك غالباً از آن راه به تبریزوارد می‌شد. ودیگری‌آنکه بسته شدن راه جلفا درحقیقت بسته شدن راه اسلحه

به‌تبریزیان بود. برای مزید اطلاع‌خوانندگان می‌نویسد : سالهای درازی قبل‌از مشروطیت جمعی از مردم قره باغ از روسیه بطور قاچاق تفنگ و فشنگ آورده درایران بفروش‌می‌رساندند ودرمراجعت چای خریداری کرده بروسیه می‌بردند، این‌قاچاقچیان تا انقلاب آذربایجان از قره باغ بارسبار گذشته و اسلحهٔ خودرا درقره داغ و تبریز می‌فروختند ولی پس‌از انقلاب بواسطهٔ بسته شدن راه قره داغ به تبریز ناچار از رود ارس گذشته ازطریق جلفا به تبریز می‌آمدند . لذا اگر راه جلفا بسته می‌شد مجاهدین را دسترس به تفنگ و فشنگ پنج تیرممکن نمی‌شد و بایستی به‌هرنحو باشد نگذارند این راه که درحکم‌حیات وممات‌ایشان‌بود بسته شود، اما باز کردن راه باوجود شجاع‌نظام درمرند،امکان پذیرنبود. زیرا تصرف مرند ودستگیر کردن شجاع نظام منوط به تجهیز اردوی منظمی بود که درحکم آنروز برای تبریزیان غیرمقدور بود . چندی بدین منوال بگذشت و شجاع نظام شب وروز درمرند دست‌ازآستین بیدادگری برآورده وهستی مردمرا ازآن خود می‌پنداشت. کاروانیان را لخت میکرد و اموال تجاررا ضبط می‌نمود، غافل از اینکه :

آنچه‌ملهوفی بیك‌ناله‌سحرگاهان کند بالله ارشمشیرشاه وجنبش‌دوران کند

شجاع‌نظام علاوه‌براینکه اموال‌تجار ایرانی را ضبط میکرد، مال‌التجارهٔ تبعهٔ خارجه را نیز متصرف می‌شد واگر کسی جسارت کرده از وی می‌پرسید که چرا بچنین‌کارزشت‌اقدام‌میکنی؟میگفت من برطبق‌دستورالعمل تهران مأموربستن راه و تصرف اموال مردم هستم وابداً پروای‌آنرا نداشت که بحرف این وآن توجهی کند . تا آنکه روزی یکصد و پنجاه شتر با بارهایش ازراه برگردانده وتصاحب کرد، هفتاد نفر از این اشتران متعلق

بحاجی علی ایریلی و بقیه‌از آن دیگران بود. محمولات شتران غالباً مغز بادام بود و قسمت اعظم آن متعلق ببارون جبرئیل بود[۱]. جبرئیل چون از قضیه مطلع میگردد، روزشنبه غرهٔ شوال ۱۳۲۶ عازم مرند می‌شود که با شجاع‌نظام نسبت بسابقهٔ معرفتی که در بین بوده ملاقات کرده بلکه‌بتواند با دادن وجهی مشارالیه را راضی کند تا اجازه بدهد که شتربانان بارها را بمقصدبرسانند. شب همانروزعلاوه برجبرئیل کسان دیگری‌نیز که‌ازجمله آقوب گماشتهٔ زکریا تاجرباشی‌ارامنهٔ تبعهٔروس وعلی‌خان‌هوجقانی‌درمنزل شجاع‌نظام بودند. تقریباً سه ساعت‌ازشب گذشته حاجی میرزا محمودخان رئیس پست مرند وارد اطاق شده بسته‌ئی‌را که بشکل جعبه‌ئی بود به‌پسر شجاع‌نظام‌می‌دهدبانامه‌ئی که‌بامهرفرستنده‌ممهوربود.شجاع‌نظام‌درآن‌ساعت در ایوان مشغول ادای فریضه بود. پس‌از خواندن تعقیبات واتمام فریضه وارد اطاق‌می گردد،روی پاکت‌را نگاه میکند،بدون‌آنکه‌بخواند میگوید: نامه ازسیف‌السادات است و این امانتی‌است که من خود بدو سپرده بودم. آنگاه به‌پسرخود شجاع لشکرمی گوید که جعبه را باز کن. حاجی‌میرزا محمودخان میگوید بهتر است طریق احتیاط را منظور داشته، بفرمائید دربیرون باز کنند. بارون جبرئیل‌نیز گفتهٔ اورا تأیید می کند. ولی شجاع‌نظام می گوید باید درهمین‌جا باز شود.

آخرین شب شجاع‌نظام:

شجاع لشکر بنا به‌تصدیق آقای‌اسمعیل یکانی‌بخلاف پدرش جوان نیکوسیرت و ستوده خصلت بود و از حرکات ظالمانهٔ پدرش اظهار دلتنگی

۱- یکی ازتجار معتبرتبریز

میکرد از اظهارات رئیس پست و جبرئیل حال نگرانی بوی دست داده ازباز کردن جعبه‌تعلل‌می‌ورزد. شجاع‌نظام چون‌تردید ویرا می بیند ازروی تمسخرمی گوید : خوخ! شجاع‌لشکرازاستهزای‌پدرش‌عصبانی‌شده‌میخواهد با کارد ریسمانی‌را که بدورجعبه بسته‌بودند پاره کند، همینکه‌کاردبریسمان کشیده شدصدای‌انفجارمهیبی‌برخاست که در ودیواررا بلرزه‌درآورد،ترس‌و وحشت عظیمی حاضرین را فرا گرفت، شکم شجاع‌نظام دریده شد و بفاصلهٔ کمی بدرود زندگانی گفت . شجاع لشکر باآنکه زخم زیادی برداشته‌بود چند ساعتی زنده بود و می گفت از ماست که برماست، کارهای ناهنجار و ظالمانهٔ پدرم بالاخره‌نتیجهٔ خودرا بخشید. علی‌خان هوجقانی پس‌ازیکروز چشم‌ازجهان‌پوشید وبارون‌جبرئیل وآدم زکریا ازچند جا زخم‌برداشتند. جبرئیل بهبود یافت ولی‌آدم زکریا یك چشم خودرا ازدست داد. روزنامهٔ انجمن‌می‌نویسد که یازده نفر ازحاضرین کشته شدند ولی بتحقیق نپیوسته است و خود رئیس پست هم زخمی شده بود ولی مشارالیه پس‌از چند ماه معالجه بهبود یافت .

شرح و تفصیل فرستادن جعبه :

چون شجاع نظام بی‌اعتدالی را ازحد گذراند ودست ازعناد واجاج برنداشت و فرستادن اردوئی‌هم ممکن نبود،از قضا چندی پیش حیدرخان عمواوغلی به‌تبریزآمده بود و اوخودش‌هم میخواست هرچه زودتر راه جلفا بازشود ومانع ازپیش مرتفع گردد.چارهٔ منحصربفرد درآن دید که سوغاتی برای شجاع نظام فرستاده شود، دراین باب با مرحوم میرزا اسمعیل‌نوبری مشاوره کرد،نوبری با وی همرأی شد وآن وقت در کیفیت فرستادن سوغات

واماندندو ندانستند که بچه وسیله‌سوغات‌مزبورفرستاده‌شود.پس‌ازتأمل زیاد بر آن‌قرارادند که‌سوغات‌راازطرف‌یکی‌ازدوستان‌صمیمی‌شجاع‌نظام‌بوسیلهٔ پست ارسال دارند و چون مطلع شدند که شجاع نظام را با سیف‌السادات سرخابی سری وسری درمیان بود و ازدیر باز باهم دوست بوده‌اند،آنگاه بیکی از حکاکها رجوع کرده مهری بنام (سیف‌السادات) تهیه کرده و نامه‌ئی به‌شجاع‌نظام‌نوشته و پشت پاکت را هم با همان مهر ممهور کردند و خود میرزا اسماعیل نوبری همان جعبهٔ سوغات را برداشته به پستخانه برده بمیرزا علی‌خان پزشکی داد وتأکید بلیغ کرد که اینرا هرچه زودتر بمقصد برساند و مشارالیه نیز نوبری را مطمئن کرد که لازمهٔ احتیاط مراعات خواهدشد، بدین تفصیل جعبهٔ بمب بمرند فرستاده شد و قطعاً از تهیهٔ بمب وفرستادن‌آن جز سه نفرمزبور کسی مستحضرنبود .

چون روزچهارشنبه خبر کشته شدن شجاع‌نظام به‌تبریزرسید، مردم تبریزسخت شادمان شدند وآقا میرتقی (قلنج‌آقا) با موزیك وسواربیازار آمد و بدین ترتیب کشته شدن شجاع نظامرا بمردم اطلاع داد .

و درانجمن‌ایالتی نیزجشن مفصلی برپا کرده ومردم را دعوت نموده بودند؛ نگارنده نیز درانجمن بودم . مرحوم میر کریم که پیوسته از جان و دل در راه مشروطیت می کوشید، حتی درسخت‌ترین روزها نیز با نهایت شجاعت در تشجیع مردم سخنرانی میکرد، آنروز درانجمن نیز بی‌نهایت اظهارخرسندی مینمود، گاهی نطق‌می کرد و گاهی شعرمی‌خواند. مشارالیه اگرچه از شاعری بهره مند نبود ولی گاه گاه شعرهای عامیانه می گفت و درآنروز نیزشعری ساخته بود که عبارت‌ازیك‌بیت بود ومصراع‌اول آن‌برای نمونه دراینجا آورده می‌شود : شجاع نظامین داغتدی فلك . . . . ملك .

چند روزی مردم از بازشدن راه جلفا خوشوقت بودند ولی این دلخوشی چندان نپائید زیرا چون خبر کشته شدن شجاع‌نظام بتهران رسید، ازطرف دولت لقب شجاع نظامی به پسرش موسی‌الرضاخان داده شد و امر اکید صادر گردید که نگذارد راه جلفا بازشود. موسی‌الرضاخان نیز حسب‌الامر راه عبور ومرور را برای کاروانیان بست وهمان راه پدربزرگوارش را پیش گرفت. شاعری ازشعرای مرند قصیده‌ئی درتعریف و توصیف وی گفت که مطلعش این است:

خواهی اگر ایدل نگری شیرژیان‌را بین صولت شیرانهٔ موسی‌الرضاخان را

ولی صولت شیرانهٔ موسی‌الرضاخان دیر نپائید، چنانکه خواهیم دید مشارالیه‌هم فرار برقرار اختیار کرد.

سواد تلگرافی است که حجج‌الاسلام نجف بشاه مخابره کرده وصورت آنرا برئیس انجمن میرزا محمدتقی فرستاده‌اند.

« طهران، جناب مشیرالسلطنه، این تلگرافرا بشاه برسانید[1] »

« اگرچه داعیان‌را عمر بآخر رسیده و دراین میانه جز حفظ بیضهٔ اسلام و استقلال مملکت و بقای سلطنت شیعه و رفع ظلم و ترفیه حال عباد غرضی نداریم ولی چون هرچه از اول امر تاکنون اقدام در اصلاح و اتحاد بین دولت و ملت کردیم و راه چاره را نمودیم و دولت را بهمراهی با ملت دعوت کردیم، بهرلسان که ممکن بود مضار ومفاسد این گونه اقدامات وحشیانه را ظاهرساختیم تابلکه رشتهٔ این اتحاد نگسلد و امنیت درمملکت قایم گردد و این (یك) مشت شیعه از چنگال ظلم جمعی از حکام ظلام خونخوار خودپسند نجات یابند و در اصلاح مملکت یکدل و یك جهت

۱- نقل ازشماره (۱۷) سال ۱۳۲٦ روزنامهٔ تبریز.

بکوشند تا این‌مقدار قلیل مملکت اسلامی برای مسلمین باقی‌ماند ومانند ممالك از دست‌رفته مسجدشان کلیسا نشود و احکام شریعت مطهره پایمال سلاطین کفرنگردد، بالعکس همه را دولت بوعده‌های عرقوبی گذرانیده در اظهار مساعدت و همراهی فروگذار نکرده وباطناً بخیال خود مشغول بوده با آنکه میدانستیم تمام مفاسد حادثه از تحریکات دولت و دولتیان خائن است بازمحض حفظ مراتب اغماض‌نمودیم و ازنصح وخیرخواهی خودداری نکردیم تا آنچه راکه ازو حذر داشتیم واقع‌شد و رشتهٔ اتحاد دولت وملت یکباره گسیخت و خائنین‌دین ودولت خبث‌باطنرا ظاهرساختند، بازبموجب وظیفهٔ شرعیه در مقام‌اصلاح کوشیدیم تا بلکه این رشتهٔ گسیخته را دوباره متصل‌سازیم ولی هنوزمرکب تلگرافات همراهی ومساعدت دولت‌نخشکیده تلگرافی که تمام الفاظ بی‌معنی وسراپا مخالف باقواعد مسلمانی‌بود رسید، حرکاتی‌راکه تماماً جراحت بقلب صاحب‌شرع مطهر وصدمه بوجود مقدس حضرت حجةالله علیه‌الصلوة والسلام‌است باکمال بی‌شرمی‌جهاد فی‌سبیل‌الله شمرده پیروی چنگیزرا دین‌داری وتخریب‌اساس اسلامرا مسلمانی وتسلیط کفار روسی را برجان ومال مسلمین ترویج شریعت نام‌نهاده وباغواءِ خائنین دین و عالم نمایان غدار با این همه هتاکی باکمال جسارت افعال خود را مستحسن شمردند تا مارا مجبور بآنچه متحذر از اشاعه و اظهارآن بودیم نمودند، **قل‌هل انبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل‌سعیهم فی‌الحیوةالدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعاً .**

آیا برای احدی از مسلمین مخفی است که از بدو سلطنت سلسلهٔ قاجاریه چه صدمات فوق‌الطاقه بر مسلمین وارد آمد و چقدر از ممالك شیعه ازحسن کفایت‌ایشان بدست کفارافتاد، قفقازوشروانات وبلادتر کمان

از ایران مجزی شد و شیعیان غالب این بلاد با کمال ذلت در دست کفار اسیر شدند و از استفاضهٔ روحانی مذهب محروم‌ماندند، دوثلث‌تمام ازایران رفت و این یك‌ثلث باقی‌مانده را هم بانحاءِ مختلفه زمامش را بدست‌اجانب دادند. گاهی مبالغ هنگفت قرض کرده و در ممالك کفر خرج کردند و مملکت شیعه را برهن کفار دادند، گاهی بدادن‌امتیازات منحوسه ثروت شیعیان را بمشرکین سپردند و مسلمین را محتاج آنها ساختند. گاهی خزاین مدفون‌ایرانرا بثمن بخس‌بدشمنان دین سپردند.. وآن همه‌اموال مسلمین راکه بیغما بردند یك پولش را خرج اصلاح مملکت و سد باب احتیاج رعیت ننمودند. گرگان آدمی‌خوار وعالم نمایان دین برباد ده نیز وقت‌را غنیمت‌شمرده وبجان ومال مسلمین‌افتادند، هرروز زخمی‌تازه برقلب منورهٔ حضرت بقیةالله عجل‌الله فرجه زدند، بحدی شیرازهٔ ملك وملت رااز هم گسیختند که‌اجانب‌علناً (۱)موردتقسیم‌خود قرارداده حصص برای خود مفروز نمودند. در این حال شیعیان آل‌محمد از باطن ائمه علیهم الصلوة والسلام استمدادنموده یکباره‌حرکت کردند برای‌حفظ این‌قطعهٔ باقی‌مانده از مملکت‌اسلامی ونجات از سفاکی و استبداد قاجاریه بامال‌وجان حاضر شدند و بامداد و معاونت حضرت حجت عجل‌الله فرجه بمطلوب خواهند رسید وداعیان نیز برحسب وظیفهٔ شرعیهٔ‌خود وآن مسؤولیتی که در پیشگاه عدل الهی بگردن گرفته‌ایم تا آخرین نقطه درحفظ مملکت اسلامی ورفع ظلم خائنین از خدا بی‌خبر و تأسیس اساس شریعت مطهره و اعادهٔ حقوق مغصوبهٔ مسلمین خودداری ننموده در تحقیق‌آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب‌الزمان عجل الله فرجه با

۱ ـ ظ : (ایران را) از قلم افتاده است .

جمهور مسلمین است حتی‌الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را بتکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت و از حضرت حجةالله ارواح‌العالمین له الفداء در انجاح این مقصد مقدس استمدادنموده بمعاونت آنحضرت مستظهر و معتمدیم. **فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون. الا لعنةالله علی القوم الظالمین**. نجل‌المرحوم میرزاخلیل. الاحقر الجانی محمدکاظم الخراسانی. الاحقر عبدالله المازندرانی.»

تلگراف ایرانیان مقیم ازمیر بحجج‌الاسلام ۲ رمضان ۱۳۲۶:

«نجف‌الاشرف توسط حجةالاسلام خراسانی مدظله جنابان حجج‌الاسلام دامت برکاتهم، بموجب تلگرافی که رسیده شاه تبریز را حکم قتل‌عام داده می‌خواهد بالمره مملکت اسلامی‌را خراب‌نماید، چرا حضراتعالی که‌نواب امام علیه‌السلام هستید برای حفظ بیضهٔ اسلام حرکت نمی‌فرمائید، ماها اززندگانی سیر شده‌ایم، تکلیف ما و سایر مسلمین را درمقابل مستبدین صراحةً معین فرمائید، تا خود عمل کرده بسایر برادران هم برسانیم، عموم ایرانیان.»

جواب حضرات حجج‌الاسلام ٦ رمضان ۱۳۲۶:

«ازمیر عموم ایرانیان، الیوم دفع این سفاك ظالم و دفاع از بقیهٔ مسلمین از اهم واجبات است، عجالةً جناب حجةالاسلام تبریزی را [۱] با جماعتی از علما روانه وباهمت غیورانهٔ عموم‌ملت واقتضای‌تکلیف وخودمان هم درحرکت حاضر وخون مان از سایر شهدا رنگین‌ترنیست. محمدحسین

۱ ـ مقصود مرحوم حاجی سید علی آقای داماد تبریزی است.

الطهرانی ـ کاظم الخراسانی ـ عبدالله المازندرانی. »

تلگراف ازطربزون بنجف‌اشرف :

« حضورحجج‌الاسلام آقای خراسانی، مازندرانی، طهرانی مد ظلهم ،

برحسب اشعار تلگرافی اسلامبول بواسطهٔ خونریزی و اعتساف نامتناهی‌شاه گویا امر بوجوب جهادفرموده‌اند، صحت‌امررا اشعار فرمائید، تکلیف معلوم شود ، عموم ایرانیان طربزون . »

جواب تلگراف طربزون :

« طربزون عموم‌ایرانیان، بلی‌دفاع‌ازنفوس واعراض واموال مسلمین و رفع چنین سفاك ظالم از اهم واجباتست، نجل مرحوم میرزا خلیل ـ محمدکاظم الخراسانی ـ عبدالله المازندرانی. »

مذاکرات انجمن ایالتی روز شنبه ۵ شوال راجع باصلاح امور :

میرزا محمدتقی رئیس‌انجمن پس از ایراد مقدمه‌ئی زبان بشکایت باز کرده و از بعض مجاهدین انتقادنمود که بوظایف خود عمل نمی کنند و گاهی اقداماتی می کنند که رشتهٔ انتظام‌امور گسیخته می‌شود، اگراین ترتیب دوام‌پذیرد دیگر از وجود ما وحضور درانجمن فائدتی نخواهد بود. پس از مذاکرات زیاد قرار براین داده شد که مکتوبی باجلال الملك و سردار و سالار نوشته و بچهار ساعت بغروب مانده ایشانرا بانجمن دعوت نمایند که تشریف آورده درعمارت اندرونی انجمن نشسته نظم وترتیبی در امور ادارهٔ شهر بدهند و قرار داد مزبور بموقع اجرا گذاشته شد وآقایان مدعوین‌درعمارت‌اندرونی‌انجمن حضوربهمرسانیده‌وبحل‌وعقدامورپرداختند.

مدیر معارف آذربایجان:

چون با حضور اجلال‌الملك و سردار و سالار و مشاورت ایشان در اصلاح امور روز بروز کارها بر وفق مرام خیرخواهان ازمجاری صحیح جریان می‌یافت وموجبات آسودگی مردم بیش از پیش فراهم می‌آمد، انجمن بفکر اصلاح معارف نیز افتاد و قرار شد مرحوم میرزا سیدحسین خان عدالت بمدیریت ادارهٔ معارف منصوب گردد، هرچند که مخبرالسلطنه با تصویب وزارت علوم سابقاً مدیریت ادارهٔ معارفرا بعهدهٔ سیدحسین خان عدالت واگذار کرده بود ولی بواسطهٔ بروز اختلافات غیرمنتظره هنوز صورت عمل بخود پیدا نکرده بود، اکنون بایستی عملا مشغول انجام وظایف باشند.

قضیهٔ اسف‌انگیز موجومبار:

موجومبار دهی است از دهستان رودقات بخش مرکزی شهرستان مرند و مردمانش همه مسیحی هستند.

خوانین قره داغ که در اردوی عین‌الدوله یا در محلهٔ دوه‌چی بودند چون شکست خورده بولایت خودیعنی قره‌داغ رفتند وآرزوهای دور ودرازی که در بارهٔ غارت تبریز داشتند از دلشان بیرون رفت، به تاخت وتاز و قتل و غارت دهاتیان پرداختند ازقبیل: **سار**[1] **ـ منور ـ الچه‌ملك** و غیره و

۱ـ سار دهی‌است از دهستان رودقات بخش مرکزی شهرستان مرند وآن وقت متعلق بمرحوم نظام‌العلماء بود. سه سال وسه ماه بعدازاین‌تاریخ درماه محرم۱۳۳۰قمری که‌نگارنده باعده‌ئی‌ازآزادیخواهان بواسطهٔ ورود قشون روس به تبریز، شبانه‌ازشهرخارج شدیم شبی درآن قریه بسر بردیم. اطاقی که منزل ما بود در و پنجره نداشت. من از صاحبخانه‌پرسیدم که‌چرا این‌اطاق در وپنجره ندارد؟ نگاه عمیقی‌بسوی‌من کرد و گفت‌تنها این‌اطاق نیست که در وپنجره ندارد همهٔ اطاقها ازدولت سواران حاجی علیلو همین‌حال‌را دارد وهنوز اهالی نتوانسته‌اند درعرض این مدت خرابیهای وارده را ترمیم کنند. وخدا شما و ایشانرا عمرطولانی کرامت فرماید، بیچاره تصورمی کرد که ما نیز غارتگرهستیم.

آنچه توانستند ازظلم واجحاف دربارهٔ آن بیچارگان دریغ نکردند وضمناً درنظر داشتند که به موجومبار نیز حمله ببرند، چون مردم موجومبارهمه ارمنی بوده و غالباً مسلح هم بودند لذا می‌خواستند که آنانرا غافل گیر کنند و پیغام می‌فرستادند که مطمئن باشند کسی را با ایشان‌کاری نیست، با وجود این‌اهالی موجومبار برقول‌ایشان اعتماد نداشتند و می‌دانستند که عاقبةالامر این‌شعلهٔ خانمانسوز خانهٔ آنانرا نیز خواهدسوخت ولی‌درصورت ظاهر اظهارامتنان میکردند، حتی قهرمان‌خان[1] شش روز در موجومبار با پنجاه نفر سوار مهمان شد و قول صریح بایشان داد که ابداً کسی متعرض حال شما نخواهدبود ولی در چهاردهم شوال از آنجا بقریهٔ اولی که‌آنروز مرکزاقامت خوانین از قبیل ضرغام نظام وسامخان وغیره بود رفت (اینرا نیز باید دانست که در قریهٔ موجومبار کلیسائی بوده در غایت استحکام و اکنون هم هست .)

مردم‌موجومباردرنهایت‌اضطراب روزچهاردهم وپانزدهم‌را گذراندند، روز چهارشنبه هنگام طلوع آفتاب دیدند که قریب بهزار نفر سوار از هر طرف ده را محاصره کردند بنحویکه اهالی نتوانستند فریاد خودرا بجائی برسانند. جنگ ازطرفین‌آغازشد، ارامنه‌بانهایت‌جلادت مقاومت ورزیدند ، هشت ساعت جنگ امتداد پیدا کرد و عده‌ئی هم از سواران مهاجم کشته شدند. اما نتوانستند بیش‌ازآن پایداری کنند، دوساعت بغروب مانده‌ناچار شدند که اهل وعیال خودرا بکلیسا فرستاده وخودشان هم درآنجا تحصن جستند و ازهمانجا بمدافعه پرداختند . مهاجمین کوشش بسیاربکار بردند که بلکه کلیسارا متصرف‌شوند ممکن‌نشد، حتی‌مجبورباستعمال توپ‌شدند

۱ـ ازخوانین قره داغ بود .

و هشت‌تیر توپ بکلیسا انداختند، سه تیرازآنها بهدف خورد ولی تأثیری نکرد و هفت و هشت نفر ازاشرارهم کشته شدند چون نتوانستند کلیسا را بتصرف آورند ناگزیر دست از جنگ برداشته بغارت پرداختند وهیچ‌چیز از اثاثیه ومال و احشام و اغنام باقی نگذاشتند و آنچه راکه حمل ونقل آن مشکل بود از قبیل آرد و گندم و علف آتش زدند و قهرمان خان که دو روز پیش مردم را امیدواری میداد ، آنروز در میان غارتگران حضور داشت، علاوه برمظالمی که باهل قریه ازاشرار رسید هیجده نفرهم‌ازآنها کشته‌شدند، سه‌نفرزن وپانزده تن مرد . وچند روزی جنازهٔ کشتگان مردم موجومبار را اهالی نتوانستند دفن کنند زیرا می‌ترسیدند که اگر ازکلیسا بیرون بیایند در دست اشرار گرفتار شوند تاآنکه این‌خبر در شهر منتشر شد از کونسلگری وخلیفه گری‌آذربایجان بعین‌الدوله‌اخطارشد که وسایل آسودگی‌اهالی‌را فراهم‌آورد. مشارالیه‌هم‌جواب داده‌بود که مأمورمخصوص برای استرداد اموال منهوبه فرستاده خواهد شد .

فتح سلماس:

اکثریت اهالی ارونق و انزاب متمایل بمشروطه‌بوده و مجاهدینی هم درمیان ایشان‌بودند، در این‌موقع شخصی نعمة‌الله نام بابرادرش درارونق و انزاب‌دعوی خودسری‌میکرد وباآزادیخواهان مخالفت می‌ورزید، سردار عده‌ئی از مجاهدین را بردفع ایشان بگماشت و مجاهدین هم رفته بردفع ایشان پرداختند . چون ایشان از بین رفتند عدهٔ زیادی از مردم ارونق و انزاب بمجاهدین پیوسته و درصدد فتح سلماس درآمدند . حاجی پیش‌نماز هم مدتی‌بود که در قره باغ ارومی‌سکونت‌داشت چون مطلع‌شد که درارونق

وانزاب عدهٔ معتنابهی سوار و پیاده فراهم آمده و در خیال هجوم بسلماس می‌باشند او نیز با عده‌ئی از قره‌باغ حرکت کرده بطرف سلماس روانه شد والبته فیما بین حاجی پیش‌نماز و مجاهدینی که در ارونق وانزاب بودند قول و قراری توسط قاصدین که در چه روز وچه وقت بسلماس‌هجوم برند بعمل‌آمده‌بود، لذا شب شنبه ۱۹شوال حوالی صبح از هردو طرف بسلماس هجوم‌بردند. پسرامیرامجد حاکم خوی که از طرف پدرش در سلماس بود شکست‌خورده فرار کرد وحیدرخان امیرتومان‌هم که ازطرف اقبال‌السلطنه با استعداد کامل بکمك حاکم آمده بود نتوانست مقاومت کند، شکست خورد و مجاهدین فاتحانه وارد سلماس شدند و سلماس هم بحوزهٔ تصرف ملیون در آمد.

فتح مرند:

پس از کشته شدن شجاع نظام چنانکه ذکر شد موسی‌الرضاخان پسرش بجای وی نشسته و پیروی از پدرخود می‌کرد. ستارخان فرج‌آقا را با عده‌ئی‌سوار که‌بالغ بردویست نفر بودند ازراه النجق مأمورفتح‌مرند کرد و دستور داد که عجالةً در زنوز توقف کرده و از مجاهدین گرگر و علمدار هرقدربتواند جمع‌آوری نموده برعدهٔخود بیفزاید تا درموقع مقتضی بمرند حمله برده و بدفع موسی‌الرضا خان بپردازد. پس از فتح سلماس چندتن ازمجاهدین ارونق که ازصوفیان گذشته بیام رفته‌بودند سواران‌موسی‌الرضا-خان برسر ایشان‌تاخته وخواستندآنانرادستگیر کنند،مجاهدین که کشته شدنرا باسارت‌ترجیح‌می‌دادند بمدافعه‌برخاستند ودرنتیجه‌سه‌تن ازمجاهدین و پنج نفر از سواران مرندی کشته شدند بالاخره مجاهدین باز گشته بارونق آمدند، چون ستارخان از ماوقع مطلع گردید بفرج آقا اطلاع

داد که هرچه زودتر بمرند حمله برده و مرندیانرا از دست اشرار مستخلص کنند . فرج آقا برحسب دستور سردار ۲۷شوال از زنوز حرکت کرده بعزم تسخیر مرند با مجاهدین تبریز و گرگر بجانب مرند رهسپار شد، در نیم فرسخی مرند با سواران موسی‌الرضا خان بجنگ پرداخت . از غرائب احوال اینکه در بحبوحهٔ جنگ ناگاه خرگوشی ازصدای تفنگ وحشت کرده از جایگاه خود برخاسته سراسیمه بآن طرفی که سواران مرند بودند گریخت. سواران مرند به تصور این که خرگوش هم مانند جعبهٔ شجاع نظام بمب است که بطرف ایشان می‌آید سخت هراسان شدند و و مجاهدین هم در این‌موقع بحملهٔ شدیدی مبادرت کردند چنانکه دیگر مرندیان را مجال مقاومت نمانده روی بفرار گذاردند . موسی‌الرضا خان هم با خواص خود از مرند خارج شده بخوی رفتند. فرج آقا بافتح و ظفر وارد مرند شد و نسبت باهالی مرند مهربانی کرده و ازطرف سردار بایشان اطمینان و امیدواری داد که با کمال اطمینان مشغول کسب و کار خود باشید و ابداً از مجاهدین بکسی تعرض و تجاوز روی نخواهد داد .

رفتن نوبری وحیدرخان عمواوغلی بمرند :

چون خبر فتح مرند به‌تبریز رسید از طرف انجمن میرزا اسمعیل نوبری وازطرف سردارحیدرخان عمواوغلی معین شدند که بمرندرفته اولا مردمرا اطمینان کامل بدهند که بهیچوجه نسبت بآنان تعدی و تجاوزی روی نخواهدداد. ثانیاً اموالی که شجاع نظام از اثاثیه و غیره که در تبریز غارت کرده وبمرند فرستاده‌بود آنرا رسیدگی کرده ودرجای امنی گذاشته مهر وموم کنند که بعد بصاحبانش داده‌شود و ایشان‌هم بمرندرفته برحسب دستور رفتار کرده مردمرا نیز آنچه لازم‌بود بگویند گفتند وخانهٔ شجاع-

نظامرا قراول گذاشته و اطاقها را مهر و موم نموده و خودشان پس ازچند روز مراجعت کردند . دوسه روز بعد از اموال غارت‌شده فرش زیادی‌آورده در منزل ستارخان درحیاط اندرونی ریختند ومردمرا خبر دادند که ازخانه یا حجرهٔ هر کسی فرشی بغارت رفته بیایند و نشانی فرش غارت رفتهٔ خود رابدهند،اگردرمیان‌این‌فرش‌ها باشد تحویل‌بگیرند. چند روزی‌آن‌فرشها درحیاط بود که مردم پس‌از دادن نشانی از رنگ وجنس‌واندازه، فرش‌خود را بازمیگرفتند . دو فقره از این فرشها باطلاع بندهٔ نگارنده، بصاحبانش داده شد . یکی قالی بزرگی‌بود متعلق بمرحوم معین‌الرعایا که مشارالیه بمن گفت ومن‌هم بسردار گفتم. سردارهم بکسانش‌سپرد که قالی‌را بتحویل گماشتهٔ ایشان بدهند . و دیگرچند پارچه فرش مشك‌آباد و کرمان بود متعلق بحاجی حبیب لك که از کاروانسرای‌آقا[1] برده بودند. حاجی حبیب مرحوم‌آن وقت خودرا تبعهٔ دولت روس‌معرفی‌میکرد. روزی برادرش حاجی مرتضی بمن گفت که چند پارچه از فرشهای بغارت رفتهٔ ما توی این فرش های غارتی است که کسان سردار می گویند باید خود سردار اجازه بدهد و از تحویل دادن فرشها امتناع می‌ورزند . علت امتناع این بود که من بسردار گفته بودم اگر درمیان این فرشها فرشی پیدا شود که متعلق به تبعهٔ خارجه باشد بدون اطلاع من تحویل ندهید وسردارهم می‌خواسته است که من‌مستحضر باشم. باوجود این از سردار پرسیدم که چرا درتحویل

۱ـ آقای مطلق در تبریز بمرحوم ناظم‌التجار اصفهانی جد مادری مرحوم حاجی سید محمد شریف‌العلماء پدرمرحوم شریف‌زاده اطلاق می‌شد و ابنیه‌ئی که ازناظم‌التجار مرحوم مانده همه با اسم‌آقا مشهور است، مانند: کاروانسرای‌آقا ـ مسجدآقا ـ حمام آقا و غیره .

دادن فرشهای حاجی حبیب مسامحه میشود؟ گفت می خواستم که شما مستحضر باشید . من بحاجی مرتضی گفتم که فرشهای شمارا که غارت کرده بود؟ گفت سوار شجاع نظام وضرغام وتفنگچیان سرخاب ودوه چی. گفتم پس شما باید قبضی بدین مضمون بدهید که این فرشها را که سواران شجاع نظام وغیره غارت کرده بودند ستارخان ازدست ایشان گرفته است، توسط کسان ستارخان بمن رسید و کونسول روس هم باید امضاء کند . او نیز قبول کرد .

سواد قبض حاجی حبیب لك :

« در غرهٔ جمادی الثانی اهل محلهٔ شتربان وسرخاب با سوارهٔ مرند شجاع نظام وسوارهٔ ضرغام وغیره سرای آقای ناظم التجاررا غارت نمودند، معدود سیصدوشش پارچه قالی کرمان وساروق ومال مشك آباد عراق از انبار بنده غارت نموده بودند، درتاریخ ذیل ازجملهٔ اموال منهوبه ۷ پارچه مال مشك آباد ویك پارچه قالی کرمان که جناب ستارخان (سردار ملت) ازدست آنها گرفته بود بتوسط گماشتگان معزی الیه باین جانب رسید و این چند کلمه برسبیل قبض نامچه قلمی گردید، ۲۰ شوال المکرم ۱۳۲۶ اقل الحاج حبیب کریم اوف، محل مهر . امضاء ومحل مهر نایب کونسول روس ودنسکی. »

نشان افتخار برای سردار :

در این روزها نشانی از استانبول برای سردار فرستاده شده بود که سردار روز جمعه ۱۸ شوال در منزل خود جشنی برپای کرد و مردم برای عرض تبریك در آن جشن شرکت کردند و عکسی از سردار در حالیکه نشانرا برسینه زده بود برداشته شد. بنا به نوشتهٔ روزنامهٔ انجمن نشان مزبور از طرف انجمن سعادت ایرانیان بعنوان یادگار ملی فرستاده شده بود .

و بعقیدهٔ برخی ازطرف حزب اتحاد ترقی توسط انجمن سعادت ارسال شده بود. در هرصورت در یك طرف نشان طغرای دولت عثمانی بود ودرطرف دیگرعکس انور پاشا و نیازی بیگ .

متفرقه

سواد تلگراف نجف :

در سعادت[1]، انجمن سعادت ایرانیان ، تلگراف ذیل را اوراق جدیدهٔ دولتی از تلگرافخانه گرفته سریعاً بجمیع مسلمانان غیور آذربایجان و عشایر و ایلات برسانند و تلگرافاً مخابره نمایند بستن آذوقه بروی اهل تبریز مثل آب بستن در کربلا برای اهل بیت رسالت، و آذوقه رساندن بایشان، آب رساندن باهل بیت است. چه شد حمیت دینی ؟ کجا رفت غیرت مسلمانان ؟ تا کی مساعدت باجنود یزید؟ انالله وانا الیه راجعون. محمدحسین نجل المیرزا خلیل طهرانی ـ محمدکاظم الخراسانی ـ عبدالله المازندرانی .

راپرت جلفا :

۲۶ شوال از جلفا راپرتی بانجمن رسیده بود که دیروز میرزا نوروز اردوبادی یك نفر ازمستحفظین راه را با گلوله زده و توسط تلفن به ترسکینسکی خبر داده که بزاستاو ریخته می خواستند مارا بکشند .

خلاصهٔ اعلان مدرسهٔ سعادت :

مدرسهٔ سعادت که از چهارماه باین طرف بواسطهٔ عدم امنیت تعطیل شده بود چون بعضی ازاثاثیهٔ مدرسه را غارت و عمارت آنرا خراب کرده

۱ـ درسابق استانبول را (در سعادت) نیز می گفتند .

بودند اکنون بتمام اولیای اطفال اطلاع می‌دهیم که مدرسهٔ مزبوره ازروز شنبه‌نوزدهم شوال ۱۳۲۶ دردربند مقابل مدرسهٔلقمانیه قیام بخدمت نموده، کما فی‌السابق مشغول تعلیم اطفال خواهد بود .

تشکیل انجمن در ارومی :

شخصی با امضای محمد علی‌الحسینی مکتوبی بانجمن‌ایالتی نوشته واز مرحوم محتشم‌السلطنه حکمران‌خوی‌اظهارتشکرنموده وعلاوه میکند که دراین‌روزها مشارالیه همتی کرده و وسایل‌تشکیل انجمن‌ایالتی ارومی را فراهم آورده و موفق به تشکیل انجمن گردید .

سلماس و شکست مجاهدین :

پس‌از آنکه دلاوران قشون ملی، پسر امیر امجد وجماعت اکراد را شکست داده از سلماس بیرون کردند وحیدرخان امیرتومانرا نیز منهزم ساختند . اقبال‌السلطنه عزوخان وسمیتکو را مأمور تصرف‌سلماس میکنند . درنزدیکی‌قریهٔ (اورپان) مابین‌خوی وسلماس مجاهدین سر راهرا برایشان گرفته بجنگ می‌پردازند ، بعدازمقابلهٔ شدید، مجاهدین شکست خورده بسلماس‌مراجعت‌می کنند، عزوخان نیز شیر گیرشده تا یك‌فرسخی سلماس بتاخت وتاز می‌پردازد وقریهٔ (مغانجق) و (سره‌مریك) را آتش‌زده باهالی دیلمقان پیغام می‌فرستد که باید تسلیم شوید و ایشان نیز جواب سخت می‌دهند . بالاخره عزوخان موفق بتسخیر دیلمقان‌نشده در کهنه‌شهر اقامت می‌ورزد. بموجب‌نوشتهٔ حاجی پیش‌نماز که بانجمن فرستاده‌است عزوخان خود را گم کرده و درصدد فرار است .

ورود معتمدالتجار به‌تبریز:

معتمدالتجار که‌برای رسیدگی بامورتجاری‌خود مدتی‌بود باستانبول رفته بود در اواسط ماه ذیقعده وارد تبریز شد .

حکومت مرند:

مرحوم‌ستارخان‌چنانکه سابقاً نیز گفته‌شد از آن‌جمله‌اشخاصی‌بود که‌هرگزخوبی‌اشخاص‌را دربارهٔ خود فراموش‌نمیکرد. یکی‌از آن‌اشخاصی که راجع‌بستارخان‌درسالهای گذشته خوبیهای زیاد کرده‌بود رضاقلی‌خان سرتیپ‌مرندی‌بودوستارخان‌نیزحق‌نیکوئی‌ویرا بواجبی‌می‌شناخت.حتی‌بفرج آقا نیزتوصیه کرده بود که نگذارد صدمه‌ئی برضاقلی‌خان وارد شود وپس ازفتح مرندبهرترتیبی‌بود رضاقلی‌خان بمنزل‌سردارآمد وازطرف سردارهم مورد اعزاز و تکریم گردید و مخصوصاً منزلی هم برای ایشان تهیه نمود . سردار برای‌آنکه محبتی دربارهٔ ایشان‌بکند دراین‌صدد برآمد که‌حکومت مرند از طرف ایالت بدو مفوض شود و بواسطهٔ تلفون بمیرزا حسین واعظ نیز ما فی‌الضمیر خود را گفت و از من نیز خواهش کرد که بارضاقلیخان بانجمن رفته آنچه بتوانم در پیشرفت کار وی بدو مساعدت کنم . بنده رضاقلی خان را بخوبی نمی‌شناختم و همین قدر می‌دانستم که از خوانین مرند است . باآقای‌اسمعیل یکانی در این‌باب مشاوره کردم. ایشان گفتند رضاقلی خان سرتیپ هرچند تا امروز سر وکارش با استبدادیان بوده ولی شخصی است که قول خود را محترم می‌شمارد، اگرقول بدهد و تعهد کند

که نسبت بمشروطیت وفادار شود تصورنمیکنم که بخلاف قول وتعهد خود رفتار کند . بالجمله روز پنجشنبه ۱۵ ذیقعده بنده باتفاق ایشان بانجمن رفتم وبمیرزاحسین‌واعظ نیزرساندم که‌اگر بنا شد رضاقلیخان را بحکومت مرند معین کنید ازو قول بگیرید که بخلاف مشروطه حرکت نکند . در انجمن راجع بکمیسیون مالیه مذاکره می کردند ، پس‌از ختم مذاکره میرزا حسین گفت : صبح سردار توسط تلفون فرمود که من برضاقلی خان مرندی اطمینان دارم و میدانم که بمشروطه خیانت نمی کند و بشما هم قول می‌دهم سرموئی از مشارالیه خلاف ظهور نکند لذا او را بمرندمأمور خواهم کرد . پس‌از مذاکرات زیاد قرار شد که رضاقلی خان باید بقرآن سوگند یاد کند که بخلاف مشروطه حرکت نخواهد کرد و رضاقلیخان قبول کرد و پس‌از تجدید وضو میرزا حسین قرآن را بدست گرفت و بلند شد و همه باحترام کلام‌الله برپای خاستند، رضاقلیخان رو بقبله ایستاده قرآن را بدست گرفت و با تلقین واعظ بدین نحو قسم یاد کرد : « من که رضاقلی‌خان سرتیپم کلام الهی را شاهد می گیرم که هرکاری جناب سردار بمن واگذار نماید اگر دانسته و فهمیده خیانت نمایم این سورهٔ برائة نسل مرا قطع نماید . » و انجمن هم حکومت مرند را برای رضاقلی خان تصویب کرد و مشارالیه هم در سر عهد خود پایدار ماند و بالاخره هست و نیستش را روسها آتش زدند .

کمیسیون مالیه :

برای رسیدگی و مساعدت بامور مالیه کمیسیونی ازطرف انجمن ایالتی انتخاب شد که اسامی ایشان بقرار زیر است :

میرزا صادق‌خان مستوفی ـ میرزا محمدخان مستوفی ـ معتمددفتر ـ میرزا رضی ـ مشهدی احمد آقا قازان‌چائی ـ مشهدی علی آقا ماهوتچی ـ مشهدی عباسعلی .

رسم افتتاح مریضخانهٔ ملی :

روز چهار شنبه ۱٤ ذیقعده مریض‌خانهٔ ملی رسماً افتتاح یافت و جماعت زیادی دعوت شده بود، ازجمله نمایندگان سیاسی مقیم تبریز که تنها جنرال کونسول روس حضور داشته وآن دیگران حاضر نبودند .

رفتن امیر معزز بتهران :

امیرمعزز میرزا علی‌اشرف خان که در اردوی باسمنج بوده، برای آنکه پاره‌ئی‌امورمهمه را که‌بواسطهٔ تلگراف ومکتوب ممکن‌نبود نوشته و گفته شود ، ازطرف عین‌الدوله بتهران فرستاده شد که حضوراً مراتب را بعرض شاه برساند .

ورود مساوات به تبریز :

مرحوم مساوات سیدمحمد رضای شیرازی که مراتب علمی و ادبی ایشان برهمه کس روشن بوده است پس از بمباران مجلس چندی درتهران متواری شده سپس‌از تهران بیرون رفته و مدتی هم در قفقاز بسر برده بود روز شنبه ۱۷ ذیقعده وارد تبریز شد و روز یکشنبه بانجمن ایالتی رفت انجمن مقدم ایشانرا محترم شمرده وآنچه لازمهٔ تجلیل‌بود ازطرف اعضای انجمن دربارهٔوی بعمل‌آمد و مشارالیه وقتیکه‌می‌خواست از انجمن بیرون

رود اظهارداشت : « اولا اظهار خجلت می کنم از مراحم آقایان که درحق بنده مبذول داشته ومی‌دارید، چرا که خود را قابل این مراتب نمیدانم و خدمتی هم نسبت بموقع حالیهٔ ملت خود نکرده‌ام و جزئی از هزار یك وظیفهٔ خود بجای نیاورده و ازین روی در پیش ملت زیاده خجل هستم ، این است که استدعا دارم این‌تمجید اترا درحق بنده مفرمائید زیرا این بار گرانرا که بدوش گرفته‌ایم اگر بمنزل رساندیم همگی حق افتخار را داریم و امروز باید تمام مراسم را کنار گذاشته سعی‌نمائیم که فقط این‌بار را بمنزل برسانیم . »

شادروان مساوات مجلهٔ مساواترا که یکی‌از معروفترین ومهمترین مجلات تهران و مستغنی از تعریف و توصیف است در تهران دایر کرده بود ودرتبریز نیزدایر کرد وشمارهٔ اول آن‌درغرهٔمحرم ۱۳۲۷منتشر گردید.

ورود میرزا احمد قزوینی عمارلو :

میرزا احمدقزوینی یکی از علمای نجف بوده که ازطرف مرحوم حاجی سیدعلی آقای داماد متوقف در خانقین اعزام شده‌بود در اواخر شوال ۱۳۲۶ وارد تبریز شد .

تشکیل انجمن مجاهدین :

در این‌روزها انجمنی‌بنام انجمن‌مجاهدین تشکیل یافته که مقصود از تشکیل دادن آن این است که مجاهدین‌را بپاره‌ئی امورمطلع‌سازند و بایشان بفهمانند که مقام مجاهدت در راه استقلال وطن مقام مهمی است و هر کس نمی‌تواند سینهٔ خودرا سپر هر گونه شداید قرار داده قدم بدین میدان جانبازی بگذارد ، پس کسانیکه می‌خواهند بچنین فداکاری اقدام



میرزا احمد خان عمارلو

کنند باید مقام‌شامخ مجاهدی را با تنزل بپاره‌ئی کارهای ناشایست ازقبیل اجحاف بمردم ودست‌اندازی باموال ایشان ننگین ننمایند، وپیوسته باقلب سرشار از حب وطن در استقلال مملکت بکوشند، وهر کس بخلاف مرام حرکت کند باید ازصف مجاهدین اخراج شود. محل این‌انجمن درمحلهٔ راسته کوچه بوده است که در روز سه‌شنبه ۲۰ ذیقعده باحضور جم غفیری از اهالی وصنادید قوم واعضای انجمن‌ایالتی رسماً با یك‌وضع مجللی‌افتتاح

یافت . و حاجی میرزا آقا بلوری هم لایحه‌ئی که بزبان ترکی نوشته‌شده و حاوی مضامین فوق بود قرائت کرد .

تسخیر خوی :

یکی از شهرهائی که تصرف آن برای آزادیخواهان ضرورت‌زیادی داشت شهر خوی‌بود . مردم‌خوی از آغاز مشروطه از طرفداران‌مشروطیت بودند چنانچه در جلد اول سمت تحریر یافت فداکاریهای زیادی از ایشان درپیشرفت‌مشروطه‌مشهودافتاد.دراین‌موقع‌چون‌حکومت‌خوی‌بااقبال‌السلطنه بود و مشارالیه امیرامجد را از طرف خود بحکومت آنجا فرستاده بود و اهالی هم نمی‌توانستند بدفع‌آن پردازند ناچارمنتظرفرصت‌بودند که دستی از غیب برون آید وکاری بکنند .

سواران مرند و ارونق و انزاب درصدد حمله بخوی بودند، ولی با اقدام مؤثری نتوانسته‌بودند کامیاب شوند تا آنکه نخستین راپرت تلگرافی از خوی بانجمن ایالتی بامضای جعفر حسینی رسید که ذیلا درج میشود .

گزارش تلگرافی خوی :

« شب سیزدهم ذیقعده جناب آقا میرزا نورالله باجمعی‌ازمجاهدین غیور وآقای قوچعلی‌خان وسایرسرکردگان محترم ملی بقلعهٔ‌خوی‌حمله، درقلعه را بفاصلهٔ سه‌ساعت بدون چندان خونریزی باز ، امیرامجدما کوئی جان‌خودرا برداشته‌بماکوگریخت، مستبدین دربیغوله‌ها پنهان، بعدجناب آقای‌حیدرخان عمواوغلی که وجودشان مایهٔ‌امیدواری عموم‌ملت ومشروطه‌طلبان است وارد و اهالی را تأمین ، وبازار و دکان گشاده ، قاطبهٔ اهالی در



قوچ‌علی‌خان

آسایش ورفاهیت بدعا گوئی دوام‌مشروطیت که مایهٔ‌ترقی واسباب نیکبختی ملت‌است اشتغال دارند . جعفرالحسینی»

نامزد شدن سعیدالممالك بحکومت خوی :

گزارش فوق درتاریخ ۲٤ ذیقعده بانجمن رسیده و در آنجا قرائت شد . باتصویب انجمن مرحوم سعیدالممالك بحکومت خوی وسلماس معین گردید ، و در روز چهارشنبه ٦ ذیحجه ۱۳۲٦ مشارالیه درانجمن حضور بهمرسانید ، وبایشان گفته‌شد که حقوق‌حاکم‌خوی ونایب‌الحکومهٔ‌سلماس درکلیه پانصد و بیست و هفت تومان در ماهی تصویب شده‌است ، و درباب



امیرحشمت سعیدالممالك نیساری (ردیف دوم نفر وسط)

مواجب شخصی مشارالیه مذاکره شد، گفت که هست ونیست من تاجائیکه دارم و می‌توانم خرج کنم وقف ملت وملیت است و چیزی بعنوان مواجب قبول نمی کنم الا آنکه همان وجهیکه مقررفرموده‌اند ، خواه‌آنرا ازبابت مواجب، خواه‌ازبابت‌مخارج حکومت محسوب دارندکافی‌است. اعضا اظهار تشکر کردند وقرارشد روز پنجشنبه ۷ ذیحجه حرکت کنند .

مرحوم حیدرخان از تبریز کی و چه‌وقت حرکت کرده و خود را بخوی رسانده است فعلا اطلاع صحیحی از آن در دست ندارم .

تفصیل و چگونگی تصرف خوی :

راجع بکیفیت تسخیر خوی اطلاع مشروحی جز آنکه مرحوم کسروی درجلد سوم تاریخ مشروطه صفحه ۳۱۱ ازروی نامهٔ مرحوم میرزا نورالله‌خان‌نقل کرده دردست‌نیست‌لذاعین‌نوشتهٔ‌ایشانرا دراینجانقل‌می کنیم :

« چون میرزانورالله‌خان در این‌باره یادداشتی بنزد نویسنده فرستاده کوتاه‌شدهٔ آنرادرپائین‌می‌آوریم ، می گوید : کمیتهٔ (اجتماعیون عامیون) و (انجمن ایرانیان) در باکو باین شدند که خوی را بگشایند و مرا با ابراهیم آقا برای این کار بگزیدند . من با دستور کمیته از باکو روانه گردیده بجلفا رسیدم . ابراهیم آقا با دسته‌ئی در علمدار (نزدیکی‌جلفا) نشسته ازترس یکانیان که درسرراه‌می بودند پیش‌رفتن‌نمی‌یارستند . قوچعلی‌خان‌یکانی بابرادرانش بخشعلی‌خان وشیرعلیخان که بیست ساله وهفده‌ساله می‌بودند از سوی امیرامجد نگهداری راه جلفا و خوی را می‌داشتند ودر جلفا می‌نشستند . من با ایشان بگفتگو پرداختم وهرسه را هوادار آزادی گردانیدم . آنان باما پیمان همدستی بسته برای کار آماده گردیدند .

پس‌ازاین‌آمادگی‌باهم بسگالش نشسته چنین‌نهادیم که (ایواوغلی) راکه‌شهرکی درچهارفرسخی خوی‌می‌باشد بگشائیم و ازآنجا نقشهٔ گشادن خوی را بکشیم و از روی این نهش ابراهیم آقا را با یکدسته در علمدار گذارده من با قوچعلی‌خان همراه خلیل‌خان هرزندی و مشهدی اسمعیل گرگری‌وعباس‌خان علمداری که‌هر کدام بیست وسی تن گردسرمی‌داشتند روانه گردیدیم ، شب‌رادرقره‌بلاغ‌سه‌فرسخی (ایواوغلی) خوابیده‌بامدادان براه افتادیم و یکسره به ایواوغلی تاخته باندك جنگی آنجا را بدست

آوردیم و نشیمن کردیم . بخشعلی خانرا با دویست‌تن درسر راه خوی یك فرسخی بپاسبانی گذارده بودیم . یکدسته هزار تن کما بیش ازخوی برسر او آمدند وجنگ سختی در آنجا رخداد . بخشعلی‌خان دلیرانه ایستادگی نمود و ازین سو نیز کمك برایش فرستادیم در نتیجه دشمن شکست یافته پس‌نشست . لیکن همه دیه‌های پیرامون ایواوغلی را گرفته بودند . ماپس ازسگالش دویست و پنجاه تن از دلیران مجاهدین‌را برگزیده از بیراهه خود را به دیزجدز که میانهٔ خوی و سلماس نهاده است رسانیدیم و ازآنجا پس‌از اندکی آسایش شبانه‌آهنگ‌خوی کردیم وچون می‌دانستیم امیرامجد و دیگران آگاهی نیافته‌اند و شبانه همگی در خوابند یکسره خود را بنزدیکی شهر رسانیده از دیوار در که بلند بود بالا رفته بیکبار در شهر هیاهو بلند کردیم و بدانسان بشهر ریخته آنجا را بدست گرفتیم . امیرامجد بایك‌پیراهن و زیرشلواری ازسوراخ دیوارخودرا بیرون‌انداخته گریخته بود . »

عزوخان که برسر سلماس تاخته و در کهنه شهر نشیمن کرده بود بی‌نیل مرام باز گشته می‌خواست وارد خوی‌شود، درخارج شهر بمجاهدین برخورده بجنگ برمی‌خیزد ولی بزودی شکست‌خورده فرار می کند .

تلگراف مظفرانهٔ خوی :

پس‌از ورود سعیدالممالك[1] بخوی، تلگرافی بانجمن‌ایالتی مخابره نمود که خلاصهٔ آن ذیلا نوشته می‌شود :

راپرت‌خوی و اطرافرا دوروزقبل تقدیم‌حضورمبارك‌حضرت‌مستطاب

۱ـ سعیدالممالك ، همان ابوالحسن خان امیرحشمت نیساری است .

آقای تقی‌زاده روحی فداه نموده بودیم پس از آن عدهٔ کثیری از اشرار و اکراد ما کو بریاست چند نفر از خوانین آنجا بقراءِ پارچی و حاشرود یك فرسخی خوی هجوم کرده و سیم تلگراف را قطع نموده بودند شب ۲۱ ذیحجه عده‌ئی فرستادیم آنها را شکست داده و صد نفر از ایشان کشته شده و پنجاه رأس اسب و مقداری تفنگ غنیمت آوردند وتا سه فرسخ ایشانرا عقب راندند. ابوالحسن عمواوغلی .

حمله بردن زاغان بر بیرق سلطانو ازهم دریدن آن :

دور نیست که اهل تحقیق این داستان عجیب را که در اینجا نقل میشود افسانه پنداشته و آنرا ازداستانهای جعل شده تصور کنند ، درصورتیکه بشهادت اغلب مردم این قضیه روی داده وهزارها تن از اهل تهران باچشم خود آنرا دیده‌اند ، که ششم ذیقعده ۱۳۲۶ بیرقی را که بربالای عمارت شمس العماره زده بودند عده‌زیادی از زاغان بدان حمله برده و ازهم دریدند ، چنانکه جزچوب خشکی درآن باقی نماند. وشاعری آنرا برشتهٔ نظم آورده که سواد آن در ذیل بنظر قارئین می‌رسد :

گویمت یك حکایت شیوا — کن روایت بدوستان ازما
بود بالای قصر پادشهی — شیر وخورشید بیرقی برپا
علم اول نشانهٔ شاهی است — کاحترامش کنند در هرجا
سیصدوبیست‌وشش زبعدهزار — رفته ازهجرت رسول خدا
در ششم روز از مه ذیقعد — تیره وتار گشت روی هوا
بی‌شمار از گروه زاغ وزغن — وز کلاغان زشت بد سیما
چون ابابیل درحکایت فیل — لشکر حق فرود شد زسما

جمع گشتندوحمله افکندند | گوشها گشت کر زقا قا قا
چند تیر تفنگ خالی شد | که‌نکردند هیچ‌از آن‌پروا
همه‌با چنگل وپر ومنقار | بگرفتند پرده را یك جا
بدریدند و پاره بنمودند | ماند چوب علم برهنه بپا
عبرتی گیر ای شه غافل | نکتهٔ نغز هست در اینجا
خواه‌ازین‌پند گیر وخواه‌نگیر | اند کی مانده‌تا شوی‌رسوا

تلگراف انجمن سعادت :

انجمن‌ایالتی‌فوری افتتاح مجلس‌مبعوثان عثمانی‌را تبریك‌فرمایند .
انجمن سعادت .

جواب باین مضمون مخابره شد :

استانبول مقام منیع مجلس مقدس مبعوثان عثمانی، کوپیه انجمن سعادت، بمناسبت افتتاح‌آن مجلس‌مقدس‌تبریکات صمیمانهٔ‌خودرا بنام ملت ایران تقدیم می‌نمائیم. انجمن‌ایالتی.

عناد ولجاج روز افزون محمدعلی‌شاه :

در این ایام که ایران ازجنوب تا شمال و ازشرق تا غرب درمیان آتش اغتشاشهای خانمانسوز زبانه می کشید باز محمدعلی‌شاه بغفلت خود پی نبرده و دست ازلجاج وعناد برنمیدارد و روزبروز با دست خود بتخریب مملکت می‌پردازد وتصور نمی کند که خراب کردن خانهٔ ملت وآتش زدن برهستی ایشان، خانهٔ خود بدست خویش خراب کردن است ، وشب و روز

می‌خواهد که خرمن زندگانی ملت را در میان شعله‌های آتش بیداد بتودهٔ خاکستر مبدل سازد ، باز دراین خیال است که بهرنوعی باشد بایدآذربایجان را ویران کرد ومردمانش را ازحلیهٔ حیات عاری ساخت .آنروز که عین‌الدوله را با قهرازخود براند باردیگرش بامهر بخواند وریاست اردو و فرمانفرمائی آذربایجان را مجدداً بعهدهٔ او واگذاشت و وعده داد که بزودی اردوی مجهزی از تهران به تبریز روانه دارد و هر گونه مساعدتی که لازم باشد دریغ ننماید .

عین‌الدوله هم رام شد و از قزلجه میدان آنسوتر نرفت و بار دیگر بباسمنج باز گشت ومنتظررسیدن قوای تهران‌بود ومسلماً بودن عین‌الدوله درباسمنج دوفرسخی تبریز برای تبریزیان محظورات زیادی‌داشت ، ومردم تبریز ازین جهت سخت نگران بودند وهمیشه در پی چاره جوئی بودند تا آنکه روزی میرهاشم‌خان بیاقرخان می گوید در کنج خانه نشستن ودست روی دست گذاشتن امروز بدرد نمی‌خورد، بایدکاری کرد که عین‌الدوله از باسمنج برود ، پس‌از مشاوره چنین صلاح دانستند که باستارخان هم دراین باب مشاورتی بنمایند، درصورت موافقت ایشان شبی بباسمنج حمله برده کار را یکسره کنند .

شبیخون بردن بباسمنج :

وقتیکه سالارمقصود خود را بسردار گفت سردار اندکی بفکر فرو رفت وبعد گفت من اینکار را عاقلانه نمیدانم برای‌آنکه ازشهر تا باسمنج بیش‌از دوفرسخ فاصله دارد اگرمجاهدین‌خدا نکرده مغلوب شوند بیش‌از نصفشان‌تلف می‌شوند. سالار گفت چند شب پیش‌حسین‌خان‌مارالانی بباسمنج



ردیف نشسته از دست‌راست :
میرهاشم‌خان ـ ستارخان ـ باقرخان وجمعی از مجاهدین

حمله‌برده مظفرانه بازگشت وچشم زخمی‌هم بایشان نرسید . سردارجواب داد که اولا فاصله بین مارالان وباسمنج از بیراهه کمتر ازفاصله مابین شهر و باسمنج است و ثانیاً اهالی مارالان بتمام پست و بلندیهای اطراف بلد هستند و اگرحادثهٔ نامطلوبی روی دهد می‌توانند بهرطریقی باشد خودرا بجائی برسانند که از گزند محفوظ بمانند ودیگر آنکه حملهٔ حسین‌خان عین‌الدوله‌را متنبه ساخته و او نیزقطعاً بسران لشکر دستورداده که مراقبت ومواظبت زیاد بکاربرند . سالارمتقاعد نشد و گفت اگرعین‌الدوله درباسمنج بماند فردا مجدداً شهرمحصور خواهد بود و راه آذوقه بسته خواهد شد . سردار گفت‌من‌نظریات شماراکاملا تصدیق‌می کنم الاآنکه اعتقاد بشبیخون

ندارم مجاهدین مشکل بتوانند ازعهدهٔ این کار برآیند ، در این لیالی سرد نیمهٔ قوس بیك اردوی مجهز حمله بردن کار آسانی نیست ، باوجود این همه مشکلات چون شما یقین کامل بپیروزی خودتان دارید هرطور صلاح میدانید اقدام کنید ولی من شخصاً در این کار شرکت نخواهم کرد . وشب ۱۲ ذیقعده که شب موعود بود قدم از خانه بیرون نگذاشت زیرا ستارخان معتقد بود که مجاهدین نباید بیش از دو فرسخ راهرا در شب سردی پیموده بدون آنکه مهرب و معقلی داشته باشند بجنگ پردازند . بالاخره شب دوشنبه ۱۲ ذیقعده مجاهدین در محلی که قبلا قرار داده بودند حاضر شده و از آنجا بطرف باسمنج رهسپار شدند و از مجاهدین امیرخیز نیز اشتراك کردند و آیدین پاشا هم بادستهٔ خود و چندنفر بمب انداز بهمراه مهاجمین حرکت کردند و حسن دلی که از مجاهدین بی باك و جسوری بود با دستهٔ خود در مقدمة الجیش حرکت می کرد بدون آنکه بمحظوری مصادف شوند تا گورستان باسمنج پیشرفتند وتوپی درآنجا بود وتوپچیان هم گویا بخواب رفته بودند حسن دلی سوار لولهٔ توپ شده بنای داد وفریاد و بدمستی گذاشته توپچیان از فریاد وی بیدار شدند و جنگ آغاز شد . حسن دلی در روی همان لولهٔ توپ کشته شد و لشکریان نیز ازخواب بیدار گشتند وبمدافعه پرداختند، همینکه مجاهدین متوجه شدند که از هرطرف گلوله برسر ایشان می بارد پای مقاومتشان لغزید ورو بفرار گذاشتند که گلوله های توپ چون قطرات باران برسر ایشان باریدن گرفت. بیچارگان نمی دانستند کجا بروند،هر کس راهی برای خود پیش گرفته می رفت، عده ئی ازناچاری بنعمت آباد رفته هنگام صبح از آنجا بیرون آمده عازم شهر شدند . بالجمله با دادن تلفات زیاد شکست خورده بشهر باز گشتند .

پس‌از بهم خوردن اردوی عین‌الدوله در ۱۷ رمضان، یك عده قزاق درحدود سیصد وچهار صد نفر از تهران در تحت فرماندهی کاظم‌آقا باردوی عین‌الدوله فرستاده شده بود. در آن‌شب کاظم آقا هم کشته شد.

رشیدالملك بخود بنده می گفت که شب ۱۲ ذیقعده من در اردوی عین‌الدوله در باسمنج بودم چون صدای تفنگ از هرجا بلند شد و جنگ درپیوست. من باتفاق کاظم آقا بیرون آمدیم و دست بهم داده بودیم ناگاه تیری برسرش خورد ودرهمان لحظه بمرد، و باز می گفت چنان وحشت و اضطرابی باهالی اردو روی‌داده‌بود که اگرمجاهدین‌یکساعت بیشتر مقاومت می کردند رشتهٔ انتظام اردو بکلی از هم گسیخته می‌شد.

نیابت ریاست میرزا حسین واعظ :

در بیست وهشتم ذیقعده در انجمن ایالتی مذاکره‌ئی دربارهٔ نیابت ریاست انجمن بمیان‌آمد وقرار شد که‌انتخاب بعمل‌آید، و درنتیجه میرزا حسین واعظ به نیابت ریاست انجمن منتخب گردید.

اوضاع اداری و انتظامی تبریز

اعضای انجمن‌ایالتی‌آذربایجان (۱) و اسامی ایشان:

میرزا محمدتقی طباطبائی رئیس - میرزا حسین واعظ نائب رئیس -

۱ـ انتخاب جدید گویا در ماه ذیقعده انجام یافت و نگارنده نیز انتخاب شده بودم وازانجمن هم نامه‌ئی به بنده نوشته شد، ولی مرحوم سردار از انجمن تقاضا کرد که

شیخ‌اسمعیل‌هشترودی ـ شیخ‌محمد خیابانی ـ میرزا اسمعیل‌نوبری ـ حاجی شیخ علی‌اصغر لیل‌آبادی ـ حاجی میرمحمدعلی اصفهانی ـ حاجی مهدی کوزه کنانی ـ حاجی‌میرزاعلی‌النقی گنجه‌ئی ـ حاجی‌میرزا ابراهیم‌تاهباز ـ مشهدی محمدعلی مطبعه ـ مشیرالسادات .

ادارات :

بلدیه وتلگرافخانه درتحت ریاست قاسم‌خان امیرتومان . نظمیه با ریاست سالار مؤید[1] . مالیه با ریاست رفیع‌الدوله. کمیسیون جنگ درتحت نظر سردار وسالار . معارف در تحت ریاست سیدحسین خان عدالت . عدلیه با ریاست ضیاءالعلماء .

حکومت :

همانطوریکه قبلا اشاره شد ، حکومت با اجلال‌الملك بود و سایر ادارات هم باتصویب ایشان ترتیب داده می‌شد .

→

چون من سواد ندارم لذا خواهشمندم که انجمن ایالتی از طرف خود اسمعیل را اجازه بدهند که درکارهای من نظارت کرده و درحقیقت مشاورمن باشد وانجمن‌نیزقبول کرد .

۱ـ آقای سیدمحسن‌دیبا فرزند مرحوم‌علاءالملك تحصیلات مقدماتی‌را در روسیه بعمل‌آورده وبعد شش‌سال دراستانبول درموقع‌سفارت پدرش‌درمدرسهٔ حربیهٔ‌آنجا مشغول‌ادامهٔ تحصیل‌شده ویکسال هم دراروپا بتکمیل‌تحصیلات‌پرداخته وزبان روسی، فرانسه وآلمانی‌را بخوبی یادگرفته ، در زمان انقلاب تبریز از طرف آزادیخواهان بریاست نظمیه منصوب شد و بخوبی از عهده برآمد و بعد بریاست کل ادارهٔ نظام معین شده بلقب سالاری ملقب گردید و پس‌از چهل‌سال خدمت بدرجهٔ سرلشکری نایل و در سال ۱۳۲٦ با درخواست خود بازنشسته شد . مشارالیه‌شخصی‌است فعال‌وامین‌ودیندار ووطن‌پرست ومتعصب‌ودرستکار.

انجمن ایالتی هفته‌ئی شش روز از دوساعت از روز گذشته تا ساعت چهار ازشب، مشغول رسیدگی بامورمرجوعه می گردید. بالجمله هر کس مشغول انجام وظایف خود بود وبانهایت کوشش بانجام وظیفه می‌پرداخت. وکسبه واصناف و تجارنیز آسوده وراحت مشغول داد وستد بودند.

ورود آقای تقی زاده به‌تبریز:

جناب آقای تقی زاده ۱۴ ذیحجهٔ ۱۳۲۶ وارد تبریزشدند، ورودایشان مایهٔ امیدواری عظیم برای تبریزیان گردید، ومردم آمدن ایشانرا بشهر تبریز



سید حسن تقی‌زاده

فیض‌عظیم‌می‌پنداشتند و بریکدیگر تبشیرمی کردند وروزنامه‌هائی که‌در آن وقت‌نشرمی‌شد ورود ایشانرا صمیمانه تبریك گفتند. ما فقط به درج تبریك روزنامهٔ انجمن‌قناعت می‌ورزیم که درشمارهٔ (۳٤) سال‌سوم نوشته شده‌است.

خیرمقدم یا سعادت اعظم :

جناب آقای سیدحسن‌آقای تقی زاده که نام نامیش سردفتر افتخار آذربایجان، و وجود گرامیش‌مایهٔ‌امیدواری‌حریت پرورانست، روزپنجشنبه چهاردهم ماه‌بوطن‌خود پیوستند. یقین‌است که تقی‌زاده را با آن سر گذشت تاریخی خودشان درتمام ایران کسی‌نیست نشناخته و نداند . حیات سیاسی وخدمات واقعی ایشان اگرچنانچه بحق و درتحت سلطهٔ خامهٔ معجزنگار محرر ماهری نوشته می‌شد هویت ذاتی ایشانرا می‌توانست معرفی نماید . اینك‌آذربایجان با نهایت مسعدت این یگانه فرزند خویش‌را دربرداشته، و ما نیز با قلبی مملو از حس امتنان تبریکات خویش را بعموم هموطنان آذربایجانی تقدیم، وبغرور مالکیت این‌چنین گوهر گران قیمت، خود و وطن خودرا دربلندترین درجات نیکبختی تهنیت می گوئیم .

نطق‌آقای تقی‌زاده درانجمن ایالتی:

پس‌از آنکه دو سه روز از ورودآقای‌تقی‌زاده گذشت وازچگونگی اوضاع مستحضر گردید، بنابدرخواست انجمن‌ایالتی و تمایل شخصی خود آقای تقی زاده قرار شد که روزی درانجمن راجع بکیفیت امور و جریان وقایع‌سخنرانی کرده وآنچه راکه لازم میداند ذکر کند تا مردم ازبیانات وافیهٔ ایشان استفادهٔ شایان نموده بوظیفهٔ خود کاملا آشنا شوند. لذا روز

دوشنبه ۱۸ ماه ازمردم شهر بانجمن دعوت شد وجمع کثیری حضوریافتند. نخست آقای‌تقی‌زاده نطق مبسوطی کرد و بعداز وی میرزاحسین وشیخ محمد خیابانی نیز در همان زمینه سخنرانی کردند و قرارشد روز سه شنبه را نیز آقای‌تقی‌زاده تجدید مطلع کند، و آنروز ازمرحومان ثقةالاسلام و حاجی سیدالمحققین نیزدعوت شده بود، قبلا آقای تقی زاده بیاناتی فرمودند که بموجب نگارش روزنامهٔ انجمن تا آنروز این سخنان بگوش کسی نرسیده بود، وبعداز ایشان میرزاحسین و شیخ‌محمد خیابانی درتأیید بیانات ایشان نطقی کردند.

تمامی مذاکرات و سخنرانی‌های این دوروز دربارهٔ دوچیز بود که آنرا بدین‌طورمی‌توان خلاصه کرد «موفقیت درهرکارمنوط بدو شرط است: یکی‌خواستن آن‌از روی حقیقت وصفای قلب وخلوص‌نیت ودیگری‌دانستن طریق تحصیل آن ویا رجوع کردن بکسانیکه اطلاعات لازمه درآن کار دارند». نگارنده خوب یاد دارم که‌آقای‌تقی‌زاده فرمودند بدترین چیزها در انظارمردم متمدن جهان دوچیز است: کشتن زن وبچه وغارت کردن اموال دیگران. دوساعت از شب گذشته مجلس خاتمه یافت وقرار شد فردا روز چهارشنبه ۲۰ماه مجلس ثالثی نیز ترتیب داده شود و درآن مجلس آخرین چاره را مورد بحث قرار دهند.

تجدید عهد و سوگند:

روزچهارشنبه بیستم‌ذیحجه مجلس‌سوم انعقادیافت، پس‌ازمذاکرات ومبادلهٔ افکار قرار براین شد که دربارهٔ کارهای گذشته عفاالله عما سلف باید خواند ولی از امروز باید سران‌قوم و سرشعبه‌ها وافراد مجاهدین وبالاخره

کسانی که قدم براه آزادی و حفظ حقوق عامه گذاشته و خود را موظف بخدمات ملی میدانند راهی پیش گیرند که رفتار و کردار آنان سرمشق دیگران گردیده مردم باعمال و افعال ایشان اقتفا نمایند، و برای آنکه عموم اهالی از حسن نیت ایشان مستحضر شوند و یاوه‌سرایان لب ازبیهوده گوئی ببندند لازم است که همهٔ آقایان مزبور و مخصوصاً مجاهدین از روی خلوص نیت و صمیم قلب بناموس و شرف خودشان سوگند خورده و متعهد شوند که ازین ببعد بهیچوجه مصدر حرکاتی که برخلاف آسایش عمومی و مقاصد ملیه باشد نبوده و حقیقت‌پرستی خود را عملا برهمگان ثابت کنند.مخصوصاً مجاهدین پاکدامن که با نیت‌پاك قدم‌بعرصهٔ مجاهدت گذاشته بودند در انجام این‌کار بذل مجهود کردند وقرار شد که روزجمعه بیست و دوم ذیحجه مجلسی در انجام این مقصود منعقد گردد و سوگند نامه‌ئی نوشته شود که هریك از مجاهدین آنرا امضا کرده و سوگند یاد کنند . لذا روز جمعه مجلس مزبور انعقاد یافت وسران مجاهدین و افراد ایشان حضور بهمرسانیده بطوریکه در فوق ذکر شد بناموس و شرف خود قسم یاد کرده و عهد گذشته را تجدید نمودند و کسانیکه نتوانسته بودند در روز مذکور حاضر شوند حسب‌المقرر در روزهای بعد بادارهٔ نظام رفته اسامی خودشانرا نویسانده و مراسم تحلیف بجای می‌آوردند .

آثار انقلاب در رشت و اصفهان و خراسان:

در رشت از نخستین روز در باطن مجاهدینی بودند که شب وروز تلاش می کردند و در اصفهان هم آمدن صمصام السلطنه باصفهان تغییرات مهمی در اوضاع آنجا داد و تلگرافی راجع باین موضوع بانجمن ایالتی

رسیده است که سواد آن ذیلا درج میشود :

«تبریز انجمن، بختیاریها از تهران فرار، باملت همراه، اصفهان شورش، حاکم کونسلخانه پنهان، صمصام‌السلطنه بختیاری ازطرف ملت حاکم.»

این تلگراف را صمصام السلطنه بانجمن سعادت کرده و انجمن سعادت هم به تبریز مخابره نموده:

« تبریز انجمن ایالتی عین تلگراف اصفهان ازعلیه[1] از طرف انجمن سعادت :

اصفهان انجمن تشکیل، شهر منظم، اجانب محفوظ، منتظر همراهی صمصام‌السلطنه ـ درباب قاضی فتاح اقدام شد، وضع کوکان تلگرافید. انجمن سعادت . »

راجع بخراسان:

سواد تلگراف انجمن ایالتی تبریز درخصوص انقلاب خراسان که در تاریخ ۲۱ ذیقعده وارد شده .

استانبول انجمن سعادت، سواد تلگراف خراسان عیناً درج، بنجف اطلاع، اقدام فوری لازم :

« انجمن ایالتی، عموم علما و اهالی خراسان برای اجرای احکام حضرات حجج در مسجد جامع متحصن، به نجف ابلاغ دارید . »

جواب حجج‌الاسلام نجف در ۲۴ ذیقعده:

« استانبول انجمن سعادت، تلگراف هیجان خراسان به تحصن علماء

۱ـ مقصود از علیه استانبول است .

اعلام و اقدام آنها در اجرای احکام که تکلیف هرمسلم است واصل ، از جانب ما بآنها اعلام نمائید بانمام ثبات قلب قلع وقمع مواد ظام و استبداد را اهم فرائض شمرند، ما وعموم ملت تا آخر نفس با تمام قوت مساعد و طالب نصرتند و وجوب دفاع بی‌دینان را بهرنقطه ممکن‌است ابلاغ دارید، اخبار جدیده را اطلاع دهید ، عبدالله مازندرانی ـ محمدکاظم خراسانی . »

در استرآباد :

در استرآباد نیز از چندی پیش هیجان عظیمی درمیان مردم تولید شده وسر بمخالفت‌دولت برافراشته بودندوکار بجائی‌رسیده بود که‌صدراعظم‌وقت بتلگرافخانه رفته و با مرحومان حاجی شیخ محمدحسین وشیخ محمدباقر در ۲۵ ذیقعده بمخابره حضوری پرداخته بود .

خلاصهٔ تلگراف مشیرالسلطنه از مخابرهٔ حضوری :

« چندروزاست تلگرافهائی ازاسترآباد بخلاف عقل‌وشرع می‌رسد، بنابحسن عقیدتی که بمقام‌منیع‌علماءِ بلد داشته جای‌حیرت‌است که‌چگونه جنابانعالی و سایر آقایان بلد در مقام جلوگیری از اعمال و حرکاتی که نسبت بدولت می کنند بر نیامده‌اند و می‌خواهند مالیات ندهند . در صورتیکه مالیات عبارت از زکواتی است که دولت آنرا با فواج و علما و مستحقین‌میدهد که بحفظ حدود وثغورپردازند وفقرا ازآن بهره‌مند شوند . هرگاه منشاءِ این‌حرکات عامیانه نوشتجاتی‌است که بهیچوجه معلوم نیست که نوشته است گویا چند نفر قفقازی این نوع نتیجه را بیرون آورده‌اند و اگر راجع بمجلس است حالا قریب یکماه است مجلس‌بزرگی مشحون

از علما و عقلا و اعیان و شاهزادگان ترتیب داده شده و بلکه چند نفر از اهالی سایر ولایات نیز درآنجا جمع شده و الان مشغول رسیدگی امور عامه می‌باشند. و اگر می‌خواهید از استرآباد نیز یك‌نفر شخص عاقل و متدین‌را انتخاب کرده بفرستید، این‌حرکات عاقبت وخیمی در بردارد وآن وقت دولت ناچار می‌شود که با قشون رفع بی‌نظمی کند آن وقت جمعی در میانه تلف خواهدشد، جنابانعالی‌راضی‌نشوید که شریك این‌خونها باشید. صدراعظم»

جواب:

«مطالب مندرجهٔ تلگراف موجب کمال حیرت شد، مقصود علماء عظام وملت استرآباد ترویج حکم حجج‌الاسلام عتبات‌عرش درجات‌ارواحنا فداهم که مقلدین ملت اسلامیه و نشر احکام نبوی که عین‌حکم علماء عظام است بوده. بدون صغری و کبری مختصراً جواب اظهار می‌شود، یك فقره از احکام حجج‌الاسلام که‌ازنجف اشرف بتوسط قاصد متدین‌مخصوص شرف صدوریافته زیارت خواهیدنمود (یك فقره دستخط‌نجف دراینجا درج‌شده) ماحصل مطالب این است که نه دعوای حکومت داریم و نه توقع احسانی می‌نمائیم، اهالی مملکت استرآباد این احکامرا بموجب تکلیف مسلمانی لازم‌الطاعه می‌دانند و دراجرای اوامر مطاعهٔ علمای اعلام تا آخرین درجه حاضر و از کشته شدن خوف نداشته و ازتهدید بیم ندارند. هیئت مصلحه برای‌اجرای احکام‌مطاعه و اصلاح مملکت و رفع خونریزی، جمعی‌ازعلما باعده‌ئی که‌لازم‌است‌ازملت حرکت‌خواهند کرد،اعلاءِ کلمهٔ حقه‌رااِن‌شاءالله خواهند نمود وغیر ازین مطلب کسیرا مقصودی نبوده و از این قصد نیك تا خون در بدنهای مسلمین جاری است دست بردار نخواهیم بود و در باب

انعقاد مجلس تهران، این‌مجلس بدرد دولتیان می‌خورد .

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

مرادحکم‌علمای اعلام ، اعلام مشروطیت ومجلس شورای ملی است لاغیر ، محمدحسین- محمدباقرفاضل». وفردای آنروزنیزصدراعظم بمخابرهٔ حضوری پرداخت ولی جواب سخت شنید و رفت .

خلاصهٔ تلگراف دوم صدراعظم :

مشیرالسلطنه در تلگراف دوم خود چنین میگوید که « لعنت خدا و ملائکه بر کسی باشد که بخواهد از دین اثنی‌عشری خارج شود یا آنکه نسبت بعلما توهین نماید، عاقبت وخیم این امر را درنظر بگیرید . شما همچو تصورمی کنید که دولت از مملکت خود صرف‌نظرمی‌نماید، من از بابت تکلیف دینی خودم این‌طور می‌دانم که راضی نشوم بیك مسلمانی صدمه‌برسد،این‌تلگرافرا می کنم و الا ابداً جنابانعالی‌را زحمت نمیدادم، برای رفع تکلیف مسلمانی‌خود بتلگرافخانه آمدم که اصل مطلب‌را حالی نمایم و اتمام حجت کنم . . . . صدراعظم . »

خلاصهٔ جواب حاجی شیخ محمدحسین و شیخ محمدباقر :

« مضمون تلگراف ثانوی بیشتر موجب تعجب گردید، برای‌آنکه حکم علماء عظام وحجج‌الاسلام‌را درتلگراف جوابیه درج نمودیم و افتتاح شورای ملی و اعلام مشروطیت را خواسته بودیم شما طوری مبهم جواب دادید که بهیچوجه ربطی‌بما نحن‌فیه نداشت، معلوم‌است‌فقط خواسته‌بودید جوابی داده‌شود «الحق‌مر» مسلم‌است نشر عدالت وترویج‌احکام‌حجج‌الاسلام

بامذاق حالیهٔ دولتیان تباین کلی دارد . اما اینکه نوشته‌اید من مسلمان هستم وطالب خونریزی نیستم بلی «یقولون با فواههم مالیس فی قلوبهم» . چرا بعد از سن نود و دو که آخرین مرحلهٔ زندگانی است راضی شدید بمسجد مسلمانان ومعبد فرقهٔ اثنی‌عشری توپ بسته جمعی کثیر از مسلمین مقتول شوند . اما اینکه شوکت چنگیزی دولت را بزبانی بیان نموده و ملت استرآباد را تهدید نموده بودید چه ضرر دارد همانطوریکه برادران غیور آذربایجانی را هدف گلوله قرار داده‌اید این ملت هم سر در کف حاضرند که در راه احیای مذهب خون خود را ایثار کنند .

بذل جان و بذل مال وترك سر درطریق عشق اول منزل است

این یك فقره از احکام حجج‌الاسلام درج میشود که در هر کس که رگ مسلمانی باشد بوعدهٔ گندم ری آخرت خود بر باد ندهد :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

بعموم ایرانیان حکم خدا را اعلام میداریم . الیوم همت در دفع این سفاك جبار و دفاع از نفوس و اعراض واموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات بگماشتگان او اعظم محرمات و بذل جهد در استقرار و استحکام مشروطیت بمنزلهٔ جهاد درزکاب امام زمان ارواحنا فداه وسرموئی مخالفت ومسامحه بمنزلهٔ خذلان و محاربه با آنحضرت صلواة‌الله و سلامه علیه است، اعاذالله المسلمین من‌ذلك ان‌شاءالله تعالی. الاحقر نجل‌المرحوم الحاج میرزا خلیل ـ الاحقر الجانی محمدکاظم‌الخراسانی ـ الاحقر عبدالله المازندرانی . »

نامهٔ منتصرالدوله پیشکار سپهدار :

درماه ذیحجه نامهٔ مفصلی از منتصرالدوله (علی سرباز) بانجمن ایالتی‌رسید مبنی‌براینکه در۱٤ ذیقعده ۱۳۲٦ اساس مجلس‌مقدس شورای ملی‌درتنکابن برپا گردید وحضرت‌اشرف‌سپهداراعظم‌نیز نهایت‌همراهی‌دارند، اعلانات متعدد باطراف و شهرهای دور و نزدیك فرستاده وعموم مردم را از تأسیس این‌مجلس مقدس مستحضر ساخته و این اعلانها درتمام بلاد منتشر شده خصوصاً دراسترآباد ومازندران ، امیر مکرم والی استرآباد بسپهدار اعظم نوشته‌بودند که پنجهزار نفر مسلح فعلا موجود و اهالی‌شهر استرآباد مشروطه‌شده‌اند، بهر کجا می‌فرمائید حاضرند حرکت کرده وریشهٔاستبداد را از روی زمین‌برچینند وان‌شاءالله همین‌روزها با استعداد بمازندران رفته و ازآنجا عازم تهران خواهیم شد . . . . خواهشمندم جواب این عریضه‌را سریعاً مرقوم ومسرورم فرمائید . خادم وطن علی سرباز ملی

عین‌الدوله درچه خیال است ؟

عین‌الدوله محققاً از چگونگی اوضاع ایران و انقلابات واصله در بلاد مستحضر بود و می‌دانست که رفته‌رفته آتش انقلاب تمام ایران را فرا خواهد گرفت‌ولی‌راه‌چاره‌را برخودبسته‌می‌دید زیرامحمدعلیمیرزا می گفت بهرنحوی است باید باقوهٔ جبریه تبریزرا متصرف‌شد و تبریزیان می گفتند مجلس دارالشوری باید افتتاح شود. بالجمله نه از دین می‌توانست بگذرد نه ازدینار واو میخواست کاری بکند هم محمدعلیمیرزا از وی راضی باشد وهم ملت، این هم که محال بود ، با وجود این‌دست از تشبث برنمیداشت، گاهی به برخی ازمحترمین شهر نامه‌می‌نوشت و گاهی بانجمن پیغام میداد

و سخن از صلح و آشتی بمیان می‌آورد ولی انجمن دیگر بسخنان وی اهمیت نمیداد و می‌دانست که مشارالیه نمی‌تواند بخلاف میل شاه اقدامی کند وفعلا در باسمنج نشسته منتظر رسیدن اردوی جدیدی ازتهران است که شاه با نهایت جدیت در صدد تهیه و اعزام آن می‌باشد .

۱۳

مقدمهٔ جنگ دوم تبریز و رفتن قلعه‌بان‌باشی بمراغه

از آنجائیکه درآذربایجان مخصوصاً درتبریز یکی ازمسائل مهمه دائمی مسئلهٔ نان می‌باشد و از سالیان دراز اغلب انقلابات و شورش‌ها از جهت کمیابی نان روی میداد، سران آزادیخواهان ومتصدیان امور بایستی بهر وسیله‌ئی که ممکن باشد آذوقهٔ چند ماههٔ شهر را تأمین کنند، چون فراوانی نان بسته بفراوانی گندم است و درحقیقت انبار گندم تبریز محال هشترودواست که متأسفانه ازچندماه پیش اردوی باسمنج راه ورود غله بشهر را بسته بود و از هشترود غله بشهر وارد نمی‌شد، برای تهیهٔ آذوقهٔ زمستانی متصدیان امر صلاح در این دیدند که عجالةً غلهٔ مراغه را حمل به تبریز نمایند و برای انجام این‌امر مرحوم میر کریم و قلعه‌بان باشی را باعده‌ئی از مجاهدین مأمور این امر کردند که میر کریم با سخنان از دل برآمدهٔ خود مردمرا بفداکاری در راه مشروطیت ترغیب و تحریض کند وقلعه‌بان‌باشی درحمل‌غله مجاهدت‌و کوشش‌نماید . میر کریم‌را می‌دانیم ومی‌شناسیم که یکی از آزادیخواهان پرشور و حرارت و درستکار بود وتا روز مرگ در روی عقیدهٔ خود ثابت بود و درآخرین لحظهٔ زندگانیش که روسها با کمال بی‌رحمی بدارش زدند با نهایت جسارت بدون اینکه خود را ببازد فریاد زد زنده‌باد مشروطه . ولی‌نگارنده قلعه‌بان باشی را درست نمی‌شناخت

که چگونه شخصی بوده بالجمله در دههٔ دوم شوال ۱۳۲۶ این دو نفر عازم مراغه و در ۱۹ شوال وارد بناب شدند ، مردم بناب استقبال شایانی از ایشان کردند و پس‌از دوروز اقامت در بناب ۲۱ شوال از بناب حرکت کرده وارد مراغه‌شدند. مردم مراغه نیز ازایشان استقبال باشکوهی کردند و از تکریم و تجلیل کوتاهی نورزیدند. چند روزی بدین منوال گذشت جسته جسته آثار اختلافی دربین مراغه ومجاهدین پدیدار شد وظهور این اختلافرا باختلاف روایت کردند؛ جمعی چنین می گفتند که چون پسران حاجی کبیر آقا از روز اول با اصول مشروطیت مخالف بودند ایشان مردم را تحریك کردند که نسبت بمجاهدین ازبدگوئی و اهانت خودداری‌نکنند و مردم نیز بدستورالعمل ایشان رفتار کردند تادامنهٔ اختلاف توسعه یافت وبجائی‌رسید که مجاهدین حاجی میرابوالفضل ومیرزامحمد پسران حاجی کبیر آقا را بقصد کشتن تیر انداختند و هردو زخمی شدند و زخمی شدن این‌دونفر برشدت اختلاف‌افزود. وجمع دیگر چنین‌می گفتند مجاهدینکه با قلعه‌بان باشی بمراغه‌رفته بودند بخلاف وظیفهٔ خود در صدد ایذاء وآزار مردم برآمدند و هر کسی را که می‌خواستند ازو پولی بگیرند می گفتند این‌شخص از جملهٔ مستبدان است، باید اورا کشت وبدین گونه عناوین از ایشان پول می گرفتند و حتی چندین خانه را نیز غارت کردند و پسران حاجی کبیر آقا را هم بعنوان اینکه طرفدار استبداد می‌باشند زخم زدند و چون بی‌اعتدالیرا از حد بالا بردند مردم شورش کردند و گفتند باید مجاهدین ازمراغه بیرون بروند وبه تبریز نیز اطلاع‌دادند. چون‌مجاهدین عرصه را برخود تنگ دیدند بدان خیال افتادند که از مراغه خارج‌شده در بناب اقامت ورزند و میرآقا صدرالسادات مراغه‌ئی که از آزادیخواهان

معروف مراغه بوده با دستهئی از تفنگچیان بهمراه مجاهدین از مراغه خارج شده بقصبهٔ بناب که در دوفرسخی مراغه‌است رهسپار شدند، درموقع ورود بدانجا باز آزادیخواهان از ایشان پذیرائی کردند ولی در این‌موقع در اطراف بناب مقدار مهمی سوار از چاردولی و غیره گرد آمده بودند که با مجاهدین بنای مخالفت گذاشتند، این سواران بامر واجازهٔ کیان بآنجا آمده و بامجاهدین بخصومت برخاسته‌بودند برای نگارنده صحیحاً معلوم نشده‌است. بعقیدهٔ مرحوم کسروی بدستور سیف‌العلمای بناب‌بوده است که اورا دشمن بی‌امان‌مشروطیت می‌دانسته‌است. شاید مشارالیه قلباً آزادیخواه نبوده ولی شخص عاقل و دوراندیشی بوده وبعلاوه ازسر سپردگان مرحوم ثقةالاسلام شهیدبوده و ازوی بعید می‌نماید که بی‌گداربآب زند. بالجمله مشروطه‌خواهان یعنی مجاهدین چون حریفرا پرزور دیدند خواستند از طریق مسالمت‌برفع محظورپردازند، ممکن‌نشد، بالاخره کار بجنگ کشید و مجاهدین شکست خورده راه فرار بسوی تبریز پیش گرفتند و سواران وارد بناب شده بغارت کردن خانه‌های آزادیخواهان از قبیل خانهٔ حاجی سیف‌الله و نایب احد و غیره پرداختند. و بدرفتاری یا بی کفایتی قلعه‌بان‌باشی سبب چنین حادثهٔ ناگواری شد.

بیك‌ناتراشیده در مجلسی برنجد دل هوشمندان بسی

رسیدن‌اخبار مراغه وبناب:

چون خبرشکست قلعه‌بان باشی بشهرتبریز رسید سردار فوق‌العاده متأثر شد و گفت: نتوانستند آب بیاورند ولی تنبوشه‌ها را هم تر کردند. و مشهدی محمد علیخان را مأمور کرد که قلعه‌بان باشی را در هرجا باشد دستگیر کرده بشهر بیاورد و مشارالیه نیز مأموریت خود را انجام

داد وقلعه‌بان باشی مورد مؤاخذهٔ شدید قرار گرفت. سردار پس‌ازمشاوره با سالار قرار دادند که هرچه زودتر اردوئی مرتب کرده بطرف بناب روانه سازند که جلوگیری از سواران دولتیان بنماید ولی سران قوم چنان صلاح دیدند که قبلا برای دلجوئی از مردم مراغه بهتر است که چند نفر از اشخاص مصلح بمراغه فرستاده از مردم پوزش بخواهند و هرچه از اموال آنان بغارت‌رفته از غارتگران گرفته بایشان تسلیم‌نمایند وبهرترتیب باشدبایدآتشی که‌افروخته‌شده‌بآب‌تدبیر فرونشاند نه‌اینکه‌آنرا افروخته‌تر کرد. بنابراین مرحوم‌حاجی‌حسین ارومچی‌را که‌یکی‌ازتجار مشروطه‌خواه بود با جمعی از آزادیخواهان روانهٔ مراغه کردند که بهرنحوی باشد از گذشته پوزش‌خواسته وبآینده‌امیدوارشان کنند. هیئت‌مصلحه عازم مراغه شدند ولی حاجی حسین وارد مراغه نشد و دردو فرسخی مراغه نشیمن کرد و دیگران وارد مراغه شدند وبدلجوئی‌ازمردم پرداختند. دراین بین نامه‌ئی از حاجی صمدخان بحسام نظام رسید که بزودی‌وارد مراغه خواهم شد و اگر از مشروطه‌خواهان تبریز کسانی درمراغه باشند از مراغه بیرونشان کنید. حسام‌نظام نیز بگفتهٔ او کاربست وتبریزیان هم ناچارازمراغه بیرون رفتند (این‌نامه یا تلگراف از میانه نوشته یا مخابره شده بود).

ورود صمدخان بمراغه یا آغاز جنگ دوم و بیدادگری وی در مراغه وکشتن مقدس و انصاری :

صمدخان با لقب شجاع‌الدوله که محمدعلیشاه جدیداً بدو عنایت فرموده‌بود، در دهم ذیقعدةالحرام‌وارد باسمنج‌شده پس‌ازملاقات باعین‌الدوله وکسب دستور روز دوازدهم وارد مراغه شد و دست بعاجزکشی بگشاد وتا

آنجا که می‌توانست از بیدادگری و شقاوت فروگزاری نکرد. نخستین کسی که شرارهٔ بیدادش آتش بجان وی زد مرحوم میرزا محمدحسن مقدس بود. این مرد حقیقةً بتمام معنی مقدس و پاکدامن بود و مردم مراغه اورا از جان و دل دوست می‌داشتند و با میل و رغبت در نماز جماعتش حاضر می‌شدند، فقط گناهش این بود که عدالت‌خواه و عضو انجمن ولایتی بود. چون فراشان گرگ طبیعت آن مرد بزرگوار را پیش وی آوردند نخست آنچه نهاد پست وی اقتضا می کرد زبان بزشت گوئی باز کرد و سخنان ناشایسته گفتن گرفت، سپس گفت عمامه‌ازسرش برداشتند و ریش وسبیلش بکندند، آنگاه فرمان داد جامه از تنش بیرون آوردند و در آن هوای سرد که شانزدهم آذر بود بحوضش انداختند و فراشان از هرسوی دور تا دور حوض را فرا گرفتند، بیچاره هرطرف که می‌خواست برود فراشها باچوب اورا می‌زدند و نمی گذاشتند بیرون بیاید تا آنکه آن مرد پاك‌نهاد از خود بیخود شد و دیگر نتوانست ازجای خویش حرکت کند، آنگاه اورا ازحوض بیرون آوردند وطنابی بپایش بستند و کشان کشان اورا بمیدان ملارستم برده از درخت نارون بیاویختند وچنان مردی را باچنین زجر بکشتند، خدایش بیامرزاد. مشروطه‌خواهان مراغه اعم از تبریزی و مراغه‌ئی چون این حرکت دژخیمانهٔ صمدخان را را دیدند همه بجان خود بترسیدند ویك بیك گرفتار شدند که از آن جمله بودند حاجی میرزاحسن شکوهی، حاجی حمید تبریزی، میرزا عبدالحسین انصاری ومشهدی علی تبریزی و ازهر کدامشان که اندك سرمایه‌ئی داشتند مبلغ فوق توانائی مطالبه می کرد و بالاخره بزجر وشکنجه می گرفت. ما ازشرح مظالم بی‌پایان صمدخان که دربارهٔ محبوسین روا داشت تنها بسر گذشت مرحوم میرزا عبدالحسین انصاری اکتفا می کنیم.

میرزا عبدالحسین مرد دانشمندی بود و درپیشرفت مشروطه قدمهای بلندی برداشته بود و اونیز از دستهٔ محبوسین بود، روزی صمدخان اورا می‌خواند و با وی نیز همان رفتار ظالمانه را پیش می گیرد که با مرحوم مقدس کرده بود، پس از ناسزا گفتن وبی‌احترامی نمودن امر می کند که او را بحوض انداخته و نگذارند که بیرون بیاید، بالاخره تن بیجانش را از آب درآورده وطنابی بپایش بسته تا پای همان نارون برده و درآنجا آویزانش می کنند . بالجمله هرچه از قساوت و بیدادگری بوده دربارهٔ مشروطه‌خواهان دریغ ننمود و حتی کسانیکه ازو پول گرفته آزاد میکرد اگر از مردم تبریز بود بایستی فوراً از مراغه بیرون برود برای آنکه حکم کرده بود تبریزی ولو یك‌نفر هم باشد نباید درمراغه اقامت کند . بدون مبالغه و اغراق این‌مرد بیدادگر در خونخواری و قساوت بدرجه‌ئی رسیده بود که از چنگیز وآتیلا نیز گذشته بود، کی چنگیز مردمرا در هوای سرد زمستان بحوض می‌انداخت و ازمرگ سر تاپا زجر ایشان لذت می‌برد؟ ویاآنانرا دست وپا بسته جلو سگ درنده می‌انداخت ونالهٔ ایشانرا نغمهٔ‌چنگ‌ونای‌می‌پنداشت؟! من تصورنمی کنم‌درآن‌زمان کسی‌درخونخواری و عاجز کشی آن اندازه بی‌رحم وشقی باشد که ازآن همه بیدادگری ولو یك دفعه هم باشد متأسف نشود .

جنگ شرامین و شکست مجاهدین :

چون‌خبر بی‌اعتدالیهای‌صمدخان به‌تبریزرسید سردار وسالار ازاین پیش‌آمد ناگوار سخت خشمناك شدند و دانستند که زنگ خورده نگردد بنرم سوهان پاك ومتوجه شدند که صمدخان هوای دیگری برسردارد ودر

صدد جمع آوری سرباز وسوار است که به تبریز تاخت آورد لذا بتجهیز لشکر پرداخته و اردوئی از مجاهدین نزدیك بهزار نفر تهیه کردند که درصورت امکان تا مراغه بروند والا درنزدیکیهای مراغه درمحلی اردوگاه قرار داده متوجه باشند که اگر صمدخان درصدد حمله بشهر آمد جلوگیری کنند و ریاست اردو بمحمدقلیخان آقبلاغی و حاجی‌خان قفقازی واگذار گردید و در آن روزها قریب بپانزده و شانزده نفر فدائی که اغلب ایشان گرجی بودند ازتفلیس بیاری تبریزیان آمده بودند ویك شب‌هم باتفاق بمنزل سردار آمدند که نگارنده نیز درآنجا بود . از وجنات ایشان آثار شجاعت آشکارا دیده می‌شد، هرچند همهٔ ایشان جوان بودند ولی یك نفرازهمه جوانتر بود و باشلوقی از شال بسر پیچیده بود و ابداً ترکی نمیدانست و اتصالا با اشارات دست می‌فهماند که سر دشمنان را در زیر پا له خواهم کرد و سردار هم ازابراز احساسات وی با آن طرز بسیار خوشوقت بود وهمان جوان‌هم با دو سه نفر دیگر از گرجیان داوطلبانه وارد اردو شدند .

اردوی مجاهدین روز پنجشنبه ۲۲ ذیقعده بسوی مراغه از تبریز حرکت کرد، ازجمله‌اشخاصی که دراین اردو بودند حاجی حسین ارومچی بود ویارمحمدخان وحسین‌خان کرمانشاهانی که‌اولی برای مصلحت‌اندیشی اردو معین گردید و دومی وسومی داوطلبانه حاضرفداکاری شدند .

ستارخان چرا برفتن اردو موافقت کرد ؟

ستارخان که خودش بخوبی می‌دانست که مجاهدین درجنگ پشت سنگرمهارت دارند ولی هنوزجنگ کردن درپشت اسب را یاد نگرفته‌اند و وهمیشه آنانرا ازجنگ کردن‌درصحرا ممانعت میکرد واگردرجنگ مرند

فرج آقارا اجازهٔ جنگ داد پس از آن بود که بامرحوم رضاقلی‌خان با تلفون صحبت کرد ورضاقلیخان اطمینان داد که از کسان ما کسی جنگ نخواهد کرد سهل است با فرج آقا هم همکاری خواهیم کرد، بعلاوه یك قسمت مهم از سواران فرج آقا از سواران زنوز و گرگر وعلمدار وآن نواحی بودند که سردار بایشان اعتماد واطمینان داشت. اکنون پس چرا بخلاف عقیدهٔ خود چنین اقدام را کرد ؟ بعقیده نگارنده دو سه چیز موجب شد که ستارخان این اردو کشی را تصویب کرد، یکی اعتماد بمحمدقلیخان و سواران وی که از اهل قره داغ بودند وخیال می کرد کسی که سالها در بین ایران و روسیه بقاچاقچی گری مشغول بود بخوبی می‌تواند اردو را اداره کند و دیگری حقیرشمردن دشمن، سردارمیگفت سوار وپیاده‌ای که با صمدخان بوده همه‌شان مردمان ترسو وتریاکی هستند، همینکه صدای تفنگ بگوش ایشان رسید فرارخواهند کرد، بالاتر ازهمهٔ اینها امیدواری واطمینان وی بدان چند نفر گرجی بمب انداز بود که بمب های سنگین با خود داشتند ومی گفتند که دشمن هرقدرقوی باشد نمی‌تواند درمقابل این بمب‌ها ساعتی مقاومت نماید و گذشته از اینها ناچاربود که جلو گیری ازصمدخان کند. متأسفانه دستوری هم که برؤسای اردو داده بود برطبق آن رفتارنشد. سردار برؤسا گفته بود که هوا سرد است هرقدر ممکن باشد بی‌مورد حمله نکنید و بی‌جهت خودرا بخطر میندازید و مخصوصاً بحاجی‌خان قفقازی مؤکداً توصیه کرد چه‌بسا اتفاق افتاده که طرف حیله‌ئی بکار می‌برد و عدهٔ کمی جلو می‌فرستد که طرف مقابل را وادار بحمله کند و چون بحمله پرداخت ازهرطرف برایشان می‌تازند ودمار ازروز گارشان برمی‌آورند، باید درست متوجه و هشیار باشید که فریب دشمن نخورید و بی گدار بآب نزنید،

عجب است که این پیش‌بینی سردار چنانکه خواهیم دید پیش آمد .

از آن سوی صمدخان هم شب و روز بجمع‌آوری سوار و سرباز پرداخته عدهٔ معتنابهی ازسواران چاردولی و کورانلو ومراغه را بدور خود جمع کرد وعین‌الدوله هم از مساعدتهای لازم دریغ نمیکرد، وقتیکه شنید از تبریزهم اردوئی ازمجاهدین بجانب مراغه می‌آید سخت شادمان گردید زیرا دولتیان ازجنگ کردن باتبریزیان درشهرمی‌ترسیدند وچون صمدخان بتمام دهات عرض راه بلد بود و دهاتیان هم ازوی حساب میبردند و وقایع را نیز بدو راپرت می‌دادند کلیهٔ این پیش‌آمدها موجب مسرت خاطر وی می گردید . بالجمله پس‌از تکمیل نقایص از مراغه بیرون آمده مبادرت بجنگ‌نمود . روز سه‌شنبه ۲۷ ذیقعده تلاقی فریقین روی‌داد . تفصیل جنگ بدین گونه‌آغاز شد که سحر گاهان عده‌ئی سوار دراطراف شرامین دیده میشود، مجاهدین بگمان اینکه کلیهٔ سپاهیان صمدخان عبارت ازاین‌عدهٔ معدودبوده بی‌محابا بایشان می‌تازند وآنان‌فرارمی کنند،آنگاه بخانیان که عدهٔ مهمی از سواران صمدخان آنجا بود هجوم میکنند و جنگ سختی روی می‌دهد مجاهدین که سخت دلیرانه می‌جنگیدند و گمان می کردند که این‌عدهٔ قلیل را بزودی ازبین خواهند برد وقتیکه ملتفت می‌شوند که از هرطرف سوار و پیاده است که آنها را احاطه میکند خود را گم کرده بخیال فرار می‌افتند غافل از اینکه راه فرار بایشان بسته‌شده باید مقاومت کنند تا بتوانند خود را نجات دهند ولی ازهول جان کسی را مجال تفکر باقی‌نمانده بود ، هر کس می‌خواست خود را ازین مهلکه نجات بدهد ولی دشمن چیره‌دست‌مجال‌نداد که آن‌بیچارگان خودرا بجائی‌برسانند بالاخره جمعی در دریاچه غرق شدند و جمعی اسیر و دستگیر و عدهٔ کثیری هم

بقتل رسیدند و گرجی‌ها نیز با وضع فجیعی کشته شدند و بقیةالسیف خود را نجات دادند، جمعی به تبریز آمدند و جمعی در سردرود اقامت کردند.

مرحوم یارمحمدخان که خود حاضر میدان جنگ بود وقتیکه تفصیل جنگ و بی‌انتظامی مجاهدین و وضع اسفناك ایشان‌را برای بنده نقل می کرد بی‌اختیار اشك از چشمش فرو میریخت و می گفت اگر فرمانده آزموده وکاردانی می‌داشتیم که افراد ازوی متابعت می کردند قطعاً مغلوب نمی‌شدیم. بنده نمی‌خواهم وضع جنگ را چنانکه او می گفت دراینجا بیاورم فقط خلاصهٔ بیاناتش عبارت از بی‌نظمی ونداشتن رئیس کاردان و بصیر بود. در همین روز تلگرافی از گوگان بانجمن ایالتی رسید که سواد آنرا دراینجا می‌آوریم:

تلگراف گوگان (۱):

« اعضای انجمن مقدس، الساعه کاغذ رسید سیصدنفر جمعیت پریروزی مدعی که درشرامین بود، فرار کرده بودند، محمدقلی خان بانصف جمعیت آنها که عبارت از پانصد نفر بود درخانقاه بوده دعوی نموده چهار نفرشان مقتول وچهارنفر زنده گرفتار، پسر سلیم‌خان از سه‌جا زخمدار، مابقی‌شان به عجب شیر فراری، الساعه اردو درخانقاه ساکن. ۲۷ذیقعده ۱۳۲۶ » چون خبر شکست مجاهدان به تبریز رسید مشروطه خواهان سخت متأثر شدند و استبدادیان نیك شادمان گشتند و صمدخانرا حامی اسلام نامیدند.

۱ـ این تلگراف هم معلوم میدارد که سواران صمدخان حیلهٔ جنگی بکار برده مجاهدین را گول زده‌اند.

ورود صمدخان بسردرود :

صمدخان پس‌از آنکه بمجاهدین شکست‌داد چندروزی درخانیان بود بعد عازم‌دهخوارقان‌شد وچندروزی درآنجا اقامت کرد وبعد بخسروشاه آمد ، درآنجا بود که حاجی احتشام لیقوانی با عده‌ئی سوار و سرباز که عین‌الدوله فرستاده بود بدو پیوست، بالاخره صمدخان صبح روزپنجشنبه۱٤ ذیحجه بسردرود دوفرسخی شهر تاخت‌آورد، مجاهدین بمدافعه پرداختند و چند ساعت خودداری نمودند ولی بالاخره برخی کشته شدند و چند نفر گرفتار و جمعی هم توانستند که خودشان را بشهر برسانند .

از جملهٔ اشخاصی که گرفتار شدند یکی حاجی حسین ارومچی و دیگری شیخ‌جلال نهاوندی از فرستادگان حجج‌الاسلام نجف و اصغرخان مسکین وچند نفر دیگر از مجاهدین بودند .

ستارخان میخواست بسردرود حمله برد :

چون خبر بستارخان رسید باعده‌ئی سوار بعزم یاری مجاهدین بجانب سردرود حرکت کرد وبسالار نیز اطلاع داد، نگارنده را نیز باصرار باخود برد چون بخطیب‌رسیدیم فراریان ازسردرود یکی بعدازدیگری میرسیدند، سردار چون ازوضع وچگونگی قضیه آگاه‌شد فوق‌العاده متأثر وخشمگین گشت و گفت بهرنحوی است باید بسردرود برویم و این‌دزد تریاکی را بجزای خودبرسانیم.هرچه‌مجاهدین‌مخالفت کردند،سودی‌نبخشید، بالاخره مشهدی محمدعلیخان نزد من آمد و گفت رفتن بسردرود با این‌عدهٔ قلیل سودی بجز از کشته‌شدن ندارد، بهرنوعی‌باشد شما باید سردار را منصرف



یکی از سنگرهای مجاهدین

کنید. ناچارمن پیاده شده ودرمقابل اسب ایشان ایستادم. سردار عنان اسب باز کشید و گفت چه‌میگوئی؟ گفتم کجا می‌روی، مگر بسردرود بلدنیستی؟ شما باپنجاه وشصت نفرسوارچطورمی‌خواهید ازمیان این کوچه باغها گذشته با صمدخان بجنگید! نیت شما صحیح است که باید بیاری یاران بروید ولی با استعدادکافی و آنهم هنگام شب که بتوانیدکاری بکنید و الا همه‌را بکشتن خواهید داد. بالاخره بهرترتیبی بود از رفتن بسردرود منصرفش کردیم و با هزاران التماس وخواهش او را مراجعت دادیم .

ورود صمدخان بسردرود آن هم با قهر و غلبه برای آزادیخواهان فوق‌العاده موجب تأسف و تأثر گردید، علاوه براینکه یك دشمن قوی دست

برعدهٔ دشمنان افزوده گردید راه مراغه نیز بسته شد و بیرون کردن صمدخان ازسردرودهم تقریباً غیرممکن بود برای آنکه هم صمدخان درسردرود قوهٔ کافی داشت وهم عین الدوله ازفرستادن سوار بیاری وی دریغ نمیکرد؛ گذشته ازین چون سردرود محاط بباغهای بسیاری بود لذا حمله بردن بدانجا مستلزم دادن تلفات زیادی بود ، بهرصورت در آنروز جز راه جلفا همهٔ راههای دیگر بروی تبریزیان بسته شده بود، باوجود این تزلزلی در ارکان استقامت ملیون روی نداد با نهایت دلیری مردانه بمدافعه برمی خاستند و از کثرت قوای دشمن اندیشه نمی کردند. چند روزی بسکوت گذشت دیگر عین الدوله سخن ازصلح وآشتی نمی گفت و بانتظار ورود اردوی تهران روزگار می گذراند.

رشادت مسیوگری .

روزپنجشنبه۲۱ ذیحجه یکساعت بغروب مانده عدهٔ زیادی ازسواران صمدخان ناگهان بطرف لاله که درنیم فرسخی شهر واقع است بسنگرهای مجاهدین حمله آورده وشکست خورده باز گشتند. روز جمعه۲۲ ذیحجه شش نفر از جماعت داشناقساقان (ازارامنه) بریاست فدائی مشهورمسیو گری که بتازگی از روسیه وارد شده بودند بجهت بازدید سنگرهای خطیب بدانجا رفته از بالای تپه‌ئی که ناظر بقریهٔ (آخمه قیه) است سواران صمدخان را می بینند که بدانجا آمده‌اند و سواران نیزمتوجه می‌شوند که چند نفر ازتبریزیان دربالای تپه‌ئی در گردش هستند؛ بخیال اینکه شکاری بدستشان افتاده جلوریز بسوی تپه تاخت می‌آورند . فدائیان دلیر از اسب پیاده شده مهاجمین را باآتش گلوله استقبال می کنند وآنقدرمقاومت ورزیده و ازدشمن جلوگیری می کنند که دیگرمجاهدین نیزخبردار شده بیاری ایشان میروند ودشمنان شکست خورده روبفرار می گذارند .

جنگ ۲۳ ذیحجه آخرین جنگ سال ۱۳۲۶ :

چون سواران صمدخان نتوانستند در دوجنگ گذشته کاری ازپیش ببرند و سواران فاتح درهردو مورد مغلوب گشتند این است که روز شنبه ۲۳ ذیحجه حوالی ظهر صمدخان با سپاهیان خود ازطرف (آخمه‌قیه) بشهر حمله‌ورشد، مجاهدین درمقابل حملهٔ دشمن خم بابرو نیاورده با کمال رشادت بمدافعه برخاستند. جنگ رفته رفته برشدت خود می‌افزود تااینکه یکساعت ازظهر گذشته خود سردار باعده‌ئی سوار واردمیدان جنگ گردید وفدائیان سوسیال دموکرات و داشناقساقان هم نهایت رشادت بخرج دادند وحاجی پیشنمازسلماسی[1] وبلال آقای کهنه شهری نیز دراین‌جنگ شرکت داشتند، سه ساعت تمام نایرهٔ جنگ مشتعل بود وطرفین پایداری میکردند بالاخره یکساعت بغروب مانده مجاهدین فیروز گشته ومهاجمین‌را شکست دادند. پس‌از این جنگ باز چند روزی بسکوت گذشت و دیگرجنگی که قابل ذکر باشد بمیان نیامد تا آنکه هلال محرم ۱۳۲۷ از افق خون‌آلود تبریز نمایان گردید و مردم بمراسم عزاداری قیام کردند و صمدخان هم اعلانی بچاپ رسانده منتشرساخت که سوادآنرا ذیلا برای استحضار خوانندگان در اینجا می‌آوریم :

۱ـ بودن حاجی پیشنماز را در تبریز بنده درست یاد ندارم اگرچه حضور ویرا در این جنگ روزنامهٔ انجمن نوشته‌است ومرحوم کسروی‌هم محققاً از روی نوشتهٔ روزنامه مزبور درکتاب خود بودن حاجی پیشنماز را در میدان جنگ‌آورده است . چون انجمن بدون مأخذ واطلاع‌چنین چیزیرا نمی‌نویسد شاید بنده فراموش کرده‌ام و ایشان‌آن وقت درتبریز بوده‌اند .

اعلان یا اولتیماتوم چاپی صمدخان :

« بسم الله الرحمن الرحیم عظم الله اجورنا و اجورکم بمصابنا بالحسین علیه السلام

این بنده که حاجی صمدخان مراغه‌ئی هستم و با اردو و استعداد جهت تنبیه اشرار ازجانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت قدرقدرت قویشوکت همایونی ارواح‌العالمین فداه برسردرود آمده‌ام محض اعلان واطلاع آقایان اهالی شهرتبریز مکنون ضمیرخود را می‌نویسم که اولا عموم اهالی تبریز رعیت پادشاه جمجاه اسلام پناه هستند و مکنون ضمیر پادشاه اسلام این است که عموم‌اهالی آسوده ومرفه‌الحال بوده ومشغول‌دعاگوئی ذات ملکوت صفات اقدس همایون باشند و امثال بنده را که مأمور این امر فرموده‌اند مقصود این است که باشرار تنبیه شده و فقرا و ضعفا تماماً در امن و امان آسوده و راحت‌باشند لهذا این‌اعلامرا بعموم اهالی و دوستان وسایرین که اهل وطن‌هستند ودریك مذهب وملت هستیم بایدموافق‌شریعت نبوی واثنی عشری راه برویم و متمردین وخائنین که بعیال و اولاد واموال وجان وعرض وناموس‌مردم دست‌درازی می‌نمایند بیاری خداوند تبارك وتعالی بالمره آنها تنبیه و قلع وقمع بشوند و دراین میانه مبادا خدا نکرده بیك نفر از اهالی فقیر و ضعفای تبریز تعدی بشود این‌است که‌اطمینان‌ازجانب خود و دولت میدهم که هر کسی قادراست اهل وعیال وخانه و اثاث‌البیت خود را بردارد و ازشهرخارج برود از سردرود الی هشترود بهرجا برود جان او در امن و امان خواهد بود و اگرنتواند ازشهر بیرون برود وموقع تنبیه اشرار برسد خودشان واهل‌وعیال‌خودشان‌را بیك‌طرف کشیده ومعلوم‌نمایند که‌ازمطیعین هستند یا اینکه علم و بیرق نصب نمایند که باهالی اردو معلوم شود که

اینها یاغی دولت وملت وشریعت نیستند باز در امن و امان خواهند بود و اگرغیرازاین نمایند وزر و وبال هر کسی بگردن خود وخدا و رسول در میانهٔ بنده و آنها شاهد باشند که خودشانرا بی‌جهت بمیان بلا و آتش انداخته‌اند،آنوقت‌هر کسی‌اختیارخودرا دارند. این‌نکته را باید شما حالی شوید نه‌تنها بنده دراین عقیده هستم تمام مأمورین دولت مأموریتشان این است که درحق علما و اعیان و فقرا که مذهب دین محمدی دارند وتغییر اعتقادنکرده‌اند وبمذهب‌جدید فریفته‌نگشته جان‌ومال وعیالشان درامان و حراست مامورین دولت خواهندبود و این‌تعلیمات‌ازجانب بندگان حضرت اشرف اقدس والا آقای عین‌الدوله صاحب اختیار کل دامت شوکته بعموم رسیده، اینکه بنده در این اعلان سبقت می‌نمایم محض‌ملاحظهٔ هم ولایتی بودن‌است وبعضی که مرا می‌شناسند و اطمینان دارند و بسایرین اطمینان خواهند داد. محرم ۱۳۲۷ محل‌مهرشجاع‌الدوله. »

جنگ ۱۳ محرم‌الحرام ۱۳۲۷ :

چون‌ایام عزا خاتمه‌یافت روزجمعه۱۳محرم‌صمدخان دست‌بحیله‌ئی زده یك عده ازسواران خود را فرمان داد که درفرازتپه‌های بلند که دورتر ازتیر رس باشد نمایشی بدهند شاید مجاهدین بخیال اینکه عده شان کم است بایشان هجوم کنند، اگراین حیله مطابق میل صورت گرفت‌آنگاه از هر طرف سواران بمجاهدین حمله کرده آنانرا دستگیر یا مشغول سازند. از قضا این حیله مطابق میل وی انجام یافت، همینکه مجاهدین سنگرهای خطیب‌سواران‌معدودیرادیدند که در بالای تپه‌ها بهرسو می‌روند بایشان حمله‌بردند وجنگ در گرفت که‌ناگاه‌ازهرطرف سواران بمجاهدین



صمدخان شجاع‌الدوله

تاخت آوردند ومجاهدین را احاطه کردند، باوجود این مجاهدین قدم واپس نگذاشتند و سایر مجاهدین که آگاهی یافتند بیاری ایشان شتافتند وجنگ سختی آغازشد تا آنکه سردار و سالار نیز بمیدان جنگ رسیدند ومهاجمین را تا قریهٔ آخمدقیه بعقب راندند. از مجاهدینیکه بی‌مبالاتی بخرج داده

و بی گدار بآب زده بودند چهارده نفر دستگیر و چند نفر نیز کشته شدند و بنابه نوشتهٔ مرحوم نالهٔ ملت از سواران صمدخان قریب یکصد و بیست نفر کشته شده بودند . شاید این عده مقتول صحیح نباشد ولی در هرصورت عدهٔ مقتولین نسبت بکشته شدگان مجاهدین چند برابر بوده بهر صورت فتح نهائی نصیب مجاهدین گردید .

اخبارخوش

تلگراف انجمن سعادت راجع بتصرف رشت ازطرف مجاهدین :

روزجمعه۲۰محرم ازانجمن سعادت تلگراف ذیل بانجمن ایالتی رسید.

« تبریزانجمن ایالتی . مجاهدین غیورملی رشت را متصرف، حاکم مقتول ، استقراض نشد وقایع تبریز بتلگرافید، انجمن سعادت . »

علاوه برتلگراف انجمن سعادت ازتفلیس وسایرجاها نیزتلگرافهای متعدد راجع بفیروزی مجاهدین رشت رسید .

ونامه‌ئی ازجلفا توسط طالب‌زاده بآقای تقی‌زاده رسید که‌از انزلی نوشته‌شده بود.خلاصهٔ آن عبارت بود ازاینکه‌بواسطهٔ کشته‌شدن میرعلی‌اکبر نام تبریزی که حاکم از قصاص قاتل خودداری میکرد مردم بدارالحکومه هجوم کرده حاکم‌را درباغ مدیریه کشتند و شهر بتصرف مجاهدین درآمد وحضرت سپهدار با یکصد سوار وارد انزلی‌شد. سپهدارخیال حرکت رشت دارند که از آنجا با استعداد کافی عازم تهران شوند . رسیدن این خبرها موجب مسرت و خرسندی مجاهدین گردید و آزادیخواهان فتح رشت را بیکدیگر تبریك می گفتند .

مکتوب مبسوطی از مرحوم صمصام‌السلطنه بستارخان سردارملی رسیده که خلاصهٔ آن دراینجا درج میشود .

راجع بفتح اصفهان :

گر زتبریز و هری ور از ری اند بی مزاج آب و گل نسل ویند

خدمت ذیرفعت مروج روح سرمایهٔ فتوح مجسمهٔ غیرت و فتوت یگانه وطنخواه ملت پرست دامت تأییداته معروض می‌دارد : بزیارت رقیمهٔ کریمهٔ ملاطفت ضمیمه که شفای دل مکمود و دوای دیدهٔ مرمود بود وقتی مشرف گردید که در دارالسلطنهٔ اصفهان بمدد حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌فرجه وبهمت غیورانهٔ سواران وتفنگچیان شجاع بختیاری (اقبال‌الدوله) کاشی ناشی با اتباع سفاکش که متجاوز ازدوهزارنفرسربازوسوار بودند با قورخانهٔ صحیح و ذخیرهٔ کامل مقامات حصین خودرا از دست داده با کمال اضطرار بکونسولخانهٔ دولت فخیمهٔ انگلیس پناهنده شده بودند درصورتیکه سه یوم قبل‌از صبح تا شام جماعت ملتیان بیچاره را پشت درب و زیر برف معطل کرده بعذر اینکه « ما حق مداخله در امور داخله نداریم » راه ندادند .

آنگاه فصل مشبعی‌ازمحسنات مشروطیت وعدل وداد ومعایب ظلم و استبداد مرقوم داشته می گوید بنا بمقدمات مذکوره با پانزده تن از بنی‌اعمام خود وقریب سه هزار سوار وتفنگ‌چی با اهل و عیال خود وداع کرده بطرف‌ا صفهان رهسپار شده بعداز ظهر نهم ذی‌الحجه وارد اصفهان شدیم، درصورتیکه محل‌های مرتفع در دست استبدادیان بود و ازهرطرف بمسجد شاه که ملتیان آنجا بودند تیراندازی میکردند بختیاریان برایشان حمله ور شده و آنانرا شکست دادند و حاکم و من تبع او بکونسولخانهٔ

انگلیس پناه بردند ودرخاتمه می‌نگارد ازجناب مستطابعالی‌وتمام برادران غیورآذربایجان همت می‌خواهیم ومستدعی هستیم هرچه اسباب پیش رفت وفلاح ملت است ما را نیز دلالت فرمایند، همه را بخدا می‌سپاریم و باهمه وداع می‌نمائیم .

تلگراف رشت :

«تبریز بحمدالله تعالی روز دوشنبه۱۶محرم بهمت غیورانهٔ مجاهدین ریشهٔ استبداد گیلان بکلی کنده شد . حاکم با سی و پنج نفر حامی دولت مقتول،عمارت دولتی‌سوخت،دونفرازمجاهدین‌شهید،مقاصدقلبیهٔ وطنخواهان حاصل،انجمن‌ایالتی تشکیل ، قوای ملی مهیا، منتظر امر مبارك هستیم . معزالسلطان،علیمحمد[1].»

۱ـ قیام رشت خود داستان مفصلی‌است وماآنرا بطور اجمال دراینجا می‌نگاریم تا خوانندگان مستحضر باشند. پس‌ازآنکه در۲۳ جمادی‌الاولی۱۳۲۶ مجلس شورای ملی بفرمان محمدعلیشاه بدست لیاخوف بمباران و ویران گردید این اقدام ناشایست شاه در شهرهای ایران‌ایجاد وحشت وهراس بزرگی کرد ازجمله شهرهای‌ایران که خود را نباخت وبمبارزه پرداخت شهرتبریز ورشت‌بود. متأسفانه مقاومت رشت پس‌ازچند روز درهم‌شکست ولی‌آتش سوزان‌آزادیخواهی درسینهٔ مردم شهربرای مدتی خاکسترنشین گشت، ازطرف محمدعلیشاه کسی‌بحکومت رشت مأموریت‌داشت که‌جوهرهٔ استبدادبود و اوامرمحمدعلیشاه را هرچه بوده بدون تأمل اجرا میکرد وآن‌آقابالاخان سردار افخم بود و آزادیخواهان شب و روز منتظرفرج و منتهز فرصت بودندکه روزی خاکستر ازروی این‌آتش بردارند وآتش بجان بدخواهان بزنند. مدتی براین بگذشت تا آنکه مرحوم میرزا کریمخان برادر کوچکترمرحوم معزالسلطان که در روسیه بود ۱۳محرم ۱۳۲۷وارد رشت شد. ورود ایشان برشت درموقعی بودکه درآنجا یك کمیته سری تشکیل یافته بود و از مجاهدین و فدائیانی‌که از کمیتهٔ (سوسیال دموکرات) باکو قریب بیست و سی نفر بلکه بیشتر برشت‌آمده و باکمیته ارتباط پیداکرده بطور مخفیانه زندگانی می‌کردند و البته اسلحه

تلگراف سپهدار از رشت ۳۰فوریهٔ ۱۹۰۹مطابق ۲۸ محرم ۱۳۲۷:

« خدمت انجمن ایالتی آذربایجان دامت نصرته بحمدالله از اقدامات

→

ومهمات ازقبیل بمب و نارنجك هم باخودآورده بودند.

میرزا کریمخان یکی از مردان رشید ومدبر و باهوش بود و در دور اندیشی و ذکا یکی از دهاة شمرده می‌شد .آزادیخواهان را اعم از برادران خود و اعضای کمیته بخواند وگفت بیش‌از این نباید در گوشهٔ اختفا جای گزید، باید دست بکار زد، پس‌از شور قرار شد که مدیرالملك راکه ازاشخاص ذوجنبتین بود وا دارند که درباغ مدیریه دعوتی از آقابالاخان سردار افخم بنماید و درآن روز آزادیخواهان بدو گروه منقسم شوند گروهی بریاست معزالسلطان بباغ مدیریه رفته شر سردار افخم را از سرمردم دفع کنند وگروهی هم بدارالحکومه هجوم برده آنجا را تصرف کنند.

مجلس‌مهمانی درباغ مدیریه برحسب دلخواه درست شده چند نفر از اعاظم شهر نیز دعوت میشوند که با سردار افخم هم‌صحبت باشند واسم یکی‌ازمهمانان اعزازالممالك بود که چند روز پیش برشت‌آمده بود .

روزشانزدهم‌محرم‌یعنی‌همان روزمهمانی چهارساعت‌بعدازظهر مرحوم‌معزالسلطان باجمعی‌ازفدائیان گرجی‌وآزادیخواهان مجاهد بطرف باغ مدیریه رهسپارمیشوند. سرباز یا قزاقی که درمقابل درگذاشته‌بودند بمخالفت برمی‌خیزد وکشته می‌شود ، سردار افخم دراین‌موقع با مهمانان مشغول بازی قماربودند، وقتی که صدای تفنگ را می‌شنود ازجای خود بلند شده فریاد میزند بچه‌ها چه خبر است ؟ در این وقت معزالسلطان وارد اطاق می‌شود وسردار افخم کشته می گردد و اعزازالممالك را هم باشتباه می کشند.

و در همانروز و همان ساعت میرزاعلی محمدخان تربیت و کسمائی با عده‌ئی بدارالحکومه رفته‌آنجارا پس‌از زد وخورد مختصری متصرف می‌شوند . و باندك فاصله‌ئی این خبر درشهرمنتشرمی‌شود وآزادیخواهان بشور و شعف برمی‌خیزند وموقتاً برای شهر حکومتی معین کرده و انجمنی‌هم انتخاب نموده مشغول عملیات می‌شوند .

خدمات گرانبهای‌مرحومان میرزا کریم‌خان ومعزالسلطان ومیرزا علی‌محمدخان در اعادهٔ مشروطه فوق‌العاده درخور تمجید وتقدیر است .



آقابالاخان سردار افخم

غیورانهٔ مجاهدین اسلام و اهالی (گیلان) و تصادف ورود بنده برشت قلع مادهٔ استبداد گردید . اقدامات لازمه در خدمت ملت و بندای زنده باد مشروطه وملت غیور آذربایجان و گیلان مترنم ، جان و دل بر کف مشغول خدمت ، خاطرها آسوده و قلبها در نهایت قوت ، نصرت وظفر برادران در گیلان وآذربایجان را از خداوند خواهان است ، سپهدار اعظم . »

تلگراف از رشت به تبریز ۳ صفر :

« انجمن ایالتی ، گیلان کمال امنیت، ازتبریز نگران، احوالات را زود بتلگرافید . انجمن ایالتی »

جواب ازتبریز :

« رشت انجمن ایالتی احرار در کمال استقلال، شرح فتوحات غره تلگرافیدیم ، وضع اردبیل ، خلخال ، قزوین اطلاع دهید . انجمن ایالتی».

استانبول ازجلفا :

«حضرت اجل آقای سپهدار تکلیف حرکت بطهران چیست، درفرمایش حاضریم ، انجمن ولایتی اصفهان و نجفقلی بختیاری ، انجمن سعادت . »

مرحوم کسمائی هم تلگراف مفصلی ازرشت مخابره کرده که خلاصهٔ آن آورده می‌شود :

« تبریز توسط حضرات امنای ملی انجمن ایالتی روحی لهم الفداء بآستانهٔ یگانه سردارغیورملی ستارخان و معین سالارغیور باقرخان و سایر اخوان طریقهٔ آدمیت ارواحنا لهم الفداء جان نثاران بحکم پیشوایان دین مبین با اقدامات دلیرانهٔ مجاهدین رشت ازتمام گیلان ریشهٔ استبداد را بیخ وبن برآورده یقین داریم وقایع ۱۶ و ۱۷ محرم رشت بعرض رسیده اینك در جرگهٔ سربازان ملی بسمت قراولی مفتخر است و ربع ساعت در دل شباب افزای آذربایجان وقلوب پرمحبت آذربایجانیان و وکیل دلیر و رؤوف آقای تقی‌زاده ارواحنا فداه راز و نیازی دارم . امیدوارم تا زنده‌ام ترك فداکاری



ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی باعده‌ئی از مجاهدین

نگویم . خواهان دوام نام نیك آذربایجان وحریت ایران ، حسین کسمائی. »

هرچند رسیدن این تلگرافهای مسرت بخش مبنی بر پیشرفت فتوحات ملیون مردم آذربایجان را مایهٔ امیدواری و موجب نهایت خوشوقتی بود متأسفانه حرکات وحشیانهٔ دولتیان این روزهای خوشرا مبدل بتأسف وتأثر میکرد. دراین روزها بود که عین‌الدوله رحیم‌خان را مأمور کرد که باسواران خود در الوار اقامت کرده و راه جلفا را بروی مردم تبریز ببندد و او نیز حسب‌الامر بدین کار ناشایست اقدام کرده بالوار رفت و راه جلفا را بست . دیگرشهر ازچهارطرف یعنی ازجنوب وشمال وشرق وغرب محصور شد .

جنگ‌الوار: (۱)

چنانکه مکرر نوشته شده است که مردم تبریز باآن همه جسارت و رشادت و ازجان گذشتگی هر وقت بجنگ درخارج شهر اقدام میکردند غالباً شکست می‌خوردند و حتی‌المقدور سردار اجازه نمیداد که مجاهدین درخارج شهرمبادرت بجنگ نمایند ولی اکنون کار بجائی رسیده است که خود سردار بجنگ‌الوار اقدام‌می کند. زیرا بسته‌شدن راه‌جلفاعلاوه براینکه راه اسلحه وآذوقه را می‌بست رابطهٔ تبریز را با مرند و خوی و سلماس‌هم قطع می کرد . درهرصورت سردار مجبور بود بهرقیمت تمام شود راه مرند و جلفا را باز کند و قبلاً هم تدبیری اتخاذ کرده بود که سردار تااندازه‌ئی بپیروزی‌خوداطمینان‌داشت وآن‌عبارت‌بوداز اینکه توسط قاصدی محرمانه بفرج‌آقا وبلوری که درمرند بودند نوشته بود که در روز دوشنبه من بالوار حمله خواهم برد شما نیز با سواران خود درهمانروز درفلان ساعت از راه صوفیان بسوی الوارحرکت کنید تا رحیم‌خانرا از الوار برانیم ایشان نیز قول داده‌بودند که درهمانروز ازصوفیان درصورت قطع‌حرکت خواهیم کرد بالجمله ستارخان روز مزبور که گویا اول صفربود با عده‌ئی از مجاهدین هنرمند بالوار حمله برد .آن روز **هوا** نیز مساعد بود وچندین هزارنفر از مردم‌شهردرآن طرف پل آجی‌گرد آمده و همه منتظر بودند که سردار با فتح وفیروزی بشهر بازخواهد گشت واغلب‌این‌جماعت تا یکی دوساعت

۱ـ الوار دهی‌است واقع درشمال غربی تبریز دربین راه صوفیان وتبریز.کاروانی که ازجلفا ومرند می‌خواست به تبریز بیاید بایستی ازکنار الوار بگذرد، بسته شدن راه الوار به تبریز درحقیقت بسته شدن راه جلفا بود .

بعدازظهر درآن دشت پهناور بودند صدای تفنگ گاه گاهی شنیده می‌شد ولی خبرصحیحی هنوزنرسیده بود، ازساعت سه بعدازظهر برخی ازمجاهدین چهارتا وپنج‌تا برمی گشتند وهر کدام‌ازایشان برای مراجعت خود بهانه‌ئی می‌تراشید. یکی میگفت فشنگ نداشتم ناچار باز گشتم و دیگری می گفت خود سردار اجازه داد. کمی نگذشت که معلوم شد مجاهدین نتوانسته‌اند کاری از پیش برند. حوالی غروب همهٔ مجاهدین باز گشتند ولی از سردار کسی‌خبرصحیحی‌نمیداد، معلوم‌شد که‌اصلاً نمیدانستند که سردار در کدام طرف مشغول جنگ بوده و این بی‌اطلاعی مایهٔ نگرانی گردید که چرا هیچکدام ازمجاهدین اطلاع صحیحی از سردار ندارند و بنده نیز که در آن طرف پل‌آجی بودم سخت نگران بودم و تعجب می کردم که چرا از اینهمه سوار که باسردار رفته‌بودند یکی‌ازجای ومحل‌اوخبرندارد تاآنکه حوالی غروب مرحوم یارمحمدخان با دوسه نفر ازسواران خود باز گشتند. من‌ازیارمحمدخان پرسیدم‌کاربکجا منتهی‌شد؟ بانهایت اوقات تلخی گفت بهیچ‌جا منتهی نشد. گفتم پس سردار کجاست وچرا ایشان نیامدند؟ باز با اوقات تلخی گفت ایشان نخواستند بیایند. گفتم پس چرا شما آمدید و ایشانرا تنها درمیان دشمنان گذاشتید؟ گفت خودشان چنین‌صلاح دانستند. دیدم مثل این است که ازسردار دلتنگی دارد. گفتم اگر از سردارهم گله دارید اکنون موقع گله گزاری‌نیست،صریح بگوئید که‌چرا ایشان‌نیامدند؟ گفت من وقتی دیدم که همهٔ مجاهدین بر گشتند و ماندن ما دربیابان بجز آنکه گرفتار شویم نتیجه‌ئی نخواهد داد رفتم نزد سردار و دست بدامنش زدم و گفتم همه رفتند وبغیراز این دو سه نفر کسی‌باقی نمانده‌است، اگر دشمن‌ملتفت‌شود مارا محاصره می کند وکاربجای‌سخت‌می‌رسد، بجای جواب

قدری هم تندی کرده گفت شماهم بروید و بامن کارنداشته باشید، دیدم اصرار و الحاح سودی ندارد ناچار باز گشتم. ازسخنان یارمحمدخان معلوم گردید که نزد سردار بجز از سه یا چهارنفر کسی نمانده است . تا یکساعت از شب گذشته از سردار خبری نرسید و دقیقه بدقیقه بنگرانی افزوده می‌شد، تقریباً یکساعت ونیم ازشب گذشته بود که من ناچار با چندنفرسوار بسوی الوار رهسپارشدیم که آقای یکانی هم بودند، گویا آقای فشنگچی هم بود، هنوز بیش از نیم فرسخ ازشهر دور نشده بودیم که درشکهٔ سردار نمودارشد. چون مرا دید گفت چرا آمدید، مگر نگران شدید؟ گفتیم مگر می‌خواستید نگران نشویم، چرا نمی‌خواستید بیائید وتمام مردم شهر را درانتظار گذاشتید؟ گفت این همه تأخیر بواسطهٔ این جنازه است که توی درشکه است . این مرد یکی ازفدائیان ارمنی است که با نهایت دلیری جنگ می کرد ، متأسفانه در خارج سنگر تیرخورد و کشته‌شد و کسی هم نتوانست که بجنازهٔ وی نزدیك شود زیرا گلوله ازهرطرف می‌بارید ، من دیدم خلاف مروت است که او در راه آزادی ایرانیان جان ببازد وما جنازهٔ اورا بدست دشمن بسپاریم، آنقدر صبر کردم که هوا تاریك شد، خواستم خودم ازسنگرخارج شده بروم جنازهٔ او را بیاورم عزة‌الله‌خان نگذاشت و با نهایت مردانگی رفت جنازهٔ او را آورد وتوی درشکه گذاشت وحرکت کردیم. کسانی که با سردار درسنگر مانده بودند عزة‌الله‌خان اعزازلشکرمنشی[1] او بود و یك نفرسوار وقره رانندهٔ درشکه و بس . سردار از درشکه پیاده شده سوار اسب گشت و تقریباً دو ساعت ونیم ازشب گذشته بکنار پل آجی رسیدیم که جمعیت زیادی منتظر

۱ــ اعزازلشکرجوان رشید وهنرمندی بود، دراغلب روزهای جنگ حضور می‌یافت و اظهار شجاعت هم میکرد و یکی از توپچیان صمدخان بهتیر او کشته شد .

بودند. چون سردار را دیدند همه ازصمیم‌دل فریاد زدند زنده‌باد سردارملی، پاینده‌باد آزادی.

این فداکاری سردار راجع بدان فدائی ارمنی شاید در نظر برخی چندان عاقلانه‌نباشد ولی در پیشگاه راد مردان فتوتمندانه بود و اینگونه کارهای وی بود که فدائیان گرجی و ارمنی نسبت بشخص وی علاقه و محبت باطنی پیدا کرده بودند.

اما علت عدم کامیابی ستارخان در این جنگ آن بود که مرحومان بلوری وفرج‌آقا بهروسیله بود نتوانستند برحسب قرارداد قبلی خودرا در روز مزبور بالوار برسانند واگرایشان درموقع خود ولو با دویست وسیصد سوار خودشان را بنزدیکی الوار میرساندند سواران رحیم‌خان درمیان دو قوهٔ مهاجم قرار می گرفتند و شاید شکست می‌خوردند. حالا چرا ایشان نیامدند و یا آمدند نتوانستند بموقع برسند محل اختلاف است.

اولا آیااینکه معروف‌بود قوای مرند بالغ برپانصد وششصدنفر بوده است صحت دارد یانه؟

ثانیاً آیا صحیح‌است که‌ایشان ازمرند خارج شدند ودرنزدیکی‌های الوار با سواران ضرغام که بیاری رحیم‌خان‌آمده بودند برخورده و باآنان جنگ کرده بصوفیان باز گشته و ازآنجا بمرند مراجعت نمودند؟

ثالثاً آیا بستارخان خبرداد که ما درنزدیکی‌الوار با ضرغام مشغول جنگ می‌باشیم یا نه؟

دربارهٔ هر کدام ازاین‌سه سؤال چیزهائی گفته میشود که هیچکدام بتحقیق نپیوسته است. همین قدر می‌دانیم که قوای مرند تا نزدیکی الوار هم نتوانستند برسند.

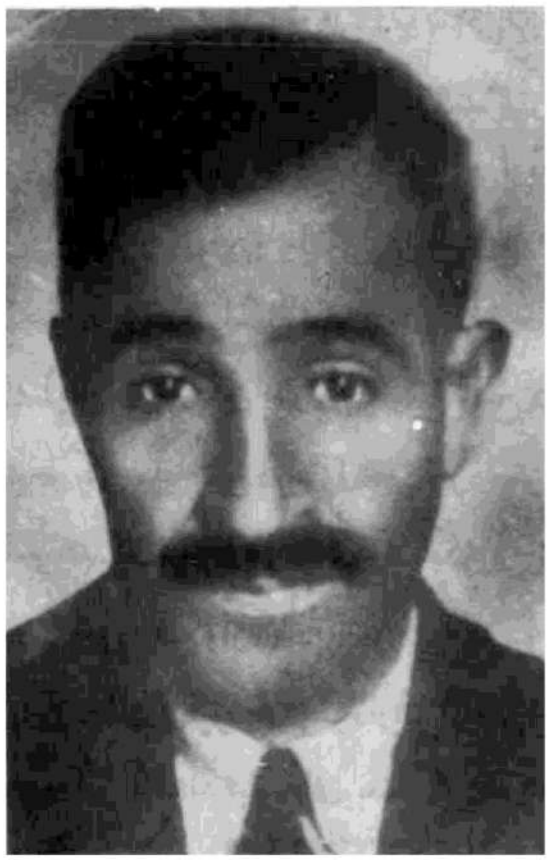
جنگ خطیب و خیابان و خودنمائی ارشدالدوله :

مدتی بود که کما بیش شنیده می‌شد ارشدالدوله از طرف شاه با استعداد کامل و توپهای شنیدر مأمور آذربایجان شده است، آخر الامر در اواخر محرم یا اوایل صفر وارد باسمنج شد . مشارالیه قبل از بمباران مجلس خود را یکی از سران آزادیخواهان معرفی میکرد و رئیس انجمن اعیان بود و پیوسته سخن از عدل و داد میراند و برانداختن ریشهٔ استبداد را لازم می‌دانست، وقتی که بامر محمدعلیشاه مجلس بتوپ بسته شد آزادیخواهی او نیز مبدل بخودخواهی شد و بعضویت محکمهٔ استبدادی محمدعلیمیرزا منصوب گردید و عمهٔ محمدعلی‌شاه دختر ناصرالدینشاه را به عقد نکاح درآورده با خاندان سلطنت هم نسبت سببی پیدا کرد ، و بلقب سردار ارشد ملقب گردید .

چون محمدعلیمیرزا را مایل بقلع وقمع مجاهدین تبریز دید متعهد گردید که بهر نحوی است غایلهٔ آذربایجان را مطابق میل اعلیحضرت خاتمه دهد. بنا به نوشتهٔ مدیر روزنامهٔ نالهٔ ملت درموقع حرکت که بشرف عتبه‌بوسی نایل شده بود شاه از راه تفقد دست بگردنش انداخته وپس از بوسیدن صورتش گفت : سردار ارشد من فتح تبریز را از شما می‌خواهم و هرچه می‌خواهید بشما میدهم و مضایقه ندارم . وی‌هم در جواب معروض داشت قربان یا فتح می کنم یا سرخود را در راه اعلیحضرت بباد می‌دهم . باری پس از ورود بباسمنج وملاقات باشاهزاده عین‌الدوله بنای رجزخوانی گذاشت و بنکوهش سران اردو پرداخت که چرا در عرض این مدت مدید دست بروی دست گذاشته و درانجاح اوامر همایونی که فرض ذمهٔ لشکریان است تعلل وتسامح روا داشته وروز گارخود را متأسفانه و بدبختانه ببطالت گذرانده ونتوانسته‌اید که تبریز را متصرف شده و اشرار را دستگیر ومتفرق سازید.



میرقلنج باگروهی ازمجاهدین درمیدان‌مشق



حاجی محمدعلی بادامچی

(ارشدالدوله‌علیخان هرچندمرد دلیر بود و رشادت اورا بپیرم‌خان‌هم تصدیق میکرد ولی‌خودستائی وی برشجاعتش میچربید.) بهرصورت بانهایت‌جدیت بتهیهٔ وسایل حمله به‌تبریز می‌پرداخت تا آنکه روز پنجشنبه چهارم صفر ۱۳۲۷ چهارساعت از دسته گذشته ازطرف باسمنج با ترتیب خاصی بشهر حمله‌ور شد و درهمان ساعت صمدخان نیز ازجانب سردرود با سوار وپیادهٔ بی‌شمارمبادرت بجنگ کرد وتاخطیب عنان‌باز نکشید ومجاهدین‌نتوانستند مقاومت ورزند و کم کم‌عقب‌نشستند وچند نفرهم کشته شدند.این پیش‌روی برجسارت‌سواران صمدخان‌افزود چنانکه تانزدیکی باغهای‌خطیب رسیدند.

درطرف خیابان هم ارشدالدوله با توپ های شنیدر که باخودآورده بود بر بمباران شهر پرداخت و چون درمقابل سنگرهای مارپیچی خیابان و استقامت سالار و رشادت و کاردانی میرهاشم‌خان از طرف خیابان جای نگرانی نبود بنابراین نه از گلوله‌های توپهای شنیدر و نه از هیاهوی ارشدالدوله صدمه‌ئی بخیابانیان واردنشد. اما رفته رفته‌کار برمجاهدین‌میدان خطیب سخت شده بواسطهٔ تلفون هم بستارخان گزارش جنگ را اطلاع می‌دادند.(پس‌از رفتن‌عین‌الدوله‌بباسمنج وفتح دوه‌چی‌وسرخاب دیگرانجمن حقیقت مرکزعملیات‌نبود. منزل‌خود سردارمرجع‌مجاهدین‌ومرکزعملیات شمرده می‌شد.)ستارخان‌هم برای رفع‌نگرانی یااطلاع‌از وضع‌جنگ برپشت بام عمارت خود رفته وازآنجا با دوربین بهرسوی می‌نگریست که یکمرتبه فریادزد:«**اوشاقلاری‌فیردیلار**»سردارپس‌ازگفتن‌این‌جمله‌که‌ترجمهٔ‌آن‌این‌است: که «بچه‌هارا کشتند»باصدای بلند گفت: رشید اسب مرا زود بیاور. بنده بامرحوم‌حاجی‌محمدعلی‌بادامچی که‌یکی‌ازنیکمردان‌وسران‌آزادیخواهان

بود درمنزل سردار بودیم. سردار باعجله‌ازپشت بام پائین آمد بمجاهدینیکه درآنجا بودند گفت هر که اسب دارد زود سوارشود وبه سواران خودهم گفت زود سوار شوید . درعرض‌چند دقیقه قریب بیست سوارآمادهٔ حرکت‌شدند وچون درشکه نیز حاضر بود سوار درشکه شد وبنده را هم فرمود که شما نیز بامن بیائید. گفتم مرا معذور دارید که من مرد جنگ وستیزه نیستم و کسی‌را بجای بنده ببرید که بدرد بخورد. مورد قبول نیافت وباصرارخود افزود بالاخره گفت مرگ من بیا. ازناچاری بنده‌هم پهلوی ایشان نشستم وآقا میرزااسمعیل‌خان یکانی‌را که‌خداوندبتوفیقاتش‌بیفزاید گفت شماهم با ما بیائید ایشان هم بدون اینکه چیزی‌بگویند امررا پذیرفتند ومن یك تفنگ پنج تیر کوتاه قدی هم داشتم بنا بفرمایش سردارآورده بمن دادند . درشکه درنهایت سرعت براه افتاد وسواران‌هم ازیمین ویساربتاخت‌بحرکت آمدند وبزودی بخطیب رسیدیم، درمحل فراخنائی که عده‌ئی‌ازمجاهدین‌در آنجا بودند وعباسقلی‌خان جوندی[1] رئیس‌سواران سالارهم با عدهٔ سواری که درحدود پنجاه وشست نفر بودند حضورداشت. سردار ازمجاهدین‌وضع‌جنگ را پرسید و ایشان هم‌آنچه می‌دانستند گفتند وعلاوه کردند که علت عمدهٔ شکست مجاهدین بواسطهٔ فلان سنگری است که در بالای تپه‌ئی مشرف بلاله می‌باشد و تاکنون سنگرنشینان قریب ده و پانزده نفر ازمجاهدین‌را کشته‌اند که‌ازجملهٔ آنان‌یکی‌حاجی‌شفیع‌قناد است. ستارخان‌از کشته‌شدن حاجی‌بی‌نهایت‌متأثر گردید، آنگاه روی‌بعباسقلیخان کرد وفرمود زود سوار شده باسواران خود حاضرحمله باشید.مشارالیه گفت: بلی‌بلی چشم‌الساعه،

۱ــ عباسقلی‌خان‌ازمردم‌قره‌داغ و از ده جوند ودارای‌سبیل‌های‌ازبناگوش در رفته بود ولی درمیدان‌جنگ هنرنمائی‌نداشت . پسرش‌جعفرقلی‌خان‌جوان خردسال زیبائی بود معروف به (اربك‌آقاجی) بخلاف پدرش رشید وجسور بود .

و بنا کرد به‌بستن انگشت که مختصرخراشی برداشته بود و بسواران خود هم فرمود زود حرکت کنید ، باید بهرقیمت باشد بدان سنگر دست یابیم وآن وقت گفت بحاجی‌اسماعیل‌هم‌اسبی بیاورید. من دیدم اگربگویم مرا معذور دارید شاید دیگران نیز دست‌آویزی بدست‌آورند، ناچارسوار اسب شدم، وقتیکه سردار درست محل سنگررا یادگرفت حرکت کردیم. چون ازمیان باغها رد شدیم، وسنگر دشمن نمودارشد ستارخان باسب خود رکاب کشید ومانند شاهینی که‌بسوی شکارخود برود بسوی سنگر روانه شد ومن نیز بناچار پشت سر وی روانه شدم ، همینکه اندك راهی پیمودم گلوله از سنگربرسر ما باریدن گرفت، من تصورمی کردم که سواران سردار وسالار نیزپشت‌سر ما می‌آیند ، متأسفانه وقتیکه بعقب‌نگاه کردم دیدم که غیراز سردار وبنده دیگر کسی‌ازسواره وپیاده پیدا نیست. تنها سرداراست درجلو ومن درپشت سر وی ، هرچند بنده ازفن تیر اندازی و اسب تازی بی‌بهره نبودم وخود سردارهم‌اینرا می‌دانست ولی محال بود که من‌بقصد کشتن کسی تیراندازی کنم، درکارخود حیران‌بودم و گلوله‌هم‌اتصالا ازهرطرف‌می‌بارید، هنوزمسافتی مابین ما وسنگرمخالفین باقی بود که ستارخان تفنگ از دوش برگرفته درهمان تاخت چند تیری بطرف سنگر انداخت ودیگرازسنگر جوابی داده نشد ، وقتیکه ما بسنگررسیدیم دیدیم خون تازه‌ئی سنگر را رنگین کرده ولی‌ابداً کسی درآنجا نیست، معلوم‌شد که‌بیکی‌ازایشان‌تیری اصابت کرده و سنگرنشینان‌هم ناچار کشته یا زخمی خودرا برداشته فرار کرده‌اند. وچون‌آن طرف سنگرقلعه‌زاری‌بود لابد ازمیان درختان بمحل



میرزا علی‌اکبرخان عطائی

خودشان مراجعت کرده یا اینکه درمیان درختان پنهان شده بودند[۱].

ستارخان وبنده از اسب پیاده شده در کنارسنگر نشستیم. نخستین کسیکه نزد ما آمد مرحوم حاجی‌میرزاعلی‌اکبرخان عطائی بود. مشارالیه درشجاعت وبزرگواری و تیراندازی از مبرزین مدافعین ملی بود. پس‌از ایشان‌از سواران سالار کسی نزد ما نیامد ولی از سواران سردار یکی‌بعداز دیگری‌آمدند و سردار از روی تمسخر بایشان می گفت‌آقایان کجا بودید

۱ـ اینکه دربرخی‌ازنوشته‌ها دیده می‌شود که می‌نویسند سردارآنروز با یك‌نفر سوار ازمنزل‌بیرون‌آمد اشتباه محض‌است. ایشان تا خطیب با درشکه رفتند و افلا بیست نفرسوارهم درمعیت ایشان بود. چون از خطیب بسنگرحمله برد آن وقت دو نفر بودند که سرداربود وبنده.

مگر برای ابرو کشیدن خودرا پشت دیوار کشیده بودید ؟!

دراین بین یکی از کسان محمدقلی‌خان آقبلاغی پیش سردارآمد و گفت خان سلام میرساند ومی گوید عرصه برای ما بسیارتنگ شده چند نفرازسواران صمدخان بالای فلان تپه سنگر کرده ومارا به‌تنگ‌آورده‌اند، باید بداد ما برسید . سردار فوری ازجای خود بلند شد و بمجاهدین و سواران خود فرمود که زود بجنبید بلکه بتوانیم محمدقلیخان و کسانش را از شردشمن محفوظ داریم . همه ازجای خود بلند شده رفتیم بالای تپهٔ دیگری که مشرف بمحل سواران صمدخان بود، سردار و مجاهدین بنای تیراندازی گذاشتند دراین بین چند تن از فدائیان گرجی و ارمنی چون شنیده‌بودند که سردار بسنگرحمله برده مشغول جنگ‌است بنزد ماآمدند. تقریباً یکساعت میدان جنگ گرم بود و از ناچاری من‌هم دوتا تیرهوائی انداختم. دراین‌اثنا دونفر ازفدائیان یکی ارمنی و دیگری گرجی‌زخمدار شدند وسنگرمزاحم‌هم‌دیگررفع‌زحمت کرد وسردارمظفر وفیروزباز گشت. تقریباً چهاروپنج‌ساعت‌سردارمشغول‌مدافعه‌ومهاجمه‌بود، یعنی‌یك‌ساعت‌ازظهر گذشته‌ازمنزل‌حرکت کرده‌مشغول‌زدوخوردشد وحوالی‌غروب بمنزل باز گشت.

جنگ حکم‌آباد :

پس‌از جنگ ٤ صفر علیخان ارشدالدوله متوجه شد که جنگ با تبریزیان چنانکه او تصورمیکر دکارآسانی نبوده و بدین شهرنامی که کان شجاعت ورشادت و کنام‌شیران‌ژیان‌است بسهولت قدم‌نتوان گذاشت، سخت شرمسار وخشمگین شده بود وچند روزی دست ازجنگ برداشت وهمه در فکر آن‌بود که چاره‌ئی‌اندیشد که‌بیش‌از این درمیان سران اردو ومخصوصاً

پیش محمدعلیمیرزا سرافکنده نشود. آخرین راه چاره در این دید که عین‌الدوله را وادار کنند که با صمدخان‌نیزمشاوره کرده قراربدان بگذارند که شبی‌قبل‌ازسپیده دم ازهرطرف‌بشهرحمله‌ورشوند بلکه بتوانند قسمتی از شهر را بتصرف خود درآورده شهریانرا مجبور کنند که از در استئمان برآیند. عین‌الدوله که‌خود ازطول‌جنگ خسته شده ونام‌خودرا از دوجهت لکه‌دار کرده بود می‌خواست بهرنحوی است این جنگ خاتمه پیدا کند و دراین‌صدد بود که باردیگری‌بخت خودرا بیازماید لذا پیشنهاد ویرا بسمع قبول‌شنید ومصمم شد که‌بزودی دست باقدام مهمی‌بزند وبرای‌آنکه‌اطراف کار را درست ملاحظه کند با سالارجنگ بختیاری بسردرود رفته پس‌از ملاقات با صمدخان و دو روز مذاکره نقشهٔ جنگ بدینگونه طرح شد که شبی قبل‌از طلوع صبح از هرطرف سپاهیان دولتی بشهرحمله‌ور شوند، صمدخان ازطرف خطیب وقراملك وحکم‌آباد، ارشدالدوله وسایرسپاهیان ازطرف خیابان و رحیم‌خان ازطرف پل رودخانهٔ‌آجی[1] ومقصودشان این‌بود که چون‌بحکم‌آباد دست یافتند بالطبع به‌لاکه دیزج وعمو زین‌الدین‌هم دست خواهند یافت، آن وقت کوی امیرخیز از چند طرف محصورخواهد بود وقسمتی ازشهرهم در حیطهٔ تصرف دولتیان خواهد افتاد و اگر در این نقشهٔ خود موفق می‌شدند البته کار برمجاهدین سخت می گردید.

نظر بمقدمات فوق شب جمعه ۱۲صفر۱۳۲۷ یکساعت پیش‌ازطلوع صبح‌صدای‌توپ وتفنگ مردمرا ازخواب‌خوش برانگیخت و کسی‌نمیدانست که‌این جنگ در کدامین نقطه ازنقاط شهرروی داده؛ کمی نگذشت معلوم

۱ـ ولی‌آنروز ازطرف‌پل‌آجی‌هجومی بشهر روی‌نداد اعم‌ازآنکه‌ازطرف‌رحیم‌خان باشد یا غیر او.

شد که جنگ بیك نقطهٔ معینی منحصر نیست، از اغلب نقاط صدای توپ و تفنگ بلند است . این هیاهو و تیراندازی درنتیجهٔ حملهٔ سپاهیان دولت بود که درشب معین و وقت مقرر ازطرف خیابان وقراملك بشهر تاخته بودند. ازقضا ستارخان هم همانشب جمعی از مجاهدین را درتحت ریاست آیدین پاشا بطرف قراملك فرستاده بود بلکه بتوانند قراملك را متصرف شوند که با چنین جنگ ناگهانی روبرو شدند. این جنگ دریك خط کشیده شده از جنوب بغرب (بفاصلهٔ بیش ازدومیل) در گرفت وپس ازاندك مقاومتی ازطرفین بنا بنوشتهٔ نالهٔ ملت « مجاهدین بجهت تزیید قوای خصم عقب نشسته و راه حکم آبادرا پیش گرفتند» یعنی شکست خورده بطرف حکم آبادفرار کردند و مستحفظین حکم آباد نیز کاررا سخت دیده محل خودرا تخلیه کردند.(این حقیقت را نباید پنهان کرد که مرحوم آیدین پاشا بخلاف برادر بزرگوارش ابراهیم آقا نه دارای رشادت بود و نه صاحب تدبیر و نه واجد حسن سلوك ولی در عاجز کشی یدبیضا می کرد .) بالاخره در اثر فرار آیدین پاشا سواران صمدخان ازچاردولی و کورانلو وغیره بحکم آباد ریخته دست به قتل وغارت باز کردند . فریاد وفغان مردم بدبخت ازمرد و زن و بچه بآسمان بلند شد ولی این ناله‌های جانسوز در گوش اشخاصیکه غالباً بقتل وغارت روزگار گذرانده‌اند چه اثری خواهد داشت ! .

درشام غازان نیزمجاهدین نتوانستند کاری ازپیش برند ودرآخنو وخطیب‌هم حال بدین منوال بود .

چون دولتیان درمحلهٔ حکم آباد مستقر شدند خود حاجی‌صمدخان نیز بحکم آبادآمد ومردم آنجا براهنمائی حاجی میرمحسن که سمت ریش‌سفیدی درآنجا داشت ازناچاری استقبالی کردند و گوسفندی بسلامت ورودش

سر بریدند .

رسیدن صمدخان بحکم آباد دولتیان را بفتح و غلبه امیدوار کرد و پنداشتند که بطور قطع حکم آباد درتصرف ایشان باقی خواهد ماند و برحسب دلخواه خود حکمروائی خواهند کرد و بیهشانه حمله می کردند وجلو می آمدند . چون عرصه برای مجاهدین تنگ شد و دولتیان ازهجوم دست برنداشتند تقریباً یك ساعت بعدازظهر ستارخان سوارشده بیاری مجاهدین شتافت ودربین راه آیدین پاشارا دید که با دستهٔ خود روبخانهٔ خویش میرود، او را سخت ملامت کرد و سخنان درشت گفت و رد شد و خودرا بدیزج[1] رسانید ومتوجه شد که جنگ بسود مخالفین پیش میرود و بزودی ملتفت شد که باید جنگید که ازدشمن جلو گیری بعمل آید ، وقتی که خواست ببالاخانه‌ئی که درنظر گرفته بود برود یکی دونفر گفتند سردار خودرا بخطر میانداز. گفت اگر من خودرا بخطر نیندازم قادر بردفع خطر از دیگران نخواهم بود، این بگفت وخودرا بدان بالاخانه رسانید وبه‌تیراندازی پرداخت و در اندك زمانی کسانی‌را که درآن نزدیکی سنگر کرده ومایهٔ زحمت مجاهدین بودند ازپیش برداشت. باردیگر جلو رفت وبالاخانهٔ دیگریرا سنگر کرد و ازآنجا نیز به‌تیراندازی پرداخت وچنان دلیرانه جنگ می کرد که خود مجاهدین نیزمتحیر بودند که مگرسردارخیالی نمی کند که‌ازهرطرف باران گلوله برسروی می باردوچگونه‌اعتنائی بدانها نمی کند بالجمله چون مجاهدین از آمدن سردار ومجاهدت وی مستحضر شدند بیکدیگرمژدهٔ ورود سردار رادادند وبرقوت قلب وجسارت ایشان افزوده شد، مردانه حمله بردند ودشمن را عقب راندند . تا کاربجائی رسید که حاجی‌علی حکم آبادی، آن پیرمرد

۱ـ مابین حکم آباد وعموزین‌الدین

غیور، دامن همت بکمر زده و بدون خوف و هراس بسوی توپی که در بالای قبرستان دیزج بود و کسی از بیم گلوله نمی‌توانست نزدیك آن برود رو آورد و خودرا بتوپ رسانیده آنرا تاپشت دیوار باغی که درمقابل سنگر مخالفین بود آورد . و محمدبیگ طرزمی که توپ انداز استادی بود در نخستین تیر بالاخانه‌ئی را که سنگر مخالفین بود خراب کرد . سنگر دوم که بالای درب حصار حکم آباد بود با دو سه گلولهٔ توپ ویران گردید و اغلب تفنگچیان این دو سنگر بدرود زندگی گفتند. آمدن سردار و مبادرت وی بجنگ مجاهدین را چنان جسور و بی‌پروا کرده بود که پروانه وار خودرا بآتش می‌زدند. هنوزمقدمهٔ فراریانی که‌ازصولت سردار ومجاهدین غیور راه فرار پیش گرفته‌بودند بخارج‌حکم آباد نرسیده بود وهنوز افواج شقی وسواران بی‌سروپا از غارت بیچارگان دست برنداشته بودند که مجاهدین با فتح و فیروزی وارد کوچه‌های خونین حکم آباد گردیدند وبیرق سه رنگ ملی‌را برافراشتند . وچنان آوازهٔ آمدن ستارخان دولتیان را مرعوب ساخته بود که راه فراررا نیز گم می کردند وصمدخان، آن صاحب دعوی وغرور، که خودرا رستم زمان می‌پنداشت چنان خودرا باخته‌بود که‌قاطر آبداری خود را نیز فراموش کرده راه هزیمت پیش گرفت ومجاهدین از چلو ناهار وی نیز برخوردار شدند . خود سردار تا خارج باغهای حکم آباد رفت و پس‌از فرار دولتیان بمنزل خود باز گشت . عدهٔ مقتولین ازطرف دولتیان صحیحاً معلوم‌نگردید. روزنامهٔ نالهٔ ملت بالغ بریکصد وسی نفرمی‌نویسد وعده‌ئی نیز زخمی و دستگیر شدند . زخمیانرا بمریضخانه فرستادند و اسیرانرا به‌نظمیه بردند و از طرف انجمن توصیه شد که کاملا موجبات استراحت ایشانرا فراهم‌آورند و ازجملهٔ کشتگان طرفداران دولت کربلائی آقا علی

قراملکی بود که بتازگی بلقب رشیدالایاله ملقب شده ومرد جسوری بود. آنچه تا اینجا نوشته شد راجع به پائین شهر بود اما راجع به بالای شهر نیز چنانکه قرارداده شده بود ازطرف باسمنج و بارنج دولتیان بسوی خیابان حمله‌ور شدند ، نخست جمعی از لشکریان بالای کوه آمده بشدت بنای تیراندازی گذاشتند و گلولهٔ توپ علی‌التوالی بشهر می‌بارید وازطرف شهر نیز جواب داده می‌شد و خود سالار نیز درمیدان جنگ حضور داشت و دلیرانه باتفاق مجاهدین بدشمن حمله برد و کمی نمانده بود که برفراز کوه برسند که از طرف دولتیان معروض شلیك سخت شدند که جعفرخان تیرخورده افتاد و این شخص یکی ازسران سواران سالار بود. بالجمله آنروزسالار رشادت زیادی بخرج داد و تاآخر وقت مشغول جنگ بود ومحلی از کوه ساری داغ را که یکی ازسنگرهای مهم بود بدست‌آورد .

پیش جنگان ملی درجنگ حکم‌آباد :

ازجمله کسانی که دراین جنگ ابراز شجاعت ولیاقت کردند اشخاص ذیل بودند :

یارمحمدخان- حسین‌خان کرمانشاهانی-حاجی‌خان پسرعلی‌مسیو- **مشهدی محمد** علیخان ناطق-اسدآقا فشنگچی-میرزاعلی‌خان یاوراوف - کربلای علی دیزی قیم- شاهبازما کوئی- مشهدی محمدعلی‌خان ایلات - مشهدی حسن قفقازی - محمدبیگ طرزمی توپچی[1] - حسین‌آقا پسرحاجی

۱- محمدبیگ طرزمی غیرازمحمدخان سرتیپ است که سردار بوی سرتیپی داده بود. هرچند هردو ساکن محلهٔ امیرخیز وهمیشه درجنگها با سرداربودند ولی کسیکه آنروز درجنگ حکم‌آباد توپ می‌انداخت و گلوله‌هایش بهدف اصابت می‌کرد محمدبیگ طرزمی بود که مرد متدین و پاکدامنی بود . مرحوم مساوات که در آنروز حاضر میدان‌جنگ‌بود ازمحمدبیگ خیلی‌تمجید میکرد ومی گفت که‌آن چندتیرتوپ محمدبیگ جان ملت‌را بازخرید.

علی قنادی ـ محمدقلی‌خان ـ یوسف چاراندابی ـ تقی‌اوف ـ حاجی محمد میراب ـ حاجی علی حکم‌آبادی ـ حسن کرد ـ حسن‌آقا کوزه کنانی ـ شهبازما کوئی ؛ و مسلماً اشخاص دیگری نیز آنروزجان فشانی کرده‌اند که متأسفانه بنده در نظر ندارم ودرجای دیگری هم نوشته نشده‌است .

اشخاص غیرجنگی که درمیدان جنگ حضور داشتند :

حاجی شیخ علی‌اصغر لیل‌آبادی ـ شیخ محمد خیابانی ـ میرزا محمدتقی‌رئیس‌انجمن‌ایالتی‌ـ میرزا اسمعیل نوبری ـ میرزا احمد قزوینی ازاعضای هیئت‌علمیهٔ‌نجف ـ مساوات مدیرروزنامهٔ مساوات ـ مسترمور[1] ـ ابوالسادات ـ آقا عمواوغلی خادم مخصوص انجمن ایالتی وجمعی دیگر.

جنگ‌حکم‌آباد اهمیت فوق‌العاده داشت، اگر ستارخان‌آنروزقدم بمیدان‌جنگ‌نمی گذاشت‌وبدان‌جسارت‌فوق‌العاده‌بردشمن‌حمله‌نمی‌بردوشب را دولتیان درحکم‌آباد بسرمی‌بردند وبردیزج وعموزین‌الدین‌راه می‌یافتند بطور تحقیق کار برآزادیخواهان سخت دشوار می گشت و نتایج بسیار وخیمی روی میداد ودشمن روز بروز چیره‌تر وقوی‌ترمی گشت وباید دانست که این جنگ برای تبریزیان ارزان تمام نشد و آنچه در آن روز بمردم حکم‌آباد و دیزج و خطیب و آخنو گذشت واقعاً تأثرآور وحسرت‌انگیز بود. شرح‌کامل این جنگ وحشت‌آور ومصیبت عظمی را نوشتن (چنانکه روی داده) از روی حقیقت و راستی‌از حیزقدرت بیان وبنان من بیرونست زیرا آن روز اقلا درچهار و پنجهزارخانه تشویش و اضطراب فوق‌العاده‌ئی

۱ـ مسترمور چنانکه سابقاً هم نوشته شد ازطرف روزنامهٔ منچستر گاردین ـ دیلی نیوز ـ دیلی کرونیکل فرستاده شده بود و وقایع را برای روزنامه‌های مزبورمخابره می کرد یا می‌نوشت .

حکم فرما بود و از هرخانه عزیزی در آن جنگ اشتراك نموده و سینهٔ خود را سپر تیرهای آتشین کرده بود و کسی نمی‌دانست که عاقبت امر بکجا منتهی خواهد شد . اهل این خانه‌ها تا غروب درمیان آتش انتظاری می‌سوختند ونمی‌دانستند که آیا فرزند یا برادر یاپدرشان چنانکه رفته‌اند باز بسلامت مراجعت خواهند کرد یا نه ! حقیقةً تصور آنروزها انسانرا دچار حیرت می کند که مردم چگونه متحمل آن همه شداید می‌شدند،از سرزدن آفتاب تا غروب درتمام شهرغرش توپهای آتشبار وغریو کوس وشیپور و صدای جانکاه تفنگ ونعره‌های دلاوران و هلهلهٔ جنگ‌آوران و فریاد و ضجهٔ مادران پسرمرده دست بهم داده تاب وتوان از دلها می‌ربود . باوجود این روزبروز برشور وحرارت مردم افزوده می‌شد. پنداری که درچشم‌ایشان میدان‌جانستان رزم‌حجلهٔ عروس‌بود ، همه با شوق وشعف آنرا استقبال کرده بمدافعه می‌پرداختند ومخصوصاً جنگ حکم‌آباد مردمرا بمقابله ومدافعه نیك‌تحریك کرد زیرا که باچشم‌خود دیدند که سواران چاردولی و کورانلو وغارتگران اکراد را هرگز از رحم ومروت نشانه‌ئی در دل آفریده نشده و برای بدست‌آوردن کهنه گلیمی از کشتن ده ها اشخاص افتاده و بیچاره دریغ ندارند و یقین کردند که علاج واقعه قبل‌از وقوع باید کرد ، اغلب جوانان شهر از کاسب و ثروتمند بخیال یاد گرفتن فنون جنگ افتادند و انجمن ایالتی نیز ازمساعدت دریغ نکرده و اعلانی منتشرنمود که از روز شانزدهم صفر ۱۳۲۷ هرروز عصرها در سربازخانه معلمین مشق نظام حاضر خواهندبود، کسانیکه مایل‌باشند می‌توانند درآنجا حضوریافته بیاد گرفتن تعلیمات نظامی مشغول شوند .

مشق نظام درسربازخانه :

ازهمان روز ١٦ صفر بنای مشق نظامی درسربازخانه گذاشته شد، مردم بشوق روز افزون در سربازخانه حاضرمی‌شدند وجمعیت زیادی برای تماشا می‌آمدند و هرروز عده‌ئی ازتماشا کنندگان هم خود بخود تشویق شده داخل‌درصف‌مشق کنندگان‌می گشتند ومأسوف علیه مستر باسکرویل[1] که می گویند با مرحوم شریفزاده علاقهٔ دوستی داشت و جوان خون گرم بود پس‌از کشته شدن سیدحسن از بسکه متأثر شده بود خواست درصف آزادیخواهان جای گیرد و(بعقیدهٔ برخی‌اصلا مشارالیدجوان‌آزادی طلبی بود،خواست خدمتی‌بآزادی کند،) حاضر شد که بداوطلبان مساعدت کرده وآنانرا بفنون واصول جنگ نظامی‌آشنا کند لذا وظیفهٔ مشاقی را درعهده گرفت و با شوق مفرط مشغول‌کارشد .

روزی طرف عصرسردار بسربازخانه آمده بود و جمعیت زیادی در سربازخانه گرد آمده بودند که کونسول آمریکا نیز بسربازخانه آمد و خود را بسردار رسانید و خواست با باسکرویل مذاکره کند ، بنده‌نیز درنزد سردار بودم که باسکرویل‌آمد وآقای دکترشفق[2] هم با وی‌بود،آنچه ازصحبتهای ایشان بنده یاد دارم دراینجا می‌آورم ومذاکرت ایشان را با یکدیگرآقای دکترشفق بسردار ترجمه میکرد) کنسول به باسکرویل گفت که شما معلم مدرسه‌هستید وبرای معلمی‌فرستاده‌شده‌اید،چرابکارهای

۱ـ مستر باسکرویل معلم مدرسهٔ امریکائی بود که در تبریز مدرسهٔ مزبور بنام مموریال نامیده می‌شد .

۲ـ آقای دکترشفق ازمربیان جوان‌ودارای قلب پاك و روح‌لطیفی‌بود وآشنایان او را نسبت بوی علاقه و ارادت خاصی بود و آنروزها با آنکه مشغول تحصیل بود از مجاهدت هم دست برنمی‌داشت .

نظامی وفشاقی اشتغال می‌ورزید؟ باسکرویل گفت چون من شخص آزادی‌خواه هستم ومردم تبریزرا دیدم که برای بدست‌آوردن آزادی می کوشند، خواستم بایشان‌مساعدت کنم. کنسول گفت شما قانون آمریکارامی‌دانید که جزای چنین شخصی چیست ؟ گفت بلی خوب می‌دانم و از این‌کار که پیش گرفته‌ام رویگردان نخواهم شد . سردارهم بباسکرویل گفت ما از شما ممنون هستیم، بهتراست شما بمأموریت خود بر گردید که تعلیم فرزندان ایرانی نیز خود خدمت مهمی است . نپذیرفت و گفت هرگز از این راه برنمی گردم وما تفصیل سر گذشت مشارالیه را درموقع خود خواهیم‌نوشت.

هشترخان

نامهٔ شاگردان دارالفنون مسکو :

روزنامهٔ هفتگی مساوات منطبعهٔ تبریز شماره (۲۸) ۱۴ محرم می‌نگارد که نامه‌ئی بامضای هفتصد وپنجاه وهشت نفر ازمتعلمین دارالفنون مسکو بعنوان ستارخان رسیده که ترجمهٔ آن دراینجا آورده میشود :

« ماامضاء کنندگان‌ذیل که‌ازمتعلمین. . . دارالفنون مسکومیباشیم حسیات صمیمانه و وجد بی‌پایان‌خودمانرانقدیم‌میکنیم بآن‌یگانه‌مجاهدین ایران که‌برای تحصیل آزادی و کسب حریت جانهای خودشانرا فدا نموده بالخصوص آن قهرمان حریت وبزرگوارآزادی طلب ستارخانرا باحساسات باطنی سلام رسانده وتمنا می‌نمائیم چنانچه تاکنون در اعلاء بیرق حریت تا اقصی‌الغایه کوشیده و بسیادت و بزرگواری آن بیرق را برافراشته من بعدرا هم درمحافظه وصیانت آن علم فتح وظفر، فتوت وجوانمردی بخرج داده تا بمقاصد عالیه نائل وموفق شوند . »

ازاین قبیل نامه‌ها بستارخان خیلی‌نوشته‌اند و نامه‌ئی‌هم (انجمن خیریهٔ نسوان ایرانیان مقیم استانبول نوشته که در همان شماره درج شده است) و جملات آخر آن بدینگونه‌است : « امیدواریم که خداوند غالب و قاهر تیغ بیدریغ آن مجاهدین فی‌سبیل‌الله را بمفارق عموم خائنین ملت ومخرّبین وطن مقدس قاطع وبرّا فرمایاد . یارب دعای خسته دلان مستجاب کن . »

اسب جنگی ، نقل‌از روزنامهٔ انجمن شماره (٤٠) سال ۱۳۲۷:

« بموجب خبرتلگرافی که از خوی رسیده چند روزقبل درحوالی آنجا اسبی از دست مشروطه‌چی‌ها رها شده و رو بطرف جمعیت دشمن گذاشته،اکراد بمحض دیدن آن قریب سی چهل نفر تاخته و دورهٔ اسب خالی را که غیراز زین ویك خورجین چیزدیگری بالایش نبود می گیرند درهمان حال که این جمعیت ازچهارطرف دورآنرا گرفته بودند یکی‌از آنها جلد دستی کرده وپیش‌آمده همینکه پا برکاب گذاشته وخواسته‌است روی زین قرار گیرد یك مرتبه خورجین یا خود زین با یك صدای هولناك ازهم ترکیده با صدمهٔ آن بیست وپنج نفر از اکراد کشته افتاده وچند نفر دیگر مجروح می گردند. »

چگونگی قضیهٔ مزبور :

مرحوم حیدرخان عمواوغلی درسال ۱۳۳٤ روزی‌دربغداد چگونگی قضیه را برای بنده نقل کرد که من نیز خلاصهٔ آنرا بعرض خوانندگان محترم معروض‌میدارم. عمواوغلی می گفت که روزی درخوی سخت پریشان

حال بودم زیرا که اکراد اطراف شهررا فرا گرفته بودند ومردم‌هم درنهایت نگرانی روزگار بسر می‌بردند ، برای آنکه ساعتی خودرا از دست افکار پریشان برهانم از اطاق خود بیرون آمده مشغول قدم زدن شدم تا رسیدم مقابل طویله، باخود گفتم خوب‌است باسب‌ها نیز سر کشی کنم،درسکوی طویله زینهائی دیدم که روی هم چیده بودند، در بین زینها زین زیبائی دیدم که بلندتر از زینهای دیگربود، فوراً چیزی بخاطرم رسید، مهتررا گفتم که این زین را باطاق من ببر. پس‌ازچند دقیقه باطاق رفته زین را بدقت معاینه کردم، دیدم با نهایت آسانی می‌توان بمبی در زیرقلتاق آن پنهان کرد، فوراً مشغول‌انجام دادن مقصود شدم وبزودی‌کار انجام پذیرفت و زین را برداشته بطویله‌برده بآرامی روی یکی‌از اسبها گذاشتم وبیکی از کسان خود گفتیم این اسب را ببهانهٔ‌آب دادن بیرون ببرید و لجام از سرش بگیرید، آنگاه دو سه شلاق باسب بزنید تا بطرف سواران اکراد برود و خودم نیز با چند نفر از یاران بالای پشت بام رفته مشغول تماشا بودیم . دیدم مأمورخدمت خودرا بخوبی انجام داد و اسب بسوی سواران اکراد بتاخت‌آمد .

چون‌اکراد اسب بی‌صاحبی‌را دیدند که‌بطرف‌ایشان‌بتاخت می‌آید ازهرطرف بسوی اسب حمله‌ور شده ودر گرد وی پره زدند وبالاخره اسب را گرفتند وخواستند که سوار شوند ناگاه دراثر فشار بمب ترکید وچند نفر از اکراد کشته و زخمی شدند . بعداز این قضیه اکراد باندازه‌ئی گرفتارخوف و وحشت شده بودند که اگر گربه‌ئی می‌دیدند از آن نیز احتیاط می کردند .

خرق‌الارض و یا درهٔ آتش فشان :

مجاهدین قفقاز گاه گاهی با دشمنان خود پاره‌ئی شوخیها می کردند وهدیه‌هائی بایشان می‌فرستادند، عنوان فوق راجع بیکی از آن شوخیها بوده که مرحوم میرزا آقا نالهٔ ملت در روزنامهٔ خود شماره (٤٠ ص ٢) تفصیل آنرا در ذیل عنوان مزبور نگاشته است .

این شوخیها چند مرتبه اتفاق افتاده که نگارنده از دو فقرهٔ آن اطلاع‌دارم که یکی‌منتج نتیجهٔ مطلوبه گردید ودیگری روباهیرا متلاشی کرد، آنچه نصیب روباه گردید تفصیل آن بدینگونه است :

از آنجائیکه سواران صمدخان اغلب اوقات از دور و نزدیك در حوالی لاله و خطیب خودنمائی کرده گاهی‌هم اسباب زحمت مجاهدین را فراهم می‌آوردند چندنفر از مجاهدین قفقاز در آن صدد برآمدند که هدیه‌ئی برای‌ایشان‌تهیه‌نموده دررهگذر آنان قرار بدهند . وبهترین هدیه‌ئی که بنظرشان رسید تازیانه‌ئی بود که در بین سواران آذربایجانی آن وقت اهمیتی‌داشت، این قبیل تازیانه‌هارا در روسیه مخصوصاً درتفلیس وقره‌باغ درست‌میکردند وموسوم به‌تاتاربود. درآن زمان که‌قیمت‌تازیانهٔ خوب ازدو قران بالاتر نبود این تازیانه‌ها از سه و چهار قران تا بیست قران خرید و فروش می‌شد . بالجمله یکی‌ازآن تازیانه‌ها را بدست‌آورده و در گذرگاه سواران صمدخان شبانه بمبی پنهان کرده و بمب را بواسطه سیم بتازیانه وصل کردند چنانکه اگر کسی دست بدان تازیانه برده ومی‌خواست که آنرا از زمین بردارد بمب ترکیده و سبب قتل یك یا چند نفر می‌شد .

شبی که‌تقریباً چهار وپنج ساعت‌ازغروب گذشته بود صدای انفجار

مهیبی درشهرشنیده شد وهمه درانتظار آن بودند که فردا ببینند چه حادثه‌ئی روی داده است . چون متصدیان بمحل مزبور می‌روند معلوم میگردد که شبانگاه روباهی از آن طرف میگذشته‌است ، پایش بتازیانه برمی‌خورد و بمب منفجرمیشود و بدن روباه ازهم متلاشی می گردد . وحتی‌المقدور این خبر را پنهان داشتند ونمی‌خواستند بکسی بگویند ولی بالاخره همه کس از کیفیت قضیه خبردارشدند. و اما آنچه در روزنامهٔ ملت درتحت عنوان فوق بتفصیل ذکرشده خلاصه‌اش بدینگونه است :

« عجب چه صدای دهشتناکی بود شنیدم ؟ مگر زمین ترکید ؟ و یا صاعقه از آسمان نازل شد ؟ کوه ازهم پاشید ؟ و یا آتشفشانی آغازشد؟ روز شنبه ۲۱ محرم ۱۳۲۷ سحرگاهان قسمتی از پیاده وزبده سواران سپاهیان ملی‌درتحت‌فرمان‌فرماندهان خودبطرف‌سردرود حرکت می کنند، پس‌از طی مسافتی می‌بینند سواران صمدخان نیزدرتپه‌های همجوار نمودار شدند و درمحل‌هائی که درجنگهای سابق پناهگاه خود قرار می‌دادند اخذ موقع کردند . و در آن صدد بودند که بمجاهدین تاخت‌آورند ولی جرأت نمی کردند تا اینکه رفته رفته بجسارت خود افزوده قریب یکصد و پنجاه نفر از ایشان پیاده شده و بآرامی رو بپائین دره‌ئی که درآنجا بمب گذاشته شده بود می‌آمدند که یك مرتبه زمین ترکید و گوئی قطعه‌ئی از زمین از جای خود کنده شده و بنقطه دوری پرتاب شد . صدای مهیبی که عکس‌آن در تمام فضای شهر پیچید بلند شد . هی سر ودست بود که بهوا پریده و پائین می‌آمد بنابر اخبار موثوقه چهل و پنجاه نفر کشته و قریب سی نفر زخمدار شدند، عجب‌تر آنکه سواران صمدخان از هول جان خود از بالا همان محل راباد گلوله گرفتند و باقی همراهان خودرا که حیات

داشتند کشتند . »

گویا مدیر روزنامه قدری اغراق گفته، آنچه به‌ثبوت رسیده این است که عدهٔ کشتگان از پنج وشش‌نفر بیش نبوده و چشمان حاجی یحیی‌خان سرهنگ دهخوارقانی را نیزصدمه‌ئی سخت می‌رسد .

خاك آذربایجان بفروزد آذرها بجان زنده وپاینده باد احرار آذربایجان

تلگراف استانبول :

درتاریخ سلخ ذیحجه تلگرافی از استانبول بانجمن ایالتی رسید که همسایهٔ شمالی وجنوبی لایحه‌ئی درلزوم استقراض ایران نشر کرده‌اند .

انجمن ایالتی برحسب وظیفهٔ خود و نمایندگی از طرف ملت بنمایندگان دول خارجهٔ مقیم تبریز رسماً نامه‌ئی نوشت که سوادآن ذیلا درج میشود .

سواد نامهٔ انجمن ایالتی بنمایندگان دول خارجهٔ مقیم تبریز درغرهٔ محرم‌الحرام ۱۳۲۷ :

درضمن مسائل حقوقیهٔ ملیه سابقاً اعلانی موافق اصول موضوعهٔ مندرجهٔ قانون اساسی طبع ونشر وچندین نسخه نیزخدمت نمایندگان محترم دول متحابهٔ مقیمین دارالسلطنهٔ تبریز ایفاد داشتیم که بموجب اصل (۲٤) و (۲۵) قانون اساسی بستن معاهدات ومقاولات ودادن امتیازات واستقراض دولت علیهٔ ایران بهرعنوان که باشد باید بتصویب مجلس شورای ملی صورت انجام پیدا نماید وفعلا که مجلس‌شوری درعهدهٔ انفصال است اولیای دولت حق مداخله بمواد مذکوره ندارند . اکنون شنیده میشود که مسئلهٔ

استقراض دولت علیه از دول همجوار شایع و درمیان است لذا مجدداً یك نسخه از همان اعلان منطبعه را لفاً ایفاد خدمت آن جناب جلالتمآب نمودیم (تا) بدانند درصورت وقوع مسئلهٔ استقراض ملت ذمه دار آن نخواهد بود و این اخطار قانونی نمایندگان ملت را پس از وقوف بمقامات لازمه برسانند،ضمناً احترامات فائقه را بتقدیم می‌رسانیم . انجمن ایالتی .

زخمی‌شدن حاجی شیخ فضل‌الله نوری :

شب ۱۶ ذیحجة‌الحرام ۱۳۲۶ حاجی شیخ فضل‌الله نوری در منزل ظهیرالاسلام برادر امام‌جمعهٔ تهران مهمان بود، درموقع مراجعت درنزدیکی خانهٔ خود شخصی کریم نام ازمردم زنجان که درتهران اقامت میکرد بشیخ



شیخ فضل‌اله نوری

حمله کرده و تیری بسوی وی خالی می کند، تیر بنوکر شیخ می‌خورد و باز تیری بسوی وی خالی میکند که او را از رفتار باز می‌دارد و آن وقت می‌خواهد خودش را بکشد، اما بواسطهٔ کش‌مکشی که روی می‌دهد گلوله بچانه‌اش میخورد و گرفتارمیشود وشیخ مدتی بستری شده بعد بهترمی‌شود وچون کریم را استنطاق می کنند فقط همین جوابرا می‌دهد : دلم خواست این‌کار را کردم . ومشارالیه تا فتح تهران در زندان بود .

تشکر روزنامهٔ انجمن از روزنامهٔ صباح استانبول :

روزنامهٔ صباح منطبعهٔ استانبول دفتر اعانه‌ئی بجهت غارت شدگان تبریز باز کرده و اتصالا مقالات همدردانه نسبت بآذربایجان نوشته ملت نجیب عثمانی را بمعاونت ایشان ترغیب می‌نماید .

از این احساسات برادرانهٔ معاصرمحترم خودمان بی‌عرض شکران ومنتداری بزرگ نتوان گذشت، نتایج عالیهٔ این حس مشترکرا ان شاءالله عنقریب خواهیم دید . روزنامهٔ انجمن .

احساسات چندنفرگرجی ، نقل‌از جریدهٔ مساوات تبریز:

مرحوم مساوات چون به‌تبریز آمد روزنامهٔ مساوات را در تبریز دایر کرد،درشمارهٔ (۲۷) شنبه۷ محرم ۱۳۲۷ در ذیل سرمقالهٔ همان شماره قصه‌ایرا می‌نگارد که ما خلاصهٔ آنرا دراینجا می‌آوریم :

« بعداز وقایع تاریخ روز۲۳ جمادی‌الاولی۱۳۲٦ خودرا با هزاران خون دل ازچنگال دولتیان نجات داده بکشورروسیه مهاجرت کردم.روزی در یکی از مهمانخانه‌های تفلیس در اطاق خود نشسته و در بروی خویش

بسته فکر ایام گذشته وآیندهٔ خود می کردم که ناگاه در باز شد وسه نفر وارد گشتند.یکی‌ازآنان مثل آنکه گم کردهٔ خود بازیافته بانهایت‌مهربانی روی بمن‌آورد و گفت که از آزادی و پارلمان ایران چه خبرداری؟ گفتم شمارا با آزادی ایران چکار؟ تعجب کردند و گفتند مگر ما بشر نیستیم و حمایت مظلوم از وظایف انسانیت‌نیست ؟ خواهشمندیم ازسرگذشت‌ایران و ایرانیان آنچه می‌دانی مارا مستحضر کن، زیرا غیرت ما قبول نمی کند که‌ما دراینجا آسوده روزگار میگذرانیم و ابناء نوع ما اسیرشکنجهٔ ظلم و استبداد باشند. این‌آقایان هرسه گرجی بودند .

من شمه‌ئی از وقایع وفجایعی که روی داده بود با ایشان می گفتم وآنان ازشنیدن‌آن متأثر شده‌آه وناله می کردند ناگاه نالهٔ ضعیفی‌ازخارج بگوشم رسید حیرت کردم که این زن کیست و چرا چنین می‌نالد بناگاه در باز شد و زنی که‌آثار نجابت ازناصیهٔ حالش ظاهر بود وارد شد ومعلوم گردید که عیال یکی‌ازآن سه نفربوده، بمجرد ورود که‌اشك‌از دیدگانش فرو می‌ریخت با یکدست دامن شوهرش که برروی صندلی‌نشسته‌بود گرفت و با دست دیگر در دامن من‌آویخت و بشوهرش گفت ترا بهرچه مقدس می‌دانی سوگند می‌دهم مرا اجازه ده که بایران بروم وجان خودرا فدای آزادی‌ایران کنم. شوهرش نیز اجازه داد که برود وجان خودرا دراین‌راه مقدس‌فدا کند. من‌بعللی رفتن‌اورا بایران صلاح‌نمی‌دانستم، گفتم‌ای‌جوهرهٔ غیرت وای نادرهٔ زمان آنچه تو گفتی البته ناشی از احساسات فطرت پاك شما بود اما قانون گذار ما مسلمانان جهاد را برزنان حرام کرده است و این تکلیف را بعهدهٔ مردان واگذاشته‌است . شمشیرزدن پیشهٔ رجال است نه شیمهٔ ربات‌الجمال، از بس این نوع سخنان با وی گفتم تا آنکه آتش

سوزان قلبش اندکی تسکین یافت و ازحدتش فروکاست تا ازعزیمت بایران منصرف گردید . من در دل گفتم خدایا چه می‌شد که مردان ما نیز دارای چنین حس بشردوستی می‌بودند . »

من یقین دارم که مرحوم مساوات آنچه مرقوم داشته است از روی واقع بوده‌است زیرا مساوات شخصی نبود که برای تحریك احساسات ایرانیان این قضیه را ساخته باشد چنانچه ما درشهرخود نظایر اینرا از گرجی‌ها بسیار دیده وشنیدیم ، بطور قطع بیش‌از پنجاه نفراز گرجی وارمنی که‌از تفلیس و سایر بلادآمده بودند در تبریز در راه آزادی جان خودشانرا نثار کردند .

نطق بارون سدراك درمیدان مشق :

در آنروزهائی که راه کاروانیان از هرطرف برروی مردم شهر تبریز بسته شده بود و بدون مبالغه و اغراق یك من از گندم و جو یا سایر حبوبات بشهر وارد نمی‌شد و آذوقهٔ موجودی شهر در شرف تمام شدن بود ومردم از این روی سخت درتشویش بودند ونمیدانستند که عاقبت امر بکجا خواهد رسید و چه بسا اشخاص که از جان سیر شده بجان و دل خواستارمرگ بودند که ازطرف سران‌آزادی و اعضای‌انجمن‌ایالتی بمردم اطلاع دادند که درفلان روزدرمیدان مشق نطق مهمی‌خواهد شد لازم است که عموم اهالی از پیر و جوان در محل نطق حضور بهمرسانده استفاضه نمایند و چون در آنروزها همه‌جا صحبت از آذوقه بود مردم چنان تصور کردند که راجع بچگونگی نان صحبت خواهدشد و احتمال می‌دادند که زعمای قوم درخصوص کمیابی نان چاره‌ئی اندیشیده‌اند لذا مردم با شوق و ذوق و رغبت تمام پیش‌از ساعت مقرر درمیدان مشق حاضرشدند و همه از

یکدیگر می‌پرسیدند که امروز درچه موضوعی صحبت خواهند کرد؟هر کس بمقتضای فهم خود چیزی می گفت ولی ازدایرهٔ نان خارج نمی‌شد ودر واقع مرجع ومآل حرفها جزنان چیز دیگری نبود وجمعیت باندازه‌ئی زیاد بود که درمیدان مشق، با آن همه وسعت، جای خالی نمانده بود.

بالاخره ساعت مقررنطق‌رسید وناطق‌اول که عبارت از بارون سدراك بود در محل نطق حضور بهمرسانید و مردم هم در نهایت آرامی و سکوت منتظرنطق ناطق بودند که بارون سدراك نطق‌خودرا با این‌جمله‌آغاز کرد: « **آی تبریزجماعتی‌آج‌سنیز امان‌که آزاد سنیز** » یعنی ای مردم تبریز گرسنه هستید اما آزاد هستید .

مردم که بامید و آرزوی دیگری آمده بودند از این جمله‌ئی که سدراك عنوان کرد بی‌اختیار همه بخنده افتاده و گفتند الحمدلله که سیر شدیم ودیگر احساس گرسنگی نخواهیم کرد .

درآن تاریخ برخی از مردم تبریزهنوزمعنی حقیقی‌آزادیرا درست درك نکرده بودند و پی بدین معنی نبرده بودند که مردن بآزادی هزار بار بهتر ازآنست که انسان بذلت و بندگی زندگی کند. ازاین‌جهت بود که مدتها مردم‌بهمدیگر که‌می‌رسیدند می گفتند:«آج‌سنیزامان که‌آزادسنیز» و در واقع حکم ضرب‌المثل پیدا کرده بود .

خوش‌آن‌آزاده کوگرد تعلق ازتن افشاند زهرچیزی که دامنگیر باشد دامن‌افشاند

آیا این جملهٔ افتتاحیهٔ بارون سدراك که یکی از آزادیخواهان و جانبازان معرکهٔ حریت بشمار میرفت درست نبود و آیا او بمعنی‌آزادی پی‌نبرده و ازحقیقت‌آن اطلاع نداشت و نسنجیده این‌جمله را ایراد کرد؟ بعقیدهٔ پیروان آزادی بشر این جمله عین حقیقت و بیان واقع بود ولی

مدعی گر نکند فهم سخن گو سر وخشت .

بعداز سدراك ناطقین دیگر نیز نطقهای مؤثر کردند و برخی‌هم از مظالم بی پایان محمدعلیشاه و عدم توجه وی بوخامت مآل خودسری و خونریزی سخن بمیان‌آوردند ومردم را بسخنان دلپذیر بصبر ومجاهدت در راه حق توصیه کردند وهمگانرا در برانداختن اساس‌ظلم تشویق وتحریض نمودند و تا حوالی غروب ناطقین مشغول نطق بودند، نزدیك بغروب بود که مردم متفرق شدند .

مسمطات میرزا جعفرسلماسی :

چون درآنروز ازمظالم‌محمدعلی‌شاه سخنان زیاد گفته شد بی‌مورد نخواهد بود اگر مسمط چندی از مسمطات مرحوم میرزاجعفر[1] سلماسی مقیم استانبول که راجع به بیدادگری شاه گفته در اینجا نوشته شود :

افسوس که‌شد بوم وبر کشورایران ازشومی‌جنگ‌وجدل داخله ویران
چون گشت‌نشستنگه شه‌کاخ‌شمیران افروخت‌یکی آتش‌بیداد چو نیران
کز دودش‌آفاق جهان تیره شد وتار

ساقی قضا جام بلا کرد چو لبریز پیمود باحرار وطن پرور تبریز
شه کرد بپا از سر نو فتنهٔ چنگیز چنگیز نبوده‌است‌چنین سرکش‌وخونریز
حجاج نبوده است چنین ظالم و غدار

---

۱ ـ مرحوم میرزا جعفرمردی بود پاکدل و حقیقت پرست و درگلزار ادبا و گویندگان قدیم‌ایران تفرج زیادی‌نموده واغلب اشعارشعرای قدیم‌را که بسبك خراسانی سخن می‌راندند حفظ کرده بود و در شاعری سبك خراسانی را برگزیده و بطرز ایشان شعر می‌گفت و اطلاعات‌کافی ازتاریخ شعرای ایران داشت و دراستانبول اقامت می‌کرد. درمدت اقامت بنده در استانبول اغلب بمنزل‌بنده می‌آمد ومصاحبتش‌را غنیمت می‌شمردم. گویا تخلصش رضائی بود و دراستانبول نیز وفات کرده‌است. بالجمله از نیکان روزگاربود رحمةالله علیه .

ای شاه زفرمانبری دیو بپرهیز وز شیوهٔ نیرنگ و ره ریو بپرهیز
ورنیست بگیتی چوتویك نیو بپرهیز کورستم و کوسام چه شد گیو بپرهیز
پرهیز که روزی توهم از مرگی ناچار

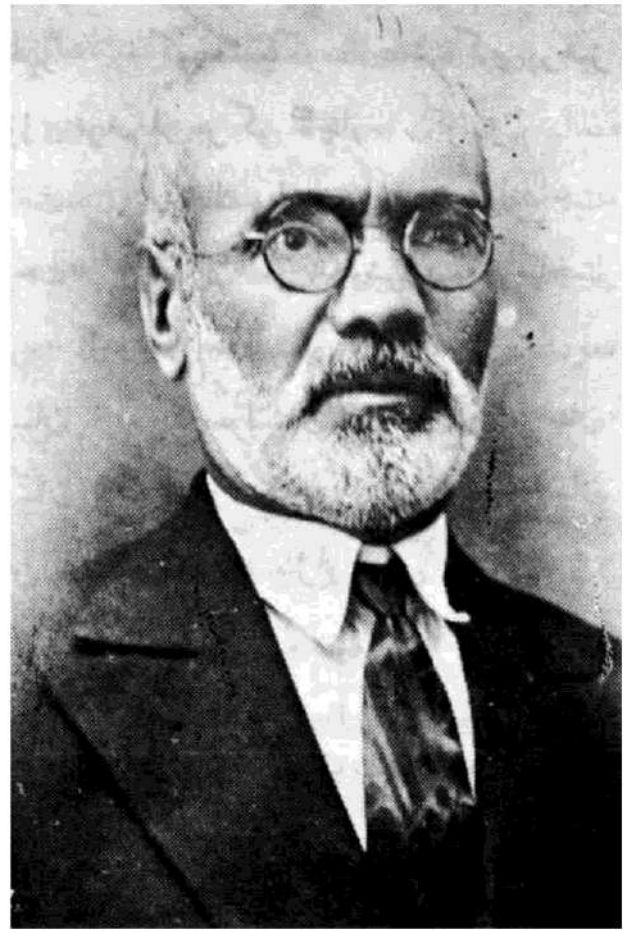
نفرین بشهی کاین علم کینه برافراخت درخاك وطن تخم بد تفرقه انداخت
شمشیر جفا برسر احرار وطن آخت ایران همه از فتنه وشر زیروزبر ساخت
اندیشه نکرد از بدی عاقبت کار

این ملك بجاماند ه زاشکان وزساسان کزصولتشان پیل دمان بود هراسان
اکنون که ترا نیز بدست آمده آسان گرزانکه بود کرد تو و کار تو زین سان
نبود بتو این افسر و اورنگ سزاوار

کشته شدن سعیدسلماسی(۱) :

سعیدجوانی بود خون گرم وپرحرارت، پس از بتوپ بسته شدن مجلس

۱ـ سعید سلماسی در عنفوان جوانی برای دیدن پدر و جد خود که در روسیه بتجارت وملکداری می‌پرداختند بشهر بادکوبه رفت و درمدت اقامت درآنجا با برادران اوروج‌اوف که دربادکوبه مطبعهٔ مهمی دایر کرده و کتب نافعه‌ئی از ادبی وتاریخی وسایر علوم چاپ ونشر می کردندآشنائی پیدا کرد و چیزهائی که نمی‌دانست و بگوشش نرسیده بود یادگرفت وبعد با آقای غنی‌زاده بسیر وسیاحت برخی ازبلاد روسیه مبادرت کردند، پس‌از مدتی عاقبةالامر گذارش بشهر تفلیس افتاد ودرآنجا آنچه می‌بایست بداند دانست؛ سوزی در دل و شوری در سرش پیدا شد ودرمراجعت بایران اسباب و لوازم یك چاپخانهٔ سربی باخود بتبریز آورد که با دستیاری مرحوم مشهدی محمدعلی مطبعه‌چی چاپخانه‌ئی در مغازه‌های مجیدالملك دایر کردند که در موقع انقلاب بباد غارت رفت. پس‌از اعلان مشروطیت آنچه می‌توانست درسلماس‌از مجاهدت و کوشش‌دریغ نمی کرد وپس‌از توپ بستن مجلس باستانبول رفت و در آنجا باژون ترکها رابطه‌ئی پیدا کرد و در سال ۱۳۲۷ با خلیل بیگ عموی انور پاشا و بیست نفر از جوانان ترك بایران آمد و درجنگ هشرود روزچهارشنبه ۱۶ صفر ۱۳۲۷ کشته شد .



مشهدی محمدعلی مطبعه‌چی

باستانبول رفت ومدتی در آنشهر اقامت نموده ، باجوانان حزب (ژون‌ترك) آشنا شده و از افکارایشان متأثرمی گردد. درموقع انقلاب‌ایران باچندنفر ازافراد (ژون‌ترك) بایران‌آمده با مجاهدین‌خوی وسلماس‌بهمکاری مشغول می‌شود. سعید باآنکه اهل کسب وتجارت‌بود ولی سرپرشورداشت وهمیشه سخن‌ازانقلاب‌می گفت.ازسخنان‌اوست که پیوسته ورد زبانش‌بود: (انقلاب دائماً انقلاب) . درقریهٔ سعدآباد یا سعیدآبادپنج کیلومتری شرقی‌خوی ، اردوئی ازمجاهدین درتحت ریاست مرحوم‌ابراهیم‌آقا تشکیل یافته‌بود که ازتجاوزدشمنان‌آزادی‌جلو گیری کند ودریك فرسخی‌سعدآباد قریه‌ئی‌بود

بنام(حاشیه رود) یا (هشرود) که مرکزقوای استبدادیان بود . گاه گاهی زد وخوردی دربین فریقین روی می‌داد .

دراین ایام چندنفر از افراد حزب اتحاد ترقی با سعید ازاستانبول بایران آمده بودند که باردوی ابراهیم آقاملحق شدند. اسامی چندنفر ازایشان دراینجا نوشته میشود :

اسمعیل افندی ـ مصطفی افندی ـ یعقوب افندی ـ خلیل افندی . شخص اخیر بعد بدرجهٔ پاشائی رسید. پس از ورود ایشان باردوی ابراهیم آقا، شب ۱۶ صفر پنج ساعت ازشب گذشته بدستور ابراهیم آقا به (حاشیه رود) حمله می‌برند وجنگ سختی روی می‌دهد. دربحبوحهٔ جنگ سعید باصدای بلند مردمرا بجنگ تشجیع میکرد و فریاد می‌زد : «یاشاسون حریت.» و خلیل افندی‌هم‌می گفت:«آرقاداش‌لار قورقمایون، وورون،یاشاسون‌مشروطه.» در این جنگ هرچند فتح وغلبه با مهاجمین بود وبنوشتهٔ (روزنامهٔ مکافات خوی)قریب بیك‌صد تن‌ازاستبدادیان کشته شده‌بود و ازآزادیخواهان فقط هفت‌نفر؛ امادرمیان‌این‌هفت نفریکی‌هم مرحوم سعید سلماسی‌بود، خدایش بیامرزاد . کشته شدن سعید موجب تأثر کلیهٔ آزادیخواهان شد،مرحوم سعید را جوانان آزادیخواه سلماس از ته دل دوست می‌داشتند، تا زنده‌بود غالب سوگندهای ایشان بجان سعید بود و بعدازمرگش بروح سعید.

مرحوم سعید جوانی شجاع وسخنور[1] بود . نطق‌های آتشین‌میکرد .

۱ـ اینك چند بیت ازاشعارسعید سلماسی که (درشمارهٔ ۲۱ روز دوشنبه۷ شعبان ۱۳۲۵ قمری) روزنامهٔ فریاد ارومیه (بمدیریت‌آقای‌آقا زاده) طبع شده :

آه ای یارجان ، ای مونس شبهای اضطراب

بازم توئی ؟! فدای نگاه ملول تو گل‌ای‌مدام‌گریه وافغان‌ایدن وطن ←

قبل از انقلاب در تلگرافخانه و میدان مشق تبریز نطقهای مهیج می کرد، حتی شبی در تلگرافخانه صدای انفجاری شنیده شد که مردم متوحش شدند، سعید بآواز بلند گفت نگران نباشید چیز مهمی نبود، بعد معلوم شد که چیزی ازمواد محترقه درجیبش بوده که منفجر شده است و بنده هم با اعضای انجمن ایالتی دریکی از اطاقها بودیم که سعید را آنجا آوردند، رنگ رویش اندکی تغییر یافته بود، مرحوم بصیر السلطنه گفت کمی نمك بیاورید که میرزا سعید بلیسد . گفت من باین چیزها تنزل نمی کنم . بهرصورت جوان فداکار و هنرمند و درستکار وحقیقت پرست بود .

آمدن پسر شجاع نظام بمرند و بسته شدن راه جلفا و گرفتارشدن حاجی میرزا آقا وفرج آقا :

درجنگ الوارچون مجاهدین نتوانستند رحیمخان را از الوار بیرون کنند ورحیم خان فهمید که دیگر ازطرف مجاهدین بالوار تعرضی نخواهد شد بدان خیال افتاد که نفوذ خود را بسط دهد و چندان کوشید تا آنکه

← بازم چرا غریق خیال و تأثری ؟ هرشب آقان سرشك تأثر نه در نه دن ؟
بی خواب وبیحضوری چشمان حسرتت ایلر لیال عشقمی برباد ای وطن
ای خستهٔ طبیب جو، ای باغ خاطرات ای سبزه زار شوقی سوسزدن صولان چمن
آهی که از درون من آید معانیش مقصودمز خلاص وطن در وطن وطن
ایام دی گذشت وصباح بهار ماست اوغرنده حاضرز که ایدك بذل جان وتن

«سعید سلماسی»

مرحوم سعید در واقع عاشق وطن بود و یقین دارم که اشعارفوق اعم ازآنکه از حیث شعریت قابل توجه باشد یا نه، ازدل سوزناك عاشقی برآمده، ازاینجهت بسیارقیمتی است .

دهنهٔ نفوذ خود را بصوفیان رسانید . درمرند فرج آقا و بلوری بحل و عقد امور می‌پرداختند و محمدقلی‌خان آقبلاغی‌هم با عده‌ئی سوار که ازحدود پنجاه وشست تن تجاوزنمیکرد با ایشان بود. محمدقلیخان که بعداً حاجی محمدقلیخان شد مردی بود درستکار و پاکدرون و در تیر اندازی و اسب تازی ماهر؛ ولی حسین‌خان باغبان‌نبود و در روزهای سخت محافظت جان خودرا مقدم می‌داشت. باری گویا ما بین پسرشجاع‌نظام که‌ازمرند گریخته و در ماکو می‌زیست با رحیم‌خان مکاتبات محرمانه‌ئی بوده است که پسر شجاع نظام ظاهراً در اواخر دههٔ دوم صفر با عده‌ئی سوار خود را به‌یکان میرساند ودرآنجا نیزدست وپائی کرده بمرند هجوم می‌برد وازآن طرف‌هم سواران رحیم‌خان تاخت می‌آورند ، فرج‌آقا و سوارانش نمی‌توانند دشمن را شکست دهند ، خودشان شکست می‌خورند و گرفتار می‌شوند و مرحوم بلوری نیز دستگیر می گردد. از قراریکه شنیده شد و خودش نیز پس‌از رهائی یافتن نقل می کرد شکنجه های سختی بر وی واردآمده بود، اما محمدقلیخان بهرنحوی‌بوده خودرا نجات میدهد، چند روزپیش‌از این‌قضیه فرج‌آقا ومحمدقلی‌خان با بنده حضوری مخابره می کردند،سخت متوحش بودند واستمداد میکردند؛ متأسفانه تبریزهم نمی‌توانست‌بایشان کمك کند. پس‌از این‌شکست راه جلفا نیزبسته شد دیگرتمامی راههارا بروی‌تبریزیان بستند وبساط آزادیرا تا جائیکه می‌توانستند برچیدند، تنهاسلماس وخوی بود که بآنها نتوانستند دست یابند .

روزهای سخت تبریز وحمله احرارخیابان بسنگر دشمن :

تبریز ازحیث‌آنوقه روزبروز بیشتر دچار سختی و زحمت می‌شد و و راه چاره نیز ازهرسو بسته بود وهر کس ازتصور وخامت عاقبت امرقرین

تشویش واضطراب می کشت. اگرمختصر فتحی روی میداد آنرا پیرایه‌ها بسته و در انظار جلوه می‌دادند . در روزنامهٔ هفتگی مساوات شماره (۳۱) درتحت عنوان (احوالات جنگی) چنین خبری نوشته شده‌است که سواد آن ذیلا درج میشود .

« شب دوشنبه ۲۹ صفر از ادارهٔ سالارملی یکدسته مجاهد بیکی از سنگرهای دولتیان حمله میبرند ، پنج نفر از آنها دستگیر و قریب بیست وهشت قبضه تفنگ وآنچه اسباب چادر ولوازم داشتند همه را گرفته مابقی آنها همه گرفتار و زخمی میشوند. ازقرار مذاکرات خود مجاهدین کمتر ازآنها جان بسلامت بدر بردند،آن سنگر بدست مجاهدین آمد . »

انجمن ایالتی این شبیخون را باستانبول بدینگونه تلگراف میکند:

« تبریز ، شب ۲۹ احرار خیابان باردوی استبداد حمله ، سنگر بزرگ را متصرف، شش نفر اسیر ۳٤مقتول،فرار،غنایمشان ضبط، نقاط ایران بتلگرافید، انجمن ایالتی » .

آیا واقعاً این فیروزی تا آن اندازه قابل اهمیت بود که توسط انجمن سعادت استانبول بکلیهٔ نقاط ایران اطلاع داده شود یا آنکه انجمن عمداًدرآن صدد بوده که مسئله را اعظام کند؟ هم‌معلوم‌است وهم‌نیست.مردم یك سختی و بدبختی وحشت‌آوریرا درمقابل چشم می‌دیدند ، ولی‌ازناچاری دندان بر روی جگر گذاشته دست بدامن صبر وشکیبائی زده از ته دل با خداوند مناجات کرده رفع این بلیهٔ عظمی را که تصور وخامت آن دلهای قویترین‌مردانرا بلرزه می‌آوردازیزدان پاك خواستارمی‌شدند. من‌نمیگویم کلیهٔ ساکنین تبریز بنان شب محتاج بودند ولی قسمت مهم اهالی گرفتار این درد جانکاه بودند. حتی بسیاری از مردم بینوا راضی بودند که با علف

بیابان سد جوع کنند متأسفانه بدان نیزدسترس نداشتند زیرا تبریزمحصور و راه آمد وشد مسدود بود .

ناچار پیشروان ملت بمردم نویدها می‌دادند و هرخبری که از آن بوی خیرشنیده میشد ولو که بسیارناچیز بودآنرا شاخ و برگی میدادند و در میان مردم منتشر می کردند . سخن از فتح اصفهان و بلوای شیراز بمیان می‌آوردند، بهر وسیله بود می‌خواستند مردم را بآتیه امیدوارسازند والحق صبر و تحمل مردم تبریز در آن داهیهٔ دهیاء سخت شگفت‌آور بود . شاید در نظر کسانیکه آن روزها را ندیده و فقط از دور شنیده‌اند این سخنان مبالغه‌آمیز بنظر برسد ولی کسانیکه در آنروزها در تبریز بودند و از باطن امرهم آگاهی داشتند می‌دانستند که بیش‌ازچند صد خروار دیگر درانبارغله باقی نمانده بود که آنراهم بطورروزانه بخبازان می‌دادند که‌درنهایت قناعت ودقت تهیهٔ نان کرده بخانواده‌های مجاهدین‌وبی‌نوایان توزیع کنند. البته درچنین موقعی رؤسای قوم ناگزیر بودند که مردم را بهرنحوی از انحاء باشد امیدوار سازند .

اردوی حاجی پیشنماز :

ازجمله اخباری که‌انتشار دادند خبرآمدن مرحوم حاجی‌پیشنماز سلماسی به‌تبریزبود که‌می گفتند با دو هزارسوارعازم‌تبریزشده ومی‌خواهد که با قوهٔ قهریه رحیم‌خان چلبیانلو را که در الوار نشیمن کرده و راه جلفا ومرند را برکاروانیان بسته‌ازآنجا براند واین‌بلای‌ناگهانی‌را که مانع تردد اهالی بشهر است از بین بردارد .

این خبر را باندازه‌ئی اعظام کردند و قریب‌الوقوع بقلم دادند که مردم شب و روز دست بدعا برداشته‌آمدن حاجی پیشنماز را از درگاه

خداوندی خواستار می‌شدند. روزنامهٔ انجمن می‌نویسد در این باب خبری که‌اخیراً شایع شده و بحد تو اتر رسیده‌است‌این‌است که‌سواران‌رحیمخان که بمقابلهٔ حاجی پیشنماز رفته بودند بنوعی گرفتار قهرالهی شده ودچار حملات‌بهادرانهٔاردوی ملی حاجی پیشنمازشده که‌بجزعدهٔ قلیلی‌نتوانسته‌اند جان خودرا ازآن ورطهٔ هلاك نجات دهند[1].

این اردوی حاجی پیشنماز که مردم در انتظار ورودش ساعتها را می‌شمردند روزها گذشت که ازآن خبری‌نرسید وکاربجائی کشید که مردم وعده‌های موهومرا برسیدن اردوی حاجی پیشنماز محول می کردند. مثلا اگر یکی از دیگری می‌پرسید که فلان امر یا فلان مطلب کی درست خواهدشد،آن‌دیگری می گفت عنقریب صورت خواهد گرفت،تصورمیکنم قبل‌از ورود اردوی حاجی پیشنمازانجام پذیر گردد.اینگونه‌اخبار بی‌اساس رفته رفته سبب‌شد که مردم درخصوص پاره‌ئی اخبارصحیحه نیز ازقبیل‌فتح رشت و اصفهان بتردید افتند. بالجمله روزبروز کار آذربایجان سخت‌تر ومشکل‌تر می گشت وعاقبت‌کار معلوم نبود.

نطق سالارملی درانجمن ایالتی:

روزسه‌شنبه غرهٔ ربیع‌الاول۱۳۲۷درانجمن‌ایالتی‌جمعیت‌فوق‌العاده‌ئی ازهرطرف گردآمده هیاهو می کردند و هر کس چیزی می گفت و اعضای انجمن هم درکارخود متحیر بودند و نمی‌دانستند که بچه نحو باسکات مردم پردازند. دربین این هیاهو مرحوم‌باقرخان سالارملی وارد انجمن‌شد پس‌از اندك مذاکره با اعضای انجمن ازجای خود برخاست، در دم پنجره‌ایستاد

۱ـ البته این خبر از بیخ دروغ بود ولی برای امیدوار کردن مردم تا اندازه‌ئی ضرورت داشت که اینگونه اخبار در روزنامه‌ها نوشته شود.

و با صدای بلند گفت : دل قوی دارید و ابداً ازدولتیان میندیشید، فردا صبح درمیدان مشق حاضر باشید، هر کس اسلحه دارد باخود بیاورد وهر که ندارد دامن پر ازسنگ کند تابه دولتیان و ساری داغ حمله بریم . من قول میدهم که سبیلهای عین الدوله را گرفته بشما تحویل دهم مردم هم فریاد برآوردند که باجان ومال حاضر هستیم، زنده باد مشروطه، زنده باد سردار وسالار ملت .

من ازسخنان سالار بسیار تعجب کردم که سالار باآنکه مردی آزموده و جنگ دیده است چرا حمله بردن خود را بساری داغ در ملأ عام آشکارا وبدون تردید می گوید ودشمن را ازمقصود خود آگاه می دارد البته درمیان این همه مردم اشخاصی هستند که سمت جاسوسی دارند وماوقع را باردوی عین الدوله اطلاع خواهند داد . من ازانجمن بیرون آمده بمنزل سردار رفتم وجریان امررا بایشان گفتم فرمودند مردم را بکشتن خواهند داد ولی دیگر نمی شود کاری کرد .

آغاز جنگ ساری داغ :

فردای آنروز روز چهارشنبه دوم ربیع الاول ۱۳۲۷ جمعیت زیادی از مجاهد و غیرمجاهد درمیدان مشق حاضر شدند و با طبل و موزیك بسوی ساری داغ حرکت کردند وشعارشان «یاعلی» بود، دمبدم یاعلی می گفتند وپیش میرفتند، افسوس که دولتیان از این حملهٔ عمومی قبلا مسبوق شده وسایل دفاع را کاملا تهیه کرده بودند وجنگ از طرف مارالان و قله و ساری داغ شروع شد، جنگی که شاید تا آنروزچنین جنگ خونین روی نداده بود. مجاهدین دلیرانه جنگ می کردند و دولتیان هم با نهایت بی باکی دفاع می کردند . ازآنجائیکه هجوم ازطرف ملیون بود بیشتر کشته می شدند.

بنابروایت مرحوم مشهدی محمدعلی‌خان از طرف مجاهدین آنروز قریب بیکصدوپنجاه‌تن کشته‌شدند. سردارهرچند درآنروز بمیدان جنگ واردنشد ولی بکلیهٔ سواران وپیادگان دستورداد که اشتراك درجنگ‌نمایند. یکی‌از مجاهدین امیرخیزمرحوم ملا ابوذر بود که تیری بکلاهش خورده‌آنرا از دوطرف سوراخ کرده‌بود، مشارالیه که شخص هنرمند ودلیری بود می گفت که من‌همچو جنگی ندیده بودم، هر کس که میخواست سرخودبلند کرده بسوئی‌نگاه کند سرش هدف تیردشمن میگشت. مرحوم سالارهم روزی در منزل سردار از اهمیت این جنگ سخنان شگفت‌آور می گفت ومخصوصاً شرح مبسوطی‌ازتوپهای شنیدر که‌دولتیان‌داشتندبیان می کرد وآن‌جنگرا بزرگترین وسخت‌ترین‌کلیهٔ جنگها میدانست. ازطرف دولتیان نیزجمعی کشته شدند ولی عدهٔ آنان معلوم نشد و ازجملهٔ کشتگان ایشان فتح‌الله آسیابان‌بود،این‌همان شخصی‌است که‌آب برروی مردم شهربست وخودش‌هم پهلوان بود، دراین‌جنگ سواران قره داغی مخصوصاً سواران ضرغام سخت بیدادگری میکردند وبسیاری ازمجاهدین‌راایشان کشتند و خود سالار را هم مختصر زخمی بسرش رسید اما آشکارنکرد تا جراحت التیام نیافته‌بود کلاه معمولی خود را بسر نمی‌نهاد شب کلاهی بسرش می گذاشت وبردور آن دستمال ابریشمی‌ریشه‌دار می‌بست. بالجمله مجاهدین در آنروز سخت پافشاری کردند و بروایتی تا قلهٔ کوه هم رفته دشمن را عقب راندند ولی نتیجهٔ مطلوبه بدست‌نیامد.

عید نوروز :

مراسم عید نوروز دراین‌سال برای‌آنکه مصادف با روز بیست وهشتم ماه صفر۱۳۲۷(روزوفات‌حضرت‌ختمی‌مرتبت ﷺ) بود بنابتصویب رؤسای

قوم برای غرهٔ ربیع‌الاول محول گردید و آن‌هم درنهایت اختصار بر گزارشد زیرا وضع شهر با آن همه گرفتاریها مساعد دید وبازدید نبود، ازصبح تا شام و از شب تا سحر گلوله‌های توپ وتفنگ بود که ازهرطرف برسرمردم شهر می‌بارید و هر کس از وضیع و شریف نسبت بخود هزاران گرفتاری اشت که هریك درحد ذات خود اجازهٔ انجام مراسم‌این‌عید ملی را نمی‌داد وشهر ازچهارطرف چنان محصور بود که هر کس در اندیشهٔ فردای خود بود و نمی‌دانست که چگونه زندگی خواهد کرد و بیم گرسنگی گریبان گیر خاطرعموم بود و ما دربارهٔ وضع شهر باز شرحی خواهیم‌نوشت که حقیقت امر برهمه کس معلوم گردد .

جنگ آناخاتون و زخم‌برداشتن یاره‌محمدخان :

بواسطهٔ محصور بودن شهر تبریز دولتیان تصورمی کردند که مردم شهرناچار بزودی دست ازجنگ برداشته وتسلیم خواهند شد وهر کدام از سر کردگان دولت می کوشیدند که این فتحنامه بنام ایشان خوانده شود و بیش‌ازهمه صمدخان دراین اندیشه بود و بحملات شدید دست میزد ولی از نامساعدی بخت با شکست عظیمی باز می گشت . شبی بدین خیال افتاد که بدون‌اطلاع شاهزاده عین‌الدوله وسایرین بآناخاتون حمله برده وحلقهٔ محاصره را تنگ‌تر کند تا تبریزیان از در استئمان برآمده و او بمقصود خودنایل گردد حتی‌قصد خودرا برحیم‌خان که باسواران خود درقریهٔ الوار نزدیکی آناخاتون‌بود نیزنگفت. صبح روز چهارشنبه ۲٤ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ پیش‌از طلوع آفتاب با سپاهیان خود و سواران اکراد که جزو جمع وی بودند از «قره ملك» گذشته جلوریز بسوی قریهٔ آناخاتون رهسپار شدند .

چون این خبر بسردارملی رسید فوری سوارشده با عده‌ئی سوار بسوی آناخاتون روانه گردید و در دشت پهناوری جنگ عظیمی در گرفت. هرچند جنگ بیش‌از چهار و پنج ساعت امتداد نیافت ولی جنگ مهمی بود زیرا این چندساعت جنگ بخلاف سایر جنگها بدون هیچگونه سنگر وجان‌پناهی در وسط بیابان ادامه می‌یافت. بنده آنروز در این طرف پل‌آجی بودم و مردم‌شهر در آنجا بودند، هنوز جنگ ادامه‌داشت، دیدم که‌مرحوم‌یارمحمدخان کرمانشاهانی سواره می‌آید ولی رنگ از رخسارش پریده نزدیك رفته از حالش‌جویا شدم. گفت تیری بپایم خورده است، درآن نزدیکی‌قهوه‌خانه‌ئی بود اورا بدانجا برد یم وبا زحمت‌پیاده کردیم پس‌ازخوردن دواستکان‌چائی واندك‌استراحت سوار درشکه کرده با دونفر ازمجاهدین بمنزلش‌فرستادیم. عرصه‌برصمدخان وسوارانش‌سخت‌تنگ شده‌بود اگررحیم‌خان با سوارانش که درالوار بودند بفریادشان‌نمیرسید اغلب‌سواران‌صمدخان کشته می‌شدند و ازجمله کسانی که درآن روز کشته شد یکی‌هم شجاع‌الملك پسرقادرآقا سرکردهٔ‌اکرادبود. وجنگ آنروز بسودملیون وبزیان‌مخالفین‌نهایت‌پذیرفت.

مرحوم کسروی « درجلد سوم» چاپ دوم، تاریخ مشروطهٔ‌ایران، ص ٤١٥» از قول یکی از نزدیکان صمدخان شرحی نقل می کند که دراینجا آورده میشود :

« ما درقراملك چشم براه سپاه می‌بودیم که‌باز گردند. هنگام پسین ناگاه شیون و مویهٔ شگفتی شنیده شد، کسیرا فرستادیم آگاهی آورد شجاع‌الملك کشته‌شده، کردان سربرهنه و گل‌برومالیده شیون کنان کشتهٔ او را می‌آورند، بیرون‌آمدیم هنگامهٔ شگفتی‌می‌بود، مویه و گریهٔ کردان سراسر آبادی را فرا می گرفت. ازآن سوی سپاهیان سواره وپیاده پراکنده

وپریشان پی‌هم میرسیدند، پاره‌ئی زخمی‌می‌بودند. صولت‌السلطنه سر کردهٔ سوار کورانلو را تیری‌از گیجگاه خورده و ازپیشانی بیرون‌آمده با اینهمه نمرده بود. پس‌از دیری‌هم بهبودی یافت . پس‌ازهمه خود حاج صمدخان رسید گرد وخاك سر و رویش پوشانیده و سبیلها فروآویخته ، پیدا می‌بود چه دلتنگی‌میداشت . پس‌از دیری رحیم‌خان‌آمد وازصمدخان دیدار کرده بگله ونکوهش پرداخت که چرا بی‌آگاهی از وی بچنان‌کاری برخاسته، سپس‌آمرزش خواست که روز چهارشنبه است و سواران چلبیانلو در این روز ازجنگ دوری می‌جویند، این است ما نتوانستیم ازنخست بیاری شما بیاییم. و سپس چون‌کاربسختی رسید ناگزیرشده بیرون‌آمدیم . صمدخان پاسخی نمیداشت و ازوآمرزش خواست . کردان تن شجاع‌الملك را شسته کفن کردند وهمچنان مویه و زاری می کردند و فردا آنرا برداشته روانهٔ کردستان شدند . »

پس‌ازآنکه مهاجمین شکست خورده باز گشتند وفتح وظفر نصیب مجاهدین گردیدناگاه ازروی پل رودخانهٔ‌آجی‌چهرهٔ‌برافروختهٔ سردارملی با سواران خود نمودار شده که مردم از کثرت وجد فریاد زدند : زنده‌باد سردارملی‌ایران! واین فریادهای زنده باد تا ورود ستارخان بمنزل خود در فضا منعکس بود .

تبریز درچه حال است ؟

شرح‌حال‌تبریز وتبریزیان سخت اسف‌انگیز ویاس‌آور است واغلب مردم درنهایت پریشانی روز را بشب و شب را بروز می‌آورند و رؤسای قوم نیز سخت مضطرب ومتوحش هستند و نمی‌دانند عاقبت امر بکجا منتهی

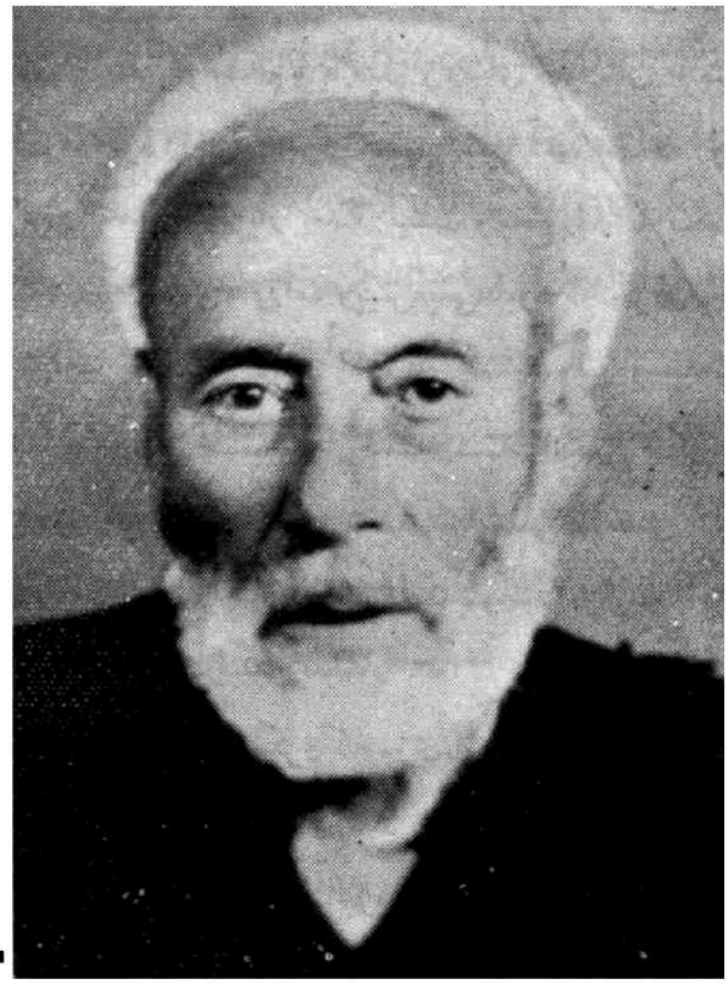
خواهدشد. این وحشت واضطراب که بردلها استیلاء یافته بود ازغرش توپ و تفنگ دشمنان وحملات متوالیهٔ ایشان نبودزیرا مجاهدین غیورچون کوه آهنین درمقابل حملات دولتیان مقاومت می کردند ومهاجمین را شکست می دادند؛ این نگرانی وتشویش تنها ازجهت کمی آذوقه بود. برای آنکه چگونگی امر بخوبی روشن شود بایداندکی بتفصیل پرداخت. درتبریز و سایرشهرهای آذربایجان از قرنها پیش معمول ومرسوم بوده که اغلب مردم اعم ازاعیان و تجار و کسبه باستثنای اشخاص بی استطاعت آذوقهٔ سالیانهٔ خود را ازقبیل گندم وآرد وقورمه و روغن وحبوبات درفصل پائیز تهیه میکردند واکنون هم آن ترتیب ازبین نرفته است و تا فصل بهار چیزی از بازار نمی خریدند مگر آن چیزهائی که بایستی روزانه خریداری شود مانند میوه وشیر و کره و گوشت تازه و امثال آنها.

ولی اشخاص غیرمتمکن که نمی توانستند آذوقهٔ سالیانه یا چند ماههٔ خودرا تهیه کنند مجبور بودند که مایحتاج خودرا هرروز از بازار بخرند تا سال را بآخر برسانند. درسال ۱۳۲۷ نه انجمن توانست غلهٔ یکساله را بدست بیاورد و نه مردم شهر. برای تأمین خوراك روزانهٔ اهل شهردرحکم آنروز که یك ماه از بهار گذشته بود لااقل روزی صد و پنجاه خروار آرد لازم بود که بنانوائها داده شود تا بتوانند شهر را از حیث نان اداره کنند درصورتیکه در اوایل اردیبهشت ماه در انبار دولتی از گندم و جو بیش از هزار و پانصد خروار غله موجود نبود و اگر بجای یکصد و پنجاه خروار متصدیان امر ازناچاری بصد خروار نیز قناعت میکردند بعداز پانزده روز چه می توانستند بکنند وشهر چه حالی پیدا میکرد خدا می داند. واگر فرض کنیم پس ازتمام شدن غله اعضای انجمن با پیشروان ملت صلاح درآن

می‌دیدند که دست نیاز بسوی اشخاصی که هنوز آذوقهٔ سالیانهٔ ایشان تمام نشده باز کرده و ایشان را بجبر وتحکم و یا میل و رضای خودشان حاضر می کردند که بقیه آذوقهٔ خود را دربین مردم تقسیم کنند آنهم تنها ده روز می‌توانست خوراك‌مردم را تأمین کند باز بعداز بیست و پنج روز یا یکماه چه می‌توانستند بکنند . بعلت‌این‌تصورات وپیش‌بینی‌ها بود که سران‌ملت شب و روز دست از تشبثات برنداشته درپی چاره می گشتند وبهر وسیله‌ئی که بنظرشان میرسید توسل می‌جستند . ازجمله تشبثات‌انجمن یکی‌هم این بود که مأمورین دول خارجه را وا می‌داشتند که بسفارتخانه‌های خود درتهران‌تلگراف کرده وضع‌شهررا اطلاع‌دهند بلکه‌بتوانند دراثرمذاکره با دولت چند روزی راه‌آذوقه زا باز گذارند .

مرحوم‌میرزاحسین‌واعظ نقل‌میکرد که‌روزی‌باچندنفر بکونسولخانهٔ آلمان رفته ودفترشکایت‌باز کردیم وآنچه‌ازاستاد پیر به‌خاطرداشتیم گفتیم ولی اثری نکرد وبالاخره من گفتم که شما نیزمانند ما خواهید بود اگر روزی نان پیدا نکردید چه خواهید کرد ؟! اندکی بفکر فرو رفت ، پس ازچند دقیقه کتابرا کنار گذاشت با کمال خونسردی گفت: سیب زمینی، میخوریم .

بایددانست که‌درآن روزها چه‌اشخاص آبرومندی که شب‌ها گرسنه می‌خوابیدند وچه کسانی که‌نتوانسته‌بودند نانی‌بدست بیاورند و با علف و یونجه‌خوردن‌سدجوع‌میکردند، بدبختانه‌بیچارگان راه به‌بیابان‌نیزنداشتند که اقلا شکم خودرا با خوردن علف سیر کنند و هر کسیکه درخانهٔ خود کمابیش‌آذوقه‌داشت اوهم نمی‌توانست‌باخاطر آسوده فرزندان و اهل وعیال خودرا دورخود جمع کرده شام یا ناهاری بخورد زیرا نالهٔ جانسوز بچگان



میرزا حسین واعظ

گرسنهٔ همسایگان تاب وتوان از وی می‌ربود ، چه‌بسا اشخاصی که اگر لقمه‌نانی بدست می‌آوردند چون خیال‌فردای‌خودرا می کردند از کثرت‌تأثر گلوگیر می‌شدند .

این را نیز ناگفته نگذاریم که در آن روزهای سخت بعضی از اشخاص متمول‌پاکدل بودند که‌ازطریق‌مواسات ومساوات منحرف‌نشده حتی‌المقدور بهمسایگان وبی‌نوایان مساعدت می کردند ولی این مساعدتها نمی‌توانست پای از گل وخار ازدل برآورد. باری‌کارد باستخوان رسیده بود و روز بروز

آثار وعلائم بدبختی بیشتر نمودار می‌شد وتشبثات اعضای انجمن ومذاکره با کونسولهای خارجه مخصوصاً با کونسول روس وانگلیس منتج نتیجه نشد .

جنگ شام غازان یا آخرین جنگ تبریز:

وضع تبریز از حیث آذوقه چنانکه گفته شد ساعت بساعت وخیمتر می‌شد و بایستی هرچه زودتر بچارهٔ آن پرداخت . دریغ که راه چاره از چهارسو بسته شده بود . دولتیان نیز از وضع تبریز کمابیش آگاه بودند و میدانستند که ملیون از جهت آذوقه سخت درعسرت و فشار می‌باشند و منتظرغارت تبریز بودند. رؤسای مجاهدین و اعضای انجمن آنی‌از کوشش دست برنمی‌داشتند، افسوس که دستشان بدامن‌مقصود نمی‌رسید . وآخرین چاره درآن دیدند که‌ازشمشیر استعانت جویند. روز یکشنبه۲۷ربیع‌الاول ستارخان سردارملی رؤسای مجاهدین را پس‌از استشاره با سالار بمنزل خود دعوت کرد پس‌ازمذاکرات لازمه نتیجه این شد که بکلیهٔ مجاهدین اطلاع داه شود که با مداد دوشنبه ۲۸ ماه درمحلهٔ قره‌آغاج مسلحانه حاضرشوند که بشام غازان حمله کنند .

نظرستارخان براین بود که باید نخست با تصرف شام غازان رشتهٔ ارتباط صمدخان از « قراملك » قطع و سپس بدفع صمدخان پرداخته شود و این پیش‌بینی مورد تصدیق عموم حاضرین واقع شد . و مقرر گردید که بمستر باسکرویل نیز اطلاع داده شود که صبحگاهان در قره‌آغاج با فوج خودآمادهٔ جنگ باشد .

فوج نجات باسکرویل مرکب بود از جمعی اشخاص وطنخواه و

علاقه‌مند وعدهٔ این فوج هرچند متجاوز از دویست نفر بود ولی آنانکه با وی عهد وپیمان بسته بودند بیش‌از چهل نفر نبودند .

مرحوم ستارخان بفوج مستر باسکرویل اعتماد نداشت و می گفت که افراد این فوج اغلب از کسانی می‌باشند که نازپرورد تنعم هستند ، غریو کوس جنگ ونعرهٔ دلیران بگوش ایشان نرسیده‌است وعزیزپدر ومادرند؛ می‌ترسم که جنگ نا کرده راه فرار پیش گیرند و رئیس خودشانرا بکشتن دهند . و اطلاع دادن برای او ازآنجهت بود که نخواستند مأیوس شود .

بالجمله شب دوشنبه مجاهدین درقره آغاج گردآمدند پیش‌ازآنکه آفتاب سر از شرق درآورد بحمله پرداختند و دلیرانه جنگ می کردند و می گفتند یا باید بمراد خود رسیده دشمن را ازپیش برداریم یا آنکه در سرمقصود خود دست ازجان بشوئیم .

افسوس که درآغاز جنگ باسکرویل کشته شد واین‌ضایعهٔ غم‌انگیز موجب‌دل‌شکستگی مجاهدین گردید. باوجوداین‌دست‌ازجنگ برنمی‌داشتند و جنگ درنهایت شدت ادامه داشت و خود ستارخان هم در (باغ سازنده) در بالاخانه‌ئی نشسته با دوربین میدان جنگ را نگاه میکرد و دستورهای لازم می‌داد و دمی چشم‌ازمیدان‌جنگ برنمی‌داشت هنوزغالب ومغلوب معلوم نبود که گماشتهٔ انجمن پیش‌ستارخان‌آمد وپیغام‌انجمن‌را بستارخان ابلاغ نمود که دست‌ازجنگ بردارد برای‌آنکه کونسول روس وانگلیس بانجمن آمده و اظهار داشتند که در اثر مجاهدت و کوشش سفیر روس و انگلیس محمدعلیمیرزا حاضرشده‌است که باردوی دولتی امرتلگرافی صادر کند که راه حمل‌غله‌را بشهر باز کرده وازحمل‌آذوقه بشهرممانعت ننمایند وتقریباً زمینه‌ئی برای صلح بدست‌آمده‌است .

زمینهٔ صلح چطورشد ؟

درهمانروز دوشنبه که درشام غازان جنگ در نهایت شدت جریان داشت هنگام عصر کونسول روس و انگلیس بانجمن آمده و اظهار داشتند که تلگرافی ازسفرای روس وانگلیس برای ما رسیده است که بامحمدعلیشاه گفتگو کرده اند وشاه قبول کرده است که برؤسای اردو امر تلگرافی صادر فرمایند که جنگرا متارکه کرده و راههای آذوقهٔ شهر را تا شش روز باز کنند و وعده فرموده اند که تا انقضای این شش روزکاررا با مذاکرات ختم نمایند مشروط براینکه ملیون نیز باردوی دولت حمله نبرند .

این بود که انجمن بستارخان سفارش کرد که دست ازجنگ بردارد ومشارالیه نیز اطاعت کرد ولی راه آذوقه باز نشد وکاربجائی نرسید .

شرح حال هوارد با سکرویل :

هوارد باسکرویل (Howard C. Baskerville) در دهم ماه آوریل ۱۸۸۵ مسیحی در محل نارث پلاته آمریکا (North Platte) ایالت نبراسکا (Nebraska) متولد شده و درکالج این ایالت تحصیلات مقدماتی خودرا انجام داد ودرسال ۱۹۰۳ داخل دانشگاه پرنستن (Princeton) گشت وتحصیلات آنجارا درسال ۱۹۰۷ بپایان رسانید و درپائیز همان سال بموجب دعوت مدرسهٔ امریکائی تبریزموسوم به « ممو ریال » که محل سابق دبیرستان کنونی پروین واقع درخیابان شهناز کوی ارمنستان بود برای معلمی مدرسهٔ مزبور بایران آمد وبتعلیم وتربیت پرداخت . درس عمدهٔ او تاریخ عمومی بود ولی بعداً بموجب درخواست شاگردان ارشد و بعضی از

معلمین مانند مرحوم شریف زاده ومیرزاعبدالحسین با اجازهٔ دکتر ویلسن رئیس مدرسه کلاسی نیز برای تدریس حقوق بین‌المللی باز کردند و او در آنجاهم بتدریس آغاز نمود[۱].

تا آنکه در روز سه شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ برابر ۲ تیرماه ۱۲۸۷ و ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ میلادی بامر محمدعلی شاه قاجار مجلس شورای ملی ایران بتوپ بسته شد و آتش‌جنگ درتبریزمیان طرفداران محمدعلیشاه ومشروطه‌خواهان شعله‌ور گردید وتقریباً چهارماه این‌جنگ‌ادامه‌پیدا کرد که در ۱۷ رمضان باغلبهٔ‌ملت‌نهایت‌پذیرفت ولی‌پس‌ازچندماه‌باآمدن صمدخان ازتهران جنگ از سرنو آغاز شد. و دراین جنگ دوم بود که باسکرویل خود را داخل درصف مجاهدین کرده قدم بمیدان فداکاری نهاد و نصیحت رئیس مدرسه و اخطار کونسول آمریکارا نشنید وهمکاری با ملت را برخود لازم دید.

ذکرشمه‌ئی ازفداکاریهای مأسوف علیه هوارد باسکرویل :

باسکرویل چنانکه گفته شد یکی‌ازمعلمان مدرسهٔ مموریال تبریز بود که سنین عمرش ازبیست وپنج نگذشته بود. این‌جوان شوری در سر و شرری در دل داشت که پیوسته‌اورا بخدمتگزاری‌نوع‌خود ترغیب وتحریض میکرد. هرچند درصورت ظاهر آرام می‌نمود ولی جوش و خروشی در دل داشت که شاید خودنیزچنانکه شاید وبایدازآن بی‌خبربود، گوئی که‌این بیت خواجه ازحال درونی وی خبر می‌داد :

در اندرون من‌خسته‌دل ندانم‌چیست که‌من‌خموشم‌واودرفغان‌ودرغوغاست

۱ـ این چند سطر ازنوشتهٔ استاد محترم‌آقای دکترشفق اقتباس شد.

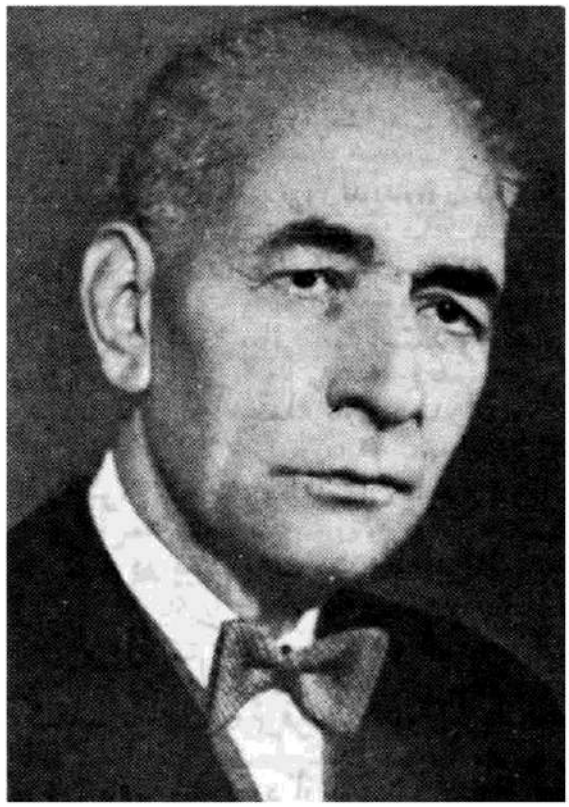
این جوان فداکار وقتیکه متوجه شد که آذربایجانیان درمقابل استبدادیان بمبارزه برخاسته وجانهای خودشان را در کف نهاده درراه آزادی می کوشند و هرروزچند تن از ایشان خودرا قربان آزادی می کنند ، حس نوع دوستی و شور آزادیخواهی وی تحریك گردید . دست از هرچیز برداشت ودرآن صدد برآمد که دست یاری بسوی آذربایجانیان دراز کند وسر بخدمت عالم آزادی فرود آورد، داخل در صف ایشان گردید . مشارالیه خدمت نظامی خودرا درآمریکا انجام داده بود و از فنون نظامی آگاهی داشت چون دید که نوجوانان آذربایجان را عشق آزادی بسر افتاده ودرمیدان مشق ، مشق جانفشانی می کنند ازروی صدق وصفا همراهی ایشانرا فرض ذمهٔ خوددانست وبتعلیم آنان کمر بست و با یك عشق مفرط مشغول کارشد وشب و روز همت خود را مصروف تعلیمات نظامی جوانان کرد . دیری نگذشت که بیش از یکصدنفرازجوانان بزرگ زاده وپسران دولتمندان شهردر گرد او پره زده و از تعلیمات وی بهرهمند شدند . بالاخره فوجی از ایشان پدیدآورد ونام آنرا فوج نجات نهاد وهمهٔ شاگردان وی ، اورا ازدل وجان دوست میداشتند و این حسن استقبال هرروز بامیدواری و شوق و شعف او می افزود . چون منظور وی بطور روزافزون پیش میرفت ، برخی ازمجاهدین بچشم رقابت بفوج نجات می نگریستند وپارهئی خیالات واهی دربارهٔ فوج مزبورمیکردند درصورتیکه آن خیالات ایشان جز وهم و سوء ظن چیزی نبود و او ابداً بدین تصورات بیجا اعتنائی نمیکرد و با دل پاك و امیدواری بآتیهٔ فوج ، دائماً مشغول کاربود، فقط چیزیکه تا اندازهئی مورد توجه بود همین بود که اغلب افراد این فوج ازفرزندان اهل ثروت بودند وپدران ومادران ایشان نمی خواستند که فرزندانشان داخل در زمرهٔ مجاهدین شده وبمیدان جنگ بروند وحتی

ستارخان‌نیز چنانکه مذکورافتاد امیدواری‌زیادی‌باین‌فوج‌نداشت ومی گفت این جوانان که درمیان ناز ونعمت پرورده شده‌اند مشکل‌است که درمقابل گلولهٔ توپ و تفنگ استقامت ورزند . بهرصورت باسکرویل در عزم خود چون کوه‌آهنین پابرجا بود . تا آنکه جنگ شام غازان پیش‌آمد وسردار بدان خیال افتاد که بهرنحوی است کسان صمدخانرا ازشام غازان بیرون کند وچنانکه اشارت رفت صبح روز دوشنبه پیش‌از سرزدن آفتاب جنگ شام غازان شروع‌شد و باسکرویل‌آن شب را از وجد بخواب نرفت وفوج خودرا تشجیع میکرد ومی گفت بکوشید تا بردشمن‌غالب شوید، متأسفانه درآن شب بنا بمشهور بیش‌از بیست‌تن‌ازفوج نجات نتوانستند حاضرشوند و اولین کسی که قدم بمیدان جنگ گذاشت وفوج خودرا فرمان حمله داد باسکرویل‌بود. ونخستین کسی که هدف تیر دشمن گردید وجان سپرد باز باسکرویل بود. درچگونگی این جنگ سخنان‌بسیار گفته شده که شرح آن سخت غم‌انگیز است لذا نگارنده از آن صرف نظر کرده و همین قدر می گوید که جنازهٔ این شخص فداکار که دربین فریقین مانده بود و کسی نمی‌توانست‌بنزدیك وی رود حسین‌خان کرمانشاهانی‌آن جوان جنگ دیده وهنرمند قدم‌جلادت پیش گذاشته جنازه باسکرویل‌را بدوش کشیده بنزد شاگردانش‌آورد.چون‌باسکرویل‌ازجان ودل‌درراه‌آزادی‌ایران‌می کوشید و فداکاریهای وی‌از روی صفای‌نیت‌بود جای‌آن‌دارد که‌لختی قلم بدو بگریانم و ازحسن نیت وجانفشانیهای وی سخن رانم . این‌مرد که زندگانی خودرا وقف ملت ایران کرد در مقابل آن ما نیز هراندازه اظهار تأثر و ابراز سپاسگزاری بنمائیم بازحق او را ادا نکرده‌ایم .

دریغا که پرده نشینان راز نرفتند جائی که آیند باز

بر آن خاك فریاد کردم بسی | بگوشم نیامد جواب از کسی
گذشته چنان شد که گفتی نبود | رود نیز آینده چون رفته زود

چون این خبر وحشت‌انگیز و محنت‌آور درشهر منتشر شد همهٔ آزادیخواهان از این مصیبت اندوهگین گشتند و مخصوصاً شاگردان وی فوق‌العاده متأثرشدند. ازاشخاصیکه داخل درفوج نجات بودند اسامی چند نفررا که بنده می‌شناسم یا می‌شناختم در اینجا می‌آورم : معتمدالتجار ـ حسن علی‌زاده ـ میرزاعلی‌خان پستخانه ـ میرزا احمد قزوینی ـ حسین آقا



دکتر رضازاده شفق

قنادی زاده ـ رضا زاده شفق (آقای دکترشفق) ـ علوی زاده ـ کربلائی علی حریری ـ حسین‌خان کرمانشاهانی ـ میرزا محمدخان مشکوة ـ کریم‌اسکندانی ـ رضا پاك‌نیا ـ زین‌العابدین بالازاده ـ ابراهیم‌قفقایچی.

تشییع جنازهٔ باسکرویل :

روز سه شنبه ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ درتبریز بدون مبالغه روزماتمی بود مردم شهر از وضیع و شریف ماتمزده بودند ، آثار حزن و اندوه از سیمای هر کس ظاهر بود وکلیهٔ آزادیخواهان ازپیر وجوان برای مشایعت جنازهٔ باسکرویل حضور داشتند. در طرفین جنازه مجاهدین و شاگردانش تفنگ‌های خودرا وارونه بدوش‌انداخته با چشم اشکبار رهسپار بودند و در چند جا ازجماعت عکس برداشتند، آمریکائیان و ارامنه وسایرین‌همه با چشم گریان جنازه را مشایعت می کردند، نگارنده که ازجملهٔ مشایعت کنندگان بود تا آنروز ندیده‌بود که‌بدان‌تجلیل جنازه‌ایرا تشییع کنند . چون بگورستان‌آمریکائیها رسیدند جنازه را بخاك سپردند و روی قبر را با دسته گلهای زیبائی بیاراستند وچندنفر ازناطقین درسرقبر نطقهای مؤثر کردند.یکی‌ازآنجمله بارون سدراك‌بود که‌درطی‌نطق‌خود گفت: «من‌امروز یقین کردم که مشروطهٔ‌ایران پایدارخواهدبود که خون چنین‌مردآزاده دل بی گناه در پیش رفت مشروطهٔ‌ایران ریخته شد » وآقای تقی‌زاده هم نطق مختصرمؤثری کردند . تفنگ اورا پس‌از آنکه اسمش را برروی لولهٔ آن کندند برای مادرش‌فرستادندوبعد یك‌جفت قالیچهٔ خوب که‌نام‌باسکرویل درآن بافته شده بود ازطرف‌آزادیخواهان تهیه شد که بمادرش بفرستند و من خودآن قالیچه‌ها را دیدم ولی نمیدانم که کی و چه وقت فرستاده شد .

این‌نغزنکته‌بایدبر گوش‌جان‌سپرد از گفته‌های حافظ شیرین کلام ما
هر گزنمیردآنکه‌دلش‌زنده‌شدبعشق ثبت است در جریده عالم دوام ما

۱۴

شرح جریان مراسم یادبود پنجاهمین سال درگذشت هوارد باسکرویل آمریکائی

دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نامرا

اکنون که پنجاه سال است مأسوف علیه باسکرویل چشم از جهان پوشیده است نام وی هنوز درمحفل آزادگان پیوسته با توقیر و احترام یاد می‌شود. مردم ایران مخصوصاً آذربایجان پیوسته باتمجید وتوصیف اخلاق پاك وستودهٔ وی رطب‌اللسان بوده وهستند و احیای نام او را از صمیم قلب آرزومند بوده و میباشند و از این روی بود که در سال ۱۳۳۷ چندتن از پیشقدمان آزادی و ازآن اشخاصیکه در روزهای سخت باوی همراه بودند خواستند که وسایل مجلس یادبودی بمناسبت پنجاهمین سال درگذشت وی اقامه کنند. وقتیکه آقای دکتر مهران وزیر فرهنگ از نیات ایشان مستحضر شد فرمود از این نیت خیر منصرف نشوید که مبارك نیتی است و وعدهٔ مساعدت نیز داد.

نظر بمقدمات فوق آقای دکتر شفق که درمدرسه شاگرد ارشد وی بود و درمعر که ازهمراهان دلیر او در اول آذرماه ۱۳۳۷ با یك نفر دیگر عازم تبریز گردید ودر دوم همان ماه روز یکشنبه وارد تبریز شد و درروز دوشنبه

۳آذر درادارهٔ فرهنگ آذربایجان شرقی کمیسیونی باحضورمدیر کل فرهنگ وآقایان دکترشفق و کونسول آمریکا و معاون وی و رفیق آقای دکترشفق تشکیل یافت ؛ موضوع مذاکره نحوهٔ اجرای مراسم یادبود پنجاهمین سال درگذشت هوارد باسکرویل بود . پس از مذاکرات لازمه قرار شد که برای روزدوشنبه۳۰ فروردین ۱۳۳۸ که مدت پنجاه سال ازفوت هوارد باسکرویل می گذرد مجلس یادبودی در دبیرستان دخترانهٔ پروین تبریز محل سابق مدرسهٔ مموریال آمریکائیان که باسکرویل درآن مدرسه تدریس می کرد برپا شود وتالاردبیرستان پروین‌هم بنام (تالارباسکرویل) موسوم گردد و برای اجرای مراسم مزبور باید ادارهٔ فرهنگ اشخاصیرا که لازم می‌داند از ایرانی و آمریکائی بروز ۳۰ فروردین دعوت‌نماید . نگارنده اسامی مدعوین را ذیلا می‌نگارم .

ازآذربایجانیان مقیم تهران :

آقایان: تقی‌زاده ـ دکترشفق ـ میرزاعلی آقاهیئت ـ اسمعیل یکانی ـ میرزا ابوالقاسم فیوضات ـ میرزا مهدی علوی زاده ـ مهندس طاهرزاده ـ اسمعیل امیرخیزی ـ ودکتر بینا نماینده مجلس شورای ملی جزو مدعوین بودند .

ازآمریکائیان مقیم تهران :

آقایان : سفیر کبیر آمریکا درایران ـ رئیس اصل چهار ـ اندرسن رئیس USIS ـ اکرمان رئیس بخش فرهنگی USIS درتهران ـ هولینیك دبیر اول سفارت آمریکا ـ گرنی عضوسفارت آمریکا ـ خانم ماکدوال مسیونر آمریکائی درتهران ـ آقای محمد دری عضو بخش فرهنگی USIS .



آقایان : دکتر بینا ـ حاج اسمعیل امیرخیزی ـ میرزاعلی هیئت ـ محسن رئیس ـ سفیر آمریکا

ورود دستهٔ اول مدعوین از تهران :

روز چهارشنبه ۲۵ فروردین خبر دادند که فردا روز پنجشنبه یکساعت بعدازظهر آقایان مدعوین ایرانی باید در ایستگاه راه‌آهن حاضر شده عازم تبریز باشند. درساعت مقرر مدعوین درسالون پذیرائی ایستگاه حضور بهمرسانده پس‌از انجام پذیرائی یکربع بحرکت ترن مانده در اطاق های خودشان جابجا شدند. ساعت یك وپنج دقیقه بعدازظهر قطار حرکت کرد. برای هردو نفر یك اطاق ازدرجهٔ اول اختصاص داده شده بود نگارنده باآقای فیوضات در یك اطاق بودیم. همه گونه نعمت از خوردنی و آشامیدنی حلال مبذول وفراوان بود و مهمانداری که از طرف فرهنگ معین شده بود درتهیهٔ وسایل استراحت مدعوین توجه خاصی داشت. شام وصبحانه در رستوران ترن صرف شد . از

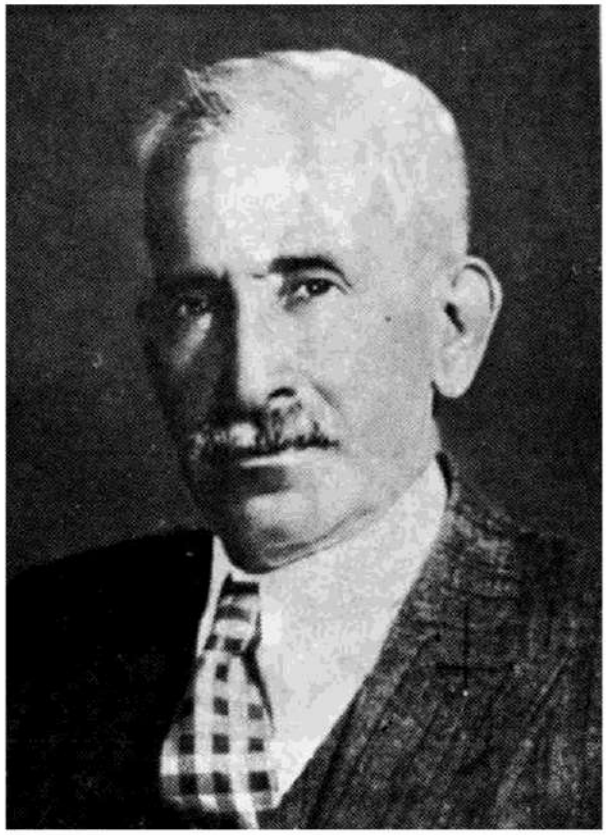


علی دهقان

آقایان مدعوین تنها آقای یکانی معذرت خواسته بود، دیگران من دون استثنا حاضر بودند.

روز جمعه ۲۷ فروردین ساعت هشت صبح قطار در ایستگاه تبریز متوقف شد و جمعی از اشخاص محترم باستقبال آمده بودند که آقای علی دهقان مدیر کل فرهنگ آذربایجان شرقی نیز حضور داشت و بآقایان مسافرین اطلاع داد که مهمانخانهٔ (متروپول) که نظیف‌ترین و مهمترین مهمانخانه‌های تبریز است برای پذیرائی آقایان تخصیص داده شده و وسایل پذیرائی از هرجهت آماده است.

چندنفر از آقایان بمهمانخانه تشریف بردند ولی آقای تقی‌زاده و آقای فیوضات که اولی قبلا ازطرف آقای حاجی‌محمدآقا نخجوانی ودومی



حاجی محمدعلی حیدرزاده

از طرف آقای حاجی‌عماد دعوت شده بودند بمنزل میزبانان خود تشریف بردند ؛ بنده‌هم باتحصیل رضایت آقای حیدر زاده بمنزل آقای بلند همت رفتم . روزجمعه وشنبه باستراحت وپذیرائی دوستان گذشت .

ورود دستهٔ دوم مدعوین به‌تبریز:

دستهٔ‌دوم مدعوین که‌عبارت‌از آقای سفیر آمریکا وهمراهان‌وی بودند روزیکشنبه ۲۹فروردین واردایستگاه تبریزشدند ومراسم استقبال‌هم بوجه احسن بعمل‌آمد .

دعوت بدانشسرای مقدماتی پسران :

روزیکشنبه ۲۹ فروردین‌علاوه برمهمانان تازه وارد ازتهران، اعم



آقایان علوی زاده ـ امیرخیزی ـ میرزاعلی هیئت ـ محسن رئیس استاندار ـ سفیرکبیر آمریکا ـ سیدحسن تقی‌زاده- ابوالقاسم فیوضات ـ علی دهقان

از ایرانی و آمریکائی، عدهٔ زیادی‌هم ازمحترمین‌شهرتبریز برای صرف ناهار ازطرف ادارهٔ فرهنگ در دانشسرای مقدماتی پسران دعوت داشتند .

سرساعت‌دوازده‌میهمانان درسالون‌دانشسرا قدم‌زنان‌صحبت‌می کردند، نیم‌ساعت ازظهر گذشته دعوت بناهارشدند. سالون ناهارحکایت‌ازباغ بهشت میکرد، روی‌میزها پرازطعامهای رنگین‌ومیوه‌های گوناگون وعدهٔ مهمانان متجاوزازیکصدنفر بود.پس‌از آنکه‌هر کس‌درجای‌خودقرار گرفت‌نخست آقای علی‌دهقان‌مدیر کل‌فرهنگ آذربایجان پس‌از اظهارامتنان ازتشریف‌آوردن آقایان‌بمقام عذرخواهی برآمد و گفت اگرپذیرائی درخورمقام بلندآقایان نبوده معذور دارید که فرهنگیان درجزو طلاب محسوب می‌شوند وازطلبه

بیش‌از این نباید متوقع شد .

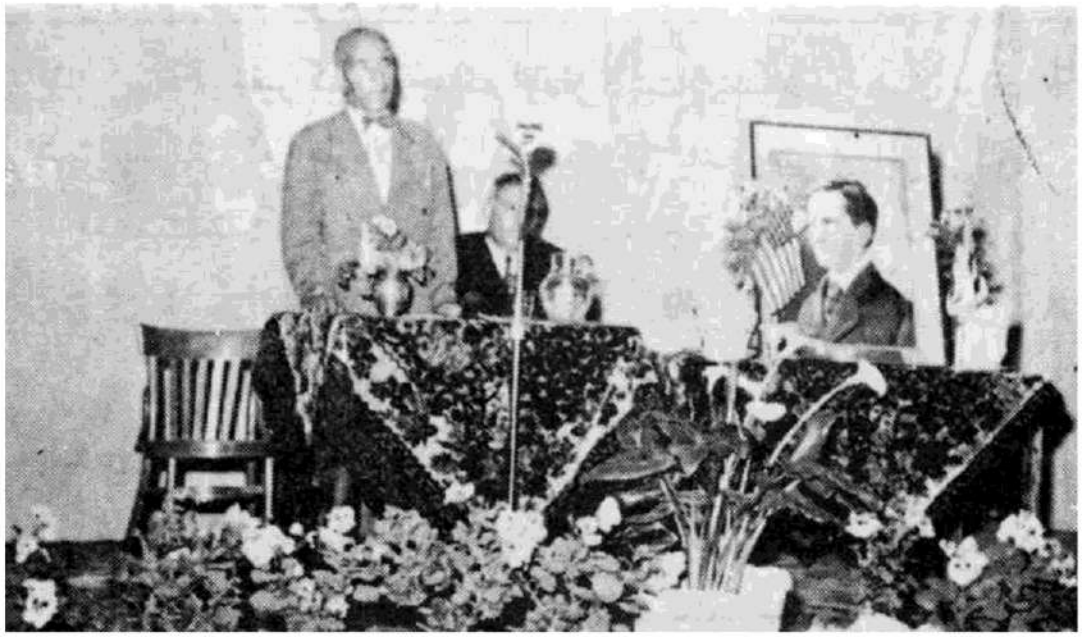
آقای سفیر کبیر درجواب اظهار داشت با تشکر از مهمان نوازی شما باید گفت که ناهاربالاتر از این وپذیرائی باشکوهتر از این نمی‌شود. ما موافق نیستیم که فرمایش شما را پذیرفته وچنین پذیرائی باشکوهی را پذیرائی طلبگی محسوب کنیم زیرا پذیرائی عالی‌تر ازاین نمی‌شود .

ودرحقیقت گذشته‌ازاینکه پذیرائی‌فوق‌العاده مجلل‌بود خوشروئی وصفای قلب وحسن‌استقبال میزبان محترم بشکوه مجلس‌مهمانی می‌افزود. پس‌از صرف ناهار که بسالون رفتیم آقایان آمریکائیان می‌خواستند که با مهمانان‌آشنائی پیدا کرده و باایشان صحبت کنند، متأسفانه قسمت‌اعظم مهمانان‌انگلیسی‌نمی‌دانستند وایشان‌هم بزبان فارسی وترکی‌آشنا نبودند. یکی ازآقایان آمریکائیان خوب فارسی حرف میزد گویا دبیراول سفارت بود، نزدبنده‌آمد وقدری بزبان‌فارسی با بنده صحبت کرد وچیزهائی راجع بانقلاب آذربایجان پرسید و جواب شنید . بالاخره مجلس مهمانی بخیر وخوشی خاتمه یافت .

تالار باسکرویل :

امروز باز آقای دهقان میهمانانرا برای اجرای مراسمی بتالار باسکرویل‌دعوت کرده‌بود که ساعت‌چهار بعدازظهر بایستی بمدرسهٔ دخترانهٔ پروین برویم. در ساعت مقرر بمدرسهٔ مزبور رفتیم و در اول ورود از طرف شاگردان دبیرستان بهریك از واردین کتابچه‌ئی که حاوی شرح حال باسکرویل وعکس وی بود می‌دادند .

درتالارباسکرویل‌تصویرچهار نفر، از واردین‌جلب دقت می کرد که



دکتر رضازاده شفق درحال سخنرانی درتالار باسکرویل



تالار سخنرانی باسکرویل

عبارت بود ازعکسهای مرحوم ثقةالاسلام و ستارخان سردارملی و باقرخان سالارملی وهوارد باسکرویل .

نخست آقای دهقان حاضرین را که عدهٔ زیادی بودند خیرمقدم گفت. سپس آقای محسن رئیس استاندار آذربایجان ، مجلس را افتتاح کرد. بعداز آقای استاندار، آقای نقی‌زاده شرحی راجع بباسکرویل و وقایع آن زمان بیان کرد. سپس آقای دکترشفق شرح مبسوط ومفصلی راجع بروزهائی که درمدرسهٔ (مموریال) تحصیل می کرد ایراد نمود و دربارهٔ باسکرویل نیز آنچه لازم بود اظهار داشت و در خاتمه از کسانیکه فداکاریها و خدمات ایرانیان را بخلاف حقیقت تأویل می کنند سخت انتقاد نمود چون خودش متأثر بود درشنوندگان نیز تأثیرعظیمی بخشید .

پس ازبیانات آقای دکترشفق ونمایش فیلم تاریخ مشروطیت، نوبت بخانم ماکدوال رسید . این خانم که گذشت زمان جوانی او را ازدست گرفته بود می گفت من در آن زمان یعنی درزمان انقلاب تبریز باجوانان تبریز هم آهنگی می کردم وسرود و ترانه‌های ملی میخواندم واین هم یکی از آن ترانه‌ها است که برای شما می‌خوانم:

سردار مینیپ آق آتی — بوینونا سالیب ساعاتی
الله دن گلیب بارانی — یاشاسون یاشاسون ستارخان

ترجمهٔ ترانه :

سردار اسب سفیدرا سوارشده — ساعت را بگردن خود افکنده
برانش از خداوند آمده — زنده باد ! زنده باد! ستارخان

نطق سفیر کبیر آمریکا :

پس از خانم ماکدوال آقای سفیر آمریکا بزبان انگلیسی نطق مشروحی ایراد کردند که بعداً ترجمهٔ آن بشرح ذیل خوانده شد :

« جنابان بانوان ، آقایان . با قلبی واقعاً مملو از احساسات عمیق به‌تبریز آمده‌ام تا درتشریفات حزن‌انگیزی که بافتخار هاوارد باسکرویل دایرشده‌است شرکت کنم. داستان مرگ یك‌جوان درصحنهٔ عملیات‌نظامی همواره غم‌انگیز بوده‌است واین‌غمی‌است که‌بسیاری‌ازما درسالهای پر آشوب نسل خودمان بآن‌آشنائی نزدیك داریم .

چیزیکه‌درسرگذشت‌هاوارد باسکرویل جالب‌توجه‌است این‌است که وی با شوق تمام جان خودرا در راه یك هدف یعنی‌مرام‌آزادی فدا نمود و این فداکاری‌برای یك‌آزادی فرضی وتصوری نبود بلکه برای‌آزادی واقعی مردم ایران درمکان و زمان خود او بود .

آنچه را که ما امروزمیدانیم او در پنجاه سال پیش‌میدانست یعنی ایمان داشت که‌آزادی تفکیك‌پذیر نیست وجان خودرا درراه‌ایمان خویش از دست داد . آنچه که امروز بصورت یك ایدهٔ عمومی و متداول درآمده یعنی‌مردم‌آزادبرای‌حفظ‌استقلال وبسط وتوسعهٔ‌ترقیات‌معنوی ومادی دست اتحاد وهمکاری‌بیکدیگرمیدهند وی درآن زمان‌با بتکارخود بدان‌عمل‌نمود.

او با این جانبازی خود مناسبات دوستانه و نزدیك کنونی ایران وآمریکارا هم ازلحاظ درام و هم ازلحاظ تراژدی تحت‌الشعاع قرارداد .

ماآمریکائیان اعتقاد داریم و حوادث تاریخی زیادی این اعتقاد را به‌ثبوت رسانیده که درنهاد ما چیزی وجود دارد که بندای‌آزادی وعدالت

و دفاع از ارجهای فکری و معنوی جواب میدهد .

در مورد جانبازی هاوارد باسکرویل احتیاجی بکلمات و عبارات مجرب نداریم که‌این‌احساس و اعتقاد خودرا تعریف وتوصیف‌نمائیم، سابقهٔ او روشن و گویاست و اطالهٔ کلام بجای‌اینکه حقایق تابناك دوران خدمت کوتاه و الهام بخش او را روشنترسازد از درخشندگی اوخواهدکاست .

این نکته که مردم ایران‌ازنجابت واصالت عمل باسکرویل تا این حد قدردانی کرده‌اند اثرعمیقی درمن بخشیده است، بااینکه این عمل در پنجاه سال پیش‌اتفاق‌افتاده‌است شما خاطرهٔ اورا همواره روشن و زنده نگاه داشته‌اید، این‌مایهٔ افتخاراست که رجالی مانند سناتورتقی‌زاده واستاد شفق که او را نیك می‌شناخته‌اند و عموم کسانی که دراین محل جمع شده‌اند خودرا برادران معنوی و روحانی او دانسته‌اند .

دوستان عزیزم‌ازجانب مردم کشورهای متحدهٔ‌آمریکا بمناسبت این مراسمی که‌بافتخار یك‌آمریکائی فداکار برپا داشته و از روی لطف وعنایت ازمن نیز برای شرکت درآن دعوت فرموده‌اید تشکرات صادقانه و عمیق خودرا تقدیم می‌نمایم. »

بعداز وی کونسول آمریکا نیزشرحی دراین زمینه از روی یادداشت بزبان انگلیسی خواند که بعد ترجمه شد .

چیزیکه درنطق آقای کونسول علاوه بنظرآمد این بود که گفت آمریکائیان‌بودند که درایران‌مدرسه‌هاباز کردندومطبعه‌آوردند وبیمارستان برپا نمودند .



قبر باسکرویل

مزار باسکرویل :

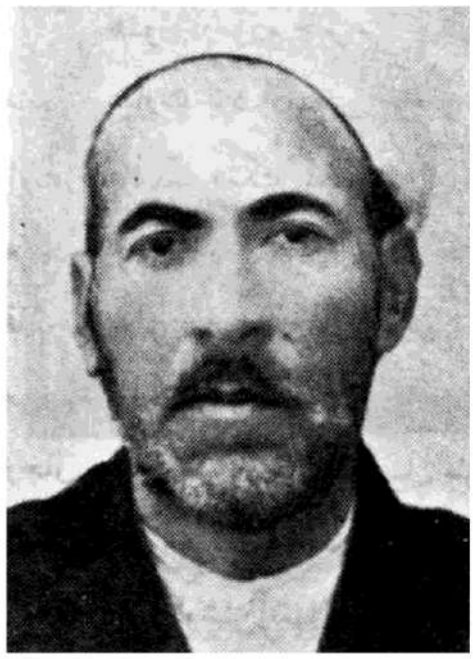
پس از انجام نطق‌ها حضار بسوی مزار باسکرویل که در آن نزدیکی بود رفتند. قبر باسکرویل هرچند درمیان باغی است با صفا و باشکوه ولی غم‌انگیز و تأثرآورست، هر کس که بآن باغ وارد می‌شد وقبر باسکرویل را می‌دید با وجد و سرور وتأثر و اندوه بازمی گشت . چند ماه پیش آقای مهدوی کدازمجاهدین وآزادی خواهان قدیم آذربایجان است دوازده هزار ریال از کیسهٔ فتوت خود صرف تعمیر وتزیین قبر باسکرویل نموده سروصورتی بآن داده بود .

دعوت آقای استاندار:

همانروز ۲۹ فروردین ساعت هشت بعدازظهر آقای استاندار از مهمانان و محترمین شهر و رؤسای ادارات بشام دعوت کرده بودند. بنده بواسطهٔ خستگی و کسالت مزاج نتوانستم درسرخوان نعمت حاضرشوم ولی ستایشگران تعریف وتوصیف مهمانی را بحد مبالغه میرساندند.

کتابخانهٔ ملی وموزهٔ مشروطیت آذربایجان :

روزدوشنبه۳۰فروردین آقای علی دهقان مدیر کل فرهنگ آذربایجان شرقی برای افتتاح (موزهٔ مشروطیت آذربایجان) از مهمانان بکتابخانهٔ ملی دعوت کرده بود که در ساعت یازده صبح در تالار اجتماعات کتابخانهٔ مزبور حضوریافته و درافتتاح موزه شرکت نمایند. درساعت مقرر بکتابخانهٔ ملی رفته و درافتتاح موزه شرکت نمودیم.



میرزا اسمعیل نوبری



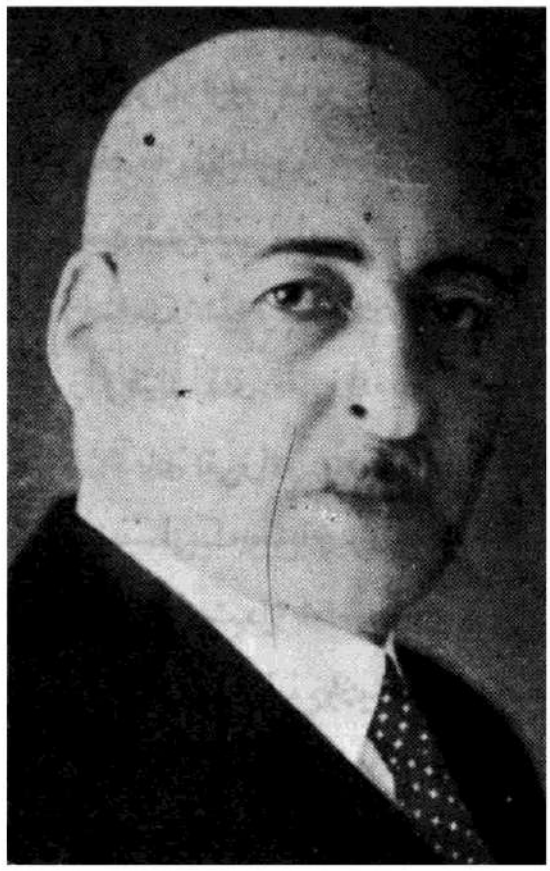
سرهنگ یدالله ستاری فرزند سردار ملی ستارخان

هنوز درموزه چیزهای مهم زیادی بنظر نمیرسید وآنچه جلب نظر میکرد عبارت بود از دهتیر مرحوم ستارخان سردارملی که یگانه فرزند ایشان آقای سرهنگ یدالله ستاری اهداء کرده بود وعینك واسباب تحریر مرحوم ثقةالاسلام که از طرف خانوادهٔ ایشان انحاف شده بود و یك جفت قالیچهٔ نفیس که یکی دارای عکس مرحوم خیابانی و دومی دارای تصویر مرحوم نوبری تقدیمی آقای حاجی محمدعلی حیدرزاده ، ومابقی عکسهای رجال معروف مشروطیت ازقبیل سردارملی و سالارملی و سران مجاهدین و سرداران معروف مانند سردار اسعد و سپهدار وغیره ؛ ومن یقین دارم که سعی و کوشش انتها ناپذیر آقای علی دهقان در اندك زمانی کار خودرا

کرده و این موزه را مورد توجه خاص وعام قرارخواهد داد .

دعوت بشهرداری :

روز دوشنبه ۳۰ فروردین آقای سعید مجتهدی رئیس شهرداری از آقایان مهمانان تازه وارد ومعروفین شهرتبریز بدناهاردعوت کرده بود .عمارت شهرداری که در زمان ریاست شهرداری مرحوم حاجی ارفع‌الملك ودرسایهٔ همت ایشان بنا شده یکی‌ازبهترین ومحکمترین عمارات عالیهٔ تبریزاست بلکه ازحیث استحکام بکلیه عمارات دولتی تفوق دارد[1] .



حاجی ارفع‌الملك

۱ـ مرحوم حاجی ارفع‌الملك در موقع ریاست شهرداری دو اثر مهم از خود بیادگار گذاشته‌است، یکی همان عمارت شهرداری است و دیگری سد طرفین مهرانرود (**میدان چائی**) که مردم تبریزرا از وحشت سیل آسوده کرد. خدایش بیامرزاد .

عدهٔ زیادی درسالون شهرداری حضورداشتند وهرچندنفر بایکدیگر مشغول صحبت بودندتا آنکه وقت ناهار رسید وحاضرین بسالون ناهار دعوت شدند.

آقای سفیر کبیر بزبان انگلیسی نطقی مبنی برتشکر از پذیرائی آقایان تبریزیان کردند که مسترهولینیك دبیراول سفارت آمریکا ترجمه نمودند. وآقای شهردارنیز نطقی کردند که مجلس نهایت پذیرفت. وهمانروز چهار ساعت بعدازظهر آخرین روزپذیرائی‌ها بود که آقای کونسول آمریکا دعوت کرده بود. درساعت مقرر بباغ کونسولگری رفتیم. پذیرائی درساحت باغ آغاز و انجام یافت.

چون آنروز بنا بود که درساعت شش ونیم بعدازظهر آقایان مهمانان تهران اعم از ایرانی وآمریکائی باستثنای دو یا سه نفر عازم تهران شوند لذا ساعت شش، پس ازانجام مهمانی کونسول برای مشایعت آقایان بایستگاه رفتیم وساعت شش‌ونیم ترن حرکت کرد وآقایانرا باخود برد. اشخاصیکه آنروز نرفتندآقای تقی زاده بود ومیرزا علی هیئت وبندهٔ نگارنده.

آقای تقی‌زاده دومرتبه در دانشکدهٔ ادبیات نطق کردند و یکبار در کتابخانهٔ ملی که‌نطق اخیرراجع بمقدمات مشروطیت درآذربایجان بود که فوق‌العاده اهمیت داشت.

آقای تقی‌زاده روزپنجشنبه ۹ اردیبهشت ماه ازتبریزحرکت کرده عازم‌تهران‌شدند وبنده‌هم درخدمت‌ایشان‌بودم وروزجمعه واردتهران شدیم.

فرهنگ آذربایجان شرقی:

بندهٔ‌نگارنده دراین مسافرت چند روزهٔ خود به‌تبریز نظر براینکه غالباً با فرهنگیان محشور بودم مشاهدهٔ ترقیات روز افزون ادارهٔ فرهنگ

مرا بدان وا داشت که سطری چند از وضع و چگونگی این اداره را بطور خلاصه بنگارم . فرهنگ آذربایجان شرقی ازچند سال پیش درتحت نظر آقای علی‌دهقان مدیر کل‌فرهنگ ، اداره میشود .

شرح ترقیاتی که درعرض این چند سال ریاست ایشان روی داده از حوصلهٔ این سطور بیرون است. علاقمندان میتوانند : « سالنامهٔ فرهنگ آذربایجان شرقی » را که درسال ۱۳۳۸-۱۳۳۷ تحصیلی طبع وتوزیع شده ملاحظه فرمایند .

وآنچه بنده ذمه‌دار نوشتن آنم این‌است که آقای علی‌دهقان را نباید تنها ازجملهٔ آن اشخاص‌شمرد که وظیفهٔ اداری خودرا بخوبی انجام داده و میدهند برای آنکه ایفای وظیفه، وظیفهٔ هرفرد فردکارمندان وخدمتگزاران دولتی‌است و در غیراینصورت مورد توبیخ خواهند بود بلکه باید ایشانرا درعداد اشخاص بلند نظری بشمار آورد که عاشق دلباختهٔ ترقیات فرهنگ می‌باشند. آقای علی‌دهقان را با آنکه رفتارش با رؤسای شعب‌ادارهٔ فرهنگ و سایر افرادکارمندان کاملا دوستانه است ولی نظم و ترتیب درمیان ایشان کاملاً حکمفرماست وهیچ‌یك‌از آنان‌را اندك‌قصوری‌درانجام‌وظیفه روی‌نمیدهد.

در اثر حسن سلوکی که با مردم اعم از اداری و غیر اداری دارند اهالی آذربایجان شرقی مخصوصاً تبریزیان ایشانرا از صمیم قلب دوست دارند و درموارد مقتضیه از مساعدت و همراهی با وی خودداری‌نمی کنند، چنانکه در سال ۱۳۳۳ وقتیکه خواست در مرکز شهر تبریز کتابخانه و وقرائتخانهٔ آبرومندی بنا کند با مساعدت‌اهالی بمقصود خود نایل گردید. از مبلغ ۳۲۸۳۲۶۳ ریال که صرف ساختن بنای مزبورشد دیناری بخزانهٔ دولت تحمیل نشد وکلیهٔ مبلغ مزبور را مردم آذربایجان‌از کیسهٔ فتوت خود

پرداختند . درحکم امروز بیش‌از پنجهزار جلد کتاب از خطی و چاپی در کتابخانه موجود ومورد مطالعه واستفادهٔ مردم است وجای تردید نیست که روز بروز برونق کتابخانه وعدهٔ کتابهای آن خواهد افزود چنانکه دانشمند محترم آقای حاجی‌محمدآقانخجوانی کتابهای کتابخانهٔشخصی‌خودشانرا که



حاج محمد نخجوانی

بالغ برسه‌هزارجلد بوده بموجب وقفنامه وقف کتابخانهٔ مزبور کرده‌است. از قرار مذکور اغلب کتابهای مزبور عبارت از نسخه‌های خطی و کمیاب می‌باشد. آقای‌نخجوانی یکصدهزاررریال هم درموقع‌بنای ساختمان کتابخانه تأدیه نموده است .

بالجمله خدمات ذی قیمت وقابل توجه آقای دهقان[1] بفرهنگ بیش از آن است که دراینجا نوشته شود ودرواقع اینهمه که دراینجا نوشته شد نمونه‌ئی ازکارهای بی‌شمار وی بود ودرخاتمه توجه ایشان را بدین بیت شیخ شیراز جلب میکنم:

عبادت بجزخدمت خلق نیست بتسبیح و سجاده و دلق نیست

۱ــ آقای علی دهقان در پاییز سال ۱۳۳۸ ه . ش . به استانداری گیلان و از خرداد ماه ۱۳۴۰ ه . ش . به استانداری آذربایجان شرقی منصوب گردید و تا تیر ماه ۱۳۴۳ ه . ش . این سمت را بعهده داشت اکنون ریاست یکی از دانشکده های دانشگاه فرح را در تهران متعهد است .

۱۵

قضیه هولناك مرحوم میرهاشم‌خان خیابانی

یکدو روزی پیش‌وپس‌شد ورنه‌ازجورسپهر برسکندر نیزبگذشت‌آنچه برداراگذشت

هنوزمردم آذربایجان غرق دریای ماتم بودند وبرحال باسکرویل میگریستند که قضیهٔ محنت‌آور دیگری روی داد که آزادیخواهان بلکه اغلب‌مردم‌تبریزرا قرین‌غم واندوه کرد وآن‌تیرخوردن مرحوم میرهاشم‌خان بود. مشارالیه فرزند مرحوم حاجی‌میرجعفر یکی ازمردان نامی و کافی و و سرشناس‌آذربایجان و پدرتیمسارسرتیپ هاشمی بود. شجاعت ورشادت را با زیبائی منظر همراه داشت. در ادارهٔ امور جنگی باندازه‌ای بصیر ومقتدر بود که درسایهٔ کاردانی و تدابیر صائبهٔ وی محلهٔ خیابان مصون از حملات دولتیان بود و هیچوقت اتفاق نیفتاد که قشون دولتی برسنگرهای خیابان دست یابد. هرچند ترتیب سنگرها وتنظیم امور و ریاست باخود سالارملی بود ولی سالار باندازه‌ئی بشجاعت ولیاقت این مرحوم عقیده داشت که حل وعقدکلیهٔاموررا برأی مصیب وی محول می‌داشت. ودرجنگهائی که درعرض این مدت روی میداد درهرمورد با فتح وظفربازمی گشت ومیتوان گفت که درآن وقت در کفایت ثانی باقرخان سالار بود .

این‌جوان رشید در روز پنجم ربیع‌الاول۱۳۲۷ برحسب معمول برای رسیدگی‌وسرکشی‌سنگرهارفته‌بود که‌درسنگر(ساری‌داغ)ناگاه‌تیری‌بگونهٔ

راستش خورده و از پشت سرش بیرون می‌رود . درصورتیکه دو سه روز بود که ابداً در شهر جنگی روی نداده بود و دانسته نشد که این تیر از کجا انداخته شده‌است. بزعم برخی از طرف دولتیان وبگمان جمعی تیرهوائی بوده‌است. بای‌نحوکان آن جوان دلیر درهمان لحظه جان بجانان می‌سپارد . چون پدرش ازقضیه آگاه میگردد وپیکرخون آلودش را درمقابل چشم خود می‌بیند با آنکه مرد قوی دل وشجاع بود ضعف بر وی عارض شده و ازخود بیخودمی گردد. وآنروزدرمحلهٔ خیابان عموماً ودرمیان خانواده‌اش‌خصوصاً محشری بود که شرح آن ازقوهٔ تحریر بیرون‌است، همین قدرمی‌توان گفت که‌درعزای وی مدتهادوستانش‌اشك‌میریختند وجامه‌می‌دریدند وخانواده‌اش درسوك وعزا بسر می‌بردند. جنازهٔ وی‌ازطرف عموم با تجلیل زیاد مشایعت و دفن گردید .

متارکه وآشتی ودخالت کونسول روس وانگلیس:

مخفی نماند که ازنخستین روز انقلاب آذربایجان تا آخرین روزآن سران آزادیخواهان اعم از اعضای‌انجمن وسردار و سالار نهایت مراقبت را داشتند که ازهرحیث تبعه و متعلقان دول خارجه مأمون بوده بهیچ وجه نسبت بایشان‌ازمجاهد وغیرمجاهد زحمت و تعرضی وارد نشود وبرای تمام کونسولخانه‌ها اشخاص مخصوصی معین شده بود که مراقبت کامل در رفاه حال متعلقان و کسان وتبعهٔ ایشان بنمایند . و نمایندگان دول خارجه از این‌حسن‌مراقبت‌پیوسته‌اظهارامتنان‌میکردند. باوجوداین‌مراتب‌نمیخواستند ازفکرآتیه بازمانده و ازپیش‌آمدهای سخت‌آینده فارغ‌البال باشند . زیرا آنان بخوبی می‌دانستند که بزودی غلهٔ موجود تمام خواهد شد و اوضاعی

روی خواهد داد که تحمل برآن خارج از قوهٔ ایشان است بنابراین روز شنبه ۱۹ربیع‌الاول ۱۳۲۷ کونسول‌های روس وفرانسه وعثمانی وآمریکا در در کونسولخانهٔ انگلیس گردآمده و راجع بتأمین آنوقهٔ تبعه و کسان خود بمشاوره پرداختند و نتیجهٔ مشاوره این شد که شرحی بشاهزاده عین‌الدوله نوشته وتقاضا کنند که اجازه داده شود مقدار یکصد و هشتاد وپنج خروار آردبرای‌تبعه‌و کسان‌ایشان‌فرستاده‌شود. جواب‌داده‌شد که‌آقایان‌نمایندگان بکسان وتبعهٔ خود اطلاع دهند که ایشان می‌توانند ازشهرخارج شوند.

پس‌ازچند روزدولتین روس وانگلیس‌بواسطهٔ سفیران خود درتهران ازحضور همایونی خواستار شدند که‌اجازه بدهد چند روزی متارکه شود، شاید در عرض مدت متارکه طرفین بتوانند با یکدیگر کنار بیایند و در همان اثنا جنرال کونسول انگلیس بطور دوستانه بانجمن‌ایالتی نوشت که اعلیحضرت قبول فرموده‌اند که تا شش روز راه آنوقه را باز گذاشته و در عرض مدت مزبور بامذاکره بختم عمل پرداخته شود. ولی بعد معلوم‌شد که درباریان راه خدعه و دروغ پیش گرفته‌اند وآنچه درظاهر گفته‌اند در باطن بخلاف‌آن دستور داده‌اند مرحوم کسروی درجلد سوم تاریخ‌خود این مسئله را بدینگونه می‌نگارد: «انجمن‌آسوده‌ننشسته‌ازهرراهی می کوشید. روز ۲۴ ربیع‌الاول نمایندگان باهم نشستند و کونسولهای روس وانگلیس را بآنجا خواندند و بمیانجیگری ایشان بمحمدعلیمیرزا چنین پیشنهاد کردند که‌ازجنگ‌جلوگیری شود وشاه دستوردهد عین‌الدوله روزانه‌یکصد و پنجاه خروار گندم بنام بینوایان بشهر روانه کند و کونسولها پایندانی کنند که ازآن گندم چیزی بمجاهدان وآزادیخواهان داده نشود. چون بدینسان‌آرامش رخ داد انجمن‌بهمداستانی‌آزادیخواهان رشت وسپاهان و

دیگرشهرها با دربار بگفتگو پرداخته کشاکش‌را بپایان برسانند. کنسول انگلیس این خواهش‌را باپیرایه‌هائی ازخود بتهران فرستاد ولی محمدعلیمیرزا سرفرو نیاورد . »

درهرصورت محمدعلیمیرزا آنچه که می گفت یا بباسمنج تلگراف میکرد رؤسای اردو نمی‌پذیرفتند. بعد معلوم شد که رمزی درمیان شاه و عین‌الدوله بوده که باین تلگرافها اهمیت ندهند . بالجمله روز دوشنبه ۲۸ ربیع‌الاول که جنگ شام غازان درنهایت شدت جریان داشت کونسولهای روس وانگلیس بانجمن ایالتی آمده و اظهارداشتند که شاه قبول کردند که شش روزمتار که‌شده جنگ تعطیل‌شود. وانجمن مراتب را بستارخان‌اطلاع داد وستارخان‌مجاهدینرا مستحضر کرد که‌دست‌ازجنگ بردارند درصورتیکه نزدیك‌بود جنگ شام‌غازان بسود مجاهدین‌تمام‌شود . چون شاه بوعدهٔ خود وفا نکرد و راه آذوقه باز نشد کونسول روس و انگلیس مجدداً باقدامات برخاستند ولی منتج نتیجه نگردید .

نامهٔ کونسول روس و انگلیس بانجمن ایالتی :

دراین روزها روسها می‌خواستند ببهانهٔ باز کردن راه آذوقه قشون واردتبریز کنند، چون شاه قبول کرد که راه‌آذوقه‌بازشود، دولت‌روس قشون خود را بایران وارد نکرده دستور داد که در آن طرف جلفا اقامت کنند . چون شاه‌باز بگفتهٔ خودعمل‌نکرد وراه‌آذوقه‌را باز ننمود درتاریخ۲ربیع‌الثانی کونسول روس وانگلیس‌نامه‌ئی بدین‌مضمون بانجمن‌ایالتی‌نوشتند: « چون دولت ایران درباز کردن راه آذوقه بشهرمسامحه دارد لهذا دولتین روس و انگلیس قطع نموده‌اند که خود راه‌آذوقه را باز کنند. »

همینکه اعضای انجمن ازمدلول نامه مستحضرشدند متحیرماندند و از کثرت تعجب بروی یکدیگر نگاه میکردند؛ واقعاً نمیدانستند که چه باید بکنند . پس از اندك مشاوره صلاح در آن دیدند که آقای تقی زاده را بانجمن دعوت کرده با وی مشورت کنند . فوری به مشارالیه اطلاع دادند که برای شور در مطلب مهمی وجود شما در انجمن ایالتی ضرورت دارد . آقای تقی زاده بزودی در انجمن حضور بهمرسانید و از مفادنامه مطلع گردید. چون اهمیت امر را نیك دریافته بود سخت متأثر گردید، پس از اندکی سکوت گفت چارهٔ منحصر بفرد در آن است که بدون فوت وقت بشاه تلگراف کنیم که فوری امر اکید بعین الدوله ورؤسای اردو صادر کنند که راه آذوقه بشهر باز شود تا بهانه بدست دیگران نیفتد و مانیز دست از مستدعیات خود برداشته مطیع امردولت خواهیم بود . یکی از اعضای انجمن که هنوز درست باهمیت مسئله پی نبرده بود گفت چگونه می توان پس از تحمل زحمات ومشقات طاقت فرسا وخون دل خوردن وهزارها قربانی دادن دست از مشروطه برداشته پناه بکسی بریم که باعث این همه گرفتاریها و بدبختی ها بوده است .

آقای تقی زاده گفت هنگام مباحثه نیست، موقع عمل است، نباید فرصت رافوت کرد، همین قدرمیگویم که باید نخست کشوررا از استیلای بیگانه مصون داریم سپس سخن ازمشروطه برانیم، وقتیکه لشکر بیگانه قدم بخاك مملکتی گذاشت دیگر بیرون کردن وی بسیارمشکل است . در کشوریکه بیگانه حکمروائی کند چه جای مشروطه واستبداد است؟ بالاخره آقایان نظر آقای تقی زاده را تصویب کردند وقرارشد که هرچه زودتر ازسیم کمپانی تلگرافی بشاه مخابره کرده و صریحاً عقیدهٔ خودرا بگویند .آقای تقی زاده چیزی

مسوده کرد وبرای حاضرین خواند، همه تصدیق و تصویب کردند .

چون تلگرافخانهٔ کمپانی حروف فارسی نداشت و بایستی کلمات بحروف فرنگی نوشته شود مرحوم معتمدالتجارهم قبول کرد که کلمات تلگرافرا بحروف لاتینی تبدیل کند. دراین بین آقای تقی‌زاده را ازشهبندری عثمانی توسط تلفون خواستند. ایشان رفتند که تا یکساعت دیگرمراجعت نمایند . متأسفانه پس از رفتن ایشان ترتیب نامطلوبی پیش آمد که محیط عوض شد وآقای تقی‌زاده هم مراجعت کردند ولی دیدند که هنگامه‌ئی برپا شده و ازهردهانی آوازی بلند است و دو سه نفر از اعضای انجمن هم ظاهراً یا باطناً با ایشان هم آواز شده‌اند ومکتوب کونسولهارا حمل بر پولیتیك میکردند، بالاخره نگذاشتند تلگراف مخابره شود ومابقی اعضای انجمن که طرفدارمخابرهٔ تلگراف بودند دست روی دست گذاشته مهرسکوت براب زده بودند . بالجمله روزبرا که هردقیقهٔ آن برای ایرانیان قیمت حیات وممات دربرداشت ازدست دادند.

فردای آنروز برخی ازتجار واشخاص بصیر که با کسانی از اروپائیان ارتباط داشتند شنیدند که قطعاً روسها قشون واردخواهند کرد، بواهمه افتادند وبانجمن رفتند وداد وبیداد راه انداختند و گفتند برای ما یقین کامل حاصل شده است که اگر بتدابیرلازمه از ورود قشون بیگانه جلوگیری نشود مسلماً سپاهیان روس بایران وارد خواهند شد . و سردارهم سفارش کرده بود که انجمن هرچیزبرا که صلاح میداند اقدام کند و اندیشهٔ مرا نداشته باشد.

حضورهیئت منتخبه درتلگرافخانهٔ کمپانی:

انجمن مجدداً دست بکار زد هیئتی مرکب ازآزادیخواهان و اعضای

انجمن که آقای تقی‌زاده در رأس آنان بود روز یکشنبه ۳ ربیع‌الثانی حوالی ظهر بتلگرافخانهٔ کمپانی رهسپار شدند و همان تلگراف دیروزی که آقای تقی‌زاده نوشته بود پس از تبدیل بحروف فرنگی تقریباً یکساعت و نیم از ظهر گذشته بتلگرافخانهٔ کمپانی داده شد. اگر این تلگراف دیروز مخابره می‌شد و امروز از شاه جواب میرسید دیگر بهانه جویان راه بهانه بریده می‌شد، دریغ که جهالت کارخود را کرد و روزیرا که در تعیین مقدرات ایرانیان اهمیتی شایان داشت از دست گرفت . این تلگراف شب یکشنبه ٤ ربیع‌الثانی بنظر شاه رسید. گویند وقتیکه شاه تلگرافرا خواند چنان متأثر شد که چند قطره اشك نثار آن کرد . متأسفانه نگارنده نسخهٔ اصلی آنرا نتوانست بدست بیاورد ناچار بدانچه در تاریخ مشروطه ایران کسروی نوشته شده اکتفا کرد.

خلاصهٔ تلگراف :

« شاه بجای پدر و توده بجای فرزند است. اگر رنجشی میان پدر و فرزندان رخ دهد نباید همسایگان پای بمیان بگذارند. ما هرچه میخواستیم از آن درمیگذریم و شهررا باعلیحضرت می‌سپاریم، هررفتاری باما می‌خواهند بکنند و اعلیحضرت بیدرنگ دستور دهند راه خوار بار بازشود و جائی برای گذشتن سپاهیان روس بخاك ایران بازنماند . »

مسلماً این چند سطر اگرچه قسمتی از تلگراف مزبور است ولی درعبارات تغییری روی داده باین معنی که کلمات عربی بپارسی تبدیل یافته است . جوابی که شاه باین تلگراف داده است در دست نیست الا اینکه در روزنامهٔ انجمن بدین مختصر اکتفا شده است : « روز یکشنبه ٤ ربیع‌الثانی دستخط تلگرافی همایونی درجواب حاضرین تلگرافخانه صادر و با اظهار

تأسف بحالت تبریزعهدهٔ شاهزاده عین‌الدوله دستخط فرموده بودند که فورا بتمام‌سرکردگان‌اردو اطلاع بدهند که‌ازهرطرف راه‌آذوقه بشهر باز کنند.»

سوادتلگراف‌شاه بعین‌الدوله :

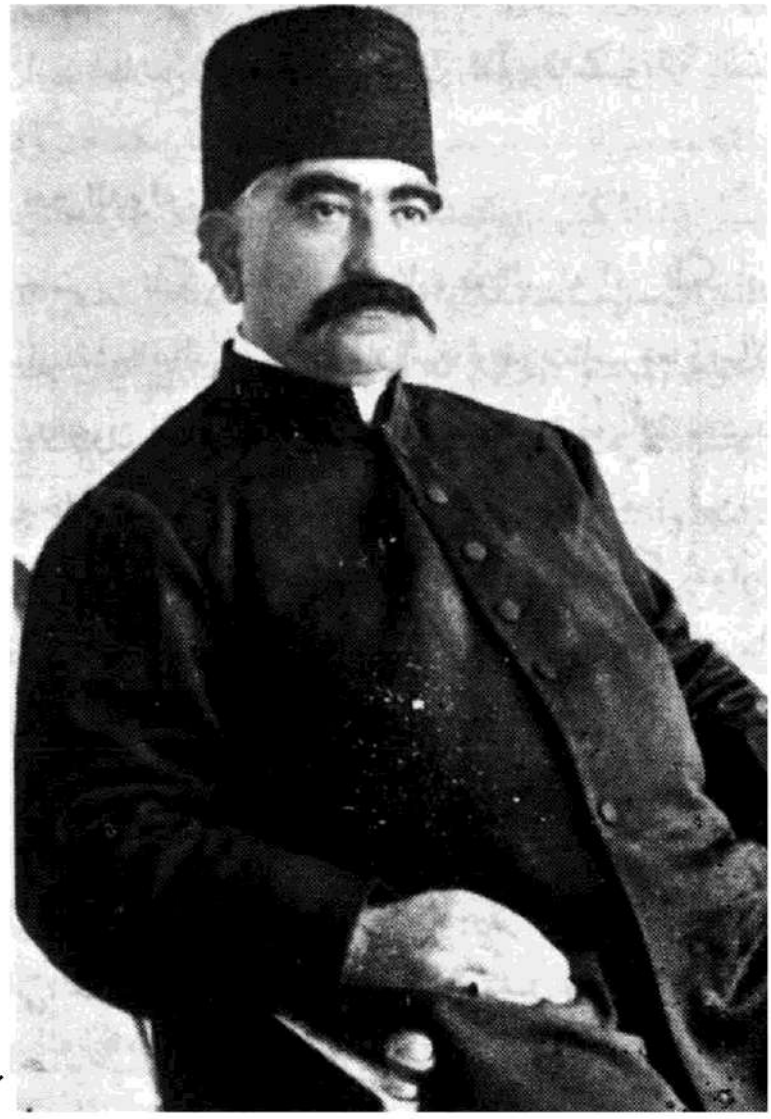
« توسط حاضرین تلگرافخانه ، شاهزاده عین‌الدوله این تلگرافرا فوراً بسرداراها برسانید،شجاع‌الدوله،امیرتومان،سردارنصرت،امیرمعزز،سالار جنگ، سردار ارشد چون اظهارات ازشهرتبریزرسید، حقیقةً تأثیربخشید، تبریزوآذربایجان خانهٔ منست ، بیشتر ازاین گرسنگی و استیصال تبریزرا بهیچوجه نمی‌توانم‌تحمل‌وصبرنمایم،بوصول‌این‌تلگراف‌بکلی‌جنگراموقوف نمائید و راه‌آذوقه را باز نمائید وبلکه خودتان هم درسهولت حرکت مال برای حمل‌آذوقه ساعی ومساعد باشید . »[1]

اسامی حاضرین درتلگرافخانهٔ کمپانی :

آقای نقی‌زاده ، مرحوم معتمدالتجار ، میرزاحسین واعظ ، حاجی مهدی کوزه کنانی، حاجی‌علی دوا فروش، میرزا اسمعیل‌نوبری، شیخ‌محمد خیابانی ، شیخ احمد هیئت ، سید محمد پیغمبر، شیخ اسمعیل‌هشترودی ، حاجی میرمحمدعلی‌اصفهانی،اجلال‌الملك، حاجی‌میرزا علینقی گنجه‌ئی، حاجی‌محمدعلی‌بادامچی ، مشهدی محمدعلی مطبعه ، معین‌الرعایا ، میرزا محمدتقی طباطبائی ، اسمعیل امیرخیزی[2].

۱ـ این تلگراف بخلاف تلگرافهای سابق مورد قبول رؤسای اردو گردید وخود انجمن تلگرافرا باردو فرستاد .

۲ـ از اشخاص مزبور امروزفقط دونفرزنده میباشند یکی آقای‌نقی‌زاده ودیگری بنده اسمعیل امیرخیزی .



کامران میرزا

اسامی اشخاصیکه شاه معین کرده بود :

چون حاضرین تلگرافخانه از شاه درخواست کرده بودند که چند نفر ازدرباریان ومقربان معین فرمایند که درتلگرافخانهٔ تهران حضورداشته باشند، شاه‌هم‌این‌اشخاص‌را معین کرده‌بود: آقای‌حشمة‌الدوله ـ سعدالدوله ـ حاجی میرزا یحیی امام جمعه ـ کامران میرزا نایب‌السلطنه .

تلگرافهای شاه بعین‌الدوله و رؤسای‌اردو فوری توسط سوار بباسمنج

فرستاده‌شد، برخی‌ازچپاولچیان پس‌ازاستحضار ازمضمون‌تلگراف‌اوقاتشان تلخ شد و بهیاهو برخاستند که ما پس‌از اینهمه جان کندن درموقعیکه می‌خواستیم بآرزوی خودنایل شویم می‌خواهید بشهر آذوقه‌بفرستید، حتی ازمقدار بیست خروارآرد که‌با گاری به‌تبریزمی‌فرستادند دراثنای راه چند سوارآمده ممانعت کردند و نگذاشتند بشهر بیاورند مگر بسیارمختصری که بنابروایتی‌آن مختصرهم از بین رفت .

عبور قشون روس ازسرحد :

بالجمله درموقعیکه حاضرین تلگرافخانه مشغول مخابرهٔ حضوری بودند تلگرافخانهٔ جلفا عبورقشون روس را ازسرحد و ورود بخاك‌ایران را خبرداد. این‌خبرمانند صاعقه‌ئی برسرحاضرین‌تلگرافخانه فرودآمد، همه غرق حیرت گشتند و از آن چه می‌ترسیدند برسرشان آمد وتلگرافخانه ماتمکده شد .

تلگراف هیئت تبریز بهیئت تهران :

آقای‌تقی‌زاده پس‌ازاستحضار ازمضمون‌تلگراف درحالیکه‌فوق‌العاده متأثربود بادست‌ارزان‌چیزی‌نوشت که‌ازطرف‌حاضرین‌تلگرافخانه‌بحاضرین تلگرافخانهٔ تهران مخابره شد وسوادآن در ذیل نوشته می‌شود :

« حضورآقایان‌عظام کان‌الذی‌خفت‌ان‌یکونا، بعدازمخابرهٔ تلگراف اولی الان خبربدبختی غیرمتوقع رسید و خاکستر مذلت بر سر مملکت بیخته شد، اناللّٰه وانا الیه راجعون، مغرضین ملك وملت‌بسلامت‌باشند تمام الحاحات‌برای‌این‌بود که بلا نازل نشود، الان خبرتلگرافی رسید که‌قشون

روس ازسرحد گذشت، تاحال سیصدوپنجاه نفر گذشته ومشغول لشکر کشی اند. دیگرهیچ حواسی برای این جمع که مانند حلقهٔ ماتم اشك حسرت بنتایج جهالت چند نفر مملکت خراب کن میریزند نمانده، مؤاخذت این زوال مملکت اسلام را باولیای امور گذاشته، می‌خواهیم مرخص بشویم و بدرد خود ومصیبت وطن عزیزمشغول باشیم. قلم در دست می‌لرزد، دیگر تاب نوشتن ندارد. حاضرین تلگرافخانه، اگرعلاجی دارید درتهران بکنید، اگرفرمایشی دارید بفرمائید . »

جواب تلگراف ازمحمدعلی شاه :

« حاضرین تلگرافخانه، تلگراف شمارا درخصوص عبورقشون روس ازسرحد ملاحظه کردم، این اندازه تزلزل و اضطراب وقتی جا دارد که ما ازخیال آسودگی شماها غافل باشیم، چگونه میشود که کارهای بزرگی را کوچك شمرده ومهم ندانیم . تمام بهانهٔ آنها ورودآنوقه بشهر وحفظ تبعهٔ خودشان بود حالا که جنگرا متارکه نموده و ورودآنوقه را بشهر تأکید کردیم دیگررفع اعتراض آنها شده وجلوگیری خیالات آنهارا البته باتمام قوا مصمم هستم، خوب است شماهم با آقای نایب السلطنه امروز قرار ورود نایب الحکومه شاهزاده عین الدوله وترتیبات لازمهٔ آسایش مردمرا بطوریکه وهن دولت نباشد عاقلانه بدهید که تابتوانیم بشور وصلاح شماها وعین الدوله برای آتیهٔ مملکت فکرصحیحی بکنیم و سد طرق اغراض بشود و بهمین وسایل بتوانیم بگوئیم که امر تبریز بخوشی گذشته، خارجی متقاعد شود، بحواس جمع باشور و صوابدید شماها بترتیب امورات شروع شود . »

ملاقات اجلال‌الملك و رئیس انجمن وحاجی علی باکونسولهای روس وانگلیس :

درهمان روزیکشنبه که تلگرافخانهٔ جلفا عبورقشون روسیهٔ تزاری را خبرداد ازطرف‌انجمن‌ایالتی‌سه‌نفر از آقایان که عبارت ازاجلال‌الملك و رئیس انجمن و حاجی علی‌آقا دواچی باشد بکونسولخانهٔ انگلیس‌رفته و علت عبور قشون روس را از کونسول انگلیس و روس استفسار کردند و کونسولهاهم بجواب شفاهی‌اکتفا نمودند ولی‌انجمن‌ازایشان تقاضا کردند که‌آنچه را بآقایان گفته‌اند رسماً مرقوم دارند وایشان نیز تقاضای‌انجمن را پذیرفته رسماً مراتب‌را مرقوم می‌داشتند.

سواد مشروحهٔ کونسول‌روس وانگلیس راجع بواردکردن قشون روس بایران درچهارم ربیع‌الثانی :

« انجمن مقدس ایالتی را باکمال احترام مصدع می‌شویم، امروز جناب مستطاب قدسی انتساب آقا میرزا محمدتقی سلمه‌الله تعالی رئیس انجمن مقدس وجناب جلالتمآب اجل‌آقای اجلال‌الملك دام اجلاله‌العالی وجناب حاجی‌علی‌آقا دام‌اقباله با دوستداران ملاقات ودربعضی‌فقرات با ما سؤال وجواب وبالاخره ازعلت و سبب عبور قشون روس از راه جلفا بخاك ایران‌استفسارنمودند، جواباً تفصیل‌آنرا بآقایان محترم اظهارداشتیم وحالا هم برای‌اطلاع‌انجمن‌مقدس‌ایالتی بانهایت‌احترام‌زحمت‌میدهیم، بنابوعده‌ئی که اعلیحضرت شهریاری خلدالله ملکه و سلطانه در تهران بسفرای دولت روس وانگلیس‌داده‌بودند لازم بود راههای‌آذوقه مفتوح ومجادله را موقوف

دارند ولی رؤسای اردوی دولتی ابداً اجازهٔ حمل آذوقه بشهر نداده وشرایط ترك مجادله را محترم ومقدس نشمرده‌اند. بنابراین دولت انگلیس و روس بنا بملاحظهٔ شرایط انسانیت قرار دادند که راه جلفا برای حمل آذوقه بتبریز برای اهالی شهر و اتباع خارجه باز شود ومسلم است باوجود سواران قراجه داغی حمل آذوقه و تأمین راه برای عابرین ممکن نیست باین ملاحظه قرار گذاشته‌اند یك قوهٔ کافی برای توفیق حاملین آذوقه وتأمین راه از شر اشرار تعیین گردد تا اینکه راه مفتوح شود وپس از حمل آذوقه بشهر و افتتاح راه ضمناً در وقت لزوم همین قوه حاضر است اهالی شهر و اتباع خارجه را از شر اشرار سوارهای دولتی که مسلماً در صورت ورود بشهر از ارتکاب هیچ‌قسم حرکات ظالمانه مضایقه نخواهند کرد محافظه‌نماید وپس از اعادهٔ آسایش وآسودگی و امنیت این قوه بدون تأخیر وشرط بدون اینکه در آتیه از اولیای دولت ایران ادعائی نماید خاك ایران را ترك و بروسیه مراجعت خواهد کرد و اولیای دولت ما مقررفرموده‌اند که‌دوستداران بهمین قرار بانجمن مقدس ایالتی اعلان نموده و اطمینان بدهیم. ضمناً احترامات فائقه را تکرار مینمائیم، زیاده زحمت است . مهر وامضای جنرال کونسول انگلیس راتسلاو ، مهر و امضای جنرال کونسول روس اسکندرمیللر .»

درآینده خواهیم دید که این دو کونسول درسرقول خودشان باقی ماندند و بوعدهٔ خود عمل کردند یانه ؟

استطراد

مخابرات ثقةالاسلام با محمدعلیشاه :

مرحوم ثقةالاسلام که از اجلهٔ علمای تبریز و مرد سیاستمداری‌هم بود و از اوایل مشروطیت ازطرفداران مشروطه وخیرخواهان ملت بشمار میرفت در آنروزهائیکه مردم آذربایجان و مخصوصاً تبریزیان با سپاهیان دولت مشغول جنگ بودند و درتبریز قضیهٔ آنوقه بسختی رسید درتاریخ ۲۶ صفر ۱۳۲۷ مشارالیه تلگرافی بشاه مخابره کرد که خلاصهٔ آن در اینجا نوشته می‌شود :

طهران ، توسط جناب حشمةالدوله ؛

« بعرض واقفان سدهٔ سنیهٔ ملوکانه می‌رساند وظیفهٔ اسلام پرستی و حفظ استقلال دولت وملت مجبور کرد که آنچه بعقل قاصر میرسد معروض دارد دراین مقدمات فجیعه چیزیکه همیشه موجب وحشت است سرعت نفوذ و تسلط اجانب بوده وهست. اعلیحضرتا وظیفهٔ پدری اعراض ازاولاد خودنیست. پادشاه و رعیت دراین ملك مشترك المنفعه هستند ورعایت این دقیقه برسلطان واجب‌تر است تا رعیت . امروزچارهٔ استخلاص مملکت در اعادهٔ مشروطیت و تأسیس دارالشوری و حکم برانتخاب در کلیهٔ ممالك است و الا مملکت آخرین نفس خود را درآغوش اولاد خود خواهد کشید . شاهنشاها حیات مملکت بیك عزم ملوکانه‌است، حیف‌است که این شمشیرهای‌ازنیام کشیده واین خونهای پامال شده که قوای مادیه ومعنویهٔ مملکت است درمدافعات داخله صرف وجوی‌خونی که بایستی‌درآبادی مملکت جاری شود درخرابی

آن جریان یابد وشمشیری که‌بایستی بروی‌اغیار کشیده شود درفرق‌احباب بشکند. خدا را آذربایجانی که همیشه با خطاب پیراهن تن سرافراز بود چرا باید تاروپودش چنان ازهم‌بگسلد که محتاج‌سوزن عیسی و رشتهٔ مریم شود . و درآخر استدعا می کند که امرشاهانه در استخلاص دونفر ازهیئت علمیه که درمراغه محبوس‌هستند شرف صدوریابد که مرخصی آنهااحترامی است که درحق حضرات حجج‌الاسلام‌فرموده‌اند. . . دعاگو علی بن موسی»

جواب درششم شهرربیع‌الاول ۱۳۲۷ :

« جناب مستطاب‌شریعتمدارثقةالاسلام‌سلمه‌الله‌تعالی‌تلگراف مفصل آن‌جناب‌توسط حشمةالدوله بنظرما رسید، اطلاع‌برسلامتی‌حال آن جناب مایهٔ خوشوقتی گردید زیرا که همیشه دارای عقل سلیم و بتأسی شیوهٔ آباء و اجداد خیرخواه سالك طریقهٔ مسالمت‌بوده‌اید ویقین‌داریم الان‌هم تصدیق دارید که اردوی دولتی همواره ازخود دفاع کرده وهرگز بمقابله ومجادله مبادرت وپیشدستی ننموده، کراراً درضمن احکام کتبی و تلگرافی خودمان و جناب اشرف صدراعظم بشاهزاده عین‌الدوله تأکید کرده‌ایم حتی‌المقدور نگذارد درمیانه بفقرا و ضعفا صدمه‌برسد، نهایت‌تأسف داریم که‌این اوضاع ناگوار پیش‌آمده و طوری‌کارسخت شده که محال است دولت بتواند خودرا مقهور معدودی اشرار نماید، مادامیکه این حالت طغیان‌آنها ساکن‌نشود حکومت‌نظامی‌حتماً دایرو برقرارخواهدبود. اینکه‌نوشته‌اید ماآذربایجانی را که پیراهن سلطنت قاجاریه بود حالا راضی شده‌ایم که تاروپودش‌ازهم بگسلد الان‌هم اهالی آذربایجان درةالتاج‌سلطنت‌هستند ودرهمه‌جا بانهایت

صداقت مشغول خدمتگزاری هستند فقط این حرکات وحشیانه منحصر بمعدودی از اراذل و اوباش تبریز است ویقین بدانید تا این شیوهٔ خودسریرا بکنار نگذاشته‌اند روز بروز دچار مشکلات خواهند بود و همینکه از در ندامت پیش آمدند مسلم است ما بتأسی نیاکان تاجدار اهالی شهر تبریز را پیراهن سلطنت خواهیم دانست ومطابق فرمانده پیشوایان دین مبین برای نشر عدالت قوانین محکمه وضع خواهیم فرمود که عالی ودانی ساکنین این مملکت ازهرجهت آسوده باشند، محمدعلی شاه قاجار.»

پس ازوصول تلگراف شاه مرحوم ثقة الاسلام مجدداً توسط حشمة الدوله تلگراف می کند که خوب است چند نفر از اشخاص بیطرف ازطرف دولت وچندنفر ازاشخاص محترم تبریز معین شود که دراین باب مشغول مخابرات گردند، شاه‌هم می‌پذیرد وتلگرافی‌هم درجواب تلگراف ثقة الاسلام بایشان مخابره می کند.

تلگراف محمدعلی شاه بثقة الاسلام:

«تبریز جناب مستطاب شریعتمدار ثقة الاسلام سلمه‌الله تعالی از وصول تلگرافات شما که تا یك درجه با مقاصد قلبیهٔ ما مطابقت دارد خوشوقتی ومسرت داشته از اینکه صلاح دانسته‌اید شاهزاده عین‌الدوله هم داخل در مذاکره شود اطلاع حاصل شد، بهتر این است جمعی را اطمینان داده بباسمنج رفته با اطلاع واستحضار شاهزاده عین‌الدوله داخل مذاکره با طهران شوید بلکه مشکلات رفع شود.»

رفتن آقایان علما بباسمنج:

درنوزدهم ربیع الاول ۱۳۲۷ مرحومان ثقة الاسلام وحاجی سید المحققین

وحاجی سید حاجی میلانی بباسمنج رفتند وتلگرافها بعد از این تاریخ از تلگرافخانهٔ باسمنج بطهران مخابره میشد .

تلگراف شاه بعین‌الدوله :

«شاهزاده‌عین‌الدوله‌حالا که‌پاك ونیم ازشب گذشته‌است تلگراف‌شما مبنی برورودجنابان‌مستطابان‌ثقةالاسلام وسیدالمحققین‌وحاجی‌سیدحاجی آقا پیشنماز است رسید. ازطرف من‌مخصوصا از ایشان احوال پرسی نمائید و فردا سه‌ساعت‌بظهرمانده درتلگرافخانه‌حاضر بشوند بااطلاع‌شما مذاکرات لازم خواهد شد که‌ان‌شاءالله با تفضلات خداوندی و توجهات حضرت حجت صلوات‌الله‌علیه اصلاحی دراین‌کارها داده شود . محمدعلیشاه قاجار »

تلگراف از باسمنج بتهران :

« حضور باهرالنور اعلیحضرت ملوکانه خلدالله سلطانه، دعاگویان درتلگرافخانهٔ باسمنج حاضر و منتظر اوامرشاهانه هستیم . علی‌بن‌موسی‌ـ عبدالعلی طباطبائی‌ـ سیدحاجی آقا.»

جواب شاه :

«جنابان‌مستطابان‌ثقةالاسلام وحاجی‌سیدالمحققین ومیرزاحاجی آقا میلانی‌سلمهم‌الله.ان‌شاءالله صبح شما بخیراست، اشخاصی راکه خواسته‌اید درتلگرافخانه حاضرند، مطالب را اظهار بدارید.»

مخابرات حضوری :

اسامی اشخاصیکه از طرف دولت معین شده بودند بدین قرار است

نایب‌السلطنه امیر کبیر ـ فرمانفرما ـ حاجی امام جمعهٔ خوئی ـ امام جمعهٔ تهران ـ عزالدوله ـ سعدالدوله ـ علاءالسلطنه ـ لقمان‌الممالک ـ نظام‌الملک ـ امیرنظام ـ حاجی‌سید مرتضی ـ حاجی معین بوشهری ـ حاجی‌فرج . قریب بچهل فقره تلگراف از طرفین مخابره شد و چند روز امتداد پیدا کرد تاآنکه عاقبةالامر خودسری وجهالت خاك مذلت برفرق ایرانیان ریخت و شد آنچه نبایستی بشود . نهم ربیع‌الثانی ثقةالاسلام و سیدالمحققین ومیلانی تلگراف ذیل را مخابره کردند .

از باسمنج بتهران :

« توسط حضرت والا آقای نایب‌السلطنه و صدراعظم بعرض حضور اعلیحضرت همایونی خلدالله سلطانه در ضمن تلگرافات حضوری حضرت صدارت عظمی مراجعت دعاگویانرا بشهرتصویب نکرده‌بودند با اینکه در اقامت‌باسمنج اثری بر وجود نابود خودمان تصورنمی کردیم معهذا امتثالا توقف داشتیم ولی‌امروز که وقت غروب جمعه نهم است تلگرافی از اعضای انجمن واجلال‌الملك رسیده که عیناً ازلحاظ انورملوکانه میگذرد، (بعداز عنوان دراین موقع ورود قزاق روس بشهر که در کوچه‌ها ومعابردر گردش بوده باعث خیالات‌اهالی‌شده‌اند لازم است وجود حضرتعالی که مایهٔ سکون و قوت قلوب مسلمین است دراین موقع باریك درشهر ومیان جمع باشند چنانچه خاطرجمعی اهالی درتبریزنیز براین‌است بااین وضع دیگر اقامت جنابعالی در باسمنج بهیچ‌وجه اقتضا ندارد، متوقعیم که‌اقامت بمراجعت مبدل فرموده وهمین روز بشهر تشریف بیاورید، درحین عرض این تلگراف مجدداً دوهزارنفرعقبهٔ قشون روس وارد شد . امروز اگرامکان نکنید فردا ان‌شاءالله‌عزیمت‌بشهر بفرمائید، انجمن‌ایالتی.) باوضع‌حالیه وتأکیدحضرات

صلاح دراین است که دعا گویان بشهر برویم شاید بتوانیم مصدر خدمتی بشویم، چون وقت دیر بود لهذا صبح زود مرخص میشویم و با صفای اوامر مقدسه درشهر حاضریم، علی بن موسی- عبدالعلی طباطبائی- سیدحاجی آقا.»

ازباغ بیاسمنج- دستخط تلگرافی اعطاء مشروطه:

« توسط شاهزاده عین‌الدوله جنابان مستطابان ثقةالاسلام و حاجی سیدالمحققین وحاجی میرزا آقا مجتهد سلمهم‌الله چون خاطرهمایونی‌ما از محاسن‌دولتخواهی‌ونیات خیریهٔ‌آن‌جنابان‌همواره‌قرین‌مسرت ورضایت‌است حالا که مراحم و عواطف ملوکانه شامل حال عموم رعیت که بمنزلهٔ اولاد دولت هستند خاصه اهالی آذربایجان که دراین مسئله اختصاص دارند شده ونظر باستدعای‌آن جنابان و اهالی شهرمشروطه‌برقرار گردیده و در واقع آذربایجان را خانهٔ نیاکان و اهالی‌آنجا را بمنزلهٔ فرزند وآل خود میدانیم این‌است مقررمیشود که‌این‌دستخط‌مرحمت‌آیت را که مشعر باعطای‌مشروطه و عفو عمومی است بشهر برده بتمام اهالی ابلاغ و اعلام و ارائه دهید که بمراحم و الطاف خسروانه مطلع گردیده برمراتب امیدواری و شاه پرستی خود که عقیدهٔ فطری وغیرتمندی‌آنهاست افزوده‌ازهرجهت‌مطمئن وآسوده باشند که‌ان‌شاءالله اسباب‌آسایش و راحت‌آنها را ازهرحیث فراهم خواهیم فرمود. کتابچهٔ دستورالعمل انتخابات و مقدمات لازمه که بصحهٔ مبارکه رسیده‌است وچاپ‌شده برای‌آذربایجان وتمام ولایات با پست‌فرستاده میشود که‌ازآن قرار اقدام و رفتار نمائید.»

آیا این دستخط یا تلگراف شاه از روی حقیقت بود ؟

شاه تا قشون روس به‌تبریزوارد نشده‌بود مشروطه‌را مخالف دین‌مبین

اسلام میدانست و مشروطه‌خواهانرا در زمرهٔ اجامرواوباش بشمار می‌آورد ولی پس‌از ورود قشون روس به‌تبریزچنین تلگرافی‌بمرحومان‌ثقةالاسلام و سیدالمحققین‌وحاجی‌سیدحاجی آقامخابره کرد.مسلم‌است که‌این‌تلگراف‌هم از روی واقع نبود ونظر بمقتضای وقت مخابره شده‌است. (نگارنده مطالب معروضه را ازروی‌نسخهٔ‌خطی‌دانشمندمحترم آقای حاجی‌حسین‌آقانخجوانی تلخیص‌نموده،اگر نقصی‌درعبارات‌ومطالب‌دیده‌شودراجع‌بنویسندهٔ‌نسخه‌است)

تلگراف تشکرآمیزمرحومان ثقةالاسلام و سیدالمحققین :

« بشرف عرض عاکفان دربار معدلت مدار اعلیحضرت شهریاری خلدالله ملکه وسلطانه میرساند الساعه که‌آفتاب درشرف غروب‌است‌آفتاب مکرمت ومرحمت شاهانه در اعطاء مشروطه وعفو عمومی تابیدن گرفت و بحمدالله‌انوارقدسیهٔ مراحم‌ملوکانه چنان درخشان وتابان گردید که‌حاجتی بر آفتاب‌آسمان‌نماند زیرا که‌پادشه‌چرخ چهارمین غلام غاشیه‌بردوش پادشاه زمین است . فوراً مژدهٔ این عطیت کبری وموهبت عظمی بر اولاد جان نثار پادشاه تاجدارتبلیغ‌شد، الان تمام ملت جان نثاردر دعای ذات ملکوتی‌صفات همایونی با معتکفان صوامع ملکوتی هم‌آواز و مسلماً صد هزاران موج روح‌انگیزجان، ازفرازعرش برتبریزیان[1] ،درتواتر وتنازل‌است. فردا ان شاء الله حسب‌الامر دستخط جهان‌قیمت همایونی را بشهر برده گوش تشکرکافهٔ ملت باستماع خطاب احیا انتساب همایونی مشرف گردیده آثار (فانظروا الی رحمةالله کیف یحیی‌الارض بعدموتها) هویدا خواهد شد ، خداوند ظل ظلیل اعلیحضرت ظل اللهی را برسرکافهٔ عباد و بلاد ممدود فرماید .

۱ـ درکتاب مثنوی‌بجای « صدهزاران » هرزمانی ،آمده‌است .

علی بن موسی ـ عبدالعلی الطباطبائی.»

دراین تلگراف مبالغه آمیز امضای مرحوم حاجی سید حاجی آقا میلانی دیده نشد و احتمال میرود که از امضاء خودداری نموده است. مرحوم ثقة الاسلام وهمراهانش در دهم ربیع الثانی یا یازدهم بشهر مراجعت کردند.

بازشدن راه آذوقه به تبریز:

روز دوشنبه پنجم ربیع الثانی ۱۳۲۷ هجری قمری درشهر تبریز روز عجیبی بود که نظیرش شاید تا آنروز دیده نشده بود. غم وشادی وجشن وماتم بهم آمیخته بود؛ نمی دانستند بگریند ویا بخندند. اظهارمسرت میکردند زیرا از بازشدن راه آذوقه مسرور بودند و اشك حسرت می ریختند بجهت آنکه ازعواقب وخیم دخالت سپاهیان بیگانه ایمن نبودند. مثل اینکه می دانستند این دو دولت معظم هرگز درسرقول خود ثابت نمانده برتعهدات خود وفادار نخواهند بود، باوجود این شادی ومسرت براندوه وملالت تفوق داشت زیرا هر کس که نمی توانست ازعواقب امور بیندیشد و در واقع شدت گرسنگی اختیار از دست مردم ربوده بود ودیگر توانای تحمل نداشتند. برای آنکه حال مردم تبریزمخصوصاً اشخاص بی بضاعت از کسبه و اصناف تا اندازه ئی معلوم گردد شمه ئی از وضع آنروز را که عین واقع است دراینجا می نگارم. چون در روزمزبور راه کاروان بشهر بازشد من باچشم خود دیدم مردم وقتیکه این روستائیان کرایه کش را می دیدند بر گرد ایشان حلقه زده چشم ورویشان را می بوسیدند و بدان قناعت نورزیده دست بر گردن الاغها انداخته چشم و رویشانرا غرق بوسه می کردند و مردم بریکدیگر مژده می دادند که از طرف سردرودهم کاروان گندم رسید و تبریك می گفتند و ذیحق هم بودند

زیرا با چشم خود می‌دیدند که اگر ده روز هم راه آذوقه باز نمی‌شد بایستی دست ازجان بشویند و راه نیستی بپویند. بیش از این دراین موضوع غم انگیز قلم فرسائی شاید مایهٔ تأسف وتأثر بی‌پایان خوانندگان شود.

از سبب سازیش من سودائیم و ز سبب سوزیش سوفسطائیم

ورودسپاهیان روس به‌تبریز:

روز پنجشنبه ۸ ربیع‌الثانی سپاهیان روس از راه مرند بخارج شهر تبریز رسیدند و درآن طرف پل رودخانهٔ آجی اقامت ورزیدند. آنروز را چون حوالی غروب رسیده بودند درهمانجا خیمه و خرگاه بپای کردند. ولی روزجمعه یك دسته ازایشان درحالیکه سرود می‌خواندند بداخل شهر آمده پس‌ازمختصر گردش باز بمعسکرخود باز گشتند.

سردار و سالار بمجاهدین و کسان خود اکیداً سپرده بودند که مراقبت کامل بنمایند که از کسی نسبت بسپاهیان روس حرکت نامطلوبی روی ندهد و دوسه بارچند نفر ازایشان که بدون‌اجازه بباغ یا بخانهٔ کسی وارد شده‌بودند مجاهدین آنانرا پیش‌سردار آوردند و سردارهم بتوسط کسان خود ایشانرا بکونسولخانه فرستاد.

دخالت خودسرانهٔ روسها درامور داخلی‌ایران:

دیری نگذشت که این میهمانان ناخوانده بدعوی صاحب خانگی برخاستند و موجبات زحمت میزبانان خودرا فراهم آوردند، مردمرا لخت می‌کردند و اشیاء دکانهارا بغارت می‌بردند. کونسول روس‌هم بیادآوریهای کتبی و شفاهی انجمن و حکومت وقعی نمی‌گذاشت و دراینجا چند فقره

از مداخلات تجاوزکارانهٔ ایشان را می‌آوریم تا معلوم شود که بی‌اعتنائی و خودسری را بکجا رسانده بودند .

۱ـ روز۲۲ ربیع‌الثانی بموجب اخطار کونسول روس‌ازطرف انجمن ایالتی ونایب‌الایاله‌اعلان شد که مجاهدین باید تا هنگام ظهر اسلحهٔ خود را بزمین بگذارند و کسی نباید بعداز آن‌ساعت‌سلاح‌بدست گیرد وهنوز بیش‌از یکساعت‌بظهرمانده بود که سالداتها در کوچه وبازار هرجا شخص مسلحی دیدند سلاح از دستش گرفتند .

۲ـ روز ۲۴ ربیع‌الثانی با آنکه از طرف حکومت و انجمن اقدام بتخریب سنگرها شده بود سپاهیان روس با یك وضع وحشت‌آوری هرجا اثری‌ازسنگر دیدند بادینامیت خراب کردند و برای خراب کردن سنگر خیابان توپ وتوپخانه‌بکاربردند ودرمقابل خانهٔ سالارتوپ گذاشتند .

۳ـ دو سه روز پس‌از ورود خودشان به‌نقشه‌برداری شهرقیام کردند و باکمال وقاحت کونسول روس کتباً ازنایب‌الایاله فهرست توپها وقورخانه را می‌خواست .

۴ـ روز ۲۷ ربیع‌الثانی غلام نام نظمیه راکه از مستحفظین کوچهٔ مستشار بود سالداتهای درخانهٔ کلوب روس تهدید بقتل کردند که نباید از این کوچه عبور کنی .

۵ـ ۱۶ربیع‌الثانی‌دونفرصاحب منصب روس با یك نفرسالدات بدون اجازه وارد ارك دولتی شده توپها را رسیدگی کرده وبرلولهٔ یکی از توپها تف انداختند .

۶ـ ۲۲ ربیع‌الثانی سالداتهای روس شش قبضه تفنگ و شش قبضه طپانچه‌ازسواران‌نظمیه که‌باهیئت مصلحه مأمور رفتن‌مرند وخوی وسلماس

بودند درمقابل انجمن ایالتی گرفتنددرصورتیکه سفارش‌نامه‌ازطرف کونسول روس در دست داشتند .

۷ـ باز۲۲ربیع‌الثانی‌یك افسرروسی‌باچندتن‌سالدات به‌شمس‌العماره که نشیمنگاه ولیعهد و دارالحکومه بود رفته سرایدارباشی را از آنجا بیرون کرده درهای عمارت را قفل زده تصاحب می کنند.

۸ـ سالداتهای روس‌هرجا در گذرگاه خود دکان‌خواربارى می‌دیدند غالباً هرچه دلشان می‌خواست از میوه وخوردنی برداشته میخوردند بدون آنکه قیمت‌آنرا بپردازند .

۹ـ با آنکه ژنرال کونسول روس رسماً ۱۱ ربیع‌الثانی بحکومت نوشته بود که بتمام صاحب منصبان روس سپرده شده که ملتفت اسم شب معمولی کشور شده شبها بدون داشتن اسم شب بیرون نیایند و باآنکه هر روزهم اسم‌شب برای کونسولخانه فرستاده می‌شد اما روسها اعم‌ازصاحب‌ـ منصب و افراد ابداً مراعات اینگونه مقرراترا نمی کردند .

۱۰ـ بدون تحصیل اجازه ازشرکت تلفون یااطلاع‌دادن بحکومت مشغول کشیدن سیم‌ازشهر بلشکرگاه ومنازل‌صاحب منصبان شده درهمان تیرهای شرکت مقره‌نصب میکردند و کونسول روس‌بموجب مراسلهٔ رسمی مورخ ۲۲ ربیع‌الثانی بحکومت نوشت چون این چند رشته سیم در تحت مراقبت‌قراولان روس‌میباشد مقرردارید کمال‌مواظبت‌درحفظ‌سیمها بنمایند.

حرکات تجاوزکارانهٔ روسها درآن ایام باندازه‌ئی‌خشن بود که‌تذکار یکایك‌آنهاناراحت کننده‌است ودرحقیقت درخورنوشتن‌هم‌نیست وچه‌حرکات بی‌ادبانه که هرروز ازسالداتها در کوچه وبازارمشاهده می‌شد که هرتك تك آنها دلیل‌روشن‌بود که سپاهیان روسی نه‌تنها نمی‌خواهند برطبق وعده‌های

خود رفتار کنند بلکه بطور حتم می‌خواستند بهروسیله‌ئی باشد مردمرا مرعوب کرده بلکه بتوانند روزی بمقصود باطنی خود برسند.

۱۱ـ روز نهم جمادی‌الاولی درموقعیکه حاجی شیخ‌علی‌اصغر لیل آبادی که از علمای محترم و سران آزادیخواهان بوده و خدمات گرانبهای وی در پیشرفت آزادیخواهان برهمه کس معلوم بود در روز روشن ازمقابل خانهٔ بصیرالسلطنه که چندتن ازسپاهیان روس در آنجا بودند می گذشت، مشارالیه را دستگیر کرده و بلشکرگاه فرستادند و تا این تاریخ که چهل ونه سال از آن قضیه می گذرد هنوزمعلوم‌نشده که با آن مرد پاکدامن چه معامله‌ئی کردند.

۱۲ـ یوسف حکم‌آبادی را بعنوان اینکه کسی‌از وی شکایت کرده خانه‌اش‌را خراب و خودش را گرفتار کرده بلشکرگاه فرستادند وآشکارا بامور داخلی ایران مداخله نمودند.

۱۳ـ شب نوزدهم ربیع‌الثانی به‌بهانهٔ اینکه تیرهوائی بدست یکی از سالدانها خورده که در خانهٔ بصیرالسلطنه سکونت داشتند سالدانها از پشت بام دیوانه وار بهرسوی شهرمشغول تیراندازی شدند که درنتیجهٔاین تیراندازی‌ها حاجی محمدصادق نامی‌ازپای درآمد. درصورتیکه گویا یکی از سالدانها درحال مستی تیری خالی کرده و بدست رفیقش جراحتی وارد نموده‌بود. صبح ژنرال اسنارسکی‌آنرا دست‌آویز قرارداده شرحی‌بحکومت نوشته از تبریزیان ده هزار تومان غرامت خواست که باید تا چهل وهشت ساعت بپردازند.

بالجمله پس‌ازآنکه‌با کونسول مذاکرات دور و درازی بمیان‌آمد اجلال‌الملك برای قطع بهانهٔ روسها مجبور شد که مبلغ سه هزار تومان



یوسف حکم‌آبادی تسبیح در دست ، عباس‌خان برادر وی

غرامت گناه نا کرده را قبل‌از رسیدن مدت مزبور تأدیه کند .

رفتار روسها واقعاً شدیدتر از رفتار یك لشکرفاتح بود که کشوریرا استیلا کرده باشند و ابداً حرف حسابی بگوششان فرو نمیرفت . وهرچه دراین باب انجمن و نایب‌الایاله بکونسول روس و انگلیس کتباً و شفاهاً تذکرمی‌داد مثمرثمری‌نمی گشت وروز بروز بدرشتی‌وبدرفتاری می‌افزودند[1] .

۱ـ دخالتهای‌استیلاجویانهٔ روسهارا اگرفرداً بعد فرد بشماریم‌ازصدها می گذرد.

با آنکه بنابنوشتهٔ رسمی کونسول روس و انگلیس بایستی پس‌از بازشدن راه‌آنوقه و اعادهٔ امنیت وآسایش ، قشون روس بدون‌آنکه دیناری از دولت‌ایران مطالبه کنند وشرطی پیش‌آورند باید از ایران بیرون روند خودشانرا حاکم بالاستقلال مملکت می‌شمردند و هرروز ببهانه‌ئی برعدهٔ سالداتها و صاحب منصبانی که درباغشمال و باغ بانك سکونت داده بودند می‌افزودند ازاین‌قبیل حرکات ومداخلات‌استیلاجویانهٔ روسها ساعت‌بساعت بروحشت‌اهالی‌افزوده میشد وچاره‌ئی‌جز آنکه شکایت‌بانجمن برند نداشتند و انجمن‌هم درکارخود حیران بود و نمیدانست که عاقبت امر بکجا خواهد رسید ، ناچار مردمرا بصبر و شکیبائی وا می‌داشت. جسته جسته درمیان مردم گفته می‌شد که روسها می‌خواهند سردارملی وسالارملی را نیز گرفتار کنند. اعضای‌انجمن ونایب‌الایاله‌هم سخت نگران‌بودند ومردم‌هم درنهایت وحشت بسر می‌بردند و یقین داشتند که روسها شب و روز درپی بهانه‌جوئی می‌باشند وناچار روزی‌بهانه‌ئی‌بدست‌آورده منظورخودرا عملی‌خواهند کرد.

بیش‌ازهمه‌انجمن‌ایالتی ازمداخلات روسها متأثر بود و درآن صدد برآمد که بهرنوعی است سردار و سالار را راضی کنند که چند روزی بشهبندری عثمانی‌بروند ولی‌سردار وسالار بدان تن درنمی‌دادند ومی گفتند: با سرخ روئی جان سپردن به که با زرد روئی زیستن .

انجمن‌هم‌نظر بپاره‌ئی‌ملاحظات‌چندان‌سختگیری‌نمیکردومی‌دانست که بستارخان و باقرخان نمی‌توان گفت که روسها درآن صدد هستند که که بهانه‌ئی جسته اسباب زحمت شما را فراهم بیاورند ، می‌خواستند که

تجاوزات سپاهیان روس را آن وقت بترتیب روزانه درتبریز چاپ کرده منتشر نموده بودند، دراینجا بمصداق مشتی نمونهٔ خروار است بدین چند فقره قناعت کردیم .

ازطریق دیپلماسی ایشانرا متقاعد کنند وملایمت بکاربرند. روسها در واقع دست بکارهائی می‌زدند که مایهٔ حیرت وتعجب‌بود، هرچه امروز می گفتند فردا بخلاف‌آن رفتار می کردند و از نقض قول ابداً اندیشه نمی کردند. هرقدر از طرف ایالت و انجمن اخطارات شفاهی و کتبی می‌شد همه را پشت سر انداخته ابداً مورد توجه قرار نمی‌دادند .

و هروقت مردم از حرکات وحشیانه و غیرقانونی ایشان بانجمن یا نایب‌الایاله شکایت می کردند نتیجه‌ای حاصل‌نمیشد زیرا از دست انجمن و ایالت چیزی جزاین برنمی‌آمد که بحرکات حق شکنانهٔایشان اعتراض کنند و کونسول‌هم باینگونه اعتراضات وقعی نمیگذاشت و برهمه کس معلوم شده بود که روسها از پی بهانه می گردند که غوغائی برپا کرده بر اسب‌آرزوی خود سوارشوند وآنچه می‌خواهند بکنند. لذا انجمن و ایالت شب و روز تمام هم خود را دراین صرف کرده بودند که از هرجهت بساط امن و امان در شهر گسترده شود و چنانکه بهیچوجه اثری از نا امنی و اغتشاش و خودسری در هیچجا و از هیچکس دیده نشود و انصافاً کوشش انجمن و ایالت ازهرجهت دراین باب شایستهٔ تمجید وتقدیربود .

۱۶
برگشتِ ورق

حال بدین منوال بود تا آنکه اردوی ملی رشت در شب چهاردهم ربیع الاول با قهر و غلبه وارد قزوین گردید که تفصیل آن بعداً نوشته خواهد شد، ورق برگشت و شه بار دگر مشروطه خواه آمد.

دستخط تلگرافی محمدعلیشاه راجع بمشروطیت :

در تاریخ ۱۶ یا ۱۷ ربیع الثانی دستخط تلگرافی از طرف محمدعلیشاه مبنی بر اعطای مشروطیت و اعلان انتخابات و افتتاح مجلس شورای ملی بر کلیه ایالات و ولایات ایران عز صدور یافت.

جشن وچراغانی :

چون روز چهاردهم ربیع الثانی روز مولود محمدعلیشاه بود از آن جهت در تبریز بساط جشن وچراغانی در همه جا دایر شده بود.

متفرق شدن اردوی باسمنج :

از آنجائیکه برای اردوی باسمنج دیگر محلی باقی نمانده بود متدرجاً سران وسر کردگان اردو بتهیهٔ لوازم حرکت پرداخته هر کدام عازم شهر و دیار خود گردید و روز پنجشنبه ۲۲ ربیع الثانی شاهزاده عین الدوله از باسمنج

حرکت کرده بسعیدآباد رفت که پس از دو روز توقف درآنجا عازم تهران گردد . صمدخان و رحیم‌خان وضرغام نیزهر کدام بسوی خانهٔ خود رهسپار شدند.رحیم‌خان همینکه‌از باسمنج حرکت کرد درهرجا بقتل‌وغارت‌پرداخت و درباغیگری خود باقی ماند .

اجلال‌الملك بلقب سردارملقب شد :

ازطرف محمدعلیشاه اجلال‌الملك برتبهٔ سرداری نایل شده ورسماً به‌نیابت‌ایالت منصوب گردید .

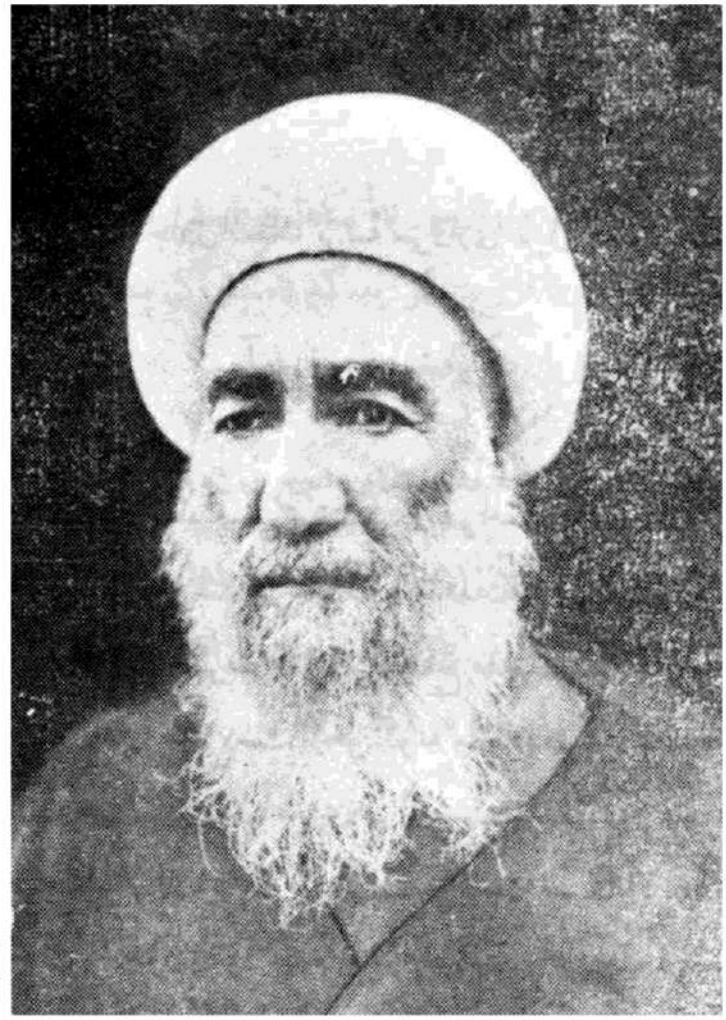
تلگراف ستارخان بشاه :

ستارخان نیزتلگرافی بشاه مبنی برتشکر از موافقت بامقاصد ملی واعطای مشروطیت مخابره کرده ومتذکرشد که مجاهدت‌فدوی فقط راجع بآزادی ملت بود اکنون که‌اعلیحضرت همایونی‌انجاح مقاصد ملیه را مورد توجه شاهانه قرار داده‌اند جان نثار دست ازهر گونه مجاهدت برداشته از پی‌کارخود خواهم رفت. وجواب عنایت‌آمیزی‌هم ازطرف شاه بایشان رسید متأسفانه سواد اصل هیچکدام از این دو تلگراف در دست نیست الاآنکه مضمون‌تلگراف ستارخان را چون خود بنده نوشته بودم تصورمیکنم قریب بمضمون فوق بوده‌است .

کمیتهٔ واسطه :

درآنروزها بنا به‌نوشتهٔ روزنامهٔ انجمن کمیسیونی به‌عنوان کمیتهٔ واسطه تشکیل یافته بود که واسطه بین شاه و حجج‌الاسلام نجف و جامعهٔ ملت بود و اعضای‌آن عبارت بودند از:

حاجی امام جمعهٔ خوئی ـ حاجی سید نصرالله تقوی ـ میرزا محمد خراسانی ـ صنیع الدوله ـ وثوق الدوله ـ حسینقلی خان نواب ـ حکیم الملك ـ میرزا سلیمان خان میکده ـ مستشار الدوله ـ وحیدالملك .



حاجی میرزا یحیی امام جمعهٔ خوئی

چون در دستخط ملوکانه صریحاً نوشته نشده بود که مشروطیت ایران در روی همان (یکصد و پنجاه وهشت اصل) قانون اساسی بوده است لذا چند روز بعد تصریح آنرا از اعلیحضرت شاه درخواست نمودند. شاه نیز دستخط مجددی دایر باستقرار یکصد وپنجاه وهشت اصل صادر کردند .

سواد دستخط محمدعلیشاه : (۱)

« چون ترفیه حال وتأمین قلوب ابنای وطن که اولاد روحانی ما هستند بیش از پیش منظور نظر وتشیید مبانی اتحاد بین دولت وملت زائداً علی ماسبق مقصود همایون ماست وبرای حسن اعمال این نیات مقدسه توضیح هرمبهم وتفصیل هرمختصری که تشویش قلوب وتخدیش اذهان عامه را باعث توان شد لازم است . علی هذا درتصریح دستخط سابق محض آگاهی عموم می نویسم که مشروطیت ایران در روی همان (یکصد وپنجاه وهشت) اصل قانون اساسی برقرار وسعادت آیندهٔ مملکت را اساس ومدار است . ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۲۷ محمدعلی شاه قاجار . »

کابینهٔ جدید :

محمدعلیمیرزا خواه نخواه ناچارشد که پس از یازده ماه سر بمشروطیت فرود آورد. پس از ریخته شدن خون هزاران نفر از فرزندان مملکت بالاخره فرمان افتتاح مجلس شوری را صادر کرد وکابینهٔ مشیرالسلطنه پی کارخود رفت وکابینهٔ جدیدی برسرکار آمد . اعضای کابینهٔ جدید عبارت از اشخاص ذیل بودند :

ناصرالملك(رئیس الوزراء)ـ امیرنظام(وزیرمالیه) ـ مستوفی الممالك (وزیرجنگ) ـ مهندس الممالك (وزیرطرق وشوارع ومعادن وجنگلها)ـ مخبرالدوله (وزیرپست وتلگراف) ـ سعدالدوله (وزیرخارجه) ـ فرمانفرما (وزیرداخله). چون ناصرالملك دراروپا بود تا ورود ایشان رشتهٔ امور بدست

۱ـ سواد دستخط درشمارهٔ (٤٦ سال سوم انجمن) نوشته شده است .

سعدالدوله بود وناصرالملك اصلا نیامد .

تحصن سردار وسالار وجمعی از سران مجاهدین درشهبندرخانه :

چنانکه قبلا گفته‌شد مداخلات خودسرانه وناستودهٔ سپاهیان روس د رآذربایجان روزبروز برشدت خود می‌افزود تا کار بجائی رسید که مردم تصور میکردند شاید روزی بخواهند نسبت بسران آزادیخواهان مخصوصاً سردار وسالار اذیت وآزاری کنند،چون حاجی شیخ‌علی اصغر رادستگیر کرده بروسیه‌فرستادند وخانهٔ یوسف‌حکم آبادی‌را بادینامیت‌ویران کرده وخوداورا باچند نفر دیگر گرفتار نموده بلشکر گاه روس بردند و هر کس راست یا دروغ بکونسول شکایتی می کرد بدون فوت وقت بدان ترتیب اثرداده آشکارا مداخله‌بامورقضائی واداری می‌نمود، اعضای‌انجمن‌ایالتی وشخص نایب‌الایاله وکلیهٔ آزادیخواهان یقین کردند که اگر روزی یك نفر اعم ازآنکه معلم باشد یا نه شکایت از سردار وسالاربنماید بخلاف‌قوانین‌معمولهٔ دنیاو بخلاف قول کتبی ورسمی‌خودشان دست ازدخالت ناحق‌باز نداشته باقدام‌تجاوزکارانه آغاز خواهند کرد .

لذا اعضای‌انجمن‌سخت‌نگران‌بودند وهرچه‌بسردارتوصیه می کردند که چند روزی برای مصلحت در شهبندرخانهٔ عثمانی اقامت کند وی نمی‌پذیرفت . عاقبةالامر ازطریق دیگری وارد شدند . گفتند شما اینهمه فداکاری و جانبازی را در عرض این یکسال مگر برای آن نکردید که مملکت آباد گردد و براستقلال مملکت صدمه‌ئی وارد نشود؟ امروزآزادی و استقلال مملکت‌ایجاب میکند که شما چند روزی بنام‌آزادی ایران در شهبندرخانه‌اقامت کنید ومرحوم ثقةالاسلام‌هم آنچه‌لازم بود دراین خصوص

تأکید و توصیه کرد و سایر آزادیخواهان هم بیانات انجمن وثقةالاسلام را تأکید وتأیید کردند،ستارخان چون دید صلاحاندیشان چنین مصلحت میدانند گفت با آنکه تحصن درشهبندرخانه برای من سخت ناگوار است ولی چون شما صلاح کشور را در این تشخیص دادهاید من بخلاف میل و عقیدهٔ خود مصلحت دید شمارا میپذیرم .

پس از آنکه سردار نصایح آقایان را پذیرفت سالار نیز موافقت کرد وسایرسران آزادیخواهان ومجاهدین نیز از ایشان تبعیت کردند در اوایل جمادیالاولی بود که سردار و سالار و سایرین بشهبندرخانه رفتند. شاه بندر نهایت احترام را دربارهٔ ایشان منظور داشت وبرای هریك از سردار وسالار و رؤسای مجاهدین منزل مخصوص معین کرد .

ستارخان درمدت اقامت خود درشهبندرخانه دوسه مرتبه بخانهٔ خود رفت ولی از طرف انجمن اکیداً بایشان گفته شد که اوضاع امروزی اقتضا می کند که شما چند روزی برای ملاحظهٔ سعادت مملکت از شهبندری بیرون نیائید .

دراینجا لازم است چیزیرا که بمثابهٔ توضیح واضحات است بعرض قارئین برسانم ستارخان بشهادت عموم آذربایجانیان اعم از آزادیخواه و مستبد شخصی بود که خداوندگارجهان در دل وی ترس و واهمه نیافریده بود و عقیدهٔ کامل و ثابت باین امر داشت که تیر اجل تیر دیگری است، اگر شخص درخانهٔ خودهم باشد تیر اجل بسراغوی خواهدآمد لذا بقدرپرپشهئی بروسها اهمیت نمیداد و سپاهیان ایشان را بچیزی نمیشمرد و می گفت سپاهیان روس چه حق دارند در امور مملکت ما دخالت کنند . باید از مداخلات ایشان جلوگیری کرد ولو بجنگ منتهی شود . برای تأیید این

مطلب قضیه‌ئی را که پیش‌از رفتن بشهبندرخانه روی داد دراینجا می‌آوریم.

قوت قلب ستارخان :

درآن روزها که سپاهیان روس درشهر بنای بی‌اعتدالی گذاشتند وهرروز بنوعی‌اسباب مزاحمت فراهم می‌آوردند و دربین مردم گفته می‌شد که روسها می‌خواهند تمام‌آزادیخواهان را اعم از سردار و سالار دستگیر کنند و بگوش‌ستارخان نیزرسیده‌بود که سپاهیان روس دربارهٔ وی هم خیال سوئی‌دارند. روزی که‌آفتاب تازه سرزده‌بود درحیاط اندرونی سردار باحضور خود سردار وچندنفردیگر نشسته مشغول مذاکره بودیم،آقای‌اسمعیل‌یکانی نیز درآنجا حضورداشت که بناگاه صدای مهیبی برخاست چنانکه گفتی ده توپرا یك مرتبه‌آتش کردند. من که تکیه‌بدیوار کرده بودم لرزهٔ دیوار را احساس کردم و دود غلیظی تمام فضارا فرا گرفت وهمه یقین کردیم که سپاهیان روس آمده میخواهند بادینامیت عمارت را خراب کرده و سردار را دستگیر کنند؛ سردارنیزهمین خیال را کرد، بنده سخت متوحش‌شدم و شاید دیگران نیزمثل من بودند ولی سردار بدون‌آنکه خم بابروی خود بیاورد گفت سعید[1] تفنگ مرا بیاور: «آزدان‌آز ئولر، چوقدان‌چوق[2]» یعنی از کم ، کم کشته می‌شود و از بسیار ، بسیار .

چند دقیقه‌ئی بسکوت گذشت که خبرآوردندکارخانهٔ فشنگ سازی

۱ـ سعید : پیشخدمت سردار بود .

۲ـ از امثال معروف درزبان ترکی است .

کربلائی حسین آقا فشنگچی[1] که در نزدیکی منزل سردار بود آتش گرفته است و این صدا ، صدای انفجار انبار باروت بوده است (من همان ساعت بکارخانه رفتم، دیدن مجروحین مخصوصاً آقاقلی که یکی از جوانان آزادیخواه و تمام پوست بدنش سوخته شده بود فوق العاده مایهٔ تأثرم گردید. پس از چند ساعتی فوت کرد) .



حسین آقا تبریزی
معروف به فشنگچی

۱ـ کربلائی حسین آقا فشنگچی قبل از دورهٔ مشروطه مغازهٔ فشنگ و تفنگ فروشی داشت لذا بفشنگچی معروف بود و از آزادیخواهان صدر مشروطیت و فداکاران صمیمی بود . خدمات مشارالیه در انقلاب آذربایجان بحق درخور تمجید است و مؤسس روزنامهٔ تبریز که چهل و هشت سال قبل تأسیس شده اوست و امروز نام خانوادگی او (تبریزی) است و اگر من بخواهم خدمات وبرا درموقع انقلاب بنویسم اقلا باید چند صفحه درآن خصوص بنگارم و مخصوصاً کارخانهٔ فشنگ سازی وی که در آن موقع دایرشده بود بسیاری از احتیاجات مجاهدین را رفع می کرد . **مرحوم حسین تبریزی در روز ۴ خرداد ۱۳۴۳ ه . ش . درگذشت و در مقبره امامزاده سید حمزه به خاک سپرده شد .**

نامهٔ متحصنین درشهبندرخانهٔ دولت علیهٔ عثمانی :

«خدمت جناب جلالتمآب اجل باش شهبندر دولت علیهٔ عثمانیه دام اقباله

درایام محاصرهٔ شهر جنابان اجل کونسول دولت فخیمهٔ انگلیس ودولت بهیهٔ روس کتباً بانجمن ایالتی آذربایجان اظهار داشتند که محض خدمت بعالم انسانیت ازطرف دولتین مقرر شده که عدهٔ قشون روس بجهت افتتاح راه جلفا و سهولت حمل آذوقه از سرحد جلفا بخاك ایران وارد شود . در این بین راه مخابره با طهران باز شد و اعلیحضرت شهریاری امر بافتتاح اهها وحمل آذوقه وتفرق اردوهای دولتی نمودند. رؤسای ملت بکونسولگری دولتین مراتب اتحاد دولت وملت و افتتاح راهها را اخطارنموده ضمناً اظهار کردند فعلا که امورات اصلاح شده و اردوها متفرق شده است آمدن قشون روس لزومی ندارد؛ جواباً گفته بودند بجهت تأمین راه جلفا وحفظ حقوق اتباع خارجه است. درحالتیکه ازملتیان درنهایت در جه بذل مساعی لازمه در حفظ حقوق اتباع خارجه معمول بوده و تجاوزی نسبت بحقوق ایشان ازطرف ملت مشهود نبود متمسك بدین عنوان شده قشون روس را وارد نموده در کنار پل آجی مخیم نمودند باآنکه کراراً گفته بودند که قشون روس بشهر وارد نخواهد شد غفلةً بدون اطلاع رؤسای ملت عدهٔ کثیری ازقزاق و سالدات وارد شهر شدند . این مسئله نیز بکونسولگری روس اخطار شد جواب دادند که معاودت خواهند کرد و این دفعه اعادهٔ آسایش را عنوان نمودند . درصورتیکه امنیت تامه در شهرحاصل بود . ضمناً تأمینات قولی در کونسولگریهای دولتین برؤسای ملت داده میشد که قشون روس ابداً بامورات داخلی مملکت مداخله نخواهند کرد، بمحض اعادهٔ امنیت عودت

می کنند. دراین اثنا اعلان مشروطیت ازطرف قرین الشرف شهریاری بعموم ولایات مخابره شد ونایب الایالهٔ رسمی درتبریزمعین و رسماً معرفی گردید، باز اقتناع نکرده سهل است هرروزه بتجاوزات خود افزوده سنگرهای شهررا با دینامیت خراب نموده وبرامورات داخلی مملکت ازقبیل خواستن تعداد توپ وتفنگ و عدد نظمیهٔ شهر و اسلحه گرفتن از دست مأمورین کشوری وبخانه‌های مردم ریختن وجمع اسلحه نمودن وآدم گرفتن وسایر چیزهائیکه ابداً قانون بین المللی اجازه نمیدهد مداخله نمودند تااندازه‌ئی که اهالیرا اضطراب و تشویش فوق العاده حاصل و امنیت مرتفع گردید. این بندگان بملاحظهٔ کلمهٔ جامعهٔ اسلامیت بباش شهبندری دولت علیهٔ عثمانیه پناهنده شدیم که مراتب تظلمات ما و تجاوزات استیلا جویانهٔ روسیانرا بمقامات عائده رسانده اقدامات سیاسی درتأمین اهالی و رفع تجاوزات روسیان و تخلیهٔ ایشان خاك ایران را بفرمایند. عموم متحصنین.»

شهرت عقد مقاوله نامه مابین دولت ایران و دولتین روس و انگلیس :

دراین روزها درجراید خارجه صورت مقاوله نامه‌ئی مبنی برهشت ماده مابین دولت ایران و روس و انگلیس خوانده شد. فصول مندرجه عبارت بود از : اعادهٔ مشروطیت ـ اعلان عفو عمومی ـ انتخاب ریاست وزرا و هیئت وزیران بتصویب دولتین مزبور و همچنین بودن مالیهٔ ایران درتحت نظارت ایشان ونبدادن حق امتیازات باحدی از اتباع داخله وخارجه وعدم استقراض از سایر دول مگر باجازه و تصدیق دولتین. و شاه هم در مقابل آن شروط مشروحهٔ ذیل را پیش نهاد کرده‌است :

تأمین جان ومال وتاج وتخت وسلطنت ـ حفظ شخص شاه ازهر گونه

تجاوزات ـ پرداختن مبلغی بنام استقراض.

چون سواد چنین مقاوله‌ئی درصورت صحت ثلمهٔ بزرگی باستقلال مملکت وارد می‌آورد لذا انجمن ایالتی تلگراف ذیل را توسط وزارت خارجه به‌هیئت وزرا مخابره کرد .

حضور مبارك هیئت وزرای عظام دام ظلهم :

« درجرائدخارجه که امروزها می‌رسد تفصیل یك پروگرام ازدولتین روس وانگلیس مندرج است که باعلیحضرت همایونی داده‌اند و اعلیحضرت مندرجات آنرا قبول فرموده‌اند وهم نص یك مقاوله نامه‌ئی مشتمل برهشت ماده که درمیان دولتین ودولت ایران بسته شده و بامضا رسیده دیده میشود که بنابراین بدون اطلاع ملت وغفلةً استقلال ایران را برباد داده ومحض حفظ جان و مال ، دولت چندین هزارساله را بهیچ مصالحه نموده‌اند، ملت آذربایجان حقاً برای آنکه خودرا شریك دراین آب وخاك می‌داند وتیول مفت یك یا چند نفر نمی‌پندارد باکمال احترام و جدیت از هیئت وزرا توضیحات می‌خواهد که با کمال صراحت بیان فرمائید که عین متن پروگرام وهمچنین نص مقاوله نامه چه بوده وچه طوروکی بامضاء رسیده که حتماً وحقاً باید ملت تفصیلات این مسائل را که راجع بحقوق مشترکهٔ عامه و متعلق باستقلال وطن است بداند واین ملت ضعیف با این پریشانی حاضر است دوباره عوض یکسال دوسال از نو خون خودرا بریزد وراضی بوصایت و قیمومت دیگران نشده نگذارد ایران درتحت نظارت بیگانگان واقع گشته تعیین وزرا منوط بتصدیق سفرا، وامتیازات واستقراض موقوف باجازهٔ ایشان، وادارات دست مستشارهای فرنگی وجان ومال و سلطنت پادشاه در تحت ضمانت آنان گردد. مستدعی است هرچه زودترهیئت جلیلهٔ وزرا که

امروز مسؤول امور این مملکتند جواب صریح شافی وتوضیحات وافی بدهند که تکلیف معلوم شود؛ فی التأخیر آفات . انجمن ایالتی[1] .»

جواب وزیرخارجه ازسلطنت آباد :

« بعدازعرض سلام ودعای فراوان زحمت می‌دهم علت تأخیرجواب بخدای لاشریك له قسم است جز گرفتاریهای فوق العادهٔ فوق الطاقه نبوده ونیست. اضطراب وانقلاب خاطرعمومی وغلیان افکارعامه را راجع بشرایط منعقدهٔ مخله براستقلال ملی درجراید قرارداده‌اند درصورتیکه سبك جراید خارجه را خوب ملتفت هستید که‌اخبارنگاران بهوای‌نفس وباغوای مفسدین که هزاران مصالح پلیتیکی را متضمن‌است این‌قبیل‌اخبارموحش را شهرت می‌دهند این‌است که توضیح میکنم پروگرامی که میفرمائید دولتین تقدیم کرده و امضای‌آنرا از بندگان اقدس‌اعلی روحنافداه صادر کرده‌اند . اولا عبارت پروگرام‌نیست ولایحه است وآن لایحه مشتمل‌است برخلع مشیر- السلطنه وسپهسالار[2] ازخدمات دولتی وتشکیل‌کابینهٔ دولت‌ازاشخاص معتمد آزادی طلب واعادهٔ مشروطه وعفوعمومی وضمیمه کردن چندنفر ازاشخاص فاضل‌وعالم بمجلس‌شورای مملکتی برای ترتیب ونوشتن نظامنامهٔ انتخابات واین‌اظهاراترا یعنی این‌نصایح‌مشفقانه را بندگان‌اعلیحضرت‌اقدس‌همایونی درصورتی تصدیق وقبول اجرا فرمودند که معادل یکصدهزار لیره مساعدت خواهند کرد که حقوق عقب ماندهٔ نظامرا پرداخته وبه‌بعضی مصارف فوریهٔ

۱ـ گویا این تلگراف و تلگرافی که بلندن مخابره شده بود هردو با امضای آقای تقی‌زاده بوده‌است .

۲ ـ مقصود از سپهسالار امیربهادر جنگ می‌باشد .

اداره نیز خرج شود تا مجلس شورای ملی مفتوح گردد. حالا از خود آن جنابان انصاف میخواهم کدام یك از این مطالب منافی صرفه وصلاح دولت وملت است و کدام یك از این مطلب است که متنفذین ملت از دولت نمیخواستند. اما معاهدهٔ[1] برهشت فصل نه این بنده که وزیرخارجه هستم ونه سفرای دول متحابه که در اینجا اقامت دارند روحمان خبر ندارد و از جعلیات صرف مفسدین است و الحق خوب تدبیری است که مملکت را منقلب و وزرا را مشغول دفاع نموده از کار بازدارند.»

تلگراف ذیل درجواب آقای تقی زاده و انجمن ایالتی که از لندن استخبار کرده بودند رسیده :

«اگرمقصودتان قراردادی است میان دولتین و دولت ایران مشتمل برهشت فقره که جراید آلمان نقل می کنند ، وزارت خارجه در اینجا حقیقت را رسماً انکار میکند .»

۱ـ ظ : راجع برهشت فصل .

۱۷
فتح قزوین

پس از آنکه کمیتهٔ ستار در رشت قیام کرد و سردار افخم حکمران رشت کشته شد ومجاهدین شهررا تصرف کردند بزودی انجمن ایالتی انتخاب شده رشتهٔ امور را بدست گرفت و سپهدارنیز برشت آمد. سران قوم صلاح درآن دیدند که بقزوین حمله برده و آنجا را بتصرف درآورند لذا درماه ربیع‌الثانی باین امر اقدام کردند . مقدمهٔ لجیش آنان شب ۱٤ ربیع‌الثانی که شب تولد محمدعلیمیرزا شهرچراغان بود وارد قزوین شدند و پس از جنگ سختی شهررا بتصرف آوردند. از اشخاص معروفی که درفتح قزوین شرکت داشتند معزالسلطان ومیرزا علیمحمدخان تربیت ویفرم‌خان ومیرزا علی‌خان منتصرالدوله: وخود سپهدار نیز بعداز چند روز وارد قزوین شد .

فتح قزوین ازهرحیث دارای اهمیت بود محمدعلیشاه دیگرتهران را محصور می‌دید و علاوه براینکه نمی‌توانست بآذربایجان در موقع لزوم مساعدتی بنماید می‌دانست که رشتهٔ انتظام اردوی آنجا ازهم گسیخته شده است از سایر بلادهم صدای مشروطه‌خواهی بلند شده بود .

مخصوصاً فتح اصفهان بادست صمصام‌السلطنه قرار و آرام ازمحمدعلی میرزا ربوده بود و آخرین چارهٔ خود درآن دید که در شانزدهم یا هفدهم ربیع‌الثانی چنانکه نوشته شد مجدداً دستخط اعادهٔ مشروطیت وافتتاح مجلس



معزالسلطان
یا سردار محیی

شوری را صادر و بایالات و ولایات مخابره کرد .

اختلاف رأی دربین سران اردوی قزوین :

چون دستخط تلگرافی محمدعلیمیرزا دربارهٔ اعطای مشروطیت و افتتاح مجلس شوری بدست سران اردوی ملی قزوین رسید ، سپهدار بسیار خوشوقت شد و گفت بحمدالله مقصود بحصول پیوست و باید شکر گزار

شد که جنگ وخصومت ازمیان برخاست و صلح وسلامت بجای آن نشست. ولی مجاهدین سر بگفتهٔ سپهدار فرود نیاوردند و گفتند این قبیل تلگرافها ازاشخاص مثل محمدعلیمیرزا از روی اضطرار و ناچاری است نه ازطریق صفای عقیدت وخلوص نیت، باز اگر فردا خدای نخواسته براریکهٔ قدرت تکیه زند وکاررا بر وفق مرام خود بیند دست ازآستین قصابی برآورده تا آنجا که می‌تواند ازخونریزی و بیدادگری دریغ نکرده باحدی از زعمای مشروطیت ابقاءنمی کند،پس باید ریشهٔ فسادرا ازبیخ بر کند که دیگر نروید ومفاد «لایلدغ المؤمن من جحرواحد مرتین» راآویزهٔ گوش جان کرد. هرچند سپهدارسخت ایستادگی کرد وخواست که با کسان خود برشت باز گردد ولی جدیت مجاهدین بهرنحوی بود سپهدار را ازحرکت مانع شد .

تلگرافهای تبریك سران اردو بسران آزادیخواهان تبریز :

در موقع فتح قزوین تلگرافهای زیادی از سران اردو برؤسای آزادیخواهان تبریز و ازرؤسای مشروطه‌خواهان تبریز بزعمای اردو مخابره گردید . ازجمله یفرم‌خان تلگرافی بستارخان مخابره کرد که در اینجا راجع باقامت یا حرکت بسوی تهران دربین رؤسای اردو اختلاف روی داده، من تنها منتظر امرشماهستم، هرطورامرفرمائید اطاعت خواهدشد. ستارخان تلگرافی درجواب مشارالیه قریب بدین مضمون مخابره کرد که شما وضع اردوی خودتانرا بهترازمن میدانید، اگرمی‌دانید که درحرکت بسوی تهران موفق خواهیدشد البته باید حرکت کنید واین مایهٔ فساد را ازمیان بردارید زیرا بهیچوجه بمواعید ریاکارانهٔ وی نباید فریفته شد .

اما راجع بحرکت اردوی رشت بجانب تهران درانجمن ایالتی مابین

مرحوم مساوات ودو سه تن از اعضای انجمن و این بنده اختلاف نظری روی داد که بزودی مرتفع گردید؛ انجمن نیز با حرکت اردو بسوی تهران موافقت کرد.

روزها بدینگونه سپری می‌شد و اردوی رشت هرروز برعدهٔ خود می‌افزود تا آنکه خبرورود علیقلی‌خان سردار اسعد باصفهان، بقزوین رسید.

مراجعت سردار اسعد ازفرنگ وعزم‌تصرف تهران :

سردار اسعد که بعداز اعطای مشروطیت باروپا رفته بود و در لندن باجمعیت مشروطه‌خواهان درموقع‌خودسری محمدعلیمیرزا تشریك‌مساعی میکرد پس‌از فتح اصفهان از اروپا مراجعت کرده در میان ایل بختیاری بفعالیت پرداخت تا آنکه غرهٔ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۷ با هزار سوار بختیاری ازاصفهان بعزم تسخیرتهران خارج شد ؛ درهفتم ماه وارد شهرقم گردید .

نمایندگان‌سفارت روس‌وانگلیس با وی درقم‌ملاقات کردند وهرچه کوشیدند که مشارالیه را از این مسافرت باز دارند ممکن نشد . چون اردوی رشت ازآمدن سردار اسعد بقم مستحضرشدند ، سپهدار و مجاهدین رشت نیز ازقزوین حرکت کرده تا (ینگی‌امام) پیش رفتند ودر کرج نیز جنگ‌عظیمی با دولتیان کردند که فتح با مجاهدین‌شد . وشبانه درشاه‌آباد جنگی با قزاقها روی داد که شکست بمجاهدین افتاد برای‌آنکه‌ازتهران قوای تازه نفسی بیاری دولتیان رسیده بود و جنگی‌هم در بادامك روی داد که جنگ بسیارسختی بود وازطرفین تلفات زیاد داده‌شد. سواران سردار اسعد نیز دراین جنگ شرکت کرده بودند که ازشب۲۲ ماه تا شب دوشنبه ۲۳ امتداد داشت و ریاست اردوی دولتی با امیر مفخم بختیاری بود .

تصرف تهران از طرف ازادیخواهان و تحصن محمدعلیمیرزا در سفارت روس :

شب سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاخری سران آزادی خواهان سپهدار و سردار اسعد و معزالسلطان مجلس مشاوره‌ئی برپا کردند و در خصوص تصرف تهران مذاکرت لازمه بعمل‌آوردند، بالاخره بدین‌نتیجه رسیدند که چون شاه در تهران نیست و در شهرلشکری که بتواند مقاومت کند بنظر نمیرسد دراینجا منتظرشدن و باامیرمفخم بجنگ پرداختن‌مارا از رسیدن بمقصود باز می‌دارد بهتر آن است که بدون‌اینکه امیرمفخم و سواران وی و قزاقها مطلع باشند شبانه بهرنحوی‌است خودرا بتهران رسانده تهرانرا بتصرف درآوریم، وقتیکه تهران را بدست‌آوردیم دیگرکارتمام است وملت می‌تواند بمقصود خود نایل گردد، همگان موافقت کردند .

درتهران‌اوضاع مشوش بود. شاه درسلطنت‌آباد می‌نشست ومحافظهٔ شهربلیاخوف واگذارشده‌بود و ارکان دولت را ارکان‌استقامت درتزلزل بود. سپاهیان ملی شب حرکت کرده چون بنزدیك شهر رسیدند از دروازهٔ بهجت‌آباد ساعت شش صبح خود را بتهران رساندند وجنگ‌آغاز گردید، هرچند درتهران‌دولتیان قوای مهمی‌نداشتند بازدست‌ازمبارزت برنمیداشتند و تقریباً سه روز جنگ مداومت داشت وقزاقهائی که درخارج شهر بودند آنان‌نیزوارد تهران‌شدند. دراین سه روز اغلب محل‌های مهم بتصرف‌اردوی ملی درآمده بود . چون محمدعلیمیرزا جنگ را برله ملیون و علیه خود دید روزجمعه۲۷جمادی‌الثانیه ناچار در زرکنده بسفارت روس‌پناهنده شد.

آری عاقبةالامرمحمدعلی‌شاه پس‌ازدوسال مخالفت باملت ویکسال

آویختن با آزادیخواهان و ریختن خون هزاران مردم بی گناه نتیجهٔ اعمال خودرا برأی‌العین دید و بمعنای حقیقی این بیت بخوبی پی برد :

ستیزه بجائی رساند سخن که ویران کند خانمان کهن

کسیکه ازفرط غرور ونخوت درپیشگاه قانون وعدالت سرفرو نمی‌آورد و آزادیخواهانرا بچشم حقارت ونفرت می‌نگریست دست‌ازتاج‌وتخت برداشت وبسفارتخانهٔ روس پناه برد .

مجلس عالی و کیفیت خلع محمدعلیشاه و برگزیدن سلطان احمدمیرزا بسلطنت:

چون محمدعلیشاه از سلطنت آباد بسفارت روس رفت جمع کثیری



احمد میرزا
در زمان ولیعهدی

ازعلمای اعلام ورجال و آزادیخواهان در بهارستان گردآمده درخصوص خلع محمدعلیمیرزا بمشاورت پرداختند و بعزل وی ازسلطنت رأی دادند ونامه‌ئی دراین خصوص بمحمدعلیمیرزا نوشتند که خلاصهٔ آن ذیلا درج می‌شود .

خلاصهٔ نامهٔ مجلس عالی بمحمدعلی میرزا :

چون اعلیحضرت بسفارت روس پناهنده شده‌اید بالطبع خود را از امور پرزحمت سلطنت آسوده فرموده‌اید لهذا مجلس عالی فوق‌العاده امروز که روزجمعه ۲۷ جمادی‌الثانی است در بهارستان تشکیل یافته واعلیحضرت سلطان احمدشاهرا بشاهنشاهی ایران پذیرفته و تا تشکیل پارلمان موقتاً حضرت مستطاب اشرف‌عالی عضدالملك را بسمت نیابت سلطنت انتخاب نمود.

هیئت مدیره :

مجلس عالی از میان خودشان بیست و چند نفررا انتخاب کرد که رشتهٔ کلیهٔ امور را در دست گرفته بحل و عقد امور بپردازند و سپهدار و سردار اسعد نیزدرآن هیئت عضویت داشتند وهیئت مزبوربنام هیئت مدیره منصوب یا موسوم گردید .

ازهیئت‌مدیره‌چندنفرمعین‌شدند که‌مراتب‌راشفاهی به‌محمدعلیمیرزا ابلاغ کنند. مشارالیه از پذیرفتن‌هیئت امتناع ورزیده بتوسط نمایندگان روس و انگلیس اطلاع داد که من‌همان وقتی که ازسلطنت‌آباد بیرون‌آمدم چشم از سلطنت پوشیدم .

سلطنت سلطان احمدشاه :

پس‌از خلع محمدعلیمیرزا احمدمیرزا که بزرگترین پسران وی

بوده وسنین عمرش ازسیزده تجاوز نکرده بود برطبق رأی مجلس عالی سلطنت ایران انتخاب شد و با کالسکهٔ سلطنتی درحالیکه چندنفر سوارقزاق وسوار هندی برای محافظت وی ملتزم رکاب بودند بسلطنت آباد رسید. مرحوم عضدالملك پیاده باستقبال شتافت و با بیانات شیرین و دلنشین سلطنت او را تبریك و تهنیت نمود. شاه هرچند خود را موقر نشان می‌داد ولی اندکی عصبانی بنظر می‌رسید وهیئتی که برای تبریك شاه درسلطانیه حضورداشتند ازعلما واعیان نزدیك بسی نفر تخمین می‌شد که از جملهٔ ایشان اشخاص ذیل در عمارت حضور داشتند .

عضدالملك نایب السلطنه ـ امام زاده پسر امام جمعه ـ نظام الملك ـ موثق الدوله ـ علاءالدوله ـ علاءالملك ـ بهبهانی پسر مرحوم سیدعبدالله بهبهانی.

و شاه هم از کالسکه پیاده شد و تا دم عمارت پیاده رفت و درآنجا خطابه‌ئی خوانده شد مبنی براینکه اعلیحضرت محمدعلیمیرزا ازسلطنت کناره‌جوئی کردند و اعلیحضرت سلطان احمدشاه بشاهنشاهی ایران نامزد وسرافراز گردیدند. گویا ازسرداران آزادی درآن مجلس مانند سرداراسعد وسپهدار کسی حضور نداشت .

انتخاب هیئت دولت :

پس از رسیدن سلطان احمد میرزا بمقام سلطنت برای آنکه امور مملکتی برطبق قوانین معموله جریان یابد هیئت مدیره اشخاص ذیل را بوزارت انتخاب کرد :

۱ـ سپهدار، وزیرجنگ ۲ـ سرداراسعد، وزیرداخله ۳ـ ناصرالملك، وزیرخارجه ٤ ـ مستوفی الممالك ، وزیرمالیه ٥ ـ شاهزاده فرمان فرما ،

وزیرعدلیه ٦ـ صنیع‌الدوله،وزیرعلوم ۷ـ سردارمنصور،وزیرپست‌وتلگراف. و شاهزاده موثق‌الدوله بوزارت دربار انتخاب شد .

چون ناصرالملك درتهران نبود قرارشد تا ورود ایشان مشارالسلطنه امور وزارتخانه را عهده دار باشد .

تلگرافهای تهنیت‌وتبریك‌راجع‌بفتوحات‌ملی وعزل‌محمدعلیمیرزا:

در اینروزها برخی تلگرافها ازقزوین و رشت راجع بفتح تهران به‌تبریز می‌رسید. چون‌مضامین‌تلگرافها بایکدیگراندك‌مباینتی‌داشت لذا چگونگی کاملا روشن‌نبود تا آنکه درتاریخ ۲۸ ماه چند فقره تلگراف رسید که قضیه کاملا روشن شد وما چند فقرهٔ آنرا دراینجا درج می کنیم .

از رشت ۲۸ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۷ :

«حضورمبارك‌حضرت‌مستطاب‌معین‌المجاهدین‌بندگان‌آقای تقی‌زاده روحی‌فداه، از قلع وقمع مستبدین و موفق شدن مجاهدین غیور با همت و جلوس بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی احمدشاه روحی فداه تبریکات صمیمانهٔ‌خودرا تقدیم‌حضورانورمیدارد. الحمدلله برمنتهای همت‌خودکامران شدیم، علی‌اکبر.»

ایضاً از رشت ۲۸ جمادی‌الثانیه :

« انجمن‌محترم ایالتی شیدالله ارکانه وحضرات اجل آقای سردار و سالارملی دام‌اقبالهم‌العالی‌وقت غروب‌جمعه (خبر) فتح‌کامل‌تهران وموفقیت مجاهدین غیور رسید ، اعلیحضرت احمدشاهرا بسلطنت منتخب وحضرت

اشرف عضدالملك نایب‌السلطنه، حضرت اشرف سپهدار اعظم وزیرجنگ و حضرت اشرف سردار اسعد وزیرداخله، باقی وزرا امشب معین خواهدشد، آن هیئت محترم وعموم برادران عزیز آذربایجانی‌را تبریك عرض‌می‌نمائیم. حضرت‌اجل آقای معزالسلطان را ازطرف ملت لقب سردارمحیی‌تقدیم شده، محض استحضارعرض شد.انجمن‌ایالتی- سردارمعتمد » .



سپهدار اعظم رئیس‌الوزراء و سردار اسعد وزیر داخله

ازتهران ۲۸ جمادی‌الثانیه :

« حضورمرحمت ظهور مبارك حضرت ظهیرالاسلام والمسلمین آقای نقی‌زاده روحی‌فداه بعدازعرض مراسم چاکری‌بتوجه‌امام عصر ارواحنافداه فتح با مجاهدین غیورملی گردید،تبریك‌افتتاح پارلمان و آزادی مخابراترا بحضورمبارك‌تقدیم‌میدارد،جناب آقای‌مستعان‌الملك‌وسایر آقایان عظام‌بعرض سلام‌وتبریك‌مصدع‌ومشغول‌خدمات ملی‌هستند. چاکرعلی‌منشی‌تلگراف» .

از تهران درجواب تلگراف انجمن ایالتی تبریز ۲۸ جمادی‌الثانیه :

« خدمت ذیشرافت اولیای انجمن ایالتی دامت برکاتهم .

تلگراف شریف دایر بتحصیل اطلاع و اصل علی‌الاجمال خاطر محترم را زحمت میدهد که صبح جمعه بیست‌وهشتم‌ماه‌اعلیحضرت‌محمدعلی میرزا نظر بمقتضیات کار از تاج و تخت وتصدی امور سلطنت مستعفی و بسفارتخانهٔ محترم وحمایت دولتین فخیمتین انگلیس و روس ملتجی‌شدند، بالضروره فوری مجلس عالی تشکیل و بموجب فصل (۳۶) و (۳۷) قانون اساسی اعلیحضرت اقدس سلطان احمد میرزای ولیعهدرا بسلطنت وشاهنشاهی ایران برگزیدند وحضرت اشرف‌اقدس عضدالملك را بنیابت سلطنت موقتاً تا افتتاح پارلمان برقرارنمودند. انقلاب عظیمهٔ تهران‌تبدیل بصلح وامنیت و همهٔ دکاکین و بازار مفتوح و هر کس بشغل خود مشغول شدند . عموم وطن‌پرستان با حالتی هرچه سریعترمشغول‌تصفیهٔ امورهستند، دوایرمنظم، این خادم ملت هم تا اندازه‌ئی که در قوه دارم مشغول خدمتگزاری هستم. سپهداراعظم » .

تهران غرق شادی و سرور :

چون اردوی ملی وارد تهران شد ومحمدعلیمیرزا خواه نخواه تاج سلطنت راکه برسرش سنگینی میکرد از سر برداشت و سلطان‌احمدشاه براریکهٔ پادشاهی بنشست.آثار وجد و سرور وشادی و حبور از در و دیوار تهران نمایان شد . تا پنج روز همه جا از کوی و برزن چراغان بود . چنانکه شب از روشنی دعوی روز می کرد ، مردم چون بهم می‌رسیدند بمصافحه ومعانقه پرداخته ویکدیگر را تبریك وتهنیت می گفتند وچنان

مستغرق وجد و شادمانی بودند که اغلب مردم دست از کسب وکارخود نیز برداشته‌اوقات شبانروزیرا صرف شادمانی می کردند و شاید بدین بیت نیز مترنم می‌شدند

دمی‌آب سرد ازپی بد سگال به از مرزبانی هفتاد سال

دولت نیز بتمامت ایالات و ولایات ایران فتوحات ملیرا تلگراف کرده تبریك مینمود. آزادیخواهان ولایات‌هم بواسطهٔ تلگراف بیکدیگر تهنیت می گفتند و ذیحق‌هم بودند زیرا تصور میکردند که بمنتهای آمال خود رسیده‌اند و دیگر مهام کشور برطبق آمال و تمنیات ملت انجام خواهد یافت، غافل‌از اینکه

هزار فتنه برآرد زمانه و نبود یکی‌چنانکه درآئینهٔ‌تصورماست

مجازات بدخواهان مشروطیت :

یکی‌ازکارهای ضروری که بایستی دولت یا خود هیئت مدیره بدان مبادرت ورزد مجازات‌بدخواهان یا مرتجعین بود.

۱ـ مفاخرالملك :

نخستین کس که بحکم محکمه‌بدارآویخته شد مفاخرالملك‌بود . مشارالیه که درزمان فترت حکمران تهران بود تا آنجا که می‌توانست از سخت گیری بآزادیخواهان‌قصور نمی‌ورزید. درموقع‌تحصن محمدعلی‌میرزا بعلت نامعلومی درجزو کسان وی بسفارت نرفته بود ، پس‌از دو سه روز با تبدیل‌لباس‌ازتهران‌بیرون رفت و گرفتارشد وچون اورا بشهرآوردند پس‌از محاکمه محکوم بقتل گردید، تیرباران‌کردند .

۲ـ صنیع حضرت :

مشارالیه همان شخصی است که درقضیهٔ توپخانه بشرارت برخاست و با دستهٔ مخالفین همراهی کرد وبعد درسایهٔ پافشاری مجلس او را با مقتدر نظام و سید کمال پس از چوبکاری بکلات فرستادند که بعد از توپ بستن مجلس بتهران باز گشتند ودرفتح تهران نیز با دستهٔ خود با ملیون جنگ می کرد . پس از گرفتارشدن بحکم محکمه مقتول گردید .

۳ـ حاجی شیخ فضل‌الله نوری

این مرد بنابرمشهور اعلم علمای شهر تهران بود ودر آغاز مشروطیت با علما وملت همراهی میکرد و ازدعات مشروطه‌خواهان شمرده میشد. در اثر پاره‌ئی پیش آمدها اختلاف سلیقه‌ئی در بین او و سیدعبدالله بهبهانی وسید محمد طباطبائی روی داد که رفته رفته شدت پیدا کرد وچون مجلس بسته



سید محمد طباطبائی

شد شیخ نسبت بشاه نیك نزدیك شد و اورا ترغیب وتهییج بمخالفت با ملت کرد و چهارنامه که با خط خود اودر دست است ومرحوم ملك زاده درجلد پنجم (انقلاب مشروطهٔ ایران) آنهارا گراور کرده‌است درآن نامه‌ها صریحاً شاهرا بمقاومت تحریض میکند. این نامه‌هارا بمشیرالسلطنه که آن وقت سمت رئیس‌الوزرائی داشته نوشته‌است و ما دراینجا از آن نامه‌ها چند سطری برای استحضار خوانندگان می‌آوریم : « وصریحاً عرض می کنم که بشاه عرض نمائید والله العلی الغالب المدرك المهلك که اگرفی الجمله اظهارسستی شود دراین‌موقع امر گذشته وباسوء حال گرفتار خواهید شد . . . آنچه را بنده یقین دارم و یقین خودرا بعرض میرسانم این است که غلبه با شماست ، هیچ از این بادها نلرزید واگرفی الجمله لغزشی بشود دیگر اصلاح‌نمی‌شود... مجدداً بعرض میرسانم، این پیر دعاگو آفتاب لب بام هستم، دیگرهوس زندگی‌ندارم وآنچه در دنیا باید ببینم دیدم لکن تا هستم درهمراهی‌اسلام کوتاهی ندارم . »

و دریك نامهٔ دیگرچنین می‌نگارد : « عجالةً از ماضی صحبت فائده ندارد، عرض مینمایم ازحالا غفلت نشود و گوش بحرف خائنین‌داده نشود، شهرخوب است ، نوعاً اضطرابی ندارند ، چیزی اسباب وحشت مردم است که شهر یك نفر سرپرست ظاهری‌ندارد، امروزلازم‌است که یك‌نفرمتکفل ترتیبات‌شهر بشود، توپهارا بکشند بالای‌بارو وقراول‌مرتب شود، گمان‌میرود اینست که‌تمام‌قصد دشمن‌اول تصرف شهرواضافات سلطنت‌ازتوپخانه وذخیره و غیره و غیره ، اگرخدای نخواسته چنین شود کار مدافعه بسختی خواهد کشید مثل‌تبریز.پس بایدمعجلادراین‌کار کوتاهی‌نشود...پس‌مقرردارندیکصد قبضه تفنگ دولتی داده شود و اگربخواهند که این اسلحه باین داعی داده

شود خوبست باسم یك نفر از دیوانیها مثل انتخاب‌الدولهٔ دماوندی که با داعی نسبت دارند داده شود و داعی از ایشان بگیرم واین امرلازم است، خوب است معجلا همین امروز داده شود . »

اکنون این‌موافقت با درباریان ومخالفت بامشروطه‌خواهان از روی وظیفهٔ‌دینی بودویاریاست‌دنیوی،حکمیت آنرا برأی‌روشن‌دانشمندان‌باریك‌بین باید محول کرد . ویکی از اختلافاتی که درمیانهٔ شیخ ومجلسیان روی داد راجع باصل دوم متمم قانون‌اساسی بود که‌بالاخره مجلس‌نظریهٔ شیخ را با تغییردادن چند جمله پذیرفت. شیخ این‌طورنوشته‌بود که پنج نفر ازعلمای طراز اول بانتخاب علما باید همیشه درمجلس برای تطبیق مواد قانونیه با قوانین شرع درمجلس حضور داشته باشند . مجلس باین‌ترتیب آنرا اصلاح کرد که علمای مرجع تقلید اسامی بیست نفر از علما وفقهای متدینین که عالم بمقتضیات زمان هم باشند بمجلس معرفی نماید و مجلس پنج نفر از ایشانرا باتفاق‌آرا یابحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسد .

بالجمله حاجی‌شیخ‌فضل‌الله بجرم‌اینکه با محمدعلی‌میرزا همراهی کرده و اورا بمبارزت با ملت تشجیع مینموده‌است بمحکمه جلب شد؛ از جملهٔ اعضای محکمه اشخاصی را که نگارنده میداند ومی‌شناسد دراینجا می‌آورد :

شیخ‌ابراهیم‌زنجانی‌ـ‌میرزامحمدنجات‌ـ وحیدالملك‌ـ‌جعفرقلیخان بختیاری ـ اعتلاءالملك ـ میرزاعلی‌محمدخان.شیخ‌درمحکمه‌بکسانیکه‌او را محاکمه کرده و حکم اعدامش دادند ، گفت : اینها (یعنی قاضیان) در روزقیامت‌آیا جواب مرا خواهند داد؟ نه من مرتجع بودم ونه سیدعبدالله و سید محمد مشروطه‌خواه، فقط میخواستند که مرا کنار کنند والا درمیان

من و آنان موضوع ارتجاع ومشروطیت درمیان نبود. و در آخرین لحظه این شعر را بزبان آورد:

اگر بارگران بودیم رفتیم اگر نامهربان بودیم رفتیم

سپس روی بمأمورین غضب کرد و گفت مأموریت خودرا انجام دهید. گویند ابداً آثاروحشت وهراس درناصیهٔ وی دیده نمیشد و با همان عبا وعمامه بدارش کشیدند و پس از ده دقیقه که روح از بدنش مفارقت کرده بود پائین آوردند.

٤ـ اسماعیل خان آجودان باشی:

ازچگونگی حال این شخص اطلاع صحیحی نداریم، بهرصورت او را نیز درمیدان توپخانه بدارآویختند.

٥ـ سیدهاشم تبریزی:

این مردرا که ازسادات محلهٔ دوه‌چی تبریز بود بخوبی می‌شناسیم والبته خوانندگان عزیز نیز تاکنون ازحالات وی اطلاع کامل بدست آورده‌اند؛ پس از آنکه درهفدهم رمضان ١٣٢٦ بساط اسلامیه درتبریز برچیده شد و اردوی عین‌الدوله هم قدرت خودرا از دست داد وحضرات علما ازشهر بیرون رفتند و سرکردگان هم ازقبیل رحیم‌خان وشجاع نظام بتاراج بیچارگان قری وقصبات پرداختند سیدهاشم نیز که ازعلما داغ بدل بود وچندین بار بشاه و امیربهادر ازایشان شکایت کرده بود، با میداین که شاه نسبت بوی دلداری داده و اورا مشمول مراحم شاهانه قرار خواهد داد راه تهران پیش گرفت و بحضور اعلیحضرت نیزمشرف گردید ولی نظر براینکه نتوانسته بود ازعهدهٔ وعده‌های خوش و فریبنده‌ئی که بشاه داده بود برآید چندان

مورد توجه قرارنگرفت و تا ورود اردوی فاتح درتهران بود. چون شاه از سلطنت خلع شد وحکومت بدست ملیون افتاد یقین کرد که جزای اعمال خودرا خواهد دید، ناچار با لباس مبدل از شهر بیرون رفت ولی در لواسان شناخته و گرفتار شد. او را نیز بشهر آورده بنظمیه تحویل دادند و پس‌از محاکمه محکوم باعدام گردید ودرمیدان توپخانه بدار آویخته‌شد. گویند وقتیکه گرفتارشد هزار لیرهٔ طلا باخود داشت.

محبوسین و تبعید شدگان :

حاجی‌سیدمحمدیزدی برادرزادهٔمرحوم‌سیدعلی آقایزدی‌ومدیرروزنامهٔ اقیانوس ومحررحاجی‌شیخ‌فضل‌الله باجمعی دیگرمحبوس‌شدند. وسعدالدوله ومجدالاسلام مدیر روزنامهٔ ندای وطن محکوم بجلای وطن شدند.



سیدهاشم در بحبوحه قدرت خود در اسلامیه

رفتن محمدعلی‌میرزا از ایران :

پس‌از آنکه محمدعلی‌میرزا بسفارت روس رفت و درحمایت دولتین روس وانگلیس جای گرفت وسلطنت ایرانرا بدرود گفت تصورنمی کرد که مجبور بترك ایران خواهد شد وشاید تصورمیکرد که درآنجا بتواند بخوبی موجبات‌اختلاف واغتشاش‌فراهم‌آورده بآرزوی‌خودنایل گردد لذا بهیچوجه نمی‌خواست که از ایران بیرون برود و هیئت مدیره صلاح نمی‌دانست که مشارالیه درایران متوقف‌باشد ومیخواست که هرچه زودتر ازایران خارج شود و میدانست که توقف وی در ایران بالاخره ممکن است منتج نتایج وخیمه گردد لذا هیئتی انتخاب کرد که با نمایندگان دولتین در خصوص بیرون رفتن محمدعلیمیرزا ازایران بمذاکره پردازد . اعضای این هیئت عبارت بودند از: وثوق‌الدوله ـ مستشارالدوله ـ حسینقلی خان نواب ـ تقی زاده ـ صدیق حضرت .

وقتیکه اعضای هیئت با نمایندگان دولتین که عبارت بود از سفیر انگلیس و شارژدافرداو و شارژدافر روس ونایب وی داخل درمذاکره شدند با مشکلاتی مواجه شدند که حل و فصل آن بعیدالحصول بنظر می‌رسید .

یکی از مشکلات عبارت بود از قرونی محمدعلیمیرزا که معادل چهارصدهزارلیره یا چیزی بالاترقلم داده شده‌بود وقسمت‌اعظم قرونی‌ببانك روس بود که محمدعلی میرزا املاك آندربایجان خود را در نزد آن رهن گذاشته‌بود .

دیگری آنکه مقدار زیادی از جواهرات دولتی را باخود بسفارت برده بود و از دادن آن شدیداً امتناع می‌ورزید . بعلاوه برای رفتن خود

ازایران مبلغ هنگفتی میخواست که پذیرفتن آن غیرممکن بود. این قبیل پیش‌آمدها بود که انجام‌کار را بتأخیر می‌انداخت.

هیئت نهایت کوشش‌را بخرج می‌داد که بلکه زودتر این امرفیصله یابد. اما ایستادگی محمدعلی‌میرزا مجاهدات هیئت را عقیم می گذاشت. دولت هم مراعات احتیاط را باشد درجه منظور می‌داشت و ازآن می‌ترسید که مبادا محمدعلی‌میرزا املاك خودرا ببانك روس بفروشد ودولت را دچار محظور بزرگی بنماید. بالاخره پس‌از مذاکرات ممتد قطع و فصل‌امر تا ۲۱ شعبان امتداد یافت و در آن تاریخ پیمان نامه‌ئی مبنی بر یازده ماده نوشته شد و بامضای طرفین رسید. خلاصهٔ آن عبارت بود از اینکه املاك محمدعلی‌میرزا را دولت در مقابل قروض وی قبول کرد که باقساط به بانك و دیگران بپردازد و سالیانه مبلغ یکصد هزار تومان بطور استمرار از طرف دولت بایشان داده شود بشرط اینکه ایشان از روسیه بیرون نروند وبایران برنگردند و الا مقرری مزبور پرداخت نخواهد شد. و جواهراتیرا که با خود بسفارت برده بود پس دهد. ولی محققاً معلوم نشد که آیا کلیهٔ آنها را تسلیم دولت کرد یا نه. درهرصورت محمدعلی میرزا در عرض این پنجاه و اند روز همواره درآن صدد بود که وسیله‌ئی برانگیزد که از ایران بیرون نرود و اگر بتواند جواهراترا هم پس ندهد. آقای تقی‌زاده می گفت که محمدعلی‌میرزا دربارهٔ تسلیم جواهرات سخت خودداری‌میکرد ونمایندگان دولتین‌هم نمی‌توانستند یانمیخواستندبایشان سختگیری کنند،روزی‌حسینقلی‌خان‌نواب نزدمحمدعلیمیرزامیرودو باترتیب مخصوصی بوی می گوید که‌اعلیحضرت چرا از دادن جواهرات خودداری

میفرمائید درصورتیکه میدانید که اینها بکلی دراختیاراعلیحضرت احمدشاه خواهدبود ومطلب را نوعی درنظرمحمدعلی میرزا بجلوه میدهد که مشارالیه



سلطان احمد شاه

بدون توجه می گوید جواهرات سهل است من آنچه را که دارم مال احمد است. نواب بمجرد شنیدن این سخن نزد هیئت آمد و گفت من الان درحضور اعلیحضرت بودم ، فرمودند که جواهراترا هم خواهم داد . همینکه نواب

گفت که محمدعلیمیرزا بمن گفت من ازدادن جواهرات خودداری ندارم نمایندگان دولتین بانهایت تعجب بروی‌همدیگر نگاه کردند ومتحیرماندند و محمدعلی میرزا هم نتوانست قول خود را پس بگیرد . برای آنکه کاملا دانسته‌شود که محمدعلی‌میرزا ابداً راضی نبود که از ایران برود و پیوسته درآن خیال بود که بهانه‌ئی بدست‌آورد تا ازجای خود حرکت نکند لازم است که مذاکرهٔ محمدعلی‌میرزا را با آقای تقی‌زاده دراینجا بیاوریم .

آقای تقی زاده می‌فرمود روزی درموقعیکه وقت مذاکرهٔ هیئت با نمایندگان منقضی‌شد ومی‌خواستیم از زرکنده بشهربازگردیم پیشخدمت مخصوص محمدعلی‌میرزا نزد من‌آمد وآهسته گفت : میفرمایند[1] میخواهم با ایشان چند دقیقه‌ئی صحبت کنم . من سفارش محمدعلی‌میرزا را برفقا گفتم وایشان هم گفتند خوبست بروید و ببینید چه می گوید وماهم چند دقیقه‌ئی در هوای‌آزاد در انتظار مراجعت شما خواهیم بود . من هم باتفاق پیشخدمت بخدمت اعلیحضرت رسیدم و مراعات ادبرا تا آنجا که لازم بود بجای‌آوردم؛ فرمود که هرتصمیمی دربارهٔ من‌می‌خواهید اتخاذ کنید حرفی ندارم ولی من خواهش می کنم که هیئت راضی نشود که من ازایران بروم وحتی مایلم که مرا درخانه‌ئی گذاشته وازمجاهدین وبختیاریها هرچندنفر را میخواهند دراطراف خانه‌بگذارند، ونگذارند که من‌ازایران‌خارج شوم وبروسیه بروم وآنگاه بنای بدگوئی از ایشان کرد و گفت من نفهمیدم و بحرف‌آنهااعتماد کردم؛ نمی‌دانید که دچار چه رنج وعذاب هستم. گفتم‌من فرمایش اعلیحضرت را بآقایان‌اعضای هیئت میرسانم وچون برگشتم‌آنچه

۱ـ پیشخدمت که بکلمهٔ می‌فرمایندآغاز سخن کرد برای‌آن بوده که نمیخواست محمدعلی‌میرزا بگوید ونمیتوانست که شاه بگوید .

درمیان من و ایشان ازمذاکرات رفته‌بود گفتم. والبته ایشان‌هم میدانستند که محمدعلیمیرزا از این حرفها چه مقصودی دارد .

بهرصورت پس از آنکه در ۲۱ شعبان پیمان نامه امضا شد در روز ۲۳شعبان محمدعلیمیرزا با افراد خانواده وامیربهادر ومجلل و ارشدالدوله وموقرالسلطنه و سایرین از زرکنده درنهایت تأثر بیرون‌آمده عازم روسیه گشتند .

یکصد وبیست نفرقزاق ایرانی با یك صاحب منصب روسی وسه‌نفر قزاق روسی و سه نفرسوارهندی برای محافظت وی درالتزام رکاب حرکت می کردند . شاه مخلوع با نهایت تأنی وسستی طی منازل می کرد چنانکه رسیدن وی ازتهران تاانزلی‌بیست ویکروز کشید وروزپانزدهم‌رمضان۱۳۲۷ سوارکشتی شده عازم روسیه گشت .

پریشانی خاطر داد خواه — براندازد از مملکت پادشاه
ستانندهٔ داد آنکس‌خداست — که‌نتواندازیادشه دادخواست

پیمان نامهٔ هیئت دولت با محمدعلیمیرزا :

برای آنکه خوانندگان‌ازکلیهٔ مواد پیمان نامه که در ۲۵ ماه اوت ۱۹۰۹ نوشته شده و بعد بامضای نمایندگان دولتین و هیئت وزرا رسیده وعبارت‌ازیازده ماده‌است مستحضر باشند بطوراختصار دراینجا نوشته میشود:

۱ـ اعلیحضرت‌محمدعلی‌میرزا اظهارداشتند که‌کلیهٔ‌جواهرات و سایر اشیاءسلطنتی که‌درتصرف ایشان‌بود بدولت‌ایران‌تسلیم کرده‌دولت‌ایران‌پس‌از ترتیب صورتی‌ازجواهرات واشیاء دیگر که‌تحویل گرفته‌است اگر کسری داشته‌باشد بسفارتین‌اطلاع‌خواهدداد تااقدامات‌لازمه‌دراسترداد آنها بنمایند.

۲ـ هر گاه درحضور **سفارتین** معلوم شود که ازجواهرات یا سایر اشیاء چیزی در پیش محمدعلی‌میرزا بوده که دادن عین آن ممکن نشود دولت قیمت آنرا ازمواجب وی کسر خواهد کرد.

۳ـ محمدعلیمیرزا تمام اسنادیرا که متعلق بجواهرات در بانك یا صرافخانه‌های دیگر دارد بدولت ایران تسلیم می‌نماید و دولت ایران مختاراست که آن جواهراترا از بانك درآورد یا نه.

۴ـ تمام قروض شخصی محمدعلیمیرزا خواه از بانك استقراضی ایران که پیش‌از ۱۶ ژویهٔ ۱۹۰۹ وخواه‌از تبعهٔ خارجه که پیش‌از ۱۶ ژویه استقراض شده و قبل‌از ۱۹ ماه اوت ۱۹۰۹ بوزارت خارجه اطلاع داده باشد تبدیل بحساب دولت ایران خواهد شد.

۵ ـ محمدعلی میرزا تمام املاك شخصی خود را که اغلب آن در آذربایجان است بدولت ایران واگذارخواهد کرد و کلیه قبالجات و اسناد این‌املاك را بدولت‌ایران‌تحویل‌خواهدداد وقبالهٔ مخصوصی‌هم دروا گذاری این‌املاك بدولت امضا خواهد نمود ودرخصوص‌املاکی که دربانك‌استقراضی ایران رهن است بانك مزبور سندی بدولت‌ایران خواهد داد که انتقال‌این املاکرا بدولت تصدیق نماید.

۶ـ دولت‌ایران درحق‌محمدعلیمیرزا وخانوادهٔ او باستثنای سلطان احمد میرزا ومحمدحسن‌میرزا ولیعهد حالیه مستمری سالیانه‌بمبلغ یکصد هزارتومان مقررخواهد کرد که‌اززمان‌حرکت‌اعلیحضرت‌محمدعلیمیرزا از ایران‌هرسه‌ماه، سه ماه پیش، توسط بانك‌استقراضی‌ایران‌تأدیه خواهد کرد.

۷ـ در صورت فوت محمدعلیمیرزا سالی بیست و پنجهزار تومان مستمری قرار داده خواهد شد.

۸ـ اعلیحضرت محمدعلی میرزا بعداز امضای این پروتوکل بفاصلهٔ ۴۸ ساعت ازتهران حرکت خواهد کرد .

۹ـ درخصوص اشخاصیکه حالا دربست سفارت روس هستند بدون آنکه وکیلی ازجانب خود با شرایط تعهدی نگذارند، خارج نخواهندشد.

۱۰ـ هرگاه یکی از این اشخاص بایران مراجعت کند از حقوق رعایت بستی محروم خواهد بود .

۱۱ـ دو نمایندهٔ دولتین برعهده می گیرند که اعلیحضرت محمدعلی میرزا را جداً متنبه نمایند که فیما بعداز تمام تحریکات پلیتیکی برضد ایران اجتناب نماید و دولت امپراطوری روسیه همچنین ازطرف خود وعده می دهد که تمام مراقبتهای مؤثره بعمل آورد برای اینکه امثال چنین حرکات از طرف او واقع نشود. هرگاه اعلیحضرت محمدعلیمیرزا ازروسیه خارج شود وهمچنین اگر بسفارتین معلوم گردد که او درمملکت دیگری غیراز روسیه تحریکات پلیتیکی برضد ایران مینماید دولت ایران حق خواهدداشت که مستمری اورا قطع کند. درسه نسخه تحریرشد، زرکنده ۲۵ ماه اوت ۱۹۰۹ بارکلی ـ سابلین .

فرمانفرما وزیرعدلیه ـ سپهدار وزیرجنگ ـ سرداراسعدوزیرداخله ـ مستوفی الممالك وزیرمالیه ـ صنیع الدوله وزیر علوم ـ سردارمنصور وزیر پست وتلگراف ـ مشارالسلطنه کفیل وزارت خارجه.

سرود بنام ستارخان درمراکش :

دراین موقع که محمدعلیمیرزا در اثر بی مبالاتیها و خونریزیها یا درائرعدم توجه بعواقب امور از ایران رانده میشود اگر اسمی ازستارخان

بمیان آید خارج ازموضوع نخواهد بود.

روزی باآقای یکانی در منزل آقای نقی‌زاده بودیم و چند نفر دیگر حضورداشتند وهر کس‌راجع بموضوعی‌صحبت می کرد درضمن‌نام ستارخان بمیان‌آمد، آقای‌نقی‌زاده فرمود درموقعی که محمدعلی‌میرزا درسفارت روس تحصن اختیار کرده بود از طرف دولت هیئتی معین شده بود که در سفارت روس با نمایندگان دولتین روس وانگلیس داخل مذاکره شده قراری داده شود که محمدعلیمیرزا از ایران برود. آنوقت دولت روس در ایران سفیر نداشت شارژدافر باناپب‌خود امورسفارترا درعهده داشت ونام شارژدافرسابابین بود و نسبةً آدم بدی نبود. روزی درهیئت نقل کرد که من قبل‌ازآنکه در ایران مأموریت پیدا کنم درمراکش‌بودم، درآنجا مردم بزبان عربی سرود هائی ساخته بودند راجع بتعریف وتوصیف ستارخان که اغلب اوقات آن سرودهارا بآواز می‌خواندند.

مراجعت موقرالسلطنه ومحاکمهٔ وی:

موقرالسلطنه که قبلا داماد مظفرالدین شاه بوده و قبل‌از اعطای مشروطه درجزوآزادی طلبان جای داشت وشب‌نامه‌ها منتشرمیکرد بعد در صف درباریان ومرتجعین ظاهر شد و ازمحرمان محمدعلیمیرزا گردید و درمعیت ایشان‌هم‌ازتهران رفت. درماه محرم ۱۳۲۸ از روسیه مراجعت کرد و با لباس مبدل محرمانه وارد تهران شد ولدی‌الورود در منزل سپهدار اعظم متحصن گشت وبرحسب‌امرمجلس‌شوری بادارهٔ نظمیه جلب‌شد وعلت مراجعت خودرا بدینگونه عنوان کرد که دریکی ازجراید ایران خواندم که مرانیزدرجزومتهمین‌قرارداده‌اند، برای‌آنکه رفع‌تهمت‌ازخود کرده‌باشم بایران مراجعت کردم.

تقریرات موقرالسلطنه نقل‌از روزنامهٔ ایران نو :

« پس‌از آنکه درشعبهٔ اول جزای عدلیهٔ اعظم درحضورهیئت منصفه موقرالسلطنه را کاملا استنطاق نمودند وحکم اعدام اورا صادر کردند. شب پنجشنبه۱۵ محرم‌پنج‌ساعت‌ازشب گذشته مشارالیه‌راجلب‌بنظمیه می‌نمایند. صبح‌پنجشنبه‌اورا باطاق‌تفتیش‌حاضر نموده‌بعضی‌تحقیقات می کنند. درجواب بعضی‌مطالب بی‌ربط که ابداً مربوط بسؤال نیست اظهارمی کند، حتی‌اینکه اورا تهدیدهم می کنند باز پاره‌ئی بیانات لاطایل‌میکند تااینکه سه ساعت بغروب مانده حضور اقتدارالدوله نمایندهٔ حکومت و نظام‌السلطان وسردار محیی ومرآة‌السلطان رئیس ادارهٔ تفتیش و وثوق‌نظام بیانات ذیل را عنوان کرده وپاره‌ئی مطالب هم از او کشف شده است که استنارآن نظر باهمیت مسئله اصلح است و ما آنچه را که مقتضی‌است درج می کنیم وخاتمهٔ آنرا طبیعت بموقع گوشزد خواهد نمود .

بدواً خود موقرالسلطنه ازهیئت سؤال نمود اگر آنچه را که من می‌دانم بشما بگویم وشما بملت ابلاغ نمائید ممکن است که ازتقصیرمن صرف نظرشود ومرا نکشند وتخفیفی درمجازات من بدهند ؟ جواب گفته شد البته ملت نجیب ایران تخفیفی در مجازات شما خواهد داد . گفت : قسم بکلام‌الله مجیدآنچه را که می‌دانم بدون یك حرف کذب جهت شما خواهم گفت وشماهم بملت بگوئید .

در این موقع یك نفر از مفتشین در پشت درب اطاق نشسته گفتار ایشانرا عیناً می‌نوشت .

موقرالسلطنه گفت از تهران که حرکت کردیم نظر بوعده‌هائیکه شاهزاده مؤیدالسلطنه بشاه داده بود که من نمیگذارم شما بخاك روسیه بروید همینقدر بین راه قدری طول بدهید، من جهت شما کارخواهم دید. شاه هم نظر بگفته و دستور ایشان درمنازل بین راه خیلی بملایمت و تأنی حرکت می کردند ومترصد بودند که خبر اغتشاش ولایات باو (برسد) وهمه روزه با تلفن ازشهر سؤال می کرد که شهر درچه حال است؟ وامیر بهادرهم وعده داده بود که من باقبال السلطنه و رحیم‌خان و شجاع‌الدوله نوشته‌ام که آنجاهارا شلوق کنند و بگویند ما نمی گذاریم شاه بفرنگ برود، خودشاه هم بین راه بقزاقهای صاحبمنصب روسی سپرده بود که قزاقهای ایرانی درقزوین جلوگیری کنند وبگویند مانمیگذاریم شاه ازایران خارج شود ، ولی قصد خودشاه این بود که (در) قزوین بهمراهی امیر بهادر وچندنفر ازهمراهانش سوار مادیانها شده فراراً خودرا بسوارهای خمسه که امیر بهادر باو وعده داده بود برساند، از آن طرف هم سوارهای اقبال السلطنه ورحیم‌خان رسیده کمك کنند ونگذارند برود، وقتی که خبر گرفتاری مؤیدالسلطنه باو رسید ناامیدنشده گفت این کار در رشت انجام خواهد شد و میگفت شریعتمدار رشتی ازخودمان است، اوهم میدانم که رشت را جهت همراهی با من حاضر ومفشوش خواهد کرد. این بود که بطرف رشت حرکت کردیم، در رشت یکی دونفردرسفارت رفته ازطرف خمسه کاغذ آورده بودند بتوسط امیر بهادر بشاه برساند ولی نفهمیدم چه بود همین‌قدر در ورود بانزلی مرا خواست و گفت موقع آنست که توهم بمن خدمت کنی. گفتم چه بکنم ؟ گفت باید ازطرف من برسالت نزد کسی بروی که آن شخص ازخودماست. گفتم بآن شخص چه بگویم وآن شخص کیست ودر کجاست؟ گفت آن شخص اقبال السلطنهٔ ما کوئی است همینکه تو اوراملاقات

می کنی و باو میگوئی وقت خدمت است، اگر چه من بیست هزار نفر فدائی دارم ولی از تو میخواهم که همراهی بکنی تمام شهرها هم منتظر خبر من هستند، امانگوئی که شاه مجبوراً از تهران خارج شد، باو نگوئی بشاه سختی کردند، بگو خودش صلاح همچو دید که برود در روسیه و در آنجا کارهای خود را فیصله کرده مراجعت نماید وحالا موقوف است بهمراهی های شما نوکران صدیق دولتخواه. من گفتم اقبال السلطنه و رحیم خان که مرا باین لباس نمیشناسند و گفته های مرا قبول نخواهند کرد، خوب است کتباً بنویسید. گفت اگر من چیزی بنویسم شاید بین راه تو گیر افتادی، آن نوشتهٔ من جهت تو خطر دارد ولی یك نشانی بتو می دهم که وقتی بخط خودم جهت او نوشته ام همان نشانی جهت معرفی تو کافی است. گفتم بسیار خوب، ولی خرجی راه هم لازم است. گفت تو میدانی که من همچو پولی همراه برنداشته ام ولی مختصری میدهم که خودترا باو برسانی، آنجا هرقدر لازم باشد او بتو خواهد داد. آن نشانی این است که بتو میگویم فراموش نکنی باو بگو: نشانی اینکه بمن نوشته بودی دخترمرا به پسر تو بدهم، من هم بتوسط اقبال السلطان بخط خودم نوشتم: که پس از انجام کار تبریز خواهم داد و آنکس را هم که نوشته بودی درجنگ تبریز خیانت بدولت او کرده است مجازات سخت خواهم داد. البته باید بورود موقر السلطنه هر نوع دستور العملی که بتو مکتوباً می رسد انجام کنی. پس از اتمام حجت رفت توی اندرون و هفتاد وپنج تومان پول جهت من فرستاد که جان خودت چند قبضه تفنگ درانزلی فروخته ام این از همان پول است، هرطور ممکن است با همین وجه قناعت کرده خودرا بمحل مأموریت برسان.

من پس از گرفتن وجه قدری فکر کردم که بااین وجه قلیل منتهای سفاهت است بروم خودرا بکشتن دهم، بامیر بهادر اظهار کردم که شاه همچو

گفته‌است تو چه رأی میدهی؟ گفت: حالا تو یك پولی از این بگیر و رفتن تو لازم نیست، زیرا که من همان روزهائی که در زرکنده بودیم چندنفری فرستاده‌ام‌جهت‌انجام همین‌کارها، باید همین دوسه روزه خبر آنها بما برسد، اگرلازم شد بعد خواهی رفت . این بود که من دیگر پیش شاه هم نرفتم وبطرف قفقازحرکت کردیم .

پس‌از ورود بقفقازمحمدعلیمیرزا با چندنفرقفقازی که اسم بزرگ آنها سلیم‌بیگ بود خلوت کردند، امیربهادرهم بود، من‌همچو تصور کردم آن خبری که امیربهادرمی گفت بمن‌خواهد رسید دراین دوسه روزه اینها همان خبررا آورده‌اند؛ پس‌از نیم ساعت خلوت سلیم‌بیگ بیرون‌آمده ویك دسته‌کاغذ دردست داشت ، با قفقازیها که همراه او بودند رفتند .

امیربهادرعقب من فرستاد، گفتم علت خلوت‌چه‌بود؟ گفت شاه‌بعضی تلگرافات نوشته توسط اینها جهت صدراعظم روس‌فرستاد که مخابره شود. ولی گمان من این است که‌آن نوشته‌ها تلگراف نبوده‌است .

باری من ازهمانجا ازشاه جدا شده با امیربهادر ومجلل‌السلطان و ارشدالدوله‌بطرف پاریس رفتیم. دریکی‌ازمنازل بین راه توی یك مهمانخانه شب در سرقمار با مجلل نزاع کردیم، نسبت بمن خیلی فحاشی کرد و توی گوش‌من‌زد، من‌هم اورا زدم و باو فحش‌دادم، ازهمان شب طبعاً ازاومنزجر شدم، همراهان‌اوهم ازاو حمایت می کردند، کتك مفصل مصفائی‌بمن زدند، فردای‌آنروز ازایشان جدا شده بطرف پاریس رفتم ....

اینجاست که پاره‌ئی مطالب‌اظهارنمود که درج‌آنرا مقتضی‌نمیدانیم حتی پای دار هم بعضی سؤالات از او شده‌است وبعضی‌جوابها داده که فعلا مکلف باستتارآن می‌باشیم[1].»

۱ـ روزنامهٔ ایران نو شمارهٔ ۱۲۰ (تاریخ روزیکشنبه ۱۸ محرم ۱۳۲۸).

اکنون برای هر کس روشن گردید که چرا محمدعلیمیرزا ازتهران تا انزلی در مدت بیست روزه رفت و چرا در ۱۹ شوال ۱۳۲۷ رحیم‌خان با سی وسه نفر از رؤسای ایلات اردبیل و مشکین وخلخال بقرآن‌قسم‌خوردند که دراعادهٔ سلطنت‌ازمال وجان‌بکوشند وچرا اقبال‌السلطنه هرروز برنگی جلوه میکرد و چرا صمدخان دست بحیله ونیرنگ میزد .

توضیح :

هرچند مقصود ما نوشتن وقایع آذربایجان وفداکاریهای ستارخان و باقرخان و مجاهدین بود نه فتوحات قشون ملی وفتح تهران وتحصن شاه در زرکنده درسفارت روس‌ونوشتن پیمان‌نامه وعزل‌محمدعلیمیرزا وحرکت وی ازتهران بخاك روسیه ونقل تقریرات موقرالسلطنه، ولی نظر براینکه کاملا مشهود ومعلوم گردد که شاه‌خودرا بآغوش‌روسها انداخته ومطیع ایشان بود واقدامات‌خودرا بدست آنان میخواست‌انجام‌دهداند کی بتفصیل‌پرداختیم ومخصوصاً تقریرات موقرالسلطنه‌اگرمجهولی‌هم‌درکاربود بکلی‌روشن کرد .

تبریز درچه حال است ؟

پس‌از آنکه اخبار تهران از قبیل خلع محمدعلیمیرزا و انتخاب سلطان احمدشاه وفتوحات ذیقیمت سپاهیان ملی به‌تبریزرسید مردم تبریز که‌ازآغازمشروطیت همیشه در رنج و زحمت‌بودند خاصه دراین‌سال اخیر که تقریباً شب و روزمشغول جنگ و دفاع بوده درمقابل سی هزارسپاهیان جنگجوی وخونخوار دولت سینه سپرساخته ودلیرانه‌بمدافعه می‌پرداختند وچه جوانهای دلیر که با خون خودآغشته شدند وچه مادران پیر وپدران

سالخورده که در مرگ فرزندان خود مو کنده و جامه دریده بودند وهنوز اشك خونین ایشان بر رخسارشان جاری بود، ازشنیدن غلبهٔ ملت وعزل محمدعلی میرزا از سلطنت و زنده شدن دولت مشروطه چنان بهیجان آمده فریاد زنده و پاینده باد دولت مشروطه از صمیم قلب برمی‌آوردند که در و دیوار شهر بلرزه می‌آمد. مردم بیکدیگر تبریك وتهنیت میگفتند وروی همدیگر را می‌بوسیدند، سخنوران بسخنرانی می‌پرداخته و شاعران بقصیده سرائی برمی‌خاستند، گوئی که سراپای شهر یك صحنهٔ شور و شعف و یك محفل شادی ومسرت بود ودرعالم انصاف هم حق داشتند که درچنین روزهای فرخنده بعیش ونوش پردازند وشادی و طرب کنند.

سردار و سالار و سایرسران مجاهدین از شهبندرخانه بیرون آمدند و با مردم در شادی و سرور شرکت کردند. مردم بدیدن ایشان می‌رفتند وایشانرا که منشأ و مبدأ این فتوحات بودند ازجان و دل تبریك میگفتند وسپاسگزاری می‌نمودند، سردار وسالارهم بامردم موافقت ومشارکت درجشن میکردند وآنانرا بآیندهٔ درخشان امیدوارمی‌ساختند. اعضای انجمن بیش ازهمه شاد وخندان بودند، خلاصه کوی و برزن آذین بندی شده وچند روزی چراغانی برپای بود. دریغ که این فرح و سرور گاهی مبدل بغم و اندوه می‌شد و آن وقتی بود که چشم مردم بر برق تفنگهای سالداتها وافسران دولت امپراطوری روس می‌افتاد. برق سرنیزه‌های ایشان پنداری صاعقه‌ئی بود که برفرق مردم آزادیخواه و استقلال پرور تبریز فرود می‌آمد وحق داشتند که ازهمدیگر بپرسند این مهمانان ناخوانده که برای باز کردن راه آنوقه بنابقول خود به‌تبریز آمده بودند حالا چرا دست از گریبان ما برنمی‌دارند وقول خودشانرا نقض می کنند وهرروز بهانه‌ئی بدست آورده آشکارا درامور داخلی مملکت

مداخله می کنند واستقلال کشور را محترم نمی‌شمارند و سلب آسایش از مردمرا روا می‌دارند و آخرالامرحرف حسابی ایشان چیست؟

مگر این‌مهمانان ناخوانده نمیدانند که مهمان اگرخوانده‌هم باشد وقتیکه درسرموعد بیرون نرفت صاحبخانه را از خود می‌رنجاند و هرقدر اقامت او دیرپاید بردلتنگی میزبان افزوده میشود، لله درقائل :

میهمان گرچه عزیز است ولی همچونفس خفه می‌سازد اگر آید و بیرون نرود

هنوز والی برای آذربایجان معین نشده‌بود ومردم تبریز انتظار آنرا داشتند که دولت حاجی‌مخبرالسلطنه را بایالت آذربایجان برگزینند واین کارهم بر وفق آمال ایشان انجام یافت ومخبرالسلطنه بایالت آذربایجان از طرف دولت منصوب گردید.

ورود مخبرالسلطنه به‌تبریز بسمت حکومت :

مرحوم مخبرالسلطنه درسال ۱۳۲۶ که بایالت آذربایجان منصوب شده‌بوددرهشتم ربیع‌الثانی‌همان‌سال بشرحیکه‌قبلاً مرقوم‌شدواردتبریز گردید وپس‌ازتوپ بستن مجلس معزول ودرماه جمادی‌الاخری یعنی تقریباً بعداز دو ماه حکومت از راه روسیه عازم اروپا شد و تا فتح تهران دراروپا بود. نظر براینکه مشارالیه درعرض‌مدت حکومت دوماههٔ خودبواسطهٔحسن‌رفتار وحکومت عادلانه محبت‌تبریزیانرا جلب کرده‌بود وبالخاصه درموقع‌انفصال ازحکومت،ارك دولتی‌را بتصرف‌ملیون‌داد مردم‌بیش‌ازپیش‌ازوی‌اظهاررضایت میکردندوحسن‌عقیدتی‌نسبت‌باوپیدا کرده‌بودند لذا آزادیخواهان‌ازجان‌ودل می‌خواستند که مخبرالسلطنه بایالت آذربایجان منصوب گردد و ستارخان بیش‌ازدیگران دراین‌باب سعی‌و کوشش‌می کرد وآقای تقی زاده‌هم اقدامی

نمودند، آخرالامر مشارالیه بایالت آذربایجان منصوب گردید و ایشان نیز پذیرفته ازراه روسیه عازم آذربایجان شدند. ودرتاریخ ۲ شعبان وارد جلفای ایران، وروز جمعه ۳ شعبان واردتبریز گردیدندوجمعی از آزادیخواهان واعضای انجمن تاجلفا باستقبال رفتند ونگارنده نیز ازطرف سردار تاجلفا باستقبالشان رفته بودم، وخود ستارخان تا نزدیك پل آجی با عدهٔ سوار باستقبال آمد. وبمجرد دیدن مخبرالسلطنه ازدرشکه پیاده شد و تعظیم کرد. بنده معرفی کردم که ستارخان سردارملی است. مختصر احوالپرسی کرد و گذشت. من متوجه شدم که سردار از این برخورد متأثرشد. پس از مراجعت از استقبال سردار زبان بشکایت باز کرد و گفت دیدید مخبرالسلطنه چقدر بی‌اعتنائی دربارهٔ من بخرج داد؟! بنده بهرنحوی بود باسترضای خاطرش پرداختم و گرد ملالی که برآئینهٔ خاطرش نشسته بود با کلمات مناسب تا اندازه‌ئی زدودم، باوجود این باطناً دل‌افسرده بود.

مخبرالسلطنه روحاً مرد متکبر و مغرور نبود و شاید قلباً درویش مشرب بود ولی دربرخی‌ازموارد دست از تکبرمصنوعی برنمیداشت وشاید تصورمیکرد که با این ترتیب بهترمی‌توان مقام حکومت را درانظار عامه اهمیت‌داد واگر کسی با مخبرالسلطنه برحسب تصادف یکی دوساعت تنها صحبت میکرد بخوبی متوجه می‌شد که در وهلهٔ اولی با شخص متکبر و خودپسند سروکارداشته ودرساعت دوم بامردی خوش‌مشرب و درویش‌مسلك. گاهی‌هم درتشخیص مطلب اشتباه می کرد ولی محال بود که باشتباه خود اعتراف کند و دراین مورد سخت لجوج و عنود بود. هنوزهم برای بنده روشن نشده است که چرا مخبرالسلطنه دربارهٔ سردار و سالار نخواست یا نتوانست دست ازتکبرمصنوعی بردارد، هرچند بعضی از دوستان وی چنین

گویند که اگر مخبرالسلطنه باایشان خوش رفتاری میکرد ممکن بود که کارهائی‌را مرتکب‌می‌شدند که‌بدست روسها بهانه داده اسباب زحمت فراهم می‌آوردند، درصورتیکه اگر واقعاً چنان نظری داشت با خوشروئی بهتر می‌توانست مقصود خویشرا پیش‌برد، بعلاوه برهمهٔ اهل شهر واضح و روشن بود که سردار وسالار تا چه‌اندازه توجه داشتند که‌بهانه‌بدست روسها ندهند ومخصوصاً بکسان خود سپرده بودند که مبادا حرکتی ازشما صادرشود که دست‌آویزی بدست روسها بیفتد و باندازه‌ئی در این باب فداکاری بخرج داده حاضرشدند که بخلاف میل و عقیدهٔ خود بشهبندرخانه رفته ومدتی در آنجا اقامت ورزند. چون در این خصوص باز سخن خواهیم راند عجالةً بدین قدر اکتفا می کنیم مع‌القصه مخبرالسلطنه در مقرحکومت بنشست و برتق وفتق امور پرداخت وادارات را مرتب‌تر ومنظم‌تر کرد.

انجمن‌ایالتی تبریز:

انجمن‌ایالتی پس‌از انفصال مجلس و قیام‌آذربایجان اهمیت زیادی برخود گرفت ودرحقیقت شهرت جهانی پیدا کرد. پس‌ازفتح تهران وخلع محمدعلیشاه تلگرافهای تبریك‌ازهرجانب‌بانجمن‌مخابره می‌شد و از اغلب شهرها مردم‌راجع‌بجریان‌امور بانجمن‌ایالتی‌رجوع‌میکردند وحل‌مشکلاترا از انجمن می‌خواستند وانجمن نیز آنچه وظیفهٔ قانونی وی بود بدان عمل می کرد و درموقع ورود مخبرالسلطنه اسامی اعضای انجمن بقرارذیل‌بود:

حاجی‌سیدالمحققین ـ حاجی‌مهدی‌آقا کوزه کنانی ـ حاجی‌میرزا ابراهیم‌ـ حاجی‌امین‌التجار ـ شیخ‌سلیم‌ـ میرزاحسین‌واعظ ـ میرزاهاشم‌خان‌ـ میرزا محمدتقی طباطبائی ـ حاجی رحیم بادکوبه‌چی ـ حاجی پیشنماز



سیدالمحققین

روزعزیمت وکلای
آذربایجان بطهران
درحیاط انجمن ایالتی



وکیل سلماس ـ حاجی محمدعلی بادامچی ـ ناصرحضرت ـ نظام‌الدوله.[۱]

میرزا اسمعیل نوبری وشیخ محمد خیابانی که از اعضای برجستهٔ انجمن بودند چون نامزد وکالت آذربایجان برای مجلس بودند از آنجهت انتخاب نشدند .

وکلای دورهٔ دوم آذربایجان :

ازتاریخ ۲۰ رجب روزشنبه هیئت نظار برای تهیهٔ مقدمات انتخاب تشکیل شد ودنبالهٔ انتخاب وکلای آذربایجان تا ۲۰ رمضان امتداد یافت ؛ اسامی انتخاب شدگان بترتیب ذیل است :

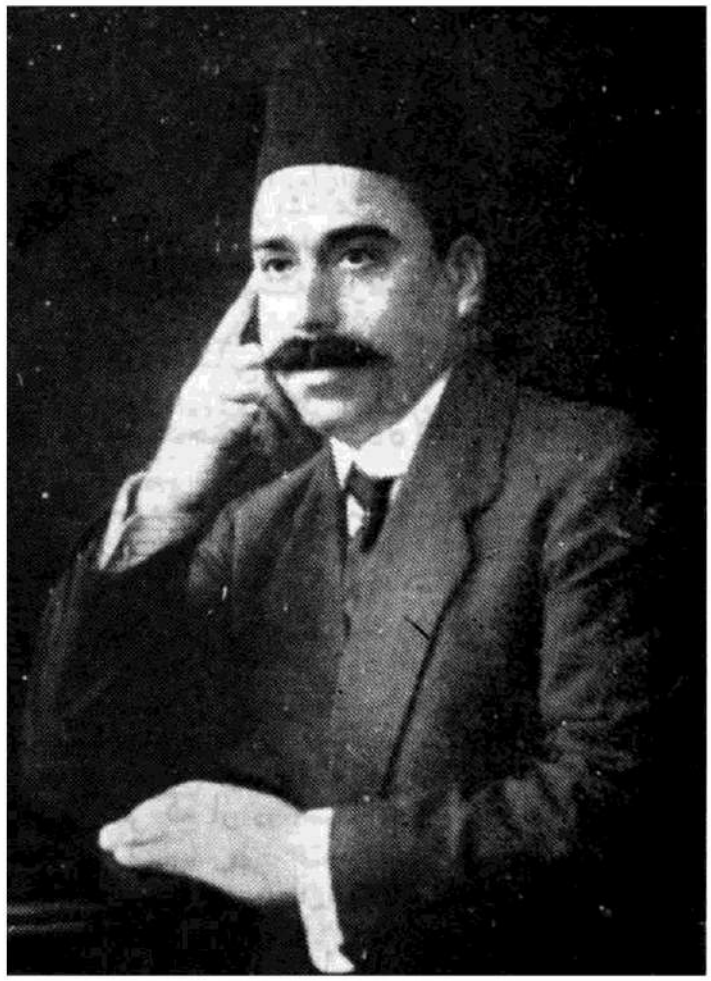
آقای نقی‌زاده ـ مستشارالدوله ـ میرزا محمدعلیخان تربیت ـ شیخ محمد خیابانی ـ میرزا اسمعیل نوبری ـ معتمدالتجار ـ میرزا محمد



میرزا محمدعلی‌خان تربیت

۱ ـ نظام‌الدوله درآنوقت درتبریز نبود گویا در اروپا بود .

خراسانی نجات ـ میرزا رضاخان منشی سفارت آلمان ـ سیدمحمدرضامساوات ـ معین الرعایا ـ حاجی میرزا آقا فرشی ـ شیخ اسمعیل هشترودی ـ میرزا احمد قزوینی ـ شیخ رضا دهخوارقانی ـ حکیم الملك ـ سید جلیل اردبیلی ـ علی‌زاده وحاجی محمدصادق ـ ممتاز الدوله ـ منتصر السلطان .



حاجی محمد صادق

آقای تقی‌زاده پیش از آنکه انتخاب شود در دهم رجب ازتبریز از راه روسیه حرکت بسوی تهران کرد و درهجدهم رجب وارد قزوین شد و بموجب تلگراف قزوین استقبال باشکوهی مردم ازمشارالیه کردند. و از آنجا عازم تهران شد و درروز۲۱ماه وارد تهران گردید .

صمدخان جرایم مأخوذه را پس می‌دهد :

چند روزپیش قریب چهل نفر ازاهالی محلهٔ دوه‌چی و سایرمحلات که برضد مشروطیت‌بودند وباارد‌وی عین‌الدوله‌بتهران رفته‌بودند ازتهران مراجعت کرده و ازراه هشترود بمراغه رفته وازصمدخان درخواست نموده بودند که‌انجمن اجازه بدهد ایشان به‌تبریز سرخانه و زندگانی خودشان بروند. مشارالیه نیز بشفاعت ایشان پرداخت و انجمن‌هم اجازه داد .

بموجب نوشتهٔ روزنامهٔ استقلال مورخ ۲۴ شعبان و شهادت حاجی مهدی کوزه کنانی ، حاجی صمدخان حاکم مراغه که (۲۵۰۰) تومان از حاجی محمدحسین و (۵۵۰۰) تومان ازحاجی حمید مراغه‌ئی گرفته بود بصاحبانش رد کرد وهمچنین مبلغی بیش‌ازپنجهزارتومان که‌ازحاجی‌میرزا حسن‌شکوهی گرفته‌بود بوی پس‌داد وخودش‌را بمدیری‌مکتب‌ومریضخانه‌ئی که میگفت‌دایرخواهم کرد نامزد نمود. شکرلله که گربه عابدشد، ولی‌توبهٔ صمدخان توبهٔ همان گربه بود و بس . ولی‌دولت نظر بمقتضیات وقت ناچار بود که هر که از در استئمان درآید توبه‌اش را قبول کرده و امانش بدهد تا بهانه بدست دیگران‌نیفتد وگرنه دولت بخوبی می‌دانست که صمدخان اگرهست ونیست خودرا بملت میداد خونبهای‌یك‌انگشت‌میرزامحمدحسن مقدس ومیرزا عبدالحسین نمی‌شد .

ورود حاجی‌میرزاآقا بلوری وهمراهانش به‌تبریز :

پس‌ازآنکه اردوی‌باسمنج‌متفرق‌شد وهر کس راه خود پیش گرفت،

رحیم‌خان هم با اعوان و انصارخود بقره داغ رفته در اهر درفش خودسری برافراشت. بعداز ورود حاجی مخبرالسلطنه عده‌ئی‌ازسپاهیان روس درتحت فرماندهی صاحبمنصبی بدون آنکه بوالی اطلاع بدهند عازم‌اهرشده و در خارج سنگر گاهی برپای کردند و ازقراریکه معلوم گردید بهانهٔ ایشان این بود که رحیم‌خان درموقع اقامت الوار که راه برکاروانیان بسته بود و هر کاروانی که میخواسته‌ازراه جلفا به‌تبریز واردشود محمولات آنان‌بتصرف رحیم‌خان می‌آمد، گویا درآنوقت مقدارقلیلی‌هم ازاموال تبعهٔ روس بغارت رفته بود و اکنون می‌خواهند از رحیم‌خان غرامت‌آنهارا بگیرند.

رحیم‌خان دراهر در منزل یا دارالحکومهٔ خود نشسته بود و شاید نمی‌دانست که روسها چرا درخارج شهر اردوگاه برپای نموده‌اند. تاآنکه شبانگاه ناگهان جمعی از سپاهیان روس از هرطرف منزل رحیم‌خان را محاصره کرده‌خودش‌رادستگیر نموده‌بلشکر گاه‌خودمی‌برند. حاجی‌میرزاآقا بلوری که‌درجنگ‌مرنددردست کسان‌رحیم‌خان دستگیرشده ودراهرمحبوس بود چون از قضیه مستحضرمیشود، با یاران خود که همه در حبس بودند بنجوی پرداخته می گوید بهرنحوی‌است ما باید شبانه ازاهر بیرون‌برویم، ایشان نیز موافقت می کنند و با همان وضع آشفته بدون آنکه بتوانند راحله‌ئی بدست بیاورند با پای پیاده بسوی تبریز رهسپار می‌شوند. روز یازدهم شعبان مرحوم بلوری با همراهان خود که در کلیه ۳۶ نفر بودند واردتبریزشد، چون‌اعضای‌انجمن وسران‌آزادیخواهان ازورود ایشان‌آگاهی یافتند باستقبالشان شتافتند و والی‌کالسکهٔ خود را فرستاد. چون استقبال کنندگان‌حاجی‌میرزاآقا ویارانش را دیدند بجای‌آنکه شاد وخرم باشند اشك از دیده فرو ریختند زیرا درمیان همهٔ ایشان کسی نبود که لباس تازه

یا مستعمل در برداشته باشد، همه‌شان رخت‌های کهنه ودریده وازهم در رفته پوشیده بودند . حاجی‌میرزا آقا با آن وضع آشفته و پریشان از گرد راه بانجمن آمد وشرحی‌ازسر گذشت خود ویاران ومظالم رحیم‌خان بیان کرد وحاضرین همه ازبیانات وی متأثرشدند وحتی چندنفرهم بگریه افتادند .

آن شب که روسها رحیم‌خان را گرفتند فرداآزادش کردند و کسی ندانست که علت‌آزادی وی چه بود و در صورت ظاهرچنین وانمود کردند که حاجی‌حسن اهری پسر حاجی عبدالله که‌آنوقت متمولترین مردم اهر بود برای ده هزارتومان غرامتی که روسها ازرحیم‌خان می‌خواستند ضمانت کرد که‌بزودی‌بپردازد، روسها ضمانت اورا قبول ورحیم‌خانرا آزاد کردند. خدایا زین‌معمی‌پرده‌بردار .

۱۸

عزیمت ستارخان سردارملی به اردبیل

ستارخان در این روزها سخت دلتنگ بود و اغلب اوقات از حاجی مخبرالسلطنه شکایت می کرد، مخصوصاً وقتیکه‌احساس‌میکرد که مشارالیه خدمات صادقانهٔ مجاهدین‌را درخورتمجید نمیداند و باآنان‌چنانکه شایسته است خوشرفتاری بخرج نمیدهد ، بسیارناراحت میشد .

مخبرالسلطنه‌هم چندان بمجاهدین‌عقیده‌مند نبود ومی گفت اگر مجاهدین روزی برای دفاع از وطن خود مسلح شده با قشون دولت مبارزه کردند لازمه‌اش‌این‌نیست که هرچه‌ایشان‌بگویند حق‌وناحق باید پذیرفت. امروز باید هر کسی اعم ازمجاهد وغیرمجاهد پی‌کار و کسب خود برود و اگر کسی‌ازآنان بخواهد داخل درخدمت دولتی گردد باید تابع مقررات باشد این‌سخنان مخبرالسلطنه درحدذات‌خود‌صحیح‌بوده‌است ولی‌مجاهدین تبریز که تماماً ازاشخاص تحصیل کرده ومدرسه دیده نبودند، می گفتند ما یکسال خون دل خورده و جان بکف با دشمنان‌آزادی جنگیده وهزاران کشته داده‌ایم، امروز بجای آنکه مأمورین دولت خدمات و جانفشانی‌های ما را درنظر بگیرند بازمستبدین دیروزی را بروی‌کار می‌آورند و ما را از پیش خود می‌رانند و تااندازه‌ئی راست می گفتند . بای نحو کان این رنجش باطنی روزبروز درتزاید بود تا آنکه اغتشاش اردبیل پیش‌آمد وهرروز از

اردبیل شکایت نامه‌ها بمخبرالسلطنه می‌رسید ، تفصیل این اجمال آنکه نظر بپاره‌ئی خودسریها و بی‌مبالاتیها که در اردبیل ازاشخاص با نفوذ آنجا مشاهده می‌شد ، کمیتهٔ ستار رشت چند نفر از مجاهدین را در تحت نظر میرزامحمدحسین‌زاده باردبیل اعزام‌می کند که‌ازتجاوزات‌مستبدین‌جلوگیری کنند، حسین‌زاده ازمجاهدین‌درستکار بود متأسفانه عقیدهٔ باطنی وی عبارت از این بود که هرچه مستبد در ایران است باید کشته شود و شاید یك تن ازآنان درروی زمین زنده نماند، همهٔشان باید در زیرزمین مدفون باشند. بنابعقیده‌ئی که داشت پس‌از ورود باردبیل درنهایت شدت مشغول عملیات شد و از دولتمندان پول‌هم می گرفت ولی نه برای استفادهٔ شخص خود . و روزی چندتن از اشراف اردبیل را بنارین قلعه دعوت میکند، چند تن ازمدعوین که‌حیاترا دراحتیاط می‌دانستند ازرفتن بقلعه خودداری میکنند وآنانکه میروند دیگر برنمی گردند و یکی‌ازآنانکه کشته میشوند خادم‌باشی بقعهٔ شیخ‌صفی بود . چون هرروز آقایان اردبیلی‌ها از وضع مجاهدین شکایت می کردند مخبرالسلطنه صلاح کاردرآن دید که سردارملی را برای رفع غایله مأمور اردبیل کند. چون مراتب را با ستارخان درمیان گذاشت و گفت مقصوداین‌است که باید مجاهدین‌خلع‌اسلحه شده وبحسابشان دقیقاً رسیدگی‌شود، ستارخان نیز با کمال‌میل این پیشنهاد را پذیرفت .

فردای‌آن روزستارخان چگونگی را به‌بنده گفت و فرمود که شما نیز باید در این سفر با من همراهی کنید . گفتم با چند شرط حاضرم که درخدمت عالی‌باشم . شرط اول این‌است که دراردبیل بار دوش کسی‌نباشید، بدینمعنی که مهمان‌خانه‌نزول‌نشوید، زیرا هنوز دراردبیل‌تعصب حیدری و نعمتی‌ازمیان‌نرفته‌است. گفت‌والی برای‌من‌ماهی‌سیصدتومان‌حقوق‌معین کرده

است، من باسیصد تومان چگونه می‌توانم منزل خصوصی یاشخصی تهیه کرده و ازعهدهٔ مخارج آن بیایم؟ گفتم این مسئله چندان مهم نیست، ممکن است بنده با حاجی مخبر السلطنه ملاقات کرده از ایشان خواهش کنم مبلغی بحقوق جنابعالی بیفزایند که بتوانید منزل شخصی تهیه فرمائید. ولی شرط دیگری که بسیار مهم است این است که کسان و سواران خود را اکیداً قدغن فرمائید که بهیچوجه درصدد آزار مردم برنیایند . و این امر بی‌نهایت ضرورت دارد زیرا جنابعالی سردارملی هستید وخودتان برای تأمین آسایش مردم باردبیل تشریف می‌برید، باید کسان شما مجری نیات شما باشند وبامردم با کمال مهرومحبت رفتارنمایند تا فرق مابین سردارملی و سایرسرداران بهمه کس معلوم گردد واین شرط را نیزپذیرفت وقول داد که دراین باب تأکید بلیغ بسواران خود بنماید و قدغن کند که احدی از ایشان در صدد مزاحمت کسی برنیاید. مذاکرهٔ ما تمام‌شد، فردای آنروزمرحوم حاجی‌مخبر السلطنه بواسطهٔ تلفون بنده را احضارفرمود، چون بخدمت رسیدم ، فرمود که شما نیز باستارخان باردبیل‌خواهید رفت؟ گفتم احتمال دارد که درخدمت ایشان باشم . فرمود آیا میدانید که رشیدالملك در کونسولخانهٔ روس در اردبیل با چندنفردیگرمتحصن است؟ گفتم می‌دانم، فرمود من مخصوصاً ازشما میخواهم که بهرنحوی باشد وسایل بیرون آوردن او و یارانش را از کونسولخانه فراهم آورید . گفتم تاآنجا که از دست من برآید کوتاهی نخواهم کرد و احتمال‌میدهم که بتوانم این خدمت را انجام دهم، اما بنده هم از حضرت اشرف تقاضائی دارم وآن این‌است که بنده با سردارچنین قرار گذاشته‌ایم که‌ایشان دراردبیل بمنزل کسی واردنشوند وخودشان منزل مخصوصی‌داشته باشند وتمام مخارج آنرا خودشان عهده‌دارشوند، تصورمی کنم آن مبلغی که.

بطورماهانه برای ایشان منظور فرموده‌اید مخارج ایشانرا کفایت نکند، فرمود قراراست ماهی سیصدتومان بایشان داده شود، این مبلغ مواجب یك سردار است. گفتم اولاً ایشان‌هم سردارند با این فرق که ایشان سردارملی هستند ودیگران سرداردولتی،ممکن‌است سرداردولتی‌چندان مراعات‌اصول نکند ولی سردارملی مجبور است که کاملاً رعایت اصول بنماید و نگذارد از کسان وی بمردم زحمتی وارد شود، بعلاوه چون‌سردارملی‌است تمام‌مردم از وضیع و شریف می‌خواهند پیش او بروند و درد دل خود را بوی اظهار کنند، پذیرائی‌ازمردم البته مستلزم مخارج‌است . قدری فکر کرد و گفت اگر اینهارا که می گوئید واقعیت پیدا کند حق با شما است لذا دویست تومان‌هم بحقوق‌ایشان علاوه می کنم، بنده تشکر کرده مرخص شدم.

چون بسردار گفتم که مبلغ دویست تومان بحقوق جنابعالی‌افزوده شدبهتراست که‌درفکر تهیهٔ‌منزل‌شخصی‌باشید قبول‌فرمود و تلگرافی‌بحاجی کاظم‌آقا وهاب اوف مخابره کرد که منزلی باتمام لوازم برای ایشان‌اجاره کند واشاره کرد که راضی نیستم که بدون اجاره منزلی را قبول کنید ولو خیلی‌هم‌محقر باشد .

چرا حاجی مخبرالسلطنه‌ستارخانرا مامور اردبیل کرد ؟

آنروز که سردارنامزد این مأموریت گردید اختلافی که در اردبیل روی داده بود تنها راجع بمسئلهٔ مجاهدینی بود که درتحت ریاست محمد حسین زاده فعالیت میکردند و در خارج شهر نیز اردوئی برپای نموده بودند و اهالی اردبیل از ایشان شاکی بودند . برای رسیدگی باین امر دونفر شایستگی داشت یکی سردارملی ودیگری سالارملی ، چه مجاهدین

کمیتهٔ ستار[1] از کسان دیگر تبعیت نمی کردند وعلاوه براین کسان دیگر نیزحاضر نمی‌شدند که‌خودشانرا بامجاهدین‌طرف کنند چنانکه‌مخبرالسلطنه قبلاً درنظرداشت که مرحوم‌اجلال‌الملك را مأمور این‌امر کند ولی‌مشارالیه نپذیرفت .

برخی ازنکته سنجان چنین می گفتند که مقصود مخبرالسلطنه از فرستادن سردار باردبیل این بود که با یك تیر دو نشان بزند. یکی‌اینکه می‌خواست مدتی سردار از تبریز دور شود تا وی بتواند بطور دلخواه خود بتمشیت امور بپردازد و دیگری‌آنکه خودرا با مجاهدین طرف نکند و بدست سردار این‌امر انجام گیرد. اما اینکه چرا سالار را مأمور این کار نکرد گویا بملاحظهٔ این بوده‌است که مجاهدین مأمور اردبیل از کمیته ستاربوده، نخواسته‌است که این‌هم موجب اختلافی دیگر درآینده بشود . هرچند مخبرالسلطنه نسبت بسردار خوش‌بین نبود و اورا تا اندازه‌ئی مانع پیشرفت‌کارخود می‌دانست امااگرقدری با سردارخوشرفتاری میکرد سردار از وی تبعیت می‌نمود وکارها صورت خوشی پیدا میکرد، متأسفانه از روز نخست پیش‌آمد کار نوعی شد که سردار از مخبرالسلطنه رنجیده خاطرشد ومخبرالسلطنه‌هم ایشانرا مانع پیشرفت‌کارخود تصور کرد .

حرکت ستارخان سردارملی ازتبریز بعزم اردبیل :

روزپنجشنبه ۲۳ شعبان۱۳۲۷ سردارملی یکساعت ازسرزدن آفتاب گذشته‌ازتبریزحرکت کرد، عدهٔ سوارانش درحدود یك صد نفر یا چیزی کم وزیاد بود. خودش در درشکه نشسته‌بود وبنده را نیزپهلوی خودنشاند.

۱ـ مجاهدینیکه از رشت باردبیل‌آمده بودند منسوب بکمیتهٔ ستار رشت‌بودند .

از اشخاص معروف که دراین مسافرت با سردار بودند اسامی چند نفر را یاد دارم که دراینجا می‌آورم :

مرحوم میرزا علی‌اکبرخان‌عطائی ـ آقای میرزااسمعیل‌خان یکانی ـ میرزا علیخان یاور اوف ـ یارمحمدخان کرمانشاهانی که ریاست سوارانرا سرداربعهدهٔ ایشان واگذاشته بود ، حسین‌خان کرمانشاهانی ـ محسن‌خان برادر رضاقلیخان مرندی ـ باباخان ـ صمدآقا یا عبدالصمدخان سقزی از بزرگ زادگان سقز (که چندی پیش با ده دوازده نفرسوار به‌تبریز آمده‌بود، ازسردار درخواست کرد که‌اجازه دهد مشارالیه نیز باسواران خود درمعیت سردار باشد، سردارنیز با ممنونیت پذیرفت) .

اغلب سواران صمدآقا طبل‌های کوچکی بقاچ زین اسب‌های خود بسته‌بودند که درموقع حرکت سردار دوالهای کوچك بآنها می‌نواختند[1]، درعرض راه‌اهالی‌دهات‌اطراف مراسم استقبال بجای می‌آوردند وسردار نیز نسبت بایشان بسیار مهر ومحبت می کرد .

چون از گردنهٔ شبلی سرازیرشده بکنار قوری گول[2] رسیدیم سردار یکی‌ازمرغابیان را که درمرداب شنا می کردند با تیر زد، یکی ازسواران که ازمردم ارومیه و اسمش ابراهیم‌بود فوری لخت شد که بمرداب داخل شده مرغابی‌را بیاورد، من گفتم ازقراریکه شنیده‌ام زمین این‌مرداب باتلاق است، بهتر است که خود را بخطر نیندازی، سردار فرمود چون این‌مرغابی

۱ـ این نواختن طبل برای آن بود که هم سواران خبردار می‌شدند که سردار حرکت می کند وهم اسب ها بوجد می‌آمدند .

۲ـ قوری گول یعنی استخرخشك عبارت‌ازمرداب عظیمی‌است که‌تقریباً نیم فرسخ وسعت دارد .

اولین شکار[1] من است بگذارید برود و آنرا بیاورد. بیچاره خودرا بآب انداخت هنوز خودرا بمرغابی نرسانده بود که خسته شد وفروماند. سردارفرمود کسی از سواران بیاری او برود، کسی قدم پیش نگذاشت جزصمدآقا که سواره وارد مرداب شد بهرنحوی بود خودرا بابراهیم رسانید وازموی سرش گرفته باخود می‌آورد که اسب صمدآقا نیز گرفتار باتلاق شد چون اسب اصیل وقوی بودتوانست خودرا نجات دهد، وقتی که ابراهیم‌را بکنارمرداب آوردند ازحال رفته بود و دیگر قدرت تکلم نداشت، تقریباً یك ربع ساعت منتظر بودیم که‌اورا بحال آوردند چون‌نمی‌توانست سواراسب‌شود سردار ازدرشکه پیاده شد و آقای یکانی را بمراقبت حال وی بگماشت و فرمود هروقت که حالش مساعد شد اورا بدرشکه گذاشته بیاورید، سپس سردار وبنده سوار اسب شده بسوی ارشتناب رهسپارشدیم. اهالی ارشتناب از مراسم استقبال فروگذاری نکرده بودند ودرمحل باصفائی از سردار پذیرائی کردند. بنده با سردارمشغول صحبت بودم که یکی‌ازسواران سردار پیرمرد لاغر اندامی را پیش سردار آورد و گفت که این شخص انباردار است و غلهٔ دیوانی را نپرداخته‌است. سردار روی بدان‌پیرمردآورد و گفت عموچرا تاکنون غلهٔ دیوانی‌را نداده‌اید؟ پیرمرد با نهایت‌ادب وتواضع گفت حضرت سردار، من غلهٔ دیوانی را بامالیات نقدی بالتمام تأدیه کرده‌ام وقبوض آن موجود است اگر می‌فرمائید تقدیم کنم و خودم هم انباردارنیستم، اگرباورندارید مقرر فرمائید یکی دونفر از آقایان سواران زحمت کشیده بداخل دهکده رفته تحقیق وتفتیش‌لازم بعمل‌آورند تاحقیقت عرایض‌بنده معلوم گردد. همینکه

۱ ـ گویا شکارچیان آذربایجان از دست دادن شکار اول را بفال بد میگیرند، سردارهم بدینجهت می‌گفت که این شکار اول من است، نباید ازآن صرفنظر کرد.

بیچاره سخنش را تمام کرد. آن سوار با یکی از تفنگچیان دیگر چنان با ته تفنگ بگردن وی زد که پیرمرد معلق زنان دو سه قدم آنطرف‌تر افتاد. این حرکت وحشیانهٔ وی چنان مرا ازحال طبیعی بیرون آورد که بی‌اختیار با عصائی که در دست داشتم برسر او زدم، گفتم احمق بچه علت این پیرمرد سید را میزنی، مگرتو ازطرف دولت مأمورجمع‌آوری غله هستی؟ بتو چه ربطی دارد که این غلهٔ دولتی را داده است یا نه ؟! الحق سردار نیزسخت برآشفت وآن تفنگچی‌رابد گفت. بعد روی به‌پیرمرد آورد و گفت‌عموجان ببخشید وبی‌کارخود بروید و دل آسوده دارید که کسی ازسواران ابداً حق آنرا ندارند که موجبات زحمت شمارا فراهم‌آورند.

من از مشاهدهٔ این وضع از آمدن خود پشیمان شدم ولی‌کار ازکار گذشته بود.

این سفر، سفرخوبی نبود و من ازچگونگی این مسافرت بجز از چند فقره که‌ناگزیر بایدآنهارا بنویسم چیزدیگری‌نخواهم نوشت که ذکر آن پیش‌آمدها دور نیست که خوانندگان را نیزمتأثر وملول سازد.

بهرصورت‌آنروز بشب‌آمد و شب هم بروز، وبنده باز بسردارعرض کردم که هرقدربتوانید بسواران تأکید فرمائید که از وظایف خود تجاوز نکنند ونسبت‌بمردم مهربانی کنند وکاری‌ننمایند که‌موجب‌آزردگی‌خاطر ایشان گردد. سردار باز فرمود از این حیث نگران مباش. روزجمعه ۲۴ شعبان در سرزدن‌آفتاب از ارشتناب حرکت کرده عازم سراب شدیم.

دربین راه بازاهالی‌قرای‌اطراف درمسیرراه شرایط استقبال واحترام بجای می‌آوردند، تقریباً یك‌فرسخ بسراب مانده‌جمعیتی‌زیادباستقبال آمده بودند، حاجی معین رئیس انجمن نیز با ایشان‌بود، پس‌ازملاقات با سردار،

بنده حدس زدم که آقای حاجی معین میل دارد که پهلوی سردار در درشکه بنشیند ولی در اظهار مقصود تأمل دارد. بنده بسردارعرض کردم که آقای حاجی معین میخواهد پهلوی جنابعالی در درشکه بنشیند. حاجی معین فوری بدون آنکه سردارچیزی بگوید، گفت بلی پاره‌ئی حرفهائی دارم که باید خدمت جناب سردارعرض کنم. درپهلوی سردارنشست. بنده خواستم که‌سواراسب‌شوم سردار اجازه‌نداد، گفتم‌شایدآقای رئیس‌حرفهای محرمانه دارد که میخواهد بجنابعالی بگوید. حاجی‌معین گفت بلی‌صحیح‌است، من عرایضی دارم که خیلی محرمانه است. سردار فرمود اسمعیل بتمام امور محرم‌است، می‌توانید هرچه در دل دارید بفرمائید. سردار تااندازه‌ئی‌ازاین حرکت وی دلتنگ شد ولی بروی خود نیاورد. و رفته رفته برعدهٔاستقبال کنندگان‌افزوده می‌شد وسردارهم نسبت بمستقبلین‌ازاظهارلطف ومهربانی دریغ نمیکرد، تقریباً دوساعت بغروب مانده وارد سراب شدیم.

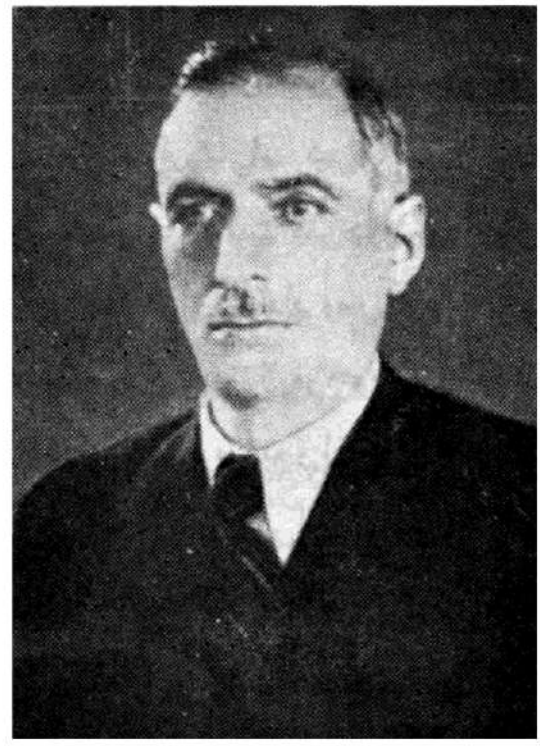
مردم سراب ازهرجهت مراسم احترامرا نسبت بمرحوم سردارملی و سواران وهمراهانش بخوبی بجا آوردند. برای سردار وسرکردگان و سواران منازل مناسب تهیه کرده‌بودند. سردار درمنزل مرحوم شریعتمدار پیاده شد، بنده وآقای یکانی نیز درخدمت ایشان بودیم و ازجملهٔ استقبال کنندگان‌حاجی‌اسمعیل‌خان سرابی بود که‌با برادرانش‌ازجملهٔ طرفداران استبداد بودند و در اردوی باسمنج‌نیزشرکت داشتند. چون‌بخدمت سردار رسید از گذشته عذرخواسته و برادرش را با عده‌ای سوار معین کرد که در خدمت سردار باشند.

سردارچند روز درسراب اقامت کرد، تلگرافهای زیادی ازاردبیل رسید، ازجمله تلگراف مرحوم سردارمفخم اسکندرخان کشیك‌چی‌باشی

حاکم اردبیل بود که‌از سردار خواهش کرده بود که در دارالحکومه پیاده شود . سردار به بنده فرمودآیا صلاح است که دعوت سردارمفخم را قبول کنیم ؟ گفتم نباید اسباب مزاحمت ایشانرا فراهم بیاوریم، همان بهتر که بمنزل خودتان وارد شوید .

از شاهسونها محمدقلی‌خان آراللو[1] رئیس ایل آراللو و نصرالله‌خان یوزباشی باستقبال آمده بودند .

روز بیست‌وششم یا بیست وپنجم مرحوم‌حاجی‌کاظم وهاب‌زاده بسراب آمد، پس‌ازملاقات باسردار وقتیکه خواست برود ازبنده خواهش کرد که اگرممکن‌است‌باهم درخارج‌قدری صحبت کنیم.موافقت کردم، پس‌ازآنکه



حاجی کاظم وهاب‌زاده

۱ـ آراللو یا آلارلو باختلاف روایات نام‌ایلی‌است ازطوایف شاهسون که درمیان خودشان آراللو گفته می‌شود ولی درنوشتن آلارلو یا آلاری می‌نویسند .

قدری گردش کردیم و از اینجا وآنجا سخنانی بمیان آورد بالاخره گفت ما در اردبیل عمارت تازه‌ئی بنا کرده‌ایم که تا امروز کسی درآنجا سکونت نکرده وخالی‌است، بجای‌آنکه سردار برود درجائی دیگرمنزل کند خوب است بآنجا تشریف بیاورد. گفتم ابداً صلاح نیست مبادا چنین تقاضائی‌از سردار بنمائید که‌بطورقطع‌نخواهند پذیرفت وتأکید زیاد دراین باب کردم که‌ابداً چنین‌خواهشی‌ازسردار نکنند تا هنگام ظهر با وی دربیرون‌بودیم، کمی‌ازظهر گذشته‌بود که مراجعت کردیم. سردار وقتیکه مرا دید فرمود چرا دیر کردید؟ گفتم با حاجی کاظم‌آقا مشغول گردش و صحبت‌بودیم. فرمود درچه موضوع صحبت میکردید؟ گفتم صحبتهای متفرقه از اینجا و آنجا . باز اصرار کرد که موضوع مذاکره چه بوده که اینقدر بطول انجامید؟ بازمن‌طفره رفتم. بالاخره فرمود مرگ من‌بگوئید درچه خصوص حرف می‌زدید؟ من ناچارمانده گفتم حاجی‌کاظم‌آقا چنین‌وچنان میگفت، من بایشان گفتم سردار قرار قطعی‌داده‌اند که بمنزل هیچکس وارد نشده موجباب زحمت احدیرا فراهم‌نیاورند. سردار گفت چراقبول‌نکردید،اگر حاجی‌کاظم‌آقا هزار تومان برای خاطرمن متضرر شود چه خواهدبود؟ من تقاضای ایشانرا رد نخواهم کرد. دیدم جای حرف باقی نماند، گفتم‌حالا که می‌خواهید بمنزل حاجی‌آقا تشریف ببرید توجه داشته باشید که‌آن وقت آقای کشیك‌چی باشی از شما گله‌مند خواهد بود پس دعوت ایشانرا مقدم شمارید. فرمود نه بدون تردید بمنزل حاجی‌کاظم‌آقا خواهم رفت و بس . بالاخره قراربراین‌شد که ستارخان درمنزل حاجی‌آقا پیاده و ده روزمهمان ایشان شده بعدازآن مخارج روزانهٔ خودرا خودش درعهده کند .

چند روز درسراب اقامت کردیم، درست درخاطرندارم، درهرصورت

بیش‌از شش روز نبود، از کدخدایان و رؤسای شاهسون نیزچند نفرآمده بودند که فعلا اسامی ایشانرا نیز درنظر ندارم ، بسکه از اطراف سواره و پیاده‌بدیدن سردارمی‌آمدند تمام اوقات ایشان وقف پذیرائی‌شده‌بود.روزی بامحمدقلیخان آراللو تقریباً نیمساعت‌خلوت کرده مشغول‌مذاکرهٔ محرمانه بودند . یك روز بعد سردار به‌بنده فرمود که میدانید محمدقلیخان بامن چه میگفت ؟ گفتم نه . فرمود می گفت که شما پس‌ازتحمل‌اینهمه زحمات که نامتان درتمام‌ایران مشهورشده دیگرچرا اطاعت‌ازمخبرالسلطنه کرده باردبیل میروید که بدین‌کارهای کوچك رسیدگی کنید ؟ گفتم پس چکار کنم؟ گفت‌پادشاهی. گفتم‌این‌چه‌حرفی‌است ؟ ! من‌چگونه می‌توانم پادشاهی کنم؟ گفت‌کار بسیارآسانی است اولاً مردم ایران همه شمارا شناخته‌اند و بشماارادت‌دارند، من‌حاضرم که با سایرخوانین‌عشایرصحبت کرده ده وپانزده هزار سوار گرد آورده ترا بتهران برده برتخت سلطنت بنشانیم . خواستم بدانم که‌این‌حرف بی‌معنی‌محمدقلیخان در وی چه تأثیر بخشیده، گفتم شما چه‌جواب‌دادید؟ فرمود گفتم ابداًازاینگونه‌حرفها نزنید من برای‌آن‌جان در کف گرفته‌با بدخواهان‌ملك وملت به‌مبارزت برخاستم که‌مردم‌رااززیرزنجیر استبدادخلاص کنم،حالاخودم‌بیایم‌دعوی‌سلطنت‌بکنم،هرگز ازمن‌چنین‌کاری سرنخواهد زد. گفتم‌خوب‌جواب داده‌اید اونمیداند که رسیدن‌بمقام‌سلطنت تنها باده وپانزده‌هزارسوارممکن‌نیست،اگر بنابراین‌باشد که‌هر کس‌ده‌هزار سوار بدورخودجمع کند می‌تواند دعوی پادشاهی‌نماید‌آن وقت درایران‌باید هر روز صد نفر دم از پادشاهی زند و در این باب آنچه می‌دانستم سخنان زیادی بایشان گفتم که اگر باز محمدقلیخان با وی از این مقوله سخنان بگویدجواب‌دندان‌شکن‌باو بدهد، بحمدالله که‌دیگر این‌مذاکره‌تجدیدنشد.

خلع اسلحه از دونفر مجاهد :

یکی از کارهائیکه درسراب روی داد ونمیبایست روی بدهد بی‌لطفی سرداربود نسبت بدو نفر ازمجاهدین کمیتهٔ ستار که باستقبال سردارآمده بودند . سردار چرا دربارهٔ ایشان چنان رفتار ناملایم را روا دید که حتی اسلحهٔ ایشانرا هم ازدستشان گرفت تحقیقاً ندانستم الا آنکه چون مخبرالسلطنه گفته بود از مجاهدین باید نزع اسلحه شود شاید از آنروی بوده‌است اما چون ایشان با یك شوق وشعفی باستقبال سردار آمده بودند پسندیده نبود که چنین رفتاری باایشان بشود .

شنیدم وقتی که اسلحهٔ ایشانرا ازدستشان می گرفتند یکی از آنان[1] سردارا مخاطب ساخته چنین گفته بود جناب سردار ما فدائی شما هستیم، جان خودرا بر کف دست گذاشته برای نثار پای شما آمدیم، شما مارا در میان دوست ودشمن این طور رسوا ننمائید که رسوائی ما رسوائی شماست وتعصب ما بشما میرسد. سردارظاهراً چیزی نگفته بود ولی درباطن از این پیش‌آمد سخت متأثرشده بود.

پس‌ازچند روز توقف درسراب و رسیدگی بکارهای آنجا روز شنبه دوم رمضان سردار ازسراب حرکت کرد، درموقع حرکت عدهٔ سوار باسواران حاجی‌اسمعیل‌خان کمابیش بدویست و پنجاه نفربالغ شده بود . دربین راه مجیدخان پسرخسروخان باستقبال آمد که آن وقت تقریباً پانزده و شانزده ساله بنظر می‌رسید و گویا هنوزهم زنده‌است. سردارنسبت بدومحبت زیاد کرد ودرپهلوی خودش دردرشکه نشاند ونوازش بسیارنمود وعلتش این بود

۱ـ آنچه درخاطر دارم اسم این شخص جمشید بود.

که‌پدروی خسروخانرا که یکی‌ازخوانین‌معروف ورشیدبود محمدعلیمیرزا در زمان ولیعهدی خود دریکی‌ازمسافرتهای اردبیل بخدعه باردبیل‌آورده حکم کرد که سرش‌بریدند وسردار با وی‌آشنا بود وهمیشه اورا یادمیکرد وشجاعت و رشادتش را می‌ستود .

شب را درنیر[1] ماندیم، صبح‌حرکت کرده روزیکشنبه۳ رمضان وارد اردبیل شدیم .

ورود باردبیل :

قبل از ورود بشهر در دو فرسخی آن درباغی مراسم پذیرائی بسیار باشکوه و مجللی ازطرف اهالی‌تهیه شده‌بود وجماعت کثیری ازمعتبرین و اعاظم شهر درآنجا حضورداشتند. تقریباً یکساعت درآنجا سرداراستراحت کرد وبا مستقبلین مشغول‌صحبت‌بود وسپس‌سوارشده عازم‌شهر گردید. تمام اهالی شهر ازاعیان و اشراف وتجار و کسبه باستقبال‌آمده‌بودند، سه ساعت بغروب مانده‌بود که سردار باسواران خود وپیشوازکنندگان بشهراردبیل رسید ونخست درانجمن ولایتی‌پیاده شد ودرانجمن‌تشریفات زیادی بکاربرده بودند پس‌ازمعارفه‌وبجای‌آوردن مراسم‌معموله وصرف شیرینی‌وچائی‌بمنزل آقای حاجی کاظم وهاب‌زاده تشریف برده در آنجا پیاده شد. یکی دو روز که‌اهالی بدیدار سردارمی‌آمدند وتمام اوقاتش صرف پذیرائی بود باوجود این از توجه باوضاع حاضر و رسیدگی بپاره‌ئی امور خودداری نمی‌فرمود ومردمرا بآنیهٔ درخشانی امیدوار می کرد .

پس‌از دوسه روز بقلعه تشریف‌برده ازدوساعت‌بغروب مانده تا پنج وشش‌ساعت‌ازشب گذشته‌باسردارمفخم‌اسکندرخان معروف‌بکشیکچی‌باشی

۱ـ نیر نام دهی‌است در شش فرسخی اردبیل .

راجع بامورجاریه مذاکره می کردند .

توقیف میرزامحمدحسین زاده ورسیدگی بحساب وی :

ازجمله کارهائی که سردار پس از ورود باردبیل بعداز شور با سردار مفخم اقدام کرد راجع بمیرزامحمد حسین زاده بود که از طرف (کمیتهٔ ستار) رشت باردبیل آمده مشغول عملیات بود ومردم اردبیل هم بحسب ظاهر از دست او بمخبرالسلطنه شکایت میکردند . مشارالیه مردی فعال و رشید بود، اردوئی ازمجاهدین وغیره تشکیل داده برتق وفتق اموراشتغال داشت. مشارالیه چنانکه سابقاً نیز بدان اشاره شد مردی فداکار بود ولی اعتقاد داشت که ایرانرا باید ازوجود اشخاص مستبد پاك کرد ونباید آنانرا زنده گذاشت و مجاهدینیکه با او بودند ویرا از دل و جان دوست می‌داشتند زیرا که که نسبت بزیردستان خودبسیارمهربان بود، هیچوقت مقام خودرا بالاتر از ایشان نمی‌شمرد . بالجمله او را گرفتار کردند و ریاست اردو را بمرحوم یارمحمدخان دادند وآقای یکانی را مأمور کردند که بحساب ایشان رسیدگی کند. آقای یکانی هم بانهایت دقت رسیدگی کرد، معلوم شد که مشارالیه هرچه ازمردم گرفته صرف اردو کرده وخودش دیناری تصرف ننموده، حسابش پاك و روشن بوده‌است وآنچه باقی مانده بود بکسان سردارتحویل داد .

بنده خودنیز از آقای یکانی پرسیدم که آقای محمد حسین‌زاده دخل وتصرف شخصی در وجوهات کرده‌است یانه؟ فرمود حسابش پاك وروشن بوده، خودش بسود شخص خود ابداً دخالت نکرده بود . پس از گرفتاری محمد حسین‌زاده جمعی ازیارانش به‌نمین فرار کردند وعده‌ئی سوار ازعقبشان فرستاده شد که آنانرا دستگیر کنند، گویا نتوانستند این کاررا انجام دهند .

چنانکه گفتهشد بنده راجع بجریان امور بیش از این چیزی نخواهم نوشت وصلاح هم در آن است که عنان قلم را کشیده دارم تا چیزی بخلاف ننگارم، مگر دو سه امر کلی که بهرصورت باید نوشته شود که یکی از آنها بیرون آوردن رشیدالملك و یارانش از کونسولخانه است و تفصیل آن بدینگونه است.

بیرون آمدن رشیدالملك ویارانش از کونسولخانهٔ روس :

چند روز از ورود سردار باردبیل نگذشته بود که روزی بمن فرمود آقای مخبرالسلطنه درتبریز ازمن تقاضا کرده بود که بهرنحوی باشد باید رشیدالملك رااز کونسولخانهٔ روس بیرون آورد، دیروزمن باتفاق سردارمفخم اقدامی کردیم ولی نتیجه نبخشید. گفتم آقای مخبرالسلطنه به بنده نیز فرموده است که بهرنحوی باشد باید وسایل بیرون آوردن رشیدالملك را از کونسولخانه فراهم آورید، چون بنده بارشیدالملك سابقهٔ آشنائی دارم شاید بتوانم ایشانرا متقاعد کنم. فرمود اگر بتوانید چنین کاری بکنید فوق العاده مایهٔ امتنان من هم خواهد بود.

گویا شب ششم یا هفتم رمضان بود که بنده تقریباً یکساعت ازشب گذشته باتفاق یك نفر از پیشخدمتان سردار بکونسولخانه رفتم، ازمستخدمین کونسولخانه محل رشیدالملك راپرسیدم، نشان دادند، پس از تحصیل اجازه وارد اطاق ایشان شدم. رشیدالملك ازدیدار بنده اظهار بشاشت کرد، بعد از ادای تعارفات ومراسم ازطرفین وصرف چائی وقلیان، گفتم آقای رشیدالملك حقیقت امر این است که بنده نهایت تأسف دارم از اینکه با چشم خود ببینم که یك سردار ایرانی بکونسولخانهٔ روس پناهنده شده. گفت ناچاری چنین ایجاب

کرده‌است . گفتم شکر خدارا که موجبات ناگزیری از بین رفته، من صلاح در آن می‌بینم که هم‌اکنون با بنده بمنزل بنده تشریف ببرید و جناب سردار را هم اطلاع دهیم که بآنجا تشریف بیاورند باهم تجدید عهدی بفرمائید وفردا باتفاق سایر آقایان از کونسولخانه خارج شده جنابعالی بمنزل آقای وکیل تشریف ببرید و سایر آقایان هم بمنزل خودشان تشریف ببرند . گفت سردار و سردارمفخم هم دیروز چنین تقاضائی کردند من نپذیرفتم، اکنون چگونه می‌توانم بمنزل شما بروم. گفتم شاید پاره‌ئی تصورات جنابعالیرا مانع از قبول در خواست ایشان کرده ولی من یقین دارم که به‌بنده اطمینان دارید که اگر بگویم جای هیچگونه تصور دور و دراز نیست مطمئن خواهید بود. گفت صحیح است. آنگاه پیشخدمتش را گفت که بآقای وکیل بگوئید زحمت کشیده باینجا تشریف بیاورند . چون آقای وکیل وارد شد از دیدن من تعجب کرد و گفت مقصود از احضار چیست؟ رشیدالملك گفت من حالا میخواهم با فلانی بملاقات سردارملی بروم و شماهم حاضر باشید که فردا بالاتفاق ترك کونسولخانه بگوئیم. وکیل گفت این تصمیم شما برخلاف احتیاط است. گفت کار از احتیاط گذشته‌است، این بگفت و ازجای خود برخاست و باهم رفتیم باطاق مخصوص، بنده بسردار نیز اطلاع دادم تشریف آوردند بارشیدالملك مصافحه کرده روی همدیگررا با نهایت گرمی بوسیدند. وتقریباً نیمساعتی باهمدیگر بگفتگوی دوستانه پرداختند. بعد رشیدالملك خداحافظی کرده خواست برود وبنده مجدداً تا کونسولخانه باایشان برفتم وخداحافظی کرده باز گشتم. رشیدالملك وسایرین فردا از کونسولخانه بیرون آمدند و پس از چند روز رشیدالملك عازم رفتن تبریز گردید .

جلب رضایت سردار برای مراجعت خود به‌تبریز:

چون‌بنده اوضاع‌را دیگر گون می‌دیدم ویقین داشتم که وجود بنده منشأ اثری نخواهد بود از سردار درخواست کردم که اجازه دهد بنده نیز بارشیدالملك‌به‌تبریزمراجعت کنم، اجازه ندادند. گفتم ماندن من‌دراردبیل ابداً ثمری ندارد و اصرارزیاد کردم بالاخره درمقابل دلایلی که‌آوردم دلش نرم‌شد ونتوانست دلیل وحجت قاطعی براقامت من دراردبیل بیآورد، فرمود حالا که میخواهیدبروید ازنوشتن‌اطلاعات واخبار ضروری دریغ منمائید ، مقصودش‌از اخبارضروری اخباری‌بود که بشخص خودشان راجع‌باشد. گفتم البته‌آنچه مقتضی باشد معروض خواهد شد .

من رفتم با آقای رشیدالملك‌هم ملاقات کردم‌قرارشد پس‌ازچندروز حرکت کنیم.

فردای‌آنروز سردار چون مرا دید زبان بشکوه باز کرد و سخنان گله‌آمیز گفتن گرفت که این دور از وظایف دوستی‌است که مرا بگذاری وخودبگذری! معلوم‌بود که کسانی با وی دراین باب مذاکره کرده بایشان گفته‌اند که رفتن‌فلانی‌خوب‌نیست بهروسیله‌ئی‌است باید نگذارید اوبرود. بنده نیزآنچه لازم‌بود گفتم وهمه را تصدیق کرد وسوگند خورد که بعداز این چنین وچنان خواهم کرد وازصلاح‌دید شما تجاوزنخواهم‌نمود، چندان ازاینگونه سخنان‌بگفت که مرا ازعزم‌خودبازداشت وقصد رحیل‌من‌باقامت مبدل گشت . افسوس که این قول و قرار دیر نپائید پس‌از دو سه روز باز ترتیب سابق پیش‌آمد و رفته رفته‌آشفته‌تر گردید . بد اندیشان بآزارمردم

پرداختند و اسباب رنجش ایشانرا فراهم آوردند . هر کس درکارخود حیران بود حتی سردارهم نمی‌توانست از اوضاع مستحضرشود وبرای عواقب امور اندیشه‌ئی کند . جزچندتن که از وخامت مآل اندیشناك بودند دیگران از مقدرات آیندهٔ خود خبری نداشتند . ما دراینجا بی‌خبر ازهمه‌جا روزگار می گذراندیم، آیا می‌دانستیم که دشمنان آزادی درچه خیالند وسرگرم چه اقدامات‌هستند؟ بهتراست قدری‌بحال ایشان‌نیز بپردازیم وبدانیم که‌آیا آرام نشسته‌اند یا درصدد اقدامی میباشند ؟

اتفاق واتحادعشایر بادست رحیم‌خان وبرگزیده شدن‌اوبریاست کل:

چنانکه مذکور شد محمدعلیمیرزا پس‌از آنکه ناگزیر از اصدار فرمان مشروطیت گردید اردوی باسمنج نیز بهم خورد و سران اردو هریك راه خود پیش گرفتند و رفتند. رحیم‌خان چلبیانلو نیز باسواران و یاران خود عازم قره داغ شده در قریهٔ (خواجه) چهارفرسخی تبریز مقدار کثیری از فرش و سایر اموال تجارتی که درآنجا بود تمامت آنها را تصرف کرده مبلغی‌هم پول نقد ازاهالی بجبر گرفت ودرعرض راه تا اهرنیزازهیچگونه بیدادگری دریغ نکرد. چون باهر وارد شد بدعوی حکومت برخاست و خودرا حاکم مستقل‌کلیهٔ قره‌داغ‌معرفی کرد وبحل وعقد امورپرداخت حتی بعدازعزل محمدعلی‌میرزا از پادشاهی باز بتلگرافها و احکام وزرا وقعی نمی گذاشت و ازهیچگونه جور وتعدی که‌ازسالیان درازبدان عادت کرده بود فروگذاری‌نمیکرد وبتدریج بدین‌خیال افتاد که‌ایلات وعشایر وخوانین و کدخدایان اردبیل و خلخال و مشکین را با خود همراه کند و بکارهای مهمی مبادرت نماید .

وقتیکه ما در اردبیل بودیم کم و بیش می‌شنیدیم که رحیم‌خان با ایلات وعشایرعقد اتحاد و اتفاق می‌بندد ولی کاملاً بتحقق نه‌پیوسته بود . زیرا اغلب رؤسا و کدخدایان و خوانین شاهسون وخلخال باستقبال سردار آمده از ایشان پذیرائی می کردند و از اظهار اخلاص و ارادت خودداری نمی‌نمودند درصورتیکه در همانروزها چنانکه خواهیم دید با رحیم‌خان عقداتفاق بسته‌واورا بریاست بر گزیده بودند. حالا بایددیدرحیم‌خان‌چرا بخیال یاغیگری افتاده و کوس خودسری میزد درصورتیکه با چشم خود دید که محمدعلی‌میرزا با آن همه کرّ وفر وتوپ وتوپخانه ولشکرنتوانست با ملت مبارزت‌آغازد وملت را مغلوب سازد . شاید غیرازعللی که بنظرما می‌رسد علل‌وجهات‌دیگری‌نیزوجود داشته‌باشد که‌ماازآن‌مطلع‌نیستیم‌ولی‌درصورت ظاهرآنچه بنظرمی‌رسد علل چندی بود که او را بخودسری وا می‌داشت.

علل یاغیگری رحیم‌خان :

اولاً اگررحیم‌خان می‌خواست که دست‌ازخودسری کشیده باملیون بسازد بایستی‌اموالی که ازغارت بدست‌آورده‌بود اعم ازمال‌التجاره وغیره با اطلاع‌انجمن‌ایالتی بصاحبانش‌بر گرداند و این‌اموال غارتی باندازه‌ئی زیاد بود که‌بکرورها بالغ می‌شد واوهر گزنمی‌خواست که چنین ثروت بزرگی را که درعرض یکسال بدست‌آورده از دست بدهد .

ثانیاً چون‌خیانت‌عظیمی بملت کرده وبخلاف قولی که‌بوالی‌وانجمن داده وتوپ‌وتفنگ وفشنگ وپول‌ازمخبرالسلطنه گرفته‌بود که در دفع‌اشرار بکاربرد درقتل احرار بکاربرده‌بود دیگر نمی‌توانست باور کند که‌اگرمجدداً از در استئمان برآید ملت سوگندهای اورا باورخواهد کرد ومی‌ترسید که

اگر بچنین کاری اقدام کند خود وهستی خودرا بباد خواهد داد .

ثالثاً هنوز امیدوار بود که محمدعلیمیرزا بدستیاری دولت روس مجدداً براورنگ پادشاهی جلوس خواهد کرد وآن وقت خدمات اورا منظور داشته بمقاماتش خواهد افزود .

رابعاً پیغامها و دستورالعملهای محمدعلی میرزا اعم از مستقیم و غیرمستقیم که بدو میرسید او را تشجیع بمخالفت با دولت وقت می کرد و او نیز این پیغامها و دستورالعملها را سرمشق خود قرار می‌داد و از دل وجانش می‌پذیرفت .

خامساً بالاتر ازتمام اینها تعلیمات خاصی بود که ازناحیهٔ کونسولگری روس با وسایل مختلفه وطرق متنوعه بوی می‌رسید و او نیز متابعت ازآن دستورها می کرد و بساز ایشان می‌رقصید .

و باحتمال قوی گویا اتفاق و اتحادیکه رحیم‌خان با عشایر بست بصوابدید یاخودباشارت کونسولخانهٔ روس بوده‌است. اکنون برای آنکه کاملا روشن شود که روسها در اقدامات رحیم‌خان بی‌طرف نبوده دخالتهای ناروا می کردند سواد دوفقره اتحاد وائتلاف رحیم‌خانرا باعشایر وایلات شاهسون و قره داغ که یکی درحاشیهٔ قرآن نوشته شده و مخبرالسلطنه نیز آنرا در کتاب خاطرات و خطرات تألیف خودآورده و دیگری تلگرافی است که رحیم‌خان و رؤسای ایلات وعشایر توسط سفارت روس بمحمدعلیمیرزا مخابره کرده‌اند و مرحوم کسروی آنرا درتاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان نقل نموده است میآوریم و بعلاوه تقریرات موقرالسلطنه نیز کاملا قضیه را روشن کرد چنانکه دیگرجای تردید باقی نماند که اینهمه عهد واتفاق عشایر با دستور و راهنمائی کیان بوده‌است .

شرطنامهٔ ایلات مشکین وقره داغ وخلخال وغیره درحاشیهٔ قرآن :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم (۱)

بتاریخ نوزده شوال‌المکرم۱۳۲۷ این بندگان درگاه رؤسای ایلات وعشایر ولایات خمسه باقتضای تکلیف مذهبی و وظیفهٔ شاه پرستی که برای اعادهٔ امنیت وسلطنت ایران ودفع شرمفسدین وقلع وقمع معاندین دین مبین وترویج مذهب جعفری علیه‌آلاف التحیة والثناء اتفاق و اتحاد کرده وبدواً دراین ولایت اردبیل اقدامات کرده‌ایم برای اصلاحات کلیه درآتیه وانجام این کار کلام‌الله ربانی را فیمابین خودمان شاهد قرارداده شرایط می گذاریم که باکمال مجاهدت از بدو اقدام تا ختم و انجام مالاً و جاناً تا آخرین قطرهٔ خون وحبهٔ مال خودمان ساعی باشیم وحضرت اجل آقای سردار نصرت‌را برای خودمان سردار کل دانسته اجرای اوامر ایشانرا برخود لازم بدانیم، هر کس ازاین عهد تخلف کند ودست بچپاول بزند او را ازجرگهٔ رؤسا خارج کنیم حق ایلیت ومذهب صحیح ندارد واین کلام‌الله مجید خانوادهٔ اورا برچیند، باید عموماً ومتفقاً دارائی او را چاپیده خودشرا مقتول ومعدوم نمائیم .

سردار نصرت، امیرعشایر، سالار اسعد، سالار السلطان، سالار نصرت، لطف‌الله‌خان سرتیپ ، اقتدارنظام ، اسعدالسلطنه، هزارخان ، فاتح‌الممالك، سالارعشایر، سیف‌السلطان ، صارم‌السلطان، سالارفیروز ، رشیدالممالك ، سالار دیوان ، مستعان‌الملك ، بدل‌خان ، حسینقلی‌خان ، عبدالله خان ، ابوالفتح بیگ ، قدرت خان ، ماشاءالله خان ، عزت‌الله خان ، بدرخان ، محمدقلی‌خان ،

۱ـ خاطرات وخطرات صفحهٔ ۲۸٤.

محمدخان ، جوادخان ، انشاءالله‌خان ، نصرالله‌خان ،آقابیگ ، فتح‌الله‌خان ، محمدنصیرخان ، هاشم‌خان .

مخبرالسلطنه پس‌ازنوشتن صورت شرط‌نامه می‌نویسد :

معلم این‌جماعت (بلایف) عضونظامی ژنرال کونسولگری است،آن روحیهٔ خوانین شهر[1] واین روحیهٔ خوانین ایلات، ساوجبلاغ هم بجای خود دستهٔدیگری‌هستند باخیالات دیگر،یکجا روس محرك‌است، یکجا عثمانی. واینك تلگرافی که عشایر و خوانین توسط سفارت روس بمحمدعلیمیرزا مخابره کرده‌اند .

تلگراف رحیم‌خان وعشایرمتحده با او بشاه :

« ازتبریز بطهران سفارت روس توسط جناب جلالتمآب‌اجل‌جنرال کونسولگری دولت بهیهٔ روسیه دام‌اقباله بخاکپای‌اقدس مبارك اعلیحضرت اقدس محمدعلیشاه ارواحنا فداه .

مدتی‌است این مشروطه طلبان بنای بلوا و قتل وغارت را گذاشته اول چقدر ازآقایان و سادات تبریزرا بقتل رسانیده و خانهٔ ایشانرا غارت کردند و از آنجا در اردبیل چند نفرسادات وآقایان اردبیل را کشتند و تمام دار وندارآنها را بردند ومجتهد که نایب امام است در تهران چندنفر مجتهد وآقایانرا بقتل‌رسانیدند، اینها با ارامنه وگرجی همدست شده از اول‌علماء وسادات مارا کشتند، اگرآنها مذهب داشتند علماء و سادات چه تقصیری دارد،کلیهٔ خیالشان درقطع ریشهٔ ما است، دراین‌صورت متجاوز از چهار کرور نفوس وعموم خوانین و رؤسای قرجه‌داغ وعموم بیگزادگان و

۱ـ مقصود ازخوانین شهراشخاصی‌بودند که‌برضد مخبرالسلطنه‌اقدامات میکردند.

رؤسای قوجه‌بیگلو و کدخدایان طوایف شاهسون متفق‌القول شده ان‌شاءالله چهاردهم شهر حال عموماً بطرف اردبیل حرکت کرده تا جان در بدن داریم نخواهیم گذاشت کسی درهیچ جا اسم مشروطه ببرد و در خدمتگزاری در راه پادشاه خودمان مضایقه‌نداشته جان ومال خودمانرا تصدق کرده‌از اطاعت تجاوزنداریم، محض اطلاع خاطر اقدس ملوکانه ارواحنا فداه عرض شد .

مهرها: یارحیم-عبده‌محمدحسن- عبده‌سرداربهری -هزار- نصرة‌الملوك- سعدالله - امیر- عبده عبادالله - عبده‌الراجی ماماس - آقاخان - آقا ابن السلطان نورالله - صاحب - علی- اسکندر- عبادالله‌الصالحین.»[1]

این تلگراف تاریخ‌ندارد، مرحوم کسروی را عقیده براین‌است که دراوایل رمضان‌نگاشته شده‌است، این‌است که عزیمت باردبیل‌را بچهاردهم آن ماه نوید می‌دهند . احتمال میرود که نظرشان در این باب صائب بوده است . برای‌آنکه شاید تلگراف کنندگان هنوز مستحضرنبودند واطلاع نداشتند ازاینکه در۲۳ شعبان۱۳۲۷ یعنی‌همانروزیکه سردارعازم اردبیل بود محمدعلیمیرزا ازتهران بیرون رفته عازم روسیه گردید و اینکه در تلگراف اظهارداشته‌اند که با جار وجمعیت باردبیل رفته اسم مشروطه را ازبین خواهیم‌برد چنانکه کسی نتواند اسم‌آنرا بزبان بیاورد گویا نظرشان بستارخان بوده که شنیده بودند باردبیل رفته است . بهرصورت ایشان نتوانستند درچهاردهم رمضان باردبیل بیایند ولی جسته و گریخته شنیده میشد که رحیم‌خان در آن صدد است که با رؤسای شاهسونها اتحاد کرده روی باردبیل‌بیاورند. سردارمسموعات خودرا مشروحاً بمخبرالسلطنه‌نوشت

۱- چاپ امیرکبیر، جلد دوم، صفحه ۹۰. تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان .

وتذکرداد که تا زوداست باید استعدادکافی ازتفنگ وفشنگ تهیه نمود که اگر این اشتهارات صورت خارجی پیدا کند لامحاله آن مقدارفشنگ داشته باشیم که بتوانیم لااقل یکماه مقاومت کنیم. ولی مورد قبول نیافت .

تغییرمنزل دادن سردار :

دراین حیص و بیص سردارمنزل خود را تغییر داده بمنزل مرحوم حاجی امین رفت. بنده ازشرح وتفصیل جریان امور بکلی صرفنظرنموده تنها بنوشتن خلاصهٔ جریانات اکتفا خواهم کرد. چندی نگذشت که شنیده شد رحیم‌خان با شاهسونها در دو فرسخی اردبیل لشکرگاهی درست کرده‌اند و درصدد حمله بشهر می‌باشند. مسموعات حقیقت پیدا کرد سردار دیگر اقامت درشهررا جایز ندیده بقلعه تشریف بردند و اغلب مجاهدین نیز از ایشان پیروی کردند .

جنگ شروع شد :

سواران قره‌داغی وشاهسون، اردبیل را چون نگین انگشتری احاطه کردند تلگرافهای شدید اللحن به‌تبریز و تهران مخابره شد وچگونگی امر مشروحاً بعرض رسید . مخبرالسلطنه در جواب تلگراف کرد که :آقا چه میگوئید، رحیم‌خان در اهر ناخوش‌است، پریروز کونسول روس برای معاینه ومعالجهٔ وی طبیب روسی‌فرستاد. مخبرالسلطنه شاید راست میگفت ولی طبیبی که رفته‌بود حامل دستوربود که رحیم‌خان هرچه زودترحرکت کند و او نیز قبول کرد . مجدداً ستارخان تلگراف کرد که رحیم‌خان با سواران خود وسواران شاهسون‌اردبیل را محاصره کرده و عدهٔ آنان بیش‌از ده هزارنفراست، اکنون‌باید بهروسیله‌ئی‌است قوای‌کافی فرستاده شود والا

علی‌الاسلام‌سلام. بالاخره تهران‌جواب داد که (آقای سردارمحیی با اردوی مجهزی ازراه رشت عازم اردبیل شد.) وتبریزهم جواب داد که : (باقرخان سالارملی و صمدخان مراغه‌ئی و رشیدالملك با عده‌ئی‌کافی بجانب اردبیل حرکت کردند . درخود اردبیل مجاهدین اردبیل با مجاهدین تبریز دوش بدوش دلیرانه مشغول جنگ بودند . و اردوئی که میرزا محمدحسین‌زاده در اردبیل تشکیل داده بود آنهم درسایهٔ بی‌مبالاتی بکلی ازبین رفته بود . و از رؤسای شاهسون در اردبیل بجز از عمران خان حاجی خواجه‌لو کسی باقی نمانده بود و اوهم چند روزی با مجاهدین‌همراهی کرد . بعد ناخوشی پدرش‌را بهانه کرده ازسرداراجازه خواست که چند روزی پیش پدرش رفته و از او دیدنی کرده بازمراجعت نماید، سرداراجازه داد که‌برود وباز گردد با آنکه سردارخودش می‌دانست که عمران خان دیگر باز نخواهد گشت ولی نخواست پرده از روی‌کار بردارد زیرا اگر اجازه‌هم نمیداد بازمی‌رفت چنانکه رفت و بازنگشت .

محاصرهٔ اردبیل :

حلقهٔ محاصره روز بروز تنگتر می‌شد وساعت‌بساعت برعدهٔ مهاجمین می‌افزود و از شمارهٔ مدافعین کاسته می گشت باوجود این سردار خم بابرو نیاورده مجاهدین‌را تشجیع می کرد وآنانرا برسیدن قوای دولتی امیدوار می‌نمود .

سوازان حاجی‌اسمعیل‌خان سرابی نیز ازجان و دل می کوشیدند . متأسفانه مجاهدین از جهت فشنگ در زحمت بودند و بهیچوجه دسترس بفشنگ نداشتند وهرروز ازعدهٔ فشنگ کاسته می‌شد تا کار بجائی رسید که سواران بمقام اعتراض‌برآمدند و گفتند اگرچند روزی‌هم بجنگ پردازیم

فشنگ‌های ما بکلی تمام خواهد شد و آنوقت کسی را از ما زنده نخواهند گذاشت باوجود این سردارایشان را امیدواری می‌داد و می‌فرمود بزودی قوای دولتی ازهرطرف روی باردبیل خواهند آورد و بالاخره غلبه با ما خواهد بود.

ولی این سخنان بگوش کسی فرونمیرفت زیرا سردارمحیی با قوای خود در آستارا مانده بود و سالار و صمدخان و رشیدالملك هم که از تبریز فرستاده شده بودند. درسراب متوقف بوده نمی‌توانستند بسوی اردبیل حرکت کنند و مجاهدین هم بخوبی از اوضاع مستحضر بودند و می‌دانستند که کار بسختی خواهد کشید چند روزی نیز بهرنحوی بود گذشت ولی درنهایت صعوبت کار بجائی رسید که رعب و وحشت چنان بمردم مستولی شد که جمعی از اشخاص معتبرشهرنیز ازخوف جان در کونسولخانهٔ روس تحصن جستند واغلب رؤسای ادارات نیز ادارانرا تعطیل کرده بقلعه آمدند دیگرمجاهدین با عشق و شور بجنگ نمیرفتند ومی گفتند اگرما این چند فشنگ رانیز که درکمر داریم از دست بدهیم دیگرکار تمام است و هرروز زمینهٔ اعتذار و اعتراض وسعت می‌یافت تا آنکه روز ۲۲ شوال طرف عصرچندنفر ازسران مجاهدین باطاق سردار آمده بانهایت صراحت گفتند دیگرما توانای مقاومت نداریم بهرنحوی است باید خودمانرا ازاین مهلکه نجات دهیم، دامنهٔ مذاکرات تا سه ساعت ازشب گذشته کشیده شد، دراین بین برادر اسمعیل خان سرابی گفت جناب سردار آقایان صحیح میگویند دیگر مقاومت ثمری ندارد جز آنکه باید همه را باسارت بدهیم یا کشته شویم وصلاح دراین است که که ما فعلا خود را ازمرگ نجات دهیم تا بتوانیم درآتیه با استعدادکافی بردشمن بتازیم، اگر پیشنهاد آقایانرا مورد توجه قراردهید تصدیق خواهید فرمود که باید بهرنحوی است خود و یارانرا ازاین مهلکه نجات دهید؟

سردار فرمود راه چاره تنها بسته براین است که دست از مدافعه برنداریم تا ببینیم کار بکجا منتهی خواهد شد. برادر اسمعیل‌خان گفت من بتمام اطراف و اکناف اردبیل کاملا بلد هستم اگر مایل باشید که ازشهرخارج شوید من‌شمارا می‌توانم‌ازراهی ببرم که‌سلامت بسراب برسید چون مجاهدین این سخن از وی بشنیدند همه صدا بصدا داده گفتند باید همین امشب از اردبیل بیرون رویم و کاربجائی رسید که سردار مجبورشد که رأی عمومرا بپذیرد، بالاخره شب ۲۳ شوال حوالی نیمه‌شب بود که ستارخان با کلیهٔ سواران ومجاهدین باستثنای‌چندنفرازقلعه خارج‌شده بجانب سراب رهسپار شدند. سرداربا‌وجوداینهمه اصرار یاران نمی‌خواست از شهر بیرون برود وقتیکه ملتفت شد ازاهالی اردبیل اشخاصی‌هستند که درباطن با رحیم‌خان و کدخدایان شاهسون مرابطه ومکاتبه دارند دیگر ناچار پیشنهادآقایان را پذیرفت وشبانه از اردبیل حرکت کرد.

درسراب با سالارملاقات کرده و خلاصهٔ ماوقع را بایشان نقل کرد و با صمدخان ابداً مواجه نشد و برشیدالملك‌هم بسیار تندی کرد و عازم تبریزشد.

بازگشت ستارخان به‌تبریز:

ستارخان اگرنتوانست درسفر اردبیل خدمت مهمی‌انجام دهد علت عمدهٔ‌آن علاوه برجهات دیگر، یأس ونومیدی‌بود که پیرامون خاطر ویرا فراگرفته‌بود، دیگرآن وجد و سرور و عشق وشور سابق را نداشت وهر روزآثار نومیدی در چهرهٔ وی بیشتردیده میشد، روزهائی که ستارخان در

تبریز جنگ میکرد و صفوف دشمن را می‌شکافت ومرگ را حقیر میشمرد یکی‌از علل عمدهٔ آن این بود که اورا تشویق میکردند و سردارملی لقب می‌دادند وقتیکه درزمستان می‌خواست‌از کوچه‌ئی عبور کند مردم ازپیر و جوان حتی کودکان خردسال در گذرگاه وی روی برفها می‌ایستادند که او را ببینند ، دست زنند و زنده باد ستارخان سردارملی‌بگویند و ازسایر شهرهاهم مردم تلگرافهای زیادی درتبریك فتوحات وی مخابره میکردند بدیهی است که‌این‌ترتیبات او را تشویق میکرد و ازجان و دل بجانسپاری حاضرمی‌شد و یك تنه دربرابر هزارنفرسینه سپر میکرد ومی گفت زنده‌باد مشروطه . بزرگترین عامل مؤثر در فتوحات ستارخان تشویق وقدرشناسی از وی بود مدتی در سفر اردبیل ازبس تلگراف به تبریز و تهران کرد و وخامت حال و استقبال را خاطرنشان کرد که دیگرحوصله‌وصبرش‌بنهایت رسید . ستارخان وقتی درتبریز شنیده بود که شبی درمجلس حال چندنفر باهم گردآمده و سخن از مشروطه و مجاهد می گفتند شخصی از آنان گفته‌بود حالا که جنگ‌خاتمه یافت بایدکاری کرد که‌این‌رؤسای مجاهدین ازقبیل سردار و سالار ازمیان بروند و سپس قبر ایشان را امامزاده کرد .

این سخن اعم ازآنکه صحت داشته است یا نه درمرحوم سردار اثر عظیمی کرده بود و همواره می گفت این فوکلیها می‌خواهند ما را بکشند ومزارمارازیارتگاه‌قراردهندومخبرالسلطنه‌رانیزازآن‌قبیل‌اشخاص‌می‌دانست ومی گفت ما زحمت کشیدیم وخودرابکشتن‌دادیم نتیجه‌را دیگران‌بردند و روزهای‌اخیر که‌دراردبیل‌بود باندازه‌ئی‌دلتنگ‌وملول‌بود که‌می گفت‌دیگراز زندگی‌سیرشده‌ام، من درمقابل بیست هزارسوارشاهسون وقره‌داغ مقاومت

می کنم درصورتیکه سواران من فشنگ برای مدافعه ندارند و چندین بار بتهران وتبریز تلگراف کردم که بیست هزارسوارقره‌داغ وشاهسون اردبیل را محاصره کرده‌اند قورخانه و کمك لازم‌است، همه بوعده و نوید گذشت و اثری پیدا نشد . و راستی‌هم اینطور بود درعرض این چند روزجنگ که از بیست روز گذشته‌بود باآنکه‌نهایت‌قناعت درتیراندازی می‌شد مجاهدین برای بیش‌از دو سه روزجنگ فشنگ‌نداشتند باری چارهٔ منحصر بفرد همان بود که شب ۲۳ شوال با سواران و کسان خود با یك شجاعت خارق‌العاده از اردبیل خارج شده بسلامت بسراب رسیدند . صمدخان و رشیدالملك وباقرخان سالارهر کدام‌بامقداری سواربسراب‌آمده بودند ولی‌نمیتوانستند باردبیل بیایند . بالاخره سردار به‌تبریز وارد شد و نسبت بمخبرالسلطنه سخت بدبین شده بود وآشکارا درمجالس نسبت باو بد می گفت و رفته رفته برشدت مخالفت وی افزوده می‌شد واصلاح ذات‌البین امکان پذیر نبود زیرا ستارخان مقام‌خودرا بالاتر ازمخبرالسلطنه‌می‌دانست ومخبرالسلطنه‌ستارخان را بدان چشم می‌نگریست که‌بیکی‌ازصاحبمنصبان جزء باید نگریست. در این میان کاربنده سخت مشکل شده بود زیرا سردار شکایتهای خودرا از مخبرالسلطنه بمن‌می گفت ومخبرالسلطنه‌هم بهمانطور،نه‌می‌توانستم سردار را متقاعد کنم که دست از تندی بردارد و طریق ملایمت پیش گیرد و نه مخبرالسلطنه ازلجاجت خود می‌کاست .

ملاقات با مخبرالسلطنه :

روزی مخبرالسلطنه تلفون کرد که من‌خدمتش برسم،چون شرفیاب شدم باز زبان بشکایت باز کرد و بنای تندی گذاشت، سخن بدرازا کشید،

عاقبة‌الامر گفتم جنابعالی با کسی طریق مجادله پیش گرفته‌اید که خودتان می‌فرمودید « من روزی که خواستم بایران عزیمت کنم بصاحبخانه‌ئی که من درخانهٔ او سکونت داشتم گفتم چه سوغاتی برای شما ازایران بفرستم؟ گفت‌من‌ازشما سوغاتی نمی‌خواهم فقط ازشما این‌تمنی‌را دارم که سلام مرا بستارخان برسانید. » همچو شخص را نباید درجزو صاحبمنصبان معمولی محسوب کرد، باید بزرگواری بخرج داد و با چشم مهر ومحبت بایشان نگریست وشخص اورا گرامی شمرد تا رفته رفته این خشونت وبدبینی از بین برود و دورهٔ صلح و صفا روی آورد و این گفتهٔ پشوتن را به اسفندیار لطفاً از بنده استماع فرمائید :

سوار جهان پور دستان سام ببازی سر اندر نیارد بدام
بترسم که این‌کار گردد دراز بزشتی میان دو گردن فراز

لختی باندیشه فرو رفت آنگاه سر برآورد و گفت شما دوبیت از فردوسی برای من خواندید قبول دارم ومن‌هم از گفتهٔ حافظ بیتی بخوانم که برای سردار بخوانید ولی او نخواهد پذیرفت وآن این است :

نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر هرآنچه‌ناصح مشفق بگویدت بپذیر

افسوس که هیچکدام‌از این دو بزرگوار نتوانستند که باهم بسازند .

وضع اردبیل پس‌از مراجعت سردارملی :

پس‌ازمراجعت سردار، مردم اردبیل ببلای‌خانمانسوزی گرفتارشدند که واقعاً تأثرانگیز ورقت‌آور بود، سواران‌رحیم‌خان‌وبیگ‌زادگان‌شاهسون چون شهررا خالی‌ازحریف دیدند با یك حرص و ولع وحشیانه دست بقتل وغارت باز کردند،آتشی افروختند که دودش فضای شهررا فراگرفت و بر خشك و تر ابقاء نکردند،آنچه می‌توانستند و ازدستشان برمی‌آمد دریغ

نورزیدند، تاآنکه پس‌ازچند روزعده‌ئی قزاق وسالدات روسی باردبیل وارد شد و رشتهٔ جمعیت ایشان ازهم گسیخت، بیگزادگان شاهسون میان‌ایل خودشان بازگشتند و رحیم‌خان‌هم با سواران خودبسوی‌اهررهسپار گردید و مردم بدبخت اردبیل پس‌ازآنکه خانه و زندگیشان بغارت رفت، نفسی بآسودگی کشیدند.

ستارخان پس‌از ورود به‌تبریز:

ستارخان‌پس‌ازورودبه‌تبریزسررشته راگم کردونمی‌دانست‌چکار کند. سر وکارش بامرحوم مخبرالسلطنه‌بود، بطورسابق هردو ازهمدیگررنجیده دل بودند و بتهران‌هم‌هرچه‌می‌نوشت سودی‌نمی‌بخشید وجوابهای بی‌سر وته می‌شنیدواز نمایندگان‌نیزجواب‌اطمینان‌بخشی‌نمیرسید وروز بروزدلتنگتر و عصبانی‌ترمی گشت بالاخره تلگراف شدیداللحنی بسپهدار اعظم مخابره کرد، سپهدار جوابی داد که ذیلاً درج می‌شود:

تلگراف سپهدار درجواب تلگراف سردار:

« بعدالعنوان خواهش میکنم مطالب مکنونهٔ خود واشخاصی‌را که دراین‌مجاهده وصدق خدمت با شما شرکت داشتند با همه نوع ملاحظات وسعت و مقدرت امروزهٔ دولت صریحاً با پست بنویسید تا بقدریکه مقتضی است مراتب‌اشخاص‌وقدرزحمات منظورشود ودرخدمات وبرادری هم‌مسلکان محترم با جان ودل حاضرم. سپهدار اعظم ۲۱ ذیقعده ۱۳۲۷ ».

افسوس که ازاین‌تلگراف نیزثمری حاصل نگردید وهرچه سردار نوشت بی‌نتیجه‌ماندحتی‌درخصوص‌عزةالله‌خان‌اعزازدفترکه واقعاًازمجاهدین



سردار اسعد و سپهدار

رشید و نامدار بود، سردار تلگرافی بوزیر جنگ مخابره کرد که لشکر نویسی آذربایجان را بعهدهٔ او واگذار کند، وزیر جنگ در جواب تلگراف کرد که: « لشکر نویسی آذربایجان چندی است بدیگری واگذارشده حالا باید برای اعزاز دفتر فکر دیگر نمود وزیر جنگ . » هنوزهم فکری دربارهٔ وی نشده است و از سپهدار اعظم هم کاری ساخته نشد و ستارخان شرحی بایشان نوشت و اسامی چند نفررا قلمداد کرد که توجهی دربارهٔ ایشان بفرمایند، اما نتیجه‌ئی بدست نیامد وسردارهم فوق العاده متأثر وملول گردید.

ما میدانیم که برخی از اشخاص درستکار و با نفوذ برای سردار و یارانش ایرادها می گرفتند ومی گفتند که سردار و سالار با آنکه بخوبی می‌دانستند که جمعی از مجاهدین معنی واقعی مجاهدیرا درست نفهمیده

مانند فراشان قدیم بیگلربیگی‌درزمان استبداد راه تعدی وخودسری پیش گرفته نیك را ازبد تشخیص نمیدادند وموجبات آزردگی مردمرا فراهم می‌آوردند باوجود این سردار یا سالار از ایشان بازخواست نمی کردند و از عملیات ناهنجار ایشان جلوگیری نمی‌فرمودند . این ایرادها دربارهٔ برخی از مجاهدین وارد است و چنین اشخاصی در میان مجاهدین پیدا می‌شدند وبرای سردار و سالار لازم بود که حتی‌المقدور ایشانرا ازکارهای ناستوده باز داشته و براه راست دعوت نمایند ولی حضرات محترمیکه در چشم‌مجاهدین‌مویرا می‌دیدند چرا در دیدهٔ متصدیان امور مملکت تیر را نمی‌دیدند. مجاهدین مزبورقریب ده ماه با کمال رشادت جان‌بر کف گرفته شب و روز درمیان‌آتش سوزان بجانبازی مشغول بودند که برخی ازایشان جان بجانان تسلیم کردند و بعضی جان بسلامت بردند آیا مقتضی نبود که اولیای امور توجهی بحال آنان بنمایند؛ یا لااقل فداکاریهای ایشانرا در نظر گرفته بچشم لطف وانصاف بسوی‌آنان‌بنگرند وبرای‌خانوادهٔ کسانیکه در پیشرفت مشروطیت جان سپرده توجهی مبذول دارند و جویای حال ایشان‌باشند. بتصدیق عموم مرحوم حسین‌خان باغبان چهار ماه با قلب پاك مشغول جانبازی بود و شاید بعدازسردار وسالار اغلب فتوحات ملی‌باهمت وی روی داد، آیا کسی‌ازحال خانوادهٔ وی جویا شد؟ نه بخدا، رفت که رفت ومیبایست اولیای اموربحال کلیهٔ فداکاران رسیدگی میکرد و ازمیان‌آنان اشخاصی‌مستعد را بخدمات دولتی‌دعوت وغیرمستعدانراتربیت‌می‌نمود. این آقایان مشکل‌پسند را عقیده براین‌بود که ستارخان سردارملی‌هم‌میبایست پس‌ازآنکه معروفیت جهانی پیدا کرد بازبمیدان اسب فروشان رفته بدلالی اسب امرار معاش بکند گیرم مرحوم سردار بدین امر اقدام میکرد آیا

چنین کاری بحیثیت دولت ایران برنمیخورد؟ وحق آن بود که دولت یکی از املاك خالصه را که هر کس مقداری از آنرا من غیرحق متصرف شده بایشان تخصیص میداد که تا آخرعمر مرفه‌الحال زندگانی می کرد، اما دولت ازدادن (بابا باغی) هم بایشان خود داری کرد.

بالجمله سردار پس از مراجعت از اردبیل چنانکه گفته شد سخت متأثر وملول بود وهرروز مجاهدین پیش او می آمدند وازبدبختی خودشان شکایت می کردند، نگارنده بچند نفر از آقایان نمایندگان دراین موضوع آنچه لازم می‌دانستم نوشتم ولی ازایشان نیزجواب مساعدی نرسید بالاخره خود سردار شرحی بمرحوم مستشارالدوله که عهده دار ریاست مجلس بود نوشت و ایشان هم جوابی دادند که ذیلاً درج می‌شود.

نامهٔ مستشارالدوله بسردارملی:

« جناب اجلا کرم آقای سردارملی دام اقباله نوشتجات جنابعالیرا خطاب بوکلای محترم آذربایجان دیده لازم دانستم خاطرشریف‌را مطلع و مطمئن نمایم که مجاهدات عال‌العال جنابعالی وجناب سالارملی درپیشرفت مقاصد ملت هرگزفراموش نشده همیشه مشکوراست، قریباً اندکی ازآن بسیار بفعلیت خواهدآمد. مستشارالدوله ۲۹ ذیقعده ۱۳۲۷. »

گویا مقصود مستشارالدوله لوحهٔ نقره‌ئی طلاکوبی بود که ازطرف دارالشورای‌ملی برای‌قدرشناسی ازخدمات‌سالاروسردارتهیه کرده‌یامیخواستند تهیه کنند. البته تفصیل آن درمورد خود ذکرخواهد شد.

۱۹

تجهیز دو اردوی دولتی

هنگامی که سردارملی در اردبیل محصور بود تلگرافهای متعددی بتهران مخابره کرد که هرچه زودتر اردوی مجهزی باتجهیزات کامل باید باردبیل فرستاده شود والا کار بسختی خواهد کشید، دولت هم بتجهیز دو اردو اقدام کرد یکی درتحت ریاست مرحوم سردار محیی که از راه انزلی میخواست باردبیل بیاید وتا آستارا نیز آمد ولی موفق نشد که باردبیل برسد. و دیگری اردوی مکملی بود درتحت ریاست مرحوم سرداربهادر بختیاری ومسیو یفرم‌خان که از راه قزوین بسوی آذربایجان فرستاده شد که تفصیل وشرح اقدامات اردو بترتیب نوشته خواهد شد.

عملیات و اقدامات اردوی تهران:

اردوی‌تهران دراواخر نیمهٔ دوم شوال‌درتحت‌فرماندهی‌جعفرقلیخان سرداربهادر بختیاری فرزند نامدار سردار اسعد بختیاری و مسیو یفرم‌خان ازتهران‌حرکت کرده بجانب آذربایجان رهسپار شد، این‌اردو مرکب‌بود از ۳۰۰ سوار بختیاری ویك صد تن مجاهد، مجهز با تجهیزات جدید، با دو توپ شنیدر و دو دستگاه توپ ماکزیم.

خط سیر این اردو از راه قزوین بود وعلت اختیاراین راه‌از آنجهت



یپرم خان

بود که آخوند ملاقربانعلی درزنجان راه مخالفت می‌پیمود و برعلیه مشروطه قیام کرده بود ومشروطه‌خواهانرا مهدورالدم میدانست. رؤسای اردو بموجب امردولت میخواستند نخست آخوند ملا قربانعلی‌را درجای خود بنشانند و بعد روی بسوی آذربایجان آورند.

پس ازورود بزنجان وتصفیهٔ امور آنجا و گرفتاری آخوند ملاقربانعلی وفرستادن وی بعراق (که درکاظمین مرحوم شد) تلگرافی بمرحوم ستارخان

مخابره کردند که در اینجا نقل میشود :

خلاصهٔ تلگراف سردار بهادر و یفرم‌خان‌بستارخان از زنجان :

خدمت ذیشرافت جناب مستطاب اجل اکرم آقای ستارخان سردارملی دام اجلاله العالی، چون تا کنون محل توقف جنابعالی معلوم نبود لذا استعلام سلامت مزاج عالی مقدور نبود اکنون استحضار حاصل آمد این است که وقایع را بعرض میرساند شهر زنجان در کمال نظم و آرامی و دوایر دولتی مشغول انجام وظیفه، ملا قربانعلی گرفتار و بتهران فرستاده شد[1]. منتظر دستور دولت هستیم که با کمال اشتیاق بآن حدود حرکت کنیم، جعفرقلی- یپرم. »



سردار بهادر

۱ـ ملا قربانعلی را پس از رسیدن لکرح باچندتن سوار ازراه همدان وقصربعراق روانه می کنند .

درسلخ ذیقعده نیز تلگرافی ازسردار بهادر بمضمون ذیل بسردارملی رسید :

«امروز که سلخ ذیقعده‌است با یپرم‌خان با اردو بسمت‌تبریز حرکت خواهیم کرد، خواهشمندیم از سلامت مزاج درمیانه شاد وخرسندم‌نمایند، یفرم‌خان سلام دوستانه دارند، جعفرقلی بختیاری . »

سردارنیز جواب‌تلگراف‌را بمیانه‌فرستاد واز آمدن‌ایشان ویفرم‌خان بآذربایجان اظهارخوشوقتی نمودند .

رسیدن اردوی تهران بسراب :

اردوی تهران درتاریخ ۱۷ ذیقعده از زنجان حرکت کرده در نهم ذیحجه وارد سراب شد، قبل‌از ورود اردو حبیب‌الله خان شجاع لشکرپسر رحیم‌خان با عده‌ئی سوار درمحال«آلان برآغوش»مشغول تاخت وتاز بود و می‌خواست که خود را بسراب رسانده‌آنجا را بتصرف درآورد لذا صمدخان شجاع‌الدوله بامرحوم‌سعیدالممالك برای‌جلوگیری‌ازوی بآلان‌برآغوش رفته وموفق بجلوگیری می‌شوند. چون سرداربهادر ویفرم‌خان ازقضیه مستحضر میگردند روز دهم بطرف‌آلان برآغوش حرکت کرده روز یازدهم درمحل معروف‌بگردنهٔ مینق[1] باسواران رحیم‌خان‌بجنگ پرداخته وشکست فاحشی برایشان وارد میآورند و سالارملی باقرخان و صمدخان و سعیدالممالك نیز با اردو بودند . پس‌از شکست سواران رحیم‌خان ، اردو بجانب اهر رهسپار شده بفاصلهٔ دو سه روز وارد اهر می‌شود . راپورتیکه سردار بهادر بایالت از اهر می‌دهد تاریخش معلوم نیست ولی احتمال میرود که قبل‌از

۱ـ مینق نام دهی‌است ازمحال بدوستان .

پانزدهم ذیحجه باشد زیرا تلگرافخانهٔ سراب در۱۷ ماه اطلاع می‌دهد که اردو وارد اهر شده است و گزارش سردار بهادر بایالت هم از اهر بوده‌است، سالارملی و شجاع‌الدوله هم بعداز ورود اردو باهر بفاصلهٔ چند روز بقصبهٔ اهر وارد می‌شوند .

حاجی‌علی‌رضاخان گروسی‌نیز باسیصد سوار، هفتم محرم وارد سراب شده هشتم محرم عازم اهر می‌شود .

اغلب روزها دراطراف‌اهرجنگ ادامه داشت وهمواره فتح ازطرف اردو و شکست از جانب رحیم‌خان بود . پس‌از جنگ‌های سختی که روی داد ، عاقبةالامر رحیم‌خان از مقابله عاجز شده وباکمال‌حسرت فرار کرده بحسرتان رفت و درآنجا نیزنتوانست اقامت ورزد وناچاربروسیه پناه برد .

بموجب گزارش رشیدالدوله[1] وسعیدالممالك[2] که‌برای کشف محل رحیم‌خان‌بحسرتان[3] رفته بودند رحیم‌خان تمامت‌اثاثیهٔ خودرا بهرنحوی‌بود خارج کرده‌بجزهشت‌بارفاسونی که‌ازتبریزآورده‌بود چیزی باقی‌نگذاشت .

اشخاصی‌که با رحیم‌خان بخاك روسیه رفته‌اند :

رحیم‌خان با سه نفرعیال خود وچهارپسرش: بیوك‌خان ـ حبیب‌الله خان ـ نصرةالله‌خان ـ عزةالله خان واهل‌وعیال‌ایشان ودختررحیم‌خان‌وچند نفر ازنزدیکان وخواص‌خدمتگزارانش که درکلیه‌قریب چهل‌نفربودند بخاك روسیه پناه بردند.بقیهٔ نوکران رحیم‌خان وتمام‌ایل‌چلبیانلونزد رشیدالدوله آمده اظهارخدمتگزاری کردند. رشیدالدوله خانهٔ رحیم‌خان را آتش زد .

۱ـ رشیدالدوله کریم‌خان یکی‌ازسرکردگان رشید ایل چلبیانلو بود .

۲ـ امیرحشمت نیساری .

۳ـ حسرتان دهی‌است از دهستان گرمادوز محل قشلاق ایل چلبیانلو .



سردار بهادر با یپرم‌خان

غنائم و اموالی که رحیم‌خان باخود بروسیه برد :

روزنامهٔ استقلال (شماره ٤١، صفحهٔ۲) ازجریدهٔ صدا منطبعهٔ باکو نقل می کند:

« اموالی که رحیم‌خان همراه خود به (قارپاکین) آورده : شتر ۲۵ نفر ـ گوسفند ٤۰۰ رأس ـ فرش ۳۸ بار ـ استر ٤۰ رأس ـ مادیان ۲۰۰ رأس ـ اسب سواری ۸۰ رأس ـ چهل نفر ازفامیل وتابعین اناثاً وذکوراً ـ پول نقد بنا بتقریرخود ۸ صندوق . » و سایر خوانین قره داغ که ازترس یا بمیل خود با رحیم‌خان همراهی میکردند از در تسلیم و انقیاد برآمده از سران اردو درخواست کردند که از تقصیرشان بگذرند و سردار بهادر و سایر سرکردگان نیز عذر ایشانرا پذیرفته و قلم عفو بر گناهانشان کشیدند .

عطف بماسبق :

پس‌از ورود اردوی تهران‌بآذربایجان و رسیدن‌باهر تلگرافی‌ازطرف سپهدار بستارخان مخابره شد که سوادآن دراینجا آورده می‌شود :

« جناب سردارملی یقین است ازراپورتهای قراجه‌داغ خبر دارید، بایالت جلیله‌هم‌تلگراف شد،البته فوری با هرقدری سوار وپیاده که ممکن شد برداشته بروید واهمال‌نکنید خیلی‌لازم‌است. سپهدار اعظم ۲۵ذیحجه ۱۳۲۷ ».

سردار بچه ملاحظه‌ئی بود من نمیدانم ، شاید لحن تلگراف را با شأن خود موافق نیافت یا علت دیگری داشت رفتن خود را بقره داغ صلاح ندید وجواب داد چون بسیارخسته شده‌ام خودم نمی‌توانم باهر بروم ولی ازفرستادن سوار دریغ نخواهد شد .

پس‌از تلگراف سردار ، تلگراف دیگری بمضمون ذیل از وزیر داخله رسید :

« آقای سردارملی از اینکه صلاح درتوقف تبریز دیده سوارخودرا با تعلیمات کافی مأمور خدمت اهر کرده‌اید مطلع شدم در احوال پرسی و اظهارمحبت‌قلبی‌خودم بشمااین‌تلگرافرا کرده وصلاح‌شمارا تصویب‌مینمایم. ۱۴۸۸ وزیرداخله » .

آیا ستارخان باهرسوارفرستاد یا نه ؟ من درست درنظرندارم .

تلگراف سرداربهادر بسردارملی از اهر در پنجم محرم ۱۳۲۸ :

« بعدالعنوان دراین‌چند جنگ بحمدالله فتح بااردوی دولتی بوده‌است،

ضرغام هزار درجه زیادتر از رحیم‌خان جانبازی میکنند، دراین جنگها دو نفر بختیاری ویك نفر مجاهد کشته شده الباقی که زخمی هستند بحمدالله بیخطرهستند، تلفات طرف مقابل زیاده ازحد است . جعفرقلی . »

وضع اردبیل و اردوی سردارمحیی :

پس‌از ورود سپاهیان روس باردبیل و رفتن رحیم‌خان و شاهسونها رشیدالملك که درسراب‌بود بحکومت‌اردبیل معین شده عازم اردبیل میشود چون مانعی‌درپیش‌نبود توانست که‌تااندازه‌ئی‌به‌تمشیت امور پردازد و بسردار محیی که بااردوی خود درآستارا بود اطلاع داد که کارهای اردبیل قریب باصلاح است واحتیاج باردو ندارد، شما با اطمینان خاطرمی‌توانید بتهران مراجعت فرمائید، ایشان نیزقبول کردند .

خاتمهٔ امر قره‌داغ وآمدن سران اردو به‌تبریز:

چنانکه گفته شدکار قره‌داغ خاتمه یافت . میرزا هاشم‌خان (اقبال لشکر) بحکومت‌آنجا معین گردید .

باقرخان سالار ملی در دوم صفر با سواران خود وارد تبریز شدند و صمدخان نیز درهمانروز وارد ودرمنزل حاجی مهدی‌آقا کوزه کنانی پیاده شد وچند نفر ازتفنگچیان دوه‌چی با وی بودند . سرداربهادر و یفرم‌خان و حاجی علیرضاخان روز چهارشنبه ۱۲ صفر وارد تبریز شدند و استقبال شایانی‌ازایشان بعمل‌آمد. سردارملی وسالارملی وچند نفر از اعضای‌انجمن نیز باستقبال‌رفته‌بودند،نخست‌بایالت رفته پس‌ازملاقات‌باآقای مخبرالسلطنه درخانه‌های مرحوم ناظم‌الدوله پیاده شدند . ضرغام نظام در منزل سالارملی و سام‌خان[1] درمنزل سردارملی پناهنده شدند .

۱ـ سام‌خان عبارت از ارشد است .

۲۰

مقدمهٔ رفتن سردارملی‌وسالار ملی بتهران و مهمانی سردار

چند روز پس‌از ورود اردوی دولتی به‌تبریز و گذشتن روزهای دید وبازدید، سردارملی ازسرداربهادر و یفرم‌خان وحاجی علی‌رضاخان وسالار ملی و سایر سران اردو باستثنای صمدخان برای نهار دعوتی کرد و قریب سی نفر ازمردان نامی هم مشرب دورهم جمع شده هر کس شمه‌ئی ازقضایا و حوادثی که از اول مشروطیت پیش‌آمده بود سخن میراند ، پس‌از صرف نهار سرداربهادر و یفرم‌خان و دو سه نفر دیگری در یکی از اطاقها نشسته‌درد دل‌میکردند،یك‌مرتبه‌بدون‌مقدمه‌سردار بسرداربهادر گفت‌حقیقت امر این است که دلم بتنگ‌آمده چنانکه گوئی از زندگی بیزار شده‌ام و مرگ‌را بزندگی‌ترجیح‌می‌دهم، بهتراست که‌شماشرحی‌بسرداراسعد بنویسید که مرا بتهران بخواهد بلکه بتوانم بواسطهٔ مسافرت چند روزی روی استراحت وآسودگی ببینم، سرداربهادر نیز گفت چشم، من دراین‌خصوص اقدام می کنم . بنده که درهمان اطاق حضور داشتم از این پیشنهاد سردار درشگفت ماندم وباخود گفتم چرا بدون مقدمه چنین‌خواهشی‌ازسرداربهادر کرد، ولی‌چیزی‌نگفتم. سپس‌بمذاکرات دیگر پرداختند تا مجلس‌مهمانی



باقرخان
سالار ملی

نهایت یافت و آقایان تشریف بردند. من پس از رفتن مهمانان از سردار پرسیدم که شما همچو خیالی نداشتید چطور شد که بدون مقدمه چنین خواهشی از سردار بهادر کردید؟ گفت راستی این است که خسته شده‌ام ومی‌خواهم مدتی ازتبریز دور باشم و از این کش‌مکش با مخبرالسلطنه مستخلص شوم.

بدیهی است که مقصود سردارملی نه‌این بود که در واقع نمی‌خواست درتبریز بماند و می‌خواست بتهران برود بلکه با این سخنان می‌خواست که از وضع حاضر اظهارشکایت کند والبته‌ازجریانات پشت پرده استحضاری

نداشت و نمی‌دانست که‌سخت‌ترین‌دشمنان وی‌روسها می‌باشند که‌نمی‌خواهند ستارخان و باقرخان درتبریز بمانند وشاید مخبرالسلطنه نیز تا اندازه‌ئی از خیالات روسها مستحضر بوده ولی نمیخواست که بروز بدهد و بهیچوجه دراین‌باب نه‌بسردار چیزی گفته بود ونه به بنده . سردارهم قضیه را متروك گذاشته دیگر در این مورد چیزی نمی گفت وهمیشه شکایت وی ازحاجی مخبرالسلطنه بود وبس .

تلگراف وزیر داخله :

چند روز براین بگذشت، درتاریخ ۲۹ صفر۱۳۲۸ تلگراف زیر از وزارت داخله بستارخان رسید .

« آقای سردار و آقای سالار چنانکه از چندی قبل معهود بود جنابانعالی‌بشکرانهٔ فتوحات ملی وزحماتیکه درراه خدمت دولت ومملکت متحمل شده‌اید بشرف اندوزی خاکپای مهراعتلای‌اقدس‌همایونی خلدالله ملکه وسلطانه‌افتخارات حاصله را تکمیل وخستگی‌های این‌مدت را تلافی وتدارك‌نموده ودوستان هم‌عقیده وهم‌مسلك‌خودتان را ازملاقات عزیزخودتان مشعوف وبهره‌مندبدارید. بطوریکه‌ازمقام‌محترم ریاست وزرا ووزارت‌جنگ دامت شوکته درچند روزقبل‌تلگرافاً اظهارشده من‌هم‌با کمال‌اشتیاق‌منتظر سرعت حرکت و ورود ملاقات شما دوستان‌عزیزخودهستم وامیدوارم هرچه زودتر باین‌آرزونایل‌آمده وازشمول‌مراحم‌حضورهمایونی‌وجود جنابانعالیرا باشایستگی‌های غیرت و رشادت شاداب وخرم بینم .وزارت داخله . »

چون بنسخهٔ تلگراف رئیس‌الوزرا که در خصوص حرکت سردار

مخابره کرده‌بود. دسترس نداشتم لذا بمضمون آن اکتفا می کنم، تلگراف ایشان‌هم گذشته ازتعارفات مرسومه مبنی برتسریع حرکت ودیدار دوستان وتشرف حضورهمایونی بود .

ملاقات سردار با ثقةالاسلام :

روزسوم ربیع‌الاول مرحوم ثقةالاسلام بسردار تلفون کرد که من در خصوص‌موضوع‌مهمی بدون‌آنکه ثالثی دربین‌باشد می‌خواهم باشما مذاکره کنم، سردارهم همانروز بخانهٔ ایشان رفت، پس‌ازمراجعت‌بدون‌آنکه من‌از ایشان چیزی بپرسم، گفت می‌دانید آقای ثقةالاسلام با من چه می گفت ؟ گفتم نه. گفت راجع بمسافرت تهران مذاکره می کرد. دیگرنه‌من‌پرسیدم که‌آقا چه می گفت و نه ایشان چیزی راجع باین‌موضوع مهم گفتند و در همان روز سردار بدون اطلاع من تلگرافی برئیس‌الوزرا مخابره کرده بود که فردا عصرخواهشمندم با هیئت وزرا بتلگرافخانه تشریف بیاورید تا در خصوص موضوع مهمی مخابرهٔ حضوری بشود .

تلگراف مستشارالدوله :

روزچهارم ربیع‌الاول۱۳۲۸ تلگرافی ازمستشارالدوله بسردار رسید مبنی براینکه بحضرت‌آقای ثقةالاسلام تلگراف کرده‌بودم که با جنابعالی مذاکره کنندآیا مذاکره کرده‌اند یا نه ؟ چون سردار ازمضمون تلگراف مستحضرشد جواب داد که باآقا ملاقات شد. وضمناً به‌بنده گفت که دیروز برئیس‌الوزرا تلگرافی مخابره کردم که‌امروز با هیئت وزرا به‌تلگرافخانه تشریف‌بیاورند تادرخصوص‌مطلب مهمی‌مذاکره شود. گفتم‌برای چه‌موضوع وزرا را بتلگرافخانه‌خواسته‌اید؟فرمود می‌خواهم‌راجع‌بشخص‌خودم‌باایشان

مذاکره کنم. گفتم ابداً صلاح نیست و نباید شما شخصاً دراین موضوع با وزرا مذاکره فرمائید، قدری باهم صحبت کردیم متفاعد شد. گفت پس اگر فردا وزرا حاضرشدند من چه بگویم؟ گفتم راجع باستقراض داخلی مذاکره کنید که امروزها در آن خصوص بین مردم مذاکراتی درجریان است، قبول کردند.

اردوی دولتی در تبریز بود و در آن صدد بودند که بطرف اردبیل حرکت کرده اشرار ومتمردین را گوشمال بواجبی بدهند.

تلگراف عضدالملك بسردار وسالار :

فردای آنروز چهارم ربیع‌الاول پیشخدمت سردار به‌بنده منزل آمد و گفت سردار شمارا می‌خواهد و میفرماید هرچه زودتر بیاید و اوقاتش‌هم خیلی تلخ‌است. من‌هم فوری رفتم، سردار را دیدم که درایوان قدم میزند اما سخت برافروخته وخشمگین‌است، تا مرا دید گفت بیا تلگرافرا بخوان و ببین چه تقاضای ناموجه از من کرده‌اند! تلگراف از طرف نایب‌السلطنه عضدالملك قاجار بود که سوادآن در ذیل نوشته میشود :

« جنابان‌جلالتمآب سردارملی‌وسالارملی ان‌شاءالله احوال‌شماخوب است. فی‌الحقیقة ازمحاسن خدمات شما درراه دولت وملت کمال رضایت را این جانب و اولیای امور دارند، حضور شما برای رجوع خدماتی فعلاً لزوم پیدا کرده‌است، البته‌بوصول این‌تلگراف بچاپاری‌عزیمت دارالخلافه‌خواهند نمود. علی‌رضای قاجار نایب‌السلطنه . »

علت دلتنگی‌سردار ازاین‌روی‌بود که چرا نایب‌السلطنه درتلگراف خود گفته‌است بچاپاری عزیمت‌تهران کنید. قدری با ملایمت با وی حرف

زدم ودلداریش دادم، اندك اندك آتش خشمش فرو نشست ووقت رفتن بتلگرافخانه رسید، باهم سوار درشکه شده بتلگرافخانه رفتیم .

مشاجرهٔ سردار ومخبرالسلطنه :

چون وارد اطاق شدیم دیدیم که مخبرالسلطنه و سالارملی وآقایان اعضای انجمن نیزدر تلگرافخانه تشریف دارند. سردارچنان تصورمیکرد که احضار ایشان با عجله بتهران در اثر تلقینات مخبرالسلطنه بود، همینکه چشمش بمخبرالسلطنه افتاد عنان اختیار ازدستش رفت، روی بآقا میرزا حسین واعظ کرد و گفت آقای واعظ خواهشمندم بوزرا اطلاع دهید که دیگر برای آذربایجان حاکم قانونی نفرستند، ما حاکم قانونی نمی‌خواهیم، اتصالاً از اینگونه سخنان میگفت، رفته رفته برحدت وشدت خودمی افزود، سپس بمرحوم حاجی مهدی کوزه کنانی تاخت آورد و گفت خون جوانانی که صمدخان کشته بود هنوزخشك نشده شما اورا بخانهٔ خودآوردید وازهمچون او دزد وجانی بیرحمی پذیرائی کردید و بحاجی سیدالمحققین نیزحملهٔ شدیدی نمود و سخنان درشت گفت، یواش یواش اعضای انجمن هر کدام از گوشه‌ئی فرارفتندواز اعضای انجمن کسی جزمرحوم آقامیرزا حسین و شادروان حاجی محمدعلی بادامچی ، کسی باقی نماند ،آنگاه سالار را مخاطب قرار داده گفت جناب سالار این آقایان میخواهند ما را بکشتن داده قبر ما را امامزاده کنند، تا کی باید صبر کرد ولب فروبست؟ سردار که دست‌ازفریاد زدن وپرخاش کردن برنمی‌داشت مجاهدین وتفنگچیان سواره که با سردار آمده بودند یك یك وارد اطاق شده وسرپا ایستادند. مخبرالسلطنه که تاآنوقت سکوت اختیار کرده بود گفت آقای سردار اگر از اینهمه تندی وتیزی مقصودتان

این‌است که چرا شمارا بتهران‌احضار کرده‌اند این‌مسئله بمن‌مربوط نیست خودتان ازآقای سرداربهادرخواهش کرده بودید که بسردار اسعد بنویسد شمارا دولت بتهران احضار کند، اوهم نوشت وشمارا خواستند، این دیگر مربوط بمن نیست . سردار گفت من شما را بحضرت عباس سپردم . اوهم گفت من‌هم راضی هستم . من پهلوی مخبرالسلطنه نشسته بودم و اوکاغذی نوشت چون تمام کرد توی پاکت گذاشت ، انداخت بطرف پیشخدمتی که آنجا ایستاده‌بود، من دیدم روی پاکت اسم سردار بهادر نوشته شده‌است . باخود گفتم که قطعاً مخبرالسلطنه خواسته است سرداربهادر بتلگرافخانه بیاید در آن صورت اگر باز مذاکرات و مجادلات تجدید شود شاید کار بجاهای باریك کشد لذا پس‌از چند دقیقه‌ئی بسردار اشاره کردم که‌برویم، گفتم ما که درتلگرافخانه کاری نداریم،آقایان وزرا که بایستی دو ساعت پیش تشریف میآوردند، نیامدند، چیز مختصری خطاب‌برئیس‌الوزرا نوشته بتلگرافخانه می‌دهیم که‌مقصود اززحمت‌افزائی‌مخابره ومذاکره‌درخصوص استقراض داخلی بود چون تشریف‌نیآوردید من وجناب سالارمرخص شدیم وخود تلگرافخانه هم‌آنرا مخابره میکنند . ایشان‌هم تصدیق کردند، وقتی که‌ازتلگرافخانه بیرون‌آمده سوار درشکه شدیم بسردار گفتم سخت تندی کردید، چرا با همه کس مجادله ومناقشه می کنید، بیچاره حاجی‌مهدی مگرعریضهٔ تصدقت شوم بصمدخان نوشته بود که درمنزل او فرودآید اگر برادرحاجی‌سیدالمحققین‌آدم‌بدی‌بوده‌است‌سیدچه‌تقصیری‌دارد،مخبرالسلطنه راست می گفت که خودتان بسردار بهادر گفتید که بسردار اسعد بنویسد شمارا بتهران بخواهد، همینطورصحبت میکردیم تارسیدیم بسرپل قاری، دیدیم که سرداربهادر ویفرم‌خان با عده‌ئی‌سوارمی‌آیند. سردارپرسید اینان

کجا می‌خواهند بروند؟ گفتم شاید بتلگرافخانه میروند. فرمود پس ماهم بر گردیم. گفتم بر گشتن ما صلاح نیست، شاید مطالبی دارند که می‌خواهند بتهران بگویند، ما نباید در مذاکرات و مخابرات ایشان دخالت کنیم. رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت.

چون بمنزل رسیدیم پیشخدمت تلگرافی آورد و گفت که پس از رفتن شما آوردند. تلگراف از مستشارالدوله بود که سواد آن در زیر درج میشود:

تلگراف مستشارالدوله بسردار و سالار:

« جنابان مستطابان اجل اکرم آقای سردار ملی و سالار ملی دام اقبالهما بعداز زحمات و صدمات بیست ماه متوالی لله الحمد منتهی برفتوحات نمایان وموفقیتهای شایان گردید، البته مسافرت وتغییر محل خدمت نوعی آسایش وراحت مزاجرا باعث است، چون درمقابل خدمات تاریخی جنابان اجل عالی اهالی تهران و سایر بلاد عرض راه حق دارند از نعمت ملاقات عالی متنعم شوند چنانکه حضرت اجل اقدس اعظم آقای نایب السلطنه دامت عظمته امر فرموده‌اند البته هرچه زودتر در حرکت تعجیل فرمائید اولی است، رئیس مجلس شورای ملی مستشارالدوله. ٤ ربیع الاول ۱۳۲۸. »

چون من تلگراف مزبور را خواندم باندیشه فرو رفتم که اینهمه اصرار در تعجیل وتسریع حرکت مبنی بر چه امری بوده، اگر واقعاً میخواهند از سردار وسالار قدرشناسی بفرمایند این شتابزدگی چیست، اگر چنانکه معروفست وخود ستارخان سردار ملی نیز در همان عقیده است که مخبر السلطنه دولت را وادار باین امر می کند قدری بعید بنظر می‌آید زیرا مشارالیه نمیخواهد خودرا باین اندازه ضعیف نشان بدهد و بگوید که اگر سردار وسالار

از تبریز خارج نشوند من نمی‌توانم از عهدهٔ حکومت آذربایجان برآیم ، لابد در زیر کاسه نیم کاسه‌ئی هست که ما از آن باخبر نیستیم . مسلماً مرحوم مخبرالسلطنه می‌خواست سردار و سالار از تبریز بروند تا مانعی در کارهای وی نباشد ولی هرگز نمی‌خواست خود را این‌اندازه عاجزنشان بدهد چنانکه بعد خواهیم دید که اینهمه تأکیدات متوالیه را در تسریع حرکت چه داعی بوده‌است .

بالجمله من درآن روز دو صفت از مخبرالسلطنه دیدم که هر کدام از آن دو در حد ذات خود قابل توجه است ، یکی خونسردی در مقابل آنهمه‌تندیهای‌سردار ودیگری‌قوت‌قلب ومتانت وی زیرا وقتیکه‌تفنگچیان ومجاهدین مسلح بی‌اجازه تفنگ در دست وارد اطاق شدند درحقیقت میان مخبرالسلطنه و مرگ چیزی نمانده بود، باوجود این نه خودرا باخت و نه خونسردیرا از دست داد . و درموارد دیگر نیزمن ایشانرا دیدم که حیاتش درمهلکه بود ولی خم بابرو نمیآورد .

ازفردای‌آنروز برخی‌ازمحترمین‌شهرمخصوصاً آقایان‌اعضای انجمن ایالتی با سردارملاقات کرده و ایشانرا درتسریع حرکت ترغیب میکردند. سردار که خود داوطلب بود بتهران برود از تلگراف نایب‌السلطنه قدری متأثر شده وتردیدی درعزمش روی داده بود .

روزششم ماه‌بود که ازسردارمحیی‌نیزتلگرافی بدین‌مضمون رسید ،

تلگراف سردارمحیی بسردارملی :

« خدمت . . . سردارملی‌دام‌اجلاله چندی‌است بخیال وعزم معاودت برشت‌است، خبر تشریف فرمائی‌جناب مستطابعالی بطهران رسید باشتیاق

زیارت وجود محترم که منتهی آمال ارادتمندان است فسخ عزیمت نموده منتظر وعزم رحیلم بدل باقامت گردید، خواهشمندم روزحرکت را تلگرافاً اطلاع بدهند، موجب مزید امتنان خواهد شد . فدائی وطن عبدالحسین .»

مرحوم سردار روز پنجم ربیع الاول یعنی یکروز بعدازقضیهٔ تلگرافخانه بمن فرمودند که اگر من بتهران رفتنی شدم شماهم باید با من بروید . عرض کردم البته تا باسمنج جنابعالیرا مشایعت خواهم کرد ولی از رفتن بتهران معذورم . فرمود چرا ؟ عرض کردم علتش‌را خودتان بهتر میدانید. فرمود شما این سفر را بسفر اردبیل قیاس نکنید . عرض کردم با نهایت خجلت جسارت میکنم که مرا ازاین‌سفرمعذور دارید که برای بنده مقدور نیست، من‌نمی‌توانم دراین مسافرت خدمت جنابعالی باشم زیرا اگرمن در تبریز نباشم رشتهٔ کسب ما ازهم گسسته خواهد شد، هرچه اصرار کردند بنده‌هم مقاومت ورزیدم، دیگرچیزی نفرمودند .

حضور اعضای انجمن وچند تن ازمحترمین درمنزل سردار:

روزششم ماه تمامی‌اعضای‌انجمن وچندنفر ازدیگران بمنزل سردار آمده‌بودند که‌ایشانرا وادار بحرکت کنند، بنده‌هم‌بودم، پس‌ازآنکه سردار پاره‌ئی ایرادها کرد و دفتر گله و شکایت باز نمود و ازطرف‌آقایان جوابها داده شدآخرالامر گفت من نصایح شما را می‌پذیرم و از رفتن تهران سرباز نمی‌زنم ولی اسمعیل نمی‌خواهد با من برود ، اگر او نرود من بطورقطع نخواهم رفت (و بجمله‌ئی متکلم شد که بنده نخواستم‌آن جمله را دراینجا بیاورم). همهٔ‌آقایان یکباره برسرمن تاختند، دیدم‌آقایان‌میخواهند کاسه و کوزه را درسرمن بشکنند، گفتم یك امروز را بمن مهلت بدهید که درکار

خودبیندیشم وفردا جواب بدهم، متأسفانه‌نپذیرفتند و براصرارخودبیفزودند. مخصوصاً مرحوم واعظ سخت‌پافشاری می کرد ومیگفت مگرنمیدانید بچه محظورسیاسی گرفتاریم؟ گفتم چه محظورسیاسی دراین امر دارید! ؟آهسته در گوش من گفت روسها می‌خواهند مجدداً قشون وارد تبریز کنند و از ستارخان شکایت‌دارند. این‌جمله مقاومت مرا ازدست گرفت، ناچارسرتسلیم پیش‌آوردم و گفتم در اینصورت ناچارم که بدانچه آقایان صلاح دانسته‌اند گردن بگذارم، هرچند که ازعاقبت‌این سفرسخت هراسانم.

من‌خود تااندازه‌ئی مستحضر بودم که کونسول روس‌از بودن ستارخان و باقرخان در تبریز بهرعلتی بوده دلخوش نیست بعلاوه تقریباً بیست روز پیش داستانی مابین سردار و کونسول روی داد که مزید بعلت شد و تفصیل آن بدین‌نحو بوده که روزی ستارخان با درشکه می‌خواست‌بکوی سرخاب برود چون بمیدان کاه فروشان میرسد کونسول روس هم از طرف مقابل با اتومبیل‌می‌آمد بواسطهٔازدحامی که بود راه عبور هم‌بسردار وهم بکونسول تنگ می‌شود وبیکی دونفرهم مختصرآسیبی وارد می‌شود، سردارعصبانی‌شده بنای پرخاش میگذارد و کونسول‌هم بدون اینکه چیزی بگوید راه خود پیش گرفته میرود. شب‌آنروزمن بمنزل سردار رفتم وازجریان‌هم بی‌اطلاع بودم و آقای یکانی و مرحوم نایب حسن‌خان معتمدالایاله پیشکار سردارهم آنجا بودند، سردارچون مرا دید قضیه را تفصیلاً بیان کرد، من بآقای یکانی ونایب حسن‌خان گفتم‌آقایان وقت‌آن رسیده که کمر اسارت بمیان بندید.

وقتی که مرحوم واعظ بمن گفت که نرفتن سردار محظور سیاسی دارد، من تصور کردم که کونسول روس در سر این‌قضیه اقدامانی کرده است ولی وقتیکه در کتاب‌آبی اخبار راجع بایرانرا خواندم معلوم شد که چرا

دولت ایران اینهمه درتعجیل وتسریع حرکت سردار وسالار اصرار می‌ورزید و برای روشن شدن خاطر خوانندگان چندفقره از آن اخبار را در اینجا می‌آورم .

نقل از کتاب آبی[1] راجع بامور آذربایجان

نمره ۴۳ـ راپرت انیکلسن به‌سر ادوارد گری واصله ۲۸ فوریه، از پطرزبورغ ۱۹ فوریه ۱۹۱۰ :

« مسیو ایزولسکی اظهار داشت که اخبار واصله از تبریز چندان خوب نیست، من خواهش نمودم که مفاد آن اخبار را برای من شرح دهید، مشارالیه در جواب گفتند که ستارخان و باقرخان تولید اغتشاش مینمایند وبااینکه ایالت مایل وجاهد است که حدود آنها را محدود نگاه دارد ولی چون پول و استعداد ندارد انجام این امر ازحیزقدرت او بیرون است . . . .»

نمره ۴۳ـ تلگراف سرجرج بارکلی به سر ادوارد گری ، ۱۳ مارس ۱۹۱۰ ، ازتهران :

« با کمال افتخار راپرت می‌دهم که یادداشتی بدولت ایران فرستاده‌ام وتقاضای وزیرمختار روس را که راجع باخراج ستارخان وباقرخان ازتبریز وخلع اسلحهٔ پیروان آنها بوده تأیید نمودم . »

نمره ۴۴ ـ تلگراف سرجرج بارکلی به سرادوارد گری ۱۳ مارس، ازتهران ۱۳ مارس ۱۹۱۰ :

« کونسول دولت فخیمه دراین امر تأکید بلیغ می‌نماید که ستارخان

۱ـ ضمیمهٔ جلد دوم ـ این تلگرافها غالباً تلخیص شده است .

وباقرخان باید ازشهرتبریز اخراج شوند وتا هنگامی که این مسئله انجام نشده امید استقرار نظم وآسایش وصلح نیست . »

نمره ٤٦ـ قسمتی از راپرت سرجرج بارکلی به‌سرادواردگری، ١٦ فوریه ١٩١٠ :

« افق اوضاع آذربایجان از اثر اضمحلال رحیم‌خان روشن‌تر است ولی درتبریز هنوز ستارخان و باقرخان مایهٔ اضطراب خاطرند . »

نمره ٤٩ ـ تلگراف انیکلسن به‌سرادواردگری واصله ١۵مارس، از پطرزبورغ ١۵مارس ١٩١٠ :

« امروزبعدازظهرمسیو ایزولسکی را ملاقات کردم، مجدداً اوضاع تبریز را مطرح مذاکره کرده و اظهار داشتند که اخبارموحشه کماکان از این محل می‌رسد و درتلگرافات روزنامجات چنین اعلام شده که ستارخان و باقرخان حکم احضار بتهرانرا اطاعت نکردند . »

نمره ٥٤ ـ تلگراف سرجرج بارکلی به سرادواردگری واصله ١٨ مارس، ازتهران ١٨ مارس ١٩١٠ :

«خواهشمنداست بتلگرافهمورخه١٦مارس‌خودتان‌مراجعه فرمائید.

کونسول دولت فخیمه از تبریزتلگراف ذیل را کرده‌است : حکم دولت راجع بحرکت فوری ستارخان وباقرخان دیروز باتوسط ایالت بآنها اطلاع‌داده شد. ستارخان درکمال‌جسارت امتناع نموده ولی ظاهراً حرکت خودرا موکول بدادن وجهی نموده‌است . »

نمره ۵۵ ـ تلگراف سرجرج بارکلی به سر ادوارد گری واصله ۱۸ مارس ، ازتهران ۱۸ مارس ۱۹۱۰ :

« تلگراف ذیل را که از کونسول دولت فخیمه ازتبریزرسیده عیناً مخابره نمایم: ایالت الآن بهمکارمحترمم کونسول روس اطلاع داده که ستارخان وباقرخان فردای شنبه دوساعت بعدازظهر با یك عده سوار ازتبریزحرکت خواهند کرد . »

نمره ۵۷ ـ تلگراف سرجرج بارکلی به سر ادوارد گری واصله ۲۰ مارس، ازتهران ۲۰ مارس ۱۹۱۰ :

« مسترشیپلی تلگرافاً خبرمی‌دهد که درپنج ساعت بعدازظهر ۱۹ شهرحال ستارخان وباقرخان ازتبریزحرکت کردند، هریك ازآنها پنجاه سواردارند ومنزل اول آنها باسمنج است که دو ساعت ازشهرفاصله دارد....»

پس‌ازخواندن این گزارشهای سفیرانگلیس برهمه کس ازعارف و عامی درکمال وضوح معلوم خواهد شد که آنهمه تأکیدات دولت دربارهٔ تسریع وتعجیل حرکت سردار وسالار بچه علت بوده‌است .

عجب‌است که مرحوم‌مخبرالسلطنه درمقابل آن همه حملات شدیدهٔ مرحوم سرداربهیچوجه ولو برمز و کنایه‌هم‌باشد اظهارنکرد که‌اصراردولت مبنی بچه علتی بوده‌است. باری باز برگردیم بمنزل سردار و ببینیم کار بکجا انجامید . پس‌از آنکه بنده نیز قبول کردم که در خدمت سردار عازم تهران باشم آقایان تشریف بردند. بنده بسردار گفتم که این سفررا بسفراردبیل قیاس‌نفرمائید خواهشمندم بکسان خود اکیداً اخطارفرمائید که درعرض راه با مردم با خشونت رفتارنکنند وآزارکسی‌را روا ندارند،

مقصود ازمشروطه،کلمهٔ مشروطه‌نیست، معنی مشروطه است ومحترم شمردن قوانین آن. بقید قسم قول[1] داد که این معنی را کاملاً مراعات کند ودر واقع ازتبریز تا تهران سواران سردار درهر دیه وقصبه‌ئی با مردم برادرانه رفتار میکردند و کسی‌ازایشان شکایت نکرد چنانکه پس‌از ورود بتهران مخبر-السلطنه درتلگراف تبریك ورود ازحسن‌رفتارسواران سرداراظهارممنونیت کرده بود .

حرکت سردارملی و سالارملی ازتبریز:

روزشنبه هفتم ربیع‌الاول ۱۳۲۸ شب عید نوروز درمنزل سردارملی بعدازظهرجمعیت زیادی از رجال محترم شهر ازقبیل‌اعضای انجمن‌ایالتی واعزه و اشراف تبریز و رؤسای اردوی تهران سردار بهادر بختیاری وحاجی علیرضا خان و یفرم‌خان و رؤسای نظمیه و مالیه و سایر ادارات و سران مجاهدین حضور داشتند وبرای مشایعت و وداع ازسردارآمده بودند وبازار نیز تعطیل کرده مردم شهر برای مشایعت در کوچه ها و خیابانهای مسیر سردار وسالار صف اندرصف‌ایستاده‌بودند. ساعت چهاربعدازظهرسردارملی با یگانه فرزند نه سالهٔ خود درمیان هلهلهٔ جمعیت از منزل بیرون‌آمد و در درشکهٔ شخصی خود نشست وحضارنیز برخی سوار درشکه وبعضی سوار اسب‌شده درجلو وعقب درشکهٔ سرداربحرکت‌آمدند. از اول‌محلهٔ‌امیرخیز تا کوی خیابان‌ازهرطرف صدای‌زنده‌باد جمعیت بلند بود، درمحلهٔ خیابان سالارملی که منتظرسردار بود ازمنزل خود بیرون‌آمده باتفاق سردار بسیر

۱ــ این دومین بار است که سردار بقرآن سوگند خورده است که از صلاح دید بنده تخلف نکند .

خود ادامه دادند. چون چشم اهالی بدین دو سردار نامدار ایران افتاد وجد وسرور وغم واندوه باهم قرین گردید و شورعظیمی برخاست. صدای زنده‌باد سردار و سالار در فضای شهر طنین‌اندازشد وحالی بمردم دست داده بود که زبان قلم ازشرح و توصیف آن عاجزاست، جمعی از مشایعت کنندگان تا باسمنج آمدند وبرخی‌ازایشان شب را هم درباسمنج ماندند.

فردای آن روز که عید نوروز پیروز بود مراسم عید درباسمنج بعمل آمد ، سردار و سالار از واردین پذیرائی می کردند، نگارنده و آقای یکانی



میرزا اسمعیل یکانی

ومرحوم نایب حسن‌خان هم با درشکه وارد باسمنج شدیم و تا ورود تهران هم‌منزل بودیم .

هر کدام از سردار و سالار پنجاه سوارهمراه داشتند و بهر دهی که می‌رسیدند سردار کدخدای ده را احضارمیکرد و باو میگفت که اگریکی از سواران راجع بیکی از دهاتیان اجحافی کند و یا در تأدیهٔ قیمت کاه

یا جو یا سایر لوازم کوتاهی ورزد باید فوری بمن اطلاع دهی تا مجازات شود. تا ورود تهران شنیده‌نشد که یك تن‌ازمردم دهات عرض راه ازیك‌نفر سوارشا کی‌باشد. دراین سفر از اشخاص‌معروف که با سردار بودند چند نفر را که درخاطردارم نام می‌برم .

آقای اسمعیل یکانی ـ مرحوم نایب حسن‌خان معتمدالایاله پیشکار سردار، و از مجاهدین خلیل‌خان‌ارك ـ ملا ابوذر ـ شاه عمو، و ازنزدیکان سردار کریم‌خان پسر اسمعیل‌خان‌برادرزادهٔ سردار وابراهیم‌خان‌برادر وی ـ باباخان ، وازمجاهدین قفقازی حسن‌آقا معروف به بالاحسن .

درمیانه ازطرف‌اهالی‌استقبال شایانی بعمل‌آمد، پانزدهم ماه ازمیانه خارج و عازم زنجان شدند. در حین‌ورود بزنجان مراسم استقبال باشکوهی بعمل‌آمد .

آمدن شیخ محمدخیابانی ونوبری بزنجان :

در زنجان مرحومان شیخ محمدخیابانی ومیرزا اسمعیل نوبری که هردو وکیل مجلس بودند باستقبال آمدند، پس‌ازملاقات با سردار وسالار باطاق بنده تشریف‌آوردند ، پس‌از تعارفات رسمی مرحوم نوبری فرمود که آیا شما رفتن سردار وسالاررا بتهران صلاح‌میدانید ؟ گفتم رفتن ایشان بتهران مگرمایهٔ نگرانی‌است! ؟ نوبری بروی‌خیابانی‌نگاهی کرد. وی گفت باید حقیقت امر را بیان کرد بالاخره نوبری گفت : ما از رفتن سردار بتهران نگران هستیم، گفتم پس‌چرا مجلس آنهمه اصرار درآمدن سردار بتهران داشت؟ وچرا مستشارالدوله‌بیش‌ازدیگران تأکید درتعجیل‌حرکت سردارمی کرد؟ گفت حرکت سردار وسالار ازتبریزیك امر اجباری سیاسی

بود که تفصیل آن وقت وسیعی لازم دارد، عجالة در تهران میدان دسته‌بندی توسعه یافته دستهٔ برضد دولت شب و روز کار می کنند. گفتم دراین‌صورت باید دانست که سردار نسبت بدولت حاضر خوشبین نیست و احتمال دارد که با دستهٔ مخالف بسازد وازلحن بیانات شما چنان استنباط می‌شود که اعضای دولت‌هم با یکدیگر کاملاً صمیمی نیستند. گفتند صحیح است. گفتم خودشما دراین مورد چه تدبیری اتخاذ کرده‌اید ؟ گفتند هنوز تصمیمی نگرفته‌ایم، میخواهیم شما که باخلاق و اطوار سردار آشنا هستید از رأی شما استفاده بکنیم . بنده پس‌از اندك تأملی اظهار کردم شما مثل این است که خیال می کنید اگر سردار بتهران بیاید احتمال قریب **بیقین** دارید که با دستهٔ مخالف‌همکاری کند پس‌نباید‌بتهران‌بیاید. گفتند بلی، وبه‌تبریزهم‌نمیتواند باز گردد زیرا که‌محظورسیاسی‌دارد، گفتندصحیح‌است وبشهرهای‌دیگرهم نباید برود زیرا که عنوان‌تبعید‌بخود میگیرد، فرمودندآری، گفتم پس‌این قضیه مصداق واقعی آن مثل ترکی‌است که‌آن مرد ساده دل گفت : « منی سر گردان قویان، سنی گوروم سر گردان قالاسان. » مرحوم‌شیخ‌مورد مثل را نمیدانست نوبری تشریح کرد وشیخ تصدیق نمود. گفتم تنها یك راه حل بنظر بنده میرسد متأسفانه‌آن هم قدری دیرشده وآن عبارت‌ازاین است که سردار همیشه دراین‌آرزو بود که بعداز خاتمهٔ انقلاب تبریز بعتبات عالیات مشرف شود و مخصوصاً چندین بار بحضرت حجةالاسلام‌آخوند خراسانی نوشته‌است که منتهای‌آرزوی من این‌است که فرصتی بدست‌آید تا بتوانم بزیارت عتبات عالیات مشرف شده وبدست بوسی‌حضرات حجج‌الاسلام نایل شوم . اگر بتوانیدکاری بکنید که‌ازناحیهٔ‌آخوند تلگرافی‌صادر‌بشود مبنی براینکه شما قبل‌از رفتن بتهران چنانکه بارها نوشته‌اید بزیارت عتبات

مشرف شوید و باهمدیگر ملاقاتی کنیم، شاید سردار قبول کند. نظر بنده را هردو تصدیق کردند و بدنبال تهیهٔ وسایل امر رفتند.

پذیرائی درزنجان بسیار باشکوه ومجلل بود وشاید تا آنروز دربارهٔ هیچ سردار و امیر و حاکمی بآن اندازه تجلیل و تکریم روی نداده بود زیرا پذیرائی از حکام و غیره تا اندازه‌ئی اجباری بوده نه اختیاری، ولی دربارهٔ این دو سردار تمامت تشریفات اختیاری و از روی تمایل قلبی بود.

مرحومان خیابانی و نوبری بیش‌از یکروز در زنجان متوقف‌نشده ازسردار وسالارخداحافظی کرده برای‌تهیهٔ لوازم پذیرائی بقزوین مراجعت کردند. وسردار وسالارنیزبا آنکه‌ازمیهمان نوازیها بسیارمتشکر وممنون بودند باوجود این در زنجان بیش‌از دو روزتوقف‌ننموده روزسوم اززنجان حرکت کردند.

از زنجان تا خرم دره درعرض راه مردم دهات نزدیك صف کشیده ساعتها درانتظاررسیدن سردار وسالار می‌بودند وچون از دورملتفت می‌شدند که سرداران می‌آیند فریاد میزدند «یاشاسون سردار! یاشاسون سالار!»

درخرم دره نیزمراسم‌استقبال وپذیرائی بروجه شایسته‌ئی بعمل آمد، یك شب درآنجا مانده فردا حرکت کردند.

نامهٔ مرحوم نوبری راجع به‌تفنگ:

روز ورود بقزوین تقریباً یك فرسخ ونیم بقزوین‌مانده بنده باسردار در درشکه مشغول صحبت‌بودیم یکی ازسواران سردار با یك سوار دیگری نزدیك درشکه‌آمد وبمن گفت که این‌شخص برای شما ازقزوین مکتوبی

آورده‌است. من نامه را ازدست سوار گرفتم ودیدم روی پاکت باخط مرحوم نوبری‌است،مضمون نامه عبارت‌بود ازاینکه : « درقزوین سالداتها وقزاقهای روسی در دست هر کس تفنگ پنج تیر روسی‌می‌بینند از دستش می گیرند چون اغلب تفنگ‌های سواران سردار و سالار پنج تیر روسی می‌باشد برای آنکه بهانه‌ئی بدست آنان نیفتد بهتر است بکلیهٔ سواران اخطار کنید که دستمالی برروی‌چخماق‌تفنگ‌های خود ببندند تااسباب زحمت فراهم‌نیاید.»

چون من بخوبی می‌دانستم که سردار باین امر رضایت نخواهد داد چیزی نگفتم ولی خود بفکر فرو رفتم که برای این کار چاره‌ئی پیدا کنم ، سردارفرمود نامه از که‌بود؟ گفتم‌از آقای نوبری ، گفت چه‌نوشته بود؟ گفتم راجع بفراهم‌آوردن وسایل استقبال وپذیرائی‌چیزهائی نوشته‌است ، گفت پس‌چرا وقتیکه نامه را خواندید بفکر اندرشدید ؟ مرگ من هرچه نوشته است راستش را بگوئید . من‌هم ناچارآنچه درنامه نوشته شده‌بود بی کم و زیاد بایشان گفتم، دیدم که سخت برافروخته شد و از درشکه پیاده گشت و یکی‌از سواران را پیش سالار که قدری جلوتر از ما بود فرستاد و گفت بسالار ازقول من بگوئید که ازدرشکه پیاده شده وسوار اسب شود، سردار خود نیز سوار اسب شد وکلیهٔ سواران هم توقف کردند. چون سردار وسالار بهمرسیدند سردار ماوقع را بسالار گفت وآنگاه روی بسواران که در گرد ایشان حلقه زده‌بودند با صدای‌بلند گفت:اگردر ورود بقزوین یك نفرروس اعم‌ازسالدات وقزاق دست‌بسوی تفنگ شما دراز کند باید اورا بکشید والا من‌آن کس را هر که می‌خواهد باشد خواهم کشت ، آنگاه سردار و سالار سواره هردو باهم درپیشاپیش سواران براه افتادند، چون بنزدیکی قزوین رسیدیم دیدیم که عدهٔ زیادی از روسها در آنطرف رودخانه صف کشیده

ایستاده‌اند. (ظاهراً برای تماشا آمده بودند.) ما وارد شهر شدیم اما ابداً کسی از سالدات وقزاق نزدیك ما نیامد.

ورود سردار و سالار بقزوین :

استقبال و پذیرائی در قزوین مجلل‌تر وباشکوه‌تر از زنجان بود. مردم شهر تا یك فرسخی باستقبال آمده بودند و ازهرطرف صدای زنده‌باد سردار وسالار بلند بود. درمدت اقامت سه وچهارروز قزوین هرروزجمعی از نمایندگان ومحترمین بعنوان استقبال ودید سردار وسالاراز تهران می‌آمدند چنانکه شمارهٔ درشکهٔ مستقبلین ازسیصددستگاه گذشت سرداردرمنزل مرحوم حاجی محمدعلی امینی پیاده شده بودند و مشارالیه تا آنجا که می‌توانست ازتکریم واعظام مهمان عزیزخود دریغ نمیکرد .

تلگراف حجج‌الاسلام :

یك روز پس‌از ورود بقزوین تلگرافی ازحجج‌الاسلام نجف بعنوان سردار وسالاررسید قریب بدین‌مضمون : « که آقایان قبل از رفتن بتهران بهتر است بآستان بوسی شاه ولایت و زیارت عتبات عالیات مشرف شده و داعیان را ازدیدارخودشان مسرور دارند.» سردار و سالار بی‌میل نبودند که بزیارت عتبات مشرف شوند ولی وقتیکه توجه مردمرا نسبت بخودشان بآن اندازه دیدند عجالةً از رفتن بنجف‌صرف‌نظر کردند. سردار به بنده گفت : « من بوجلالی‌قویوب هارا گیدیرم. » یعنی‌من این جلال را گذاشته کجا میروم. پس‌ازشور باسالار وبرخی‌ازآقایان‌تازه وارد قراربراین‌دادند که‌فعلاً بتهران‌بروند وپس‌ازدیداری‌ازیاران ودوستان ، بتهیهٔ مقدمات‌آستان‌بوسی حضرت شاه ولایت وسایرائمهٔ اطهار(ع) بپردازند . لذا تلگرافی قریب‌بدین

مضمون بحضور حضرات حجج الاسلام مخابره کردند :

«حضور مبارک حضرات حجج الاسلام دامت برکاتهم، تلگراف مبارک زیارت شد. آستان بوسی حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمهٔ اطهار و استفاضه از حضور حضرات حجج الاسلام از آمال قلبی و دیرینهٔ خادمان ملت بوده و است . ان شاءالله پس از ورود بتهران و رفع خستگی راه مصمم شرفیابی خواهیم بود. خادمان ملت باقر وستار .»

درروزهای اقامت قزوین روزی عیال مرحوم غیاث نظام بدیدن سردار آمد. سردار نهایت احترام را دربارهٔ وی مرعی داشت و بزرگواری اورا نیك بستود و گفت اینکه گویند : شیر نر وماده ندارد، هردو شیر است، راست گفته اند تو آن شیرزنی هستی که باید شیرمردان ببزرگواری وشهامت ذاتی تو افتخار کنند و مشارالیها نیز از بیانات سردار زبان بتشکر باز کرد و مقاومتهای دلیرانهٔ سردار را مایهٔ نجات ایران شمرد .

ندانستم سردار از کجا شنیده بود که روسها از اشخاصی که سواره یا با درشکه از راه شوسه بتهران میروند مبلغی بنام (حق العبور) دریافت می دارند واز این امر بسیار دلتنگ شده بود و آشکارا می گفت اگر مأمورین روسی درموقع عبور ما بچنین جسارتی اقدام کنند جزای جسارت خودرا خواهند دید. ایشان چه حق دارند در کشورایران خودسرانه بچنین کاری اقدام کنند .

بنده چون از بیانات سردار مستحضر شدم بامیزبان خود که ازمنسوبان حاجی محمدعلی امینی بود دراین باب مذاکره کردم . قرار براین شد که پس از مشاوره با حاجی محمدعلی آقا ترتیبی اتخاذ کنند که اسباب زحمت تولید ننمایند. حاجی محمدعلی متعهد انجام این امر شد والحق نیك انجام داد

وخلاصهٔ آن‌عبارت‌ازاین‌بود که‌عدهٔ سوارانرا معین کردند و وجه‌حق‌المبوررا قبلاً پرداخته قبض رسید دریافت نمودند .

ورود بتهران وتشرف بحضور اعلیحضرت :

گویا روز دوشنبه سلخ ربیع‌الاول بود که از قزوین بدون آنکه مأمورین عرض راه بعدهٔ سواران رسیدگی کنند حرکت کردیم، درمنازل عرض راه تا کرج لازمهٔ مهمانداری کاملاً مرعی بود، روزپنجشنبه وارد کرج شدیم ودرآنجا نیزجمع کثیری ازتبریزیان ومعروفین‌تهران باستقبال آمده بودند .

روزجمعه‌چهارم ربیع‌الثانی‌هنگامیکه‌سردار وسالار از کرج‌حرکت می کردند علاوه بر سواران شخصی ایشان جمعیت زیادی از اسب سوار و درشکه سواردرجلو وعقب سردار وسالار درحرکت بودند. آنروز که‌بیست و پنجم‌فروردین‌ماه‌بود دشت‌ودمن‌پر از گل‌وریحان‌وسنبل‌وضمیران‌بودوهمه‌جا سبزوخرم ونشاط‌بخش ودل‌انگیز؛ تاچشم‌کارمی کرد بساط سبزه گسترده‌شده ونسیم‌روح‌پروری دراهتزاز بود ودرعرض‌راه چادرهای گوناگون‌آراسته‌بانواع تزیینات دیده میشد وهر کدام‌ازآنها مخصوص‌بطبقه‌ئی‌ازمردم اعم ازاعیان واشراف واهل‌نظام وملل‌متنوعه‌بود وهر گونه‌اسباب پذیرائی‌ازقبیل‌شیرینی وشربت وچائی وقلیان وجود داشت و چندین طاق نصرت در کمال شکوه ، آراسته با قالیها وقالیچه‌های گران قیمت و چهل چراغهای رنگارنگ برپا شده بود و تابلوهای زنده باد ستارخان سردارملی و باقرخان سالارملی که تماشای آنهادلهارا بوجد وسرورمی‌آورد درهرطرف‌دیده می‌شد. شوق وشعف و وجد وسرورمردم‌چنان‌درغلیان‌بود که برنادیده شرح‌آن نتوان کرد، فریاد زنده و پاینده باد سردار ملی‌وسالار ملی هوا را بتموج می‌آورد ، پیران

سالخورده می گفتند چنین جشن باشکوه وفرح بخش تاامروز دربارهٔ هیچکس اعم از شاه و وزیر و غیره دیده نشده‌است، بنابتقریر مردم تهران یك ثلث اهالی تهران آنروز از روی میل و رغبت باستقبال آمده بودند .

عموم مجاهدین ملی وسواران بختیاری وقشقائی و گاردفاتح وژاندارم و گارد پلیس و سواران امنیه و افواج مقیم پایتخت وبریگاد قزاق وعموم سر کردگان نظامی صف اندرصف ایستاده و بزنده باد ستارخان سردار ملی رطب اللسان بودند .

نخست سردار وسالار بچادر زردشتیان که در اول چادرها بود وارد شدند و تا چند دقیقه صدای دست زدن و زنده باد گفتن از چادر بلند بود. ارباب بهمن ازطرف زردشتیان عرض تبریك نمود وخیرمقدم گفت. درناصیهٔ تمام آقایان زردشتیان آثار وجد و سرور پیدا بود .

بعداز آن چادرخبازان بود که در آن هم هر گونه تشریفات لازمه موجود بود وسردار وسالار در آن چادر نیز پیاده شده اظهارتشکر نمودند .

حاجی محمدتقی بنکدار نیز با تجار و کسبه چادری برپای کرده هر گونه وسایل پذیرائی را تهیه نموده بود . و در باغ اعتماد حضور ملت نجیب ارامنه با دو دستگاه موزیك پذیرائی قابل توجهی نمودند .

کلیمیان درمهر آباد چادری برپای کرده و هرنوع شربت وشیرینی که درخور پذیرائی می باشد مهیا نموده بودند .

درباغ مهر آباد ،آذربایجانیان مقیم تهران ونمایندگان آذربایجان جشن مفصلی برپای کرده منتظر ورود سردار وسالار بودند، همینکه سرداران وارد باغ شدند چنان فریاد زنده باد ازحاضرین برخاست که تا چند دقیقه انعکاس صوت در فضا شنیده می‌شد . حاضرین این دو مرد نامدار را چون



سردارملی ستارخان
با فرزند خود یدالله‌خان

نگین‌انگشتری احاطه کرده بودند ، یکی از کثرت شادی روی ایشانرا می‌بوسید ودیگری‌دستشان را ویکی‌دست در گردنشان می‌انداخت وازفرط شادمانی گریه می کرد، درحقیقت معنی واقعی‌مهر ومحبت وشوق وانبساط درآن محفل درتجلی بود. فرح و شادی آنروز را هیچوقت سردارفراموش نمی کرد و ناهارنیز درآنجا صرف شد، هنوز در مهرآباد بودیم که‌کالسکهٔ سلطنتی‌رسید،سردار وسالارسوارشده‌روانهٔشهر گردیدند، درباغ‌شاه پذیرائی

باشکوهی ازطرف دولت ترتیب داده شده بود ومرحوم امن‌الله میرزا رئیس تشریفات از واردین پذیرائی میکرد. پیش از آنکه سردار وسالار از باغ مهر آباد حرکت کنند بنده با یدالله خان پسر سردار سوار دژشکه شده بباغشاه آمدیم، وقتیکه ما بباغ رسیدیم جز شخص شاهزاده امن‌الله میرزا وپیشخدمتها کسی هنوز بآنجا وارد نشده بود. درباغشاه برای وسعت محل چند چادر را بهم وصل کرده محل پذیرائی مجللی آماده کرده بودند. پس از ورود سردار وسالار بچادر وملاقات با رجال واشراف وصنادید قوم یکساعت ونیم بغروب مانده ازاصطبل همایونی دو رأس اسب برای سواری سرداران فرستاده شده بود که سردار و سالار سوارشده بعزم شرفیابی بسوی دربارسلطنتی حرکت کردند.

پس ازتشرف بحضور اعلیحضرت همایونی وتفقدات شاهانه، ستارخان گفت قربان ملت مثل اعلیحضرت پادشاه مهربان می‌خواهد که ملت را از خود وخودرا ازملت بداند. سپس اعلیحضرت از زحمت راه استفسارفرمود بازستارخان معروض داشت عشق زیارت وپابوسی اعلیحضرت همایونی هر گونه رنج را برای جان نثاران راحت کرده بود و ازتوجهات اعلیحضرت درهر دیه وقصبه موردمحبت ومهربانی اهالی بودیم، ابداً دچارزحمتی نشدیم.

آنروز از باغ شاه تا دربار و ازآنجا تا منزل مرحوم صاحب اختیار تمامت شهررا آئین بندی کرده بودند وچون سردار وسالارازحضوراعلیحضرت مرخص شدند و از دربار بیرون آمدند عالم دیگری مشاهده کردند که تمامی رنجها و زحمت‌هائیرا که متحمل شده بودند فراموش کردند.

احساسات مردم بدرجه‌ئی شدت پیدا کرده وچنان برسر وجد ونشاط بودند که سر از پای نمی شناختند و از دربار تا پارك صاحب اختیار یك دقیقه‌صدای زنده باد قطع نمی‌شد و مردم چنان با هیجان بطرف سردار و

سالار روی می‌آوردند که راه عبور بسته میشد و با زحمت زیاد راه را باز میکردند .

چون اقامتگاه سالار باغ عشرت‌آباد بود ایشان بطرف عشرت‌آباد رفتند وسردار درپارك‌صاحب‌اختیار پیاده شد. دراین موقع تقریباً یك ساعت ازشب گذشته‌بود، باز تا مدتی صدای زنده‌بادشنیده می‌شد. مرحوم صاحب اختیار چندنفر از اعاظم قوم را که دراینجا بودند یکایك بسردارمعرفی کرد وآقایان مزبورقدرشناسی ازخدمات ستارخان میکردند. سردار گفت‌آقایان بنده‌اگرخدمتی کردم‌بدستیاری‌ملت کردم و الا ازیکدست‌صدا برنمی‌خیزد. قدرشناسی باید ازمردم‌آذربایجان کرد نه ازستار ، من اگر افتخاری دارم این‌است که خدمتگزارملت‌بوده وهستم وهمهٔ این‌موفقیتها درسایهٔ‌جانبازی جوانان رشید آذربایجان بدست‌آمده است ومذاکرات تا وقت شام امتداد داشت، پس از صرف شام آقایان خداحافظی کردند و هر کس بخوابگاه خود رفت .

پارك صاحب‌اختیار(۱) یا وزیرمخصوص :

پارك صاحب‌اختیاردرمحلی واقع بود که‌امروزخیابان سعدی نامیده می‌شود. این پارك هرچندچندان‌وسعت‌نداشت‌ولی بسیار باشکوه وفرح‌بخش

۱ـ صاحب‌اختیار غلامحسین غفاری برادر کهتر اقبال‌الدوله مردی نیك محضر و پاکدرون بود و بشعر و مطالعه میل خاصی داشت درآغاز خدمت در حزو پیشخدمتهای ناصرالدین شاه جای گرفت وپس‌از چندی بلقب وزیر مخصوص ملقب شد و در سفرآخر ناصرالدین‌شاه ازملتزمین‌رکاب بود، پس‌از بازگشت‌مورد توجه خاصی گشته ملقب بصاحب اختیار شد. در زمان مظفرالدین‌شاه‌بوزارت عدلیه منصوب گردید،در دوران‌محمدعلی‌شاه حاکم فارس شد و درعهد احمدشاه رئیس دفترمخصوص بود و درسال ۱۳۳۷ درگذشت .

بود وطالار بسیار زیبا وآئینه‌کاری شدهٔ مجللی داشت که سردار درآن طالار از واردین پذیرائی میکرد. سردار و سالار تایکماه مهمان دولت بودند و میبایست که پس‌ازیکماه هم سردار وهم‌سالار برای‌خودشان منزل مخصوص تهیه کنند و در دست راست در ورودی پارك عمارت دیگری بود متعلق بصاحب‌اختیاردارای‌چند اطاق که‌نزدیکان سرداردرآنجا سکونت می کردند. یکدست از آن عمارت ، (عبارت از یك طالار و یك اطاق با قهوه‌خانه) محل سکونت بنده و آقایان یکانی و معتمدالایاله بود . پارك مزبور پس‌از آنکه مرحوم صاحب اختیارآنرا فروخت باسامی و اشکال مختلفه درآمد . روزی کلوب ایران برای خود نام گرفت و روزی محل اجتماع حزب‌آقای سید ضیاءالدین گشت و اکنون چند ساختمان در اینجا بوجود آمده که هر کدام دارای قیمت بسیار گزافی‌است .

بنده بمحض ورود بتهران‌ازطرف سردار شرحی بیکی‌از روزنامه‌ها نوشتم قریب‌بدین‌مضمون که: «محض‌اطلاع‌عموم‌اظهارمیدارد که من‌بجز از قانون‌خویش‌وپیوندی‌ندارم، خود و کسانم‌ازجان ودل‌مطیع‌قانون‌هستیم،اگر یکی‌از کسان‌این‌جانب‌بخلاف مأمول‌مصدرحرکتی‌شود که‌مخالف با قوانین موضوعهٔ مملکتی باشد مصادر اموربدون اینکه باینجانب رجوع کنند باید مقررات قانونی را دربارهٔ وی مجری دارند .»

نمایندهٔ[1] ازطرف مجلس معین شده بود که همیشه با سرداربباشد، مشارالیه بسردار گفته بود این اعلان شما درجراید مصلحت‌نبود . سردارهم به‌بنده گفت، گفتم ایشان درست توجه نکرده‌اند، نمیدانند مقصود ازاعلان

۱ـ نمایندهٔ مزبورمرحوم حاجی‌میرزا رضاخان منشی سفارت‌آلمان و از وکلای دورهٔ دوم ازطرف‌آذربایجانیان انتخاب شده بود .

اینست که کسان جنابعالی بدانند که نباید باستظهارشما دست بکاری زنند که شایسته نباشد .

پذیرائی :

بالجمله سردارچند روزمشغول پذیرائی بود ومردم دسته‌دسته بدیدن سردار می‌آمدند وسردارهم بانهایت مهربانی‌وخوشروئی ایشانرامی‌پذیرفت. روز دوم بود که عین‌الدوله بدیدار سردارآمد، سردارهم فوق‌العاده مراسم احترامرا بجای‌آورد ومتواضعانه با وی صحبت میکرد، یك مرتبه نمی‌دانم عمداً یابدون‌توجه وملاحظه گفت حضرت والا عریضه‌ئی‌را که‌درتبریز بحضور مبارك عرض کرده‌بودم درخاطردارید؟ گفت یادندارم راجع‌بچه موضوع‌بود ؟ گفت در اوایل ورود حضرت والا به تبریز که در باغ صاحبدیوان تشریف داشتید عریضه‌ئی بخدمت حضرت والا عرض کرده‌بودم که حضرت والا چند دقیقه‌ئی از روی انصاف دراقدامی که مینمائید بیندیشید و راضی نشوید که بیجهت خون هزاران مسلمان ایرانی ریخته شود و این نکته را نیز ازنظر دور ندارید که‌اگرشما دراین‌جنگ‌بربنده غالب شوید ابداً برای من نقصی وارد نخواهدشد و کسی‌برمن‌نمیتواند ایراد بگیرد که‌ستارقره‌داغی‌ازحضرت والا شاهزاده عین‌الدوله شکست خورد واگرمن‌غالب شدم که ان شاءالله هم غالب‌خواهم‌شدآن وقت مردم‌خواهند گفت که‌شاهزاده عین‌الدوله‌با سی‌هزار نفر سوار و پیاده ازستارقره‌داغی‌شکست خورد. عین‌الدوله ازشنیدن سخنان سردارآن‌هم درحضور سی وچهل‌نفرسخت منقلب شد و پس‌از دو سه دقیقه بلند شد ورفت. بنده بعد بسردار گفتم شایسته‌نبود که درحضورجمعی چنین حرفی‌بزنید، عین‌الدوله خیال کرد که شما میخواهید باوتوهین کنید ، گفت بی‌اختیار از زبانم جاری شد .

سردار و سالار درمجلس شورای ملی :

روز دوشنبه هفتم ربیع‌الثانی دوساعت بظهرمانده آقایان سردارملی وسالارملی بمجلس‌شورای ملی‌رفتند، نخست وارد تالار آئینه شده و ازطرف هیئت رئیسه و نمایندگان پذیرائی مجلل و باشکوهی بعمل‌آمد . سپس مرحوم نوبری نمایندهٔ آذربایجان از طرف سردار و سالار لایحهٔ ذیل را قرائت کردند :

« شکر خدا را که زحمات فداکارانهٔ ملت مارا بکعبهٔ‌آمال ملت و وصال دارالشورای ملی که مبنع آزادی و سرچشمهٔ سعادت ابدی ایرانیان است رسانید وتشکرات صمیمانهٔ خودمان را نسبت بملت قدیم‌ایران تقدیم حضور نمایندگان محترم نموده و امیدواریم ازحسن توجه وکلای محترم که در مقابل جانبازیهای خیرخواهان وطن پرست که با یك عزم راسخ و جد وجهد وافی بکلمهٔ واحده چون ید واحده در مرمت خرابیها و اصلاح مفاسد و ترقی دادن (مملکت) از درجهٔ ادنی بدرجهٔ اعلی مساعی جمیلهٔ صادقانهٔ خودرا مبذول دارند ودرنزدیکترین اوقات احکام اصول مشروطیت و رواج قوانین‌آزادی را درتمامی اعماق مملکت جریان داده تا ازهمقدمان رهروان عالم بازنمانیم و با سایرممالك متمدنه همدوش وهمقدم راه سعادت بشریرا بپیمائیم. »

مستشارالدوله رئیس مجلس نیزجوابی قریب بدین‌مضمون دادند :

« از خدمات و فداکاریهای بی‌نظیر سردارملی و سالارملی و سایر مجاهدین‌آذربایجان که درراه‌آزادی ملت وبدست‌آوردن مشروطیت‌بمنصهٔ ظهور رسانیده‌اند مجلس شورای ملی اظهار امتنان وتشکرمی‌نماید .»

لوحهٔ نقرهٔ طلاکوب یا قدرشناسی ازسردارملی :

چنانکه در گذشته نیز اسمی ازاین لوحه برده شد تفصیل آن بدین قرار است که پس ازافتتاح دورهٔ دوم مجلس شوری که نمایندگان ازخدمات مجاهدین در راه آزادی اظهار امتنان وتشکر نمودند درضمن قراردادند که مجلس به رؤسای مهم مجاهدین لوحهٔ تشکری که سالیان دراز مایهٔ افتخار خانوادهٔ ایشان باشد تهیه نموده و بآنان بدهند، ازجمله سردارانی که مشمول این عنایت مجلس شدند یکی سردارملی ستارخان ویکی هم سالارملی باقرخان بود . متن لوحه ازنقره تهیه و طلاکوبی شده و مضمون آن بدین نحو بود :

« مجلس شورای ملی اهتمامات فداکارانهٔ سردارملی ستارخان را از نخستین وسایل پیشرفت مقاصد ملیه دانسته بنام عموم ملت ایران تشکرات صمیمی ملی بایشان تقدیم می نماید. »

این لوحه پس از آنکه ازطرف مجلس بسردار وسالار اعطا شد ومایهٔ شکرگزاری ایشان گردید، متأسفانه در قضیهٔ اسفناك پارك بباد غارت رفت و دیگر جبران نشد .

مجلس شورای ملی که قدرشناسی ازخدمات سردارملی وسالارملی را عهده دار است بدون تردید بجبران مافات پرداخته ومقررخواهد فرمود که مجدداً دو لوحهٔ دیگری که دارای همان مضمون لوحه‌های اول باشد تهیه کرده بخانواده های ایشان مرحمت فرمایند و مخصوصاً از ریاست محترم مجلس متمنی است که در انجام این امرخیر از بذل توجه دریغ نفرموده عموم آزادیخواهانرا ازخود متشکر وممنون فرمایند .

مجالس مهمانی :

پس‌ازخاتمه‌یافتن دید و بازدید، مجالس مهمانی بکار افتاد ونخستین شخصی که از سردار و سالار دعوت کرد مرحوم نایب‌السلطنه عضدالملك بود وسپس نوبت بوزرا و اشراف رسید. بنده تنها درمهمانی نایب‌السلطنه حضور داشتم، دیگردرهیچ مهمانی حاضر نمی‌شدم .

نامه‌های بی‌شمار :

هرروز صدها نامه بعنوان سردارملی میرسید که اغلب‌آنها راجع بدادخواهی‌بود. دربین این نامه‌ها چندنامه از میرزاآقا نقی و چندنامه از حاجی سید محمد یزدی بوده که هردو بامر دولت زندانی بودند . عیال میرزاآقا چندبار پیش سردارآمد و ازو متوقع‌بود که سردار ازهیئت وزرا بخواهد شوهرش را که درحبس بود آزاد کنند . حاجی سید محمدهم در نامه‌های خود همان طریق سابق و شیوهٔ دیرین‌خودرا پیش گرفته سخن از در پند و اندرز وجلالت مقام خود می گفت . این چند جمله از نوشته‌های وی را درخاطر دارم که‌نوشته‌بود :

« بزرگی وجلالت و عزت و سودت درسوارشدن کالسکهٔ شش اسبه نیست، جلالت و بزرگ‌منشی‌دررسیدگی کردن‌بحال اشخاص‌جلیل‌القدریست که از روی اشتباه یا سوء نیت گرفتارشان کرده‌اند. شما اگرواقعاً خودرا سردارملت می‌دانید دربارهٔ استخلاص‌من‌چرا بذل مجهود نمی کنید .»

کمیابی نان درتهران :

آن سال که ما درتهران بودیم نان نسبةً کمیاب بود. روزی سردار بوزارت داخله برای دیدن مرحوم سردار اسعد رفته بود چون بازآمد مرا خواست ، وقتیکه وارد اطاق شدم دیدم مرحوم حیدرخان عمواوغلی و مرحوم سردار محیی نیز حضور دارند . بنده هم سلام داده نشستم ، گفتم فرمایشی داشتید ؟ گفت امروز رفته بودم بوزارت داخله در آنجا صحبت از کمیابی نان شد ، اصلاح عمل نانرا بمن واگذار کردند ، من نیز قبول کردم ، بگوئید چیزی خطاب بمیرجعفر سید اسلامی بنویسند که از امروز بعمل نان رسیدگی کند . بسکه ازشنیدن این‌سخن عصبانی‌شدم نتوانستم خودداری کنم ، گفتم بلی باید پس‌از سردار ملی شدن جانشین میرحسن‌باشید. گفت کدام میرحسن ؟ گفتم میرحسن خبازباشی.سردار از طرز گفتاربنده متحیرشد، گفت مقصودت چیست؟ گفتم کسانی‌باید عهده‌دار اصلاح عمل نان باشند که مسئولیت این کار بعهدهٔ ایشان بوده‌است، مگر وزارت داخله می‌خواهد شمارا با بیوه زنان و گرسنگان‌طرف کند! ؟ سپس روی بسردار محیی کرده گفتم آقای سردارمحیی سردارملی‌مهمان شماست، مگر با مهمان اینگونه رفتارمیکنند ؟ حیدرخان عمواوغلی هم حرف مرا تصدیق کرد . سردارمحیی بسیارمتوحش و سراسیمه گشت و گفت والله بالله من‌ابداً همچو خیالی‌نداشتم، درآنجا صحبت‌از کمیابی نان‌بود، خود سردار داوطلب شد که عمل نانرا درست کند. ونتیجهٔ این‌حقیقت گوئی‌آن شد که مرحوم میرجعفر از من رنجید که چرا نگذاشتید سردار عمل نانرا بمن واگذار نماید .

تعیین حقوق سردارملی و سالارملی و سوارانشان :

پس از آنکه روزی چند از ورود سردار وسالار بپایتخت سپری شد ازطرف مجلس کمیسیونی معین گردید که حقوقی برای سرداران وسوارانشان معین کنند. دراین کمیسیون مرحومان معتمدالتجار ونوبری عضویت داشتند و نگارنده را نیز از طرف در کمیسیون دعوت کردند که درآن شرکت کرده توضیحات لازمه بدهم کمیسیون پس ازیکی دوروز، موافقت حاصل شد. بعضی از آقایان اعضا درنظر داشتند که باید فرقی مابین سردار و سالار در حقوق باشد. بنده گفتم اگر همچو تصمیمی اتخاذ فرمائید برای خودتان ایجاد زحمتی خواهید کرد که بآسانی مرتفع نخواهد شد وعلت آنرا توضیح دادم وآقایان نیز پذیرفتند. حقوق سرداران را هریکی ماهی هزارتومان قراردادند وحقوق سواران را هم علی قدر مراتبهم معین کردند که علی الحساب پرداخته شود.

رفتن سردار برپارك اتابك :

چنانکه تحریر یافت سرداران مدت یکماه مهمان دولت بودند، چون مدت مزبور بسررسید وحقوق سردار وسالار و کسانشان پرداخته شد دولت بپاس احترام سرداران نخواست که ایشان برای خودشان شخصاً منزلی تهیه کنند لذا پارك اتابك را برای سردار تخصیص دادند وسالارهم درمحل اولی یعنی باغ عشرت آباد باقی ماند.

پارك اتابك محل کنونی سفارت روس :

پارك اتابك بسال ۱۳۰۵ قمری بنیان گذاری شده، مساحت آن یکصدوهشتاد

ذرع بود. در وسط عمارتی عالی‌خودنمائی‌می کرد و کنارآن گرمخانهٔ وسیع وزیبا پر از گلهای شاداب و رنگارنگ، هوش ازسر می‌ربود. خیابان سازی و باغچه‌بندی و گلکاری‌آنجا بدست باغبانی از اهل اطریش که درفن خود استادبود انجام‌یافت. هنگامی که‌عمارت‌نیمه‌تمام‌بود اتابك‌بعضی‌از روزهای فراغت‌را با چندتن ازمأنوسان‌برای سر کشی‌ودستورهای‌لازم‌بآنجا می‌رفت. هنوز دوسال ازآغازکارنگذشته‌بود که عمارت وباغ‌نمونه‌ئی از بهشت‌برین شد. قناتی با آب زلال درقسمت شمالی پارك آفتابی می‌شد[1].

درآن وقت که سردار بآنجا رفت پارك متعلق بارباب جمشید بود. آن مرد پاك سرشت با طیب خاطر پارك را با تمامت اثاثیهٔ قیمتیش در اختیار دولت گذاشته و پیشنهاد کرده بود مادام که ستارخان سردارملی درتهران‌اقامت دارد بدون هیچگونه وجه اجاره ازآنجا استفاده کند.

پارك اتابك علاوه براطاقهای متعدد و تالار وسیع ودلکش، سرداب بزرگی‌هم داشت که درآن فصل گرما بسیارخنك بود. بنده وآقایان یکانی ومعتمدالایاله غالباً درموقع شدت حرارت بدانجا پناه می‌بردیم.

گویا در دوازدهم جمادی‌الاولی بود که مرحوم سردارملی با اتباع وحواشی خود بپارك اتابك تشریف برده سکونت اختیار کردند.

وضع آذربایجان بعدازحرکت سردار وسالار:

مخبرالسلطنه که گاه و بیگاه از سردار و سالار شکایت می کرد و می گفت بودن ایشان درتبریزکارها را ازجریان بازمیگذارد زیرا در امور مربوطه بایالت یا سایر ادارات مداخله می کنند و مانع از پیشرفت‌کارها می‌باشند، مشارالیه اعم‌ازآنکه درادعای خود ذیحق بوده یا نه دیگر برای

۱ــ اقتباس ازنوشته‌های‌آقای دوستعلی‌خان معیرالممالك.

تمشیت امور وجریان آن ازمجاری رسمی خود بهانه‌ئی دردست نداشت بعلاوه بودن اردوی دولتی در تبریز نیز مایهٔ مزید اطمینان خاطر وی شده بود لذا بانهایت جد وجهد برطبق آرزوی خود دست بکار زد و باصلاح امور مبادرت کرد.

از آنجائیکه مخبرالسلطنه بنا بادعای خود از اشخاصی بود که همواره میخواست امور را بالتی جزءً و کلاً ازمجرای قانونی خود جاری گردد دیگر ما نمی در جلو خود نمی دید و تا آنجا که می توانست باصلاح امور می پرداخت.

این مرد که همواره می گفت هیچوقت نباید از شاهراه قانون منحرف شد و باید طابق النعل بالنعل از قانون پیروی کرد متأسفانه گاهی اتفاق می افتاد که بخلاف قول وعقیدهٔ خود طریق استبداد پیش می گرفت و رأی خودرا بمقررات اداری مقدم می داشت و در برخی از موارد هم دچار اشتباه می شد و از اشتباه خود محال بود که بر گردد. در این قبیل موارد بود که رأی خودرا برقانون ومقررات ترجیح می داد وشاید درعالم خود خویشتنرا وحید عصر می دانست . ازتعریف وتوصیف بسیارخوشش می آمد، پردل وجسور بود، در سخت‌ترین روزها خود را نمی باخت و برشوه و تعارف دست نمی آلود ولی کج سلیقه بود. بای نحوکان، تبریز وقره‌داغ و سایر ولایات آذربایجان تا اندازه‌ئی آرامش یافته بود و مردم از اوضاع ناراضی نبودند، تنها ولایتی که که هنوزدر آنجا امنیت وآرامش پیدا نبوده اردبیل ومشکین وخلخال بود. هرچند رشیدالملك بحکومت اردبیل معین شده ودر اردبیل بود ولی نمیتوانست ازعشایر جلو گیری کند ولازم بود که اردوی دولتی چنانکه سر کشان قره‌داغ را در جای خود نشاند سر کشان اردبیل را نیز بوظایف خود آشنا کند تا اردبیل هم روی امنیت وآسایش ببیند. ارذوهم درصدد رفع نقایص وتکمیل لوازم بود که بزودی عازم اردبیل شده امنیت را در آنجا برقرار کند .

۲۱

عزیمت اردوی فاتح بجانب اردبیل

پس‌از مراجعت اردوی دولتی از قره‌داغ به تبریز ، محمدخان پسر مرحوم سرداراسعد نیز بامر وزارت داخله با یکصد وپنجاه سوار وارد تبریز شد. بعداز ورود ایشان و رفع نقایص وتکمیل عده درتاریخ غرهٔ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ تقریباً پس‌از پنجاه روز اقامت درتبریز درمیان هلهلهٔ شادی و سرور ودعای خیرمردم قدرشناس تبریز بجانب‌اردبیل حرکت کرد. مرحوم حاجی علی‌رضاخان گروسی‌هم چند روز بعدازحرکت اردوی دولتی بجانب اردبیل حرکت نمود. محتاج بتذکار نیست که ریاست اردو با مرحوم جعفرقلی‌خان سرداربهادر و یپرم خان بود . رشیدالملك که حاکم اردبیل بود بواسطهٔ نفوذی که درمیان‌ایلات شاهسون‌داشت شب و روزمی کوشید که‌بلکه‌بتواند خوانین‌شاهسون را حاضر باطاعت وانقیاد نماید ولی شاهسونها حاضربانقیاد نبودند. هرچند که کلیهٔ طوایف شاهسونها درحال تمرد بودنداما ازکسانیکه بیش‌ازهمه علم مخالفت برافراشته‌وهنوزهم مشغول‌تاخت وتازبودند نام‌چند نفررا میتوان ذکرکرد که ازآنجمله بودند :

امیرعشایرخلخالی ـ نصرالله‌خان یورتچی ـ حسینعلی‌خان قولادلو .

تلگراف سردار بهادر و پیرم خان بمخبرالسلطنه در تاریخ هشتم ربیع‌الثانی :

« امروزشش‌ساعت‌بغروب مانده اردو ازسراب حرکت خواهد نمود، اکیداً بجناب رشیدالملك تلگراف شد در(نیر) باردو تشریف‌بیاورند . از قرار تلگراف رشیدالملك رؤسای اشرار هنوز حاضر تسلیم نشده گفته‌اند بشرطی‌تسلیم می‌شویم وغارت عارضین را رد می‌نمائیم که توسط یکی‌ازسفرا اطمینان‌بدهند.قریب‌هزارنفرسواراطراف‌خودجمع کرده‌میان«قوجه‌بیگلو» هم‌آدم فرستاده‌اند . اینها هیچ اهمیت ندارد، امید است که با خاك پست برابر گردند . پیرم ـ جعفرقلی . »

لطف‌الله‌خان سرتیپ یورتچی بخلاف نصرالله‌خان تبعیت‌ازحکومت اردبیل کرده و باسواران خود ملحق باردو گردید، درتاریخ نهم ربیع‌الثانی مابین قوای دولتی و نصرالله‌خان و امیرعشایر و حسینعلی‌خان جنگی روی داد که‌اشرارشکست خوردند.پس‌ازشکست‌اشرار اردو در (نیر) اقامت کرد، رشیدالملك وحاجی علیرضاخان نیز وارد نیر شدند .

اردوی‌دولتی‌دوازدهم‌ماه واردآق‌چای‌شده‌خانه‌های‌نصرالله‌خانرا خراب کردند وآقاخان دلیکانلوهم در نیر بمنزل رشیدالملك‌آمده تسلیم شد .

نامهٔ رشیدالملك به‌حسینعلی‌خان فولادلو وجواب‌ان :

حاکم‌اردبیل باصلاحدید رؤسای‌اردو نامه‌ئی به‌حسینعلی‌خان‌فولادلو نوشته بود که درصورت تسلیم‌شدن باردو و رد اموال غارتی جان و مالش در امان‌خواهدبود. درتاریخ۱۳ماه جوابی‌قریب بدین‌مضمون‌نوشته‌برشیدالملك

می‌فرستد:« که تنها بمن امان دادن ثمری ندارد، باید بتمامی ماها بشرایطی که گفته‌ایم اطمینان بدهید و الا تماماً بکشتن و کشته شدن حاضریم . »

چون نامهٔ حسینعلی‌خان درنظر رؤسای اردو ابداً قابل توجه نبود لذا اردو بجانب خانهٔ امیرعشایر درحرکت آمد و برای آخرین دفعه بامیرعشایر و نصرالله‌خان اطلاع دادند که اگر باردو ملحق شوند درامان خواهند بود و الا بقوهٔ قهریه ریشهٔ اشرار قلع وقمع خواهدشد. این اتمام حجت کارخود را کرد درتاریخ۱۳ماه امیرعشایر پس ازحصول اطمینان از رؤسای اردو بدون قید وشرط تسلیم شد و بعداز وی نصرالله‌خان ویارانش ازدرتسلیم برآمدند.

محبوسین قلعهٔ اردبیل :

دراین روزها اشخاصی که‌نظر بصلاح وقت درقلعه محبوس گردیدند عبارت بودند از :

امیرعشایر خلخالی ـ نصرالله‌خان یورتچی ـ حسینعلی‌خان فولادلو ـ آقاخان دلیکانلو ـ قلیج خان خامسلو ـ کریم‌خان خلخالی ـ احمدخان دورسون خواجه‌لو ـ عبادالله‌خان یورتچی .

طایفهٔ قوجه‌بیگلو :

یکی‌از مهمترین طوایف شاهسون طایفهٔ قوجه‌بیگلو است . طایفهٔ قوجه‌بیگلوهم ازحیث کثرت نفوس وهم ازجهت شجاعت و رشادت سرآمد تمام‌طوایف‌شاهسون‌محسوب می‌شود. ریاست‌ایل‌مزبورآن وقت باسردارخان بود. مشارالیه مردتنومندی‌بود که سنین عمرش‌ازهفتاد گذشته بود وچندین پسر وبرادر وبرادر زاده ونوه داشت که هر کدام‌ازآنان‌بدلاوری وهنرمندی

معروف بود. هرقدر ازطرف حکومت اردبیل بوی پیغام داده شد که دست از سر کشی برداشته از دراستئمان درآید و بیجهت موجبات خونریزی فراهم نیاورد بگوشش فرو نرفت ودرتمرد خود باقی‌ماند. چون رؤسای اردو دیدند که مشارالیه سخن‌ازجنگ ونبرد میراند وحاضر باطاعت وتسلیم نیست دفع او را نیز وجههٔ همت خود قرار دادند.

حرکت اردو بطرف مشکین :

روز۲۲ربیع‌الثانی اردوی فاتح‌اردبیل بسوی مشکین درحرکت‌آمد. روز ۲۳ ماه وارد ارجق شد، وقت غروب‌آقابیگ وعالش بیگ رئیس طائفهٔ قوجه‌بیگلوی عیسی‌لو بهمراهی حاجی‌حضرتقلی بیگ حاجی‌خواجه‌لو پدر عمران خان باردوی دولتی‌آمده تسلیم شدند وازطرف رؤسای‌اردوهم بایشان درتحت شروطی‌اطمینان داده شد که تا فردا عموم‌بیگزادگان قوجه‌بیگلوی عیسی‌لو را باستقبال اردو بیاورند.

پس‌ازحرکت‌اردو بسوی قوجه‌بیگلومحمدقلی‌خان‌آراللو که رئیس ایل‌آراللو و از اشخاص رشید معروف بود با حمیدبیگ‌آراللو باردو آمده اظهاراطاعت وانقیاد کردند.

جنگ‌مابین‌اردوی‌دولتی وقوجه‌بیگلوها :

۲۸ ماه در محلی موسوم به (خروسلو) جنگ عظیمی مابین اردو وقوجه‌بیگلوها روی داد ، با آنکه سواران قوجه بیگلو بسیار زیاد بودند ولی درمقابل اردوی دولتی تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند، هزارخان امیرتومان و سلدوزخان و برادر هاشم بیگ و چند نفر ازبرادر زادگان و

نوه‌های سردارخان مقتول وقریب دویست نفر اسیر شدند وازطرف اردو یك نفر بختیاری مقتول و سه نفر مجروح و سی رأس اسب تلف شد .

تسلیم شدن بهرام‌خان قوجه‌بیگلو و ورود اردو باردبیل و مراجعت بتهران :

۲۹ ماه بهرام‌خان قوجه بیگلو با برادران وعموزادگان خود باردو آمده تسلیم شدند .

ازجمله کسانیکه تسلیم نشده بودند یکی هم جوادخان حاجی خواجه‌لو بود که عمران‌خان متعهد شد که بهرنحوی است او را باردو بیاورد .

بالجمله صیت فتوحات و دلاوریهای اردو در تمام ولایت اردبیل و مشکین وخلخال مایهٔ وحشت وبیم اشرار شده خودشانرا تسلیم اردو کردند چنانکه دیگر کسی ازمتمردین باقی نماند که گردن بربقهٔ اطاعت نیاورده باشد. پس‌ازاین فتوحات مجدداً اردو باردبیل مراجعت کرد و در روز ورود سران اردو باردبیل طاق نصرت ازطرف اهالی وحکومت برافراشته شده‌بود وشهررا آذین‌بندی کرده‌بودند . درمدت اقامت اردو دراردبیل ازطرف اهالی آنچه لازمهٔ مهمان نوازی بود بجای‌آورده شد .

ورود اردو بتهران :

درتاریخ ۲۱ جمادی‌الاولی اردو از اردبیل حرکت کرده از راه آستارا و رشت درتاریخ ۲۲ جمادی‌الثانی وارد تهران‌شد. ازطرف دولت وملت مراسم استقبال شایان بعمل آمد .

اهمیت خدمات اردوی فاتح :

اهمیت فتوحات دلیرانهٔ اردو در واقع بالاتر از آن‌است که من بتوانم

ازعهدهٔ توصیف آن بیایم. هر کس که کاملاً بوضع قره‌داغ وخوانین آنجا و رشادت و کثرت جمعیت شاهسونها آشنائی نداشته باشد نمی‌تواند اهمیت آنرا تشخیص بدهد. این اردوی فاتح با کسانی درستیز وآویز بود که ایشان مرگ را باندازه‌ئی تحقیر می کنند که اگر کسی از آنها بااجل طبیعی بمیرد اولاد او را شماتت می کنند ومیگویند پدرشما کسی بود که با شمردن تیرهای خانه جان سپرد . واقعاً در روز جنگ مرگ را با بشاشت استقبال می کنند . در روز ورود اردو بتهران بنده نیز باستقبال رفته بودم وقتیکه دیدم سران شاهسون را مغلولاً در گاری نشانده می آورند بدون مبالغه درشگفت ماندم .

حقیقةً اردوی فاتح کاری کرد که تا آنروز نظیر آن دیده نشده بود وآذربایجانیان را مدتی ازشر اشرار آسوده کرد .

اکنون باید دانست چه‌عللی پیش آمد که مایهٔ پیشرفت سریع اردوی دولتی شد. بعقیدهٔ بنده نخستین کامیابی اردو بواسطهٔ نظم و انتظام بوده که کلیهٔ افراد اردو من دون استثنا تابع دیسیپلین بودند .

ثانیاً ترس و واهمه‌ئی بود که توپهای شنیدر وماکزیم درقلوب اشرار ایجاد کرده بود .

ثالثاً کناره گیری شاهسونها ازرحیم‌خان یعنی کسی بود که بادستور مخصوص عشایررا باهم متفق کرد که باردبیل هجوم برده وشهررا غارت کنند. ولی درجنگ قره‌داغ شاهسونها باو یاری نکردند و اگر آنها با رحیم‌خان یکی شده درجنگ قره‌داغ اشتراك می کردند کارها بدین سرعت و آسانی انجام نمی‌یافت .

رابعاً خود اشرار وایلات شاهسون نیز کامیاب نشدند که با یکدیگر اتفاق نمایند واختلاف عقیده‌ئی دربین یورتچی وحاجی خواجه‌لو وآراللو و

قوجه‌بیگلو روی داد که نتوانستند بیاری همدیگر بشتابند .

خامساً رشادت وکاردانی وجسارت رؤسای‌اردو بود که‌هر گز تزلزلی‌در بنیان مقاومت ایشان روی نداد .

باز برگردیم بتهران :

قضیهٔ‌جنگهای‌اردبیل‌مارا قدری‌ازمطلب دور انداخت ولی‌ازآنجائیکه آمدن‌اردوی دولتی‌را بآذربایجان وجنگهای قره‌داغ‌را بطوراجمال نگاشته بودیم نخواستیم که اقدامات دلیرانهٔ اردو را ناتمام گذاشته و خوانندگان را ازنتیجهٔ فداکاریهای اردو بی‌اطلاع بگذاریم . اکنون وقت‌آن است که ببینیم اختلاف عقیده‌ئی که بنام اعتدالی و دموکرات در تهران شایع شده سبب سلب‌امنیت وآرامش گردید بکجا انجامید و چه کسانی دراین عرصه میدانداری می کردند .

اگر بخواهیم حقیقت امررا چنانچه ما ملتفت شده‌ایم مشروحاً در اینجا بنگاریم محققاً بسیارطولانی خواهد بود لذا ازتفصیل باجمال قناعت کرده مطالب را بطوراختصار بوجهی که خوانندگانرا موجب ملال نگردد می‌نگاریم .

۲۲

پیدا شدن حزب دموکرات واعتدال

در اوایل دورهٔ دوم مجلس درمیان‌اعضای مجلس شورای ملی شور و شعف زایدالوصفی دیده می‌شد و روح یگانگی و دوستی در وجود ایشان نمودارمی گشت زیرا که پس‌از یکسال محرومیت ودور افتادن ازیکدیگر بهم رسیده و برمقصود خود نایل‌آمده بودند.

دریغ که این اتحاد و اتفاق و دوستی وصمیمیت دیر نپائید وبزودی دوستان دیروزی دشمنان‌امروزی شدند وشمشیر عداوت ازنیام برآهیختند وبکشتن یکدیگرآماده شدند وآن گوهرصفوت و صفا که با هزاران رنج ومشقت بدست‌آورده بودند با سنگ نفار و کدورت درهم شکستند.

علت‌این‌اختلاف خانمانسوزظهور دوحزب مخالف‌اعتدال‌ودموکرات بود که هرروز بشکلی‌تجلی‌میکردند. هرچند ازمسائل‌مسلمه‌است که درامور سیاسی واجتماعی درمیان‌کلیهٔ اعضای مجلس توافق نظر تا اندازه‌ئی مشکل بلکه‌غیرممکن‌است وناچاراختلاف‌نظری‌پیداخواهدشد امااین‌اختلاف‌نظر نباید درلباس خصومت جلوه گرشود. بنابقول‌ادیب ترك از تصادم افکار بارقهٔ حقیقت ظاهرمیگردد. البته بالضروره هر کس باید درمسائل‌متعلقه‌بکشور عقیدهٔ خودرابگوید وطرف‌نیز با کمال ادب با دلیل ومنطق‌اورا جواب دهد. بالجمله ظهور احزاب سیاسی باید سبب افزایش سعادت و آبادی مملکت

باشد نه موجب بدبختی و ویرانی آن .

نطق مفصل سردار اسعد درمجلس راجع باعتدال و دموکرات :

مرحوم سردار اسعد در۱۶ رجب ۱۳۲۸ نطق‌مفصلی درمجلس راجع باعتدال ودموکرات‌ایراد کرد که مقدمهٔ آنرا برای مزید اطلاع‌خوانندگان محترم از اوضاع‌آنروز، دراینجا می‌آوریم :

« عرض‌میکنم سؤال وجواب امروز واین وضع مجلس‌را بنده هیچ منتظرنبودم . امروزمتوقع‌بودم دشمنهای خیلی‌سخت باهم متحد شده دست بدست یکدیگر بدهند، باز می‌بینم گفتگوی اعتدال و انقلاب است . این حرفی که خانهٔ ما را خراب کرده‌است بازاعاده می‌شود. این‌حرفهارا ما تااز مجلس‌برنیندازیم بآرزوهای خود نایل نخواهیم شد .

اثرات سوء این حرفها بکابینهٔ وزرا و ادارات دولتی و بولایات و بهمه‌جا سرایت می کند. پس ما دراین‌موقع کمال‌اتحادرا کرده باهم متفق باشیم واین گفتگوهاراازمیان برداریم . . .

اگرمقصود ما این باشد که پی‌موقع به گردیم و یك سوء اتفاق را حربهٔ دست خودمان بکنیم و بطرف بتازیم این قافله تا بحشرلنگ است وبهیچ‌جا نخواهیم رسید پس باید ای نمایندگان محترم یك قدری اغراض را کناربگذارید ملاحظه کنید که چشم بیست کرور یا سی کرور ملت در این بقعه بشماست وخجالت بکشید که جواب‌آنهارا درپیش خدا وپیغمبر چه خواهید داد . »

بدبختانه وجودحزب‌چنانکه گفتدشد بعوض اینکه سبب‌ترقی‌وتعالی مملکت باشد باعث اختلاف و انقلاب و از بین رفتن امنیت گردید و کار

بجائی رسید که اعتدالیها نه تنها دموکراتها را انقلابی نام می‌دادند و برخی از آنانرا لامذهب و بی‌دین می‌خواندند بلکه دراین باب باوجود اعتدالی بودن از دایرهٔ اعتدال قدم بیرون نهاده طریق افراط پیش می گرفتند. دموکراتها نیز ایشانرا مستبد وماجراجو وخودخواه میخواندند وهرروز متأسفانه این اختلاف مشرب ومسلك بیشتر شدت می‌یافت ودامنهٔ تبلیغات ازطرفین بروسعت خود می‌افزود. و کسی نمی‌دانست که بالاخره این اختلاف بکجا منتهی خواهدشد حتی ازطرف اعتدالیون مجالسی تشکیل می‌یافت که در آنجا نطق‌های آتشینی ایرادمیشد از آنجمله روزی ازطرف اعتدالیون دعوتی از اعاظم ورجال تهران بعمل آمده وسردار و سالارملی را نیز رسماً بموجب ورقهٔ مخصوصی دعوت کرده بودند.

سردار ازمن پرسید که آیا من باید دراین مجلس حضور بهمرسانم یا نه؟ گفتم بعقیدهٔ بنده شما دراینگونه مجالس که منسوب باحزاب است ودرآنجا سخن ازاحزاب رانده می‌شود اعم از آنکه اعتدالی باشد یا دموکرات نباید حاضرشوید خاصه دراین مجلس که آنچه بنده اطلاع دارم درموضوع چند نفر مذاکره خواهدشد که باید ازتهران بروند. سردار پذیرفت و در روی پاکت نوشته شد: بواسطهٔ کسالت مزاج ازحضورمعذورم.

تقریباً دو یا سه ساعت بغروب مانده بود که مرحوم ابوالسادات بپارك آمد و با سردارملاقات کرده گفت من باعتماد اینکه خواهش مرا خواهید پذیرفت آمده‌ام که شمارا بدانجا که دعوت شده‌اید ببرم. ابوالسادات درموقع انقلاب تبریز چندی درتبریز بمجاهدت می‌پرداخت وسردارهم خاطر ایشانرا منظور می‌داشت ونمی‌خواست که ایشان رنجیده شوند. بنابراین گفت من از رفتن بمجلس دعوت مضایقه ندارم ولی چون کسالت دارم لذا نمی‌توانم این دعوت را اجابت کنم سپس روی بمن آورد وفرمود که شما هم با آقای

ابوالسادات بروید و ازطرف من عذرخواهی کنید ، ابوالسادات گویا تصور کرده بود که سردار مرا از طرف خود بدانجا می‌فرستد که نایب مناب ایشان شوم .

بنده وابوالسادات باهم بمجلس مزبور رفتیم، اکنون یادندارم که مجلس در کجا بود وصاحب منزل که بود . ولی همینقدر یاد دارم که جماعت زیادی در آنجا حضور داشت، هم درایوان صندلی زیادی گذاشته بودند وهم در اطاقها وتالار، وقتی که وارد تالار شدیم آقای ابوالسادات با صدای بلندی گفت : چون جناب سردار کسالت داشت نتوانست خودش تشریف بیاورد لذا فلانی را ازطرف خود فرستادند و فرمودند که مشارالیه ازطرف من وکیل است قول ایشان عین قول من است .

بنده دیدم که آقای ابوالسادات مقصود سردار را درست متوجه نشده وتصور کرده است که سردارمرا فرستاده است که از عوض ایشان در اینجا داخل درمشاوره باشم. ناچار بلندشده عرض کردم که آقای ابوالسادات درست توجه نفرموده‌اند سردار مرا برای عذرخواهی ازعدم حضور بواسطهٔ کسالت خودشان فرستاده‌اند نه بسمت وکالت . چندنفر ازمجلسیان داد و بیداد براه انداختند که نمی‌شود باید خود سردار تشریف بیاورد ، مرحوم سالارهم درصدر مجلس نشسته بود چون عرایض مرا شنید فرمود بسیارخوب ، عیب ندارد، من خودازطرف سردار وکیل هستم. قول من قول ایشان است، ازاین بابت دل واپسی نداشته باشید . حاضرین نیزتصدیق وتحسین کردند .

بنده پس ازچند دقیقه وصرف شیرینی از آقایان عذرخواسته مرخص شدم وتفصیل را بسردار عرض کردم . فرمود خدا کند که گرفتار محظوری نشویم .

فردای آنروز در سرزدن آفتاب مرحوم سالار بپارك آمد و نامه‌ئی بسردار داد و گفت این نامه‌ایست که بنایب‌السلطنه نوشته‌شده، شمانیز آنرا مهر کنید.سردارهم‌بدون آنکه‌اظهارنظری کند نامه را مهر کرد وبسالارداد.

مضمون نامه نتیجهٔ اجتماع دیروزی بود که باید چندنفر ازتهران تبعید شوند و نام آقای تقی‌زاده نیز درآنجا ذکرشده بود . نگارنده پس‌از اطلاع ازمضمون نامه ومهر کردن سردارچنین نامه را با آنکه چندین بار یادآوری شده‌بود که ایشان نباید خودرا وارد کش‌مکش‌های سیاسی کنند سخت دلتنگ شدم ، ازپارك بیرون رفتم و کسانی‌را که می‌دانستم سردار از ایشان حرف می‌شنود از وکیل وغیر وکیل‌دیدم وچگونگی را بهرتك‌تك آنان باز گفتم و تأکید کردم که هرچه زودتر بپارك رفته سردار را حالی کنید که دخالت بدینگونه‌کارها با شؤونات وی مناسب‌نیست ونباید خودرا داخل‌درجریانات سیاسی کند. خودم نیزتقریباً بفاصلهٔ یکساعت‌بپارك رفتم، دیدم ده و دوازده نفر از وکیل و غیر وکیل نزد سردار هستند ، سردار تا مرا دید گفت‌آخرمسلمان کجا بودید؟ ببینیدآقایان چه‌تکلیفی‌بمن‌می کنند و می گویند چرا توآن نامه را که صبح سالارآورده‌بود امضا کردی؟ گفتم آقایان راست میفرمایند شمارا با جریانات سیاسی چکار ؟ چرا می‌خواهید برای خودتان مدعی‌بتراشید؟ مجدداً گفت این‌آقایان می گویند باید شما شرحی بکابینهٔ نایب‌السلطنه بنویسید که‌آن نامه را اعاده دهند، گفتم اگر قبول کنند خوب است . عاقبةالامر شرحی بکابینهٔ نایب‌السلطنه نوشتند و اعادهٔ نامه را درخواست کردند. اعادهٔ نامه ممکن‌نشد زیرا گفته‌بودند نمره خورده‌است ولی بجریان نمی‌اندازیم .

اختلافات چنانکه شرح داده شد بطور روزافزون بیشتر و شدیدتر

می‌شد وعقلای مملکت از اصلاح ذات‌البین عاجز مانده بودند .

مسافرت آقای تقی‌زاده بآذربایجان :

چون کار از مرحلهٔ اصلاح گذشت وساعت بساعت آتش نفاق شعله‌ورشد، آقای تقی‌زاده برای خاتمه‌دادن این اختلافات خانه براندازمصمم گردید کداز مجلس شورای ملی اجازه خواسته مسافرتی کند . چون نظرخود را بیاران گفت ایشان تصویب نکردند . مرحوم تربیت (میرزا محمدعلیخان) روزی برای من نقل کرد چون دمو کراتها بمسافرت آقای تقی‌زاده رأی ندادند روزی سران حزب را دعوت کرد و بایشان گفت درحزب نباید شخص معینی را منظورنظرقرار داد و خیال کرد که حزب با شخص وی قائم است آقایان اعتدالیها تصورمی‌فرمایند که حزب دمو کرات باوجود من قائم است واگر من ازتهران بروم حزب دمو کرات بزودی ازهم پاشیده ومنحل خواهدشد. شما باید ازمن صرفنظر کنید وخودتان درپیشرفت امور راجعه بتشکیلات ازجان ودل بکوشید و وظایف خودرا چنانکه لازم‌است بخوبی انجام‌دهید، اگر این‌کار را کردیدآنوقت آقایان متوجه می‌شوند که حزب باوجود من قائم نبوده بلکه اساس تشکیلات با افراد وظیفه شناس خود مستقر است . حاضرین بیانات آقای تقی زاده را تصدیق کردند و نصایح او را بسمع قبول شنیدند. آقای تقی‌زاده بعدازآن عریضه‌ئی بمجلس نوشت واجازه خواست که سه ماه بایشان مرخصی داده شود. درتاریخ ۲۴ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۸ راپرت کمیسیون عرایض که مرخصی آقای تقی‌زاده را تصویب کرده‌بود درمجلس خوانده شد و مجلس نیز تصویب کرد و آقای تقی زاده در ماه رجب عازم

آذربایجان گردید[1].

سانحهٔ مرحوم سید عبدالله بهبهانی :

از بزرگترین بدبختیها که در کشوری روی می‌دهد یکی‌هم شیوع تروریسم است خاصه در کشوری که دارای مجلس شوری و قانون اساسی و محاکم عدلیه باشد . درچنین مملکتی آدم کشی بدون حکم محکمه جز ایجاد وحشت و سلب امنیت از مردم فائده‌ئی ندارد و آن کس که بدین‌کار ناشایست اقدام میکند درعداد خائنین مملکت محسوب میشود وشیوع آن بی‌شبهه مورث خطرات‌عظیمه‌است. و کسانیکه‌ازفرط جهالت‌تصورمیکنند که کشتن یکی‌ازخائنین مملکت‌بدون حکم‌محکمه دیگران را ازخیانت باز می‌دارد تصور باطل واشتباه محض‌است واگرروزی برحسب‌تصادف کسی خائنی را بدلخواه خود بکشد ممکن است که روزی هم خائنی یك خادم واقعی مملکت را باقتضای فهم ناقص‌خود بکشد. درسالهای‌اوائل‌مشروطیت نظایر این امر بسیار اتفاق‌افتاده که‌از آنجمله‌است سانحهٔ جانگدازمرحوم سید عبدالله بهبهانی رحمةالله علیه .

شب دوشنبه۹ رجب۱۳۲۸درشکه‌ئی‌درنزدیکی‌منزل‌مرحوم بهبهانی توقف می کند، درشکه‌نشینان پیاده شده ازنوکرآقای بهبهانی که درمقابل درب منزل‌ایستاده‌بود منزل آقارا می‌پرسند، جواب می‌دهد که‌همین‌جاست. پس‌ازتحصیل اجازت وارد منزل شده بطرف محلی که‌آقا درآنجا تشریف داشته میروند،آقاهم تازه‌ازنمازفارغ شده باحاجی‌شیخ‌مهدی وحاجی هادی

۱ـ تاریخ صحیح روزحرکت آقای تقی‌زاده را بنده نمی‌دانم ولی اینقدر می‌دانم که در اواسط ماه رجب بود .

نوری مشغول صحبت بودند که بنزدیك آقا می‌رسند بمجرد رسیدن بدون آنکه چیزی بگویند به‌تیراندازی برمی‌خیزند وپیکر آقا ازچندجا هدف تیرشقاوت شده بدرودزندگی‌میکند و قاتلین ازپله‌ها پائین‌آمده راه خودرا پیش گرفته می‌روند[1].

مرد بزرگواری و سید عالی مقداری که علمدار مشروطیت بود و درسخت‌ترین روزهای دورهٔ استبداد سینهٔ خودرا سپرهر گونه حوادث قرار داده وهرگز پای‌استقامتش درمقابل تهاجمات استبدادیان ملغزیده ومانند کوه پابرجا مقاومت ورزیده‌بود سینهٔ بی کینه‌اش آماج‌تیرچند شخص پست مجهول گردید وجان بجانان سپرد .

صبح آن شب که مردم از این قضیهٔ جانکاه مستحضر شدند دست به‌تعطیل عمومی زده بازار و دکاکین را بسته ازمجلس ودولت قصاص قاتلین را خواستند وساعت‌بساعت برعدهٔ‌ایشان افزود ودرخود مجلس‌هم هنگامه‌ئی برپا شد . رعب و وحشت مردمرا فراگرفته‌بود و کسی‌نمیدانست که عاقبت کار بکجا خواهد رسید .

وکالت سپهدار وسردار اسعد و رئیس‌الوزرائی مستوفی :

قبلاً باید متوجه شد که قانون انتخابات درآن زمان یا درآن دوره با قانون‌انتخابات‌امروزی فرقی‌داشت. درآن دوره‌اگر وکیلی‌استعفا میکرد یا بوزارت می‌رسید خودمجلس‌میتوانست کس‌دیگری را که‌صلاح‌میدانست

۱ـ قاتلین مرحوم بهبهانی صحیحاً شناخته نشدند و هرکس دراین باب چیزی می‌گفت، آنچه تا اندازه‌ئی تحقق یافته این است که نام یکی از آنان رجب بوده است و مشارالیه ازمردم سراب‌بوده که در روز اول یا دوم محرم ۱۳۳۰درجنگ با روسها کشته‌شد.

با اکثریت آراء بجای او انتخاب کند. در ماه جمادی‌الثانیه پس از استعفای مستشارالدوله از ریاست مجلس و انتخاب مرحوم ذکاءالملک[1] هیئت دولت نیز بفاصلهٔ چند روزی درصدد استعفا برآمد و سپهدار اعظم و سردار اسعد خود را کنار کشیدند.

درجلسهٔ چهارم رجب ۱۳۲۸ راجع بانتخاب دونفر بجای دبیرالملک و وزیر زاده مذاکره و اخذ رأی شد. عدهٔ حاضرین ۶۳ نفر بودند که سردار اسعد وسپهدار با کثریت انتخاب شدند (سرداراسعد با پنجاه رأی وسپهدار اعظم با پنجاه ویك رأی) . وهمانروز سردار اسعد وسپهدار باتفاق مستوفی وارد مجلس شدند.

سپهدار اجازه خواست و گفت: ازطرف والاحضرت آقای نایب السلطنه ریاست کابینهٔ وزرا بجناب اشرف آقای مستوفی الممالك واگذار شده است امیدواریم ان‌شاءالله تعالی این کابینهٔ جدید که بریاست آقا تشکیل می‌شود ازعهدهٔ همه قسم اقدامات برآیند و ما دونفرهم امیدواریم درخارج ازعهدهٔ همه قسم خدمتگزاری برآئیم.

سپس سرداراسعداجازه‌خواست وچنین گفت : دراینمدت استعفاهای پیاپی که در کابینه واقع شد علت آن عدم رضایت سپهدار وبنده بود از کار وزارت، می‌خواستیم هرشکلی باشد خودمانرا خارج کنیم ومقصودمان نه‌این بود که اصلاً ازخدمت کردن خارج‌شویم بلکه مقصودمان این بود که برای وزارت خدمت نکنیم برای ملت خدمت بکنیم بحمدالله امروزه باین آرزوی خود نایل شدیم.عموم و کلا تحسین کردند.

۱ـ مستشارالدوله در ۲۹ جمادی‌الثانیه استعفا کرد و درهمانروز ذکاءالملک بجای وی انتخاب شد.

کابینهٔ مستوفی‌الممالك :

پس‌ازآنکه مرحوم مستوفی‌الممالك بریاست وزرا معین‌شد ازطرف مجلس تأکید شد که هرچه زودتروزرای‌خودرا انتخاب کرده بمجلس‌معرفی کند، متأسفانه انتخاب وزرا بطول انجامید ومردم هم هرروزمجازات قاتلین را ازمجلس میخواستند ومجلس‌هم بمستوفی اخطار میکرد که در انتخاب وزرا تسریع کند ودرخود مجلس‌هم راجع بسانحهٔ مرحوم بهبهانی هرروز کش‌مکش درکاربود تا آنکه روز دوشنبه۱۸رجب مستوفی‌الممالك بمجلس آمده و وزرای‌خودرا معرفی کرد وهیئت وزرا مرکب‌بودند ازاشخاص ذیل:

مستوفی‌الممالك (رئیس‌الوزراء) ـ فرمانفرما (وزیر داخله) ـ قوام‌السلطنه (وزیرجنگ) ـ حکیم‌الملك (وزیرمالیه) ـ حسینقلی‌خان نواب (وزیرخارجه) ـ شهاب‌الدوله اسدالله‌میرزا (وزیرپست وتلگراف) ـ دبیرالملك (وزیرعدلیه) . این‌کابینه بجد وجهد مشغول‌کار شد . اکثرافراد آن‌را بعضی‌هامتمایل‌بدموکراتهامی‌دانستند ولی‌درحقیقت‌کابینهٔ مؤتلفی‌بود.

این‌موضوع‌را که‌کابینهٔ مرحوم‌مستوفی‌درچه موقع‌مشکلی‌روی‌کارآمد و با چه‌مشکلات عظیمی‌مواجه شد، درآتیهٔ نزدیك‌خواهیم‌دید.پیش‌ازآنکه وارد در کیفیت آن مشکلات شده و وقایع را تا آنجا که می‌دانیم بعرض خوانندگان عزیز برسانیم با اجازهٔ ایشان‌بنوشتن‌حقیقتی که‌توجه بآن‌خالی ازضرورت‌نیست می پردازیم .

۲۳

دفاع ازحق یارفع اشتباه

مرحوم‌سیداحمد کسروی‌درتألیف کتاب‌نفیس «تاریخ‌مشروطیت‌ایران» بدون مبالغه رنج فراوان برخود نهاده و زحمات بی پایان کشیده و الحق زحمات ایشان شایستهٔ تمجید و تقدیر است و تا سال ۱۳۱۹ شمسی راجع بتاریخ مشروطیت ایران کسی جامعتر از تاریخ وی درایران تاریخی درآن باب ننوشته است . باوجود این دربعضی‌ازموارد بپارهٔ‌ی‌اشتباهات دچارشده و بمصداق الجواد قد یکبو والصارم قد ینبو از شاهراه حقیقت بدور افتاده است .

ازجمله اشتباهات‌ایشان که ما تنها درآن باب‌اظهارعقیده خواهیم کرد اشتباهی است که دربارهٔ آقای تقی‌زاده کرده است . بنده نمی‌خواهم بگویم که مرحوم کسروی‌نسبت‌بمعظم‌له نظرخاصی داشته‌است اما همینقدر می‌توانم بگویم که دراین مورد توجه عمیقی نکرده و ازبذل مجهود دریغ نموده‌است، لذا دراغلب موارد چون‌اسم آقای‌تقی‌زاده بمیان می‌آید جملات تلخ و زهرآلودی از نوك قلمش تراوش می کند . اینك ما چند فقره از اشتباهات وی را در اینجا می‌آوریم تا حقیقت امر برای خوانندگان روشن شود .

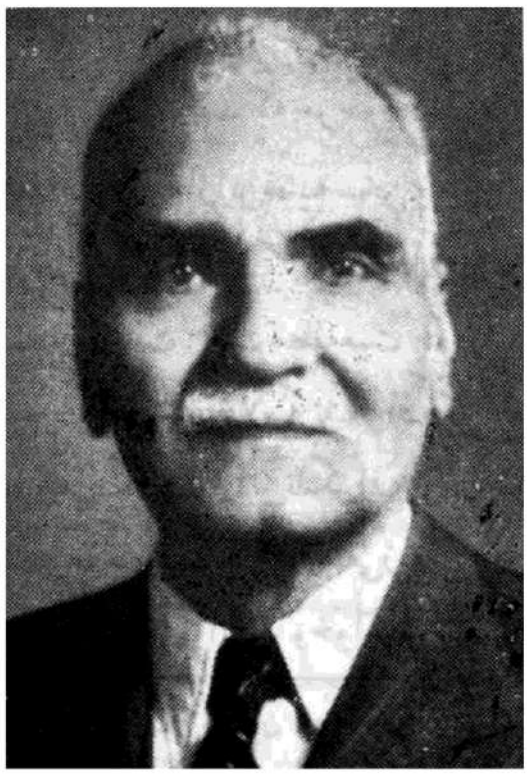
۱ـ یکی از ایرادهای کسروی دربارهٔ آقای تقی‌زاده این است که

چرا مشارالیه در دوازدهم جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ قمری بمدرسهٔ سپهسالار رفته افراد انجمن‌های ملی را که عبارت از یکصدوهشتاد انجمن بود پراکنده کرد؟

تفصیل قضیه بطور اجمال بدینگونه است: که بعداز رفتن محمدعلیشاه بباغ شاه هیاهوئی عظیم برپا شد و مردم از هرطرف بمجلس روی آوردند تا از چگونگی مستحضر شوند و اعضای انجمن های ملی نیز که گویا عبارت از صد و چهل و چهار انجمن بودند متدرجاً در مدرسهٔ سپهسالار گردآمده بتظاهرات پرداختند. ومجلس هم هنوز با دربار درمذاکره بود. روزی غلامرضا سرهنگ با بیست وپنج نفرقزاق بمجلس آمده پیامی ازطرف شاه آورد قریب بدین‌مضمون: « اجتماع انجمن‌های ملی درمدرسه و بهارستان استحسانی ندارد ومخصوصاً پاره‌ئی ازجوانان مسلح می‌باشند، بهتراست که ایشان متفرق شوند تا ما خودمان بامجلس مذاکره کرده کاررا خاتمه بدهیم.» مجلس برای آنکه هم بهانهٔ شاهرا قطع کند و هم بسفرای دول خارجه معلوم دارد که مجلس درصدد تهیهٔ انقلاب وایجاد هیاهو نیست قرارداد که مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی و آقای تقی‌زاده بمدرسهٔ سپهسالار رفته و اعضای انجمن را با زبان نرم وادارند که ازتظاهرات دست برداشته نظر بمقتضیات وقت عجالةً از ازدحام و اجتماع در مدرسه خودداری نمایند وچون ایشان بمسجد رفتند مرحوم بهبهانی درپلهٔ اول منبر ایستاد و آقای تقی‌زاده را هم فرمود که درپلهٔ بالاتر قرار گیرد، آنوقت مرحوم بهبهانی بیاناتی ایراد کرد و مردمرا مستحضرداشت که اجتماع شما درآنجا درحکم امروزصلاح ومقتضی نیست، ازهرانجمن دونفر نماینده معین کنید، درمدرسه بمانند، مابقی بانجمن های خود بروید. مردم نیز پذیرفته متفرق شدند.

مرحوم کسروی در کتاب خود[1] این قضیه را بدینگونه می‌نگارد :
« این پیام و توپ کشی هنایش شگفتی کرد و در زمان بهبهانی وطباطبائی و تقی‌زاده ومستشارالدوله و ممتازالدوله و دیگران بمدرسه شتافته ازمردم خواستارپراکندگی شدند. مردم نپذیرفته بغوغا برخاستند. بهبهانی نیز دو دل گردید، لیکن‌تقی‌زاده ایستادگی کرده چنین‌وانمود که رازهائی‌درکار است و ازهرراهی بود مردمرا ازآنجا پراکند. تنها ازهرانجمن دوتن بهر نگاهداری‌کاچال و افزار باز ماندند » .

وباز می‌نویسد : « این‌کار تودهٔ آزادیخواهانرا سرافکنده و نومید و دشمنانرا بسرزنش ونکوهش دلیر گردانید. » این‌اقدام مجلس اعم‌ازآنکه خوب‌باشد یا نه مربوط بمرحوم‌بهبهانی وآقای‌تقی‌زاده نبود مسؤول واقعی



جناب آقای سیدحسن تقی‌زاده

۱- جلد سوم، چاپ دوم، ص ۱۷.

آن مجلس بوده‌است و بس، و گذشته ازاین ناطق درمدرسهٔ سپهسالارمرحوم بهبهانی بود نه تقی زاده و بیانات معظم‌له بود که درمردم اثر کرد ومتفرق شدند . و مرحومان مستشارالدوله و ممتازالدوله هم بمدرسه نرفته بودند و و دخالتی‌هم نداشتند .

حالا باید ببینیم این آقایانیکه بمدرسه رفتند چکار کردند که آزادیخواهان سرافکنده شدند، مگر بایشان گفتند که بروید درخانهٔ خود بنشینید ودر بروی خود ببندید وهر کس‌هرچه گفت‌ازصمیم قلب‌بپذیرید؟! حاشا و کلا، بخلاف،این‌دونفردرآنجا نماینده‌نگاه داشتند که‌همیشه‌باافراد درمذاکره‌باشند تا درموقع‌لزوم بفداکاری برخیزند. بعلاوه‌این پراکندگی بیش‌از سه روزنشد روزچهارم بهمهٔ‌ایشان‌اجازه دادند که درمدرسه ومجلس حاضر باشند .

عجب است که مرحوم کسروی نه با مجلس‌کار دارد و نه با مرحوم بهبهانی،هرجا ازاین‌قضیه سخن پیش می‌آید بآقای تقی‌زاده تاخت می‌آورد ودرجای دیگر که سران قومرا انتقاد می کند می‌نویسد: « تقی‌زاده برایش فلسفه می‌بافت : ملت مظلومیت خودرا بدنیا نشان داد .» درصفحه ٦٤ جلد سوم پس‌ازنوشتن‌خلاصهٔ تلگراف‌رمز آقای‌تقی‌زاده بانجمن‌ایالتی‌آذربایجان چنین‌می‌نگارد : « این‌تلگراف برای شورانیدن تبریزیان می‌بود که هرچه زودترسپاه بفرستند.آقای تقی‌زاده که درتهران ازنیروی‌آمادهٔ‌آزادیخواهان سودجوئی نمی‌توانست وخواهیم دید که در روز جنگ از ترس جان بیکبار

۱ــ ص ٤٧ واین جمله تحریفی‌است ازتلگراف رمز آقای تقی‌زاده بانجمن‌ایالتی که روز۱۵ جمادی‌الاولی به‌تبریز رسیده. اصل‌آن چنین است : دارالشوری صلاح درآن دید که مظلومیت ملت وخودشانرا بتمام سفرا واضح وآشکارنماید .

ازخانه بیرون‌نیامد این‌تلگراف دروغ‌آمیزرا می‌فرستاد وهیچ نمی‌اندیشید که فرستادن سپاه ازتبریز با چه دشواریها روبرو خواهدبود.»

دراین موردهم تااندازه‌ئی قدم ازجادهٔ‌انصاف وحقیقت‌نگاری بیرون نهاده بخلاف رأی خود سخن می گوید. چنانکه درجائی ازآقای تقی‌زاده انتقاد می کند که چرا اعضای انجمن‌ها را متفرق کرد و درآنجا می‌فرماید چرا تقی زاده به‌تبریز تلگراف می کند که بتهران سپاه بفرستند. این تلگراف رمزآقای‌تقی‌زاده سبب‌شد که‌انجمن وآزادیخواهان درسربازخانه چادری برافراشتند و بمردم گفتند که هر کس داوطلب است بتهران برود اسم خود را در دفتر مخصوص بنویساند و در نتیجه ستارخان و باقرخان و محمدقلیخان و دیگران قریب سیصدنفر سوار مسلح در باسمنج لشکرگاه کردند و این سیصدنفرسوارمسلح بودند که در روز بمباران مجلس به‌تبریز بازگشته و ازتجاوز دولتیان دلیرانه جلوگیری کردند.

واینکه می‌نویسدآقای تقی‌زاده روز جنگ ازخانه بیرون نیامد در این مورد نیز دچار اشتباه شده‌است. زیرا مستر براون در تاریخ مشروطهٔ ایران نوشته‌است که تقی‌زاده همانروز ازخانه بیرون‌آمد که بمجلس‌برود، دولتیان از ورود مشارالیه بمجلس مانع شدند.

مرحوم کسروی نوشتهٔ مستر براون را تکذیب می کند ومی‌نویسد ما از چنان خبری آگاه نمی‌باشیم و آنچه می‌دانیم هر که آمده خواست راه پیدا کرد. درصورتیکه خودش درهمان صفحهٔ ۱۰۴ مرقوم داشته که مرحوم خلخالی بمن گفت که من می‌خواستم بمجلس بروم ازهرطرف که خواستم بروم مانع‌شدند ونگذاشتند و گفتهٔ خلخالی‌را تکذیب نمی‌فرماید.

یك اشتباه دیگری‌هم کرده ونوشته اعضای یکصد و هشتاد انجمن

همه مردان جنگی و مسلح بوده‌اند که اگر در مدرسه می‌ماندند دولت نمیتوانست بمجلس چیره شود . متأسفانه قضیه بروفق تصور وی نبود و کار مهمتر از آن بود که او خیال کرده‌است .

برای جنگ کردن اولاً مردان جنگ دیده ومجرب لازم است که تا اندازه‌ئی از فنون جنگ مطلع باشند و ثانیاً داشتن اسلحهٔ کافی، و گرنه با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود . درمقابل توپهای شنیدر وتفنگهای جدیدالاختراع و شست تیرهای متعدد اگر ساحت مجلس و صحن مسجد پر ازجمعیت می‌شد که اسلحه نمی‌داشتند نتیجهٔ آن جز این نمی‌شد که بیشتر کشته می‌شدند. مرحوم کسروی آقای تقی‌زاده را ببباد انتقاد گرفته وبر وی می‌تازد که از ترس جان خود بمجلس نیامد واگر در نفس الامر گفته یا ادعای کسروی مطابق با واقع بوده باشد باز حضور تقی زاده در مجلس کدام درد را دوا می کرد ، آیا وی مستحضر نبود که مرحوم بهبهانی در همان روز جنگ قرآن بدست گرفته ومجاهدین مسلح درمجلس را سوگند می‌داد که دست از جنگ بردارید وجنگ نکنید. یا نشنیده بود که یکی ازمجاهدین باز در همانروز جنگ پیش مرحوم ملك‌المتکلمین آمد و گفت لیاخوف در نزدیکی سنگر من است ومن می‌توانم او را هدف گلوله قراردهم، شما اجازه می‌دهید که من اورا بکشم؟ مرحوم ملك گفته بود مبادا همچو اقدامی بکنید که وی تبعهٔ دولت روس است، اگر کشته شود دولت وملت مسؤول خواهد بود. آیا حضور این قبیل اشخاص درمیدان جنگ بجز زیان چه سودی دارد؟ هر کس که نمی‌تواند تفنگ بدست گرفته بمبارزت پردازد. علاوه بر این اغلب اعضای مجلس آنروز درمجلس حاضر نشده بودند، چرا آقای کسروی همه را فراموش کرده تنها از گریبان آقای تقی‌زاده چسبیده‌است، این آقایان و کلای مجلس



سید عبداله بهبهانی

با کدام اسلحه ومهمات می‌خواستند قشون دولت را شکست دهند . مرحوم افجه‌ئی درهمانروز با جمعی بیش‌ازیکصد وپنجاه تن خواست‌بیاری مجلس برخیزد و از خانهٔ خود بیرون آمد درنتیجه چندنفر کشته شد و خود آن بیچاره گرفتار رنج وزحمت زیاد گردید.

دربارهٔ کمی اسلحه قضیهٔ ذیل را ازجلد چهارم (کتاب تاریخ‌انقلاب مشروطیت) مرحوم ملك‌زاده ازقول‌مرحوم ادیب‌السلطنه دراینجا می‌آوریم تا حقیقت امرمعلوم شود :

« در آن روزهای بحرانی که حیات مشروطیت و آزادی بسته بموئی بود و امیدسازش میان شاه ستمگر وملت نبود وجنگ وخونریزی اجتناب ناپذیر بود، موضوع دفاع در کمیتهٔ ملی مطرح شد و بزرگترین مشکلی که همه را ناراحت ومضطرب کرده بود نداشتن اسلحهٔ کلی بود برای مجاهدینیکه با جان ودل برای دفاع ازمشروطه وجانبازی آماده شده بودند. کلیهٔ اسلحه وقورخانهٔ دولتی را در باغشاه تمرکز داده بودند، بازارها بسته شده بود، یك تفنگ بقیمت جان یك آدم برای ملیون ارزش داشت، بدون داشتن اسلحهٔ ناریه در مقابل توپ و تفنگ قشون مهاجم موفقیت محال بود . گفته شد ضیاءالملك همدانی مقداری تفنگ وفشنگ دارد همه را مخفی کرده است، با آنکه شهر نظامی بود و دولت با تمام قوا کوشش میکرد که بررهبران ملت دست یافته آنهارا دستگیر نماید و سران آزادی درمجلس متحصن و از آنجا بیرون نمیرفتند، ملك المتکلمین ومن مصمم شدیم که بمنزل ضیاءالملك رفته و از اوتقاضا نمائیم که هرمقدار اسلحه که دارد برای نجات مشروطیت دراختیارما بگذارد، پس ازملاقات طولانی ومذاکرهٔ بسیار بااینکه ضیاءالملك ازدادن اسلحه بمشروطه خواهان وحشت داشت واز آن می ترسید که مقامات باغ شاه آگاهی پیدا کنند وموجبات زحمت اورا فراهم بیاورند، درمقابل منطق قوی وقدرت بیان ملك المتکلمین نتوانست مقاومت کند وباندرون رفت و پس از ساعتی دوقبضه تفنگ و سیصد دانه فشنگ بما تسلیم کرد .

شك نیست درآنروزاگرما گنجی پیدا کرده بودیم باندازهٔ این دوقبضه تفنگ که برای دفاع آزادی بدست آورده بودیم خوشحال ومسرور نمیشدیم، تفنگها وفشنگهارا در درشکه گذارده بمجلس آوردیم، آنهارا بدونفرمجاهد که بدون اسلحه بودند دادیم و بدین ترتیب دو نفر مسلح برعدهٔ مدافعین

مشروطیت افزوده شد . »

شاید محتاج بتوضیح نباشد که اجتماع عدهٔ کثیری از مردمان بی اسلحه وجنگ ندیده و بازاری دریك نقطهٔ معین و داد وفریاد و رجزخوانی ایشان دربرابر لشکر مسلح وکاردیده خود از حلق آویختن است و بسوی مرگ شتافتن، علاوه براینکه هر کسی را بهرچیزی ساخته‌اند مرد بازاری جنگ نادیده چگونه می‌تواند بدون اسلحه قدم بمیدان جنگ بگذارد .

باز مرحوم ملك زاده درهمان جلد چهارم می‌نویسد :

« ازصد وهشتاد انجمن ملی تهران که عدهٔ اعضای آن بسی هزار میرسید و بیش از بیست هزار نفر آنها آمادگی خودرا برای حفظ مشروطیت اعلام داشته بودند و اسامی خودرا در دفتر مخصوص نوشته بودند جزعدهٔ معدودی کسی درجنگ مجلس شرکت نکرد واگر شرکت هم می کردند چه میتوانستند بکنند، بادست خالی پیش گلولهٔ توپ وتفنگ نمی‌توان رفت واگر اسلحه هم می‌داشتند باز نمی‌توانستند مقاومت نمایند زیرا تفنگ عصای حضرت موسی نبود که اژدها شده قزاقهارا بکام خود بکشد. مردمان بازاری که از شنیدن صدای تفنگ فرسنگها می گریختند چطورمیتوانستند ازشنیدن غرش رعد آسای توپهای شنیدر دل ازدست ندهند و مقاومت بخرج دهند؟ درمیان آن بیست و سی هزارتن مردان میدان کسانی بودند که روزجنگ جان بدست گرفته ازجانفشانی کوتاهی نورزیدند . اگر برخی ازنکته سنجان بربنده خرده گیرند و بگویند مردم تبریز مگرهمان مردمان بازاری نبودند پس چطوریازده ماه در مقابل سی هزار لشکر خونخوار دولت مقاومت ورزیده وآخرالامرشاهد مقصودرا بدست آوردند؟

این اعتراض درصورت ظاهر وارد است ولی در باطن درست نیست

برای آنکه در میان این دو فریق فرق زیادی موجود بود نه از یك جهت بلکه از جهات چندی . اولاً مردم تبریز از آغاز مشروطیت اعم از بازاری و غیره هرهفته روزهای جمعه در بیرون شهر درتحت نظر معلمان شایسته مشغول مشق نظامی و تیراندازی بودند و تا اندازه‌ئی ورزیده شده فنون جنگرا یاد گرفته بودند .

ثانیاً ازجهت اسلحه درعسرت نبودند زیرا قطع نظر ازآنکه اغلب مجاهدین دارای اسلحهٔ شخصی بودند ارك دولتی‌هم دراختیار مجاهدین بود و از اینجهت نقصی نداشتند تا محتاج دوقبضه تفنگ باشند وآنرا گنجی محسوب دارند باوجود این قاچاقچیان قره‌باغ هرهفته از روسیه تفنگهای پنج‌تیر می‌آوردند وباقیمت بمجاهدین می‌فروختند وعلاوه برآنان فدائیان نیزاسلحه باخود می‌آوردند .

ثالثاً ستارخان و باقرخان ومجاهدین‌هنرمنددداشتند که میدان‌جنگ را مجلس جشن می‌پنداشتند .

رابعاً دریك نقطهٔ معینی‌متمرکزنبودند، اغلب محلات شهردراختیار مجاهدین‌بود،اگردرجائی‌شکست میخوردند ازچندین‌جا مجاهدین‌محلات بیاری ایشان می‌شتافتند ودشمن‌را ازپیش‌میراندند. واینرا نیزباید بگوئیم در تبریز روز اول که خبر توپ بستن مجلس به تبریز رسید اعضای‌انجمن متفرق ومخفی‌شدند، ملت خود بمبارزه پرداخت نه‌انجمن، جای‌تعجب‌است که مرحوم کسروی با آنکه نسبت ترس بآقای تقی‌زاده میدهد در صفحهٔ ۴۸ همان جلد سوم عبارت ذیل را می‌نگارد :

« ازمجلسیان کسانی که خواستار جنگ بودند یکی حاجی میرزا ابراهیم‌آقا بود ودیگری تقی‌زاده و کسان دیگرجنگ‌نمی‌خواستند. بویژه

آقای تقی‌زاده که چون رئیس انجمن آذربایجان می‌بود وپشت گرمی بدلیری آذربایجانیان داشت پافشاری آشکار دربارهٔ جنگ می کرد . »

مقصود از اطالهٔ کلام نه این است که می‌خواهیم بگوئیم که آقای تقی‌زاده تهمتن‌زمان وپهلوان‌جهان‌بود اصلاً ایشان مردجنگ وجدل نبودند بلکه غرض این است که نباید بی‌مطالعه کسی را بچبن نسبت داد و دست باین شاخ وآن شاخ زد که حق یا ناحق باید باو ایرادی گرفت و درتأیید عرایض‌سابق‌خود می‌نویسم که جنگ کردن وغوطه‌خوردن در دریای کیر و دار کار هر کسی‌نیست چنانکه دیدیم در روزجنگ آنانکه بجنگ پرداختند اعضای‌انجمن آذربایجان ومظفری‌بودند وجمعی‌ازمردان جسور که درمجلس حضور داشتند و از قرار معلوم مرحوم میرزا صالح‌خان هم آنروز لیاقت و جسارتی ازخود نشان داد .

یکی دیگر از اعتراضات مرحوم کسروی دربارهٔ آقای تقی‌زاده این است که‌می‌نویسد وقتیکه آقای تقی‌زاده‌باز گشت وبه‌تبریز آمد ببد گوئی‌از مجاهدین آغاز کرد و درصفحهٔ (۳۰۷) همان مجلد چنین می‌نویسد :

« همینکه تبریز از دولتیان پیراسته گردید و درشهر ایمنی رخ داد از لندن بیرون‌آمد و گویا درآذرماه بود که خود را به‌تبریز رسانید. این شگفت‌تر که بجای اینکه از کوشش‌های سردستگان ومجاهدان خشنودی نماید و او نیز گرهی‌ازکارها بگشاید ازهمان‌آغاز رسیدن خشکه پارسائی از خود نشان داده بستارخان ومجاهدان ایراد می گرفت. بستارخان چنین گفته‌بود: فرج‌آقا درمرند شراب می‌خورد! ستارخان گفته بود من فرج‌آقا را برای پیشنمازی نفرستاده‌ام . »

بعد شرحی می‌نگارد که خلاصهٔ آن عبارت از این است که آقای

تقی‌زاده بخلاف انتظار ازمردم کناره‌جوئی کرده درخانهٔ خود می‌نشست و از پشت پرده بکارشکنی می‌پرداخت ومی گفت مجاهدین‌غارت می کنند. سپس شرحی ازپاکدامنی ودرستکاری مجاهدین‌نوشته ودرخاتمه چنین می گوید: «درجنگ چنانکه دشمن‌را کشند دارا کش را هم تاراج کنند ، این تاراج کردن از یکسو پر و بال دشمن را کندن‌است و از یکسو مایهٔ دل خنکی جنگ کنندگان تواند بود . »

مرحوم کسروی در این مورد نیز اشتباه عظیمی کرده است . آقای تقی‌زاده چنانکه درمحل خود نوشته شد درتاریخ چهاردهم ذیحجهٔ ۱۳۲۶ ازاروپا مراجعت کرده به تبریزوارد شدند مردم تبریز از مجاهدوغیرمجاهد بالاتفاق مقدم ایشانرا گرامی می‌داشتند وبدیدن ایشان می‌رفتند و بیانات و گفته های آن مرد بزرگوار را با نهایت اشتیاق گوش می‌دادند و بدل می‌سپردند واحترامات‌ایشانرا لازم دانسته ازحضورش استفاده می کردند .

اینکه مرحوم کسروی می‌نویسد آقای تقی‌زاده بمرحوم ستارخان گفته‌بود که فرج‌آقا شراب می‌خورد وستارخان جواب می‌دهد که فرج‌آقا را من به پیشنمازی نفرستاده‌ام ، بعقیدهٔ بنده همچو مکالمه‌ئی بدان طریق درمیان ایشان روی‌نداده‌است برای‌آنکه اولاً بنده درتمام ملاقاتهای سردار وآقای تقی‌زاده حضور داشتم همچوچیزی ازایشان نشنیدم و اگر در واقع راجع بفرج‌آقا دربین سردار وتقی‌زاده بدون حضور بنده مذاکره‌ئی بمیان آمده بطورقطع بدان گونه نبوده‌است که کسروی‌نقل می کند زیرا نه‌آقای تقی‌زاده بسرداربدان وضع‌بدون مقدمه میگوید که فرج‌آقا درمرند شراب می‌خورد و نه مرحوم سردار بدان وضع زننده جواب می‌دهد زیرا سردار

نهایت احترام را دربارهٔ آقای تقی‌زاده مرعی می‌داشت و بیانات ویرا لازم‌الاتباع می‌دانست. هر کس که مختصر آشنائی بمحاورهٔ آقای تقی‌زاده دارد می‌داند که جملهٔ مزبور اززبان تقی‌زاده جاری نشده‌است، هرچند ما تفصیل نطق‌های آقای تقی‌زاده را درتبریز درموقع خود نوشته‌ایم دراینجا نیز بطور اختصار می‌نگاریم :

هنگام ورود ایشان به‌تبریز درشهر انقلاب واغتشاشی نبود وادارات قانونی ازقبیل حکومت و نظمیه وبلدیه وعدلیه تشکیل یافته بود و انجمن ایالتی‌هم نظارت ادارات را درعهده داشت که بایستی کلیهٔ امور ازمجرای قانونی خود جریان یابد، متأسفانه برخی از مجاهدین چنانکه لازم بود اطاعت از قوانین موضوعه نمی کردند وازاین‌جهت نقصی درامور روی می‌داد. که موجب شکایت مردم می‌شد. اعضای انجمن ایالتی از آقای تقی زاده تقاضا کردند که چون مردم اعم‌ازمجاهد وغیرمجاهد نسبت بشما ارادت قلبی‌دارند بهتراست که روزی بانجمن تشریف بیاورید ومردم را با بیانات شافیهٔ خویش بوظایف خودآشنا فرمائید. آقای تقی‌زاده هم قبول فرمودند بخلاف گفتهٔ کسروی در خانه نه‌نشسته وازپشت پرده بکارشکنی نه‌پرداخته و سه روزپس‌ازورودخود، روز دوشنبه ۱۸ماه بانجمن رفتند وآنروز اغلب رؤسای ادارات واعاظم شهر وسردستگان مجاهدین بانجمن دعوت شده بودند، معظم‌له نطق مبسوط و مفصلی کردند و وظایف‌هر کس‌را بیان‌نمودند و راجع‌بغارتگری‌نیزسخنانی گفتند. مرحومان‌شیخ‌محمدخیابانی‌ومیرزاحسین‌واعظ بعدازایشان درهمان زمینه سخنانی گفته بیانات ایشانرا تصدیق و تأیید کردند.

روزنامهٔ انجمن تبریزمی‌نویسد: آنروزسخنانی گفته شد که تاآنروز

شنیده نشده بود . و روزسه‌شنبه و چهارشنبه را نیز درانجمن بیانات خودرا تعقیب فرمودند . درنتیجهٔ بیانات عالیهٔ ایشان روز جمعه ۲۲ ماه کلیهٔ رؤسا وافراد مجاهدین‌درانجمن‌ایالتی‌حاضرشده بناموس وشرف خودشان سوگند خوردند که بعداز این بهیچوجه حرکتی بخلاف‌آسایش عمومی و مقاصد مشروحهٔ خود وامنای ملت ننمایند و کسانیکه‌حضورنداشتند قرارشد بروند در ادارهٔ نظام اسامی خودرا نویسانده از این قرار تجدید عهد وقسم نمایند وهمینطورهم عمل شد .

واگر کسی را دراین باب تردیدی روی دهد می‌تواند بشمارهٔ (۳۵ سال ۱۳۲٦) روزنامهٔ انجمن رجوع کند ودیگر آنکه مشارالیه‌بمجاهدین نمی گفتند که شما مردمان‌غارتگر ومال‌مردم‌بخور هستید وکارتان‌خونریزی وتاراجگری‌است بلکه می‌فرمودند که‌نباید مجاهد بخلاف مقررات قانونی حرکت کند واسباب زحمت دیگران را فراهم نماید . واقعاً جای حیرت است که مرحوم کسروی چرا حق را ناحق ودرست را نادرست‌بجلوه می‌دهد و اگرخدمات ذیقیمت ایشانرا تمجید و تقدیر نمی کند ، تحریف وتقلیب را چرا جایز می‌شمارد !

یکی‌ازاشتباهات‌بزرگ وبیموردمرحوم کسروی‌نیزاشتباهی‌است که درقضیهٔ هائلهٔ مرحوم‌سیدعبدالله‌بهبهانی بایشان روی داده‌است. مشارالیه در درتاریخ خود[1] چنین می‌نویسد : « دراین گرماگرم شب بیست وچهارم تیر ۹ رجب چهارتن مجاهد بخانهٔ سید عبدالله ریخته دربرابرچشم کسانش اورا کشتند. اگرچه کشندگان نام بنام شناخته نشدند ولی بی گمان از دستهٔ

۱ـ جلد دوم چاپ امیرکبیر.صفحهٔ ۱۳۰ و ۱۳۱.

حیدرعمواوغلی بودند واین خونریزیرا بدستورتقی‌زاده کردند.» درحاشیهٔ همان صفحهٔ کتاب می‌نویسد: «چنانکه سپس دانسته‌شد یکی‌ازایشان رجب نام سرابی‌بود که‌ازقفقاز آمده‌بود ودرتبریزدرشمارمجاهدان قفقاز درجنگها دست داشت و سپس بتهران‌آمده بعمو اوغلی پیوست و بدستور او بآن‌کار برخاست و این بود پس‌از کشته شدن بهبهانی درتهران ناستاد و به‌تبریز باز گشت و درآنجا بود تا درجنگ محرم ۱۳۳۰ با روسیان تیری ازدهانش خورده کشته گردید» می گویند شادروان بهبهانیرا نیز ازدهانش زده‌بود.»

آیا دور ازانصاف ومروت نیست مورخ دانشمندی که خودرا ازحیث تاریخ نگاری وتحقیق درنکات تاریخی‌سرآمد اقران می‌شمارد باتکاء اینکه حیدرخان عمو اوغلی با آقای تقی زاده آشنائی داشته قتل چنان شخص محترمی را بچنین مرد بزرگوار نسبت دهد؟آیا چنین بهتان عظیم‌انصراف و انحراف ازجادهٔ تحقیق و تدقیق نیست؟

نگارنده قریب به‌پنجاه سال است که باآقای تقی‌زاده‌آشنائی‌داشته ونسبت بشخص‌ایشان ارادت دارم وازعقیدهٔ ایشان درامورسیاسی تااندازه‌ئی مستحضرمیباشم وبطورقطع میدانم که مشارالیه مخالف‌تروریسم‌است ومردی است که می‌خواهد کلیهٔ امور ازجزئی و کلی ازمجرای قانونی خود جاری گردد ودرمذهب سیاسی وی‌آدم کشی‌بدون مجوزقانونی‌بمثابهٔ شرک‌است و محال است که بچنین‌امری‌اجازه‌بدهد وآن‌هم دربارهٔ شخص‌بزرگواری که خدمات وی نسبت بایران و ایرانیان روشنتر ازآفتاب بوده‌است.

درحقیقت چنین نسبتی بآقای تقی‌زاده دادن نهایت بی‌انصافی‌است. تقی‌زاده‌شخص پاکدامنی‌است که هرگز گرد اینگونه‌کارهای زشت‌بردامن عصمتش نه‌نشسته و ساحت قدرش از این قبیل آلایش‌های ناشایست مبری

ومنزه است .

نمیدانم چرا مرحوم کسروی روزی قلم برداشته بآقای تقی‌زاده می‌تازد که درتبریز گفته‌است مجاهد نباید دست بمال غارت دراز کند وجان ومال مردمرا محترم نشمارد و او را دشمن بی‌امان مجاهدین قلمداد می کند ، و روزی اورا آمر وناهی مجاهدین خوانده می‌نویسد: این خونریزیها بدستور تقی‌زاده بوده‌است. حتی وقتیکه متوجه می‌شود که قافیه را باخته درحاشیهٔ همان صفحه می‌نویسد: که رجب بدستورعمو اوغلی بآن کار برخاست . ولی نمیخواهد که واضح بگوید که تقی‌زاده ازچنین امری خبردار نبوده‌است . خدایا زین معما پرده بردار .

بانهایت تأسف باید گفت که مرحوم کسروی آقای تقی‌زاده را چنانکه لازم بوده نشناخته‌بود وتصور کرده‌است که ایشان نیز از آن کسانی بوده‌اند که قول و فعلشان باهم نمی‌سازد، غافل‌از اینکه میان آقای تقی‌زاده وآن قبیل اشخاص تفاوت از زمین تاآسمان بوده‌است . بیش‌از این سخن گفتن دراین‌باب نشاید، بهتر آن است که عنان قلم را باز کشیده عرایض خود را بپایان برسانم و از آفریدگار جهان از صمیم قلب استدعا کنم که ما را از زلات قلمی وقدمی محفوظ داراد بمنه وجوده، بازتکرار می کنم که من از ته دل و ازروی واقع‌زحمات طاقتفرسای مرحوم کسروی‌را تمجید وتقدیر میکنم،ازآنجائی که‌بشرممکن نیست از سهو و خطا مبری باشد بطورقطع آن مرحوم را دراین باب اشتباهی روی داده‌است .

عقیدهٔ مرحوم کسروی دربارهٔ انجمن‌ها:

مرحوم کسروی که اینهمه دربارهٔ انجمن‌ها بآقای تقی زاده تاخت

می‌آورد آیا واقعاً یقین کامل داشته براینکه اگر انجمن‌ها آنروز متفرق نمیگردیدندمصدر کارهای عمده می‌شدندیا آنکه‌مقصودش حمله بر آقای نقی‌زاده است؟ برای دانستن آن بهتر است که‌برنوشته‌های خود ایشان مراجعه کنیم. مشارالیه دربخش اول چاپ دوم تاریخ مشروطه ایران درصفحهٔ ۳۶۵ راجع بانجمن‌ها چنین می‌نگارد:

« سپس کم کم شبنامه‌نویسی ازمیان رفت و این بار نوبت بانجمن‌سازی رسید. نخست انجمن‌هائی این کس و آن کس، بنام امر بمعروف بنیاد می کردند. یك انجمن حاجی سید محمدعلی همت‌آبادی بنیاد نهاد، دیگری میرزا عبدالرحیم الهی پدید آورد. همچنین دیگران انجمنهائی ساختند. انجمن همت‌آبادی برای آن بود که‌اگر باده‌خواری یاریش تراشیده‌ئی دیدند باو « امر بمعروف » کنند. کاربجائی رسید که در دارالشوری گفتگو از این انجمنها بمیان آمد و ازمجلس دستور داده شد که‌انجمن همت‌آبادی بسته شود. سپس انجمنهای دیگری پدیدآمدن گرفت. انجمن شیرازیان، انجمن عراق عجم، انجمن فاطمیه ودیگر از اینگونه که هر گروهی برای خود انجمنی برپای ساخت. مشروطه که برای ستردن اینگونه جدائیها و دسته‌بندیها می‌بود اینان همانرا دستاویز گرفته دسته‌بندی می کردند. شگفت‌تر آنکه اینگونه انجمن‌ها که پدید می‌آوردند آنرا یك‌کار بزرگی می‌شماردند و یك لایحه‌ئی در مجلس خوانده میشد، نشستی برپا کردن وده تن‌وبیست‌تن گردهم نشستن‌وبگفتگوهای پراکنده پرداختن، یگانگی وهمدستی می‌شناختند.

تفنگ خریدن ومشق سربازی کردن چون‌کارسختی می‌بود دراینجا پیش نرفت و نه مردم بآن ارج گذاردند و نه پیشروان بآن واداشتند ولی

بجای آن گاهی در یکی از انجمن‌ها ده یا بیست تن تفنگهای کهنه‌ای از اینجا واز آنجا پیدا کرده وبدوش انداخته وبرده می‌ایستادند وپیکره ازخود برمی‌داشتند وخود را از این خودنمائی نیز بی‌بهره نمی گذاردند . این بود حال تهران . »

درجلد دوم همان چاپ درصفحهٔ ۳۸۵ می‌نگارد:

« درتهران مردم نیز پیروی ازنمایندگان کرده یگانه کوششی که پیش گرفته‌بودند انجمن‌ساختن‌بود ودرپیش‌آمدها بهایهوی و شور وخروش برخاستن‌بود . چنانکه خواهیم‌دید در روزهای‌آخرشمارهٔ انجمن‌های‌تهران بیکصدوهشتاد رسیده‌بود. نیك‌اندیشید که دریك شهر یکصد وهشتادانجمن چه معنی تواند داد ؟ . . . بجای‌آنکه همگیشان یك انجمن باشند وآنگاه بآماد گیهائی کوشند هر گروهی برای‌خود انجمنی‌می‌ساختند واز کوشش بهایهوی بس می کردند . »

این‌است عقیدهٔ مرحوم کسروی دربارهٔ انجمن‌های تهران . وپس‌از چند سطر باز می‌نویسد :

« درجائیکه یك کسی با یك انجمن ساختن و یا دریك انجمن نام نویساندن ازشمار آزادیخواهان رفتی و درهمه‌جا نوازش ومهربانی دیدی و هرسودی که می‌خواستی بدست‌آوردی چرا نبایستی‌رشیدالملك وارشدالدوله و رحیم‌خان و حاجی میرزاحسن و دیگران مشروطه‌خواهی ننمایند و کار خودرا از پیش نبرند . . . . اینان از یك سو با دربار بستگی داشتند و از یك سو باآزادیخواهان‌آمیزش وهمدستی می‌نمودند. » بهتراست که دراین باب حکمیت را بخوانندگان محترم واگذار کنیم .

۲۴

مقدمات قضیهٔ ناگوار پارك

آیا دربین سپهدار اعظم و سردار اسعدهم اختلاف نظری بود یا نه ؟

هرچند درصورت ظاهر اختلافی‌دربین‌این دو قائد ملی‌مشهود نمیشد ولی درباطن گویا اتحاد معنوی دربین ایشان موجود نبود. علت این اختلاف چه بوده است درست معلوم نیست و کسی بعلت اساسی‌آن صحیحاً پی‌نبرده بود وهر کس‌بمقتضای فهم ودانش خود چیزی می گفت اعم ازآنکه صحیح باشد یا نه و اغلب این حدس‌ها با میزان عقل درست درنمی‌آمد . برخی‌از ارباب بصیرت که از نزدیك بقضایا واقف بودند چنین می گفتند که چون توجه انظار روزبروز بسوی سردار اسعد زیادترمی‌شد وحل وعقد امورغالباً با دست او بود ومخصوصاً فتوحات فوق‌العادهٔ اردوی‌تهران درآذربایجان که با دست سردار بهادر و یفرم انجام یافت بیش‌از پیش باهمیت سردار اسعد بیفزود با آنکه سپهدار مقام رئیس‌الوزرائی را با وزارت جنگ توأم داشت اما قدرت در دست سردار اسعد بود.آیا این نظریه‌کاملاً صحیح است یا نه، نمی‌شود حکم قطعی‌داد ولی‌درهرصورت سپهدارآزرده خاطر بنظرمی‌رسید.

حتی روزی سپهداربرای دیدن سردار بپارك آمده‌بود وبنده‌نیزحضور داشتم ویك روزقبل من درروزنامهٔ ایران‌نو راجع بتسلیم عشایرتلگرافی از

سردار بهادر و یفرم خوانده بودم که بسپهدار مخابره کرده بودند ، درضمن مذاکرات صحبت ازوضع آذربایجان پیش آمد، بنده‌نیز درمذاکرات دخالت کرده گفتم‌فتوحات‌جدیدرا بحضرت‌اشرف‌تبریك‌عرض‌می کنم؛سپهدار باتعجب بروی من‌نگریسته گفت کدام‌فتوحات‌جدیده؟ عرض کردم دیروز در روزنامهٔ ایران نو از سردار بهادر و یفرم تلگرافی راجع بدستگیری سران عشایر بحضورمبارك عرض‌شده‌بود که‌البته‌بنظرشریف رسیده‌است با کمال‌خونسردی گفت حضرت اشرف که‌ازهمچو تلگرافی‌استحضارندارد. حالا چرا سپهدار از این تلگراف خبر نداشته‌است درصورتیکه محققاً این تلگراف بکابینهٔ ریاست وزرا رسیده‌بود ولی گویا سپهدار بواسطهٔ دلسردی که ازکارها داشته حوصلهٔ خواندن‌تلگرافاترا هم نداشته‌است .

اتحاد یا دسته‌بندی سرداران ملی :

دریکی‌ازروزهای‌اواسط ماه‌جمادی‌الاولی‌روزی‌مرحوم‌ضرغام‌السلطنه بپارك اتابك‌آمد، پس‌ازملاقات با سردار باطاق بنده نیزتشریف‌آورد و گفت می‌خواهم‌چند دقیقه‌ئی با شما دربارهٔ موضوعی‌محرمانه صحبت کنم، ازاطاق بیرون رفتیم، دریکی‌از اطاقهای خلوت نشستیم، گفتم هرچه می‌خواهید بفرمائید. پس‌ازبیان‌مقدمهٔ طولانی گفت مقصود ازمشروطیت‌این‌بود که‌عدل وانصاف‌جای ظلم واعتساف رابگیرد وکلمهٔ من‌بما مبدل‌شود، متأسفانه‌امروز نتیجه برعکس شده وسردار اسعد خودرا رئیس مطلق میداند، باید سردار و سالار وسایر اشخاصی که دراین راه رنجها برده و زحمتها کشیده‌اند دست بهم داده نگذارند که‌اصول‌استبداد وخودسری دوباره درمملکت رواج یابد. گفتم البته درحکومت مشروطه استبداد مورد ندارد ولی عجالةً موقع این

حرفهانیست، فعلاً باید دست بدست داده کاریرا که آغاز کرده‌ایم بانجام برسانیم آنگاه بتصفیهٔ حساب‌ها پردازیم. دیگرچیزی نگفت وتشریف برد. بسردار نیز تفصیل‌را عرض کردم و گفتم ایجاد اختلاف درحکم امروز بسیار مضر است، مبادا خودرا داخل‌دراین‌جریان‌بنمائید. فرمودخاطرجمع‌باشید. چند روزی‌براین‌بگذشت روزی آقای‌یکانی‌به‌بنده‌فرمود گمان‌می کنم‌باخطر مهمی‌مواجه خواهیم بود. گفتم مگرچه‌قضیه‌ئی روی داده که شمارا تا این اندازه مضطرب وپریشان کرده‌است؟ گفت چنین‌تصورمیکنم که سردارملی و سردارمحیی وضرغام‌السلطنه انجمن‌محرمانه‌ئی دارند. گفتم مگرخبرتازه‌ئی دارید ؟ گفت‌آری امروز سردار با ضرغام‌السلطنه بواسطهٔ تلفون مذاکره می کردند، من‌ازطرزصحبت‌ایشان چنین‌استنباط کردم که باید با همدیگر مجلس خصوصی داشته باشند. مرحوم معتمدالایاله نیز نظریهٔ آقای یکانیرا تصدیق و تأیید کردند و علاوه نمودند که شاید سالار نیز از اعضای آن مجلس باشد.

نمدی درهاون انداخته می‌گوییم :

بنده چون اندك سابقه‌ئی دراین باب داشتم یقین کردم که استنباط وحدس آقایان صحیح‌بوده جای تردید نیست، مرحوم‌ضرغام‌السلطنه وسردار محیی بالاخره موفق‌شده‌اند که سردار را نیز باخودشان همراه کنند وچون میدانستم که عاقبت‌امر بضررسردار وسالارتمام‌خواهدشد برخود لازم دانستم که‌بهرنحوی‌است باید سردار را از وخامت عواقب‌این دسته‌بندی مستحضر دارم لذا درموقع‌مناسبی‌نزد سردار رفتم و گفتم‌ازقرارمسموع گویا جنابعالی و جناب سالار با آقایان ضرغام‌السلطنه و سردارمحیی با یکدیگرمجلس

خاصی تشکیل داده‌اید، آیااین شایعه صحت دارد یا اینکه داخل درجزو حدسیات واشتهارات بی‌اساس‌است؟ فرمود جای‌نگرانی‌نیست، مسئله چندان اهمیتی‌ندارد که درخوراندیشه باشد. همینقدر می گویم که (نمدی درهاون انداخته می کوبیم) .

گفتم جناب سردار مسئلهٔ بدین اهمیت را غیرمهم تلقی‌میفرمائید! چه اهمیتی بالاتر از این که شما پس‌از یازده ماه تحمل شداید فوق‌التصور واجد مقام بسیار ارجمندی شده‌اید که درتمام ایران مقبولیت عامه دارید. چقدرجای‌تأسف‌است که پس‌از رسیدن بچنین مقامی‌امروز بخیال‌دسته‌بندی افتاده می‌خواهید ازقدر ومنزلت خود بکاهید. امروزتمام مردم اعم ازسیاسی وغیرسیاسی ودموکرات واعتدالی وغیره شمارا سردارملت میدانند واحترام مقام شمارا لازم می‌شمارند اگرخدای نخواسته شما بخواهید بیکی‌از این دسته‌ها تمایل کنید دسته‌های دیگرازشما دل‌آزرده خواهندبود، سردارملی باید سردار تمام ملت باشد نه سردار حزبی یا دستهٔ مخصوصی .

فرمود شما راست می گوئید، من‌بدین‌نکات پی‌نبرده‌بودم ولی‌متأسفانه کار ازکار گذشته‌است، من قول‌داده‌ام و نمی‌توانم ازقول خود باز گردم . این جواب قطعی‌بود ودیگر اصرارمن‌نتیجه‌نداشت . گفتم من‌آنچه شرط ارادت بود بجای‌آوردم، دیگرخودتان دانید وبس . این بگفتم و از اطاق سردار بیرون‌آمدم وچگونگیرا بآقای یکانی ومرحوم معتمدالایاله باز گفتم‌ایشان نیز صلاح درآن دیدند که عجالةً مسئله را باید مسکوت عنه گذاشت که دنبال کردن‌آن ثمری‌ندارد.

من هرچند می‌دانستم که سردار و سالار از اتحاد با ضرغام‌السلطنه وسردارمحیی‌منصرف‌نخواهندشد باوجود این‌نتوانستم که دست بروی دست

گذاشته منتظر نزول بلا شوم و آخرین چاره در آن دیدم که از وکلای آذربایجان استمداد کنم؛ با چندنفر از وکلای بی‌طرف مانند شیخ‌اسمعیل هشترودی و معتمدالتجار و معین‌الرعایا ملاقات کرده از ایشان درخواست کردم بهرنحوی باشد پیش سردار و سالار رفته ایشانرا از این دسته‌بندی باز دارید . دریغ که نفس گرم ایشان‌هم نتوانست درآهن سرد اثری کند و آن جوابرا شنیدند که بنده شنیده بودم .

سردارمیخواهد بمشهد رضا علیه‌السلام مشرف شود :

دیگر برای من یقین‌کامل‌حاصل شد که سردارعهدی که با سرداران بسته‌بدان وفادارخواهد بود ومن هرچه دراین‌باب اصرار کنم بی‌ثمرخواهد شد و ازطرفی‌هم عواقب وخیم این دسته‌بندی را بخوبی احساس میکردم و یقین داشتم که اگر روزگار بدینگونه بگذرد عاقبةالامر گرفتار قضایای ناگوار خواهیم بود، پس‌از تأمل بسیار صلاح درآن دیدم از سردار اجازه خواهم که بزیارت مشهد بروم. چون مقصود خودرا بسردار گفتم فرمود که خوب یادآوری کردید من نیزدرآن خیال هستم، حالا شماهم که چنین نیتی دارید باهم می‌رویم .

گفتم شما بحضرات حجج‌الاسلام وعده داده‌اید که بعتبات عالیات مشرف شوید چگونه می‌خواهید بمشهد بروید؟ فرمود زیارت مشهد مانع از زیارت عتبات‌نیست. پس‌ازمراجعت‌ازمشهد بزیارت عتبات عالیات مشرف می‌شویم. من‌چون این سخن ازسردار شنیدم بی‌نهایت خرسند شدم، گفتم واقعاً مایل‌هستید که بمشهد بروید؟ فرمود زیارت حضرت رضاآرزوی قلبی من است وهرچه زودتر باید رفت که هم بفیض زیارت نایل می‌شویم وهم از

این کش‌مکشها خلاص‌می گردیم. باخود گفتم‌شکرخدارا که‌ازاین گرداب هولناك نجات یافته بساحل سلامت رسیدیم .

قرار شد بنده با آقایان و کلای آذربایجان ملاقات کرده وسایل مسافرت ایشان را تهیه کنم وهمان ساعت بدون فوت دقیقه‌ئی با چند نفر از و کلای‌آذربایجان ملاقات کرده تفصیل ماوقع را بایشان گفتم، بسیار خوشوقت شدند و گفتند بزودی وسایل حرکت ایشان را فراهم می‌آوریم که تا سه چهار روزعازم زیارت شوند. چون چگونگیرا بسردار گفتم دیدم بی‌اندازه شادمان گردید . هنوز دو روز از این قرارداد نگذشته بود که مرحوم معتمدالاباله بطورمحرمانه بمن گفت بیجا خودرا دچار زحمت منما که سردار بمشهد نخواهد رفت زیرا که یارانش رضایت نداده‌اند . گفتم کدام‌یاران، گفت‌آقایان‌اعضای‌انجمن سری. بالجمله نه خودشان رفتند ونه مرا بحال خود گذاشتند که خودرا ازآن گیر ودار نجات بدهم .

خلاصهٔ نطق مهم سردار اسعد : (۱)

سردار اسعد روز شنبه ۱۶ رجب دومرتبه درمجلس‌نطق کرد، یکی بسیار مفصل بود که ما مقدمهٔ‌آنرا نوشتیم و دیگری اگرچه چندان مفصل نبود ولی چون مهم بود از آن هم خلاصه‌ئی در اینجا ذکر می‌شود. پس‌از حذف مقدمه چنین گفتند :

« اما در این باب که اتحاد نمائیم جزء عمدهٔ این کار بنده‌خود را می‌دانم که امروز بفضل خدا قوهٔ خودرا بیشتر از پارسال می‌بینم که ازهمه حیث قدرت وقوتم‌ازپارسال بیشتراست که و کلای محترم‌هم بابنده همراهی خواهند کرد که قاتلین‌آقا را پیدا کنیم درتهران و در سایر جاها اگرچه

۱ـ این نطق باید بدقت خوانده شود .



سردار اسعد

بکشته‌شدن پسر و برادرهایم باشد، باید امنیت را دراین مملکت پایدار کنم اگرچه بکشته‌شدن پسر و برادرهایم باشد، آنها خلق شده‌اند برای کشته‌شدن، منتهای خوشبختی آن پدر است که ببیند پسرانش درراه ملت درخون می‌غلطند ومن حاضرم جانمرا در راه ملت نثار کنم و امیدوارم که بزودی یعنی تا یك هفتهٔ دیگر امنیت را چنان بطهران اعاده بدهم که کسی چنین امنیتی ندیده باشد و اینکه یك قدری دیرتر این عرض را کردم برای این بود که منتظر

تشکیل کابینه بودم که خیلی دیرشد ولی امیدوارم که ان شاءالله تعالی درهمین دو سه روزه یك خدمت نمایانی باین مملکت بنمایم . »

مصاحبهٔ تند سردارملی با سردار اسعد درپارك اتابك :

زبان بصاحب خود دشمنی است مادرزاد نکرد باید هیچش زبند فکر آزاد
چوشد زبند رها آن کند که گفت استاد زبان سرخ سر سبز میدهد برباد

سردار درپارك اتابك عصرها در کنار استخر می نشست و از واردین در آنجا پذیرائی می کرد. روزی مرحوم یارمحمدخان کرمانشاهی طرف عصر برای دیدن سردار آمده بود ومن نیز بودم، همه در کنار استخر نشسته مشغول صحبت بودیم. کمی نگذشت که مرحوم سردار اسعد نیز تشریف آورد و از هردرسخن گفته می شد، بتدریج دامنهٔ صحبت بجنگ های تهران وتبریز کشید ودراین باب نیز فصلی ازطرفین گفته شد، از وجنات حال سردار پیدا بود که اوقاتش تلخ است ولی نمی خواهد بروزدهد و بسختی خودداری میکند، درست متوجه نشدم که سردار اسعد چه گفت که سردار عنان اختیار از دست داد ودرشتی آغاز کرد و گفت این بختیاریها چه می گویند، اینان چکاره هستند؟ شمه ئی از اینگونه سخنان گفت و قدری از دلاوریهای خود بیان کرد . سرداراسعد هرچند سخت متأثرشد ولی چیزی نگفت که موجب مزید تکدر خاطرسردار باشد و بانهایت آرامی باسترضای خاطرسردار کوشید ودرآخر گفت سردار اینجا سخن از آذربایجانی و بختیاری نیست ومن کی بختیاریرا بآذربایجانی مزیت دادم که شما اوقات تلخی می فرمائید، جنابعالی مهمان عزیز ما هستید وما همه نسبت بشخص شما ارادت داریم، ازاینگونه سخنان آنقدر گفت که سردار آرام شد و دیگر چیزی نگفت . آنوقت بنده ویارمحمدخان

بهرنحوی بود با سخنان مناسب باصلاح ذات‌البین پرداختیم و سردارهم متوجه‌شد که قدری‌تند رفته‌است، درصدد عذرخواهی برآمد و گفت ببخشید من‌ازجای دیگراوقاتم‌تلخ‌بود، اگرجسارتی‌رفت معذورم دارید. سرداراسعد خندید و گفت من‌ازاول بدین‌نکته پی برده‌بودم می‌دانستم که چرا اوقاتتان تلخ‌بوده‌است، جنابعالی نباید سخن هر کسیرا مورد توجه قرار دهید و این جمله تلمیحی بود راجع بقصهٔ همکاری چهار سردارمشروطه . و در واقع‌هم این طور بود ولی سردار نبایستی درمنزل خود مهمان محترمی را دل‌آزرده کنند. سردار اسعد دیگر توقف نکرد و خواست برود من تا درب پارك اورا مشایعت کردم و حتی‌المقدور سعی کردم که رنجیده خاطر ازاینجا بیرون نرود و آنچه از پیر استاد بیاد داشتم پیش آوردم و او درصورت ظاهر قضیه را بی‌اهمیت تلقی می کرد اما معلوم بود که باطناً متأثر است . چون از مشایعت وی باز گشتم دانستم که بعداز من یارمحمدخان نیز چیزهائی بسردار گفته و اورا متذکرساخته‌است که شایسته نبود شما درمنزل‌خود با مهمان پرخاش کنید اگرچه سردار از کردهٔ خود نادم شده بود اما سودی نداشت زیرا سخنی که‌از دهان بیرون رفت آنرا دیگرنمی‌توان بجای خود باز آورد .

شاید خوانندگان برمن خرده گیرند که چرا بنوشتن این قضیه پرداختم و سخنی که دربین دوسردار رفته‌آشکار کردن‌آن چه‌مناسبتی‌داشت، این‌ایراد درست است ولی خواستم که خوانندگان مسبوق باشند که علاوه برسایرجهات از اینجهت هم سردار اسعد از سردارچیزی در دل داشت .

فاجعهٔ تأسف‌آور قتل میرزاعلی‌محمدخان تربیت و سیدعبدالرزاق خان حکاك :

میرزاعلی‌محمدخان‌تربیت برادرمرحوم میرزامحمدعلیخان تربیت رئیس‌مخزن و سیدعبدالرزاق‌خان مدیرصنایع وطنیه که هردو ازمجاهدین پاك سرشت و حقیقتمند بوده در انقلاب رشت وفتح قزوین شرکت داشته و مصدرخدمات بزرگ بودند روز دوشنبه بیست وپنجم رجب۱۳۲۸ درخیابان لاله‌زار درمقابل چهارراه مخبرالدوله‌نزدیك‌غروب‌بدست چندتن ازاشخاص ناشناس بضرب گلوله کشته شدند .

همانروز حوالی غروب بنده و آقای یکانی دراطاق خصوصی سردار مشغول مذاکره بودیم پس‌ازپایان مذاکره سردار فرمود بهتراست که چند دقیقه‌ئی برای استنشاق هوای تازه بالای پشت بام برویم، این بگفت وراه پشت بام پیش گرفت، مانیزپیروی کرده برپشت بام رفتیم هنوزچنددقیقه‌ئی نگذشته‌بود که صدای پنج وشش تیر پشت سرهم بلند شد. سردار ازشنیدن صدای تیرها نگران شد و گفت از این تیرها که پشت سرهم انداخته شد بوی‌جنایت شنیده میشود اینرا گفت وپائین‌آمد ما نیزپائین‌آمدیم وباآقای یکانی‌صحبت کنان تا درب پارك‌آمدیم.من‌آن شب را درمنزل مرحوم نوبری دعوت داشتم و منتظر درشکه بودم که پس‌از دو سه دقیقه درشکه‌ئی رسید ودرمقابل درب پارك متوقف شد. دونفر ازدرشکه پائین‌آمدند یکی‌ازایشان ازمن پرسید که جناب سردار تشریف دارند ؟ گفتم‌آری این دونفر ازجملهٔ مجاهدین بودند ولی نه ازآن مجاهدین که با سردار و سالار ازتبریزآمده بودند یکی از ایشانرا بنده وقتی دیده بودم ولی یادم‌نبود که کجا دیده‌ام.

باری اینها باآقای یکانی پیش‌سرداررفتند، من‌هم سوار درشکه شده بمنزل نوبری رفتم[۱]. برحسب لزوم مقدمةً باید قصه‌ئی‌را که چند روز پیش سردار به‌بنده فرموده بودند دراینجا بیاورم:

(روزی سردار به‌بنده فرمودند که بلائی از سر نوبری دور کردم، گفتم چه بلائی؟ فرمود که چند روز پیش یکی‌از مجاهدین رشت نزد من آمد و گفت عرض محرمانه‌ئی‌دارم! من‌ازاطاق بیرون‌آمدم، گفتم بگو ببینم چه میگوئی!؟ با نهایت احتیاط وباکمال آهستگی گفت: من مأمور کشتن میرزا اسمعیل نوبری هستم ولی ازشما نیز باید تحصیل اجازه کنم، گفتم مرد که مگر دیوانه شده‌ئی نوبری از دوستان صمیمی من و حاجی‌اسمعیل است مبادا همچو حرکتی از شما سربزند وسخت تهدیدش کردم تا آنکه قسم خورد که بهیچوجه بچنین‌کاری اقدام نکند. من این قضیه را بمرحوم نوبری نگفتم برای آنکه ترسیدم مایهٔ تشویش خاطرش گردد، ولی خودم ناراحت ونگران بودم.) اکنون باز برگردیم برسراصل موضوع، شب را تا ساعت‌چهار ونیم ازدسته گذشته مشغول‌صحبتهای‌متفرقه‌بودیم بعد رختخواب درایوان انداختند تا باستراحت پردازیم. نوبری همینکه برختخواب‌خود رفت خوابش‌برد ولی من بیداربودم متوجه شدم که درشکه‌ئی‌آمد ودرمقابل درمنزل نوبری ایستاد وبفاصلهٔ دو دقیقه درشکهٔ دیگری نیزآمد و درآنجا

۱ـ آقای یکانی فردای آنروز بمن نقل کرد که آن دو نفر با من پیش سردار رفتند. یکی‌ازآن دونفرآهسته چیزی‌بگوش‌سردار گفت که سردار سخت برآشفت وفرمود الان باید ازاینجا بیرون بروید، من نمیتوانم شما را درمنزل خود جای دهم و الا الساعه شمارا توقیف کرده بنظمیه تحویل می‌دهم و ایشان‌هم بدون آنکه دیگر چیزی بگویند بیرون رفتند. باحتمال قریب بیقین اینها باید همان دو نفر قاتل میرزا علی‌محمدخان و سید عبدالرزاق‌خان باشند.

متوقف‌شدآنگاه درشکه نشینان از درشکه پیاده شده بصحبت مشغول‌شدند، من صدای ایشانرا می‌شنیدم ولی صحبتشانرا نمی‌فهمیدم یکمرتبه بخیالم آمد که مبادا اینان از رفقای همان مجاهدبوده‌اند که نسبت بنوبری خیال شومی دارند. آهسته نوبری را بیدار کردم و گفتم چند نفر با درشکه‌آمده ودرمقابل‌در مشغول‌صحبت‌هستند. گفت چه‌اهمیتی‌دارد،شماچرامراازخواب شیرین برانگیختید؟ گفتم برای‌آنکه تا شرط احتیاط فرو نگذارید وبآدم خود بسپارید که‌اگر کسی بخواهد برای دیدن شما از در درآید تا درست نشناسد ومطمئن نباشد درباز نکنند. گفت مگر می‌ترسید؟ گفتم‌آری مگر وضع شهررا نمی‌بینید؟ دیگرچیزی نگفت گماشتهٔ خودرا بخواند و گفت چند نفر دم در هستند و با یکدیگر حرف میزنند احتمال دارد که اینجا بیایند تا درست‌آنهارا نشناسی درباز‌مکن هنوز نوبری سخن خودرا بپایان نرسانده بود که در زده شد و گماشته در را باز کرد و چندتن از دوستان نزدیك نوبری وارد شدند که یکی‌ازآنان مرحوم معاضدالسلطنه بود.

چون بنشستند آثار ملال از چهرهٔ ایشان استنباط می‌شد. نوبری از معاضدالسلطنه پرسید مگر چه شده که شمارا اندوهناك می‌بینم؟ گفت مگرسانحهٔ امروزیرا نشنیده‌اید؟ گفت نه، حاضرین بروی‌هم نگریستند، معاضدالسلطنه گفت با نهایت تأسف‌آمدیم که‌این‌خبرناگواررا بشما اطلاع بدهیم که حوالی‌غروب مرحوم میرزا علی‌محمدخان و سید عبدالرزاق‌خان در لاله زار بدست چندنفر اشخاص ناشناس کشته شدند.

شنیدن این خبر ناشنیدنی مایهٔ تأسف نوبری و بنده گردید. من سیدعبدالرزاق‌خان را نمی‌شناختم ولی بامیرزاعلی‌محمدخان‌آشنائی‌داشتم، مشارالیه‌ازجوانان کم‌نظیر بود، درستکاری‌ویا کدامنی‌اوراهمه کس‌می‌دانستند

وبعد دانستم که سید عبدالرزاق‌خان هم از کسانی بوده‌است که درراه آزادی خدمات مهمی انجام‌داده ودرصحت‌عمل‌هم ثانی‌میرزاعلی‌محمدخان بوده‌است. نوبری سخت برآشفته وحال عجیبی بر وی رخ‌نموده بود ونزدیك‌بود فریاد بکشد و پیرهن چاك کند ، معاضدالسلطنه بدلداریش پرداخت و سخنان تسلیت‌آمیز گفتن گرفت ، آنقدر بتسلیتش پرداخت که کمی‌آرام گرفت و آقایان هم خداحافظی کرده رفتند .

پس‌از رفتن ایشان نوبری بمن گفت شما حق داشتید که می گفتید مراعات احتیاط درهر وقت لازم است . ولی ایشان نمی‌دانستند که نگرانی و احتیاط بنده نسبت بشخص وی بود که می‌دانستم او دشمنانی دارد که نقشهٔ قتل او را می کشند .

این‌هم یکی از نتایج وخیم‌آدم کشی خودسرانه بود که آنروزمرد بزرگواری مثل مرحوم‌بهبهانی قربانی اغراض جاهلانهٔ چندنفرشد وامروز هم دوجوان‌حقیقت‌پرست بدست دو سه نفرازاشقیای‌بلهوس‌ازپای درآمدند. نسبت این اقدام عنودانه را برخی ازمردم بحزب اعتدال می‌دهند که بامر و دستور سران حزب این قتل فجیع روی داد. خداوند خود ازحقایق امور آگاه است وبس . کشته شدن‌این دونفر مزید برعلت شده ازهرطرف مردم بدادخواهی برخاستند ، ازمجلس و دولت مجازات قاتلین را می‌خواستند وهنگامهٔ عظیمی درشهر برپا شده بود ، مردم امنیت نداشتند وتکلیف خود را نمی‌دانستند وچاره درآن می‌دیدند که دست بدامن دولت زده و رفع این اغتشاش را بخواهند و دولت نیز درکارخود حیران بود .

کابینهٔ مستوفی با چه مشکلاتی مواجه بود ؟

کابینهٔ مستوفی هنگامی تشکیل یافت که اوضاع کشور بکلی مشوش و رشتهٔ انتظام ازهم گسیخته بود. نه مردم بتکالیف خود عمل می کردند ونه در واقع تکالیفشان روشن بود. میدان خودسری و لجام گسیختگی هر روز بر وسعت خود می‌افزود. هر کس برای خود صاحب داعیه‌ئی شده بامر و نهی می‌پرداخت و ازهر دهان آوازی برمیخاست. آمر ومأمور، حاکم ومحکوم ازهم شناخته نمی‌شد، هیچکس درصدد انجام وظیفهٔ خود نبود و دخالت درهر کار را هر بلهوسی از وظایف خود می‌دانست. بالجمله امورمملکتی از جهات عدیده پریشان وآشفته بود، اولاً مجلس شورایملی که مرجع وملجأ عموم بود وبایستی در رفع اختلافات واصلاح مفاسد وخودسریها قدمهای بلند بردارد و با کمال قدرت همت بایجاد وتعمیم امنیت بگمارد ودولت را در برانداختن ریشهٔ آشوبجویان مساعدت نماید متأسفانه عرصهٔ مشاجرات وصحنهٔ اختلافات شده باستثنای عدهٔ معدودی بقیهٔ وکلا شب و روز بنام اعتدال و دموکرات بایکدیگر درجنگ وجدال بودند. هرچند اختلاف نظر وعقیده درامورسیاسی ازمسائل مسلمه است ولی حل آن منوط باکثریت آراء است نه اعمال زور و ایجاد آشوب واغتشاش. بدبختانه طرفین باختلافات بین خود درمجلس کفایت نکرده درخارج ازمجلس نیز بدستیاری اعوان خود بایجاد اختلاف وانقلاب بنام حزب می‌پرداختند.

ثانیاً مخالفت شدید سرداران مشروطه که باهم عقد اتفاق بسته بودند.

ثالثاً فعالیت سردسته‌های مجاهدین بتوسعهٔ اختلافات وخودسریهای بی باکانه که این خودسریها فوق العاده موجبات ناراحتی مردم را فراهم می‌آورد.

رابعاً ایجاد وحشت فوق العاده درمیان مردم بواسطهٔ دوقتل مهم، یکی کشته‌شدن مرحوم سیدعبدالله بهبهانی ودیگری کشته شدن میرزاعلی‌محمد‌خان و سید عبدالرزاق‌خان . مردم در این باب دو قسمت بودند یك قسمت اشخاص کاسب و اصناف وتجار بودند که‌ایشان مجازات قاتل مرحوم بهبهانی را می‌خواستند و از عدم امنیت شکایت داشتند و قسمت دیگر مجاهدین و طرفداران‌حزب‌دموکرات واعتدال بودند که‌هرروز بنوعی‌خودنمائی‌میکردند ومانع از استقرار امنیت می‌شدند. واقعاً تهران درحال جوش وخروش بود و بیم خطرات زیاد می‌رفت ودولت مجبور بود که بهرنحوی است درصددآن برآید که درشهر ایجاد امنیت کند تا مردم بزندگانی‌عادی خود بپردازند.

علاوه براینکه مردم ایران ازنبودن امنیت بهیاهو برخاسته بودند اروپائیان نیز بصدا درآمده ازعدم امنیت شکایت می کردند .

هیئت‌وزراپس‌ازچندجلسه شور و بحث‌آخرین‌چاره راآن‌دیدند که‌از اشخاص‌غیرنظامی‌خلع‌اسلحه شود چه مادامیکه ازدست مردم‌اسلحه گرفته نشده‌است امنیت و آرامش امکان پذیر نخواهد شد و باید بهرنحوی است برای اعادهٔ امنیت وفیصله دادن بدین اختلافات درتصمیم خود پایدار شد . ولی اقدام باین امرشگرف کار سهل و ساده‌ئی‌نبود و لازم بود که دراطراف مسئله درست فکر کنند که درآتیه دچار محظورات فوق‌العاده‌ئی نباشند . پس‌ازآنکه در این مورد نیز لازمهٔ مشاورت بجای‌آوردند سه چیزرا برای انجام مقصود لازم دیدند :

۱ـ خواستن اختیارات تامه برای مدت‌معینی ازمجلس شورایملی.

۲ـ استمزاج از سفیران روس و انگلیس و پی بردن بافکار ایشان که مبادا بمخالفت برخیزند .

۳ـ موافقت وهمکاری سرداران مشروطیت از روی واقع .

دادن اختیارات تامه به‌هیئت وزرا از طرف مجلس برای نظامی کردن شهر :

درتاریخ شنبه۲۳ رجب ۱۳۲۸مجلس‌شورایملی پیشنهاد هیئت وزرا راکه عبارت ازچهار ماده بود بترتیب ذیل تصویب کرد :

۱ـ اسلحه را بای نحوکان بدون استثنا ازاشخاص غیرنظامی وغیر مطیع خلع نمایند .

۲ـ خلع اسلحه بحکم هیئت وزرا بتوسط نظمیه و مأمورین نظامی وقوای مرتب دولت خواهد بود .

۳ـ هر کس‌درمقابل‌این‌حکم‌تمرد کند بقوهٔ قهریه گرفتار ومجازات خواهد شد .

٤ـ ازمجامع ومطبوعاتی که موجب فساد وهیجان‌باشد بقوهٔ قهریه جلوگیری خواهد شد .

مذاکرهٔ وزیرخارجه با وزیرمختارروس :

مرحوم کسروی در تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان چنین می‌نگارد : در کتاب آبی عبارتهائی است که باید دراینجا بیاوریم . می گوید :[1] « وزیر خارجه‌آهنگ دولت را (دربارهٔ گرفتن تفنگ از دست مجاهدان) با وزیر مختار روس بگفتگو گذاشت، من نیز باایشان‌بودم، مسیوپاکلوفسکی آهنگ دولت را نیکوخواهانه براست داشت و پیش‌از همه دستگیری کشندگان

۱ـ چاپ امیرکبیر، ص ۱۳۳

سیدعبدالله را سفارش کرد وچون پیش‌ازآن با مسیوپاکلوفسکی‌دراین‌زمینه گفتگو کرده و همداستان شده بودیم که دولت را باین‌کار دلیرتر گردانیم این بود من اندیشهٔ خودرا بازنمودم ولی‌من‌بیشتر گرفتن‌ابزارجنگ ازدست مجاهدانرا سپردم زیرا پس‌از این کار دستگیری مجاهدانی که بستهٔایران نیستند ودستگیری کشندگان‌آسان می‌شود. ازسخنان نواب چنین برآمد که دولت ایران می‌ترسد که اگر مجاهدان ایستادگی سختی کنند دولت روس‌آنرا بهانه کرده‌سپاه‌خودرا ازقزوین بتهران‌بیاورد، وزیرمختارروس‌بایشان زبان داد که دولت امپراتوری روس هیچگاه نخواسته و نمی‌خواهد بهانه‌ئی برای‌آوردن سپاه بتهران پیدا کند.» وزیرخارجه را نیزغرض ازمذاکره با وزیر مختار روس ظاهراً دوعلت بود.

یکی‌آنکه چون‌اروپائیان نیز از وضع‌حاضرشاکی‌بودند میخواست که‌ایشانرا مستحضردارد که دولت درصدد اقدام جدی‌است که‌این‌اختلافات و بی‌لجامیها را خاتمه دهد.

دیگری‌آنکه بداند که‌آیا روسها ازاین‌اقدام دولت بهانه‌ئی بدست آورده درصدد اشکال تراشی خواهندآمد یا نه؟ اگر واقعاً بخواهند دست‌آویزی بدست‌آورده بایجاد مشکلات پردازند قبلاً ازآن جلوگیری شود.

هرچند روسها چنانکه درتبریز دیده شد قول شفاهی که سهل است تعهد کتبی خودرا نیزمحترم نمی‌شمردند باوجود این دولت لازم می‌دانست تا آنجا که ممکن‌است مقدمات‌کار را نوعی فراهم‌آورد که از طرف ایشان ظاهراً نگرانی نداشته باشد.

دعوت از سرداران مشروطه بمجلس شورای ملی :

پس از آنکه چهارماده پیشنهاد هیئت دولت بتصویب مجلس رسید بموجب تقاضای هیئت دولت مجلس شورای ملی از هشت نفر سرداران عالیقدر که در دورهٔ فترت دربارهٔ اعادهٔ مشروطیت مصدر خدمات برجستهٔ ملی شده بودند برای روز پنجشنبه ۲۸ رجب ۱۳۳۸ بمجلس دعوت کرد که دربارهٔ خلع سلاح از اشخاص غیر نظامی اعم از مجاهد وغیرمجاهد مذاکره ومشاوره نمایند .

اشخاص مزبور عبارت بودند از سردارانی که اسامی ایشان بترتیب حروف تهجی در ذیل نوشته میشود :

ابراهیم خان ضرغام السلطنه ـ باقرخان سالارملی ـ عبدالحسین خان سردارمحیی ـ ستارخان سردارملی ـ علی قلی خان سردار اسعد ـ غلامحسین خان سردارمحتشم ـ محمد ولی خان سپهدار اعظم ـ نجفقلی خان صمصام السلطنه.

چون مدعوین درمجلس حضور بهمرسانیدند مذاکرات شروع شد. قریب بهفت ساعت مذاکرات امتداد یافت و هر کس عقیدهٔ خود را اظهار کرد . عاقبة الامر کلیهٔ سرداران من دون استثنا گفتند که برای رفع هر گونه اختلافات حاصله و ایجاد امنیت در مملکت باید از جان و دل با دولت همراهی کرد . وبقرآن مجید سوگند یاد کردند که درعهد وقول خود ثابت و پایدار بوده ابداً تخلف نورزند و در خاتمهٔ مجلس سردارملی گفت اول کسی که از این قانون تبعیت کرده و باجرای آن خواهد کوشید من خواهم بود ودیگران نیز هریك از اینگونه سخنان گفتند و خود را درعهد وسوگند خود وفادار نشان دادند .

راستان را حاجت سوگند نیست زانکه ایشانرا دوچشم روشنی است

بالجمله مجلس بخوشی و خرمی خاتمه یافت وهر کس درعالم خود گمان کرد که بزودی اختلافات حاصله پایان خواهد یافت .

سواد سوگندنامه وتعهد سرداران مشروطه :

« چون هرفردی از افراد مملکت باید تمام نیت خود را متوجه استقلال مملکت داشته درچنین موقع باریکی ازتمام خیالات ومقاصد شخصی صرفنظرفرموده متفق ویك جهت برای حفظ استقلال ایران واسلام بکوشند امضاء کنندگان بشرایط و مواد ذیل بکلام‌الله مجید قسم یاد می‌نمایند .

۱ـ عفو واغماض ازآنچه پیش‌از این دربین خودمان بوده وگذشته است . ۲ـ مساعدت با دولت مشروطه و درصورت لزوم در رفع مواد فساد واطاعت ازقوانین موضوعهٔ مملکت. ۳ـ تمکین ازاحکام دولتی‌درنزع‌اسلحه از دست کسانی که اجازهٔ حمل اسلحه ندارند . ٤ـ موافقت و یك جهتی فی‌مابین سرداران و رؤسای ملی . ۲۸ رجب ۱۳۲۸ . محمد ولی سپهدار اعظم ـ نجفقلی صمصام‌السلطنه ـ علی‌قلی بختیاری (سردار اسعد) ـ باقر سالارملی ـ عبدالحسین سردارمحیی ـ ابراهیم ضرغام‌السلطنه ـ غلامحسین سردارمحتشم ـ ستار سردارملی .

سردارهنگام غروب‌ازمجلس بازگشت وتفصیل وگزارش مجلس را بازگفت . سپس کسانی را از سواران ومجاهدین که درپارك حضورداشتند احضار کرد وگفت هرچه زودتر بروید اسلحهٔ خودتانرا بزمین‌بگذارید که این‌کاسه وکوزه را درسر ما نشکنند وبدانید که اگر کسی اسلحه باخود داشته باشد مأمورین دولت از دست او خواهند گرفت .

ازسخنان سردار معلوم بود که وی ازروی واقع درسرعهد وسوگند خود پایدار بوده و بهیچوجه درصدد آن نیست که بخلاف تعهدات خود قدمی بردارد ومحققاً هم سردار کسی نبود که بعهد و قول وقسم خود وفا نکند.

سردار درمهرآباد:

از قضایای اتفاقیه آن شب را سردار درمهرآباد مهمان خسروخان[1] بود، پس‌ازآنکه بیانات خود را بآخر رساند و توصیه‌های لازم بسواران و ومجاهدینیکه درپارك بودند نمود با چند نفرسوار عازم مهرآباد شد.

از این پیش‌آمد بنده وآقای یکانی ومرحوم معتمدالایاله بی‌اندازه خوشوقت و مسرور شدیم و یك دو ساعتی باهم نشسته با خاطرآسوده و دل فارغ بصحبت پرداختیم وخدا را شکر کردیم که بحمدالله مشکلات متصوره به بهترین‌وجهی خاتمه‌یافت ودیگرآن دسته‌بندیهاومخالفت‌ها و کش‌مکش‌های محنت‌انگیز تمام شد ومحققاً مجالس‌محرمانهٔ آقایان که مایهٔ هرگونه نگرانی‌بود نیز ازمیان رفت و دیگر تشکیل نخواهد یافت، غافل ازاینکه

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی‌چنانکه‌درآئینهٔ‌تصورماست

وهرگز بخیال ما خطورنمیکرد که سرداران محترم مشروطیت ممکن‌است بخلاف تعهدات خود رفتار نمایند وباز فریب برخی مردم هنگامه طلب را خورده خود و دیگران را گرفتار رنج و زحمت کنند یا اسبابرا نوعی فراهم‌آورند که باز میدان کش‌مکش پیش‌آید.

درهمان روز یعنی بیست وهشتم رجب ۱۳۲۸ قمری دستور ذیل از طرف وزارت جنگ بادارهٔ نظمیه صادرشد.

۱ـ خسروخان همان مقتدرنظام مستبد بود که بعداز استبداد برگشته درصف مشروطه‌خواهان جای گرفته بود.

ادارهٔ جلیلهٔ نظمیه :

« چون بموجب رأی مجلس مقدس مقرراست که اسلحه را باید بای نحوکان از اشخاص غیر نظامی وغیر مطلع بدون استثنا خلع نمائید لذا مقرر می‌شود که مدلول این حکم را بعموم مجاهدین که درجزو گارد وغیره بوده‌اند اطلاع بدهند درصورتیکه تا سلخ رجب اسلحهٔ خودشانرا ازهرقبیل وبدون استثنا توسط ادارهٔ نظمیه بوزارت تسلیم ننمایندآن مجاهدینیکه از این حکم تمرد وتأخیر نموده‌اند درتعداد اشخاص غیرمطیع محسوب می‌باشند بنابراین نظمیه بتکلیف خود درموردآنها رفتار خواهد نمود . محل مهر و امضای وزارت جنگ »

ضمناً مقررشده بود که دولت قیمت اسلحه‌ئی را که مجاهدین در دست دارند پرداخت خواهد کرد وقیمت معین‌شده ازطرف دولت بقرارزیر بود:

پنج تیرآلمانی بلند نو	۴۵ تومان
» » » کهنه	۳۰ »
» » » کوتاه نو	۳۰ »
» » » کهنه	۱۸ »
» » روس نمره اول نو	۴۵ »
» » » » کهنه	۲۵ »
» » » نمره دو نو	۲۵ »
» » » » کهنه	۱۵ »
ورندل بلند نو	۱۰ »
» » کهنه	۷ »
» کوتاه نو	۵ »

» » کهنه	۳ تومان
بردان نو	۵ »
بردان کهنه	۳ »
طپانچهٔ ماوزر	۳۰ »
طلیعهٔ مکنر نو	۲۵ »
» » کهنه	۱۵ »
ترکدار بلند نو	۳۰ »
» » کهنه	۲۰ »

البته قیمت تفنگ‌ها می‌بایست نقداً پرداخته شود .

۲۵

داستان جنگ پارك

روزپنجشنبه۲۹رجب۱۳۲۸دراول طلوع آفتاب پشت‌سرهم مجاهدین ومردم بازاری بپارك می‌آمدند چنانکه عدهٔ ایشان از چهارصد و پانصد نفر نیز گذشت وهمه فریاد می‌زدند که سرداررا می‌خواهیم[1]. بنده چون‌اجتماع آقایان را درپارك جایز وصلاح نمی‌دانستم پس‌از شور باآقای‌یکانی بمرحوم معتمدالایاله گفتم هرچه زودتر بمهرآباد بروید وازقول من‌بسردار بگوئید که جماعتی از مجاهد و غیرمجاهد بپارك‌آمده داد و بیدادی‌راه انداخته شما را می‌خواهند. آمدن شما بشهر بهیچوجه صلاح نیست بهترآنست که امروز وفردا را درمهرآباد بگذرانید تا ببینیم‌آخرکار بکجا منتهی خواهد شد. پس‌ازچند ساعت نایب‌حسن‌خان‌بازآمد و گفت تفصیل را بسردارعرض کردم فرمود باسمعیل بگوئید که خاطرجمع باشد من بشهر نخواهم‌آمد. من نیز باطمینان خاطرمشغول‌کارهای خود شدم.

بیش‌از دو ساعتی از مراجعت معتمدالایاله نگذشته بود و من‌هم در اطاق خود مشغول نوشتن مکتوبی بودم که سردار درحالیکه سوار

۱- مقصودشان از خواستن سردار راجع بمسئلهٔ خلع اسلحه بود اما چرا اینها بپارك آمده بودند درست معلوم نبود که معلم بودند یا اینکه بسرافت طبع خود آمده بودند، درهرصورت این اجتماع درپارك بصلاح سردار نبود.

کالسکه بود با چند تن از سواران خود وارد پارك شد و با چند نفر از مجاهدینیکه در باغ بودند بمذاکره پرداخت وبعد باطاق خود رفت. من فوری نزد ایشان رفتم و گفتم مگر نایب‌حسن‌خان عرایض‌مرا بعرض نرسانید؟ فرمود چرا سخنان شمارا آنچه گفته بودید گفت . گفتم پس چرا آمدید؟ فرمود خدا خلیل‌خان را انصاف بدهد با دو سه نفر بمهرآباد آمد آنقدر از این‌در وآن در حرف زد که مجبور بمراجعت بشهرشدم باندازه‌ئی ازشنیدن سخن سردارمتأثرشدم که نزدیك بود فریاد برآورم و گریبان پاره کنم و بگویم که بادست خود خودرا بکشتن می‌دهید. دیدم هرچه بگویم بی‌ثمر است که تیر از شست رها شده وآب از سر گذشته است .

دراین موقع چندنفر از آقایان وکلای آذربایجان که از اجتماع مجاهدین‌درپارك مستحضرشده‌بودند واردشدند وآنچه لازم گفتن‌بود گفتند، مخصوصاً مرحوم شیخ اسمعیل هشترودی که علاقهٔ مخصوصی بسردار داشت گفت سردار اجتماع مجاهدین‌در پارك بصلاح‌شما نیست وبدون شبهه موجب ندامت و تأسف خواهدبود یا این‌آقایانرا صریحاً بفرمائید که من سوگند یاد کرده‌ام که‌مقررات دولترا ازجان ودل بپذیرم،نمی‌توانم بخلاف سوگند خود قدمی بردارم و یا اینکه خودتان از اینجا بیرون بروید . سردار همهٔ بیانات‌آقایانرا تصدیق‌میکرد ولی‌نمیدانم چرا نمی‌توانست‌آشکارا بمجاهدین بگوید که من بقرآن قسم خورده‌ام و نمی‌توانم سوگند خودرا بشکنم یا قول خودرا پس‌بگیرم ویکبارهم شاهزاده‌اسدالله‌میرزا وزیرپست وتلگراف بپارك‌آمد و با سردار ملاقات کرد ، متأسفانه سودی نبخشید .

با اینکه بنده بندرت شبها در پارك بیتوته می کردم شب شنبه ۳۰ رجب ۱۳۲۸ را باآنکه مدعو بودم در پارك ماندم و باآقای یکانی ومرحوم

معتمدالایاله دراطاقی نشسته و تا نیمی ازشب گذشته چشم برهم ننهاده دربارهٔ مقدرات روزشنبه مشغول مذاکره ومشاوره بودیم ولی نمی‌توانستیم راه حلی پیدا کنیم زیرا می‌دیدیم که سردار تا اندازه‌ئی باهمیت موضوع پی برده و آثارنگرانی درناصیهٔ حالش دیده می‌شود ولی نمی‌خواهد یا نمی‌تواند تصمیم بگیرد ودر واقع شخص خودباخته‌ئی را می‌مانست که درکارخود حیران باشد. وقسمت مهم مذاکرهٔ ما درسر این بود که چرا سردار باوجود اینکه می‌دانداگر بزودی تصمیم نگیرد رشتهٔ کارازدستش بیرون خواهدشد تصمیمی نمیگیرد اگر بگوئیم سردار را با رفقای انجمنی خود دراین باب مواضعه‌ئی دربین بوده که مجاهدین بپارك آمده داد وبیدادی راه بیندازند بطورقطع چنین نسبتی بسردار نمی‌توان داد، سردار ازاشخاصی نیست که دیروز بقرآن سوگندخورده وپیش هفت نفر آشکارا بگوید نخستین کسی که موضوع خلع اسلحه را عملی کند من خواهم بود امروز بخلاف گفتهٔ خود برخیزد. بالاخره بدین نتیجه رسیدیم که سردارخودرا دربین المحظورین دیده وازاینجهت نمی‌تواند تصمیمی اتخاذ کند ، نه می‌تواند بخلاف سوگند و قول خود قدمی بردارد و نه می‌تواند کسانی‌را که بدو پناه آورده‌اند ازخانهٔ خود براند. باری پس از مذاکرات طولانی برای‌ما معلوم‌شد که‌فردا کار بجنگ خواهد کشید ومجاهدین شکست خواهند خورد زیرا هم عدهٔ دولتیان پنج و شش برابر عدهٔ مجاهدین است وهم تجهیزات ایشان مکمل است .

عاقبةالامر آخرین چاره درآن دیدیم که بازفردا سرداررا از وخامت عاقبت کارمستحضر داریم بلکه بتواند چاره‌ئی اندیشد .

روز شنبه ۳۰ رجب‌المرجب از آنروزهای غم‌انگیزی است که در سال ۱۳۲۸ هجری قمری روی داده و هیچوقت فراموش نخواهد شد .

صبح چون سر از خواب برداشتم هنوز آفتاب طلوع نکرده بود،مجاهدین اغلب درخواب بودند وجزچندنفر که برخی دست و رو می‌شستند وچندنفر وضو می گرفتند و چهار و پنج نفرنیزمشغول نمازخواندن بودندمن نیز از رختخواب خود بلند شده لباس پوشیدم پس‌از وضو گرفتن و نمازخواندن قدری توی‌باغ گردش کردم صدای نمازخوانان مرا بیاد ملا ابوذر انداخت، هرچه گشتم ازایشان اثری پیدا نکردم بعد متذکرشدم که ازطرف سردار بده علی‌آباد رفته‌است . دو سه نفر ازمجاهدین وقتیکه مرا دیدند نزد من آمدند و پرسیدند که عاقبت کارها بکجا خواهد رسید ؟ گفتم ان شاءالله خوب می‌شود ولی‌شماهم‌بگوئید که‌چرا اینجا آمده‌اید؟ قدری‌بروی‌همدیگر نگاه کردند، یکی از آن میان گفت خدا باعث را انصاف دهد، می گویند میخواهند تفنگ‌ازدست مجاهدین گرفته سپس آنهارا زندانی کنند ! قدری درباغ قدم زدم،آفتاب سرزد و سردار نیز بیدار شده بود پس‌ازخوردن یك دو فنجان چائی پیش سردار رفتم وآنچه بایست بگویم گفتم. فرمود معلوم می‌شود که از عاقبت امر نگران هستید ! گفتم فوق‌العاده نگرانم . فرمود دل‌قوی دارید، چندان جای‌نگرانی‌نیست، گفتم‌امروزجنگ آغازخواهدشد. فرمود ان شاء الله نمی‌شود. من با نهایت یأس باز گشتم‌آقای یکانی‌هم پس‌از بنده پیش‌سردارزفت،سرداراباوهم گفته‌بود مگردولت‌دیوانه‌شده که میخواهد برای چند تا تفنگ مردمرا بدهان توپ ببندد ؟

ازاین سخن سردار معلوم شد که وی یقین دارد کار بجنگ نخواهد کشید

آمدن پیشکار سردارجنگ وسفیر آلمان وعثمانی بپارك :

باری تقریباً یکساعت ونیم ازطلوع آفتاب گذشته بود ومجاهدین در جوش وخروش بودند وهمدیگررا تشجیع می کردند که پیشکارسردارجنگ بپارك آمد وسردارهم درباغ بود، تعظیمی کرد و گفت سردار کالسکه فرستاده است و ازجنابعالی خواهش کرده‌است که برای مذاکرهٔ مطلب مهمی بمنزل ایشان تشریف ببرید . سردار کمی فکر کرد سپس روی بمن آورد و گفت آیا رفتن من صلاح است؟عرض کردم اگر مطلب مهمی نبود ازجنابعالی این تقاضا را نمیکرد . فرمود شماهم میروید؟ عرض کردم اگر بفرمائید البته درخدمت خواهم بود . سردارهم مصمم رفتن شد چون خواست بطرف کالسکه برود فریاد مجاهدین بلند شد ومخصوصاً مرحوم میرجعفرسیداسلامی فریاد زد وعمامهٔ خودرا بدست گرفت و گفت می‌خواهند شمارا بدین حیله ازاینجا برده تلف کنند، ازاین‌دادوفریاد سید مجاهدین دورسرداررا گرفته‌ازرفتن‌وی ممانعت کردند . دراین حیص و بیص وزیر مختار آلمان بارون کوات و سفیر کبیر عثمانی وارد پارك شدند[1] وبسردار گفتند صلاح درآن‌است که شما بهرنحوی باشد این مردمرا از پارك بیرون کنید و الا پس‌از چند ساعت محققاً اینجا ازطرف قوای دولتی بمباران خواهد شد .

سردارآمدن‌ایشانرا غنیمت شمرده بنده را فرمودند که‌بمنزل‌سردار جنگ رفته ازایشان معذرت خواهم وبگویم سردارمصمم ملاقات بودند که سفیرعثمانی و آلمان بپارك آمدند ناچار مجبور ازپذیرائی ایشان شدند،

۱ـ بنده در کتاب «قیام‌آذربایجان» درضمن شرح‌حال‌خود درصفحهٔ ۴۸۹ اشتباهاً این‌آقایان را سفیر ایتالیا یا آمریکا نوشته‌ام، باید اصلاح شود .

اگر فرمایشی دارید می‌توانید به بنده بفرمائید . من هنوز ازپارك خارج نشده بودم که سالار با سواران خود وارد پارك شدند . و بعداز رفتن من سردارمحیی‌هم آمده با سردارملاقات کرده رفته بود .

بنده برحسب دستور سردار با پیشکارسردارجنگ بمنزل ایشان رفتم وپیام سرداررا باز گفتم سردارجنگ گفت مقصود من این بود که بهروسیله‌ئی باشد سردار در پارك نماند که مبادا کار بجائی کشد که برای ایشان اسباب زحمت‌فراهم آید. گفتم اکنون که چنین‌نظری دربارهٔ سردار دارید که‌برای ایشان دردسری‌تولید نشود چرا خودتان‌برای مذاکره باایشان‌بپارك‌تشریف نمی‌برید، من‌احتمال میدهم که ملاقات شما با سرداربی‌نتیجه نشود، قبول نکرد. گفتم‌اکنون که رفتن پارکرا ازبنده نپذیرفتید لامحالهاینرا ازبنده بپذیرید که بنده‌هم درخدمت جنابعالی‌بمنزل آقای سرداراسعد برویم اگر ایشان پیشنهاد مرا تصویب کردندآنگاه باتفاق بپارك برویم و الا فلا . اینرا قبول کرد و باهم بمنزل آقای سردار اسعد رفتیم .

نگارنده درمنزل سردار اسعد :

چون جریان قضیه را بایشان گفتم نگاهی بروی من کرد و گفت هرچند می‌دانم که سردار حرف شما را نیز بسمع قبول نخواهد شنید ولی برای آنکه‌تردیدی درخاطرتان‌نماند بایشان‌بگوئید پریروز بقرآن سوگند خوردید که از اوامر دولت سرنپیچیده و در نزع سلاح از مردم غیرنظامی بذل مجاهدت کنید. بسوگند خود وفادار باشید و ازعواقب وخیم این امر که مجاهدین مسلح را بخلاف امر دولت در پارك جا داده‌اید بپرهیزید . و الا تا چند ساعت دیگرنه ستار می‌ماند و نه باقر و نه مجاهد و نه پارك ، همه باخاك یکسان خواهند شد. باوجود این شما بروید با سردار مذاکره

کنید و آنچه من گفتم بایشان بگوئید اگر برای شما یقین حاصل شد که آمدن سردار جنگ بپارك صلاح است تلفون کنید تا من ایشانرا بگویم بپارك بیایند . هنوز مذاکرات ماتمام نشده بود که پیشخدمت وارد اطاق شد و میخواست چیزی بگوید چون مرا دید بروی سردار اسعد نگاه کرد. سردار گفت هرچه می‌خواستید بگوئید بگوئید. گفت بواسطهٔ تلفون خبر دادند که سردار محیی بسفارت عثمانی رفت ، گفت برود و دیگر اینکه ضرغام السلطنه با سواران خود می‌خواهد از شهر بیرون برود ، گفت ممانعت نکنند بگذارند هرجا که می‌خواهد برود. من چون دیگر حرفی نداشتم خدا حافظی کرده بیرون آمدم، چون بپارك باز گشتم وضع را آشفته تر دیدم، چند نفر از مجاهدین کفن پوشیده فریادمی‌زدند وسردارهم چون تب کرده بود حال استماع حرفهای مرا نداشت، نه ایشان ازمن چیزی پرسیدند و نه من درتصدیع ایشان ثمری می‌دیدم. ازمشاهدهٔ اوضاع تأثر آور پارك بی‌اندازه ملول شدم و برتسامح این دو مرد بزرگوار تعجب می کردم . ناچار گوشه‌ئی برخود گزیده و بدریای فکر فرو رفتم و باخود می گفتم چرا سردار وسالار اقدامات دولت را بازیچه می‌شمارند، مگر نمی‌بینند که سپاهیان دولت یار کرا مانند نگین انگشتری محاصره کرده‌اند ! مدتی دراین حال بودم بطوریکه بکلی خودرا فراموش کرده بودم چون از آن حال باز آمدم دیدم سردار وسالارهردو درایوان قدم می‌زنند باخود گفتم گوشهٔ وحدت گزیدن و از گفتن حقیقت زبان بستن درپیشگاه عقل پسندیده نیست، بی‌اختیار ازجای خود برخاسته بطرف ایوان رفتم و هر دو دست خودرا بسینهٔ سردار و سالار گذاشته گفتم آخر بفرمائید من هم بدانم آیا می‌خواهید دولتی را که خودتان درسایهٔ زحمات بی‌پایان تشکیل داده‌اید بادست خودتان واژگون کنید ؟! چرا بانهایت صراحت باین آقایان

مجاهدین نمی‌فرمائید که مقصودتان چیست و از دولت چه میخواهید، چرا بایشان نمی گوئید که فعلاً محصور هستید و اگر دو روز در اینجا بمانید از گرسنگی‌خواهیدمرد، شما با کدام‌تجهیزات می‌خواهید بادولت‌سرپنجه نرم کنید و شما که نه توپ دارید و نه قورخانه دارید و نه‌آذوقه . مگر با کفن پوشیدن سه نفر و رجزخواندن‌ایشان دولت به‌بیم افتاده دست‌ازتصمیم خود برمیدارد ؟!

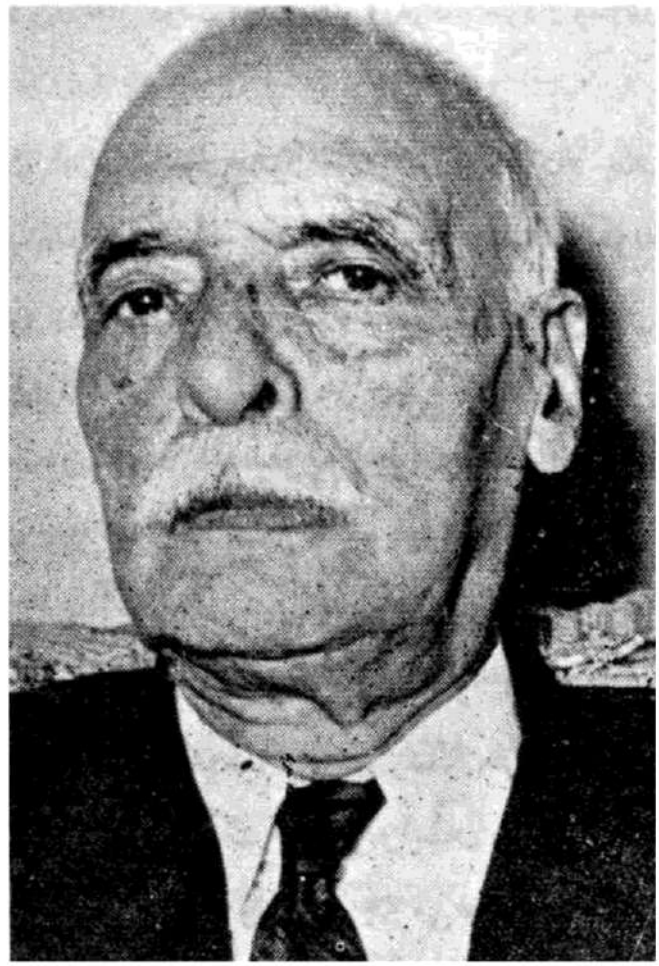
گذشته ازاین‌جنابانعالی‌هم وجداناً وظیفه‌ئی دارید که باید بجای آورید، آن‌هم عبارت‌ازاین‌است که خودتان‌باصرافت میل برای اعادهٔ امنیت باقید قسم‌قرارداده‌اید که سلاح ازدست‌اشخاص‌متفرقه گرفته شود بنابراین باید با دولت همراهی بنمائید . نه اینکه با مخالفین دولت یعنی کسانیکه از دادن اسلحه خودداری می‌نمایند و بقول جناب سردار می‌خواهند کاسه و کوزه را درسرشما بشکنند جنابانعالی باید بیش‌ازاین‌توجه‌بحال خودتان داشته‌باشید تا گرفتار اشتباهات‌نشوید. آیا میدانید که‌آقای سردارمحیی در سفارت عثمانی متحصن شده و آقای ضرغام‌السلطنه هم با سواران خود از شهر بیرون رفته‌است؟ سردار وسالار بمجرد شنیدن‌این‌حرف بروی یکدیگر نگاه کردند، پرسیدند این‌خبررا شما از کجا شنیدید عرض کردم درمنزل سردار اسعد شنیدم و محققاً صحیح است وجای تردید نیست . چون سخت دلتنگ وعصبانی بودم لذا هرچه در دل داشتم گفتم . سالار گفت من اختیار خودرا بدست شما دادم هرچه بگوئید بدون چون وچرا خواهم پذیرفت. گفتم بنده چیزی خارج از قاعده و اصول نمیگویم و درصددآن نیستم که بضرب شلاق آقایان را از پارك بیرون کنید، آنان شمارا رئیس‌وبزرگ خود دانسته بشما پناه‌آورده‌اند ، باید با کمال مهربانی بدرد دل‌آنان رسیدگی

فرمائید. ولی این دادخواهی نباید درصورت مخالفت تجلی کند که مضرات آن بشخص شما عاید گردد و درنظر دولت مجاهدین متمرد و سردار وسالار حامی آنان محسوب شوند .

عقیدهٔ بنده این است که جنابانعالی بدون فوت وقت همین حالا چند نفر ازرؤسا وپیشقدمان آقایان مجاهدین را بخواهید وصریحاً بدون هیچگونه تردید بایشان بگوئید مقصود شما از این تجمع و داد وبیداد چیست وحرف حسابی که دارید کدام است؟ اگر می خواهید که از تسلیم اسلحه استنکاف کنید این کار تمام شده و بدون تردید باید بموقع اجرا برسد و اگر در واقع چنانکه گاه گاه از زبان برخی ازمجاهدین شنیده میشود طلب از دولت دارید یاحرف منطقی دیگری دارید آنرا واضح بگوئید، درصورتیکه درخواستها یا مطالب شما مطابق باواقع شود مامطالب شمارا می توانیم بدولت اظهار نموده جواب مساعد تحصیل کرده بشما اطلاع دهیم . سردار وسالار هردو عرایض بنده را تصویب وتصدیق فرمودند وبدون درنگ چندنفر ازایشان را خواستند، فرمودند آقایان حرفی حسابی شما چیست وازدولت چه می خواهید؟ پس از جر و بحث زیاد درخواست ایشان دوچیز بود : یکی آنکه قیمتی که برای اسلحه معین کرده اند قیمت واقعی نیست باید چیزی بدان بیفزایند ودیگری آنکه حقوق عقب افتاده شانرا بپردازند . بسردار گفتم بفرمائید آقایان این دو تقاضای خودرا نوشته بشما تسلیم کنند، این هم انجام یافت .

بنده بدون فوت دقیقه ئی بهیئت وزراء تلفون وخواهش کردم که شاهزاده شهاب الدوله وزیر پست وتلگراف لطفاً پای تلفون تشریف بیاورند. معزی الیه هم بلافاصله تشریف آوردند. گفتم بنده می خواهم خدمت آقایان وزراء رسیده پیغام سردار وسالار را بایشان عرض کنم. فرمودند آقایان وزراء همه حضور

دارند زودتر بیائید .



شهاب‌الدوله

نگارنده درحضورهیئت وزراء :

پس‌ازمذاکره باشهاب‌الدوله بانهایت‌عجله سواردرشکه‌شده بعمارت گلستان رفتم.هیئت‌وزراء در کنارحوض‌نشسته‌بودند وقتیکه مرحوم‌شاهزاده فرمانفرما مرا دید ازجای خود بلند شد و گفت شکرخدارا که فلانی‌آمد، ان شاءالله کارها فیصله خواهد یافت ، گفتم ان شاء الله .

پس‌ازتبادل تعارفات مرسوم مرحوم مستوفی فرمودند چه خبرخوش

باخود آورده‌اید؟ عرض کردم خوش‌خبری بنده منوط بحسن‌توجهات حضرت اشرف وسایر آقایان وزرای محترم‌است و امیدوارم با حسن‌نیتی که حضرت اشرف و هیئت محترم وزراء دراستقرار وپیشرفت امنیت دارند مشکلی‌نیست که‌آسان نشود . نخست محض‌استحضارخاطرمبارك معروض می‌دارد که این اجتماع مجاهدین درپارك اتابك بدون اجازه واطلاع‌آقای سردارملی بوده است ومشارالیه‌آنروز درمهرآباد بود و این‌آقایان چندنفر را ازمیان خود برگزیده بمهرآباد فرستادند و ایشان بآنجا رفته بهروسیله بود سردار را بشهرآوردند و فعلاً نیز از این پیش‌آمد درنهایت درجه متأثر است پس‌از محرزشدن این‌مسئله میخواهم عرض کنم که مستدعیات مجاهدین‌هم بنظر بنده چیزهای مهم وغیرقابل قبول نیست . ایشان دو استدعا دارند : یکی تأدیهٔ حقوق عقب افتاده ودیگری‌تجدید نظردرقیمت‌اسلحه‌ئی که از ایشان گرفته خواهد شد و حقیقةً تقویم دولت عادلانه نبوده‌است . فرمودند راجع بحقوق‌عقب افتادهٔ‌ایشان‌خود شما باجناب سردارضمانت کنید تاروزپنجشنبهٔ این هفته پرداخت شود و قطعاً تا روزپنجشنبه دیناری ازحقوق‌ایشان باقی نخواهد ماند . ودرخصوص‌قیمت‌اسلحه‌نظرایشان چیست؟ عرض کردم‌ایشان تقاضا دارند که‌بهر کدام از تفنگهای پنج تیر ده‌تومان و بقیه‌هم باملاحظهٔ همان میزان‌علاوه‌شود. فرمودند آنرانیزپذیرفتیم. گفتم دواستدعاهم‌بنده‌دارم یکی‌اینکه شرحی‌بسردار وسالار ازطرف‌دولت‌جدید دربارهٔ تمجید خدمات ایشان نوشته‌شود ودیگری‌آنکه سواران ایشان راکه فعلاً حقوق ازدولت میگیرند درعداد سواران دولتی‌منظورداشته مقررفرمائید که‌ایشان ازحمل اسلحه‌ممنوع‌نباشند.اینرانیزقبول‌داشتند وفرمودند که‌سواران‌سردار وسالار واقعاًدرحکم‌سواران‌دولتی‌است.عرض کردم پس‌اجازه‌فرمائید بنده مراتب را

بواسطهٔ تلفون بسردار وسالار بگویم. فرمودند بسیارخوب. بنده بپارك تلفون کرده از سالارخواهش کردم که بپای تلفون تشریف بیاورند، آنگاه آنچه در هیئت وزراء جریان یافته بود بایشان گفتم. بسیارخوشوقت گردیده مرا دعا کردند . و ازحسن توجه حضرت رئیس الوزراء شکر گزاری نمودند . آنگاه مرحوم مستوفی بقوام السلطنه وزیر جنگ دستورداد که شرحی بجناب سردارملی و سالارملی نوشته ازخدمات و زحمات ایشان سپاسگزاری نموده و سپس این سه فقره را که مذاکره شد صریحاً در آن درج کنند. مرحوم قوام السلطنه هم برطبق دستور نامه را نوشت هم خود وهم مستوفی امضاء کرده به بنده دادند[1] و مرحوم میرزا غفارخان زنوزی و مرآة السلطان را هم معین کردند که با بنده بپارك رفته اسلحهٔ مجاهدین را تحویل گیرند. چون وارد پارك شدیم سردار وسالار هردو ازبنده قدرشناسی کردند و اطاق دم در ورودی را برای تحویل اسلحه تخصیص دادند و آقای یکانی را هم معین کردند که اخذ وتحویل اسلحه درتحت نظر ایشان باشد، نام صاحب اسلحه ونمرهٔ سلاح هم در دفتر مخصوص قید شود و بنده نیز در آنجا بودم، هنوز پنج وشش تفنگ تحویل گرفته نشده بود که ناگه درخارج هیاهوئی بلند شد، من ازاطاق بیرون آمدم، دیدم شخصی که فینه در سردارد مردمرا بمخالفت برمی انگیزد[2] و می گوید چرا دولت برای تفنگهای سه تیرقیمت معین نکرده، گیرم که تفنگ سه تیر متعلق بدولت است ولی شما زحمت کشیده و کشته داده اید، باید بآنها نیز قیمت معین کنند و مجاهدین هم یکباره فریاد برآوردند: زنده باد دولت عثمانی! ودراین حیص وبیص صدای تیری هم بلندشد، میرزا غفارخان ومرآة السلطان هر دو بگمان اینکه جنگ شروع شد بزودی سوار درشکه شده بیرون

۱ـ این نامه تا اوائل محرم ۱۳۳۰ درنزد بنده بود .

۲ـ آقای یکانی میگوید که آنها دونفر بودند، اسم یکی جمیل ودیگری جمال بود .

رفتند[1].

چو آشفته شد مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار

من ناچار باشاهزاده شهاب الدوله بواسطهٔ تلفون صحبت کردم و گفتم قضیه اینطور شد خواهشمندم یك ساعت دیگر دولت دست نگهدارد، شاید مجاهدین بخبط خود متوجه شوند و این کار بخوشی انجام پذیر شود. با آنکه در این ساعت مدت یادداشت وزارت جنگ بآخر رسیده بود باز یك ساعت مهلت داده شد.

آغاز جنگ:

متأسفانه یکساعت منقضی شد ولی ما نتوانستیم از این یکساعت هم استفاده کنیم وفتنه‌جویان نخواستند که این فتنه بخوابد بمحض منقضی شدن آن یکساعت دولتیان به‌تیراندازی آغاز کردند وجنگ در گرفت. سردار بصدای تفنگ از اطاق بیرون آمد و روی بمن آورد و گفت آخر شما یکساعت مهلت خواسته بودید که مبادرت بجنگ نکنند مگر از آن هم دریغ کردند؟ گفتم آن یکساعت بپایان آمد ولی دسیسهٔ خودخواهان بپایان نرسید. فرمود بار دیگری نیز تلفون کنید که یکساعت نیز اقدام خودشانرا بتأخیر بیندازند، متأسفانه دیگر رابطهٔ تلفون قطع شده بود و برای مکالمه باخارج دیگر وسیلهٔ‌ئی در دست نبود زیرا پارك محصور بود و کسی نمیتوانست قدم ازپارك بیرون گذارد. و دیگر ارتباطی در بین جز صفیر تیر نبود تا گفته نماند که نه سردار ونه سالار هیچکدام داخل در جنگ نشدند مگر اینکه سردار در اول چهار یا پنج تیر انداخت وتقریباً تا ساعت سه وچهار ازشب گذشته باسالار در اطاق خود بود.

از آنجائیکه نه بنده ونه آقای یکانی هیچکدام ما جنگجو وجنگ آور نبودیم رفتیم بهمان سردابی که همیشه درموقع گرما بآنجا پناه می‌بردیم و

۱ـ کسروی که درتاریخ ۱۸ سالهٔ آذربایجان می‌نویسد: «بعقیدهٔ بعضی آن کسی که تیرانداخت میرزاغفارخان بود،» اشتباه محض است زیرا میرزاغفارخان وقتی که تیرانداخته شد هنوز از اطاق بیرون نیامده بود.

مرحوم نایب حسن خان معتمدالایاله نیز بعداً بهمانجا آمد. رفته رفته جنگ شدت پیدا می کرد وغرش توپ وتفنگ، بیدلان را دل بلرزه درمیآورد. برای آنکه مشغولیتی برای خود پیدا کنیم مرحوم صاحب اختیار یك جلد شاهنامهٔ خطی به بنده داده بودند که در اوقات بیکاری مطالعه میکردم بدان پناه بردم و بمطالعهٔ آن پرداختم ولی کو آن حوصله که بتوان بمطالعه پرداخت، گلوله ازطرفین چون باران فرو می ریخت وحشت واضطراب بردلها مستولی شده بود.

جنگ تقریباً دو ساعت ونیم از ظهر گذشته آغاز شد. قوای دولتی اعم از سوار و پیاده و دستهٔ یفرم خان بیش از دو هزارنفر بودند و برخی از مجاهدین نیزمانند حیدرخان عمواوغلی و دستهٔ او و مرحوم حسن علی زاده و جمع دیگری نیز با قوای دولتی همکاری می کردند.

عدهٔ مجاهدین گویا کمتر از سیصد تن بود و شاید بیش از یکصد نفرهم مردم بازاری ومتفرقهٔ بی سلاح درمیان مجاهدین بودند. پس از یکی دو ساعت چندتن ازمجاهدین درسرداب نزد بنده آمده اظهار داشتند که ما نه برای جنگ فشنگ داریم و نه برای خوردن نان، تکلیف ما چیست؟ (من نخواستم نمکی برجراحتشان بپاشم وبگویم من چندین بار برای شما خاطرنشان کردم که اگرشما دو روز محصوربمانید برای خوردن، نان پیدا نخواهید کرد) گفتم فعلاً راه چاره جوئی ازهرطرف بسته شده است. ازخدا بخواهید که شمارا یاری کرده از این گیر ودار رهائی بخشد.

رفته رفته برعدهٔ سردابیان افزوده می شد، برخی ازمجاهدین آن تفنگ ها را که نمی خواستند بدولت تحویل داده و قیمت آنرا دریافت دارند باستخر می انداختند. حوالی غروب سرداب پرازجمعیت شده بود، علاوه برمجاهدین عده ئی از کسبه و اشخاص بی طرف نیز در پارك مانده بودند که

آن بیچارگان سخت متوحش بودند . اغلب مجاهدین فشنگهای خود را مصرف کرده‌نمی‌دانستند که مقدرات‌ایشان بکجا منتهی‌خواهدشد. بالاخره آفتاب غروب کرد وظلمت وحشت‌انگیزی‌تمام پارکرا فراگرفت. من‌تصور میکردم که بزودی‌نایرهٔ جنگ خاموش خواهد شد زیرا درآن شب ظلمانی محال می‌نمود که مهاجمین بپارك حمله نمایند ولی بخلاف تصورمن‌جنگ درنهایت شدت ادامه داشت ومهاجمین دست‌ازحملات متوالیه‌برنمیداشتند، غرش‌توپ وتفنگ دلهای بی‌هنران را بلرزه درمی‌آورد. یکی‌ازمجاهدین که تفنگ خودرا هم باستخرانداخته‌بود اتصالاً به‌بنده می گفت‌آخرمن‌چکنم؟ من‌ایشانرا بهرنوعی بود دلداری می‌دادم، ازبسکه‌این بیچاره حرف خودرا تکرار کرد من‌ازحال طبیعی خارج‌شدم و گفتم فقط یك چاره دارید وبس وآن این است که دست بدامن ستارگان زده بآسمان بروید ، دیدم خیلی بی‌تابی می کند ، گفتم نترسید کسی شمارا نمی‌شناسد که مجاهد بوده‌اید، وقتیکه‌تفنگ در دست‌ندارید احدی باشماکاری‌نخواهدداشت. هوای‌سرداب بواسطهٔ کثرت جمعیت‌تقریباً غیرقابل تنفس‌بود ، من گاهی‌برای استنشاق هوای‌آزاد ازسرداب‌خارج شده چنددقیقه‌ئی‌در بیرون مانده باز برمی گشتم. تقریباً سه ساعت یا دوساعت‌ونیم ازشب‌رفته‌بود که‌پیشخدمت‌سردار بسرداب آمد وبمن گفت که سردار می‌فرماید هرچه زودتر باطاق من بیائید .

اطاق‌مخصوص‌سردار وسالار ازسرداب مقداری‌فاصله داشت وبایستی باکمال احتیاط قدم برداشت . دراطاق سردار غیراز سردار و سالار چندنفر دیگری‌نیزحضورداشتند، من‌هم درطرفی نشستم و گفتم برای بنده چه‌امری داشتید؟ فرمودکاربسختی رسیده چاره‌ئی باید اندیشید . گفتم دراین دل شب چاره‌ئی‌جزمقاومت‌نیست.فرمودکارازمقاومت گذشته،شنیدم برخی‌ازمجاهدین

دست از جنگ برداشته وتفنگهای خودرا باستخر انداخته‌اند، برای آنکه تفنگ بی‌فشنگ بچه کار می‌آید ، بیم آن میرود که عاقبت کار بشکست منتهی شود . وقتی که سردارصحبت میکرد من می‌دیدم آثار یأس ونومیدی ازچهرهٔ مردانهٔ وی نمودار بود، آن مرد شیردلی که درسخت‌ترین ایام جنگ یك تنه درمقابل صدها مرد جنگی مقاومت می کرد وهمیشه می گفت فتح و فیروزی باماست اکنون باندازه‌ئی گرد نومیدی برچهرهٔ وی نشسته که مهاجمین را غالب وفیروزمند میداند، ازمشاهدهٔ این حال چنان متأثرشدم که‌نزدیك‌بود اشك ازچشمانم فرو ریزد. مات ومتحیرمانده‌بودم که بسردار چه بگویم و ایشان هم اصرار می کردند که هرچه زودتر راه چاره‌ئی پیدا کنید. علت‌اصرارسردار ازآنروی بود که دربرخی ازموارد پیش بینی‌های بنده در مسائل پیش پا افتاده درست درمی‌آمد لذا گمان میکرد که بنده می‌توانم درهرکارچاره‌ئی بیندیشم . بهرصورت با خود اندیشیدم که عجالةً بایدچیزی گفت‌تااندازه‌ئی‌موجب آرامش‌خاطرایشان فراهم شود . گفتم من راه چاره‌ئی‌جز این‌نمیدانم که چیزی بسردار اسعد یاصمصام‌السلطنه قریب بدین مضمون مرقوم دارید که ما دراثر مجاهدات زیاد توانستیم مجاهدین را حاضر کنیم که‌اسلحهٔ خودرا بدولت تسلیم کنند جنابعالی بمتصدیان امر ابلاغ‌فرمائید که دونفرمعین کرده بیارك روانه نمایند تا باحضور اینجانبان اسلحه از مأمورین اخذ و بفرستادگان تحویل داده شود . سالار فرمودند بهتراست که بآقای صمصام‌السلطنه نوشته‌شود. شرحی قریب بمضمون فوق نوشته‌شد. آقایان‌سردار وسالار امضا کردند که‌فرستاده‌شود ولی که‌می‌توانست این‌نامه را بصمصام‌السلطنه برساند، ازحاضرین خسروخان داوطلب شد که نامه را برساند . مشارالیه نامه را برداشت و از پشت دیوار بآواز بلند

گفت تیراندازی نکنید، من از طرف سردار و سالارحامل نامه‌ئی بآقای صمصام‌السلطنه هستم وبدین ترتیب‌توانست نامه را بصمصام‌السلطنه برساند.

قضاوت :

اکنون جای‌آن است که خوانندگان محترم دربارهٔ این‌چند قضیه که معروض می‌شود با نظر دقیق نگریسته عادلانه قضاوت فرمایند :

۱ـ چرا مجاهدین رشت که ریاست ایشان با مرحوم سردار محیی بود بپارك‌آمدند ، آیا خودشان بصرافت طبع بنام اینکه سردار رئیس تمام مجاهدین است بپارك‌آمدند یا بتصویب و استحضار سردار محیی باین کار اقدام کردند ؟

۲ـ خلیل‌خان‌ارك چرا بمهرآباد رفت وسرداررا بتهران‌آورد، این اقدام مولود فکر خود او بود یا دست دیگری هم در میان بود ؟ و چرا سردار با حرف خلیل‌خان بتهران‌باز گشت درصورتیکه من نایب‌حسن‌خان را پیش سردار فرستاده وتأکید کرده بودم که بشهر نیاید و ایشان قول داده بودند که بشهر نخواهندآمد .

۳ـ مرحوم سردارمحیی روزشنبه ۳۰ رجب چرا بپارك‌آمده بود و با سردار چه نجوائی داشت وچرا بمحض‌بیرون‌آمدن‌ازپارك بشمیران رفت و درسفارت عثمانی متحصن گردید ؟

۴ـ چرا دونفر ازمستخدمین‌سفارت عثمانی بنام‌جمیل وجمال پس‌از رفتن سردار محیی از پارك بفاصلهٔ دو سه ساعت بپارك‌آمده و مجاهدین را شورانیدند و کار انجام یافته را بهمزدند ؟ درصورتیکه صبح همانروز سفیر کبیرعثمانی با وزیرمختارآلمان بپارك‌آمده و سردار را نصیحت می کردند

ومی گفتند صلاح شما درآن‌است که‌این‌جمعیت را بگوئید ازاینجا بیرون روند و الا پس‌ازچند ساعت دولت درهرجا که از این قبیل اجتماعات باشد آنجارا بمباران خواهد کرد .

۵ـ چرا مرحوم‌ضرغام‌السلطنه‌هم درصبح‌همانروز بدون‌آنکه بسردار و سالار یعنی دونفر هم‌عهد و هم‌پیمان خود اطلاع دهد از شهر خارج شده بشاه عبدالعظیم رفت ؟

۶ـ چرا دولت ازضرغام‌السلطنه ممانعت نکرد درصورتیکه سواران وی همه مسلح بودند ؟

آیا نباید گفت : خدایا زین معما پرده بردار. آری این بود نتیجهٔ عملیات انجمن محرمانهٔ سرداران وعنایت دولت دربارهٔ ایشان .

ورود قشون دولتی بپارك :

باری من ازاطاق سرداربازگشته بسرداب‌آمدم،آقای یکانی‌آهسته ازمن پرسید که سردار از احضارشما چه مقصودی داشت؟ بنده‌هم ماوقع را بایشان گفتم ، ایشان گفتند غیر از این راه دیگری نبود اگرچه تصور میکنم قبول نخواهند کرد.

دراین موقع هوای سرداب بسیار بد شده‌بود ولی جز تحمل چاره‌ئی نداشتیم . ساعتی نیزبدینسان بگذشت، دیگرمن نتوانستم درسرداب‌بمانم، بخیال اینکه باز دو سه دقیقه‌ئی از این محبس تاریك مرگ‌آور خود را نجات داده بیرون بروم از جای خود بلند شدم ، همینکه بآخرین پلهٔ سرداب رسیدم و خواستم که قدم بساحت باغ گذارم پسر سیزده چهارده ساله‌ئی از پله‌های کریدور پائین می‌آمد چون مرا دید گفت : « بختیاریها

ریختند سالون » دیگرفرصتی برای بیرون رفتن باقی نمانده بود بی‌اختیار راه سالون پیش گرفتم چون بکریدور نزدیك شدم دیدم کلاه بختیاریها نمودار شد. ناچار بسرداب باز گشتم و بآقای یکانی ومرحوم نایب‌حسن‌خان ماجری را بیان کردم . صدای تفنگ کمترشنیده می‌شد،مردم‌تصورمیکردند که جنگ دارد تمام‌میشود، راستی‌هم آنطور بود ولی باشکست مجاهدین . چند دقیقه‌ئی نگذشت که سرداب محصور گردید وعده‌ئی ازمهاجمین وارد سرداب شدند . سردابیان نخست سخت متوحش شدند و ندانستم که این خبررا در میان ایشان که انتشار داده بود که دولتیان میخواهند بسرداب بمب بیندازند چون دیدند که دولتیان‌این‌خبررا تکذیب کردند قدری‌آرام گرفتند.آنگاه واردین گفتند هر که‌سلاح‌داردتسلیم کند.این‌کارفوری‌انجام یافت، هر کس‌سلاحی‌داشت‌با کمال‌ممنونیت‌تقدیم کرد حتی‌بنده‌هم یك‌قبضه طپانچهٔ هفت تیر داشتم که درنزدآقای یکانی‌بود مشارالیه‌هم دو دستی تقدیم آقایان کرد .

پس‌ازآنکه‌اسلحه را مأمورین دولت گرفتند مارا ازسرداب بیرون آورده درجلو یکی از درهای پارك نگاه داشتند وچندنفر پلیس فوری مارا احاطه کرده نام و نشان هر کس را می‌پرسیدند چون نوبت به‌بنده رسید و از نامم پرسیدند گفتم حاجی اسمعیل یکی‌از آنان گفت حاجی‌اسمعیل صراف شما هستید؟ گفتم‌آری ونخواستم بگویم نه ، زیرا که صلاح خودرا درآن دیدم .

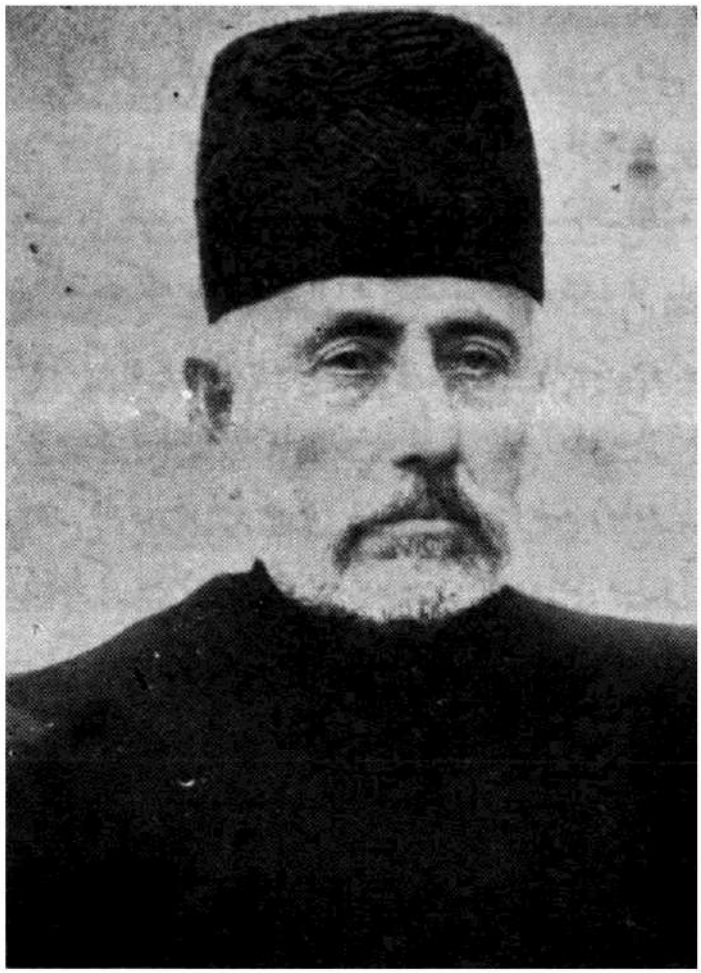
دراین اثنا یکی ازمجاهدین گفت سردار و سالار هردو سوار اسب شده از پارك بیرون رفتند . ما از شنیدن این خبرخوشحال شدیم و گفتیم شکرخدا را که ایشان بسلامت‌از این‌مهلکه بیرون رفته‌اند ، درصورتیکه

خبر بی‌اصل و اساس بود .

پس‌از آنکه نام و نشان یکایك از مردم را پرسیدند در پارك را باز کرده اجازهٔ خروج‌دادند. مردم‌هم خارج شدند چون ماهم بیرون‌آمدیم یعنی بنده و آقای یکانی ، دیدیم نایب حسن‌خان نیست هرچه منتظر شدیم نتوانستیم خبری ازایشان بدست آوریم تا آنکه در پارکرا بستند، ناچارماهم باتفاق هم‌محبسان براه‌افتادیم، هرچند قریب بیست نفر پلیس‌هم با ما بودند ولی مانمیدانستیم که مارا بنظمیه می‌برند وخیال‌می کردیم که آزاد هستیم . وباآقای یکانی شور می کردیم که دراین دل شب کجا برویم؟ من گفتم بهتراست بمنزل یکی ازآقایان هشترودی یا نوبری برویم.آقای یکانی گفت منزل‌ایشان دور است، صلاح درآنست که‌بمنزل آقای‌مشیرلشکر که دراین نزدیکیهاست برویم. من نیزتصدیق کردم چون بنزدیکی منزل ایشان رسیدیم‌ازجمعیت جدا شدیم و کسی‌ازما ممانعت نکرد . در را زدیم دونفرقزاق‌ایرانی درمقابل منزل مرحوم میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا بودند یکی از ایشان بنزدیك من آمد و گفت در اینجا چکار دارید و چرا در می‌زنید ؟ گفتم صاحب منزل ازمنسوبان ماست چون از وی نگران بودیم برای دیدن او آمده‌ایم . قزاق هم چیزی نگفت و بازگشت . ازقضا خود مشیرلشکرهم در منزل نبود باوجود این ما از عزم خود منصرف نشدیم و نمی‌توانستیم‌هم‌منصرف‌باشیم بهرنحوی‌بود شب را درمنزل‌ایشان‌بسر بردیم .

سردار و سالار درمنزل صمصام‌السلطنه :

سحرگاهان گماشتهٔ مشیرلشکررا که جوانی باهوش و زیرك بود



صمصام‌السلطنه

گفتیم ما زحمت دیگری نیز بشما داریم که باید هرچه زودتر بپارك رفته خبر صحیحی برای ما بیاورید . گفت همین‌الساعه میروم و خبر جامعی برای شما می‌آورم ، این بگفت و براه افتاد دیری نگذشت که باز آمد اما ازسیمایش معلوم بود حامل خبر بدی‌است که نمی‌خواهد بگوید ، چون دید که ما دست بردار نیستیم گفت کسی را بپارك راه نمیدهند لذا نتوانستم خبری از آنجا تحصیل کنم ولی شنیدم که سردار را تیر برپای خورده درمنزل صمصام‌السلطنه‌است وسالارهم آنجاست واز کسان سردارجز پسرش یدالله‌خان

و دو سه نفر دیگری در نزد وی نیست[۱]. بمحض شنیدن این خبر جانکاه باتفاق آقای یکانی بمنزل مرحوم صمصام‌السلطنه رفتیم. سردارنوی رختخواب بود چون مرا دید فرمود کجا بودید؟ من از شما بی‌اندازه نگران بودم. گفتم ما نمیدانستیم که شما درمنزل صمصام‌السلطنه تشریف دارید و چنین می گفتند که جنابعالی وآقای سالار سوارشده از پارك بیرون رفتید، دیدم سخت متأثر و از زحمت زخم درپیچ وتاب‌است خواستم بدلداریش پردازم، گفتم دل تنگ مدارید، ان‌شاءالله تا چند روزدیگرزخم پایتان‌خوب می‌شود و روز گاری خوش‌وخرم پیش می‌آید، وضع زمانه از روزنخست چنین‌است، روزی‌اگر بخلاف مراد باشد روزی هم موافق میل‌وآرزو می گردد. نگاهی بمن کرد وفرمودمن‌چندین‌بارزخم‌برداشته‌بستری‌شده‌ام‌ابداً اهمیت‌نداده و خم بابرو نیاورده‌ام حتی دوبارنیزدرتبریز درموقع‌انقلاب زخمی‌شدم یکی‌ازدست و دیگری از شانه وخودتان می‌دانید که زخم شانه را اصلاً بکسی نگفتم و با آن حال دست‌ازجنگ و کوشش‌برنداشتم و شب و روز درمقابل‌مستبدین سینه سپر ساختم ولی‌این زخم را بدان زخمها نتوان قیاس کرد، این زخم تاب وتوان از دست من گرفته است. باز بدلداریش پرداختم و گفتم ابداً جای تشویش ونگرانی نیست، درتهران جراحان ماهر از ایرانی وفرنگی بسیارند بزودی زخم شمارا معالجه‌خواهند کرد چندان ازاینگونه سخنان گفتم تا اندکی بیارامید و زبان بشکایت باز کرد و از این وآن قدری گله کرد و ازمرحوم شیخ‌اسمعیل‌هشترودی فوق‌العاده‌اظهار امتنان کرد و گفت صبح زود بدیدن من‌آمد و رویمرا بوسید و بسیار مهربانی وملاطفت نمود

۱ـ از تقریر وی دانسته شد که دیشب کلیهٔ اشخاص راکه ازپارك بیرون‌آوردند در نظمیه حبس کرده‌اند و تنها سردار و سالار و سه چهار نفر با سردار و سالار بمنزل صمصام‌السلطنه رفته‌اند.

و از این پیش‌آمد ناگوار بیش‌از اندازه متأسف ومتأثر بود .

سپس پرسید شما چگونه‌ازپارك بیرون‌آمدید. تفصیل بیرون‌آمدن ازپارك ورفتن بمنزل‌مشیرلشکررا بطور اختصار بیان کردم. فرمود بشکرانهٔ اینکه نجات یافته‌اید کاری بکنید . گفتم هرچه امرفرمائید با جان و دل اطاعت میشود. قدری بخود پیچید وناله‌ئی کرد، معلوم بود که از زخم پای در زحمت است ، بعد فرمود : می‌بینید که از کسان من دراینجا تنها قلی[1] است که‌ازمن‌مراقبت می کند، هرچند حاجی عباس ویدالله[2] هم‌اینجا هستند ولی یدالله بچه‌است وحاجی‌عباس‌هم که‌نمی‌تواند بمواظبت من پردازد اگر بتوانید بهروسیله باشد سه یا چهارنفر از کسان مرا که در نظمیه توقیف شده‌اندآزاد کنند تا اندازه‌ئی موجب آسودگی من‌خواهدبود، گفتم تاآنجا که بتوانم در فراهم‌آوردن وسایل استراحت جنابعالی سعی خواهم کرد . اینرا گفتم وازاطاق‌ایشان بیرون‌آمدم، رفتم خدمت‌جناب سالار که درخارج اطاق سردار در ایوان روی صندلی نشسته بود و ایشان هم فوق‌العاده اظهار ملاطفت کردند و فرمودند افسوس که ما پیروی ازنصایح‌شما نکردیم، گفتم جناب سالار ازگذشته نباید حرف زد و باید در فکرآینده شد . خواستم خداحافظی گفته مرخص‌شوم، فرمود کجا میخواهیدبروید؟ تفصیل را گفتم. فرمود اگر موفق شدید یکی دونفرهم فلان وفلان را از کسان من وسایل استخلاصشان فراهم‌آورید. گفتم امیدوارم که ان شاء الله موفق شوم . چون ازمنزل صمصام‌السلطنه‌بیرون‌آمدم باخود گفتم بهتراست‌آقای هشترودی را ملاقات کرده توسط ایشان اقدام کنم . زیرا هنوز نمیدانستم که اگر من بنظمیه بروم خودم‌هم گرفتار خواهم شد یا نه ، متاسفانه نتوانستم مرحوم

۱ـ قلی نام یکی از کسان سردار بود.

۲ـ یدالله‌خان یگانه پسر مرحوم سردار است که فعلا درجهٔ سرهنگی دارد .

هشترودیرا پیدا کنم. ناچارخودم بنظمیه رفتم، خوشبختانه سردار بهادر در اطاق رئیس نظمیه بود، چون مرا دید درصورت ظاهر اظهارخوشوقتی ومسرت کرد وچگونگی را پرسید. تفصیل رفتن بمنزل مشیرلشکر را بایشان نیز گفتم و از احوال سردارجویا شد. گفتم از زخم پای سخت در زحمت است. گفت من از اینجهت بسیار متأسفم، از قول من خدمتش سلام برسانید و بگوئید خودم نیز بخدمت خواهم رسید. گفتم سردارچون زخمی است وقدرت حرکت ندارد ضرورت دارد که چند نفر از کسان نزدیك و پیشخدمتهای ایشانرا مرخص کنندتاازسردارمواظبت کنند. سردار بهادر بمعاون نظمیه که آن وقت سالارمظفر[1] لقب داشت گفت کسانی را که حاجی اسمعیل می خواهد مرخص کنید تاازسردارملی مواظبت نمایند. گفت قانوناً بایدشخص معروفی از ایشان ضمانت کند. گفتم من ضمانت می کنم. مشارالیه چون مرا نمی شناخت قدری تأمل کرد. سردار بهادرمتوجه شده گفت هر که را فلانی ضمانت کند بایدپذیرفته شود. بنده ضمانت نامه را امضا کردم و کسانیرا که سالار وسردارفرموده بودند مرخص کردند.

چگونگی زخمی شدن سردار و رفتن سردار و سالار بمنزل صمصام السلطنه :

پس از آنکه قوای دولتی غالب شده واردپارك گردیدند دیگر رشتهٔ ارتباط بین سردار وسردابیان گسیخته شد چنانکه دیگر نه ایشان ازما خبرداشتند و نه ما ازایشان. اکنون تفصیل قضیه را چنانکه بعداً معلوم شد برای استحضار عموم معروض میدارم.

۱ـ بعد بلقب سردار انتصار ملقب شد. اکنون هم درقید حیاتست، خداوند بتوفیقشان بیفزاید.



ستارخان سردار ملی

چنانکه نوشته‌شد نامه‌ئی‌را که سردار وسالار بمرحوم‌صمصام‌السلطنه نوشتند وخسروخان[1] داوطلب شد که نامه‌را برساند مشارالیه نامه را گرفته خود را بهر ترتیبی بود پشت دیوار باغ می‌رساند و فریاد می‌زند که تیر نیندازید من از سردار و سالار نامه‌ئی دارم که باید بصمصام‌السلطنه برسانم

۱ـ مقتدرنظام سابق که بعدازتصرف تهران بمشروطه‌خواهان پیوست .

و کسی‌از بختیاریها نامه را گرفته پیش صمصام‌السلطنه می‌برد .

هنوزجواب نامه‌ازصمصام‌السلطنه نرسیده بود که دولتیان وارد باغ می‌شوند، چون سردار و سالار از ورود قشون دولتی بباغ مستحضر می‌شوند هر کدام‌تفنگ‌خودرا برداشته با چند نفر برای مدافعه‌ازاطاق‌خویش‌بیرون می‌آیند . سالار بطرفی میرود و سردار بطرفی دیگر و از همدیگر جدا می‌شوند. سردار باین‌خیال می‌افتد که‌باآن چندنفرهمراهان خودرا برپشت بام رساند وازآنجا مشغول جنگ شود، هنوز به‌پشت بام‌نرسیده دریکی از راهروها تیری‌بپایش‌میخورد وچون زخم‌کاری‌بوده سرداررا ازپای می‌اندازد.

(خود سردار را عقیده براین‌بود که مرا یکی از کسان خودمن زد و اسم اورا هم می گفت که فلانی بود ودلیلش‌هم این بود که می گفت‌آنجا که من‌تیرخوردم‌محلی‌نبود که‌درمعرض‌تیرواقع‌شود، درمیان راهروی که‌یك روز نه‌هم نداشت تیری ازخارج‌محال بود که‌بدانجا برسد.) پس‌ازتیرخوردن سردار یکی دو نفر از همراهان در پهلوی وی برای مراقبت می‌مانند و دیگران می‌روند .

سالارهم با یاران خود درتوی‌باغ محلی‌را برای خود گزیده مشغول مدافعه می‌شود. دراین بین یکی‌ازبختیاریها بآوازبلند می گوید که جواب نامهٔ سردار و سالار رسیده‌است، کسی بیاید و بگیرد . سالار که درباغ بود چون ازرسیدن جواب نامه مطلع می‌شود و پیش میرود ونامه را می گیرد. خلاصهٔ مضمون نامه بدینگونه بوده‌است : « جنابان سردارملی و سالارملی نامهٔ شما رسید، اینك درشکه‌ئی فرستادم شما سوارشده بمنزل بنده تشریف بیاورید.اسلحه‌راخودمأمورین‌دولت جمع‌آوری می کنند.نجفقلی‌بختیاری »

کسان سالار هرقدرسرداررا جستجو می کنند اثری از سردار پیدا

نمی‌شود و عاقبة‌الامر سالار پس‌از آنکه تفنگ خودرا تحویل می‌دهد سوار درشکه شده بمنزل صمصام‌السلطنه میرود . پس‌از رفتن سالار باز درصدد جستجوی سردارمی‌آیند تاآنکه سرداررا در راهرو پیدا می‌کنند که زخم برداشته و افتاده‌است . ایشانرا هم با وسیله‌ئی که داشتند بباغ می‌آورند. با یدالله‌خان پسرش وحاجی عباس و شیخ قلی در درشکه‌ئی گذاشته بمنزل صمصام‌السلطنه می‌برند و دکتری می‌آورند که زخمش‌را می‌بندد وتوصیه می‌کند که ابداً نباید حرکت کند .

هرچه‌ازاسباب واثاث واسلحه که درپارك بود حتی لوحهٔ طلاکوبی که ازطرف مجلس شورای ملی بافتخارسردارملی اعطا شده بود همه بباد غارت رفت[1] و چیزی ازآنها بدست نیامد بجز کالسکه‌ئی[2] بی‌اسب که لاشهٔ آن در پارك مانده بود. اسبهای شخصی سردار نیز که درخارج بود همه را برده بودند .

شغل بنده در این روزها :

اما بنده چه میکردم وبچه چیز اشتغال داشتم. شغل من‌این‌بود که هرروز بنظمیه رفته دو سه نفررا ضمانت کرده‌ازنظمیه بیرون می‌آوردم ولی چون بیرون می‌آمدند نه منزل داشتند ونه پول . ناچاربایستی بهریك از آنان مبلغی بدهم که تا بتوانند یکی دو روز خودشانرا اعاشه کنند .

۱ـ ای کاش مجلس شورای ملی خدمات مرحوم سردار را در نظر گرفته لوحهٔ دیگری بجای‌آن لوحه با همان وضع سابق تهیه کرده بخانوادهٔ مشارالیه عنایت کند .

۲ـ این‌کالسکه را مرحوم سپهدار بسردار داده بود .

تصرف در تاریخ :

تصرف خودخواهانه در تاریخ گذشته از اینکه قدر و منزلت نویسنده را از بین می‌برد تاریخ را نیز از مجرای حقیقی خود منحرف میکند ، مرحوم کسروی در تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان از تاریخ بختیاری چنین نقل می کند :[1]

چونکه واپسین فرمان از دولت برای سپاهیان نرسیده بود در چهار ونیم پس‌از پیشین دستور دولت رسید وبیکبارشلیك و گلوله ریزی آغازشد وباز درصفحهٔ بعد می‌نویسد[2] : سردار اسعد دراینجا چنین می‌نویسد :

« بختیاریان بداخل پارك حمله نمودند ودراولین‌حمله عمارت وسط که محکمترین سنگر متمردین بود بتصرف مجاهدین درآمد . در این وقت امان خواستند ، باقرخان سالارملی نزد سردار بهادر درآمده امان طلبید، معلوم‌شد که ستارخان تیرخورده، فوراً دکتر برای معالجهٔ ستارخان روانه شد، چهارساعت ازشب رفته صدای تیرتفنگ بکلی‌خاموش وشهر امن گردید . »

دراین‌چندسطر، چند اشتباه عمدی شده‌است :

اولاً جنگ درحدود دوساعت ودوساعت ونیم‌بعدازظهر آغازشد نه در ساعت چهار ونیم بعدازظهر. ثانیاً مجاهدین‌اصلاً سنگری نداشتند وسنگر ایشان یا پشت دیوار بود یا شاخ وبرگ درختان وتا غروب‌آفتاب هر کس از دولتیان می‌خواست قدم پیش گذارد سر ازدست می‌داد . ثالثاً سالارملی

۱ـ چاپ امیرکبیر ص ۱٤۲.

۲ـ ص ۱٤۳ .

پیش سردار بهادر نرفت و از وی امان نخواست. تفصیل قضیه بطوری بود که نوشته شد. جواب نامهٔ سردار وسالار را که صمصام‌السلطنه نوشته بود آنرا بسالارملی دادند و ایشان سوار درشکه شده بمنزل صمصام‌السلطنه رفتند.

بنده درصدد انکارشجاعت بختیاریان و سردار بهادر ومسیو یفرم‌خان نیستم و دربارهٔ شجاعت و رشادت ایشان در جنگ قره داغ و اردبیل شرح مبسوطی نوشته و بحق از ایشان تقدیر و تمجید کرده‌ام ولی در مورد قضیهٔ پارك اعم‌ازآنکه نوشته ازمرحوم سردار اسعد باشد یا کس دیگری اشتباه وتحریفی درآن روی داده‌است. بعقیدهٔ بنده جملات فوق‌ازقلم سردار اسعد جاری‌نشده‌است زیرا مقام سردار اسعد بالاتر ازآن‌است که بخلاف حقیقت چیزی بنویسد.

سردار وسالار درمنزل صمصام‌السلطنه چگونه بسر می‌بردند؟

هرروزجمع کثیری‌ازنمایندگان‌مجلس‌شورای‌ملی‌اعم‌ازنمایندگان آذربایجان یاایالات و ولایات دیگر و رجال معروف تهران بعیادت ودیدار ستارخان سردارملی وباقرخان سالارملی می‌آمدند وایشانرا تسلیت می‌دادند و بنده نیز بدوستان وآشنایان ونمایندگان تأکید می کردم که سردار را تنها مگذارید و ایشانرا دلداری دهید که فوق‌العاده متأثر و ملول است و ازتجار واصناف مخصوصاً از اصناف وتجار تبریزی هر روز جمع کثیری بعیادت ایشان می‌آمدند.

اولین‌شخصی که صبح‌روز یکشنبه پیش‌ازهمه درمنزل‌صمصام‌السلطنه بعیادت‌آمد مرحوم‌شیخ‌اسمعیل‌هشترودی‌بود، وقتیکه میخواست وارداطاق شود می‌بیند که سردار در رختخواب دراز کشیده‌است، بی‌اختیار اشك از

چشمانش فرومیریزد و ازروی سردار بوسیده ومدتی اورانسلیت می‌دهد. واقعاً مرحوم شیخ اسمعیل بیش از تمام و کلا دربارهٔ مرحوم ستارخان دلسوزی می کرد .

مرحوم دکترلقمان‌الدوله بایك‌نفر دکتردیگری که‌اوهم آذربایجانی بود[1] هرروز بعیادت سردار می‌آمدند وبمعالجهٔ زخمش می‌پرداختند باآنکه سردار گاهی که در موقع معاینه پایش را حرکت می‌دادند عصبانی می‌شد ولی‌ایشان ابداً دلگیرنمی‌شدند وتسلیتش می‌دادند وتمام همت خودرا بدان گماشته بودند که بتوانند کاری بکنند که پای سردار بهبود یابد و از حرکات و رفتارشان معلوم بود که علاقهٔ مفرطی نسبت بسردار دارند .

روزی مرحوم سرداراسعد بعیادت سردارآمده‌بود وازاین پیش‌آمد ناگوار اظهار تأسف میکرد وسردارهم چیزی نمی گفت ولی معلوم بود که ازسخنان سرداراسعدچندان دلخوش‌نیست تاآنکه سرداراسعد گفت سردار ای‌کاش این تیری که بپای توخورد بچشم جعفرقلی میخورد (مقصود سردار بهادراست) . سردارچون‌این‌شنید حوصله‌اش سررفت و گفت: خود میکشی حافظ را ، خود تعزیه میداری ؟ سردار ازسخن سردارملی نیك دلتنگ شد باوجود این خود داری کرد و گفت : سردار امر برشما مشتبه شده‌است، باعث پیش‌آمد این وقایع ناگوار کسانی‌بودند که باشما عقد موافقت‌بستند وجلسات محرمانه درست کردند، وقتیکه اوضاع واحوالرا مطابق‌آمال‌خود ندیدند خودشان راه سلامت پیش گرفتند و شما را بمهلکه انداختند.

حق ذات پاك الله الصمد که بود به ماربد از یاربد

۱ـ گویا اسمش لقمان‌الممالك بود .

شاهزاده عین‌الدوله و شاهزاده فرمانفرما هر کدام یکی دوبار برای عیادت سردار بمنزل صمصام‌السلطنه آمدند . و از کسانیکه بیش‌ازدیگران بعیادت سردار می‌آمدند وبنده درنظر دارم اشخاص ذیل بودند :

شیخ اسمعیل هشترودی ـ شیخ محمد خیابانی ـ معتمدالتجار ـ معین‌الرعایا ـ سیدجلیل اردبیلی ـ مستشارالدوله ـ حاجی‌امام‌جمعهٔ خوئی ـ



سید جلیل اردبیلی

شاهزاده موثق‌الدوله ـ صاحب‌اختیار ـ میرآقاحسینی ـ علی‌آقا کهنه‌وئی ـ حاجی‌محمدتقی بنکدار ـ اعزازدفتر ـ اردشیر تاجرزردشتی ـ ارباب‌جمشید ـ



صاحب اختیار

خسروخان ـ حاجی‌میرزا رضاخان ـ شیخ‌رضا دهخوارقانی ـ ممتازالدوله ـ حاجی محمدصادق علی‌زاده ـ میرزا احمد قزوینی .

آقای‌شهاب‌الدوله‌اسدالله میرزا هم دو سه‌بار آمدند وعلاوه‌بر اشخاص مزبور کلیهٔ وکلای مجلس شوری اقلاً یکبار بعیادت سردار آمدند .

جراحی پای سردارملی :

با آنکه هرروز مرحوم لقمان‌الدوله بمعالجهٔ پای سردار مشغول بود ولی آثار بهبود مشاهده نمی‌شد . روزی لقمان‌الدوله بمن گفت باید چندنفر

ازد کترهای معروف درجراحی را دعوت کرد تا پای سرداررا خوب معاینه کرده رای قطعی بدهند. گفتم هرطور که مقتضی است وصلاح می‌دانید اقدام کنید، بالاخره گویا ازطرف دولت چندنفر دکتر برای معاینه فرستاده شد، پس ازمعاینه و شور اغلب رأی دادند که باید پای سردار بریده شود . سردار باین کار رضا نداد .

گلوله‌ئی که بپای سردار خورده بود گلولهٔ سربی ورندل بوده که تقریباً سه سانتی متر پائین‌تر از زانو بقصبهٔ ساق‌خورده و قصبه را خرد کرده بود . دکترها التیام آنرا مشکل می‌دانستند عاقبة‌الامر درشورای ثانی قرار دادند که استخوانهای ریز را بیرون آورده بمعالجه پردازند . در این شور علاوه بردکترهای ایرانی یك دکتر اروپائی[1] هم بوده . عمل درمنزل صمصام‌السلطنه در همان اطاقیکه سردار اقامت داشت آغاز و انجام یافت ، کسانیکه غیراز دکترها در اطاق عمل حضور داشتند عبارت بودند از مرحومان شیخ اسمعیل هشترودی ، میرزا رضاخان منشی سفارت آلمان ، شاهزاده موثق‌الدوله و حاجی‌عباس و بنده و چند نفر دیگری که اسامی ایشانرا فراموش کرده‌ام .

سردارنگران بود که مبادا بعدازبیهوش کردن وی پایش را ببرند زیرا چندین بار تکرار کرد که مبادا پای مرا ببرند که من اگر ببینم پای مرا بریده‌اند خودم را خواهم کشت، دکترهاهم قول‌دادند که مطمئن باشید پای شما بریده نخواهد شد . نخست سردار را بی‌هوش کردند سپس دکتر فرنگی مشغول عمل شد بیش‌ازیکساعت‌طول کشید تاعمل پایان یافت، قریب بیست وسی پارچه‌استخوان ریز ازپایش درآوردند بعد پایش‌را بسته بهوشش

۱ـ گویا اسم وی دکتر اسکات طبیب سفارت انگلیس بوده .

آوردند. سردار تا یکساعت بعداز بهوش آمدن حالش خوب نبود بعد بتدریج آثار افسردگی برطرف شد وچون ملتفت شد که پایش را نبریده‌اند بسیار خوشوقت گردید.

سواران سردار متدرجاً ازحبس بیرون می‌آمدند :

سوارانی که با سردار و سالار از تبریز آمده در زندان نظمیه بودند بتدریج آزاد شده پس از تحصیل اجازه از سردار و سالار بولایت خودشان می‌رفتند. نایب حسن‌خان و آقای یکانی‌را هم خود سردارخواست و بایشان گفت ماندن‌شما درتهران دیگر بی‌مورداست بهتراست که به‌تبریز بر گردید ومن نهایت رضایت وامتنان ازشما دارم وراضی نیستم دیگردرتهران بمانید، ایشان نیز بانهایت تأسف امر سردار را پذیرفتند. بجز ازعدهٔ بسیارمعدودی که درتهران ماندند دیگران همه رفتند. بعداز رفتن ایشان روزی سردار به بنده‌هم فرمودند که شما نیز باید به تبریز مراجعت کنید و من راضی نیستم که بیش از این خود را بزحمت بیندازید، گفتم محال‌است که من شمارا با این‌حال گذاشته به‌تبریز بروم باید تا آنجا که از دستم برمی‌آید وسایل استراحت شمارا فراهم بیاورم، بعد اگرصلاح‌شد باجازهٔ سرکارعازم تبریزشوم. فرمود بچه‌ترتیب می‌خواهید موجبات راحت مرا فراهم‌آورید. گفتم اولاً بایدمنزلی که‌مناسب‌مقام‌سرکارباشد تهیه کنیم؛ثانیاً راجع‌بحقوق شما نیز باید اقدامی‌بشود،شما که‌نمی‌توانید همیشه درمنزل صمصام‌السلطنه اقامت فرمائید وبدون حقوق زندگانی کنید، پس‌ازآنکه این‌کارها صورت گرفت وبودن‌بنده درتهران‌دیگرلزومی‌نداشت ممکن‌است‌آن وقت‌فرمایش جنابعالی بموقع‌عمل گذاشته‌شود وبااجازه‌ورضایت‌شما به‌تبریزمراجعت کنم.

مرحوم سالار برای خود منزلی تهیه کرد و ازمنزل صمصام‌السلطنه رفت. بنده نیز برای سردارمنزلی درطرف جنت گلشن یا خیابان ارامنه که متعلق بمختارالسلطنه بود اجاره کردم به ماهی شست یا شست وپنج تومان و پس‌ازچند روزی سردار بمنزل تازهٔ خود تشریف برد.

من‌تصورمیکردم پس‌از آنکه ان‌شاءالله پای سردار بهبود یافت دولت بایشان‌اجازه خواهد داد که به‌تبریزمراجعت کند ولی پس‌از تحقیق معلوم شد که باید سردار وسالار هردو درتهران بمانند.

چنین‌است رسم سرای سپنج گهی‌شادمانی، گهی درد و رنج

و راجع بحقوق ایشان تفصیل بدین قرار است:

من دربارهٔ حقوق مرحومان سردار و سالار با وکلای آذربایجان چندین بار مذاکره کردم ویکبارهم با آقای‌حکیم‌الملك که وزیرمالیه‌بود صحبت کردم، حقاً هم وکلا وهم‌وزیرمالیه‌ازبذل‌مجاهدت دریغ‌نمی کردند. تا آنکه در جلسهٔ ۱۳ شعبان ۱۳۲۸ میرزا ابراهیم خان منشی مجلس لایحه‌ئی راکه از وزارت مالیه رسیده بود قرائت کرد، مضمون نامه چنین بود: «چون تابحال رسماً درحق‌آقایان سردارملی وسالارملی حقوقی مقرر نشده بود و آنچه داده میشد برسم علی‌الحساب بود، هیئت وزراء تصویب مینمایند مبلغ‌چهارصدتومان درحق‌سردارملی‌وسیصدتومان درحق سالارملی ماهیانه برقرارشود وضمناً من‌باب‌اینکه سابق‌درعمارت‌دولتی‌منزل‌داشتند و حالا می‌خواهند درخانهٔ شخصی منزل نمایند هیئت وزراء تصویب می کنند برای تهیهٔ لوازم و اثاث‌البیت دو هزارتومان بسردارملی و یکهزار و پانصد تومان بسالارملی داده شود و وزارت تقاضا می‌نماید که زودتررأی مجلس‌در این خصوص معلوم شود تا وزارت مالیه ازآن قرارمعمول دارد.»

پس‌ازقرائت درمجلس قرارشد که‌برای‌اظهارنظر بکمیسیون بودجه مراجعه‌شود وپس‌از معلوم‌شدن نظر کمیسیون، لایحه مطرح مذاکره قرار گرفته رأی مجلس اتخاذ شود.

تا بنده درتهران بودم یعنی تا دههٔ سوم رمضان از کمیسیون بودجه خبری نشد ولی ماهیانه گویا ازقرارچهارصد تومان بسردار و سیصد تومان بسالار علی‌الحساب می‌دادند و پولی‌هم برای تهیهٔ اثاث‌البیت دادند ولی من یاد ندارم که مقدارآن‌بهمان میزان بود که وزارت مالیه‌تصویب نموده بود یا کم و کسری داشت.

تصویب حقوق سردارملی و سالارملی ازطرف مجلس :

درجلسهٔ۲۳ذیقعدهٔ۱۳۲۸راپرت کمیسیون‌بودجه‌بشرح‌ذیل‌قرائت‌شد:

" کمیسیون بودجه بتاریخ‌چهارشنبه۱۳ذیقعدهٔ۱۳۲۸درتحت ریاست حاجی‌میرزا رضاخان نایب رئیس کمیسیون منعقد شد لایحه‌ئی که ازطرف وزارت مالیه سابقاً بمجلس شورای ملی تقدیم و درآن لایحه تقاضای ماهی چهارصدتومان برای سردارملی و سیصد تومان برای سالارملی نموده بودند چون این مبلغ نسبت بمخارج سردار و سالارملی کافی نبود وزارت مالیه لایحهٔ خود را مسترد و مجدداً تقاضای ماهی پانصد تومان درحق سردارملی وچهارصدتومان‌درحق‌سالارملی‌نموده‌بود وچون‌درحقیقت‌این‌مبلغ فقط برای کفایت مخارج معزی‌الیهماست کمیسیون با کثریت آراء مبلغ پانصدتومان هرماه‌ازبرای‌آقای سردارملی ومبلغ چهارصدتومان دربارهٔ سالارملی‌تصویب می‌نماید.[1]" وسپس‌اخذ رأی مجلس بعمل‌آمد، حاضرین‌مجلس ۶۸نفر بودند،

۱ـ این مبلغ برای سردار تا روز وفاتش داده می‌شد و بسالارهم تا روزی که با مهاجرین از تهران رفت.

این لایحه با کثریت پنجاه ودو رأی تصویب شد . ۱۶ نفر ممتنع بودند. آقای هشترودی امتناع برای آن داشته که مانند بعضی ها این حقوق را کم میدانستند.

آیا سبب اختلاف سرداران ملی با دولت رقابت بوده است ؟

کسانی که در راه آزادی قدم برداشته و رنجی برخود نهاده‌اند در پیشگاه ملت خدمات ایشان مشکوراست اعم از آنکه بزبان قلم باشد یا بزبان شمشیر ، هرگز نتوان تصور کرد که در میان ایرانیان کسی پیدا شود که منکر این امر گردد و بخلاف آن چیزی بگوید، مخصوصاً دربارهٔ خدمات ذیقیمت سرداران نامی ملت که شب و روز دلیرانه کوشیدند تا دست خائنان کشوررا ازدامن مملکت کوتاه کردند . مجاهدات این مردان نامور تا روز واپسین درتاریخ ایران زینت صحایف آن خواهدبود، این سرداران ملت هرچه داشتند در طبق اخلاص نهاده نثار ملت ایران کردند و از پای ننشستند تا آرزوی ملت را برآوردند، فداکاریهای این مردان نامی را نمی‌توان در چند صفحه بنگارش درآورد تاریخ خدمات هریك ازاین قائدین بزرگوار را کتابی نه بلکه کتابها باید نوشت. مقصودما سرداران معروفی است که آنروزدر تهران بودند و بدبختانه سوءتفاهمی درمیان ایشان روی داده بود مانند سپهدار اعظم- سرداراسعد - سردارملی- سالارملی- سردارمحیی- ضرغام السلطنه[1]،... هر کدام از این سرداران ملی در راه سعادت ملت هیچوقت از مجاهدت و جانفشانی دریغ نه‌نمودند واگرمرحوم سپهداراعظم وقتی ازطرف محمدعلیشاه رئیس اردو شده به‌تبریز رفت ولی دیری نگذشت که بحقیقت امر پی برده باآزادیخواهان آذربایجان ارتباط پیدا کرد و قول داد که در راه آزادی از

۱- اگر اسامی سایر سرداران ملی ازقبیل مرحوم صمصام السلطنه و سردارجنگ و دیگران را دراینجا نیاوردیم برای آن بود که ایشان ظاهراً داخل این کشمکش نبودند.

مساعدت بآزادیخواهان خودداری ننماید و برسرقول خود ثابت وپایدارماند، از اردو خودرا کنار کشید و بمازندران رفت و باآزادیخواهان رشت دست بدست‌هم داده درپیشرفت مشروطیت مساعی جمیله‌بکاربرد. اگر ستارخان سردارملی و باقرخان سالارملی یازده ماه در تبریز با مجاهدین آنجا سینهٔ خودرا سپرتعدیات محمدعلیمیرزا قرارنمیدادند و یا سردارمحیی ویارانش قزوین را بتصرف نمی‌آوردند و یا سردار اسعد و سوارانش با سردارمحیی و دیگر بزرگان اردو تشریك مساعی نمی کردند شاید هنوزهم استبداد از ایران رخت برنبسته بود .

آیااین‌سرداران‌غیور،مقصودی‌غیرازاین‌داشتند که‌محمدعلیمیرزا را از تخت فرودآورده و مجلس شورای ملی را برقرار کنند ؟ شکر خدا را که برمنتهای‌آرزوی خود نایل شدند، پس این‌اختلاف برسرچه بود ، چرا بنای دسته‌بندی گذاشتند ، مگر تبدلی در افکار روی داد که درمیان‌ایشان اختلاف رائی پیدا گردید ؟ بدیهی است که همهٔ‌آنان درهمان عقیدهٔ خود پا برجا بودند . ولی برخی از اشخاص بصیر و مطلع چنین می گویند که اصل و اساس همهٔ این اختلافات ناشی از رقابت بوده است و بس . دور نیست که ایشان در تشخیص خود مصیب باشند زیرا رقابت در وجود بشر تقریباً در حکم لازم غیرمفارق است ، کمتر اتفاق افتاده است که شخصی بتواند خود را از چنگال رقابت برهاند . رقابت اگر بنفع جامعه باشد درخور تحسین است ولی اگر برای سود شخصی باشد موجب هزاران بدبختی است . بنا بتشخیص ارباب بصیرت رقابت سرداران در آنموقع در سرمسائل شخصی بود و سبب آن هم نفوذ روز افزون مرحوم سردار اسعد بوده‌است والا درعقاید ایشان ابداً تزلزلی روی‌نداده بود و بیش‌از این دراین

باب سخن گفتن شایسته نیست .

مراجعت نگارنده به‌تبریز:

پس‌از واقعهٔ هولناك پارك مرحوم پدرم برای بنده مرقوم داشته‌بودند که به‌تبریز باز گردم؛ درجواب نوشتم که‌اجازت فرمایند تا بهبودحال سردار درتهران اقامت کنم، ایشان نیز اجازه دادند .

پس‌ازعمل‌جراحی پای سردارهرچند که‌آثاربهبود نمایان نبود ولی تااندازه‌ئی آن‌زحمت‌سابق‌تخفیف‌یافته و وسایل‌زندگانی‌هم‌تاحدی‌فراهم‌شده بود.سردار هرروز از بنده می‌پرسید که‌آخرچرا شما اینجا مانده‌اید؟ من‌هم می گفتم تاچند روزدیگرخواهم رفت . چون قریب‌پنجاه روز از واقعهٔ‌پارك گذشت، روزی‌خدمت سردار رسیدم و گفتم‌هرچندبرحسب وظیفهٔ وجدانی شایسته نبود تا حصول بهبود پای جنابعالی بنده از خدمت دوری گزیده از تهران بروم ولی اصرار بی‌اندازهٔ سرکار مرا مجبور کرد که سر از اطاعت برنتابم. اکنون‌اگر با طیب خاطر وصمیم قلب اجازه بفرمائید می‌خواهم ازخدمت مرخص شوم .

فرمود از اینکه پس‌ازتأکید زیاد خواهش‌مرا پذیرفتید فوق‌العاده ممنونم و از خداوند میخواهم که بسلامت بمقصد و مقصود خود برسید . پس‌از بوسیدن روی همدیگر ازخدمتشان مرخص شده فردای‌آنروز باتفاق مرحوم میرآقا حسینی که اسم ایشان دراین کتاب درچندین‌جا آمده‌است ویکی ازصمیمی‌ترین‌مردان‌آزادیخواه‌بوده از راه رشت و روسیه عازم تبریز شدیم ، اواخرماه رمضان بود که به تبریز وارد و چند روزی از دیدار پدر و دوستان خوشوقت شدیم .

تشکیل حزب دموکرات در تبریز:

وقتیکه نگارنده وارد تبریز شد حاجی مخبرالسلطنه در حکومت خود باقی و برتق وفتق امور مشغول بود و آقای تقی‌زاده هم در تبریز تشریف داشت. از قرار معلوم پس از ورود ایشان بشهر تبریز جمعی از جوانان آزادیخواه که نسبت بشخص ایشان ارادت کامل داشتند از ایشان خواهش می کنند که اقدام لازم در تشکیل حزب دموکرات بفرمایند، آقای تقی‌زاده هم مسؤول ایشانرا اجابت نموده مقدمات امررا فراهم کرده بتشکیل حزب موفق میشود. درموقع ورود بنده به‌تبریز چند حوزه‌ئی نیز تشکیل شده‌بود و بانهایت شوق و شعف مشغول انجام وظیفه بودند وهرروز برعدهٔ افراد حزب افزوده می‌شد.

زخمدارشدن امیرحشمت (نیساری) :

در موقع ورود بنده به‌تبریز مرحوم امیر حشمت رئیس نظمیه بود و وظیفهٔ خودراحسب المأمول انجام میداد. دیری نگذشت که‌اختلافی در بین مخبرالسلطنه‌وامیرحشمت وچندتن‌دیگر ازقبیل‌مرحوم‌نوبری‌ومیرزا آقاناله ملت و حاجی سیدالمحققین و جمعی دیگرروی داد و روز بروز برشدت آن افزود. مخالفین مخبرالسلطنه درانجمن ایالتی متحصن شده وتلگراف مفصلی راجع بشکایت ازمشارالیه بمجلس مخابره کردند، عدهٔ امضا کنندگان از چهل‌نفر متجاوز بود که درصدر آنها امضای مرحوم حاجی سیدالمحققین بود ولی مرحوم نوبری که خود وکیل مجلس بود آنرا امضا نکرده بود. خلاصهٔ تلگراف مبنی براین بود که: بعدازتعیین‌جناب مخبرالسلطنه بایالت با یك وجد و سرورمقدم‌ایشانرا گرامی‌داشتیم تاحال که‌شانزده ماه ازورود ایشان

می گذرد اثری از کفایت و درایت ایشان دیده نشده ، عوض اینکه قوانین مقرره را اجرا فرمایند مکرر نقض قوانین کرده‌اند. اگر عدلیه صحیح نیست و اگر در نظمیه نقصی است واگر بلدیه نمی‌تواند بوظایف خود اقدام کند همهٔ اینها از ایشان است ، هرچه زودتر چارهٔ این مملکت را بفرمائید که حرکات خودسرانهٔ این شخص منتج نتایج وخیمه خواهد شد .

اختلاف در بین والی و آقایان باقی بود تا آنکه شب چهارشنبه ۲۳محرم۱۳۲۹مخبرالسلطنه‌محمدآقاخان‌نجار کدخدای‌ششگلان‌را مأمور بدستگیری‌امیرحشمت میکند، او نیزهمان شب بمنزل امیرحشمت میرود و درمیزند و دربانرا فریب میدهد که با امیرحشمت کار لازمی دارم ، باید بخدمتشان برسم دربان می گوید امیرخوابیده‌است.مشارالیه‌بهرنحوی‌بوده خودرا باطاق امیر رسانده می گوید مخبرالسلطنه امر کرده‌است که شمارا بخدمت‌ایشان ببرم واگرتمرد کنی کشته میشوی . امیرحشمت را باهمان لباس خواب از خانه بیرون می‌آورد و در بین راه بخیال کشتن او می‌افتد و تیری بسوی وی خالی می کند که بگردنش اصابت می‌نماید وباهمان حال او را بعالی قاپومی‌برد .آن شب هوا بسیارسرد بود، برودت۲۳ یا ۲٤درجه زیرصفر بود، خود امیرحشمت به‌بنده نقل میکرد که اگرآن شب من تیر نمی‌خوردم ازشدت سرما هلاك می‌شدم . میرزاآقا نالهٔ ملت را تبعید کردند ومشیرالسادات را درخانهٔ خود توقیف نمودند و تقریباً مسئله خاتمه یافت . مخبرالسلطنه در «خاطرات وخطرات» می‌نویسد که امیرحشمت میخواسته است‌با هفت تیرمحمدآقا را بزند اوپیشدستی کرده‌امیرحشمت را زده‌است، درصورتیکه وی امیرحشمت را اجازه نداده بود که لباس خودرا بپوشد و با پیراهن خواب ازخوابگاهش بیرون‌آورده‌بود ، امیرحشمت مدتی در ایالت

محبوس بود تا آنکه زخمش بهبود یافت .

معالجهٔ زخم پای سردارملی برای دومین بار:

مرحوم سردارملی پس‌از آنکه بمنزل شخصی خود رفت شب و روز در رنج و عذاب بود و با نهایت سختی روزگار می گذراند. تقریباً دو ماه پس‌از مراجعت بنده ازتهران مرحوم میرزا جوادخان ناطق بتهران رفته با سردارملی ملاقات می کند و شرح ملاقات خود را با سردار و کیفیت معالجهٔ زخم پایش را در دفعهٔ دوم مفصلاً در دفتر یادداشت خود می‌نویسد که نگارنده خلاصهٔ آنرا دراینجا می‌آورد .

نقل‌از دفتر یادداشت مرحوم میرزا جوادخان :

« گویا در اوایل پائیز بود که من بتهران وارد شدم، پس‌از دو روز نشانی منزل ستارخان را گرفتم، گفتند درخانه‌های مختارالسلطنهٔ قره‌باغی سکونت دارد. چون وارد حیاط شده نزدیك‌اطاق ستارخان رسیدم ستارخان بترکی گفت: کیم‌دی[1]؟ گفتم منم‌آمده‌ام شمارا ملاقات کنم، حالتان چطور است؟ گفت می‌بینید بسرمن‌چه‌آوردند، من‌نمازخودرا بلد نبودم بمن گفتند این بابی است.[2]

ستارخان‌روی‌تخت دراز کشیده‌بود وبوی عفونت فضارافرا گرفته‌بود. پرسیدم این‌بوی گند چیست ؟ گفت من که طبیب ندارم بوی گند ازپوست

۱ـ یعنی کیست ؟ .

۲ـ سردار این جمله را مکرر درمکرر میگفت و گمان می کرد که بابی باید سواد حسابی داشته‌باشد .



میرزا جوادخان ناطق

بزغاله‌ئی است که ابراهیم[1] آنرا بروی زخم پایم کشیده‌است .

اول کاری که کردم این بود که گفتم پای سردار راشست وشو کردند.

درمنزل سردار جز ابراهیم و پسرش یدالله‌خان کسی دیگر نبود . من از منزل سردار بیرون آمده بمنزل حاجی‌میرزا یحیی امام‌جمعه رفتم و اورا باخود همراه کردم، بالاخره چندنفر ازاطبای حاذق درمنزل‌ستارخان حضور بهمرسانیده وپس‌ازمشاوره تمام دکترها بجز ازدکترسیدحسین‌خان[2]

۱ - پسرمرحوم اسمعیل‌خان برادر ستارخان بود که درتهران وفات کرد.

۲ - دکترسیدحسین‌خان نظام‌الحکما پدر دکتر انجمن معروف است .

همه متفق‌شدند براینکه پای سردار باید بریده شود. زیرا که تب ازسی ونه وچهل پائین نمی‌آمد واین تب مزمن‌راعلامت‌فاسد شدن‌استخوان می‌دانستند. وسیدحسین‌خان می گفت من تا ده روز تب را پائین می‌آورم وسایر دکترها سخن اورا بتمسخر تلقی‌می کردند. دکترها درکلیه عبارت‌بودند از:

دکتر البر انگلیسی ـ لقمان‌الممالك ـ لقمان‌الدوله ـ میرزا سید حسین‌خان نظام‌الحکما و دونفرطبیب فرنگی دیگر و دکترسیدحسن.

قرارشد که دکترسیدحسین‌خان بمعالجه‌آغاز کند. بعداً یك نفر حلبی‌ساز آوردندظرفی‌ازحلبی‌درست کرد که(شن)نامیده‌می‌شود.نظام‌الحکما با سیدحسن پای ستارخانرا با مواد ضد عفونی شستند و بعد آنرا درهمان (شن) جای‌داده با نوارمحکم پیچیدند. می گفتند که گلوله دولولهٔاستخوان قصبهٔ صغری و کبری را شکسته بنحویکه‌لوله‌ها ازهم جدا شده وسوراخ از بالا بپایین دیده می‌شود.

چند روزقبل دکتر اسکات طبیب سفارت‌انگلیس‌آمده قریب هفتاد پارچه ریزه استخوان ازمیان زخم بیرون آورده و خواسته سر استخوانرا خراشیده نر و ماده کند تا بهمدیگر بچسبد در این موقع اسباب آهنی او شکسته وبزحمت بیرون‌آورده‌اند[1]. بالاخره زخم را بسته وازصرف مشروب وغذاهای غلیظش منع کردند. وهرروز دکتر بعیادتش می‌آمد و روز بروز تبش کمتر می‌شد. روز دهم تبش قطع شد و ورم‌هم بکلی خوابید. روز آخرسیدحسین‌خان ازمن خواست که یك مجلس مشاوره ازهمان دکترها تشکیل‌داده‌شود، من‌هم قبول کردم چون مجلس‌مشاوره تشکیل‌یافت وحال

۱ـ عمل اول تقریباً ده روز بعداز زخمی شدن سردار انجام یافت و با عمل دوم اقلا دوماه فاصله پیدا می کند.

مریض‌را دیدند تعجب کردند وپس‌ازالتیام زخم چون عصبهای زیر زانویش خشك شده‌بود ونمی‌توانست حرکت کند فرارشد که چندروزی توی‌خزینهٔ حمام یواش یواش‌حرکت کند و وسایل آنرا هم فراهم آوردیم ، خانهٔ حاجی سیاح که درهمسایگی منزل سردار بود و درمنزل حمام داشت برای تمرین هرروز بآنجا می‌بردند وتوی خزینه حرکت می کرد . بواسطهٔ خشك‌شدن اعصاب زیر زانو پایش باندازهٔ چهار انگشت کوتاه شده‌بود لذا پاشنهٔ کفش پای معیوبش را باندازهٔ یك گره بلندتر دوختند پس‌از یك ماه می‌توانست با عصا راه برود . »

مرحوم ناطق راجع بتقریظ عملیات مرحوم دکتر سیدحسین‌خان نظام‌الحکما مقاله‌ئی نوشته و بروزنامهٔ ستارهٔ ایران فرستاده بود که خلاصهٔ آن دراینجا نوشته می‌شود :

خلاصهٔ مقالهٔ ناطق مبنی برتشکر از دکترسیدحسین‌خان :

من یحیی‌العظام وهی رمیم. قل‌یحییهاالذی‌خلقها[1] اول‌مرة وهو بکل خلق علیم .

حادثهٔ ناگواری که در سانحهٔ پارك اتابك به یگانه عنصر متهور و رشیدایران رسید محتاج‌شرح وبیان نیست، مسؤولیت‌این واقعه بکدام فرد ماجراجو متوجه است تاریخ معرف‌آن است . نظام‌الحکما در معالجهٔ این مریض هنر معجزآسائی از خود نشان داد که شگفت و اعجاب تواناترین اطبای ایرانی و اروپائی را بخود متوجه ساخت .

واقعاً افراد شایستهٔ جامعهٔ بشریت ازمظاهر قدرت‌آفریدگارساخته

١ـ انشأها .

می‌شوند. گاهی نیروی خداوندی درفکر وتدبیر مخلوقات جلوه گرمی کردد. سیدحسین‌خان که در دامن تعلیم وطن تربیت یافته عظام رمیمه را احیا کرد و استخوان شکستهٔ قلم پا را که هفتاد تکه استخوان ریزه از آن درآورده بودند و ازفرط شدت ورم تب ازچهل درجه پائین نمی‌آمد وماهرترین اطبا حکم قطع پایش داده بودند در ظرف مدت بس کوتاهی قامت مریض را با کسوت بهبودی بیاراست ... »

ستارخان پس‌ازاین واقعه نزدیك‌بچهارسال زندگی کرد، ازمرحوم ناطق باید سپاسگزار شد که بچنین کار حق پسندانه‌ئی اقدام نموده‌است، روانش شاد باد.

فرستادن سردار پسرخود یدالله‌خان را به‌تبریز :

پس‌ازآنکه مرحوم سیدحسین‌خان نظام‌الحکما درمعالجهٔ زخم پای ستارخان سردارملی یدبیضا نمود و سردار توانست با استعانت عصا حرکت کند ویك یا دوبارهم‌بمجلس‌شورای ملی‌رفت اندکی‌آرامش‌خاطرپیدا کرد پس‌از مدتی یگانه فرزند خود یدالله‌خان را به‌تبریز فرستاد ، در روز ورود وی به‌تبریزمردم شهر که‌نسبت بسردارعلاقهٔ خاصی‌داشتند استقبال‌شایانی‌از او بعمل‌آوردند وحاجی‌مخبرالسلطنه‌هم‌کالسکهٔ خودرا باستقبالش فرستاد.

نقل از کتاب خاطرات وخطرات :

« اعتدالیون‌خودشانرا بستارخان‌بسته‌اند،ستارخان‌نمی‌تواند اطراف خودرا اداره کند،کار دولت با اوبزد وخورد می کشد، درباغ اتابك سنگری میشود (غرهٔ شعبان۲۸) ، پاش گلوله میخورد، دراین‌مورد شرحی‌بمن‌نوشته است وافسوس خورده‌است که‌نصایح شمارا بسمع قبول اصغاء نکردیم وحال

چاره ازدست رفته‌است. پسرش‌را به‌تبریز فرستاد،کالسکه فرستادم، ازراه او را نزد من‌آوردند، مهربانی کردم و بااکراه تمام روی اورابوسیدم، چشمش مجروح بود، دراین موقع می‌بایست مصلحت را برقبول‌طبع‌مقدم داشت . »

یدالله‌خان تا غرهٔ شهرمحرم ۱۳۳۰ درتبریز مشغول تحصیل بود که روسهای تزاری به‌بیدادگری برخاسته وآنچه ازظلم واجحاف از دستشان برمی‌آمد از قتل نفوس و تخریب بیوت دریغ نکردند . یدالله‌خان پس‌از آنکه مدت مدیدی متواری‌شد بالاخره شبی با عموی خود حاجی‌عظیم‌خان ازشهرخارج‌شده‌ازبیراهه‌عازم‌تهران گردیدند. نظامیان‌روسی‌تمامت‌خانه‌های سرداررا با دینامیت‌باخاك یکسان کردند. ستارخان‌ازدیدارفرزند وبرادرش نیك شادمان شد،دریغ که این‌خرسندی دیرنپائید وگردش روزگارچندان امانش نداد که ازدیدار فرزند عزیزش بطوریکه میخواست محظوظ گردد.

دریکی‌ازروزهای ذیحجهٔ ۱۳۳۲ بقصد زیارت بامامزاده داود میرود. موقع مراجعت هم نقاهتی بر وجودش عارض‌میشود وهم پایش ورم می کند. ازچند جا پایش را تیغ میزنند، سودی نمی‌بخشد و رفته رفته حالش بیدی میگراید . دو سه روز قبل‌از درگذشت خود مرحوم سیدجلیل اردبیلی را می‌خواهد و باومی گوید: که من دیگر رفتنی هستم،ازشماخواهش‌می کنم مباشر تعزیهٔ من باشید و نگذارید بسیار خوار شود. سید جلیل او را دل میدهد وبسلامت وسعادت‌آینده امیدوارمیسازد . ولی وی وبهبود عفاالله چه خیالیست محال .

وفات مرحوم ستارخان سردارملی :

عصرروزسه‌شنبه ۲۸ ذیحجهٔ ۱۳۳۲ پس‌از چهارسال زندگی پررنج

وعذاب تهران، درچهل وهفت یا چهل‌وهشت سالگی داعی‌حق‌را لبیك گفت و رخت بسرای باقی کشید.

شیوع خبر درگذشت این قهرمان دلیرآزادی مایهٔ تأثر و تأسف تمام طبقات مردم گردید. برحسب دستوررئیس‌الوزراء از روزچهارشنبه تا ظهر روزپنجشنبه ۳۰ذیحجه مجلس ختمی درمسجد شیخ‌عبدالحسین منعقد بود ودراین دو روز عموم طبقات مردم درمراسم تعزیت وی شرکت‌جستند. قبل‌ازظهرروزپنجشنبه هیئت وزراء وبرخی از وزرای سابق و رجال وعلماء و اعیان و اشراف در مجلس‌ترحیم حضور بهمرسانیدند، مستوفی‌الممالك بواسطهٔ کسالت مزاج نتوانست درمجلس‌ترحیم حاضرشود ولی‌معاون خودرا از طرف خود فرستاده بود. نزدیك ظهرشاهزاده‌اعتضادالدوله بمسجدآمده ختم را برچید، پس‌از آن ناهار مفصلی که برحسب امر مستوفی‌الممالك رئیس‌الوزراء تهیه کرده بودند صرف گردید.

تشریفات تشییع جنازه :

روز پنجشنبه سه ساعت بغروب مانده عدهٔ زیادی ازافراد ژاندارم و قزاق وسواران بختیاری و پلیس سواره و پیاده که قبلاً برای ادای مراسم تشییع‌جنازه مقررشده‌بود همه با ترتیب حاضر بودند وجنازه را برروی توپ گذاشته با موزیك واحترامات فوق‌العاده که درخورمقام چنان سردارمعظم ملی‌بود حرکت داده‌ازسمت خیابان دروازهٔ حضرت عبدالعظیم روانه شدند. درآن روز نیز اهالی بازار از ابراز احساسات خود داری نکرده دکان های خودرابسته وبرای اجرای مراسم‌تشییع‌تعطیل کرده‌بحضرت‌عبدالعظیم‌رفتند وجنازه را درصحن‌درمحلی که‌قبلاً تهیه شده‌بود دفن کردند. دراین‌دوسه روز



ستارخان سردار ملی

آثارحزن و ملال درچهرهٔ مردم نمایان بود و همه برمرگ این مرد نامدار تأسف میخوردند و واقعاً هم ازهرجهت جای تأسف بود .

آوخ که داد از کف گنجور روزگار آن درّ شاهوار که بودش بگنجبار

مجلس ترحیم در استانبول :

چون خبرغم‌انگیز وتأسف‌آور درگذشت مرحوم‌ستارخان‌سردارملی به شهر استانبول رسید آزادیخواهان و ایرانیانیکه دراستانبول بودند در مسجد خان والده‌مجلس‌ختم گذاشتند[1] ودرروزنامه‌های‌یومیه‌روزختم‌را اعلان کردند. علاوه برایرانیان مقیم‌آنجا ازخود اهالی‌استانبول نیزجمع کثیری حضورداشتند و ازطرف دولت ترکیه قاضی‌عسکر برای عرض تسلیت‌آمده بود وبیاناتی نیز ایراد کرد. گویا در بعضی‌ازشهرهای دیگرترکیه‌هم‌ازقبیل طربزون و ارزنةالروم ازطرف ایرانیان مجلس ترحیم برپا شده بود .

پایان

۱ـ دراین تاریخ قریب یکصد نفر از آزادیخواهان آذربایجان که درسال ۱۳۳۰ قمری بواسطهٔ تجاوزات عساکر روس از آذربایجان مهاجرت کرده بودند در استانبول اقامت داشتند ، نگارنده نیز درآنجا بود. خان والده‌کاروانسرای معروفی‌است دراستانبول که‌آنوقت تجار ایران درآنجا تجارتخانه داشتند .

فهرست اعلام

مشتمل بر:

اسامی اشخاص، قبایل و اماکن

اسامی اشخاص و قبایل

آتیلا ۳۱۱
آرالللو (ایل) ۱۳، ۴۹۴، ۵۶۷، ۵۶۹
آستارائی ۱۰
آقاابن‌السلطان نورالله ۵۰۸
آقابالا ۱۳۱
آقابالاخان سردار افخم ۳۲۵-۳۲۷
آقابیك ۵۰۷، ۵۶۷
آقاخان ۵۰۸
آقاخان دلیکانلو ۵۶۵، ۵۶۶
آقازاده ۳۶۳
آقاصدرالسادات مراغه‌ئی ۳۰۷
آقا عمواوغلی ۳۴۶
آقوب ۲۶۱
آلاری ۴۹۴
آیدین‌پاشا ۲۹۲، ۳۴۲، ۳۴۳
آلبرانگلیسی (دکتر) ۶۶۴
ابراهیم ۴، ۹۲، ۴۹۰، ۴۹۱، ۶۶۳
ابراهیم (حاجی) ۱۱۵
ابراهیم (حاجی‌میرزا) ۵۰، ۱۰۰، ۱۰۳، ۴۷۸، ۵۹۰
ابراهیم (شیخ) ۱۰۶
ابراهیم‌آقا ۲۸۶، ۳۴۲، ۳۶۲، ۳۶۳
ابراهیم تاهباز (حاجی‌میرزا) ۲۹۴
ابراهیم‌خان ۵، ۵۴۴
ابراهیم‌خان (میرزا) ۶۵۵
ابراهیم خراسانچی (حاجی) ۱۶۴
ابراهیم زنجانی (شیخ) ۴۵۹
ابراهیم‌شعار (حاجی) ۱۶۶
ابراهیم‌صراف (حاجی) ۴۱، ۵۴، ۲۵۳
ابراهیم‌ضرغام‌السلطنه ۶۱۶، ۶۱۷
ابراهیم قفقایچی ۳۸۳
ابوالحسن(حاجی‌میرزا) ۶۷، ۹۰، ۱۱۴
ابوالحسن حکیم ۱۱۴
ابوالحسن‌خان‌امیرحشمت‌نیساری ۲۸۷
ابوالحسن عمواوغلی ۲۸۸
ابوالسادات ۳۴۶، ۵۷۳، ۵۷۴
ابوالفتح‌بیك ۵۰۶
ابوالفضل (حاجی‌میر) ۳۰۷
ابوالفضل (حضرت) ۲۳، ۱۳۲، ۲۰۹
ابوالقاسم چینی‌فروش (حاجی) ۱۶۴

ابوالقاسم فیوضات (میرزا) نه،۳۸۶
ابوذر (ملا) ۲۰۶،۲۰۷، ۳۷۰، ۵۴۴،
۶۲۴
اتابك ۱۷۴
اتابك (میرزاعلی‌اصغرخان) ۳
اجلال‌الملك ۲۹،۳۰،۳۳، ۳۴، ۱۱۰،
۱۶۲،۱۷۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲،
۱۹۳،۲۰۹، ۲۱۰، ۲۵۲، ۲۵۳،
۲۵۷،۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۴، ۴۱۱
۴۱۵،۴۲۱،۴۲۸،۴۳۳،۴۸۹
احد (نایب) ۳۰۸
احسن‌الدوله ۵۰،۹۲
احمد ۲۲۵
احمد (حاجی‌سید) ۹۰
احمد (حاجی‌میرزا) ۶۷،۹۰
احمد باغ معروفلی ۱۳۱
احمدبزاز (میرزا) ۴۴
احمدابن‌محمدباقر ۶۷
احمد خامنه‌ئی (حاجی) ۱۶۴
احمدخان ۷،۱۰،۲۶
احمدخان دورسون‌خواجه‌لو ۵۶۶
احمد خسروشاهی (حاجی) ۱۶۵
احمدخسروشاهی (حاجی‌سید) ۱۶۵
احمدشاه ۴۵۱ - ۴۵۳، ۴۵۵ ، ۴۶۴،
۴۷۴،۵۵۴
احمد قازان‌چائی (مشهدی) ۲۸۰
احمدقزوینی(میرزا) ۳۴۶،۳۸۳،۴۸۱،
۶۵۲
احمد قزوینی عمارلو ۲۸۱،۲۸۲
احمد مجتهد تبریزی (میرزا) ۵۳
احمدمیرزا (سلطان) ۴۵۰،۴۵۲،۴۵۵،
۴۶۷
احمدهیئت (شیخ) ۴۱۱
ادواردگری (سر) ۵۳۹-۵۴۱
ادیب‌السلطنه نه،۵۸۷
ادیب‌السلطنه سمیعی نه
ادیب پیشاوری هفت
ارامنه ۱۰۸،۳۸۴،۵۰۷،۵۵۱،۶۵۵
ارباب بهمن ۵۵۱
اردبیلی ۲۱۸
اردشیر تاجر زردشتی ۶۵۱
ارشد ۳۳
ارشدالدوله ۳۲۴،۳۳۶، ۳۴۱، ۴۶۶،
۴۷۳،۵۹۸
ارشدالدوله علیخان ۳۳۶
ارشد (سام‌خان) ۵۲۷
ارفع‌الحکما ۱۶۶
ارفع‌الملك (حاجی) ۳۹۹
ارمغان (مجله) هفت، هشت
اسحق‌خان (میرزا) ۱۲۱
اسدآقا ۲۴۶
اسدآقا تفنگچی ۲۴۳
اسدآقاخان ۱۵۶،۲۴۱
اسدآقا فشنگچی ۲۴۵
اسدالله ۲۴۳
اسدالله‌ممقانی(حاجی شیخ)۲۳۸،۲۳۹
اسدالله‌میرزا ۶۲۲
اسدالله میرزاشهاب‌الدوله ۵۸۰

اسناپین ۲۵۷
اسعدالسلطنه ۵۰۶
اسفندیار ۵۱۵
اسکات (دکتر) ۶۵۳،۶۶۴
اسکندانی (کریم) ۳۸۳
اسکندر ۵۰۸
اسکندرخان کشیك‌چی‌باشی (سردارمفخم) ۴۹۳،۴۹۸
اسکندر میللر ۴۱۶
اسمعیل ۲-۴،۱۶،۲۶
اسمعیل (حاجی) ۳۳۸،۶۰۹،۶۴۴
اسمعیل آقا ۲۴۶
اسمعیل افندی ۳۶۳
اسمعیل امیرخیزی یك، سه، پنج، هفت، هشت، ده، یازده، پانزده، ۳۱،۳۵، ۲۹۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۱۱،۴۹۳، ۵۳۷،۶۲۱
اسمعیل‌خان ۲۶،۵۴۴،۶۶۳
اسمعیل‌خان (حاجی) ۴۹۷
اسمعیل‌خان آجودان‌باشی ۴۶۰
اسمعیل‌خان سرابی ۴۹۳،۵۱۰-۵۱۲
اسمعیل صراف (حاجی) ۶۳۹
اسمعیل گرگری (مشهدی) ۲۸۶
اسمعیل مقدم (حاجی) ۱۶۵
اسمعیل ممتازالدوله ۸۰
اسمعیل نوبری (میرزا) ۱۶۲ ، ۱۹۷، ۲۳۱،۲۶۲، ۲۷۳، ۲۹۴، ۳۴۶، ۳۹۷،۴۱۱، ۴۸۰، ۵۴۴، ۶۰۹
اسمعیل هشترودی (شیخ) ۳۵ ، ۲۹۴، ۴۱۱،۴۸۱، ۶۰۳، ۶۲۲، ۶۴۲، ۶۴۹-۶۵۲
اسمعیل هندی (حاجی) ۱۶۴
اسمعیل یکانی‌شش،۱۶،۲۶۱،۲۸۷،۳۳۷ ۳۸۶،۴۳۸،۴۹۰، ۵۴۳، ۵۴۴
اسنارسکی (ژنرال) ۴۲۸
اشرف ۷
اشکان ۳۶۱
اصغر قولاقی‌کسیك (گوش‌بریده) ۱۱۱
اصغر (نایب) ۲۴۵
اصغرخان مسکین ۳۱۶
اعتضادالدوله ۶۶۸
اعتلاءالملك ۴۵۹
اعزازالممالك ۳۲۶
اعزازدفتر ۵۱۷،۶۵۱
اعزازدفتر (عزت‌الله‌خان) ۵۱۶
اعزازنشکر ۳۳۲
افتخارالاطباء ۵۹
افراسیاب ۱۳۵
افجه‌ئی (سیدجمال‌الدین) ۹۶ ، ۹۷ ، ۵۸۷
اقبال‌الدوله ۵۵۴
اقبال‌الدوله شجاع بختیاری ۳۲۴
اقبال‌السلطان ۴۷۲
اقبال‌السلطنه ۴۶، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۷۲، ۲۷۷،۲۸۳، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴
اقبال‌السلطنهٔ ماکوئی ۴۷۱
اقبال لشگر ۱۷۶،۱۹۴، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۳۱

اقتدارالدوله ۴۷۰
اقتدار نظام ۵۰۶
اکبر بی‌بی اوغلی ۱۳۱
اکراد ۲۰۷، ۳۵۱
اگرمان ۳۸۶
الان ۱۱۷
امام جمعه ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۹۰، ۱۲۸، ۱۹۲
امام جمعه (میرزاکریم) ۵۳، ۶۷، ۱۹۲
امام جمعه (حاجی میرزا یحیی) ۱۰۰، ۴۱۲، ۶۶۳
امام جمعهٔ تهران ۳۵۵، ۴۲۱
امام‌جمعهٔ خوئی (حاجی) ۱۰۴، ۴۲۱، ۴۳۴، ۶۵۱
امام‌زاده (پسرامام‌جمعه) ۴۵۲
امام‌وردی (ملا) ۴۵، ۱۷۰
امان‌الله‌خان ۲۰۵
ام کلثوم ۲
امن‌الله‌میرزا ۵۵۳
امیر ۵۰۸
امیرآخور ۲۱۷
امیرالمؤمنین ۱۷، ۲۳، ۲۷، ۱۲۹، ۵۴۹
امیرامجد ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷
امیربهادر ۷، ۱۰، ۵۹، ۷۱، ۱۲۱، ۲۲۷، ۴۲۳، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۷۱-۴۷۳
امیرتومان ۴، ۴۱۱
امیرحشمت ۶۶۰، ۶۶۱
امیرحشمت نیساری شش، ۲۸۵، ۵۲۴، ۶۶۰
امیرخیزی (اسمعیل) پنج ـ هشت، ده، یازده ۳۹۰، ۳۷۸
امیرخیزی (مجید) پانزده
امیرعشایر ۵۰۶، ۵۶۵، ۵۶۶
امیرعشایر خلخالی ۵۶۴، ۵۶۶
امیر معزز ۴۵، ۱۷۰، ۲۸۰، ۴۱۱
امیر مفخم ۴۴۸، ۴۴۹
امیر مکرم ۳۰۴
امیرنظام هشت، ۴۲۱، ۴۳۵
امیری (منوچهر) نه، پانزده
امین (حاجی) ۱۶۴، ۵۰۹
امین‌التجار (حاجی) ۴۷۸
امین‌الدوله ۱۰۱، ۲۰۲
انتخاب‌الدوله دماوندی ۴۵۹
اندرسن ۳۸۶
انشاءالله‌خان ۵۰۷
انصاری ۳۰۹
اوروج‌اف (برادران) ۳۶۱
انورپاشا ۲۷۶، ۳۶۱
انیکلسن ۵۳۹، ۵۴۰
ایزولسکی ۵۳۹، ۵۴۰
ایواوغلی ۲۸۶، ۲۸۷

ب

باباخان ۲۹۰، ۵۴۴
بابی ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۶۰
بارکلی ۲۶۸، ۵۳۹-۵۴۱
باسکرویل (مستر) ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۷۷-۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۴-۳۸۶، ۳۹۱-۳۹۶، ۴۰۴

باقر ۱۱۷،۵۴۹،۶۲۶
باقر (حاجی میرزا) ۵۳،۱۶۵
باقرترکی (حاجی‌میرزا) ۱۶۴
باقرخان ۳۰،۶۸،۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵،
۱۲۳–۱۲۵،۱۴۴، ۱۵۹، ۱۶۱،
۱۷۱،۲۰۷، ۲۲۲، ۲۴۲، ۲۴۸،
۲۴۹،۲۹۰، ۳۲۸، ۴۳۰، ۴۷۴،
۵۳۰،۵۳۸–۵۴۱، ۵۵۸، ۵۸۵،
۵۹۰
باقرخان سالارملی ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۷،
۱۴۴،۱۶۷، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۳۹،
۳۲۹،۳۶۸، ۳۹۳، ۵۱۰، ۵۱۴،
۵۲۷،۵۵۰، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۴۸،
۶۵۸ ورجوع به‌سالار ملی
باقر صراف (حاجی‌میر) ۱۹۲
بالاآقا (حاجی) ۱۶۵
بالاآقا صراف ۱۶۴
بایرام‌قلی سلطان ۱۴۹
بختیاری (سردار بهادر) ۵۲۰، ۶۴۲
رجوع شود به‌سردار بهادر
بختیاری (سواران) ۵۵۱،۶۶۸
بخشعلی‌خان ۲۸۶،۲۸۷
بدرخان ۵۰۶
بدل‌خان ۵۰۶
براون (مستر) ۵۸۵
بصیرالسلطنه ۴۰،۸۶،۱۰۸–۱۱۳،۱۶۴
۳۶۴،۴۲۸
بلایف ۵۰۷
بلال کهنه شهری ۳۱۹
بلندهمت ۳۸۹
بلوری ۳۳۰،۳۳۳،۳۶۵،۴۸۳
رجوع شود به‌میرزاآقا بلوری
بنی‌امیه ۹۱
بهاءالواعظین ۷۲
بهایی ۱۱۵
بهبهانی ۴۸،۴۹،۶۴،۷۱،۹۶،۹۸،۱۰۴،
۱۰۶،۵۸۰، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۶،
۵۹۵،۶۱۱
بهبهانی پسر سید عبدالله بهبهانی ۴۵۲
بهرام‌خان قوجه‌بیگلو ۵۶۸
بینا (دکتر) ۳۸۶،۳۸۷
بیوك‌خان ۱۰، ۱۵، ۳۷، ۱۱۶، ۱۱۷،
۱۲۴،۱۶۷،۵۲۴
بیوك‌خان نصرالممالك ۱۱۵،۱۱۶

پ

پاخیتانوف ۱۲۱،۱۲۲،۱۲۴–۱۲۹
پاکلوفسکی ۶۱۴،۶۱۵
پالانیا (رضا) ۳۸۳
پسران‌کباب‌پز ۱۱۱
پشوتن (برادر اسفندیار) ۵۱۵
پیشه‌وری ۱۰

ت

تاجرباشی ۱۰۸،۱۲۷
تبریزی ۳۱،۲۳۹
ترانیان ۲۰۱
تربیت ۴۰

ترسکینسکی ۲۷۶
ترکمان ۱۵
تقی (حاجی‌میرزا) ۶۷، ۹۰
تقی اصفهانی (میرزا) ۱۶۶
تقی حریری (میر) ۱۶۵
تقی‌خان رشیدالملك ۶۸
تقی‌زاده ده، ۶۹، ۷۰، ۹۲، ۲۱۲، ۲۱۶،
۲۸۸، ۲۹۵–۲۹۷، ۳۲۳، ۳۲۸،
۳۸۲، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۳،
۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۸–۴۱۱، ۴۱۳،
۴۲۳، ۴۴۴، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۲،
۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۸۰،
۴۸۱، ۵۷۵–۵۷۷، ۵۸۱–۵۸۶،
۵۹۰–۵۹۳، ۵۹۵–۵۹۷، ۶۶۰
تقی‌قلنج‌آقا (میر) ۲۶۳، ۳۳۵
تقی مسگر ۸۸
تقی معاون‌الایاله ۱۹۴
تفوف ۱۸۷، ۲۴۵، ۳۸۴
تقی‌یوزباشی ۲۴۳، ۲۴۴
تقی (نایب) نه، ده، ۱۳۱

ث

ثقةالاسلام ۶۴، ۶۵، ۱۷۶، ۲۳۰، ۲۳۱،
۲۹۷، ۳۰۸، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۱۷–
۴۲۴، ۴۳۴، ۴۳۷، ۵۳۱

ج

جبرئیل (بارون) ۲۶۱، ۲۶۲
جرج بارکلی (سر) ۵۳۹–۵۴۱
جعفر (حاجی‌میر) ۱۲۴، ۴۰۴
جعفرآقا شکاك ۱۰۷
جعفرالحسینی ۲۸۴
جعفرحسینی ۲۸۳
جعفرخان ۳۴۵
جعفر سلماسی (میرزا) ۳۶۰
جعفر سیداسلامی (میر) ۵۶۰، ۶۲۵
جعفرصادق دوازده
جعفرقلی ۵۲۲، ۵۲۷، ۵۶۵، ۶۵۰
جعفرقلی‌خان ۵۲۰
جعفرقلی‌خان اریك‌آقاجی ۳۳۷
جعفرقلی‌خان بختیاری ۴۵۹، ۵۲۳
جعفرقلی‌خان سرداربهادر ۵۲۰ ورجوع
شود به‌سرداربهادر
جعفر (میر) ۵۶۰
جلال‌الدوله ۷۱
جلال نهاوندی (شیخ) ۳۱۶
جلیل اردبیلی (سید) ۴۸۱، ۶۵۱، ۶۶۷
جلیل مرندی (حاجی) ۴۷، ۱۸۶
جمال ۶۳۲، ۶۳۷
جمال‌الدین (سید) ۷۵، ۹۶، ۹۷
جمال‌الدین‌واعظ اصفهانی (سید) ۷۲–
۷۴
جمال‌زاده ۷۴
جمشید ۴۹۷
جمشید (ارباب) ۵۶۲، ۶۵۱
جمیل ۶۳۲، ۶۳۷
جواد (حاجی‌میرزا) ۱۰، ۱۳، ۲۶، ۲۷،
۵۳

جوادخان ۵۰۷
جوادخان حاجی خواجه‌لو ۵۶۸
جوادخان ناطق (میرزا) ۶۶۲،۶۶۳
جهانگیر (میرزا) ۱۱۲
جهانگیرخان (میرزا) ۷۲،۱۰۲،۱۰۶

چ

چاردولی ۳۰۸،۳۱۴،۳۴۲،۳۴۷
چال پاپاق ۲۱۷
چلبیانلو (رحیم) ۳۷
چلبیانلو (ایل) ۱۴۴،۳۷۳،۵۲۴
چلیتو (مسیو) ۲۰۶،۲۱۵،۲۱۶
چنگیز ۷۲،۳۱۱،۳۶۰

ح

حاجی‌آقا ۲۲۷،۴۲۰
حاجی‌آقا میلانی (حاجی سید) ۴۲۰، ۴۲۲-۴۲۴
حاجی (مشهدی) ۲۴۳
حاجی پیشنماز ۲۷۱،۲۷۲،۲۷۷،۳۱۹، ۳۶۷،۳۶۸،۴۷۸
حاجی‌خان پسر علی‌مسیو ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۴۳،۳۴۵
حاجی‌خان خیاط ۱۰۶
حاجی‌خان قفقازی ۳۱۲،۳۱۳
حاجی خسروشاهی (مشهدی) ۱۶۲
حاجی‌سیاح ۶۶۵
حاجی علیلو ۱۱۱،۱۱۳،۱۱۴
حاجی قفقازی ۲۴۳
حافظ ۳۸۴،۵۱۵
حبیب‌الله‌خان ۵۲۴
حبیب‌الله‌خان شجاع لشگر ۵۲۳
حبیب کریم‌اوف (حاجی) ۲۷۵
حبیب‌لك (حاجی) ۲۷۴،۲۷۵
حبیب یغمائی ده
حجاج ۳۶۰
حسام نظام ۳۰۹
حسن (حاجی) ۱-۶،۸،۱۰،۱۶، ۲۶، ۲۳۶،۲۳۷
حسن اهری (حاجی) ۴۸۴
حسن بادکوبه‌چی (حاجی) ۱۶۳
حسن (بالا) ۵۴۴
حسن تاجرباشی ۱۰۸،۱۲۲
حسن تقی‌زاده (سید) نه،ده، ۵۰، ۲۹۵، ۳۹۰،۵۸۳ رجوع به‌تقی‌زاده
حسن (حاجی‌میرزا) ۴۸-۵۰،۵۲،۵۳، ۸۶، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۴۷، ۲۰۹، ۲۴۸،۵۹۸
حسن (مشهدی) ۲۴۳
حسن (میرزا) ۹۰
حسن‌خان (نایب) ۵۴۳، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۳۷،۶۳۹،۶۴۰،۶۵۴
حسن‌خان معتمدالایاله ۵۳۸،۵۴۴،۶۳۴
حسن خبازباشی (میر) ۵۶۰
حسن (سید) ۳۴۸
حسن (دکترسید) ۶۶۴
حسن‌دلی ۲۹۲
حسن رئیس‌المجاهدین (میرزا) ۷۱

حسن شکوهی(حاجی‌میرزا) ۳۱۰،۴۸۲
حسن‌شریف‌زاده (سید) ۶۸، ۱۱۰، ۱۷۸
حسن شیرازی (حاجی‌میرزا) ۱۷
حسن علی‌زاده ۳۸۳، ۶۳۴
حسن قفقازی (مشهدی) ۲۴۱، ۳۴۵
حسن کرد ۳۴۶
حسن کوچمشگی ۱۶۴
حسن کوزه‌کنانی ۳۴۶
حسن مدیرحبل‌المتین (سید) ۱۰۶
حسن میلانی (حاجی میرزا) ۱۶۴
حسن ناصح (حاجی) ۱۶۶
حسن وحید نه
حسین آقا ۳۴۵
حسین ارومچی (حاجی) ۱۷۲، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۶
حسین‌پاشاخان ۱۴۹
حسین‌خان ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۷، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۹۱، ۶۶۳–۶۶۵
حسین‌خان (میرزا) ۱۴، ۱۶
حسین‌خان (میرزا سید) ۱۸۱، ۱۹۵
حسین‌خان باغبان ۱۳۳، ۱۵۶– ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۲، ۳۶۵، ۵۱۸
حسین‌خان عدالت (سید) ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۶، ۲۳۱، ۲۶۹، ۲۹۴
حسین‌خان کرمانشاهانی ۳۱۲، ۳۴۵، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۹۰
حسین‌خان مارالانی ۲۰۷، ۲۹۰
حسین‌خان نظام‌الحکما (سید) ۶۶۴، ۶۶۵
حسین دشتگیر (سید) ۱۷
حسین سمیعی نه
حسین شالچی ۱۹۳
حسین شالچی (حاجی) ۲۳۶
حسین‌علی‌خان فولادلو ۵۶۴–۵۶۶
حسین فشنگچی ۱۰، ۳۱، ۴۳۹
حسین‌قلی‌خان ۵۰۶
حسین‌قلی‌خان نواب ۴۳۴، ۴۶۲، ۴۶۳، ۵۸۰
حسین‌قلی‌خان یکانی(میرزا)۱۴
حسین‌قلی قرطاسیه‌چی (حاجی) ۲۳۶
حسین قمادی‌زاده ۳۴۵، ۳۸۳
حسین قندفروش (حاجی) ۱۶۳
حسین مجتهد کوه‌کمری (سید)۵۲
حسین مهاجر ۱۶۳
حسین‌نخجوانی(حاجی)نه، پانزده، ۱۵۳، ۴۲۳
حسین واعظ (میرزا) ۲۸، ۴۴، ۱۳۶، ۱۶۲، ۱۸۳، ۱۹۵، ۲۳۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۱۱، ۴۷۸، ۵۳۳، ۵۹۳
حشمت‌الدوله ۱۰۵، ۴۱۲، ۴۱۷–۴۱۹
حضرت قلی‌بیك (حاجی)۵۶۷
حکیم‌الملك ۱۰۰، ۱۰۵، ۲۳۴، ۲۸۱، ۵۸۰، ۶۵۵
حمزه (آخوندملا) ۱۲۳

حمیدبیک آراللو ۵۶۷
حمیدتبریزی (حاجی) ۳۱۰
حمید مراغه‌ئی (حاجی) ۴۸۲
حیدرخان امیرتومان ۲۷۲،۲۷۷
حیدرخان‌عمواوغلی ۲۶۲،۲۷۳،۲۸۳،
۲۸۵،۳۵۰،۵۶۰،۵۹۵،۶۳۴
حیدرزاده (محمدعلی) نه،۳۸۹،۳۹۸
حیدری ۴۸۶
حیدرخان باغ معروفلی ۱۳۱

خ

خاقانی هفت
خاقانی شروانی ۱۰۰
خبیرالسلطنه ۶۰
خراسانی (آخوند) ۲۳۸،۵۴۵
خسروخان ۴۹۷، ۴۹۸، ۶۱۸، ۶۳۶،
۶۴۵،۶۵۲
خلخالی ۵۸۵
خلیل ۱۵۳
خلیل (الحاج‌میرزا) ۳۰۳
خلیل (ایت) ۴۶
خلیل (میرزا) ۲۰۰،۲۶۷،۲۶۸
خلیل افندی ۳۶۳
خلیل‌بیگ ۳۶۱
خلیل‌خان ۶۲۲
خلیل‌خان ارك ۵۴۴،۶۳۷
خلیل‌خان هرزندی ۲۸۶
خلیل طهرانی (محمدحسین)۲۷۶
خلیل طهرانی (میرزا) ۲۰۰
خلیل فرش فروش (حاجی)۲۹
خواجه‌لو (حاجی) ۵۱۰،۵۶۷، ۵۶۹
داود (میرزا) ۷
داودخان (میرزا) ۱۰۶
دبیرالسلطنه ۴۴
دبیرالملك ۵۷۹،۵۸۰
درگاه بیگ ۱۱۷
دهقان (علی) ۳۸۸،۳۹۰،۳۹۱،۳۹۳
۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۳
دواتگر (اصغر) ۱۳۱
دیلی گرونیکل ۳۴۶

ذ

ذکاءالملك ۵۷۹

ر

رانسلاو ۴۱۶
رجب (سرابی)۵۷۸، ۵۹۵، ۵۹۶
رحیم بادکوبه‌چی (حاجی) ۴۷۸
رحیم‌خان ۱۰، ۱۶،۳۸- ۴۴،۴۸، ۸۹،
۹۰، ۹۳، ۹۴، ۱۱۵-۱۱۷،۱۲۴
۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳،۱۳۵
۱۳۹-، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴،۱۴۷
۱۴۹- ،۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۰،۱۷۹
۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۱۱،۲۱۸
۲۲۵- ۲۲۸، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱
۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۴۱، ۳۶۴
۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۱- ۳۷۳، ۴۳۳
۴۶۰، ۴۷۱، ۴۷۲: ۴۷۴، ۴۸۳

۴۸۴، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۷-۵۰۹
۵۱۲، ۵۱۶، ۵۲۳-۵۲۵، ۴۲۷،
۵۴۰، ۵۶۹، ۵۹۸
رحیم‌خان چلبیانلو ۱۵، ۳۷، ۴۴، ۳۶۷،
۵۰۳
رحیم‌خان سردارنصرت ۹۳، ۹۴، ۱۲۶،
۲۰۱
رحیم‌خان نصرة‌السلطان ۳۷
رضی (سید) ۹۰
رستم ۱۴۹، ۲۵۷، ۳۶۱
رسول صدقیانی (حاجی) ۲۳۶
رشید ۳۳۶
رشیدالدوله ۵۲۴
رشیدالدوله کریمخان ۵۲۴
رشیدالممالك ۵۰۶
رشیدالملك ۱۷۶، ۲۹۳، ۴۸۷، ۵۰۰،
۵۰۱، ۵۱۰-۵۱۲، ۵۱۴، ۵۲۷، ۵۶۳
-۵۶۵، ۵۹۸
رضا (حاجی میرزا) ۹۰
رضا «ع» (حضرت) ۶۰۳
رضائی ــ میرزا جعفر سلماسی ۳۶۰
رضا پاك‌نیا ۳۸۳
رضاخان منشی سفارت آلمان (حاجی
میرزا) ۴۸۱، ۵۵۵، ۶۵۲، ۶۵۳،
۵۶۵
رضا دهخوارقانی (شیخ) ۲۴۲، ۴۸۱،
۶۵۲
رضازاده شفق نه، ۳۸۳ رجوع شود به شفق
رضا قصاب ۱۶۵
رضا قنادی (حاجی) ۱۶۵
رضاقلی‌خان ۱۴، ۱۶، ۲۷۸، ۲۷۹،
۳۱۳
رضاقلی‌خان مرندی ۴۹۰
رفیع‌الدوله ۲۹۴
رفیع (حاجی میرزا) ۲۴۹

ز

زال‌خان مرندی ۳، ۱۴
زردشتیان ۵۵۱
زکریا تاجرباشی ۱۰۷-۱۰۹، ۲۶۱،
۲۶۲
زینال ۲۴۳
زین‌العابدین بالازاده ۳۸۳

ژ

ژوریس ۲۵۷
ژول‌ترك ۳۶۲

س

سابلین ۴۶۸، ۴۶۹
ساسان ۳۶۱
سالار ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۴،
۱۶۷، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۴۸، ۲۴۹،
۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۰،
۲۹۱، ۴۹۴، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۶،
۳۲۲، ۳۳۶- ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۶۹،
۳۷۰، ۳۷۷، ۴۰۵، ۴۲۵، ۴۲۶،
۴۳۶-۴۳۸، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۸،

۴۸۹، ۵۰۶، ۵۱۱-۵۱۳، ۵۱۷-
۵۱۹، ۵۳۰، ۵۳۲- ۵۳۶، ۵۳۹
۵۴۱ -۵۴۴، ۵۴۶-۵۴۸، ۵۵۲-
۵۵۵
سالار ارفع ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۲،
۲۲۶
سالار اسعد ۵۰۶
سالارالسلطان ۵۰۶
سالارجنگ ۳۴۱، ۴۱۱
سالاردیوان ۵۰۶
سالار فیروز ۵۰۶
سالار مؤید ۲۵۲، ۲۹۴
سالار محیی ۶۵۷
سالار مظفر ۶۴۴
سالار ملت ۲۴۲، ۳۶۹
سالار ملی ۱۳۹، ۱۶۷، ۳۲۸، ۳۶۶
۳۶۸، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۳۰، ۴۵۳
۴۸۸، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۴، ۵۲۷
۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۴۲
۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۷۳، ۶۳۲
۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۵- ۶۵۷
سالار نصرت ۵۰۶
سام ۱۴۹، ۳۶۱، ۵۱۵
سام‌خان ۱۱۱، ۲۷۰، ۵۲۷
سپهدار ۱۴۱، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۱۲
۲۱۴، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۵۱، ۳۰۴،
۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۹۸، ۴۴۵-
۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۶۸، ۴۶۹،
۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۶، ۵۷۸، ۵۷۹،
۵۹۹، ۶۰۰، ۶۴۷
سپهدار اعظم ۱۹۵، ۳۰۴، ۳۲۷، ۴۵۴
۴۵۵، ۴۶۹، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۸
۵۷۹، ۵۹۹، ۶۵۷
سپهسالار ۲۲۶، ۴۴۳
سپهسالار اعظم ۱۱۴، ۱۴۷، ۲۱۴
سپهسالار امیرجنگ ۱۴۶
ستار ۲، ۴، ۸، ۱۰، ۲۶، ۱۱۷، ۱۴۷، ۱۵۵
۲۰۹، ۵۴۹، ۵۵۴، ۶۲۶
ستارخان پنج، شش، ده، یازده، سیزده،
چهارده، ۱، ۲، ۴-۶، ۸-۱۱، ۱۲،
۱۴-۲۲، ۲۴-۲۸، ۳۰، ۳۱، ۶۷،
۶۸، ۱۱۰، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۲۳،
۱۲۴، ۱۲۸-۱۳۰، ۱۳۲-۱۳۵،
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲-۱۴۵، ۱۴۹-
۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶-۱۵۹، ۱۶۱،
۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱-۱۷۳،
۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۴- ۲۱۱،
۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹،
۲۴۰ دراغلب سایرصفحات
ستارخان (مشهدی) ۱۵
ستار قره‌داغی ۱، ۶، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۵
۲۵، ۲۳۲، ۵۵۶
سدارک (بارون) ۳۵۸-۳۶۰، ۳۸۴
سردار ۵، ۲۲، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۵۶،
۱۶۹، ۱۸۳، ۱۸۴ ۲۰۷، ۲۰۸،
۲۱۴، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱،
۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱،

۲۷۳– ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۵۶۶،
۵۶۸،
سردار ارشد ۳۳۴، ۴۱۱
سردار اسعد ۲۳۹، ۳۹۸، ۴۴۸، ۴۴۹،
۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۶۸، ۵۱۷،
۵۲۰، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۶۰، ۵۶۴،
۵۷۲، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۹۹، ۶۰۰،
۶۰۴–۶۰۷، ۵۲۶–۶۲۸، ۶۳۶،
۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۷، ۶۵۸
سردارافخم ۳۲۵–۳۲۷، ۴۴۵
سردار بهادر ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵– ۵۲۹،
۵۳۴، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۹۹، ۶۰۰،
۶۴۴، ۶۴۸–۶۵۰
سردار بهادر بختیاری ۵۲۰، ۵۴۲
سردار بهری ۵۰۸
سردارجنگ ۶۲۷، ۶۵۷
سردارجنگ (پیشکار) ۶۲۵، ۶۲۶
سردارخان ۵۶۶، ۵۶۸
سردارشجاع ۱۴۳
سردار محیی ۴۵۴، ۴۷۰، ۵۱۰، ۵۱۱،
۵۲۰، ۵۲۷، ۵۳۷، ۵۶۰، ۶۰۱،
۶۰۲، ۶۲۶–۶۲۸، ۶۳۷، ۶۵۸
سردار معتمد ۴۵۴
سردار مفخم ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱
سردار ملت ۲۷۵، ۳۶۹، ۵۵۹، ۶۰۲
سردار ملی رجوع شودبه‌ستارخان
سردار منصور ۷۱، ۴۵۳، ۴۶۸
سردار نصرت ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۱۱۷، ۱۲۵،
۱۴۶، ۲۲۷، ۴۱۱، ۵۰۶
سردار نصرت (رحیم‌خان) ۹۳، ۱۲۶،
۲۰۱
سعدالله ۵۰۸
سعدالدوله ۴۱۲، ۴۲۱، ۴۳۵، ۴۳۶،
۴۶۱، ۵۰۸
سعدی (بوستان) شش
سعید ۴۳۸
سعیدالممالك ۲۸۴، ۲۸۷، ۵۲۳
سعید سلماسی ۳۶۱–۳۶۴
سعید مجتهدی رئیس شهردار ۳۹۹
سکندر ثانی ۱۵۳، ۴۰۴
سلدوزخان ۵۶۷
سلطان‌القرائی (میرزا جعفر) نه، یازده،
پانزده
سلمان حکیم(میرزا) ۱۱۴، ۱۱۵
سلیمان‌خان میکده (میرزا) ۴۳۴
سلیم، رجوع شود به‌شیخ سلیم
سلیم بیگ ۴۷۳
سلیم‌خان ۳۱۵
سلیم هریسی ۲۳۵
سمیتکو ۲۴۶، ۲۷۷
سهام‌الدوله ۱۲۵
سیاح(حاجی) ۶۶۵
سیدالمحققین (حاجی) ۲۹۷ ، ۴۱۹–
۴۲۳، ۴۷۸، ۴۷۹، ۵۳۳، ۵۳۴،
۶۶۰
سیف‌السادات ۲۶۱، ۲۶۳
سیف‌السلطان ۵۰۶
سیف‌الله (حاجی) ۳۰۸

سیف‌الله‌خان ۲۰۵
سیف‌العلمای بنابی ۳۰۸
سیدالشهداء ۹۱،۲۲۱

ش

شاژادافر ۴۶۲
شارژدافرداد ۴۶۲
شاپشال ۵۸
شاطرانلو- اردو ۲۰۵،۲۳۹
شاهباز ماکوئی ۳۴۵،۳۴۶
شاه‌عمو ۵۴۴
شاهسون ۳۵،۴۱،۲۰۴، ۲۲۵، ۲۹۴،
۴۹۶،۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۸-۵۱۰،
۵۱۲-۵۱۶،۵۲۷، ۵۶۴، ۵۶۶،
۵۶۹
شجاع‌الدوله ۳۰۹،۳۲۱،۴۱۱، ۴۷۱،
۵۲۴
شجاع‌الدوله (صمدخان) ۵
شجاع‌الملك ۳۷۲،۳۷۳
شجاع لشگر ۲۶۱،۲۶۲
شجاع لشگر (حبیب‌الله‌خان) ۳۲۳
شجاع‌نظام ۱۱۳-۱۱۶، ۱۳۵، ۱۴۵،
۱۴۸-۱۵۰،۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۹،
۱۷۹،۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۳،
۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۵،۲۲۷،
۲۲۸، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸،۲۵۱،
۲۶۰، ۲۶۴،۲۷۲، ۲۷۵، ۳۶۳،
۴۶۰
شجاع نظام (شکرالله)۱۱۵
شجاع‌نظام مرندی ۱۰۸،۱۱۰، ۱۱۱،
۱۴۵،۱۴۷،۱۶۱،۲۲۵،۲۵۹
شرف‌الدوله ۵۰،۹۲
شریعتمدار ۴۹۳
شریعتمدار رشتی ۴۷۱
شریف‌زاده ۴۰، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۳،
۱۸۶، ۱۸۸، ۲۷۴، ۳۴۸، ۳۸۰
شفق (استاد) ۳۹۵
شفق (دکتر) ۳۴۸،۳۸۰، ۳۸۵،۳۸۶،
۳۹۲،۳۹۳
شفیع قناد (حاجی) ۳۳۷
شکرالله ۱۱۵،۱۴۸
شمس‌آوری ۱۸۳
شهاب‌الدوله ۶۲۹،۶۳۰، ۶۳۳
شهاب‌الدوله اسدمیرزا ۶۵۲ و رجوع
شود به‌اسد میرزا
شیپلی (مستر) ۵۴۱
شیخ‌الاسلام (عبدالامیر طباطبائی) ۶۷
شیخ‌العلماء ۹۰
شیخ‌سلیم ۵۵،۲۳۲-۲۳۴،۲۳۸،۴۷۸
شیخ‌شامل ۲
شیخ شیراز ۴۰۳
شیرعلی‌خان ۲۸۶
شیرین‌دل‌خان سراجری ۴۱

ص

صاحب ۵۰۸
صاحب‌اختیار ۵۵۳-۵۵۵،۶۳۴،۶۵۱،
۶۵۲
صاحب‌اختیار (غلامحسین غفاری)۵۵۴

صادق (حاج‌شیخ) ۱۵۸
صادق (میرزا) ۹۰،۱۲۸،۲۵۱
صادق بافته‌چی (حاجی) ۱۶۴
صادق‌خان (مشهدی) ۲۴۱
صادق‌خان مستوفی (میرزا) ۲۸۰
صادق شیرزاد (حاج شیخ)۱۵۴
صارم‌السلطان ۵۰۶
صارم‌السلطنه ۱۶۸،۱۷۵
صالح‌خان (میرزا) ۹۷،۹۸،۵۹۱
صالح کوه کمری (حاجی‌میر) ۱۹۲
صباح‌الدین (پرنس) ۲۵۷
صدراعظم ۳۰۲،۴۱۸،۴۲۱،۴۷۳
صدرالسادات ۳۰۷
صدیق حضرت ۴۶۲
صمدآقا (عبدالصمدخان سقزی) ۴۹۰، ۴۹۱
صمدخان ۵،۷–۱۰،۲۶، ۳۰۹–۳۲۱، ۳۲۳،۳۳۲، ۲۳۶، ۳۴۰–۳۴۴، ۳۵۲،۳۵۳، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۰،۳۸۲، ۴۳۳، ۴۷۴، ۴۸۲، ۵۱۱،۵۱۲، ۵۱۴، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۲۸،۵۳۳،۵۳۴
صمدخان (حاجی) ۳۰۹،۳۴۲، ۳۷۳، ۴۸۲
صمدخان شجاع‌الدوله ۵،۳۲۲،۵۲۳
صمدخان مراغه‌ئی ۳۲۰،۵۱۰
صمصام‌السلطنه ۲۹۸،۳۲۴،۴۴۵،۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۰–۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۵۴–۶۵۵،۶۵۷
صمصام‌السلطنه (نجفقلی) ۶۱۷
صمصام‌السلطنه بختیاری ۲۹۹
صنیع‌الدوله ۴۳۴،۴۵۳،۴۶۸
صنیع حضرت ۴۵۷
صولت‌السلطنه ۳۷۳

ض

ضرغام ۳۳،۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴،۱۳۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۷۵، ۳۳۳،۳۷۰، ۴۳۳،۵۲۷
ضرغام‌السلطنه ۶۰۰–۶۰۲،۶۲۷،۶۲۸، ۶۳۸،۶۵۷
ضرغام‌نظام ۱۱۰،۱۱۱، ۱۱۷، ۲۰۸، ۲۷۰،۵۲۷
ضیاءالعلماء ۲۹۴
ضیاءالدین (سید) ۵۵۵
ضیاءالملك همدانی ۵۸۸

ط

طالب‌زاده ۳۲۳
طاهرزاده (مهندس) ۳۸۶
طباطبائی ۳۷،۴۹،۶۴، ۷۱، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳،۱۰۴،۱۰۶،۵۸۳

ظ

ظل‌السلطان ۷۱،۹۶
ظهیرالاسلام ۳۵۵

ع

عالش‌بیگ ۵۶۷
عبادالله ۵۰۸
عبادالله الصالحین ۵۰۸
عبادالله‌خان تورتچی ۵۶۶
عباس نه، ۱۵۵، ۱۵۶، ۵۳۴
عباس (حاجی) ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۵۳
عباس‌خان ۴۲۹
عباس‌خان علمداری ۲۸۶
عباس علمداری (حاجی) ۱۶۶
عباسعلی ۱۳۱، ۱۸۵، ۱۸۶
عباسعلی (حاجی) ۱۶۵
عباسعلی (حاجی‌میرزا) ۲
عباسعلی (مشهدی) ۱۶۳، ۲۸۰
عباسعلی علاف (مشهدی) ۱۳۰–۱۳۲
عباسعلی‌خان جوندی ۳۳۷
عبدالامیر طباطبائی (شیخ‌الاسلام) ۶۷
عبدالله (حاجی) ۴۸۴
عبدالله (سید) ۱۱۲، ۴۵۹، ۶۱۵
عبدالله المازندرانی ۲۰۰، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۶، ۳۰۳
عبدالله الموسوی بهبهانی ۷۱
عبدالله بهبهانی (سید) ۱۰۰، ۴۵۷، ۴۵۹، ۵۷۷، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۹۴، ۶۱۳
عبدالله‌خان ۵۰۶
عبدالله‌سلطان ۱۴۵
عبدالله مازندرانی ۳۰۰
عبدالله مجتهدی (حاج‌میرزا) نه
عبدالله یاور ۱۳۱
عبدالحسین ۵۳۷
عبدالحسین (حاجی میرزا) ۹۰
عبدالحسین (میرزا) ۳۱۰، ۳۱۱، ۴۸۰، ۴۸۲
عبدالحسین‌خان سردار محیی ۶۱۶، ۶۱۷
عبدالحسین فدائی وطن ۵۳۷
عبدالرحیم الهی (میرزا) ۵۹۷
عبدالرحیم حمامچی (حاجی) ۱۶۵
عبدالرزاق‌بیگ ۱۵۳
عبدالرزاق‌خان(سید) ۶۰۹–۶۱۱، ۶۱۴
عبدالرزاق‌خان حکاك (سید) ۶۰۸
عبدالعلی (میرزا) ۹۰
عبدالعلی طباطبائی ۶۷، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۴
عبدالعلی کارنگ دوازده، چهارده، پانزده
عدالت ۱۷۷
عزالدوله ۴۲۱
عزةالله‌خان ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۱، ۳۳۲، ۵۰۶، ۵۲۴
عزةالله‌خان– معروف به‌عزوخان ۲۰۱
عزةالله‌خان ماکوئی ۲۲۶
عزوخان ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۷۷، ۲۷۸
عسکربیگ ۱۲۲
عضدالدوله ۲۱۷
عضدالملك ۷۱، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵
عضدالملك قاجار ۵۳۲

عضدالملك نایب‌السلطنه ۴۵۲ ، ۴۵۳، ۵۵۹
عظیم ۲
عظیم‌خان (حاجی) ۶، ۶۶۷
علاءالدوله ۷۰، ۴۵۲
علاءالسلطنه ۴۲۱
علاءالملك ۲۹۴، ۴۵۲
علوی‌زاده ۳۸۳، ۳۹۰
علی ۵۰۸
علی (آقاسید) ۹۰
علی (حاجی) ۴۱۵
علی (حاجی‌میرزا) ۱۹۲
علی (مشهدی میرزا) ۳۱
علی (میرزا) ۲۳۶
علی (نایب) ۱۴۰، ۱۷۱، ۱۷۲
علی ابوالفتحی نه
علی‌آقاداماد‌تبریزی (حاجی سید)۲۶۷، ۲۸۱
علی‌آقا مجتهد(حاجی‌سید) ۲۳۴، ۲۳۵
علی‌اشرف‌خان (میرزا) ۲۸۰
علی‌اصغر (حاجی) ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۶۵، ۲۳۳
علی‌اصغر (حاجی شیخ) ۱۳۷، ۱۸۴، ۲۳۱، ۴۳۶
علی‌اصغر (اصغرگوش بریده) ۱۸۷
علی‌اصغر شتردار (حاجی) ۱۶۰
علی‌اصغرآتابك (میرزا)۳
علی‌اصغر کمپانی (حاجی) ۱۰۷، ۱۰۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۶
علی‌اصغر لیل‌آبادی (حاجی‌شیخ)۱۶۲، ۲۹۴، ۳۴۶، ۴۲۸
علی‌اکبر ۴۵۳
علی‌اکبر (حاجی) ۱۶۵
علی‌اکبرتبریزی (میر) ۳۲۳
علی‌اکبرخان ۵، ۱۲
علی‌اکبرخان (میرزا) ۱۰۶
علی‌اکبرخان دهخدا(میرزا)۲۳۹، ۶۴۰
علی‌اکبرخان‌عطائی(حاجی‌میرزا)۳۳۹، ۴۹۰
علی‌اکبرمجاهد (حاجی‌میرزا) ۳۱
علی‌النقی گنجه‌ئی (حاجی میرزا) ۸۶ ، ۸۷، ۲۹۴، ۴۱۱
علی ایریلی (حاجی) ۲۶۱
علی‌بن محمد (حاجی‌میرزاعلی) ۶۷
علی‌بن موسی ۶۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۴
علی تبریزی (مشهدی) ۳۱۰
علی حریری (کربلای) ۳۸۳
علی حکم‌آبادی (حاجی)۳۴۳، ۳۴۶
علی‌خان ۸، ۱۲۱
علی‌خان ارشدالدوله ۳۴۰
علی‌خان پزشگی ۲۶۳
علی‌خان پستخانه (میرزا) ۳۸۳
علی‌خان توفیق (دکتر) ۲۳۶
علی‌خان منتصرالدوله (میرزا) ۴۴۵
علی‌خان هجوانی ۱۱۱
علی‌خان هوجقانی ۲۶۱، ۲۶۲
علی‌خان یاوراوف (میرزا) ۳۴۵، ۴۹۰

علی دوافروش ۱۸۳،۱۸۸،۴۱۱،۴۱۵
علی دهقان ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳،
۳۹۷،۳۹۸،۴۰۱،۴۰۳
علی دیزی‌قیم (کربلائی) ۳۴۵
علی‌رضاخان(حاجی)۵۲۷،۵۲۸،۵۴۲،
۵۶۵
علی‌رضان‌گروسی ۵۲۴،۵۶۴
علی‌رضا قاجارنایب‌السلطنه ۵۳۲
علی‌زاده ۴۸۱
علی سرباز ۳۰۴
علی‌سرباز ملی ۲۵۱،۳۰۴
علی قراملکی رشیدالاباله (کربلای‌آقا)
۳۴۵
علی قره‌داغی (حاجی) ۱۶۵،۱۸۶
علی‌قلی‌خان سرداراسعد ۴۴۸ ، ۶۱۶،
۶۱۷
علی قنادی (حاجی) ۱۶۴،۳۴۶
علی کهنموئی ۶۵۱
علی ماهونچی (مشهدی) ۱۶۳،۲۸۰
علیلو (حاجی) ۱۱۱،۱۱۳،۱۴۴
علی محمدخان (میرزا) ۴۵۹ ، ۶۰۹–
۶۱۱،۶۱۳
علی محمدخان تربیت (میرزا) ۳۲۶ ،
۴۴۵،۶۰۸
علی‌محمد معزالسلطان ۳۲۵
علی‌مسیو ۱۰۹،۱۳۵،۱۳۶،۱۴۴،۱۶۱
۱۸۵،۲۲۸
علی منشی تلگراف ۴۵۴
علی‌نقی‌گنجه‌ئی (حاجی‌میرزا)۸۶،۸۷،
۴۱۱
علی هیئت ۳۸۶،۳۸۷،۳۹۰،۴۰۰
علی یزدچی (حاجی‌شیخ) ۱۶۵
علی یزدی (سید) ۴۶۱
عماد (حاجی) ۳۸۹
عمران‌خان ۵۱۰،۵۶۷،۵۶۸
عمواوغلی ۵۹۶
عنصری شش
عیسی ۴۱۸
عیسی بگلو ۵۶۷
عین‌الدوله ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۴۱،
۱۶۲،۱۶۸–۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۲،
۱۸۷–۱۹۰،۱۹۴، ۲۰۴، ۲۱۴،
۲۱۷–۲۲۰،۲۲۳،۲۲۷، ۲۲۹–
۲۳۲–۲۴۲،۲۴۷، ۲۵۱، ۲۶۹،
۲۷۱، ۲۸۰، ۲۹۰، ۲۹۱،۲۹۳،
۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۶،۳۱۸،
۳۲۱،۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۶–۳۴۱،
۳۶۹،۳۷۱، ۴۰۶–۴۰۸، ۴۱۱،
۴۱۲، ۵۱۴، ۴۱۸–۴۲۰،۴۲۲،
۴۳۲، ۴۶۰، ۴۸۲، ۵۵۶،۶۵۱
عیوضعلی اسکوئی ۲۰۵،۲۲۶

غ

غفار ۲
غفارخان (مشهدی) ۵،۱۲
غفارخان (میرزا) ۶۳۳
غفارخان زنوزی (میرزا) ۶۳۲
غلام ۴۲۴

غلامحسین‌خان سردار محتشم ۶۱۶ ، ۶۱۷
غلامرضا سرهنگ ۵۸۲
غلامعلی‌خان فراشباشی ۱۳۵
غلامعلی رعدی‌آذرخشی نه
غنی‌زاده ۳۶۱
غیاث‌نظام ۵۴۹

ف

فاتح‌الممالك ۵۰۶
فتح‌الله آسیابان ۸۸، ۳۷۰
فتح‌الله باغمیشه‌ئی ۸۸، ۱۲۵
فتح‌الله‌خان ۵۰۷
فتحعلی‌شاه ۲۱۷
فرامرزخان (حاجی) ۱۱۱
فرج (حاجی) ۴۲۱
فرج‌آقا ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۱۳، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۶۴، ۵۹۱، ۵۹۲
فرج صراف(حاجی) ۱۱۵
فردوسی ۵۱۵
فرمانفرما ۳۵، ۱۵۰، ۴۲۱، ۴۳۵، ۴۵۲، ۴۶۸، ۵۸۰، ۶۳۰، ۶۵۱
فرهاد ۳، ۴، ۱۶
فشنگچی ۱۰، ۳۱، ۳۳۲
فضل‌الله نوری (حاجی شیخ) ۳۵۵ ، ۳۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۱
فضلعلی ۵۰، ۹۲
فیوضات ۳۷۸، ۳۸۸، ۳۹۰

ق

قائم‌مقام هشت
قاجار ۲۵–۲۷
قاجاریه پانزده، ۲، ۴، ۱۷۷، ۲۶۵، ۲۶۶، ۴۱۸
قادرآقا ۳۷۲
قاسم‌آقا میرپنجه ۱۰۵
قاسم‌خان امیرتومان ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۹۴
قاسم‌خان صوراسرافیل (میرزا) ۲۳۹
قاضی ارداقی ۱۰۲، ۱۰۶
قاضی (برادر) ۱۰۲
قاضی عسگر ۶۷۰
قاضی فتاح ۲۹۹
قدرت‌خان ۵۰۶
قربانعلی (آخوند) ۵۲۱، ۵۲۲
قره‌خانلو ۱۱۳، ۱۴۴
قزوینی علامه ۱۴۲
قشقائی ۵۵۱
قلعه‌بان‌باشی ۳۰۶–۳۰۹
قلی ۶۴۳
قلی (آقا) ۴۳۹
قلی (شیخ) ۶۴۷
قلیچ‌خان خامسلو ۵۶۶
قوام‌السلطنه ۵۸۰–۶۳۲
قوجه بیگلو ۱۲، ۵۰۸ ، ۵۶۵–۵۶۷، ۵۷۰
قوچعلی‌خان ۲۸۳، ۲۸۴
قوچعلی‌خان یکانی ۲۸۶
قهرمان‌خان ۲۷۰، ۲۷۱

ك

کارنگ (عبدالعلی) دوازده ، چهارده ، پانزده
کاظم‌آقا ۲۹۳
کاظم (نایب) ۲۴۵
کاظم پسر اصغر دواتگر ۱۱۱، ۱۳۱
کاظم صراف (حاجی) ۱۶۵
کاظم وهاب‌اوف (حاجی) ۴۸۸
کاظم وهاب‌زاده (حاجی) ۴۹۴، ۴۹۵، ۲۹۸
کامران‌میرزا نایب‌السلطنه ۴۱۲
کبیرآقا (حاجی) ۳۰۷
کرم ۳، ۱۴
کوات (بارون) ۶۲۵
کریم ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۸۳، ۵۴۴
کریم (آقا) ۲۳۳
کریم (حاجی‌میرزا) ۱۲۵
کریم (میر) ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۸۳، ۲۶۳، ۳۰۶
کریم پسراسماعیل قره‌داغی ۴، ۵
کریم‌خان (میرزا) ۳۲۵، ۳۲۶
کریم‌خان خلخالی ۵۶۶
کریم‌خان زند ۱۵۳
کریم سهلانی (حاجی) ۲۰۳
کریم شعرباف (حاجی) ۱۶۶
کسروی ۱۲۸، ۱۸۵، ۲۸۶، ۳۰۸، ۳۱۹، ۳۷۲، ۴۰۶، ۲۱۰، ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۸۱، ۵۸۳–۵۸۶، ۵۹۰–۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۱۴، ۶۳۳، ۶۴۸
کسمائی ۳۲۶، ۲۲۸، ۳۲۹
کشیک‌چی‌باشی ۴۹۵
کمال (سید) ۴۵۷
کمال‌الدین خجندی چهارده
کورانلو ۳۱۴، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۷۳
کیان ۳۰۸
کابیری ۲۵۱

گ

گرجی ۲۰۶، ۲۲۵، ۳۱۲، ۱۱۳، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۵۶–۳۵۸، ۵۰۷
گرنی عضو سفارت امریکا ۳۸۶
گری (مسیو) ۳۱۸
گل‌محمد (حاجی) ۴۱
گمپانی ۵۹، ۶۰
گنجه‌ئی ۸۷

ل

لطف‌الله‌خان سرتیپ ۵۰۶، ۵۶۵
لقمان‌الدوله (دکتر) ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۶۲
لقمان‌الممالك ۴۲۱، ۶۵۰، ۶۶۴
لنج (مستر) ۲۵۷
لیاخوف ۵۷، ۵۸، ۷۲، ۹۶، ۹۸، ۲۰۱، ۳۲۵، ۴۴۹، ۵۸۶
لیقوانی (حاجی احتشام) ۳۱۶

م

ماشاءالله‌خان ۵۰۶
مؤیدالسلطنه ۴۷۱

ماماس ۵۰۸
ماکدوال (خانم) ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۴
ماکدوال مسیونر ۳۸۶
مجتهد ۴۸–۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۸۶–۸۸، ۹۰، ۱۴۸، ۲۵۱، ۵۰۷
مجدالاسلام ۴۶۱
مجلل ۴۶۶
مجلل السلطان ۴۷۳
مجیدخان ۴۹۷
مجیدالسلطنه ۲۲۲ رجوع به سالار ارفع
محاسب الملك ۱۶۵
محتشم السلطنه ۲۷۷
محسن (حاجی میر) ۳۴۲
محسن (حاجی میرزا) ۹۰، ۱۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱
محسن بن محمد ۱۴۷
محسن خان ۴۹۰
محسن خان امین الدوله ۱۰۰، ۱۰۲
محسن دیبا (سید) ۲۹۴
محسن رئیس استاندار آذربایجان ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۳
محسن هشترودی نه
محمد ۵۰
محمد (حاجی) ۱۸۵
محمد (سید) ۱۱۲، ۴۵۹
محمد (میرزا) ۳۰۷
محمدآقا ۶۶۱
محمدنایب ۱۳۱
محمدآقاخان نجارکدخدای ششگلان ۶۶۱
محمدابراهیم شبستری (حاجی) ۱۶۴
محمداهرابی (نایب) ۱۴۰، ۱۷۱–۱۷۳
محمدباقر (شیخ) ۳۰۰، ۳۰۲
محمدباقر تاجرباشی (حاجی) ۲۰
محمدباقر فاضل ۳۰۲
محمدباقر ویجویه‌ئی (حاجی) ۱۶۵
محمدبن صادق طباطبائی ۷۱
محمدبیگ طرزمی ۱۵۸، ۳۴۴، ۳۴۵
محمدپیغمبر (سید) ۱۹۷، ۲۱۱
محمدتقی (میرزا) ۱۹۵
محمدتقی اهرابی (حاجی) ۱۶۲، ۲۳۱
محمدتقی بن ابوالقاسم طباطبائی ۶۷
محمدتقی بنکدار (حاجی) ۱۰۶، ۵۵۱، ۶۵۱
محمدتقی رئیس انجمن ایالتی (میرزا) ۲۶۴، ۲۶۸، ۳۴۶، ۴۱۵
محمدتقی شریف العلماء (میرزا) ۶۹
محمدتقی صدقیانی (مشهدی) ۱۶۵
محمدتقی صراف (حاجی) ۱۹، ۱۹۳، ۲۴۷، ۲۴۹
محمدتقی طباطبائی (سید) ۱۶۲
محمدتقی طباطبائی (میرزا) ۲۳۱، ۲۹۳، ۴۱۱، ۴۷۸
محمدجعفر ۲۲۵
محمدجعفر هشترودی (حاجی) ۱۶۴
محمدحسن ۵۰۸
محمدحسن بن باقر ۶۶، ۱۴۷

محمدحسن‌خان ۵
محمدحسن مقدس (میرزا) ۳۱۰،۳۱۱، ۴۸۲
محمدحسن‌میرزا ۴۶۷
محمدحسین ۲۷۶،۳۰۲
محمدحسین (حاجی) ۴۸۲
محمدحسین (حاج‌شیخ) ۳۰۰،۳۰۲
محمدحسین حلبچی (حاجی)۱۶۶
محمد حسین‌زاده (میرزا) ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۸۹،۵۱۰
محمدحسین طهرانی ۲۶۷
محمدحسین مقدم (حاجی) ۱۶۵
محمدحسین شاطر ۲۱۱
محمدحسین شهریار (سید) نه
محمدخان ۴،۱۵۸،۲۲۵،۵۰۷،۵۶۴
محمدخان تربیت ۳۴۵
محمدخان علامه قزوینی(میرزا)نه،۱۴۲
محمدخان مستوفی (میرزا) ۲۸۰
محمدخان مشکوة (میرزا) ۳۸۳
محمد خراسانی (میرزا) ۴۳۴
محمدخراسانی نجات (میرزا) ۴۸۰
محمدخوئی (حاجی) ۱۶۴،۱۶۶
محمدخیابانی (شیخ)۱۶۲،۱۹۵،۱۹۷، ۲۳۱،۲۹۴، ۲۹۷، ۳۴۶، ۳۹۸، ۴۱۱،۲۸۰، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۹۳، ۶۵۱ ورجوع شود به‌شیخ‌محمد
محمد دری ۳۸۶
محمدرضا مساوات(سید)۷۲،۷۴،۴۸۱
محمد شبستری (آقا) ۱۶۴
محمد شریف‌العلماء (حاجی‌سید) ۶۹، ۲۷۴
محمدصادق (حاجی) ۴۲۸،۴۸۱
محمدصادق (مشهدی) ۲۴۵
محمدصادق‌خان (مشهدی) ۲۰۶،۲۰۷، ۲۱۱
محمدصادق‌خان چرندابی ۱۷۲،۱۸۵
محمدصادق علیزاده (حاجی) ۶۵۲
محمدصراف (حاجی‌میرزا) ۱۶۴
محمدصراف (مشهدی) ۱۶۵
محمد طباطبائی (سید) ۱۰۰، ۱۰۶، ۴۵۸
محمدعلی اصفهانی (حاجی‌میر) ۱۶۲، ۲۹۴،۴۱۱
محمد علی‌الحسینی ۲۷۷
محمدعلی امینی (حاجی) ۵۴۸،۵۴۹
محمدعلی بادامچی(حاجی) ۱۸۸،۳۳۵، ۳۳۶،۴۱۱،۴۸۰،۵۳۳
محمدعلیخان ایلات ۲۴۱
محمدعلی‌خان (میرزا) ۱۰۶
محمدعلی‌خان (مشهدی) ۱۵۶، ۱۸۵، ۱۸۷،۲۰۶، ۲۰۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۳۰۸–۳۱۶،۳۷۰
محمدعلی‌خان ایلات (مشهدی) ۳۴۵
محمدعلی‌خان تربیت(میرزا) ۴۰،۴۸۰، ۵۷۶،۶۰۸
محمدعلی‌خان ناطق (مشهدی) ۱۷۱، ۱۷۲،۳۴۵
محمدعلی‌شاه پانزده،۳۷،۵۶–۵۸،۶۲،

۷۲،۷۵،۸۰،۸۱، ۸۵، ۹۴، ۹۵،
۱۱۲،۱۵۰، ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۷۶،
۱۸۹،۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۸۹،
۳۰۹،۳۲۵، ۳۳۴، ۳۶۰، ۳۷۹،
۳۸۰،۴۱۴، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰،
۴۳۲،۴۳۳، ۴۳۵، ۴۴۵، ۴۴۹،
۴۵۰،۴۷۸، ۵۰۷، ۵۵۴، ۵۸۲،
۶۵۷
محمدعلی صفوت ۱۹۷
محمدعلی مطبعه (مشهدی) ۲۹۴،۳۶۱
۳۶۲،۴۱۱
محمدعلی‌میرزا ۴۶،۴۸،۷۲،۹۰، ۹۲،
۹۵،۹۶،۱۰۷،۱۱۰،۱۴۵،۲۳۶،
۳۰۴،۳۰۶،۳۰۷، ۳۳۴، ۳۴۱،
۳۷۸،۳۴۵–۳۴۹، ۴۵۱–۴۵۳،
۴۵۵،۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۲–۴۶۹،
۴۷۳–۴۷۵،۴۹۸، ۵۰۳–۵۰۵،
۵۰۷، ۵۰۸،۶۵۸
محمدعلی‌همت آبادی (حاجی‌سید)۵۹۷
محمدعلی یزدچی (حاجی) ۱۶۵
محمدعلی‌قلی‌خان ۱۱۰، ۱۱۲، ۳۱۳،
۳۱۵،۳۴۶،۴۹۶،۵۰۸،۵۸۵
محمدقلیخان آقبلاغی ۶۸،۳۱۲، ۳۴۰،
۳۶۵
محمدقلیخان آلارلو ۱۳، ۴۹۴، ۴۹۶،
۵۶۷
محمدکاظم خراسانی ۲۰۰،۲۶۷،۲۶۸،
۲۷۶،۳۰۰،۳۰۳
محمد مقدس (میرزا) ۳۰۹–۳۱۰
محمدمیراب (حاجی)۱۷۱،۱۸۵،۳۴۶
محمدنجات (میرزا) ۴۵۹
محمدنخجوانی (حاجی) نه، ده، یازده،
پانزده، ۳۸۸،۴۰۲
محمدنصیرخان ۵۰۷
محمدنقی (میرزا) ۱۹۵
محمد ولی‌خان‌سپهداراعظم ۶۱۶،۶۱۷
محمدیزدی (حاجی‌سید) ۴۶۱،۵۵۹
محمد (حاجی‌میرزا) ۲۰
محمود اسکوئی (میرزا) ۳۱
محمودخان ۱۰
محمودخان (حاجی‌میرزا) ۲۶۱
مخبرالدوله ۶۱،۱۲۰،۴۳۵
مخبرالسلطنه ۳۵، ۳۹،۴۰–۴۲، ۴۴–
۴۶،۵۲،۵۳،۵۹،۶۱،۱۱۸،۱۲۰
۱۲۲،۲۴۶،۲۶۹، ۴۷۶–۴۷۸،
۴۸۳،۴۸۵–۴۸۹، ۲۹۶، ۴۹۷،
۴۹۹،۵۰۰،۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۷–
۵۰۹،۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۲۷،
۵۲۹،۵۳۰، ۵۳۳–۵۳۶، ۵۴۱،
۵۴۲،۵۶۲، ۵۶۳–۵۶۵، ۶۶۰،
۶۶۱،۶۶۶
مختارالسطنه ۶۵۵
مختارالسلطنه قره‌باغی ۶۲۲
مدیرالملك ۳۲۶
مرآة‌السلطان ۲۷۰،۶۳۲
مرتضی (حاجی) ۲۷۴،۲۷۵
مرتضی (حاجی سید) ۴۲۱
مرتضی‌الطباطبائی

مرتضی‌امین ۲۳۶، ۲۳۷
مرتضی قاضی (حاجی میرزا) ۶۷
مریم ۴۱۸
مساوات ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۵۸، ۴۴۸
مستشارالدوله ۵۰، ۱۰۰، ۴۳۴، ۴۶۲، ۴۸۰، ۵۱۹، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۴۴، ۵۵۷، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۸۴، ۶۵۱
مستشارالسلطنه ۲۳۶
مستعان‌الملك ۴۵۴، ۵۰۶
مستوفی ۵۷۸، ۵۷۹، ۶۱۲، ۶۳۰، ۶۳۲
مستوفی‌الممالك ۳۱۸، ۴۳۵، ۴۵۲، ۴۶۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۶۶۸
مشارالسلطنه ۴۵۳، ۴۶۸
مشمعچی (حاجی) پانزده
مشیرالسادات ۱۶۲، ۲۹۴، ۶۶۱
مشیرالسلطنه ۵۹، ۷۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۶۴، ۳۰۰، ۳۰۲، ۴۳۵، ۴۴۳، ۴۵۸
مشیردفتر (حاجی) ۱۲۱، ۱۶۵
مشیرلشگر ۶۴۰، ۶۴۳، ۶۴۴
مصطفی‌افندی ۳۶۳
مصطفی‌خان (میرزا) ۷، ۱۰
مظفرالدین (شاه) پانزده، ۹۵، ۱۷۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۷، ۴۶۹، ۵۵۴
مظفری ۵۹۱
معاضدالسلطنه ۶۱۰، ۶۱۱
معاضدالسلطنه پیرنیا ۲۳۹
معاون نظام ۱۶۵
معتمدالایاله ۵۵۵، ۵۶۲، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۳
معتمدالایاله پیشکار سردار ۵۳۸، ۵۴۴
معتمدالتجار ۲۸۰
معتمد دفتر ۳۲۵، ۳۲۶، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۴
معزالسلطان ۳۲۵، ۳۲۶، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۴
معین (حاجی) ۴۹۲، ۴۹۳
معین‌الرعایا ۱۱۰، ۱۹۳، ۲۷۴، ۴۱۱، ۴۸۱، ۶۰۳، ۶۵۱
معین بوشهری (حاجی) ۴۲۱
معیرالممالك (دوستعلی‌خان) ۵۶۲
مفاخرالملك ۴۵۶
مقتدرالدوله ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۴۵، ۲۴۳
مقتدرالدوله (شاهزاده) ۳۵
مقتدرنظام ۴۵۷، ۶۱۸، ۶۴۵
ملك‌المتکلمین ۷۲، ۷۴، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲، ۵۸۶، ۵۸۸
ملك‌زاده ۹۸، ۴۵۸، ۵۸۷، ۵۸۹
ممتازالدوله ۴۸، ۸۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۴۸۱، ۵۸۳، ۵۸۴، ۶۵۲
ممتازالسلطنه ۱۰۱
مناف (حاجی‌میر) ۱۹۳، ۲۴۹
منتصرالدوله ۱۹۴، ۲۵۱، ۳۰۴، ۴۴۵
منصور ۹۲
منوچهر ۱۴۶
موثق‌الدوله (شاهزاده) ۴۵۲، ۴۵۳، ۶۵۱، ۶۵۳
منتصرالسلطان ۴۸۱
مور (مستر) ۲۰۸، ۳۴۶

موسی‌الرضاخان ۲۶۴،۲۷۲،۲۷۳
موسی‌خان ۲۰۵
موسی یاغبستی‌لو ۱۵۹
موقرالسلطنه ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۰–۴۷۲، ۴۷۴، ۵۰۵
مهدی ۳۹۶
مهدی (حاجی) ۱۳۳، ۱۷۰، ۵۳۴
مهدی (حاجی‌شیخ) ۵۷۷
مهدی اپکچی (حاجی) ۱۶۴
مهدی علوی‌زاده (میرزا) ۳۸۶
مهدی کوزه‌کنانی(حاجی) ۱۶۲، ۱۸۵، ۲۰۹، ۲۳۱، ۲۹۴، ۴۱۱، ۴۷۸، ۴۸۲، ۵۲۷، ۵۳۳
مهران (دکتر) ۳۸۵
مهدیقلی مخبرالسلطنه ۳۹
مهندس‌الممالک ۴۳۵
میرآقا حسینی ۳۱، ۱۶۳، ۶۵۱، ۶۵۹
میرآقا رشت‌چی ۱۶۲، ۲۳۱
میرزاآقا ۵۰
میرزاآقا اصفهانی ۳۴
میرآقا صدرالسادات ۳۰۷
میرزاآقا (حاجی) ۵۹، ۳۶۴، ۴۸۴
میرزاآقا بلوری (حاجی) ۲۸۳، ۴۸۲، ۴۸۳
میرزاآقا فرشی (حاجی) ۴۸۱
میرزاآقا مجتهد (حاجی) ۴۲۲
میرزاآقا نالهملت ۲۱۶، ۳۵۲، ۶۶۰، ۶۶۱ ورجوع شود بهنالهملت
میرزاآقا نعمتی ۵۵۹
میرزای شیرازی ۱۸
میلانی ۴۲۱

ن

ناصرالحکما ۱۶۵
ناصرالدین‌شاه پانزده، ۲، ۳، ۳۳۴، ۵۵۴
ناصرالممالك(شاهزاده) ۱۰۶
ناصرالملك ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۵۲، ۴۵۳
ناصر حضرت ۴۸۰
ناطق ۶۶۵، ۶۶۶
ناظم‌التجار ۲۷۴، ۲۷۵
ناظم‌الدوله ۵۲۷
نالهٔ ملت ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۴۲
نایب‌السلطنه ۴۱۴، ۴۲۱، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۵۹، ۵۷۵، ۵۷۹
نایب‌السلطنه امیرکبیر ۴۲۱
نایب‌السلطنه عضدالملك قاجار ۵۳۲
نبی ۳
نجفقلی بختیاری ۳۲۸، ۶۴۶
نجفقلی‌خان دنبلی ۱۵۲، ۱۵۳
نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه ۶۱۶، ۶۱۷
نخجوانی (حاج محمد) رجوع شودبه محمد نخجوانی
نخجوانی (حاج‌حسین) نه، پانزده
نصرالله تقوی (حاجی‌سید) ۴۳۴
نصرالله‌خان ۲۴۳، ۵۰۷، ۵۶۵، ۵۶۶
نصرالله‌خان بورتچی ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۹۹، ۴۹۴، ۵۶۴، ۵۶۶
نصرالسلطنه ۱۷۶

نصرالممالك ۱۱۶،۱۱۷
نصرت‌الله‌خان ۵۲۴
نصرت‌الحکما ۴۴
نصرت‌السلطان (رحیم‌خان) ۳۷
نصرت‌السلطنه ۱۷۶
نصرت‌الملوك ۵۰۸
نظام‌الحکماء ۶۶۴،۶۶۵
نظام‌الدوله ۴۸۰
نظام‌الدوله (حاجی) ۳۵،۳۶
نظام‌العلماء ۲۲۲،۲۶۹
نظام‌العلماء (پدر دبیرالسلطنه) ۴۴
نظام‌السلطان ۴۷۰
نظام‌السلطنه (حاجی) ۴۰
نظام‌الملك ۴۲۱،۴۵۲
نعمت‌الله ۲۷۱
نعمتی ۴۸۴
نقی نایب ۱۳۱
نقی بافته‌چی (حاجی) ۱۶۴
نوبری ۲۷۳،۳۹۸،۵۴۴–۵۴۷،۵۵۷،
۵۶۱،۶۰۸–۶۱۱،۶۴۰،۶۶۰
نورالله (میرزا) ۲۸۳
نورالله‌خان (میرزا) ۲۸۶
نوروز اردوبادی (میرزا) ۲۷۶
نواب ۶۱۵
نواب والا ۱۹۵
نیازی‌بیگ ۲۷۶
نیساری (ابوالحسن‌خان امیرحشمت)
شش، ۲۸۷

ه

هادی‌بزاز (حاجی) ۱۶۴
هادی‌خان (میرزا) ۱۶۵
هادی‌خوئی (حاجی‌میر) ۱۶۴
هادی سینا (سید) هشت
هادی نوری (حاجی) ۵۷۷
هاشم ۱۲،۱۳
هاشم (سید) ۲۸،۲۹،۵۴،۸۸،۸۹،۹۰،
۱۱۱،۱۱۲، ۲۰۹، ۲۴۸، ۲۴۹،
۲۵۱،۴۶۱
هاشم (میر) ۳۱،۳۳،۴۸،۵۵،۶۰،۸۸،
۸۹، ۱۱۲، ۱۱۸ –۱۲۰، ۱۲۴،
۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۹۵،
۱۹۹،۲۴۳
هاشم‌الموسوی ۱۴۶
هاشم‌بیگ ۵۶۷
هاشم‌تبریزی (سید) ۴۶۰
هاشم‌خان ۵۰۷
هاشم‌خان (میر) ۲۹۰،۲۹۱،۳۳۶
هاشم‌خان (میرزا) ۴۷۸
هاشم‌خان اقبال‌لشگر (میرزا) ۵۲۷
هاشم‌خیابانی (میر) ۱۳۴،۴۰۴
هاشمی (سرتیپ) ۱۲۴،۴۰۴ .
هدایت‌الله۹۲
هدایت‌الله (میرزا)۵۰
هزار ۵۰۸
هزارخان ۵۰۶
هزارخان امیرتومان۵۶۷
هشترودی ۶۴۰، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۵۷

هندی شباهنگ۲۳۶
هولینك (مستر)۳۸۶،۴۰۰

و

واعظ ۵۳۸
واعظ‌پور (اسمعیل) نه، پانزده
وثوق‌الدوله ۴۳۴، ۴۶۲
وثوق دفتر۱۶۴
وثوق نظام۴۷۰
وحیدالملك ۴۳۴،۴۵۹
وحید دستگردی هفت، نه
ودنسکی نایب‌کنسول روس ۲۷۵
وزیرزاده ۵۷۹
وکیل ۵۰۱
وکیل‌الرعایا ۱۶۸، ۱۷۵
ولادیمیر مینورسکی هشت
ولی‌الله اشراقی سرابی نه
ویجویه‌ئی ۱۴۸،۱۶۲، ۱۸۶
ویلسن (دکتر)۳۸۰

ی

یارمحمدخان ۳۱۳،۳۱۵، ۳۳۱،۳۳۲
۳۴۵، ۳۷۱، ۴۹۹، ۶۰۷
یارمحمدخان کرمانشاهانی ۳۷۲،۴۹۰
یارمحمدخان کرمانشاهی ۶۰۶
یپرم ۵۲۲، ۵۶۵
یپرم‌خان ۳۳۶ ، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۵،
۵۶۴، ۶۵۶
یحیی ۵۰
یحیی‌خان سرهنگ دهخوارقانی ۳۵۴
یحیی‌خان میرزا (شاهزاده) ۱۰۶
یحیی میرزا ۹۲
یدالله‌خان ۱۲، ۵۵۲ ، ۵۵۳، ۶۴۱،
۶۴۳، ۶۴۷، ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۶۷
یدالله ستاری (سرهنگ) ۳۹۸
یعقوب افندی ۳۶۳
یعقوب کرد درلو ۲۴۴
یعقوب لیث ۱۴
یفرم ۵۹۹، ۶۰۰
یفرم‌خان ۴۴۵، ۴۴۷، ۵۲۲، ۵۲۳،
۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۴۲،۵۹۹
۶۳۴
یفرم‌خان (مسیو) ۵۲۰،۶۴۹
یورتچی ۵۶۹
یورتچی (ایل) ۱۲،۱۳، ۱۵۰
یورتچی (سواران) ۱۵۷، ۲۴۳
یورتچی (قوجه بیگلو) ۱۲
یوسف (میرزا) ۹۰
یوسف چرندابی ۳۴۶
یوسف حکم‌آبادی ۴۲۸، ۴۲۹،۴۳۶
یکانی ۱۲، ۱۴، ۳۳۲، ۳۸۸، ۴۶۹،
۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۹، ۵۳۸، ۵۴۳
۵۵۵، ۵۶۲، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۸
۶۰۹، ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۲،۶۲۴
۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰
۶۴۲،۶۵۴

اسامی اماکن

الف

آت میدانی۱۵۲
آجی (رودخانه) ۸، ۴۰، ۱۵۳، ۲۰۵-۲۰۷، ۲۲۹،۲۴۴، ۲۴۰، ۳۳۰-۳۳۲، ۳۴۱، ۳۷۲،۳۷۳، ۴۲۵، ۴۴۰، ۴۷۷
آخمه قیه ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲
آخونی (محله) ۱۴۰
آذربایجان پنج، شش، نه، ده، سیزده، چهارده، پانزده کلمهٔ آذربایجان تقریباً درتمام صفحات کتاب آمده است
آستارا ۵۱۱، ۵۲۰، ۵۲۷، ۵۶۸
آغ‌یازی ۴
آقا (کاروانسرا) ۲۷۴
آقا باقر (مسجد) ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۵۷
آق‌تپه ۲۴۰
آق‌چای ۵۶۵
آلان برآغوش ۵۲۳
آلمان ۴۱، ۲۹۴، ۴۴۴،۵۵۵، ۶۱۹، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۵۳
آلمان (کنسول‌خانه)۲۵۶
آناخاتون (قریه) ۲۰۳، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۰، ۳۷۱، ۳۷۲
ارجق ۵۶۷
اردبیل پنج، ۱۱، ۱۲، ۲۶، ۳۵، ۴۵، ۵۹، ۹۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۱۸، ۳۲۸، ۴۷۴، ۴۸۵-۴۸۹، ۴۹۳- ۴۹۶، ۴۹۸-۵۰۰،۵۰۲- ۵۰۴، ۵۰۶-۵۱۶، ۵۱۹،۵۲۰، ۵۲۷، ۵۳۲،۵۳۷-۵۴۱، ۵۶۳، ۵۷۰-۵۶۴،۶۴۹
ارزنةالروم ۶۷۰
ارزیل ۳۱
ارسباد ۲۶۰
ارس (رود) ۳، ۲۶۰
ارشتناب ۴۹۱، ۴۹۲
ارك ۱۴۶-۱۸۶،۲۲۲

ارك دولتی ۲۱۹، ۴۲۶، ۴۷۶، ۵۹۰
اروپا ۲۰، ۲۱، ۱۲۱، ۱۴۲، ۲۳۵،
۲۳۶،۲۹۴، ۴۰۹، ۴۳۵، ۴۴۸
۴۷۶،۴۸۰، ۵۹۲، ۶۱۵، ۶۵۳
۶۶۵
ارومی ۲۷۷
ارومیه ۳۸، ۴۶، ۴۹۰
ارونق ۲۷۱،۲۳۲،۲۸۳
ازمیر ۲۶۷
اسب فروشان (میدان ۱۵۳، ۱۵۵ و
رجوع‌شود به‌آت میدانی
اسبلان ۳۸
استانبول شش، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۱۶،
۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۴–۲۳۶، ۲۳۸
۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷
۲۶۸، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۹
۲۹۴،۲۹۹، ۳۲۸، ۳۵۰، ۳۵۴،
۴۵۶، ۳۶۰–۳۶۳، ۳۶۶، ۶۷۰
استانبول (بازارچه) ۱۵۲،۱۵۶
استانبول (دروازه) ۱۵۲،۱۵۳، ۱۵۵،
۲۲۵، ۲۲۷ رجوع شود به
استانبول قاپوسی
استانبول قاپوسی ۱۵۳،۱۵۵،۱۵۶
استرآباد ۳۰۰،۳۰۱،۳۰۳،۳۰۲
اسکو ۲۰۵
اصفهان ۷،۶۳،۹۱، ۲۹۸،۲۹۹، ۳۲۴
۳۲۸، ۳۶۷،۳۶۸،۴۴۵،۴۴۸
اطریش ۵۶۲
اطریش (سفارت) ۲۵۶
اعتماد (باغ) ۵۵۱
الچه‌لك ۲۶۹
النجق ۲۷۲
الوار ۲۰۲،۳۲۹،۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳
۳۶۴،۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۳
امریکا ۱۴۲،۳۴۸،۳۴۹، ۳۷۹، ۳۸۰
۳۸۱،۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰،
۳۹۱،۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۶،
۶۲۵
امریکا (سفارت) ۲۵۶
امیدترقی (مطبعه) ۲۴۴
امیر (باغ) ۲۴۲
امیر (کاروانسرا) ۲۰۶،۲۰۷
امیرخیز پنج، ۶،۸، ۲۲، ۳۱، ۱۱۱،
۱۱۴،۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲- ۱۳۴،
۱۳۵، ۱۴۰،۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۹
۱۵۱- ۱۵۶،۱۶۷،۱۹۸، ۲۰۴–
۲۰۶، ۲۱۰،۲۱۱،۲۲۲، ۲۲۴،
۲۲۶، ۲۲۸،۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۲،
۲۴۶،۲۴۹، ۲۹۲، ۳۴۱، ۳۴۵،
۲۷۰،۵۴۲
انجمن آثار ملی‌ده
انجمن اسلامی ۳۳،۱۲۱
انجمن اسلامیه ۳۱، ۳۳، ۶۰،۸۸–۹۰
۱۲۱، ۱۳۳، ۱۶۰،۱۷۲،۱۸۱، ۲۴۹
انجمن ایالتی ۲۹–۳۱، ۳۳–۳۵،۳۸
۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۰ودراغلب
صفحات
انجمن ایالتی آذربایجان، پنج، ۳۴،

۳۸، ۴۹، ۶۳، ۶۹، ۱۸۰، ۱۹۰،
۱۹۱، ۱۹۷، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۹۳
۳۲۶، ۴۴۰، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۹،
۵۸۴، ۵۹۱
انجمن ایالتی (ارومی) ۲۷۷
انجمن ایالتی تبریز ۲۵۵، ۲۹۹، ۲۷۸
انجمن ایالتی وولایتی اصفهان ۳۲۸
انجمن تبریز ۱، ۲، ۲۳۸، ۲۵۵، ۲۹۹
انجمن حقبقت ۳۰، ۳۱، ۱۲۸، ۱۲۹،
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۲–۱۵۸، ۱۶۶–
۱۶۸، ۲۰۵– ۲۰۷، ۲۲۵
انجمن دوه‌چی ۸۹
انجمن سعادت (استانبول) ۱۶۲، ۲۲۳
۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹
۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۹
۲۹۹، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۶۶
انجمن شیرازیان ۵۹۷
انجمن عراق العجم ۵۹۷
انجمن فاطمیه ۵۹۷
انجمن مجاهدین ۲۸۱
انجمن مسیحی ۸۹
انجمن مظفری ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۵۹۱
انجمن مقدس ۳۸، ۴۳، ۵۰، ۳۱۵
انجمن ملی ۱۷۸
انجمن ملی تهران ۱۷۸، ۵۸۹
انجمن همت‌آبادی ۵۹۷
انجمن ولایتی اردبیل ۳۵، ۵۹
انزاب ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳
انزلی ۳۲۳، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۴،
۵۲۰
انگلیس (سفارت) ۲۵۶، ۶۶۴
انگلیس ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۱۲، ۳۲۴،
۳۲۵، ۳۷۷– ۳۷۹، ۴۰۵-۴۰۷
۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۰،
۴۴۲، ۴۴۸، ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۹
اورپان ۲۷۷
اهر ۱، ۱۰، ۹۳، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۶،
۲۵۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۰۳، ۵۰۹
۵۱۶، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۶
ایتالیا ۶۲۵
ایران پنج، سیزده، پانزده، ۳، ۱۴، ۲۰-
۲۳، ۲۸، ۴۶، ۴۸ ودر اغلب
صفحات
ایرانچی (کوچه) ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۲
۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۰۵، ۲۲۵
ایریلی‌لر (مسجد) ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷،
۱۵۸
۵۴۱، ۶۱۳

ب

بابا باغی ۵۱۹
بادکوبه ۳۶۱ ورجوع شودبه باکو
بادامك ۴۴۸
بارنج ۳۴۵
باسمنج ۵، ۶۸، ۱۰۷، ۳۱۰، ۱۶۱،
۱۶۲، ۱۷۶، ۲۰۴، ۲۴۸–۲۵۰،
۲۸۰، ۲۹۰–۲۹۳، ۳۰۵، ۳۰۶
۳۰۹، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۵، ۴۰۷،

۴۱۲،۴۱۹–۴۲۲، ۴۳۲، ۴۳۳،
۴۸۲،۴۹۳، ۵۰۳، ۵۳۷، ۵۴۱،
۵۴۳،۵۸۵
باغشاه ۵۶، ۵۹،۷۱،۷۲،۷۴،۹۵
۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۵۵۲، ۵۵۳،
۵۸۲،۵۸۸
باغشمال ۱۲۸،۱۳۳،۱۳۵،۱۳۷،۱۳۸
۱۴۲،۱۴۹، ۱۵۹، ۲۲۰، ۲۲۴،
۴۳۰
باغمیشه (دروازه) ۲۴۳
باغمیشه (محله) ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶،
۱۴۰،۱۶۷،۲۱۵
باکو ۲۸۶، ۳۲۵، ۵۲۵ ورجوع شود
به بادکوبه
بدوستان (محال) ۵۲۳
بغداد ۵،۱۸،۳۵۰
بلدیه ۲۵۷،۲۹۴
بناب ۳۰۷–۳۰۹
بهارستان ۴۵۱،۵۸۲
بهجت‌آباد ۴۴۹
بیشك (قریه) ۲
بیلاسوار (سرحد) ۳۸

پ

پارچی (قریه) ۲۸۸
پارك ۵۷۳،۵۷۵، ۵۹۹، ۶۰۷، ۶۰۸،
۶۱۸،۶۲۱، ۶۲۵– ۶۲۸، ۶۳۲
۶۳۳–۶۳۵،۶۳۷–۶۴۳،۶۴۷–
۶۴۹،۶۵۹
پارك اتابك ۵۶۱،۵۶۲، ۶۰۰، ۶۰۶،
۶۳۱،۶۶۵،۶۶۶
پارك‌امین‌الدوله ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶
پارك صاحب‌اختیار ۵۵۴
پاریس ۱۴۲،۱۴۳،۱۹۱،۲۵۵، ۲۵۷
۴۷۳
پرنستن (دانشگاه) ۳۷۹
پطرزبورغ ۲۵۷،۵۳۹،۵۴۰

ت

تبریز پنج،شش،هشت،ده، یازده، دوازده
سیزده، چهارده، ۱،۳–۵،۷،۸،۱۰
۱۵–۱۷:۱۹،۲۰ ودر اغلب صفحات
تربیت (کتابخانه) ۲۴۴
ترکیه ۱۵۲،۲۳۹،۶۷۰
تفلیس ۲۵۸،۳۱۲،۳۲۳،۳۵۲، ۳۵۶،
۳۵۸،۳۶۱
تلگرافخانه (دربند) ۲۴۳
تنکابن ۳۰۴
توپخانه (میدان) ۵۹،۷۷،۴۶۰،۴۶۱
توت‌لخ (کوچه) ۱۵۲،۱۵۸
تودلخ (کوچه) ۱۵۲
تهران پنج،شش،نه،یازده،سیزده، چهارده
پانزده،۳،۵،۱۰،۱۵،۲۸،۲۹ ودر
اغلب صفحات

ج

جاجان (قریه) ۱۱۷
جاناتلو ۱

جبه‌خانه ۲۹۹
جفا ۱۲۱، ۲۱۵، ۲۴۰، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۶، ۲۸۶، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۸–۳۳۰، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۴۰، ۴۷۷، ۴۸۳
جمشیدآباد ۱۴۰ رجوع شود به گامشاوان
جنت‌گلشن(خیابان ارامنه)۶۵۵
جوان (کارخانه قالی‌بافی) ۱۵۴
جوند (ده) ۳۳۷
جهرم ۷

چ

چرنداب(محله) چهارده، ۱۴۰، ۱۵۴
چوست‌دوزان (محله) ۱۴۰

ح

حاجی آقالار (باغ) ۱۴۴
حاجی خراجه‌لو ۵۱۰، ۵۶۷–۵۶۹
حاجی سیدحسین (سرای کهنه)۱۹۳
حاجی محسن (باغ) ۸
حاجی‌نوری (کوچه) ۱۵۲، ۱۵۵
حاشرود ۲۸۸
حاشیه‌رود ۳۶۳
حرمخانه ۱۹۲، ۲۲۹
حسرتان ۵۲۴
حسن‌آباد ۱، ۷
حسن‌بیگلو ۲، ۷
حکم آباد ۱۴۰، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۶، ۳۴۰، ۳۴۲–۳۴۷
حلب ۲۳۸

خ

خان‌قیزی (دربند) ۱۳۱
خان والده (مسجد) ۶۷۰
خانیان ۳۱۴، ۳۱۶
خدا آفرین ۱
خرازی (تیمچه) ۱۹۳
خراسان ۱۵، ۶۳، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۷۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۶۰
خرمائی (کاروانسرا) ۲۴۴
خرم‌دره ۵۴۶
خروسلو ۵۶۷
خسروشاه ۳۱۶
خطیب (محله) ۱۴۰، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۲
خلخال ۳۲۸، ۳۷۴، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۶۳، ۵۶۸
خواجه (قریه) ۵۰۳
خواجه دیزج (قریه) ۲۰۲
خواجه‌مرجان (قریه) ۲۰۲
خوی ۱۴، ۲۲۲، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۳–۲۸۸، ۳۳۰، ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۳، ۳۶۵، ۴۲۶
خیابان ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸–۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۷، ۱۹۸،

۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۵،
۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۹، ۳۳۴
۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۶۵،
۳۶۶، ۴۰۴، ۴۰۵، ۵۴۲

ه

داراب ۷
دبیرستان پروین ۳۷۹، ۳۸۶
دبیرستان دارالفنون شش
دانشسرای مقدماتی پسران ۳۸۹، ۳۹۰
داود (امامزاده) ۶۶۷
دوه‌چی (محلهٔ) ۵، ۲۹، ۳۱، ۸۹، ۱۱۱،
۱۱۴–۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۰–
۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵،
۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵،
۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲،
۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲،
۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۲۳– ۲۲۵،
۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۵–۲۴۹،
۲۵۷، ۲۶۹، ۲۷۵، ۳۳۶، ۳۶۰،
۴۸۲، ۵۲۷
دهخوارقان ۳۱۶
دیرزور ۲۱۶
دیزج ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶
دیزجدز ۲۸۷
دیلمقان ۲۷۷

ر

راسته‌کوچه ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۵۸، ۲۸۲
رشت ۶۱، ۲۵۱، ۲۸۹، ۳۲۳، ۳۲۵،
۳۲۸، ۳۶۸، ۴۰۶، ۴۳۲، ۴۴۵،
۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۳، ۴۷۱، ۴۸۶،
۴۸۹، ۴۹۹، ۵۱۰، ۵۳۶، ۵۶۸،
۶۰۸، ۶۰۹، ۶۳۷، ۶۵۸، ۶۵۹
رضائیه ۳
رودقات ۲۶۹
روس ۲، ۳، ۵، ۱۴، ۱۲۹، ۲۰۷، ۲۲۹
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۹،
۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۴۰۶،
۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴–۴۱۷،
۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۵–۴۳۱، ۴۳۶–
۴۳۸، ۴۴۰–۴۴۲، ۴۴۸–۴۵۱
۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۵،
۴۷۸، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۰۵، ۵۰۷،
۵۰۹، ۵۲۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۷،
۵۴۹، ۵۷۸، ۵۸۶، ۵۹۵، ۶۱۳–
۶۱۵، ۶۱۹، ۶۶۷، ۶۷۰
روس (بانگ) ۴۶۳
روس (سفارت) ۲۵۶، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱
۵۰۷، ۵۶۱
روس (کنسول‌خانه) ۱۱۰، ۴۸۷، ۵۰۰
۵۰۵، ۵۱۱
روسیه ۳۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۱۶، ۲۳۹
۲۵۹، ۲۶۰، ۲۹۴، ۳۱۸، ۳۲۵
۳۵۲، ۳۵۶، ۳۶۱، ۴۳۶، ۴۶۵،
۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷
۴۸۱، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۲۴، ۵۲۵،
۵۹۰، ۶۵۹
روزنامه اتحاد ۶۴
روزنامه استقلال باکو ۵۲۵
روزنامه اقیانوس ۴۶۱
روزنامه انگلیس (نیویورک‌هرالد) ۱۴۲

روزنامه انجمن تبریز ۳۵،۳۸،۶۴،۶۹
۱۶۲،۲۱۹، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۴۲،
۲۵۶،۲۷۵، ۲۷۹، ۳۱۹، ۳۵۰،
۳۵۶،۳۶۸، ۴۱۰، ۴۳۳، ۴۳۵،
۵۹۳، ۵۹۴
روزنامه‌ایران‌نو ۴۷۰،۴۷۳،۵۹۹،۶۰۰
روزنامه تبریز ۳۱،۲۶۴،۴۳۹
روزنامه ترقی ۱۰۶
روزنامه‌حبل‌المتین ۱۰۶
روزنامه ستاره ایران ۶۶۵
روزنامه‌راه نجات ۷۲
روزنامه روح‌القدس ۱۰۶
روزنامه دیلی‌گرونیکل ۲۰۸،۳۴۶
روزنامه دیلی‌نیوز ۲۰۸
روزنامه صباح (استانبول) ۳۵۶
روزنامه صوراسرافیل ۷۲،۲۰۲
روزنامه فرانسه ۱۴۲
روزنامه فریاد (ارومیه) ۳۶۳
روزنامه‌مساوات ۷۲،۷۴، ۳۴۹، ۳۵۶
۳۶۶
روزنامه منجستر گاردین ۳۴۶
روزنامه مکافات ۳۶۳
روزنامه ملت ۱۶۶،۱۶۷، ۲۱۶، ۳۳۶
۳۴۲،۳۴۴، ۳۵۲، ۳۵۳
روزنامه ملانصرالدین ۲۱۰

ز

زاستاو ۲۵۸،۲۵۹،۲۷۶
زرکنده ۴۴۹،۴۶۵،۴۶۶،۴۷۳، ۴۷۴
زنجان ۸۸، ۳۵۵، ۵۲۰–۵۲۳، ۵۴۴،
۵۴۶،۵۴۸
زنوز ۲۷۲،۲۷۳،۳۱۳
زردشتیان ۵۵۱

س

سار (ازدهستان رودقات‌مرند) ۲۶۹
ساروق ۲۷۵
ساری‌داغ ۱۲۵،۳۴۵،۳۶۹،۴۰۴
سازنده (باغ) ۳۷۸
سامرا ۱۷
ساوجبلاغ ۳۸،۱۵۰،۵۰۷
سپاهان ۴۰۶
سپهسالار (مسجد) ۹۱،۹۶
سراب ۴۹۲–۴۹۵،۴۹۷،۵۱۱ ۵۱۲،
۵۱۴،۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۶۵،
۵۷۸، ۵۹۵
سراجر (قریه) ۴۱
سرخاب (بازارچه) ۳۱
سرخاب (دروازه) ۱۸۷
سرخاب (کوه) ۱۳۵، ۲۰۳، ۲۰۵،
۲۰۶،۲۱۱،۲۲۴
سرخاب (محله) چهارده، ۲۹، ۱۱۱،
۱۲۰،۱۲۲، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۴،
۱۴۷،۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۲،
۱۹۱، ۱۹۲،۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۵،
۲۲۳،۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳،
۴۴۴،۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۷،
۳۳۶،۵۳۸

سردرود ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰، ۳۱۵–۳۱۸
۳۲۰، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۵۳، ۴۲۴
سره‌مریك (قریه) ۲۷۷
سعدآباد (قریه) ۳۶۲ رجوع شود به سعیدآباد
سعدی (خیابان) ۵۵۴
سعیدآباد ۱۷۶، ۴۳۳
سقز ۴۹۰
سلطانیه ۴۵۲
سلطنت‌آباد ۴۴۳، ۴۴۹–۴۵۲
سلماس ۱۴، ۱۹، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۸۷، ۳۳۰، ۳۶۵، ۴۲۶، ۴۸۰، ۶۶۱–۶۶۳
سهلان (قریه) ۲۰۲–۲۰۴
سیدابراهیم (مقبره) ۱۳۰، ۱۵۲، ۱۵۵
سید حمزه (بقعه) ۲۹، ۱۱۱، ۱۴۸، ۴۳۹

ش

شام ۲۳۸
شام‌غازان ۱۴۰، ۲۰۵، ۳۴۲، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۲، ۴۰۷
شاه‌آباد ۴۴۸
شاه‌باغ رجوع شودبه باغشاه
شاه (مسجد) رجوع شودبه‌مسجدشاه
شبلی (گردنه) ۴۹۰
شتربان(بازارچه) ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۹۲
شتربان (دروازه) ۲۲۵
شتربان (محله) ۱۴۷، ۲۵۳، ۲۷۵ رجوع‌شود به دوه‌چی(محله)
شرامین ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۵
شرشرا (کوچه) ۱۵۱
شروانات ۲۶۵
ششگلان (محله) ۱۴۰، ۱۵۴، ۲۴۲، ۲۴۴
شمال (باغ) رجوع شود به‌باغشمال
شمس‌العماره ۲۸۸، ۴۲۷
شمیران ۴۸، ۶۰، ۳۶۰، ۶۳۷
شهناز (خیابان) ۳۷۹
شیخ‌صفی (بقعه) ۴۸۶
شیخ‌عبدالحسین (مسجد) ۶۶۸
شیراز ۷۰، ۳۶۷

ص

صاحب‌الامر(میدان) ۱۱۱، ۱۴۸، ۱۵۵، ۲۵۹
صاحب دیوان(باغ) ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۷۶، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۴۹، ۵۵۶
صدر (کوچه) ۱۱۵
صمصام خان (مسجد) ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۷، ۱۸۲
صوفیان ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۲، ۲۵۹، ۲۷۲، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۶۵

ط

طربزون ۲۶۸، ۶۷۰
طهران ۹۳، ۱۴۳، ۱۴۷ رجوع‌به‌تهران

ع

عـالی‌قـاپو ۱۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۴
۱۵۴، ۱۵۹، ۶۶۱
عبدالعظیم(شاه) ۷۷، ۶۳۸، ۶۶۸
عتبات عالیات ۱۷ـ۲۰، ۵۴۵، ۶۰۳
عثمانی ۲۵۵، ۲۷۶، ۳۵۶، ۴۴۰، ۵۰۷
۶۳۲
عثمانی (سفـارت) ۶۳۵، ۶۲۷، ۶۲۸
۶۳۷
عثمانی (شهبندری) ۴۰۹، ۴۳۰، ۴۳۶
۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۷۵، ۴۷۸
عجب‌شیر ۳۱۵
عراق ۵۲۱، ۵۲۲
عربلر (مسجد) ۱۵۴
عشرت‌آباد (باغ) ۵۵۴، ۵۶۱
علمدار ۲۷۲، ۲۸۶، ۳۱۳
علی‌آباد (ده) ۶۲۴
عموزین‌الدین ۱۴۰، ۲۱۰، ۳۴۱، ۳۴۳
۴۴۶

ف

فارس ۶۳، ۵۵۴
فرانسه ۱۴۲، ۲۹۴
فرانسه (سفارت) ۱۰۱، ۲۵۶
فرانسه (کنسولگری) ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۸۵
۴۰۶
فرهنگستان ایران شش
فریمان ۱۷۴

ق

قارپاکین ۵۲۵
قاری (پل) ۲۴۳، ۵۳۴
قراچمن ۵۴
قراملك ۵۴، ۱۱۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹
۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۶، ۳۴۱، ۳۴۲
۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۷
قره‌جه‌داغ ۹۳، ۵۰۷، ۵۲۶
قره‌آغاج (محله) ۱۴۰، ۳۷۷، ۳۷۸
قره‌باغ ۲۶۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۵۲، ۵۹۰
قره بلاغ ۲۸۶
قره خانلو ۱۴۴
قره داغ ۱ـ۴، ۷، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۶۸
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۴۴
۱۴۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۵
۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۵۱
۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۱۳
۳۳۷، ۴۷۰، ۴۱۶، ۴۸۳، ۵۰۳
۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۱۴
۵۲۵، ۵۲۷، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۹
۵۷۰، ۶۴۹
قزلجه میدان (ده) ۵۲، ۵۳، ۲۵۰، ۲۹۰
قـزویـن ۵۰، ۷۰، ۷۱، ۳۲۸، ۴۳۲
۴۴۵ـ۴۴۸، ۴۵۳، ۴۷۱، ۴۸۱
۵۲۰، ۵۴۶ـ۵۵۰، ۶۰۸، ۶۱۵
۶۵۸
قصر ۵۲۲
قصر شیرین ۶۳
قفقـاز ۲، ۲۳۵، ۲۶۵، ۲۸۰، ۳۰۰
۳۵۲، ۴۷۳، ۵۴۴، ۵۹۵
قله ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۹، ۲۴۲، ۳۶۹، ۵۰۹

قم ۵۰، ۴۴۸
قوری گول ۴۹۰

ک

کاظمین ۱۷، ۵۲۱
کاه‌فروشان (میدان) ۱۵۱–۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۰۵، ۵۳۸
کدخداباشی (کوچه) ۱۵۳، ۱۹۲
کربلا ۱۸، ۹۱، ۱۱۲، ۲۷۶
کرج ۴۴۸، ۵۲۲، ۵۵۰
کردستان ۳۷۳
کرمان ۷، ۶۳، ۲۷۴، ۲۷۵
کرمانشاه ۱۰۶
کرمانشاهان ۵
کریم‌خان (مسجد) ۱۹۴
کوچه‌باغ (مسجد) ۱۴۰
کهنه‌شهر ۲۷۷

گ

گامشاوان ۱۴۰، ۲۰۵ رجوع شود به کاموش آباد
گاموش‌آباد رجوع‌شود به‌گامشاوان
گجل (محله) چهارده
گرجستان ۲۱۵
گرگر ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۱۳
گرمادوز ۵۲۴
گلستان (عمارت) ۶۳۰
گوگان ۲۹۹، ۳۱۵
گیلان ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۴۰۳

ل

لاکه دیزج ۳، ۲۰۵، ۲۱۰، ۳۴۱
لاله ۳۱۸، ۳۳۷، ۳۵۲
لاله‌زار (خیابان) ۶۰۸، ۶۱۰
لك‌لر(دربند) ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۹۲، ۲۲۸
لندن ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۵۷، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۸، ۵۹۱
لواسان ۴۶۱
لیل‌آباد (محله) ۱۴۰، ۱۶۶

م

مـــازالان (محله) ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۹۱، ۳۶۹
مازندران ۷۱، ۳۰۴، ۶۵۸
ماکو ۴۷، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۳–۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۰–۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۶۵
مایان (قریه) ۲۰۲
متروپل (مهمانخانه) ۳۸۸
مجتهد (کوچه) ۱۹۲
مجلس سنا ۱۹۱
مجلس سنا فرانسه ۱۹۱
مجلس شورای فرانسه ۱۹۱
مجلس شورای ملـــی پنج، پانزده، ۳۴، ۳۷، ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۶۲، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۹۱

۹۳ـ ۹۵، ۹۹، ۱۲۲، ۱۸۰
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۳۰۲، ۳۰۴
۳۳۵، ۳۵۴، ۳۸۰، ۳۳۲، ۴۳۵
۴۴۶، ۴۶۹، ۵۵۸، ۵۵۷، ۵۷۱
۵۷۶، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۴۷
۶۵۲، ۶۵۸، ۶۶۶
مجلس مبعوثان عثمانی ۱۹۱، ۳۸۹
مجیدالملك (مغازههای) ۱۴۷، ۲۱۱
۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۳، ۳۶۱
مخبرالدوله (چهارراه) ۶۰۸
مدرسه امریکائی ۳۴۸، ۳۷۹
مدرسه پروین ۳۹۱
مدرسه حربیه ۲۹۴
مدرسه سپهسالار ۵۸۲، ۵۸۴
مدرسه سعادت ۲۷۶
مدرسه لقمانیه ۲۷۷
مدرسه محمدیه (متوسطه) شش
مدرسه مموریال ۳۴۸، ۳۷۹، ۳۸۰
۳۸۶، ۳۹۲
مدیریه (باغ) ۳۲۳، ۳۲۶
مراغه ۱۵۰، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸
۴۱۸، ۴۸۲
مراکش ۴۶۸
مرند ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴
۱۲۲، ۱۵۷، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۰۴
۲۲۵، ۲۵۱ـ۲۵۹ـ ۲۶۱، ۲۶۳
۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۳۱۲، ۳۳۰
۳۳۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۴۲۵
۴۲۶، ۴۸۳، ۵۹۱، ۵۹۲
مسجدشاه ۳۲۴
مسکو (دارالفنون) ۳۴۹
مشگ‌آباد ۲۷۴، ۲۷۵
مشگین ۴۵، ۹۳، ۱۷۰، ۴۷۴، ۵۰۳
۵۰۶، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۶۸
مشو (کوه) ۱۶، ۶۰۳، ۶۰۴
مشهد نه، ۱۵
منانجق (قریه) ۲۷۷
مقصودیه (محله) ۱۴۰، ۱۵۴
مکه ۱۷، ۲۰۷
ملارستم (میدان) ۳۱۰
ملایر ۱۲۵
ملی (کتابخانه) هشت، ۳۹۷، ۴۰۰
ملی (مریضخانه) ۲۸۰
منجوان ۱
منچستر ۳۴۶
مغور ۲۶۹، ۲۷۰
موجومبار (ده) ۲۶۹، ۲۷۱
مهاد مهین (محله) ۱۴۰
مهرآباد ۵۵۱ـ۵۵۳، ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۲
۶۳۱، ۶۳۷
مهران رود ۱۳۹، ۱۵۷، ۲۱۵، ۳۹۹
میانه ۳۰۹، ۵۲۳، ۵۴۴
میدانچائی ۱۳۹
میدان چائی (پل) ۱۵۲
میدان مشق
میشه پاره ۱، ۷
مینق ۵۲۳

ن

نارت پلاته امریکا ۳۷۹
نارین قلعه ۱۱، ۱۲، ۲۶، ۴۸۶
نبراسکا (ایالت) ۴۷۹
نجف ۵۳، ۶۳، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۱
۱۹۹، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۸
۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۹۹
۳۰۱، ۳۱۶، ۳۴۶، ۴۳۳، ۵۴۸
نظام‌العلماء (پل) ۲۴۴
نعمت‌آباد ۱۴۶، ۲۹۲
نمین ۲۹۹
نوبر (محله) ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۵
۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۶۶، ۲۲۵
۲۲۸، ۲۴۲
نیر (ده) ۴۹۸، ۵۶۵
نیریز ۷

و

واغزال ۲۰۷، ۲۰۸
وان ۲۱۶
ویجویه (محله) ۱۴۰

ه

هجوان ۱۱۱
هشترود ۲۱۸، ۳۰۶، ۳۲۰، ۴۸۲
هشرود ۳۶۱، ۳۶۳
همدان ۷۰، ۵۵۲
هوجقان ۱۱۱

ی

یکان ۱۶، ۲۸۶، ۳۶۵
یکه دکانلر ۸
ینگی امام ۴۴۸
یوسف‌آباد ۲۵۱

تشکر و قدرشناسی

از دوست بزرگوار و دانشمند خودآقای عبدالعلی کارنگ که تقریباً بیش‌از یکسال ونیم در تصحیح اغلاط مطبعه و ترتیب فصول و اعلام و غیره بایك حوصلهٔ شگفت‌آور وقت پرقیمت خود را صرف کرده‌اند صمیمانه متشکرم و نهایت تعجب ازین دارم که درطول این مدت ابداً بهیچ‌وجه‌من‌الوجوه اظهارخستگی‌نفرموده‌اند واگربرحسب اتفاق ازکندی پیش‌رفت مطبعه اظهارشکوه بایشان می‌کردم باعبارات شیرین وبیانات دلنشین مرا بحسن‌ختام‌آن امیدوار می‌کردند. شکر خدارا که طبع کتاب خاتمه یافت ودیگر در صورت ظاهر مزاحمت زیادی‌بایشان تحمیل نخواهدشد ودر واقع زبان وبیان بنده ازتقدیر زحمات ایشان قاصر است و از خداوند متعال خواستارم‌که شخص مغتنم ایشانرا درکمك ودستیاری دوستان و اراتمندان پیوسته موفق و مؤید دارد بمنه وجوده.

اسمعیل امیرخیزی

ماخذ ومراجع

درتألیف این‌کتاب علاوه برییادداشتهای شخصی بمنابع ذیل نیز رجوع شده‌است.

روزنامه‌های: استقلال،الحدید، انجمن،عدالت، مجاهدومساوات چاپ تبریز و فریاد ارومیه چاپ ارومیه و صوراسرافیل و روزنامهٔ مجلس (دورهٔ اول) چاپ‌تهران؛ وکتابهای: تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز تألیف حاجی محمدباقر ویجویه‌ئی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران تألیف دکتر مهدی ملکزاده . خاطرات وخطرات و گزارش نامهٔ ایران بقلم مخبرالسلطنه؛ و مجلات : اطلاعات ماهانه (سال اول ودوم) ویادگار؛ وچند روزنامه ومجله وکتاب دیگر.



شماره ثبت دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۱۴۵۳ به‌تاریخ ۳۶/۸/۲۹

GHIAM-E AZARBAYJAN

va

SATTARKHAN

by

ISMAIL AMIRKHIZI

Tehran Bookshop
Majidi Passage Nasir Khosrow
Tehran - Iran
Tel. 537849
P.O.B 780
Bazar-e Shishegarkhane
Tabriz - Iran
Tel. 22732
1978

مشکلات زبان فرانسه

تألیف : دکتر مهدی روشن ضمیر

فرقه اسماعیلیه

تألیف : هاجسن

ترجمه : فریدون بدره‌ای

المعجم فی‌معائیر اشعار العجم

تألیف : شمس‌الدین قیس‌الرازی

باهتمام : مدرس رضوی

رساله عربی برای فارسی

تألیف : دکتر ع . خیامپور

غذا و تغذیه دام

تألیف : موریسون

ترجمه طهماسبی پور ــ امین

جغرافیای شهری

تألیف : حسین شکوئی

فلاسفه شیعه

تألیف : عبدالله نعمه

ترجمه : سید جعفر نخعیان

تربت پاکان

تألیف : مدرسی طباطبائی

سخنوران آذربایجان

تألیف : عزیز دولت‌آبادی

آشنائی با چند نسخه خطی

تألیف : مدرسی طباطبائی



شماره ثبت در دفترکتابخانه ملی ۱۴۵۳ مورخ ۳۶/۸/۲۹

نهضت مشروطیت، استقلال و تمامیت ارضی ایران عزیز را تأمین و تضمین کرده است تجاوز بیگانگان را از دامن مام وطن کوتاه ساخت.

دربارهٔ نهضت آزادیخواهی و انقلاب مشروطیت ایران کتب و رسائل متعددی تألیف شده که اکثر مطالب آنها مبتنی بر روایات و حدس و ظن دیگران است. اما مندرجات کتاب «**قیام آذربایجان و ستارخان**» مشاهدات شخص مؤلف و مطالب مستند بمدارك مورد اطمینان است این کتاب را بدقت مطالعه فرمائید تا بر اسرار وحقایق تاریخ مشروطیت و همچنین شرح دلاوری و جانبازی قهرمانان آزادی ایران آگاه شوید.

کتابفروشی تهران

تهران : ناصرخسرو . پاساژ مجیدی . تلفن ۵۳۷۸۴۹
تبریز : بازار شیشه‌گرخانه . تلفن ۲۲۷۳۲